مجلهٔ
مطالعات باستان شناسی

علمی - پژوهشی
دانشگاه تهران

ناشر
دانشگاه تهران

شمارهٔ استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷-۲۲۵۱
دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان ۱۴۰۱ و بهار ۱۴۰۲- پیاپی۳۲

۳۲

فهرست مقالات

گونه‌شناسی و گاهنگاری یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید سیرجان از سده‌های اولیه اسلامی تاسده هفتم هجری قمری ۱
زینب افضلی و ستار خالدیان
جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳: مدارکی جدید از مهاباد ۲۹
واحد جولائی، رضا رضالو، کریم حاجی زاده باستانی و بهروز افخمی
پژوهشی در چرایی غیبت اینشوشینک در متون مذهبی باروی تخت جمشید ۵۵
سرور خراشادی و علیرضا انتشاری نجف آبادی
منسوجات قبطی در کشاکش تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصر، روم و ایران ۸۹
رویا دیجو، مصطفی ده‌پهلوان و کمال الدین نیکنامی
طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و گاهنگاری سفال عصر آهن۳ محوطه میدان همدان ۱۰۷
محمد شعبانی، محمدابراهیم زارعی و کاظم ملازاده
اِسفَنجِرد، شهری مدفون در شن‌زارهای مَجومِرد، یزد ۱۳۳
محمدحسین عزیزی خرانقی، سمیرا عابدی و سیدجلال هاشمی مَجومِرد
بازتاب اندیشه‌های اعتقادی تشیع زیدی بر مسکوکات علویان تبرستان ۱۶۱
فاطمه قلی‌زاده، حسن کریمیان و جواد نیستانی
بررسی و تحلیل الگوی استقراری دورهٔ اشکانی در دشتِ غربی دریاچه ارومیه، بر اساس سامانه اطلاعات جغرافیایی (GIS)/ فرنگیس میرزایی دمیرچی، علیرضا هژبری نوبری و مهدی موسوی کوهپر ۱۸۳
نقش و کارکرد صدف و مهره‌های صدف در معبد سرخ دم لری ۲۱۳
پریسا ناصری، عباس مترجم و دیوید اس‌رایز
مطالعه باستان شناختی سکه‌های ایلخانی (مطالعه موردی سکه‌های زرین دورهٔ ابوسعید ایلخانی مکشوفه از مسجد جامع تبریز، موجود در مخزن موزهٔ ملی ایران) / ارینب نظریان، محمد مرتضایی، آرمان شیشه‌گر و رضا شعبانی ۲۴۳
شواهد باستان‌شناختی از پیدایی زبان فارسی دری در خراسان ۲۶۱
علی هژبری و احمدعلی اسدی
تحلیل گاهنگاری و روند تحول استقرارها از دورهٔ اوروک تا پایان عیلام نو در دشت (پَتَک) دهلران ۲۹۳
شقایق هورشید
اقتصاد معیشتی جامعه نوسنگی تپه خالصه ۳۲۵
حمیدرضا ولی‌پور، حکمت‌اله ملاصالحی، آرتیسم بختیاروند بختیاری، سیده معصومه فاضلی، جید ویتلم و آنا گرزاک

بسم الله الرحمن الرحیم

شمارهٔ استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۷ـ ۲۲۵۱

مطالعات باستان‌شناسی

دانشگاه تهران

مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان ۱۴۰۱ و بهار ۱۴۰۲- پیاپی۳۲

ناشر: دانشگاه تهران

صاحب امتیاز: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: عبدالرضا سیف

سردبیر: حسن فاضلی نشلی

«هیئت تحریریّه»

محمد ابراهیم زارعی
استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان

حسن کریمیان
دانشیار دانشگاه تهران

کاظم ملازاده
دانشیار دانشگاه بوعلی سینا، همدان

یعقوب محمدی‌فر
استاد دانشگاه بوعلی سینا، همدان

مهدی مرتضوی
دانشیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

رنه بوشارلا
استاد CNRS، فرانسه

محمداسماعیل اسمعیلی جلو دار
دانشیار باستان شناسی دانشگاه تهران

رینهارد برنیک
استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان

باربارا کیم
استاد دانشگاه ورشو، لهستان

سوزان پولاک
استاد موسسه باستان‌شناسی برلین، آلمان

الیزابت کارتر
استاد دانشگاه کالیفرنیا، آمریکا

دونالد ویتکمب
استاد دانشگاه شیگاگو، آمریکا

هالی پیتمن
استاد دانشگاه پنسیلوانیا، آمریکا

یوشیهیر نیشیاکی
استاد دانشگاه توکیو، ژاپن

ماسیمو ویداله
استاد دانشگاه پادوا، ایتالیا

روجر ماتیوس
استاد دانشگاه ردینگ، انگلیس

باربارا هلوینگ
استاد دانشگاه سیدنی، استرالیا

مدیر داخلی: محمد جواد عظیمی   **مسئول اجرایی:** نعمت اله علی محمدی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، طبقه دوم، دفتر نشریه مطالعات باستان شناسی

نشانی رایانامهٔ مجلّه: Jarcs@ut.ac.ir   **تلفن و فکس:** ۶۶۹۷۸۸۸۳-۰۲۱   **قیمت:** .....

نشریهٔ **مطالعات باستان‌شناسی** براساس ابلاغیه شماره ۱۸۰۷۳/ ۹۰/۳/۱۱ مورخ ۱۳۹۰/۲/۱۲ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم تحقیقات و فناوری دارای درجه **علمی** می‌باشد.

این مجله در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی اینترنتی: www.sid.ir
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir
پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی:
www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

نشریهٔ مطالعات باستان‌شناسی

نشریهٔ مطالعات باستان‌شناسی دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه‌ای علمی است که در سال در چهار شماره منتشر می‌شود.

نشریهٔ مطالعات باستان- شناسی

نشریهٔ مطالعات باستان- شناسی دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران، نشریه- ای علمی است که در سال در چهار شماره منتشر می-شود.

۱- ویژگی- های کلّی مقاله

- مقاله باید نتیجهٔ تحقیقات نویسنده (یا نویسندگان) باشد.
- مقاله نباید در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا اتمام داوری نیز نباید به مجلّهٔ دیگری فرستاده شود.
- چاپ مقاله، منوط به تأیید نهایی هیئت تحریریّهٔ مجله است.
- پذیرش مقاله برای چاپ، پس از تأیید هیئت داوران، به آگاهی نویسنده خواهد رسید.
- مسئولیت مطالب و محتوای مقاله بر عهدهٔ نویسنده (یا نویسندگان) است.
- مجله در ویرایش ادبی و فنی مقاله بدون تغییر محتوای آن آزاد است.
- مقاله نباید از ۲۰ صفحهٔ استاندارد نشریّه بیشتر باشد.
- نام کامل نویسنده، مرتبهٔ علمی، دانشگاه محل تدریس یا تحصیل، رشته تحصیلی، رایانامه و شمارهٔ تلفن نویسنده در صفحهٔ جداگانه -ای ضمیمه شود.
- ارسال مقاله تنها از طریق سامانهٔ مجلهٔ مطالعات باستان- شناسی دانشگاه تهران به نشانی https://jarcs.ut.ac.ir امکان-پذیر است (برای این کار ابتدا باید از طریق گزینهٔ «ورود به سامانه» در سامانه ثبت نام کنید).
- عناوین جدول- ها با ذکر شماره در بالا و تصاویر، نقشه -ها، طرح- ها و نمودارها با ذکر شماره (توضیحات و ذکر منبع) در زیر آورده شود.

۲- اجزای مقاله

- عنوان: نام کلّی مقاله که گویا و بیانگر محتوای مقاله باشد.
- مشخصات نویسنده: شاملِ نام و نام- خانوادگی نویسنده، مرتبهٔ علمی، رشتهٔ تحصیلی، دانشگاه محل تدریس و تحصیل.
- چکیده: شرح جامعی از مقاله با واژه-های محدود شامل بیان مسئله، هدف، روش تحقیق و یافته های پژوهش. لازم به ذکر است چکیدهٔ مقاله باید ۲۵۰-۲۰۰ واژه (در حدود ۱۲سطر) باشد.
- واژه- های کلیدی: شامل سه تا پنج واژهٔ تخصصی است که بسامد و اهمیّت آن در متن مقاله بیش از سایر واژه -ها است.
- مقدمه: شامل طرح مسئلهٔ اصلی و هدف پژوهش است؛ در این بخش باید به اجمال، سوابق پژوهشی در حیطهٔ مسئلهٔ مورد-نظر مطرح شود.
- روش بررسی: شامل ذکر بسیار مختصر روش نویسنده در پژوهش و ذکر ابداعات وی در این زمینه است.
- بحث و نتیجه- گیری و تشکّر: شامل متن اصلی مقاله و بحث و نتیجه -گیری با روش منطقی، مفید و روشنگر مسئلهٔ مورد پژوهش است و می-تواند با جدول، تصویر و نمودار و... همراه باشد. در پایان این بخش، نویسنده می- تواند راهنمایی دیگران را ـ که در نوشتن مقاله مؤثر بوده-اند ـ یادآوری و از ایشان مختصراً سپاسگزاری کند.
- پی -نوشت: در صورت وجود توضیحات ضروری پس از نتیجه می- آید.
- منابع: فهرست-نویسی ارجاعات مقاله بر مبنای شیوه -نامهٔ مجلّه.
- چکیدهٔ انگلیسی: چکیدهٔ انگلیسی باید عیناً ترجمهٔ چکیدهٔ فارسی باشد.

۳- شیوهٔ تنظیم متن

- مقاله باید بر صفحهٔ کاغذ -A4، با قلم (فونت) ب- نازنین و اندازهٔ ۱۳، فاصله بین خطوط ۱٫۱ (single) و در فرمت word نوشته شده باشد. همچنین فاصله از بالا و پایین صفحه ۳/۳۵ سانتی-متر و از راست و چپ، هر کدام ۳ سانتی-متر باشد.

- چکیده، واژه -های کلیدی، منابع، ارجاعات داخل پرانتز، شعرها و هر مطلبی که درون پرانتز بیاید، باید با اندازۀ ۱۱ نوشته شود.
- ابتدای هر بند، با نیم سانتی-متر تورفتگی شروع شود؛ البته سطر نخستِ زیر هر عنوان نباید تورفتگی داشته باشد.
- نقل- قول- های مستقیم بیش از سه سطر، جدا از متن اصلی و با یک سانتی-متر تورفتگی از هر طرف و با همان قلم ولی با اندازۀ ۱۱ نوشته شود.
- بخش -های مقاله با بخش ۱ که به مقدمه اختصاص دارد، شروع می -شود. عنوان هر بخش اصلی و زیربخش- ها باید با یک سطر سفید از متن جدا و سیاه (بولد) نوشته شوند.
- شمارۀ پی -نوشت-ها از آغاز تا پایان مقاله باید دنباله -دار باشد و از افراط در دادن پی- نوشت اجتناب شود.
- چنانچه نویسنده یا نویسندگان در تهیّۀ مقاله از منابع مالی سازمان یا نهادهای خاصی استفاده کرده -اند، در پی -نوشت به این مطلب اشاره شود.
۴- شیوۀ ارجاع به منابع
- ارجاعات مندرج در مقاله، مستند و مبتنی بر منابع خواهد بود و کوشش می-شود از معتبرترین منابع استفاده شود.
- هرگاه از مراجعی، چند چاپ موجود باشد، استفاده از چاپ انتقادی اولی و مرجح است.
- در مورد آثار مفقود و نیز منسوب، به منابعی که از آنها یاد کرده و یا توضیحی داده-اند، ارجاع داده می- شود.
۴-۱- ارجاع داخل متن مقاله
نام- خانوادگی نویسنده، سال چاپ اثر: شمارۀ صفحه یا صفحات؛
مثال فارسی: (ملک شهمیرزادی، ۱۳۸۸:۵۴)
لاتین: (Smith 1999: 33)
۴-۲- ارجاع پایانی (منابع)
۴-۲-۱- ارجاع به کتاب
ـ نام خانوادگی مؤلّف یا نام اشهر، نام مؤلّف، -تاریخ نشر (درون پرانتز)، نام کتاب، نام و -نام خانوادگی مترجم یا مصحّح، جلد، نوبت چاپ، محل نشر، نام نشر (بدون ذکر واژه «انتشارات»).
-نام کتاب کج (ایرانیک) نوشته می- شود؛ بنابراین از سیاه کردن (بولد) یا قرار دادن آن در گیومه پرهیز کنید.
۴-۲-۲- ارجاع به مقاله
ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، تاریخ نشر اثر (داخل پرانتز)، عنوان مقالۀ مورد استفاده (داخل گیومه)، نام و نام خانوادگی مصحّح یا مترجم، عنوان اصلی دانشنامه یا فصلنامه و مجله (ایرانیک و بدون ذکر واژۀ مجلّه)، دوره یا سال انتشار، شماره، شمارۀ صفحات مقاله.
- عنوان مقاله تنها در گیومه قرار می- گیرد و کج و سیاه نمی شود.
۴-۲-۳- ارجاع به پایان- نامه
ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، سال دفاع (داخل پرانتز)، عنوان رساله، مقطع دفاع شده، نام و نام خانوادگی استاد راهنما، نام دانشگاه و دانشکدۀ محلّ تحصیل دانشجو.
- نام رسالۀ دکتری کج (ایرانیک) نوشته می- شود و عنوان پایان-نامۀ کارشناسی ارشد در گیومه قرار می- گیرد.
۴-۲-۴- ارجاع به نسخۀ خطّی و اسناد
ـ نام مشهور مؤلّف، نام مؤلّف، نام کتاب یا رسالۀ خطّی یا نسخۀ عکسی، شمارۀ نسخه، محلّ نگهداری.
- در ارجاع به اسناد تاریخی، عنوان سند، شمارۀ طبقه -بندی و دسترسی، نام آرشیو و برای میکروفیلم -ها افزون بر مشخصات کتاب، ذکر شمارۀ میکروفیلم و محلّ نگهداری ضروری است.
۴-۲-۵- ارجاع به وبگاه های اینترنتی
ـ نام خانوادگی مؤلّف، نام مؤلّف، تاریخ درج مطلب در ویگاه (درون پرانتز)، عنوان مقاله یا اثر (داخل گیومه)، نشانی الکترونیکی وبگاه.

۵- مثال برای تهیهٔ فهرست منابع

ارجاع به کتاب

White, T.D. 1991. Human osteology. New York, Academic Press.

ارجاع به مقالات مجله -ها

Trinkaus, E. 1982. Artificial cranial deformation in the Shanidar 1 and 5 Neanderthals. Current Anthropology 23 (2): 198-199.

ارجاع به مجموعه مقالات

Gillings, M. 2000. Plan elevation and virtual worlds: The development of techniques for the routine construction of hyper real simulations. In: J.A. Barcelo, M. Forte and D. Sander, (eds.), Virtual Reality in Archaeology, BAR int. Series 843: 47-51 .

ارجاع به مجموعه مقالات کنفرانس -ها

Jones, P., 2004. Identity and preoccupation: skulls cults and the emanation of ideals in the aceramic Neolithic of Cyprus. In: Carter, F.D. and White, R.B. (eds.), Proceedings of the 2004 BANEA Conference, 25-27 March 2004, Reading University, England, 148-153.

ارجاع به پایان- نامه

Blom, D.E. 1999. Tiwanaku regional interaction and social identity, a bioarchaeological approach, Ph. D thesis, Department of Anthropology, University of Chicago.

۶- نکات دیگر در باب ارجاع به منابع

ـ تلفظ اسامی لاتین و نام های دشوار، در متن مقاله با حروف لاتین در مقابل آن ها و داخل پرانتز ذکر شود.

ـ هر توضیح اضافی دیگری غیر از ارجاع به منابع، در پی-نوشت ذکر شود.

ـ در صورتی -که مؤلّف منبع اثر، معلوم نباشد، نام اثر جایگزین نام مؤلّف می- شود.

ـ از شماره گذاری یا قرار دادن خط تیره در آغاز مدخل- های فهرست منابع پرهیز شود.

ـ منابع مقاله به صورت الفبایی و براساسِ نام خانوادگی مؤلّف تنظیم می- شود؛ منابعی که در پایان مقاله ذکر می- شود، همان منابعی است که در داخل متن استفاده شده است؛ از این رو اگر منبعی تنها در پایان مقاله ذکر شود، امّا در داخل متن بدان ارجاع داده نشده باشد، از منابع پایانی حذف خواهد شد.

ـ عنوان کتاب -ها و مقاله -ها در منابع پایان مقاله به طور کامل ذکر خواهد شد.

ـ منابع غیرفارسی، پس از منابع فارسی و به ترتیب: عربی، انگلیسی، فرانسوی و... آورده شود.

ـ علائم اختصاری

ج: جلد	ص: صفحه	هـ .ش: هجری شمسی
صص: صفحات	د: دوره	هـ .ق: هجری قمری
ش: شماره	فو: متوفی	ق. م: قبل از میلاد
همان: منبع پیشین	همانجا: منبع پیشین؛ همان جلد و همان صفحه	م: میلادی

فهرست مطالب

عنوان — **صفحه**

گونه‌شناسی و گاه‌نگاری یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید سیرجان از سده‌های اولیه اسلامی تا سده هفتم هجری قمری / زینب افضلی و ستار خالدیان — **۱**

جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳: مدارکی جدید از مهاباد — **۲۹**
واحد جولائی، رضا رضالو، کریم حاجی زاده باستانی و بهروز افخمی

پژوهشی در چرایی غیبت اینشوشینک در متون مذهبی باروی تخت جمشید — **۵۵**
سُرور خراشادی و علیرضا انتشاری نجف‌آبادی

منسوجات قبطی در کشاکش تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصر، روم و ایران — **۸۹**
رویا دیجو، مصطفی ده‌پهلوان و کمال الدین نیکنامی

طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و گاهنگاری سفال عصر آهن۳ محوطه میدان همدان — **۱۰۷**
محمد شعبانی، محمدابراهیم زارعی و کاظم ملازاده

اِسفَنجِرد، شهری مدفون در شن‌زارهای مَجومِرد، یزد — **۱۳۳**
محمدحسین عزیزی خرانقی، سمیرا عابدی و سید جلال هاشمی مَجومِرد

بازتاب اندیشه‌های اعتقادی تشیع زیدی بر مسکوکات علویان تبرستان — **۱۶۱**
فاطمه قلی‌زاده، حسن کریمیان و جواد نیستانی

بررسی و تحلیل الگوی استقراری دورهٔ اشکانی در دشتِ غربی دریاچه ارومیه، بر اساس سامانه اطلاعات جغرافیایی (GIS) / فرنگیس میرزایی دمیرچی، علیرضا هژبری نوبری و مهدی موسوی کوهپر — **۱۸۳**

نقش و کارکرد صدف و مهره‌های صدف در معبد سرخ‌دم لری — **۲۱۳**
پریسا ناصری، عباس مترجم و دیوید اس‌رایز

مطالعه باستان‌شناختی سکه‌های ایلخانی (**مطالعه موردی سکه‌های زرین دورهٔ ابوسعید ایلخانی مکشوفه از مسجد جامع تبریز، موجود در مخزن موزهٔ ملی ایران**) / ارینب نظریان، محمد مرتضایی، آرمان شیشه‌گر و رضا شعبانی — **۲۴۳**

شواهد باستان‌شناختی از پیدایی زبان فارسی دری در خراسان — **۲۶۱**
علی هژبری و احمدعلی اسدی

تحلیل گاهنگاری و روند تحول استقرارها از دورهٔ اوروک تا پایان عیلام نو در دشت (پَتَک) دهلران / شقایق هورشید — **۲۹۳**

اقتصاد معیشتی جامعه نوسنگی تپه خالصه / حمید رضا ولی‌پور، حکمت اله ملاصالحی، آرتیسم بختیاروند بختیاری، سیده معصومه فاضلی، جید ویتلم و آنا گرزاک — **۳۲۵**

University of Tehran Prees

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Typology and Chronology of Pottery Findings in the Bagh-Bamid site of Sirjan from the Early Islamic Centuries to the Thirteenth Century AD

Zeinab Afzali [1], **Sattar Khaledian** [2]

1.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran,Tehran, Iran. Email: z.afzali1@ut.ac.ir

2.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Human Sciences, Shiraz University of Arts, Shiraz, Iran.Corresponding Author, Email: s.khaledian@shirazartu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
29, September, 2022

Received:
15, August, 2022

Accepted:
14, September, 2022

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

According to written sources, the city of Beymand was one of the cities of Kerman province in the early centuries of the Islamic era. Beymand was considered to be one of the more important cities of this era due to its location on the important communication route from Shiraz to Sirjan. By studying the written resources and archaeological findings, we can determine that the Beymand city of the early Islamic centuries is in the same area as Bagh-Bamid. Studying the pottery of this site between the 1st to 13th centuries AD to make a typology and chronology of these findings is the objective of the current research and it seeks to answer the following questions: what types of pottery were included in the Pottery findings in this site ? What period does the pottery belong to in terms of chronology? By comparing the pottery findings, can we conclude what the regional and transregional interactions with other neighboring and remote sites were? The research was conducted by doing fieldwork and using library methods with a descriptive-analytical and comparative approach. For establishing the dating and typology of the pottery findings obtained from the study of this area, first, these findings were classified into different groups based on their similarity in form, paste, and decoration. Then, their relative dating was obtained by comparative comparison with similar samples obtained from excavations and surveys of other areas. The typological comparison of the pottery samples of the Bagh-Bamid area does a good job of highlighting the similarity between the different types of pottery with the pottery of nearby areas such as the old city of Sirjan and more distant ones such as the ancient city of Jiroft, Narmashir and so on.

Keywords: Sirjan plain, Bagh-Bamid, pottery findings, typology, chronology.

Cite this The Author(s): Afzali, Z. Khaledian, S. 2023. Typology and Chronology of Pottery Findings in the Bagh-Bamid Site of Sirjan from the Early Islamic Centuries to the Thirteenth century AD: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15 , Serial No. 32-Winter- Spring/ (1-27) . DOI: 10.22059/JARCS.2022.343725.143120

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

Beymand city in Kerman province is one of the Islamic cities whose name is mentioned in several historical and geographical texts, especially in the 3rd to 8th centuries AH. According to written sources, Beymand was a city located on the route of communication networks from Shiraz to Sirjan (Figure 1-2). According to written sources and the results obtained from archaeological studies in 2018, the city of Beymand is one of the cities of Kerman province, which according to Blazeri's writings, probably dates back to before Islam. The area in the Sirjan plain that corresponds to the location of this city in the early Islamic centuries is the Baghboomid area in the northwest of Sirjan. In the field studies, an area of about 300 hectares was identified as having a variety of pottery from different periods. Another feature of this city is its location on communication routes that would reach Beymand from Shiraz and central Iran, such as Yazd and the central plateau of Iran, and leads to the old city of Sirjan. Being located on communication routes has been one of the most significant reasons behind the prosperity of a city in early Islamic centuries in the Kerman province. Also, having access to water, gardens, orchards, and a suitable geographical location has led to the formation of one of the urban areas of the Sirjan plain during the early Islamic centuries and afterwards in this place as well. Since this area has already been identified and studied, the current study was conducted to identify and study its pottery as it’s one of the most important findings of any settlement area. A total of 1346 pieces of pottery were taken from this site. The variety of pottery types, the large number of pottery in the early Islamic centuries until the 13th century AD, and the fact that no information has been published about the pottery of this site so far indicates the importance of this research. Studying the pottery of this site between the 1st to 7th centuries AH. to make a typology and chronology of these findings is the objective of the current research and it seeks to answer these questions: What type of pottery findings are included in this site? What period does the pottery belong to in terms of chronology? By comparing the pottery findings, can we conclude what the regional and transregional interactions with other neighboring and remote sites were? The research was conducted by doing fieldwork and using library methods with a descriptive-analytical and comparative approach For establishing the dating and typology of the pottery findings obtained from the study of this area, first, these findings were classified into different groups based on their similarity in form, paste, and decoration. Then, their relative dating was obtained by comparative comparison with similar samples obtained from excavations and surveys of other areas. In general, the pottery of the Bagh-Bamid site includes two main types, unglazed and glazed. Unglazed pottery consists of two groups, plain and painted unglazed pottery. Painted pottery includes incised, applied and molded decorations or a combination of these (Table1, Figure3). Glazed pottery has a good variety and is divided into six main groups of monochrome, Splashed Glazed, Monochrome Sgraffito, Polychrome Splashed Sgraffito, Slip Painted Wares and Lusterware. Single-color glazed types have a variety of glaze colors, including green, blue, turquoise, azure, yellow, brown, and white, divided into two groups plain monochrome and patterned monochrome. Painted glazed types have a variety of patterns including incised, applied and molded decorations (Table 2, Figure 4) (Table 3, Figure 5). (Table 2, Figure 4) (Table 4, Figure 6).

Multicolored glazed pottery also has a great variety and is divided into Splashed Glazed (Table 6, Figure 8), Monochrome Sgraffito, Polychrome Splashed Sgraffito (Table 5, Figure 7), Slip Painted Wares (Table 4, Figure 6) and Lusterware (Table 6, Figure 8) according to the type of decoration. Several pieces of imported pottery with stone paste were obtained in this collection, among the pottery produced in China as well (Table 7, Figure9), which most likely entered the Sirjan plain through the Persian Gulf. Studies and comparisons made on this pottery collection show that there has been a settlement in this place since the early Islamic period.

Written sources of the early Islamic centuries mention a city called Beymand (Ya'qubi, 1963: 62, Ibn Hawqal, 1987: 74, Istakhri, 1994: 162, Ibn Khordadbeh, 1992, 40-42, Jihani, 1989: 251) and mention the bazaar, the Grand Mosque, and the active industries of this city (Maqdisi, 2006:686-682 and Idrisi, 2009 53-54). By studying the written resources and archaeological findings, we can determine that the Beymand city of the early Islamic centuries is in the same area as Bagh-Bamid. Due to its proximity to the old city of Sirjan-the capital of Kerman province- and the main north-south and east-west roads in the southeast of Iran, this city had extensive trade and cultural exchanges with other regions in the early Islamic centuries. Various types of pottery from the early Islamic centuries to the 13th century AD and the discovery of imported Chinese pottery indicate the direct trade relations of this region with the coasts of the Persian Gulf, including important commercial centers such as Siraf. Celadon Yue, JDZQB 11 and CWI. Another instance is the import of pottery to Siraf and the Persian Gulf during the 3rd and 6th centuries AH. which also spread to the Sirjan plain. In the early Islamic centuries this area grew and expanded simultaneously with the old city of Sirjan (the capital of Kerman province), as many similarities can be seen between the pottery of these two areas. Since no evidence of pottery kilns and other pottery production has been found in and around this area, this pottery was probably produced in other centers such as the old city of Sirjan and imported to this place. The typological comparison of the pottery samples of the Bagh-Bamid area does a good job of highlighting the similarity between the different types of pottery with the pottery of nearby areas such as the old city of Sirjan and more distant ones such as the ancient city of Jiroft, Narmashir and so on.

The suitable location of Sirjan plain and the discovery of different types of pottery from its areas have caused us to believe that they had extensive connections with other regions such as Persia, central Iran, the coasts of the Persian Gulf and Sistan, and even remote areas such as Ras al-Khaimah, Jazīrat al-Ḥulayla-early Julfār and China since the historical and Islamic period. These findings are indicative of these commercial and cultural exchanges. Based on the relative chronology and comparison of the pottery of this area with other areas, some of these pottery samples could be dated to the Sassanid and early Islamic periods. However, most of the pottery samples studied are related to the early Islamic centuries and can be dated to the old city of Sirjan. According to the relative chronology, pottery findings such as unglazed and monochromatic glazed pottery can be dated to the same centuries. Significant samples such as molded unglazed pottery, turquoise and azure monochrome with quasi-porcelain paste, and molded glazed pottery were obtained from the Seljuk period, which shows the life of this area in the Seljuk period.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir

گونه‌شناسی و گاه‌نگاری یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید سیرجان از سده‌های اولیه اسلامی تا سده هفتم هجری قمری

زینب افضلی[1]، ستار خالدیان[2]✉

۱. گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: z.afzali1@ut.ac.ir.
۲. نویسندهٔ مسئول: گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه هنر شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: s.khaledian@shirazartu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۳/۰۷

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۵/۲۴

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۶/۲۳

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

بر اساس منابع مکتوب تاریخی، شهر بِیمَند یکی از شهرهای ایالت کرمان در سده‌های اولیهٔ دوران اسلامی بوده که به دلیل قرارگیری در مسیر راه‌های ارتباطی مهمی همچون راه‌های شیراز به سیرجان (مرکز ایالت کرمان)، از شهرهای مهم این دوره محسوب می‌شده است. با مطابقت منابع تاریخی و یافته‌های باستان‌شناسی مشخص شد که محوطهٔ باغ‌بَمید همان شهر بِیمَند در سده‌های اولیه اسلامی بوده است. هدف از پژوهش حاضر، گاه‌نگاری و گونه‌شناسی سفال‌های محوطه باغ‌بَمید از سده اول تا سده ۷ ه‌.ق است تا بتوان انواع گونه-های سفالی، تاریخ‌گذاری نسبی و ارتباط فرهنگی این محوطه را با استقرارهای پیرامون و با دیگر مناطق دوردست روشن کرد؛ بنابراین پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از: یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید شامل چه گونه‌های سفالی می‌شوند؟ این سفال‌ها به لحاظ گاه‌نگاری به چه دوره یا دوره‌هایی تعلق دارند؟ و بر اساس مقایسه یافته‌های سفالی، برهمکنش و روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این محوطه با سایر محوطه‌های پیرامونی و مناطق دوردست چگونه بوده است؟ پژوهش به روش میدانی و کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی-تحلیلی و تطبیقی انجام شده است. روش کار به این صورت است که برای تاریخ‌گذاری و گونه‌شناسی یافته-های سفالی به‌دست آمده از بررسی این محوطه، ابتدا این یافته‌ها بر اساس شباهت در فرم، خمیره و تزیین به گروه‌های مختلف طبقه‌بندی و با مقایسه تطبیقی با نمونه‌های مشابه به‌دست‌آمده از کاوش‌ها و بررسی‌های دیگر مناطق دور و نزدیک، تاریخ‌گذاری نسبی آن‌ها به دست آمد. نتایج نشان می‌دهد که سفال‌های سده‌های اولیه اسلامی تا سده ۷ ه‌.ق این محوطه شامل گونه‌های متنوعی از سفال‌های بی‌لعاب و لعاب‌دار است که شباهت بسیار زیادی با دیگر محوطه‌های دشت سیرجان بخصوص شهر قدیم سیرجان دارند. همچنین شباهت این سفال‌ها با محوطه‌هایی چون جیرفت، غبیرا، نرماشیر و دیگر حوزه‌های فرهنگی چون غرب و جنوب‌غرب، حاشیه خلیج‌فارس، شرق و شمال‌شرق و حتی چین، نشان از روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این محوطه با دیگر مناطق است.

واژه‌های کلیدی: باستان‌شناسیِ دشت سیرجان، محوطه باغ‌بَمید، یافته‌های سفالی، گونه‌شناسی، گاه‌نگاری.

استناد: افضلی، زینب، خالدیان، ستار، ۱۴۰۱-۱۴۰۲. گونه‌شناسی و گاه‌نگاری یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید سیرجان از سده‌های اولیه اسلامی تا سده هفتم هجری قمری- مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۲۷-۱).
DOI: 10.22059/JARCS.2022.343725.143120

CC BY

ناشر: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

دشت سیرجان در جنوب‌شرقی ایران قرار دارد که در سده‌های اولیه اسلامی، این منطقه یکی از کوره‌های ایالت کرمان بوده است. با توجه به منابع، این کوره با مرکزیت شهر سیرجان دارای چند شهر بوده که یکی از این شهرها، شهر «بِیمَند» نام داشته است. این شهر با فاصله چهار فرسخی از شهر سیرجان و به دلیل واقع‌شدن در مسیر راه‌های ارتباطی مهمی همچون شاهراه تجاری شیراز به سیستان، در سده‌های اولیه اسلامی اهمیت زیادی یافت. در بررسی‌های باستان‌شناسی دشت سیرجان، محوطه‌های زیادی بررسی و شناسایی شد که یکی از آن‌ها، محوطه باغ‌بَمید در شمال‌غربی شهر کنونی سیرجان است که محل شهر «بِیمَند» بوده است (Afzali & Ebrahimi Eedelou, 2022). ازآنجایی‌که برای اولین بار این محوطه شناسایی و از طرف دیگر برای شناخت و مطالعۀ سفال‌های آن – یکی از مهم‌ترین یافته‌های هر محوطه- این پژوهش انجام گرفت. از این محوطه ۱۳۴۶ قطعه سفال برداشت شد که با توجه به تنوع گونه‌ها و تعداد قابل توجه سفال‌های سده‌های اولیه تا سده ۷ ه.ق و همچنین اهمیت این مطالعات در تاریخ‌گذاری و میزان روابط تجاری و فرهنگی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این محوطه با سایر مناطق این پژوهش انجام شده است. در واقع هدف از این پژوهش، مطالعه سفال‌های این محوطه بین سده‌های ۱ تا ۷ ه.ق است تا بر اساس آن گونه‌شناسی و گاه‌نگاری این یافته‌ها انجام شود؛ بنابراین پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از: به لحاظ گونه‌شناسی و فن، یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید چه گونه‌های سفالی را شامل می‌شوند؟ این سفال‌ها به لحاظ گاه‌نگاری به چه دوره یا دوره‌هایی تعلق دارند؟ این یافته‌های سفالی، تولید محلی یا وارداتی هستند؟ و بر اساس مقایسه یافته‌های سفالی، برهمکنش و روابط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای این محوطه با سایر محوطه‌های پیرامونی و مناطق دوردست چگونه بوده است؟ پژوهش به روش میدانی و کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی- تحلیلی و تطبیقی انجام شده است. روش کار به این صورت است که برای تاریخ‌گذاری و گونه‌شناسی یافته‌های سفالی به دست آمده از بررسی این محوطه، ابتدا این یافته‌ها بر اساس شباهت در فرم، خمیره و تزیین به گروه‌های مختلف طبقه‌بندی و با مقایسه تطبیقی با نمونه‌های مشابه به دست آمده از کاوش‌ها و بررسی‌های دیگر مناطق دور و نزدیک، تاریخ‌گذاری نسبی آن‌ها به دست آمد.

۲. پیشینۀ پژوهش

در تعدادی از منابع مکتوب به طور مختصر دربارۀ مکان شهر بِیمَند مطالبی آمده است (بلاذُری، ۱۳۱۹: ۳۹۹؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۶۲؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۴؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۶۲؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۰-۴۲؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۱؛ مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۶، ۶۸۲). از پژوهشگران معاصر نیز تنها بختیاری اشاره‌ای به این شهر داشته است (۱۳۷۸: ۵۴-۵۵). با انجام بررسی‌های سال ۱۳۹۷، محوطه‌ای در محله باغ‌بَمید سیرجان شناسایی شد که افضلی و ابراهیمی‌ایده‌لو در مقاله‌ای به مکان‌یابی این شهر بر اساس منابع مکتوب و یافته‌های باستان‌شناسی پرداخته‌اند و این محوطه را محل شهر بِیمَند دانسته‌اند (Afzali & Ebrahimi Eedelou, 2022). در زمینه مطالعه سفال‌های اسلامی استان کرمان و شهرستان سیرجان کارهای زیادی انجام شده است که از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که درباره سفال‌های سده‌های اولیه اسلامی تاکنون انجام شده، می‌توان به مقاله‌هایی درباره سفال‌های شهر قدیم سیرجان (Morgan & Leatherby, 1987)، شهر کهن جیرفت (چوبک،۱۳۹۱)، دشت نرماشیر (امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷)، محوطه رِیگ‌آباد سیرجان (افضلی، ۱۴۰۰)، تل‌قلعه اسطور سیرجان (افضلی و

همکاران، ۱۴۰۰) و اشاره کرد. در این پژوهش به مطالعۀ سفال‌های سده‌های ۱- ۷ هجری محوطه باغ‌بَمید پرداخته شده است.

۱- موقعیت جغرافیایی محوطه باغ‌بَمید سیرجان

شهرستان سیرجان در جنوب‌شرقی ایران و در استان کرمان قرار دارد (شکل۱)، در بررسی‌های میدانی باستان‌شناسی دشتِ سیرجان در بهار سال ۱۳۹۷ ه.ش محوطه‌ای بزرگی در شمال‌غرب شهر سیرجان شناسایی و با مختصات N 29°27.574 و E 055°39.367 و کد جی‌پی‌اس S. 108 بر روی نقشه ثبت شد (افضلی، ۱۳۹۸: ۱۹۵). بر اساس بررسی باستان‌شناسی و مدارک به دست آمده، گستردگی این محوطه در حدود ۲ در ۱/۵ کیلومتر با مساحت تقریبی ۳۰۰ هکتار تخمین زده شد (شکل ۲).

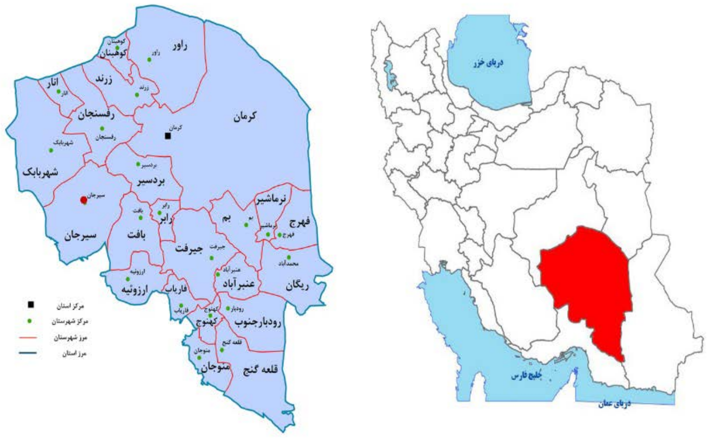

شکل۱. موقعیت شهرستان سیرجان در نقشه ایران (مرکز آمار ایران: ۱۴۰۱)

Figure 1. Location of Sirjan city on the map of Iran (Statistical centeral of Iran, 2022)

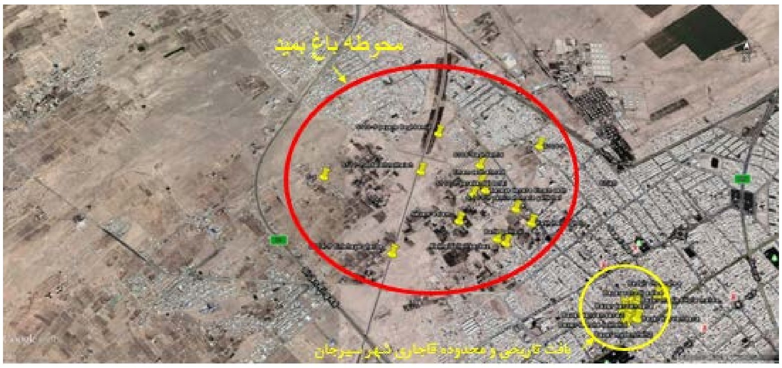

شکل۲. موقعیت قرارگیری محوطۀ باغ‌بَمید در شمال‌غربی شهر سیرجان (افضلی، ۱۳۹۸: ۲۷۰)

Figure 2. Location of Bagh Bamid site in the northwest of Sirjan (Afzali, 2019: 270)

۲-طبقه‌بندی و گونه‌شناسی یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید

از بررسی سطحی محوطه باغ‌بَمید یافته‌های فرهنگی متنوعی از جمله سفال، شیشه، سکه، کاشی به دست آمد که یافته‌های سفالی بیشترین تعداد را در این مجموعه دارند. در مجموع ۱۳۴۶ قطعه سفال از سطح محوطه برداشت شد که این سفال‌ها در بازه زمانی سده‌های اولیه اسلامی تا دورۀ معاصر تاریخ‌گذاری می‌شوند. ۳۰۵ قطعه از این سفال‌ها مربوط به سده‌های اولیه تا سده ۷ ه.ق است که در این پژوهش به گاه‌نگاری و گونه‌شناسی آن‌ها پرداخته شده است. بر اساس آمار مجموعه سفال‌های جمع‌آوری شده، سفال‌های بی‌لعاب

بیش از ۲۷ درصد کل مجموعه را به خود اختصاص می‌دهند که سفال بی‌لعاب با پوشش گلی بیش از ۸ درصد و سفالی بی‌لعاب منقوش بیش از ۱۹ درصد را شامل می‌شوند. سفال‌های لعاب‌دار این مجموعه که بیش از ۷۲ درصد کل مجموعه را به خود اختصاص می‌دهند، به ترتیب فراوانی شامل سفال لعاب‌دار تک‌رنگ بیش از ۲۱ درصد، سفال گلابه‌ای بیش از ۲۰ درصد، سفال لعاب‌دار منقوش بیش از ۱۹ درصد، سفال اسگرافیاتو بیش از ۱۳ درصد، سفال لعاب‌دار تک‌رنگ منقوش بیش از ۸ درصد، سفال لعاب پاشیده بیش از ۶ درصد و سفال زرین‌فام و سفال‌های وارداتی کمتر از ۱ درصد را شامل می‌شوند. ازآنجایی‌که می‌توان تا حدودی بر اساس اطلاعات به دست آمده از مطالعۀ یافته‌های سفالی برخی از ویژگی‌های فرهنگی هر محوطه را درک کرد، بر همین اساس تمامی یافته‌های سفالی با توجه به ویژگی‌های فنی و ظاهری (نوع قطعه، خمیره، پوشش داخلی و خارجی، آمیزه، فناوری، کیفیت ساخت و پخت و تزیین) تقسیم‌بندی و در چهار گونۀ ساده بدون لعاب، منقوش بدون لعاب، لعاب‌دار تک‌رنگ و لعاب‌دار چندرنگ مورد مطالعه و طبقه‌بندی قرار گرفتند. بدین ترتیب برای تاریخ‌گذاری نسبی، با توجه به متغیرهایی هر گروه سفالی، این نمونه‌ها با نمونه‌های مشابه از مناطق دیگر ایران و حتی خارج از ایران مقایسه شد که در ادامه به توصیف ویژگی‌ها، مقایسه با نمونه‌های مشابه و گاه‌نگاری هر گروه پرداخته می‌شود.

۴-۱- سفال‌های بی‌لعاب

سفال‌های گونۀ بی‌لعاب محوطه باغ‌بَمید شامل دو گروه سفال بی‌لعاب ساده با پوشش گلی و سفال بی‌لعاب منقوش تقسیم می‌شوند که سفال‌های منقوش دارای تزیین با نقش کنده، قالبی، فشاری، افزوده و یا ترکیبی از این‌ها می‌شوند. سفال‌های بی‌لعاب این محوطه کاملاً قابل مقایسه با سفال‌های به دست آمده از محوطه شهر قدیم هستند، البته سفال‌های شهر قدیم سیرجان در گونۀ نقش کنده تنوع بیشتری دارند.

الف) گونۀ سفال‌های ساده با پوشش گلی: تعدادی از سفال‌های مجموعه، سفال‌های ساده با پوشش گلی هستند که به لحاظ رنگ پوشش و خمیره به سه گروه سفال نخودی، قرمز و خاکستری تقسیم می‌شوند که همه این گونه‌ها دارای خمیره رُسی با مادۀ چسبانندۀ کانی (ماسه یا ماسه‌بادی) است که سفال نخودی فراوانی بیشتری دارد. این سفال‌ها به‌جز یک درپوش چرخ‌ساز هستند و فرم ظروف به‌صورت دهانه باز شامل کاسه، کوزه و درپوش است که کیفیت ساخت متوسطی دارند (جدول ۱، شکل ۳).

ب) گونۀ سفال‌های بی‌لعاب منقوش: تعدادی از سفال‌های مجموعه از گونۀ سفال‌های بی‌لعاب منقوش هستند که بر اساس نوع تزیین به گونه‌های سفال با نقش‌کنده، سفال با نقش قالب‌زده، سفال با نقش فشاری و سفال با نقوش ترکیبی (نقش‌کنده و افزوده) تقسیم می‌شوند که شامل قطعاتی با خمیره رُسی به رنگ نخودی، نخودی مایل به قرمز و خاکستری می‌شوند. به‌جز سه دسته و یک لوله بقیه قطعه‌های سفالی چرخ-ساز بوده و کیفیت ساخت آن‌ها متوسط تا ظریف است که شامل ظروف دهانه باز و دهانه بسته همچون کاسه، کوزه، ظروف لوله‌دار و گردن‌دار می‌شوند. نقوش این گونه‌های سفالی همه به‌جز سفال شماره ۲۱ در سطح خارجی ایجاد شده است (جدول ۱، شکل ۳).

- **سفال با نقش‌کنده**: این‌گونه سفالی بیشترین روش تزیین در بین سفال‌های بی‌لعاب منقوش دارد که تزیین آن‌ها به‌صورت نقوش هندسی شامل خطوط شیاری افقی و عمودی، شانه‌ای، زیگزاگی، مواج، ناخنی، خطوط اریب و متقاطع، نقطه‌ای، برگی، سوزنی، ردیف مثلث‌های تو خالی و فرورفتگی‌های دایره‌ای شکل

هستند. این‌گونهٔ سفالی شباهت زیادی با نمونه‌های شهر قدیم سیرجان مربوط به سده‌های ۴-۵ ه.ق دارند (Morgan & Leatherby 1987: 147, Fig. 37-47).

- **سفال با نقش افزوده:** نقش افزوده به‌صورت دایره‌های برجسته روی بدنه ظرف و یا مثلث‌های برجسته روی دسته ظرف ایجاد شده است (شکل ۶، ۱۳، ۲۰).

- **سفال با نقش فشاری:** در این گونه سفال، سفالگر قبل از خشک شدن سفال با یک شی به‌صورت فشاری نقوشی را روی سفال ایجاد می‌کند (شکل ۳، شماره ۱۶).

- **سفال با نقوش ترکیبی نقش کنده و افزوده با هم:** در چند قطعه از سفال‌های بی‌لعاب منقوش مانند شماره‌های ۸ و ۱۳ (شکل ۳) دو فن نقش‌کنده و افزوده با هم به‌صورت نقش‌کنده همراه با نقش افزوده تکمه-ای بکار رفته است.

- **سفال با نقش قالب‌زده:** از این محوطه تنها سه قطعه سفال با نقش قالبی به دست آمد که دارای خمیره نخودی و خاکستری هستند که نقوش این نمونه‌ها شامل نقوش گلدار، خیاره‌ای و هندسی است (شکل ۳، شماره‌های ۱۷-۱۸-۱۹).

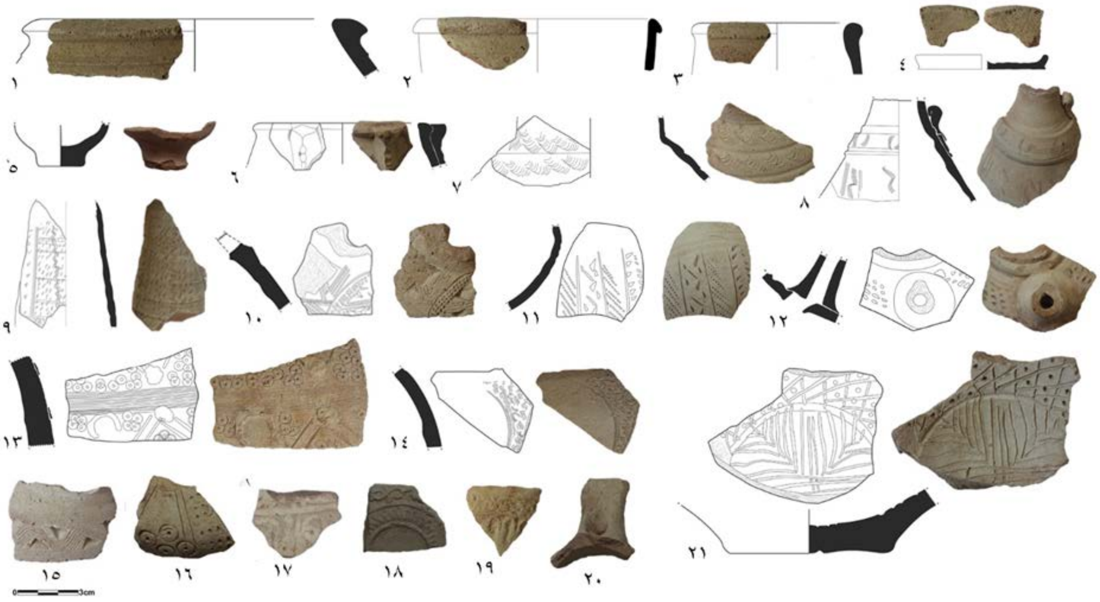

شکل۳. سفال‌های بی‌لعاب ساده و منقوش محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Figure 3: Unglazed pottery in the Bagh Bamid site, Sirjan (Authors:2022)

۲-۴- سفال‌های لعاب‌دار محوطه باغ‌بَمید

سفال‌های لعاب‌دار محوطه باغ‌بَمیدِ سیرجان که متعلق به بازه زمانی سده‌های اولیه تا سده ۷ ه.ق متنوع بوده و به هفت گروه اصلی سفال‌های لعاب‌دار تک‌رنگ، گلابه‌ای، اسگرافیاتو، لعاب پاشیده، قالب‌زده و زرین‌فام تقسیم می‌شوند که برخی از این گونه‌ها خود به زیر گروه‌هایی تقسیم می‌شوند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود.

جدول ۱. گاه‌نگاری و مقایسه سفال‌های بی‌لعاب ساده و منقوش محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Table 1. Chronology of unglazed pottery in the Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

شماره	گونه	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	ساده	قصر ابونصر	Whitcomb, 1985: 129	ساسانی – آغاز اسلامی
۲	ساده	سرمشهد، قصر ابونصر	Whitcomb, 1985: 63, fig 22, N.m ، امیری، ۱۳۹۱: ۱۱۹	ساسانی- آغاز اسلامی
۳	ساده	قصر ابونصر، تل ملیان، عسکرمکرم	Whitcomb, 1985: 141, fig 52, Alden, 1978: 84,fig 6:24، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۲ ش ۳	اواخر ساسانی- اوایل اسلامی
۴	ساده	قصر ابونصر	Whitcomb, 1985: 143, fig53.	اواخر ساسانی= اوایل اسلامی
۵	ساده	یزد، قصر ابونصر	Whitcomb, 1985: 63, fig 22کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۱۷۳	سده‌های اولیه اسلامی
۶	نقش‌کنده-افزوده	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۵۸	۴-۶ ه.ق
۷	نقش‌کنده	دشت نیریز، سرمشهد	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۸؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۱۵	سده‌های اولیه اسلامی
۸	نقش‌کنده	یزد، شوش، جرجان	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۱۸۱، Kervran, 1977: fig. 22 ، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۰	سده‌های اولیه اسلامی
۹	نقش‌کنده	گرگان	Kiani, 1984:42	سده ۳-۶ ه.ق
۱۰	نقش‌کنده	قصر ابونصر، شوش	Kervran, 1977: fig. 22 ،Whitcomb, 1985: 147	سده ۲-۵ ه.ق
۱۱	نقش‌کنده	غبیرا، تل‌قلعه اسطور	Bivar et al. 2000: 437؛ افضلی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۵۱، تصویر ۶، شماره ۳۳	سده ۴-۶ ه.ق
۱۲	نقش‌کنده	غبیرا، دارابگرد، گرگان	Bivar et al. 2000, 437؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۵۰، Kiani, 1984:42	سده ۳-۵ ه.ق
۱۳	نقش‌کنده-افزوده	قلعه‌سنگ	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۵۳	سده ۵-۷ ه.ق
۱۴	نقش‌کنده	یزد	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۱۷۹	سده ۳-۶ ه.ق
۱۵	نقش‌کنده	دشت نیریز، دارابگرد، قصر ابونصر، غبیرا	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۸؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۵۳، Bivar et al. 2000: 443، Whitcomb, 1985: 147, fig 55	سده‌های اولیه اسلامی
۱۶	نقش‌کنده- فشاری	شوش، عسکرمکرم	Kervran,1977: 107, fig 27، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۱۱ ش ۱۱	سده ۲-۴ ه.ق
۱۷	قالب‌زده	جیرفت، جنوب ایران، غبیرا	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۳؛ Priestman, 2005: 401 ؛ Bivar et al. 2000: 432-433	سده ۵ -۷ ه.ق
۱۸	قالب‌زده	یزد، نیشابور، قصر ابونصر	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۰۲؛ Wilkinson,1973,359، Whitcomb, 1985: 81	سده ۵ -۷ ه.ق
۱۹	قالب‌زده	دشت نرماشیر، کیش، جنوب ایران	امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۳، Reitlinger, 1935: 217، Priestman, 2013, 687, Fig. 19	سده ۵-۷ ه.ق
۲۰	نقش‌افزوده	غبیرا، یزد	Bivar et al. 2000, 435؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۱۸۷	سده‌های اولیه اسلامی
۲۱	نقش‌کنده	-	-	سده‌های اولیه اسلامی

الف) سفال لعاب‌دار تک‌رنگ: سفال با لعاب تک‌رنگ از رایج‌ترین ظروفی است که در دوران اسلامی در سراسر جهان اسلام تولید شده است (Grube, 1994b:135). گونۀ سفال لعاب‌دار تک‌رنگ محوطۀ باغ‌بَمید متنوع و دارای لعابی با رنگ‌های سبز تیره تا روشن، آبی تیره تا روشن، فیروزه‌ای، لاجوردی، زرد، قهوه‌ای و سفید است که شباهت زیادی با سفال‌های شهر قدیم سیرجان دارند. این گونه‌ها به دو گروه تک‌رنگ ساده و تک‌رنگ منقوش تقسیم می‌شود که نمونه‌های لعاب‌دار منقوش با نقش‌کنده، افزوده و قالب‌زده تزیین شده‌اند که در زیر به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

۱-سفال لعاب‌دار تک‌رنگ ساده: سفال‌های لعاب‌دار ساده، تعداد قابل‌توجهی در مجموعۀ سفالی محوطه باغ‌بَمید را شامل می‌شوند که تعدادی از آن‌ها با توجه به شباهت بسیار زیادی که به لحاظ رنگ لعاب، خمیره

و نوع فرم ظروف به سفال‌های شهر قدیم سیرجان دارند و با توجه به مقایسه‌های انجام شده در جدول ۲ به سده‌های ۱ تا ۷ ه.ق تاریخ‌گذاری شدند. لعاب آن‌ها به رنگ‌های سبز، آبی، فیروزه‌ای، لاجوردی، قهوه‌ای، زرد و سفید که اغلب دارای خمیرهٔ رُسی نخودی یا قرمز و در تعداد از سفال‌های لاجوردی و فیروزه‌ای از خمیره شبه چینی استفاده شده است. همهٔ سفال‌ها چرخ‌ساز و کیفیت ساخت آن‌ها متوسط تا ظریف است. به لحاظ فرم، اغلب این ظروف دهانه باز به شکل کاسه، پیاله، کوزه و بشقاب هستند که لبه‌ها با فرم به بیرون برگشته، به داخل برگشته، عمودی، گرد ساده و دارای کف‌های تخت، مقعر و حلقوی‌اند. سفال‌های گونهٔ لاجوردی و فیروزه‌ای با خمیره شبه چینی علاوه بر محوطه‌های دشت سیرجان، از جیرفت (چوبک،۱۳۹۲)، فیروزآباد (منتظرظهوری، ۱۳۹۵: ۴۶۷-۴۸۲) جنوب ایران و سواحل خلیج‌فارس (Priestman, 2005: 277-288) به سده‌های ۵-۷ ه.ق تاریخ‌گذاری شده‌اند. در این مجموعه سه قطعه سفال با لعاب تک‌رنگ سفید وجود دارد که خمیره آن‌ها به رنگ نخودی مایل به زرد کم‌رنگ است که تمام سطح ظرف را لعاب سفیدی پوشش داده است. بر اساس پژوهش‌های انجام شده، این سفال به‌عنوان نخستین گونه وارداتی از چین به جهان اسلام معرفی و با افزودن لعاب قلع به آن در سده سوم ه.ق در عراق تولید شده است (Watson, 1987: 307). ویلیامسون از جمله مراکز تولید این‌گونهٔ سفالی در ایران را سیرجان، سیراف، ری و نیشابور می‌داند (Williamson, 1987: 15) که اواسط سده سوم تا اواسط نیمه سده چهارم ه.ق تولید می‌شده است (Whitehouse, 1979: 52, 59). کنت این‌گونهٔ سفالی را به سده سوم یا بعد از آن تاریخ‌گذاری کرده است (Kennet, 1997: 290-291, 6) (جدول ۲- شکل ۴).

۲-سفال لعاب‌دار تک‌رنگ منقوش: تعدادی از سفال‌های محوطهٔ باغ‌بَمید از گونهٔ سفال لعاب‌دار منقوش هستند که به گونه‌های فرعی نقش‌کنده زیر لعاب، نقش‌افزوده زیر لعاب، نقش قالب‌زده زیر لعاب و یا ترکیبی (نقش‌کنده و افزوده زیر لعاب) تقسیم می‌شوند. این سفال‌ها لعابی به رنگ‌های سبز (روشن تا تیره)، آبی (روشن تا تیره)، فیروزه‌ای، لاجوردی و قهوه‌ای دارند که اکثراً هر دو سطح و گاهی سطح خارجی سفال با لعاب یکرنگ پوشانده شده است. اغلب سفال‌ها چرخ‌ساز و پخت کافی دارند و کیفیت ساخت بیشتر آن‌ها متوسط تا ظریف بوده است. بیشتر سفال‌ها خمیرهٔ رُسی نخودی، نخودی مایل به قرمز و قرمز دارند و در تعدادی اندکی از سفال‌های فیروزه‌ای و لاجوردی خمیره شبه چینی با آمیزه ماسه یا ماسه‌بادی است. از آنجایی که بیشتر این قطعه‌های سفالی بدنه است، نمی‌توان فرم خاصی برای آنها در نظر گرفت، ولی شماره‌های ۱، ۵، ۶، ۱۱ و ۱۷ در شکل ۵ که قسمتی از لبه ظروف هستند، فرم کاسه و کوزه دارند.

جدول ۲. گاه‌نگاری سفال‌های لعابدارتک‌رنگ ساده محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان: ۱۴۰۱)

Table 2. Chronology of glazed potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

شماره	گونه	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	سبز	شهر قدیم سیرجان، دشت نیریز	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۱؛ مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹	ساسانی- اوایل اسلامی
۲	سبز	یزد، نیک‌شهر	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۳۰؛ زور، ۱۳۹۱: ۲۳۰	۲-۵ ه.ق
۳ -۴	سبز	عسکرمکرم، شوش	عطایی، ۱۳۹۵: لوح ۲۳؛ Keravran,1977: 125	سده‌های اولیه اسلامی
۵	سبز	بیشاپور، عسکرمکرم، سیستان	امیری،۱۳۹۱: ۹۶؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوح ۲۳؛ موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: لوحه ۲۹	سده‌های اولیه اسلامی
۶	سبز	دشت نیریز، یزد	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹، کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۲۱	سده‌های اولیه اسلامی
۷	سبز	قصر ابونصر	Whitcomb, 1985: 54-53, N.c	سده ۲-۵ ه.ق
۸	آبی	یزد، سیستان	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۰۶، موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: لوحه ۳۲	سده ۳-۷ ه.ق
۹-۱۰	آبی	سرمشهد، عسکرمکرم	امیری، ۱۳۹۱: ۱۱۳، عطایی، ۱۳۹۵: لوح ۲۶	سده ۳-۷ ه.ق
۱۱-۱۲-۱۳	آبی	جنوب ایران، سیراف، کوش	Whitehouse, ،Priestman, 2013,695, PL.77 1979b; Kennet, 2004: 31-34, tables 3; 18-19	سده ۲- ۷ ه.ق
۱۴	لاجوردی	جنوب ایران، عسکرمکرم	Priestman, 2005: 277-288, Fig. 152. عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۲۷	سده ۵-۷ ه.ق
۱۵	فیروزه‌ای	دشت نیریز، جنوب ایران، ری	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۸، Priestman, 2005: 234- 238، Treptow, 2007: 27	سده ۳-۷ ه.ق
۱۶	فیروزه‌ای	جیرفت، نیریز، تل‌قلعه اسطور، عسکرمکرم، سیستان	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۹؛ مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹؛ افضلی و همکاران،۱۴۰۰: ۲۵۲، تصویر ۷، ش ۴۱؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۲۶؛ موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: لوحه ۲۷	سده ۵-۷ ه.ق
۱۷ -۱۸	فیروزه‌ای	نیریز، سیستان، سرمشهد، هولیلا	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۸، موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: لوحه ۳۰، امیری، ۱۳۹۱: ۱۱۴،Kennet,1994: 188.	سده‌های اولیه اسلامی
۱۹-۲۰	فیروزه‌ای	جنوب ایران، ارزنفود	Priestman, 2013: 604-605، زارعی و همکاران، ۱۳۹۳: ۸۱	سده ۵-۷ ه.ق
۲۱-۲۲	سفید	نیریز کوش، جنوب ایران، سیراف، عراق، شوش، عسکرمکرم	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹؛ Kennet,2004: 174، Priestman, 2005: 239-240, Whitehouse, 1979: 52,59، گروبه، ۱۳: ش ۱۸؛ Keravran,1977: 83؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۲۹	سده ۳-۵ ه.ق
۲۳-۲۴	زرد	نیک‌شهر، عسکرمکرم، یزد، شادیاخ	زور، ۱۳۹۱: ۲۳۱، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۲۸؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۴۴، ۱۰۷، غفاری، ۱۳۸۹: ۱۰۷	سده ۲-۴ ه.ق
۲۵-۲۶-۲۷	قهوه‌ای	سیرجان، بلقیس، یزد، سیستان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۱؛ کمال‌هایمی، ۲۵۹ ش ۱۸۲؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۳۹، ۲۴۱؛ موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: لوحه ۲۸	سده ۳ -۶ ه.ق

بیشتر این قطعات تزیین نقش‌کنده زیر لعاب دارند. تزیین با نقش افزوده نیز به‌صورت نقوش دایره‌ای، نوارهای برجسته و طنابی زیر لعاب تک‌رنگ سبز ایجاد شده‌اند. در بین سفال‌های با نقش افزوده، چند قطعه سفال معروف به سفال سبز – آبی وجود دارد که چوبک آن‌ها را گونه عرب- ساسانی معرفی کرده که تداوم گونه ساسانی هستند (۱۳۹۱: ۱۰۵، ۹۱)، ولی این سفال‌ها در مجموعه ویلیامسون به سده‌های ۲ تا ۴ ه.ق تاریخ‌گذاری شده‌اند (Priestman, 2011: 693, pl. 66-64).

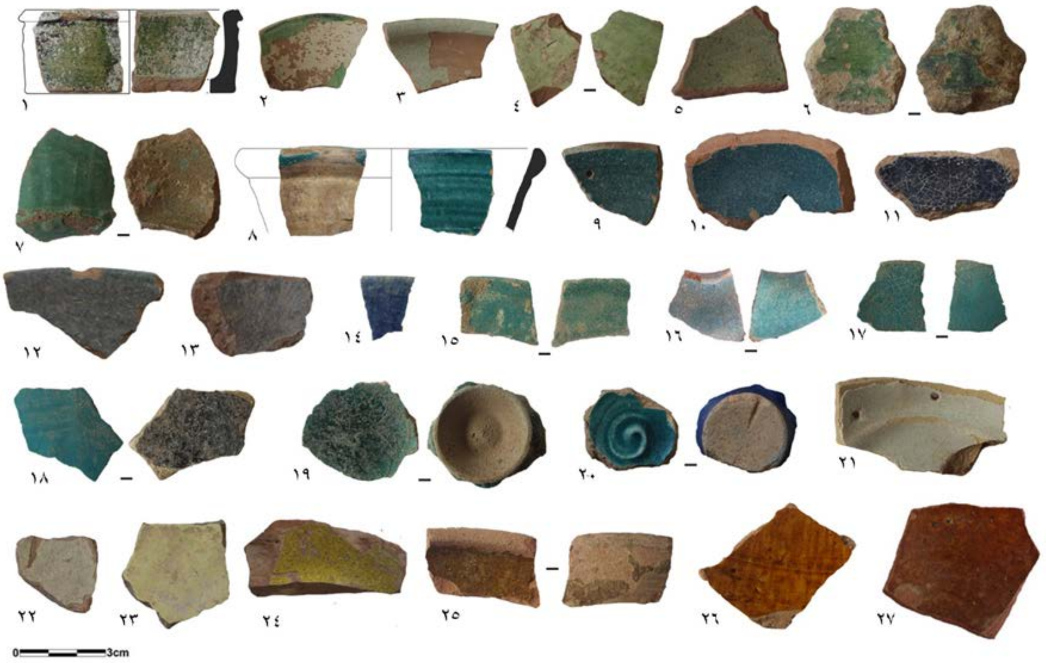

شکل ۴. سفال‌های گونهٔ لعاب‌دار تک‌رنگ ساده محوطهٔ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Figure 4. Glazed potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022).

سفال‌های لعاب‌دار فیروزه‌ای و لاجوردی با خمیره شبه چینی مشابه نمونه‌های به دست آمده از شهر قدیم سیرجان (افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۱)، جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۳) و نیشابور (Wilkinson, 1973: 28) هستند. در بین این سفال‌ها تنها یک قطعه سفال با نقش قالب‌زده با خمیرهٔ شبه چینی وجود دارد که دارای تزیین گیاهی و لعاب فیروزه‌ای است (جدول ۳، شکل ۵).

جدول۳. گاه‌نگاری سفال‌های لعابدارتک‌رنگ منقوش محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان: ۱۴۰۱)

Table 3. Chronology of Monochrome glazed potteries in the Bagh Bamid site, Sirjan (Authors: 2022)

شماره	گونه	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	نقش‌کنده	بیشاپور	امیری، ۱۳۹۱: ۹۴	اوایل اسلامی
۲	نقش افزوده	جیرفت، غبیرا	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۲، Bivar et al. 2000:334-33	سده ۳-۷ ه.ق
۳	نقش افزوده	عراق، جنوب ایران	Priestman, 2013, 695,PL 66 ،Watson, 2004: 158	سده ۱-۳ ه.ق
۴	نقش‌کنده و افزوده	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۵۶	سده ۲-۵ ه.ق
۵-۶	نقش‌کنده	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۵۹	سده ۲-۵ ه.ق
۷	نقش‌کنده	بیشاپور، جنوب ایران	امیری، ۱۳۹۱: ۹۵، Priestman, 2013, 695,PL 66	سده‌های اولیه اسلامی
۸	نقش افزوده	جیرفت	چوبک، ۱۳۹۲: ۱۱۰	اوایل اسلامی
۹	سبز-آبی با نقش‌کنده	غبیرا، جنوب ایران، شوش	Priestman, 2013, 695,PL 66.Bivar et al. 2000, 395، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۶۴-۱۶	ساسانی- اسلامی
۱۰	سبز-آبی با نقش افزوده	جیرفت، سیرجان، غبیرا، عسکرمکرم	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۵؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۱؛ Bivar et al. 2000:334-334؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۳۲	ساسانی- اسلامی
۱۱	سبز- آبی با نقش کنده	جنوب ایران، عسکرمکرم	Priestman, 2013, 695,PL 65-66، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۳۲	اوایل اسلامی
۱۲	سبز- آبی	جیرفت، عسکرمکرم	چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۵؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۳۲	ساسانی- اسلامی

۱۳	فیروزه‌ای نقش‌کنده	جنوب ایران، ری، ری	Priestman, 2013: 700, PL.108، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۸۰-۱۸۱، Treptow, 2007:37-26	سده ۵-۷ ه.ق
۱۴	فیروزه‌ای نقش‌کنده	نرماشیر، سیراف، بلقیس جیرفت، گرگان	امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۴؛ Priestman, 2013: 700؛ کمال‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۱۹۸؛ چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۹، مرتضایی و کیانی، ۱۳۸۵: ۱۱۸	سده ۵- ۸ ه.ق
۱۵	قالب‌زده	جیرفت، جنوب ایران، یزد، قصر ابونصر، گرگان	چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۹ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۰۸، Whitcomb, 1985: 86، Priestman, 2013, 701, PL.109، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۸۲-۱۸۳	سده ۵-۷ ه.ق
۱۶	لاجوردی نقش‌کنده	جیرفت	چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۹	سده ۵-۷ ه.ق
۱۷	قهوه‌ای نقش‌کنده	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۵	سده ۳-۵ ه.ق

ب) سفال‌های لعاب‌دار چندرنگ منقوش: سفال‌های لعاب‌دار چند رنگ محوطهٔ باغ‌بَمید تنوع زیادی دارند و بر اساس نوع تزیین و خمیره به گونه‌ها و زیرگونه‌هایی تقسیم می‌شود که سفال‌های سده‌های اولیه تا سده هفتم ه.ق شامل گونه‌های گلابه‌ای، اسگرافیاتو، لعاب پاشیده، تلفیق اسگرافیاتو و لعاب پاشیده و زرین‌فام می‌شوند که در ادامه به آن‌ها پرداخته می‌شود. در این بخش گونهٔ تک‌رنگ اسگرافیاتو که داری لعاب تک‌رنگ است، در زیر گونهٔ اسگرافیاتو (تک‌رنگ، دو رنگ و چند رنگ) طبقه‌بندی و معرفی شده است.

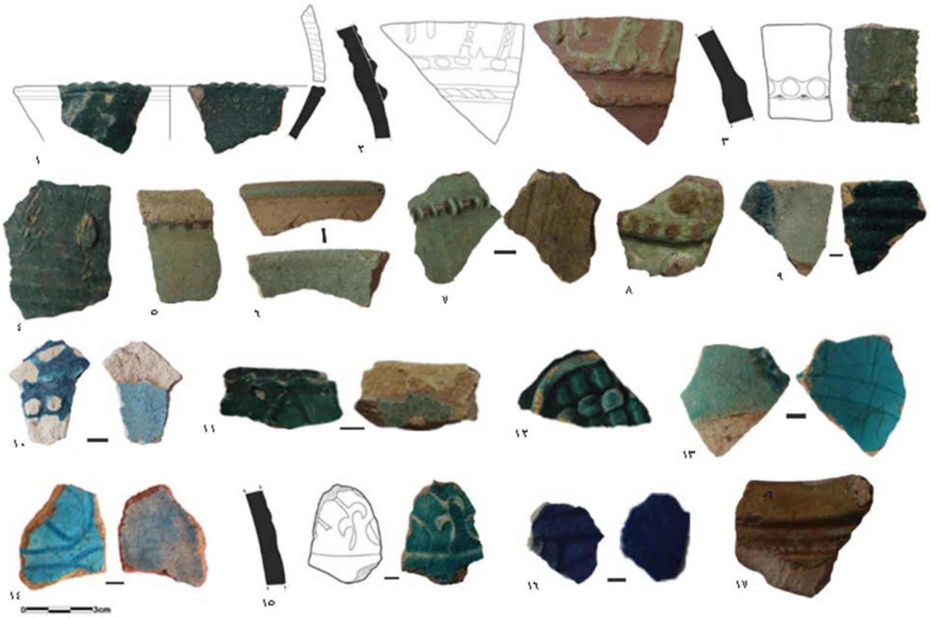

شکل ۵. سفال‌های گونهٔ لعاب‌دار تک‌رنگ منقوش محوطهٔ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان، ۱۴۰۱)

Figure 5: Monochrome glazed potteries in the Bagh Bamid site, Sirjan (Authors: 2022)

۱-سفال گونهٔ گلابه‌ای: سفال‌های گونهٔ گلابه‌ای این محوطه تنوع زیادی دارند و جزو فراوان‌ترین سفال‌های لعاب‌دار چندرنگ این محوطه هستند که شباهت زیادی با سفال‌های شهر قدیم سیرجان دارند که یکی از مراکز تولید این‌گونه سفالی است (افضلی، ۱۳۹۸). این سفال‌ها دارای خمیره رُسی نخودی، نخودی مایل به قرمز و قرمز هستند که همه چرخ‌ساز بوده و کیفیت ساخت ظریف تا متوسطی دارند. خمیره آن‌ها دارای شن ریز، ماسه‌بادی و گاهی ذرات ریز سفید است. در این سفال‌ها، بر روی پوشش روشن یا تیره با انواع رنگ‌های سیاه، قهوه‌ای، زرد، قرمز، سفید و سبز نقش‌هایی ایجاد کرده‌اند. بدین‌صورت که برای تزیین ابتدا سطح بدنهٔ رُسی سفال را با پوشش گلی پوشانده و سپس نقوش با مواد رنگی روی این پوشش ایجاد و در آخر سطح سفال را

با لعاب شفاف سربی پوشانده‌اند (Fehervari, 2000:50, Blair and Bloom, 2004: 122). نقوش شامل خطی، هندسی، گیاهی، شبه کتیبه‌ای، نقوش دایره‌ای یا مرواریدی، نقطه‌چین‌ها و یا ترکیبی از آن‌ها است. فرم‌های رایج این ظروف بیشتر ظروف دهانه باز مثل کاسه و پیاله است. این‌گونۀ سفالی دارای تزیین متنوعی از جمله تک‌رنگ زرد، نقش سیاه و زرد در زمینه نخودی، نقش سفید و سیاه در زمینه قهوه‌ای، نقوش سفید روی زمینه قهوه‌ای یا سیاه، نقش سیاه در زمینه سفید یا زرد، نقش قرمز در گلابه سفید، نقش سفید در زمینه قرمز تیره، نقش قهوه‌ای یا سیاه در زمینه نخودی، نقوش سبز در زمینه قهوه‌ای، کتیبه کوفی قهوه‌ای روی زمینه کرم و نقش سفید و قهوه‌ای و خطوط سیاه روی زمینه سبز دارند. مورگان و لیسربای تولید این‌گونۀ سفال‌های سیرجان را مربوط به سده‌های چهارم و پنجم ه.ق می‌دانند (Morgan & Leatherby 1987:52, 56-73, 111-130, Fig. 1-22)؛ و در مجموعه ویلیامسون جزو سفال‌های گروه SPW.BW قرار گرفته‌اند (Priestman, 2005: 247, 406, Pl. 114). این‌گونه سفالی به لحاظ فرم، تزیین و رنگ لعاب به سفال‌های گلابه‌ای شهر قدیم سیرجان (افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۵-۳۶۷)، جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۵)، غُبیرا (Bivar et al. 2000: 135-137, 402; Pl. 8)، شوش (Kervran, 1984: 57) و مجموعه ویلیامسون (Priestman, 2005: 247, 406, Pl. 114) شباهت زیادی دارند که تاریخ‌گذاری آن‌ها با توجه به مطالعات مقایسه‌ای به سده‌های ۳ تا ۶ ه.ق مربوط می‌شود (جدول ۴، شکل ۶).

جدول۴. گاه‌نگاری سفال‌های گونۀ گلابه‌ای محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان: ۱۴۰۱)

Table 4. Chronology of Slip Painted potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors: 2022)

شماره	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	نرماشیر، سیرجان، غُبیرا؛ جیرفت، نیشابور، ماوراءالنهر	امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۵؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۶-۳۶۸؛ Bivar et al. 2000 :401؛ چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۵؛ Wilkonson, 1973, 121، گروبه، ۱۳: ۶۰	سده ۳-۶ ه.ق
۲	جیرفت، تل‌قلعه اسطور	چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۵؛ افضلی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۵۲، تصویر ۷، ش ۴۵	سده ۳-۶ ه.ق
۳	نیشابور، جیرفت، یزد	Morgan, 1994a: 63,no.46 ، چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۷؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۸	۳-۵ ه.ق
۴	یزد	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۹	سده ۳-۵ ه.ق
۵	سیرجان، تل‌قلعه اسطور، جنوب ایران	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۶-۳۶۴؛ افضلی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۵۲، تصویر ۷، ش ۴۷. Priestman, 2013, 700, PL.103	سده ۳-۶ ه.ق
۶	دشت نیریز، جنوب ایران	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹، Priestman, 2013, 700, PL.105	سده ۳-۶ ه.ق
۷	جنوب ایران	Priestman, 2013, 700, PL.104	سده ۳-۶ ه.ق
۸	شادیاخ، جنوب ایران	غفاری، ۱۳۸۹: ۱۱۵، Priestman, 2013, 700, PL.104	۳-۵ ه.ق
۹	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۴-۳۶۶	سده ۳-۶ ه.ق
۱۰	جیرفت، نیشابور؛ غُبیرا؛ یزد	Fehervari, 2000:61,no.64 ، چوبک، ۱۳۹۲: ۱۰۶؛ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۱: Bivar et al. 2000, 400 ؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۴۵	سده ۳-۶ ه.ق
۱۱	دشت نرماشیر، جنوب ایران، ری	امیرحاجلو و سقایی، ۲۱۵، Priestman, 2013, 700, PL.104، Treptow, 2007: 36	۳-۵ ه.ق
	نیشابور	کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۹	سده ۳-۶ ه.ق
۱۳	دشت نرماشیر جیرفت، سیرجان، نیشابور	امیرحاجلو و سقایی، ۲۱۵؛ چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۵. Wilkinson, 1973,149	سده ۳-۵ ه.ق
۱۴	جیرفت، شهر قدیم سیرجان	چوبک، ۱۳۹۸: ۱۰۷، افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۶	سده ۳-۵ ه.ق
۱۵	شهر قدیم سیرجان	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۷	سده ۳-۶ ه.ق
۱۶	جنوب ایران، نیشابور	Priestman, 2013: 700, Wilkonson, 1973, 121	سده ۳-۶ ه.ق

۲-سفال گونۀ اسگرافیاتو: سفال‌های به دست آمده از محوطه باغ‌بَمید با نقش‌کنده در گلابه که به گونۀ «اسگرافیاتو» معروف هستند، به سه گونه فرعی تک‌رنگ، دو رنگ و چند رنگ تقسیم می‌شود که دارای خمیره رُسی نخودی و نخودی مایل به قرمز و قرمز هستند که بدنه آن‌ها با یک لعاب بی‌رنگ پوشانده شده است. همه نقوش به‌صورت نقش‌کنده در زیر لعاب با طرح‌های قوسی و گردشی، خطوط موازی و منحنی، خطوط شعاعی، موجی در درون پوشش

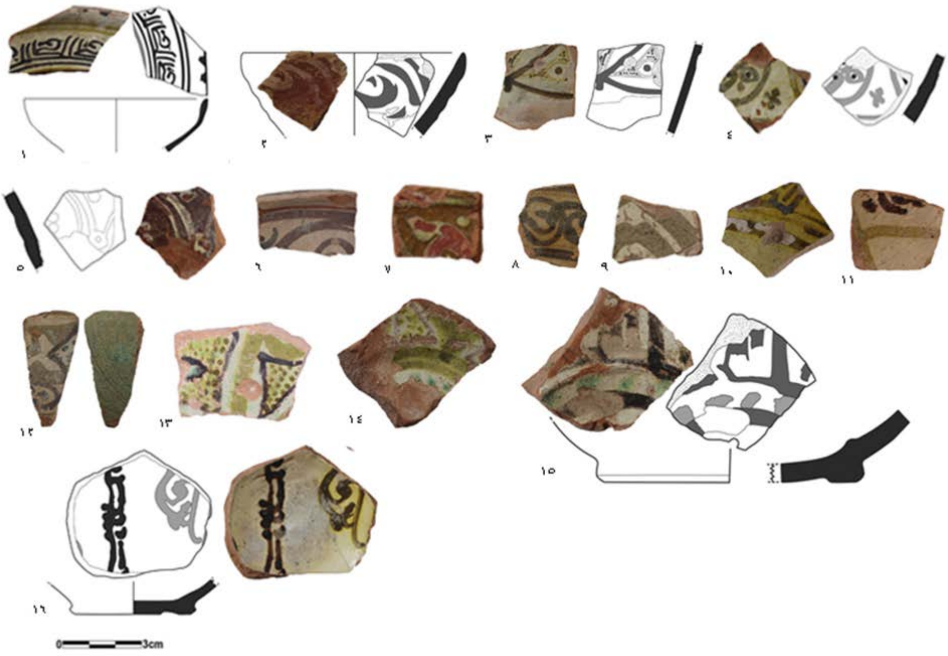

شکل۶. سفال‌های گونۀ گلابه‌ای محوطۀ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Figure 6. Slip Painted potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

گلی با خطوط کنده ظریف، در سطح داخلی ظروف اجرا شده‌اند. فرم این قطعه سفال‌ها بیشتر شامل ظروف دهانه باز و کم عمقی مثل بشقاب، کاسه و پیاله است. گونه اسگرافیاتوی تک‌رنگ شامل تک‌رنگ سبز تیره تا روشن، تک‌رنگ زرد و تک‌رنگ قهوه‌ای است و اسگرافیاتوی دو رنگ و چند رنگ با خطوط ظریف هندسی کنده بر سطح سفال به همراه لعاب پاشیده با رنگ‌های سبز، زرد و قهوه‌ای تزیین شده‌اند. گاه‌نگاری سفال‌های اسگرافیاتو با سفال‌های لعاب پاشیده تقریباً همزمان است و این فن که ابتدا بر روی سفال‌های بی‌لعاب به کار می‌رفت، در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم ه.ق با سبک‌های لعاب پاشیده همراه و با کمی تأخیر در شوش و سیراف یافت شد (Northedge & Kennet, 1994: 33). اسگرافیاتوهای تک‌رنگ و چندرنگ این محوطه به سفال‌های شهر قدیم سیرجان (Morgan & Leatherby 1987: 136, Fig.24,25, 26)، جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۲)، غُبیرا (Bivar et al. 2000: 138-140, No. E 6/74-408a-b, Pl. 85a)، مجموعه ویلیامسون (Priestman, 2005:250, 255-256؛ Priestman, 2011: 581-594)، سیراف (Whitehouse 1979: 58, Whitehouse 1968: 15, 1d)، گرگان (Kiani 1984: 46) و حتی در بندر تجاری sharma واقع در سواحل هند (Rougeulle, 2005: 230-231) قابل مقایسه هستند (جدول ۵، شکل ۷).

جدول۵. گاه‌نگاری سفال‌های اسگرافیاتو محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان: ۱۴۰۱)

Table 5. Chronology of Sgraffito potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

شماره	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	نیریز، شادیاخ، کوش، جنوب ایران، عسکرمکرم	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹؛ غفاری، ۱۳۸۹: ۱۱۲، Kennet, 1997: 292، 256 .-Priestman, 2005: 255، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۳۷، ش ۳	سده ۳-۶ ه.ق
۲	دشت نیریز، نیک‌شهر، غُبیرا، کوش، جنوب ایران	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹، زور، ۱۳۹۱: ۲۳۳، Bivar et al. 2000: PL Priestman, 2013, 697, PL.88،85a, Kennet, 1997: 292-293	سده ۳-۶ ه.ق
۳	نیک‌شهر، قصر ابونصر، بندر شارما	زور، ۱۳۹۱: ۲۳۲، Rougeulle, 2005: 230- 245, fig7 Whitcomb, 1985: 68-69, fig 24	سده ۳-۶ ه.ق
۴-۵	نیک‌شهر، قصر ابونصر، کوش، جنوب ایران	زور، ۱۳۹۱: ۲۳۴، Kennet,2004: 174 ،Kennet, 1997: 292، Priestman, 2013: 697 ،Whitcomb, 1985: 68, fig 24, N.G PL.89	سده ۳-۷ ه.ق
۶	نیک‌شهر، ارومیه	زور، ۱۳۹۱: ۲۳۴، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۵۸-۱۵۹	سده ۳-۶ ه.ق
۷	یزد، کوش، هولیلا، گرگان، جنوب ایران	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۹؛ Kennet,2004: 174 ،Kennet,1994: 201 Priestman, 2013, 697, PL.95 ،Kiani, 1984: 46,	سده ۳-۷ ه.ق
۸	نرماشیر، یزد، نیک‌شهر، نیشابور، هولیلا، ری	امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۵؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۴؛ زور، ۱۳۹۱: ۲۳۵؛ Kennet,1994: 201, Treptow, 2007: 36 ،Wilkinson, 82	سده ۳-۶ ه.ق
۹	جیرفت، سیرجان، جنوب- ایران، کیش، بندر شارما	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۸؛ Priestman, 2005:405، Reitlinger, 1935: 205, Fig. 3, Rougeulle, 2005: 230- 245, fig 6	سده ۴-۷ ه.ق
۱۰	سیرجان، نیریز، جنوب ایران	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۸؛ مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹ :Priestman, 2005 404	سده ۴-۷ ه.ق
۱۱	سیرجان، جنوب ایران نرماشیر	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۸؛ Priestman, 2013: 697	سده ۴-۷ ه.ق
۱۲	نیریز، سرمشهد، استخر، قصر ابونصر، کیش، بندرشارما، عسکرمکرم	مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۸۹؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۱۶، ۱۳۲؛ عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۳۸ ش Whitcomb, 1985: 68-69, FIG 24, N.h ،Reitlinger, 1935: 206, Fig. 3 .Rougeulle, 2005: 30- 245, fig 6	سده ۳-۷ ه.ق
۱۳	سیرجان، نرماشیر، غُبیرا، قصر ابونصر، بندر شارما، نیشابور ری	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۸؛ امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۵، کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۱۴۷-۱۴۸ Bivar et al. 2000: 402, Whitcomb, 1985: 68-69, fig 24، Treptow, 2007: 36 ،Rougeulle, 2005: 230- 245, fig7	سده ۴-۷ ه.ق

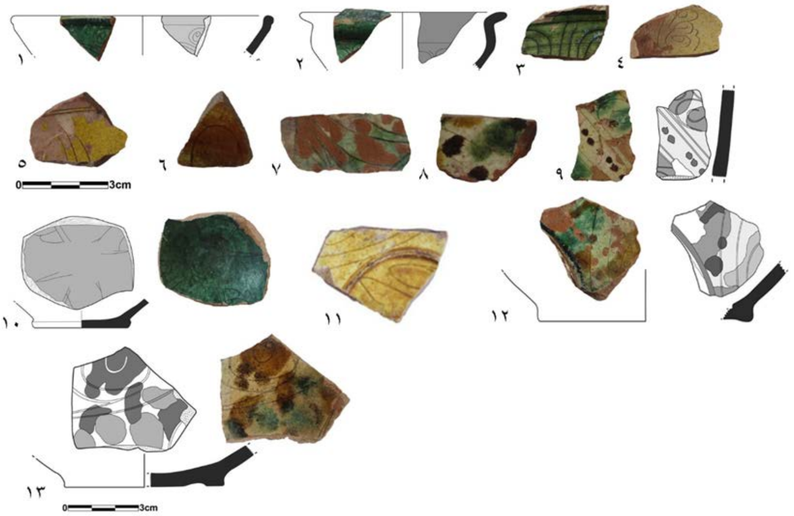

شکل۷. سفال‌های گونۀ اسگرافیاتوی محوطۀ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Figure7. Sgraffito potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

۳-سفال گونۀ لعاب پاشیده: بر روی پوشش سفید این‌گونۀ سفالی با رنگ‌های سبز، قهوه‌ای و زرد بی‌شکل و آزاد نقوشی به‌صورت شعاعی، نواری یا لکه لکه ایجاد شده که به اصلاح پاشیده یاSplashed معروف است و تأثیر سفالگری چین است که دوره اسلامی گسترش جغرافیایی زیادی از شمال‌شرق خراسان مرکزی، ری تا جنوب و جنوب‌غرب ایران داشته است (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۹). آغاز به کارگیری لعاب پاشیده سؤالی پیچیده است، شواهد نشان می‌دهد که برای اولین بار در سامرا در اواخر سده دوم و سوم ه.ق با تقلید از نمونه‌های چینی ساخته شده است (Northedge & Kennet, 1994: 33). گونه‌های لعاب پاشیده محوطه باغ‌بُمید همه دارای خمیرۀ رُسی نخودی و قرمز هستند که شامل دو گونه تک‌رنگ و چندرنگ است که با رنگ‌های زرد، سبز، قهوه‌ای به شکل طرح‌های خطی یا لکه‌ای بر روی ظرف تزیین شده‌اند. این سفال‌ها شباهت بسیار زیادی با سفال‌های لعاب پاشیده شهر قدیم سیرجان (Morgan & Leatherby, 1987: 140-52)، جیرفت (چوبک ۱۳۹۱: ۹۲، ۱۰۷)، نیشابور (Wilkinson, 1973)، سیراف (Whitehouse, 1979: 52-59) و دشت نیریز (مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۹۰) دارند (جدول ۶، شکل ۸).

جدول ۶. گاه‌نگاری سفال‌های لعاب پاشیده و زرین‌فام محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان، ۱۴۰۱)

Table 6. Chronology of Splashed Glazed and Lusterware potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

شماره	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	جیرفت، سیرجان، یزد	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۷۰؛ کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۴	سده ۳ -۵ ه.ق
۲	سیرجان، جیرفت، دشت نیریز، ری	افضلی، ۱۳۹۸: ۳۶۳؛ چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷، مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۹۰، Treptow, 2007: 34	سده ۳ -۵ ه.ق
۳	یزد، جنوب ایران، ری	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۲، Priestman, 2013, 697, PL.85؛ Treptow, 2007: 34	سده ۳-۵ ه.ق
۴	یزد، شهر قدیم سیرجان، تل قلعه اسطور	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۴۵، افضلی، ۳۹۸: ۳۷۰؛ افضلی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۵۲: ش ۴۹	سده ۳-۵ ه.ق
۵	جیرفت، استخر، سیراف، جنوب ایران، عسکرمکرم	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۳۳، Priestman, 2013, 697, PL.85، Whitehouse, 1979: 52, 59، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۴۰ ش ۷	سده ۳-۵ ه.ق

۶	یزد، قصر ابونصر، سیراف	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۳، Whitcomb, 1985: 68-69, fig 24، Whitehouse, 1979: 52, 59	سده ۳-۵ ه.ق
۷	جیرفت، نیریز، دارابگرد، عسکرمکرم	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷؛ مرادی و کریمیان، ۱۳۹۹: ۲۹۰؛ امیری، ۱۳۹۱: ۱۵۱، عطایی، ۱۳۹۵: لوحه ۴۰ ش ۶	سده ۳-۵ ه.ق
۸	استخر، یزد، قصر ابونصر	امیری، ۱۳۹۱: ۱۳۵، کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۲؛ Whitcomb, 1985: 84	سده ۳-۵ ه.ق
۹	یزد، قصر ابونصر	کاظم‌نژند، ۱۳۸۸: ۲۵۲، ۲۵۴؛ Whitcomb, 1985: 68-69, fig 24	سده ۳-۵ ه.ق
۱۰	جیرفت، کاشان، سیرجان، کوش در رأس‌الخمیه، قصر ابونصر، سوریه، ری	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۶؛ افضلی، ۱۳۹۸: ۳۷۲؛ Watson, 2004:352، Kennet,2004: 175، Whitcomb, 1985: 84، گروبه، ۱۳۹: ۱۲۷، Treptow, 2007: 29-52-53	سده ۵-۷ ه.ق
۱۱	غُبیرا، شادیاخ نیشابور، جنوب ایران، کاشان، ری	غفاری، ۱۳۸۹: ۱۳۴، Priestman, 2013, 700؛ Bivar et al. 2000, 413 PL.106، گروبه، ۱۳۹: ش ۲۴۴، Treptow, 2007: 53	سده ۵-۷ ه.ق

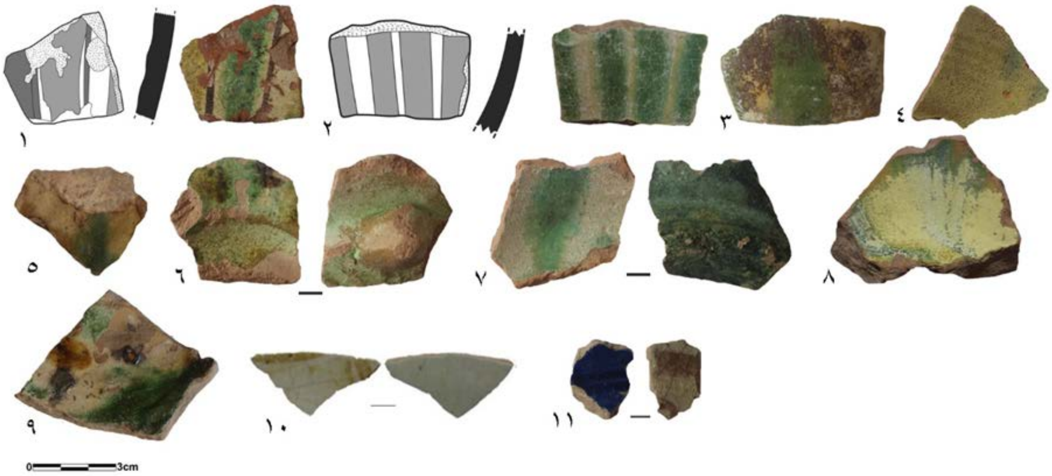

شکل۸. سفال‌های گونهٔ لعاب پاشیده و زرین‌فام محوطهٔ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)

Figure 8. Splashed Glazed and Lusterware potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

۴.سفال گونهٔ زرین‌فام: سفال گونهٔ زرین‌فام از گونهٔ سفال‌های نقاشی روی لعاب است که تنها دو قطعه کوچک از محوطه باغ‌بَمید به دست آمد که دارای خمیرهٔ شبه چینی هستند و یک قطعه دارای نقوش طلایی در سطح داخلی و لعاب سفید در سطح خارجی است و قطعه دیگر دارای نقوش قهوه‌ای در سطح داخلی و لعاب لاجوردی در سطح خارجی است. از این‌گونهٔ سفالی در سده‌های ۶-۷ ه.ق در شهرهای کاشان و جیرفت تولید می‌شده است (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۴؛ واتسون، ۱۳۸۲: ۴۸؛ Mason, 2004: 123). نمونه‌های مشابه این‌گونهٔ سفالی در محوطه‌هایی همچون شهر قدیم سیرجان (افضلی، ۱۳۹۸: ۴۲۷)، محوطه‌های حاشیه خلیج‌فارس و جنوب ایران (Priestman, 2013: 700)، عسکرمکرم در اهواز (عطایی، ۱۳۹۵: ۱۸۷، لوح ۴۴)، جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۱۱۲) و غُبیرا (Bivar, 2000: 413 - 415) به دست آمده که قابل مقایسه با این‌گونهٔ سفالی در محوطه باغ‌بَمید است (جدول ۶، شکل ۸).

ج) سفال‌های وارداتی محوطه باغ‌بَمید سیرجان

در مجموعه سفال‌های به‌دست‌آمده از محوطه باغ‌بَمید تعدادی سفال وارداتی با خمیره سنگی وجود دارد که با توجه به گونه‌شناسی و مقایسه‌های انجام شده، مشخص شد که این سفال‌ها تولید کشور چین بوده که به

احتمال زیاد از طریق خلیج‌فارس به دشت سیرجان وارد شده‌اند. چند قطعه از این سفال‌ها مربوط به بازه - زمانی سده‌های اولیه تا سده ۷ ه.ق است که در زیر به معرفی آن‌ها می‌پردازیم.

الف) سلادن یوئه: سلادن گونهٔ یوئه (YUE) از گونه‌های سفال لعاب‌دار تک‌رنگ با خمیرهٔ سنگی متراکم ساخته شده که رنگ آن نخودی تا خاکستری متغیر است (Tampeo, 1989: 52). این‌گونه سفالی از سده دوم تا ششم ه.ق. در منطقهٔ یوئه در جنوب چین تولید (Li,2010: 220)و از سدهٔ سوم ه.ق در امتداد خلیج‌فارس و به‌ویژه سیراف مبادله می‌شده است (Whitcomb,1985:65). به دست آمدن این‌گونهٔ سفالی در ری و نیشابور نشان‌دهنده توزیع گستردهٔ آن از طریق راه‌های زمینی در نواحی داخلی ایران است-Milwright, 2010: 42) (43. از این‌گونهٔ سفالی یک قطعه در محوطهٔ باغ‌بَمید به دست آمد که کف ظرفی است که نقوش مثلثی شکل بر روی حلقهٔ کف داخلی ظرف ایجادشده و مشابه آن در مجموعهٔ ویلیامسون و در گروه YUE.3 (BB4A) وجود دارد که نقوش کنده مثلثی بر سطح داخلی آن ایجاد شده است-Priestman, 2013: 661) . (662.PL.153 این‌گونهٔ سفالی در مجموعه ویلیامسون بین سده‌های ۲ تا ۵ ه.ق تاریخ‌گذاری شده است (Priestman, 2005: 304, Priestman, 2011: 647) (جدول ۷، شکل ۹).

ب) جینگ‌دژن: سفال‌های جینگ‌دژن به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند که قطعه سفالی که از این محوطه به دست آمده است بر اساس تقسیم‌بندی و گونه‌شناسی ژانگ به JDZQB 11 شناخته می‌شود که این‌گونهٔ سفالی در دورهٔ سلسلهٔ سونگ‌جنوبی در کوره‌های جینگ‌دژن چین تولید می‌شد. گونهٔ جینگ‌دژن دارای لعاب سفید مایل به خاکستری و یا لعاب سفید مایل به آبی و زرد با خمیرهٔ سنگی است. به لحاظ تاریخ‌گذاری دورهٔ زمانی از ۱۱۳۰ تا ۱۲۲۴ میلاد (سده‌های ۵ و ۶ ه.ق) را در برمی‌گیرد که نمونه‌های آن، در غرب اقیانوس هند، ایران، شانگای و تا ماندا در شرق آفریقا به فراوانی به دست آمده است (Zhang, 2016: 189-193). یک قطعه از این گونه سفالی در محوطه باغ‌بَمید به دست آمده و دارای خمیره سنگی و با لعاب سفید روشن مایل به آبی که با نقوش کنده در سطح داخلی آن تزیین شده است (جدول ۷، شکل ۹).

ج) سفال سفید خمیره سنگی خشن: این‌گونهٔ سفالی را ژانگ CWI نامیده است که دارای خمیره سنگی و لعاب سفید تا شیری رنگ بوده که پخت بالایی داشته و عمدتاً در شمال چین تولید شده است. سفال CW1 به لحاظ تاریخ‌گذاری مربوط به سده‌های ۲ تا ۴ ه.ق می‌شوند (Feng and Li 2005a, b, Feng 2009) این ظروف سنگی سفید در استان هبی تولید می‌شده و کوره‌های ساخت آن‌ها در کوره‌های گونگشیان، زینگ، دینگ و میکسی بوده است(Li, 1998: 146, Feng and Li 2005a, Zhang, 2016: 215)؛ که از این‌گونهٔ سفالی یک قطعه از محوطه باغ‌بَمید به دست آمد (جدول ۷، شکل ۹).

جدول۷. گاه‌نگاری سفال‌های چینی محوطه باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان، ۱۴۰۱)

Table 7. Chronology of Chinise potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

شماره	محل مقایسه	منبع	تاریخ‌گذاری
۱	جنوب ایران، شهر قدیم سیرجان	افضلی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۷۹؛Priestman, 2013: 661-662.PL.153	سده ۲-۶ ه.ق
۲	شمال چین	Vigrio, 2020, Figure 4, Zhang, 2016: 215	سده ۲-۴ ه.ق
۳	جینگ‌دژن	Zhang, 2016: 424	سده ۵ -۶ ه.ق

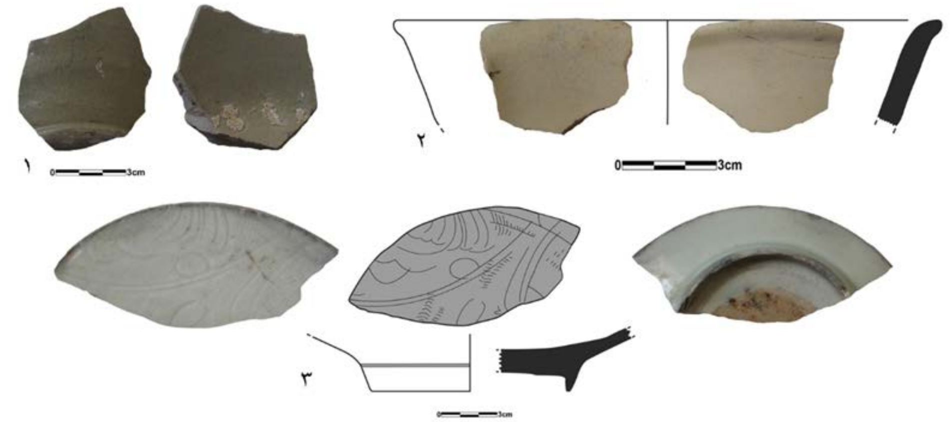

شکل۹. سفال‌های گونۀ وارداتی محوطۀ باغ‌بَمید، سیرجان (نگارندگان،۱۴۰۱)
Figure 9. Chinise potteries in Bagh Bamid site, Sirjan (Authors, 2022)

۵.تجزیه‌وتحلیل

شهر قدیم سیرجان در سده‌های اولیه اسلامی به‌عنوان کرسی ایالت کرمان نقش بارزی در تحولات دشت سیرجان داشته است. در نقشه‌های جغرافی‌دانانی مانند اصطخری و ابن حوقل، شهر سیرجان در مرکز راه‌های ایالت کرمان قرار گرفته و تمامی راه‌های ارتباطی به این شهر ختم و از این نقطه به دیگر مناطق ایالت کرمان وصل می‌شده است؛ بنابراین قرارگیری شهر سیرجان و به تبع آن دیگر شهرهای این دشت بر سر راه‌های ارتباطی، نقش زیادی در توسعه و گسترش مبادلات فرهنگی و تجاری با مناطق دور و نزدیک داشته است. در منابع مکتوب سده‌های اولیه اسلامی، از شهری به نام بِیمَند به عنوان یکی از شهرهای مهم کوره سیرجان که در چهار فرسخی شهر قدیم سیرجان و در مسیر راه‌های شیراز به سیرجان قرار داشته، نام برده‌اند (یعقوبی، ۱۳۴۲: ۶۲؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۴؛ اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۶۲؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۲۵۱؛ ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۴۰-۴۲) و از بازار، مسجد جامع و صنایع فعال این شهر یاد کرده‌اند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۶، ۶۸۲؛ ادریسی، ۱۳۸۸: ۵۳، ۵۴). محوطه باغ-بَمید به عنوان شهر بِیمَند سده‌های اولیه اسلامی در بررسی‌های باستان‌شناسی سال ۱۳۹۷ ه.ش شناسایی شد (Afzali & Ebrahimi Eedelou, 2022). شهر قدیم سیرجان به عنوان مرکز ایالت کرمان و نزدیکی آن به بِیمَند و قرارگیری این دو شهر بر سر راه‌های اصلی شمالی- جنوبی و شرقی- غربی در جنوب‌شرق ایران، باعث مبادلات تجاری و فرهنگی گسترده این محوطه‌ها با دیگر مناطق دور و نزدیک در سده‌های اولیه اسلامی شده است. در این میان یکی از یافته‌های مهم باستان‌شناسی که می‌توان با مطالعه آن تا حدودی درک بهتری از مبادلات تجاری و فرهنگی بین مناطق مختلف داشت، یافته‌های سفالی است. از بررسی‌های باستان‌شناسی این محوطه، مجموعه‌ای ارزشمند از یافته‌های سفالی مربوط به سده‌های اولیه اسلامی تا ۷ ه.ق به دست آمد که بر اساس آن‌ها می‌توان تا حدودی روابط تجاری و فرهنگی محوطۀ باغ‌بمید را با دیگر مناطق تحلیل کرد؛ زیرا همسانی و مشابهت آثار هنری مناطق مختلف در دوره‌ای مشخص، همواره نشان از ارتباطات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی میان آن مناطق دارد و سفال به عنوان عنصری که به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با هنر و زندگی روزمره‌ی انسان در ارتباط است، به بهترین شکل، می‌تواند بیانگر روابط و اشتراکات سرزمین‌های مختلف بوده و چگونگی این ارتباطات و یا شباهت‌ها را روشن نماید (موسوی حاجی و عطایی، ۱۳۸۹: ۳۲۵-۳۲۶). از طرف دیگر شباهت‌های گسترده در خصوصیات مختلف بسیاری از گونه‌های سفالی همچون فن ساخت، شیوه‌ی تزیین،

رنگ مایه، موتیف و فرم، بیانگر ساخت و گسترش گونه‌های سفالی رسمی و استاندارد در طی دوران مختلف اسلامی است که در مراکزی خاص تولید و به دیگر مناطق صادر می‌شدند و در کارگاه‌های محلی نیز با کیفیتی نازل‌تر تقلید و ساخته می‌شده‌اند (خدادوست و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۶۹). سفال‌های به‌دست‌آمده از بررسی‌های محوطه باغ‌بَمید نیز به‌خوبی این ویژگی‌ها را نشان می‌دهند؛ زیرا وجود گونه‌های متنوع سفال‌های سده‌های اولیه اسلامی تا سده ۷ ه.ق و در کنار آن یافت شدن سفال‌های وارداتی چین نشان از رابطهٔ تجاری این منطقه به‌صورت مستقیم با سواحل خلیج‌فارس، از جمله مراکز تجاری مهمی همچون سیراف و تجارت غیر مستقیم این منطقه با چین دارد. از جمله سفال گونهٔ سلادن یوئه، سفال جینگ‌دژن و سفید خمیره‌سنگی خشن در بازه زمانی سده‌های ۲ تا ۶ ه.ق به سیراف و خلیج‌فارس واردشده و در دشت سیرجان هم گسترش یافته‌اند. اگرچه در این محوطه یافته‌ای که به‌طور مستقیم بر تولید و ساخت سفال اشاره داشته باشد، به دست نیامد، ولی وجود شهر قدیم سیرجان در نزدیکی این محوطه و شباهت بسیار زیاد سفال‌های این محوطه با آن را می‌توان این طور در نظر گرفت که احتمال دارد، بسیاری از سفال‌های این محوطه ساخت شهر قدیم سیرجان است، هر چند که می‌توانسته سفال تولید کند و تأثیر زیادی از سفال‌های شهر قدیم داشته باشد؛ زیرا تولید و تقلید گونه‌های مشابه در محوطه‌های مختلف اسلامی تا حدودی نشان‌دهنده روابط فرهنگی و اقتصادی بین جوامع مختلف در طی دوران اسلامی بوده است. از طرفی موقعیت مناسب جغرافیایی این محوطه که بر سر راه‌های ارتباطی شرق به غرب و شمال به جنوب واقع‌شده، کمک زیادی به گسترش انواع سفال‌ها در شبکه مبادلاتی بین این منطقه با دیگر مناطق می‌کند. به طور مثال وجود انواع گونه‌های سفال گلابه‌ای و اسگرافیاتو با شباهت زیاد به هم در مناطقی همچون باغ‌بَمید، شهر قدیم سیرجان، جیرفت، نرماشیر، غُبیرا، سیستان، دشت نیریز، فیروزآباد، بیشاپور و نیشابور نشان از ارتباطات تجاری و فرهنگی بین این مناطق از طریق مسیرهای مختلف ارتباطی دانست که در آن دوره زمانی وجود داشته است؛ بنابراین قرارگیری محوطه باغ‌بَمید در مسیر راه‌های ارتباطی مهم در سده‌های اولیه و شباهت زیادی که گونه‌های مختلف سفالی آن با دیگر مناطق دارند را می‌توان در موقعیت جغرافیایی مناسب این محوطه و نزدیکی آن با شهر قدیم سیرجان – مرکز ایالت کرمان- دانست. بر اساس منابع مکتوب شهر بِیمَند در مسیر جاده‌های تجاری مهمی قرار داشته که از دشت سیرجان عبور می‌کرده و شهرهای این ایالت با شهرهای مهمی همچون بغداد و سامرا از طریق این راه‌های تجاری در ارتباط بوده‌اند. از طرفی این دشت و محوطه‌های آن از طریق راه‌هایی که به خلیج فارس و بنادر آن منتهی می‌شده، ارتباط داشته و دلیل آن را می‌توان توزیع گونه‌های مختلف سفال‌های چینی در این دشت و مشابهت سفال‌های این محوطه با مناطقی همچون کوش و هولیلاه، رأس‌الخیمه در امارت، عمان و حتی جاهای دیگر دانست.

بنابراین می‌توان گفت که با مطالعه و مقایسه‌های تطبیقی و گاه‌نگاری صورت گرفته روی این مجموعه سفالی مربوط به سده‌های اولیه اسلامی تا سده ۷ ه.ق همسانی و مشابهت زیادی با دیگر محوطه‌های همزمان در ایالت کرمان و دیگر مناطق ایران و حتی خارج از ایران دارند. این نتایج نشان می‌دهد که دشت سیرجان با مرکزیت شهر قدیم سیرجان و محوطه‌های مهمی همچون باغ‌بَمید در سده‌های اولیه اسلامی یکی از مراکز مهم تجاری و چهار راه تبادلاتی شرق به غرب جهان اسلام با سرزمین‌های دور و نزدیک بوده که این را به خوبی می‌توان از مشابهت و همسانی یافته‌های سفالی این دشت درک کرد. بر اساس گاه‌نگاری نسبی و

مقایسه‌ای سفال‌های محوطه باغ‌بَمید با دیگر مناطق دور و نزدیک، مشخص شد که برخی از قطعات را می‌توان به دوره ساسانی و صدر اسلام تاریخ‌گذاری کرد و در تأیید این تاریخ‌گذاری می‌توان اشاره به گفته بلاذری داشت که در هنگام فتح سرزمین‌های اسلامی این محوطه حیات داشته و توسط مسلمان فتح شده است (بلاذُری، ۱۳۱۹: ۳۹۹)؛ اما بیشتر نمونه‌های سفالی مطالعه شده، مربوط به سده‌های اولیه اسلامی و همزمان با شهر قدیم سیرجان قابل تاریخ‌گذاری هستند که شباهت زیادی بین سفال‌های این دو محوطه وجود دارد. طبق گاه‌نگاری نسبی یافته‌های سفالی همچون سفال‌های بی‌لعاب و لعاب‌دار تک‌رنگ و سفال‌های گلابه‌ای، لعاب پاشیده و اسگرافیاتو به همین سده‌ها قابل تاریخ‌گذاری هستند. از دورهٔ سلجوقی هم نمونه‌های شاخصی همچون سفال‌های بی‌لعاب قالب‌زده، تک‌رنگ فیروزه‌ای و لاجوردی با خمیره شبه چینی و سفال لعاب‌دار قالبی به دست آمد که نشان دهنده حیات این محوطه در دوره سلجوقی دارد.

۶.نتیجه

محوطه باغ‌بَمید، یکی از محوطه‌های بزرگ دشت سیرجان است که در سده‌های اولیه اسلامی با نام بِیمَند شناخته می‌شده است. با توجه به مطالعاتی که روی مجموعه سفالیِ مربوط به سده‌های اولیه تا سده ۷ ه.ق این محوطه صورت گرفت، مشخص شد که از این بازه زمانی، چهار گونهٔ اصلی سفال بی‌لعاب ساده، بی‌لعاب منقوش، لعاب‌دار تک‌رنگ و لعاب‌دار چندرنگ در این محوطه رایج بوده است. تعدادی از سفال‌های بی‌لعاب با پوشش گلی این محوطه به دورهٔ ساسانی تا اوایل دورهٔ اسلامی قابل تاریخ‌گذاری هستند. گونهٔ بی‌لعاب و منقوش آن به گونه‌های با نقش‌کنده، افزوده، فشاری، قالب‌زده و ترکیبی (نقش‌کنده و افزوده-نقش‌کنده و فشاری) تقسیم می‌شوند که این سفال‌ها شباهت زیادی به سفال‌های شهر قدیم سیرجان دارند. همچنین گونهٔ لعاب‌دار تک‌رنگ آن نیز به دو گونه ساده و منقوش تقسیم می‌شود که گونه منقوش شامل نقش‌کنده زیر لعاب، نقش افزوده و ترکیبی (کنده و افزوده با هم) را شامل می‌شود. در این گروه تعداد زیادی سفال تک‌رنگ سبز، آبی و فیروزه‌ای با خمیره رُسی وجود دارد؛ اما سفال لعاب‌دار تک‌رنگ سفید تنها چند قطعه به دست آمد که یکی از مراکز تولید آن را سیرجان معرفی کرده‌اند. سفال‌های تک‌رنگ لاجوردی و فیروزه‌ای با خمیره شبه چینی به سده‌های ۵ تا ۷ ه.ق قابل تاریخ‌گذاری هستند. سفال‌های لعاب‌دار چندرنگ این محوطه نیز تنوع خوبی دارند و شامل انواع سفال گلابه‌ای، اسگرافیاتو، لعاب پاشیده و زرین‌فام می‌شوند که شباهت زیادی با نمونه‌های به دست آمده از شهر قدیم سیرجان دارند. این محوطه در سده‌های اولیه اسلامی و همزمان با شهر قدیم سیرجان (مرکز ایالت کرمان) رشد و گسترش فراوانی می‌یابد که شباهت بسیار زیادی هم بین سفال‌های این دو محوطه وجود دارد. از آنجایی که در این محوطه هیچ گونه شواهدی از کوره‌های پخت سفال و سایر شواهد تولید سفال یافت نشده؛ احتمالاً این سفال‌ها در مراکز دیگری همچون شهر قدیم سیرجان تولید و به این محل وارد شده‌اند. واقع‌شدن دشت سیرجان و محوطه‌های آن در مسیر راه‌های مهم ارتباطی شرق به غرب و شمال به جنوب قرار داشته‌اند، تبادلات فرهنگی و تجاری گسترده‌ای را بین مناطق مختلف به وجود آورده است؛ زیرا از جمله یافته‌هایی که می‌توان این تبادلات و ارتباطات را تا حدودی درک کرد، داده-های سفالی است که وجود همسانی و مشابهت میان این یافته‌ها با مناطق دیگر نشان از ارتباطات فرهنگی و تجاری بین این مناطق دارد. نتایج حاصل از مقایسه گونه شناختی نمونه‌های سفالی محوطه باغ‌بَمید به خوبی نشان از مشابهت گونه‌های مختلف سفالی آن با سفال‌های محوطه‌هایی نزدیک آن چون شهر قدیم سیرجان و

محوطه‌های دورتر همچون شهر کهن جیرفت، غُبیرا، نرماشیر، استخر، بیشاپور، فیروزآباد، عسکرمکرم، نیک‌شهر چابهار، سیستان، نیشابور و یزد دارد. در واقع موقعیت مناسب دشت سیرجان و کشف گونه‌های مختلف سفالی از محوطه‌های آن باعث شده که از دوره تاریخی و اسلامی همواره ارتباطات گسترده‌ای با مناطق دیگری همچون فارس، مرکز ایران، کناره‌های خلیج‌فارس و سیستان و حتی مناطق دوردستی چون مناطق حوزه خلیج‌فارس همچون هولیلاه، رأس‌الخیمه و حتی چین داشته باشد که همین یافته‌ها خود گویای این تبادلات تجاری و فرهنگی است.

سپاسگزاری

نگارندگان بر خود لازم می‌دانند که مراتب سپاس و قدردانی خود را از زحمات و حمایت‌های بی‌دریغ مسئولان شرکت معدنی و صنعتی گل‌گهر سیرجان، بخصوص مدیریت و معاونت پشتیبانی وقت جناب آقای دکتر محمد حاتمی در پیش بردن طرح باستان‌شناسی بررسی سیرجان (تأمین مالی و اسکان اعضاء هیئت) داشته باشند، زیرا بدون کمک و همراهی مسئولان محترم شرکت گل‌گهر این پژوهش به سرانجام نمی‌رسید، امید آن‌که بیش از پیش موفق و مؤید باشند. یافته‌های این مقاله که برگرفته از طرح پژوهشی است با عنوان «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی یافته‌های سفالی محوطه باغ‌بمید سیرجان در دوران اسلامی» در دانشگاه هنر شیراز بخشی از فعالیت‌های میدانی طرح «بررسی باستان‌شناسی شهر سیرجان در دوران اسلامی و راه‌های ارتباطی آن» است که طی اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۹۷ با شمارۀ مجوز ۹۶۲۱۴۱/۰۰/۴۶۸۹ به تاریخ ۲۶/ ۱۲/ ۱۳۹۶ پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری به اجرا در آمده است که نگارندگان از روسای سابق پژوهشکده باستان‌شناسی خانم دکتر حمیده چوبک و آقای دکتر شیرازی و همکاران محترمشان برای صدور مجوز کمال تشکر و قدردانی را دارند.

منابع

ابن‌خردادبه، عبیدالله (۱۳۷۱)، *مسالک و ممالک*، ترجمهٔ سعید خاکرند، تهران، میراث ملل.

ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *سفرنامه*، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران، امیرکبیر.

اصطخری، ابواسحاق (۱۳۷۳)، *المسالک والممالک*، ترجمهٔ محمد بن عبدالله تستری، تهران، محمود افشار یزدی.

افضلی، زینب (۱۳۹۸)، *سیر تحولات فضایی شهر سیرجان در دوران اسلامی*، رساله دکتری گرایش باستان‌شناسی دوران اسلامی، استاد راهنما: دکتر حسن کریمیان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

افضلی، زینب، خانمرادی، مژگان و کریمیان، حسن (۱۴۰۰)، «تل‌قلعه اسطور، استقرارگاهی مهم از دوران ساسانی و اسلامی در دشت سیرجان»، هفتمین *همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان*، به کوشش آرمان وفایی و همایون خوش اقبال، زیر نظر دکتر محمد اسماعیل اسمعیلی جلودار، ۲۳۹-۲۵۲.

افضلی، زینب (۱۴۰۱)، «گونه‌شناسی و گاه‌نگاری داده‌های سفالی محوطه ریگ‌آباد دشت سیرجان»، سومین همایش بین‌المللی باستان‌شناسی جنوب‌شرق ایران، به کوشش رضا ناصری، جواد علائی‌مقدم و حسین سرحدی دادیان، تهران، آریارمنا، دانشگاه زابل و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن.

ادریسی، محمد (۱۳۸۸)، *ایران در کتاب نزهة المشتاق*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد ایران‌شناسی.

امیرحاجلو، سعید و سقایی، سارا (۱۳۹۷)، «گسترش و تنوع گونه‌های سفال دوران اسلامی در سکونت‌های دشت نرماشیر»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، ۱۹ (۸)، ۲۰۷-۲۲۶.

امیری، مصیب (۱۳۹۱)، *بررسی و مطالعهٔ سفال دوران ساسانی و قرون اولیهٔ اسلامی (مطالعهٔ موردی محوطه‌های تاریخی استخر، شهر گور، بیشاپور، سرمشهد و دارابگرد)*، رساله دکتری گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.

بختیاری، علی‌اکبر (۱۳۷۸)، *سیرجان در آیینه زمان*، کرمان، کرمان‌شناسی.

بلاذری، احمد (۱۳۱۹)، *فتوح البلدان*، مصر، طبع بمطبعه الموسوعات بشارع باب الخلق.

خدادوست، جواد، موسوی حاجی، سید رسول، عابد، تقوی؛ علی‌یاری گوکی، شهین (۱۳۹۶)، «بررسی و مطالعه تحلیلی سفالینه-های محوطه مالین؛ شهرستان باخرز (خراسان رضوی)»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، ۷ (۱۳)، ۱۵۷-۱۷۲.

جیهانی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، *اشکال العالم*، ترجمۀ علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد، آستان قدس رضوی.

چوبک، حمیده (۱۳۹۱)، «سفالینه‌های دوران اسلامی شهر کهن جیرفت»، *مطالعات باستان‌شناسی*، ۴(۱)، ۸۳-۱۱۲.

زارعی، محمدابراهیم، خاکسار، علی، مترجم، عباس، امینی، فرهاد، دینی، اعظم (۱۳۹۳)، «بررسی و مطالعه سفال‌های دورۀ ایلخانی به دست آمده از کاوش‌های ارزنفود»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورۀ ۶، شمارۀ ۲، ۷۳-۹۰.

عطایی، مرتضی، موسوی حاجی، سید رسول؛ و کولابادی، راحله (۱۳۹۱)، «سفال منقوش گلابه‌ای (انواع، گستردگی، تاریخ-گذاری)»، *نگره*، ۷ (۲۳)، ۷۱-۸۷.

عطایی، مرتضی (۱۳۹۵)، *بررسی روشمند باستان‌شناختی شهر تاریخی عَسکر مُکرم- خوزستان*، رساله دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

غفارپور، لیلا (۱۳۸۹)، «بررسی و تحلیل باستان‌شناختی سفالینه‌های محوطه اسلامی شادیاخ نیشابور»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی، گرایش دوران اسلامی، دانشگاه محقق اردبیلی، منتشر نشده.

کریمی، فاطمه، کیانی، محمدیوسف (۱۳۶۴)، *هنر سفالگری دورۀ اسلامی ایران*، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران.

کمال‌هاشمی، رضا (۱۳۹۰)، «مطالعه سفال‌های دوران اسلامی شهر بلقیس»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، منتشر نشده.

گروبه، ارنست. ج (۱۳۸۴)، *سفال ایرانی*، ترجمۀ فرناز حائری، تهران، کارنگ.

مرادی، حسن، کریمیان، حسن (۱۳۹۹)، «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های دوران اسلامی دشت نیریز»، *مطالعات باستان-شناسی*، ۱۲(۳)،۲۷۱-۲۷۹.

مرتضایی، محمد، کیانی، محمدیوسف (۱۳۸۵)، «مطالعه و تحلیل سفالینه‌های مکشوفه از کاوش‌های باستان‌شناختی سال-های۱۳۸۱-۱۳۸۴ محوطه تاریخی جرجان»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ۵۷ (۵)، ۱۱۲-۱۲۹.

مقدسی، ابوعبدالله (۱۳۸۵)، *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمۀ علینقی منزوی، تهران، کومش.

منتظرظهوری، مجید (۱۳۹۵)، *شهر اردشیرخوره در دوران انتقال از ساسانیان به قرون اسلامی*، رساله دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران (منتشرنشده).

موسوی حاجی، سید رسول، عطایی، مرتضی (۱۳۸۹)، *مطالعه مجموعه‌ای از نمونه‌های سفالین سیستان*، زاهدان، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان، تهران، اداره کل روابط عمومی و اداره برنامه‌ریزی نشر.

واتسون، آلیور (۱۳۸۲)، *سفال زرین‌فام ایرانی*، ترجمه شکوه ذاکری، تهران، سروش.

یعقوبی، احمد (۱۳۴۲)، *البلدان*، ترجمۀ محمد آیتی، تهران، ترجمه و نشر کتاب.

Afzali, Z. 2019. *Course of Spatial Developments in Sirjan during Islamic Period*, PhD Thesertation, Tehran, University of Tehran. [In Persian].

Afzali, Z. Khanmoradi, M. & Karimian, H. 2021. Tall Qaleh -Ostur: Settlement from Sasanian to Islamic period in Sirjan Plain, *The 7TH International Congress of Young Archaeologists*, Edited by: Arman Vafaei and Homayon Khosheghbal, Supervised by: Mohammad Esmaeil Esmaeili Jelodar, Tehran: Faculty of Literature and Humanities University of Tehran, 239-252 . [In Persian].

Afzali, Z. 2021. Typology and choronology of pottery data of Rigabad site of Sirjan Plain, *Abstracs The third International Conference on Archaeology of Southeastern Iran*, Edited by Reza Naseri, Javad Alaei-moghaddam and Hossein Sarhadi-dadian,Tehran: Aryaramna press and University of Zabol. 86. [In Persian].

Afzali, Z. & Ebrahimi Eedelou, A. 2022. Locating Beymand City in the First Centuries of the Islamic Era in Kerman Province Based on Written Sources and Archaeological Data, *Bagh-e Nazar*, 19(108): 89-98.

Al-Balādhurī, Aḥmad ibn Yaḥyā. 1940. *Futūḥ al-Buldān*. Beirut: Dār al-Nashr li-al-Jāmi'īyīn. [In Persian].

Alden, Johan R. 1978. Ecavations at Tal-i Malyan: Part 1, A Sasanian Kiln, *Iran* 16, PP.79-92.

Amirhajloo, S. Saghaee S. 2019. Distribution, Continuity and Diversity of Islamic Ceramics in the Settlements of Narmashir Plain, Kerman", *Pazhohesh-ha-ye Bastanshenasi Iran*, 8 (19): 207 - 226. [In Persian].

Amiri, M. 2012. *Ceramic Style and Cultural Interaction in Sasanid and Early Islamic Period*, Case Study: (Estakhr, Shahre Goor Bishapour, Sarmashhad and Darabgard), PhD Thesertation, Tarbiat Modares University. [In Persian].

Ataie, M. Mosavie Haji, S. R. Koulabadi, R. 2012. Slip-painted Pottery (Types, Widespread, Dating), *Negare*, 7 (23): 71-88. [In Persian].

Ataie, M. 2016. *Systematic Archaeological Survey in Ancient City of Askar Mokram - Khuzestan*, PhD Thesertation in Archaeology, Tarbiat Modares University. [In Persian].

Bakhtiari, A. A. 1999. *Sirjan in the Mirror of Time*, Kerman: Kermanshenasi. [In Persian].

Bivar, A. D. H. Fehervari, G. Baker, P. L. Errington, N. Shokoohy, M. Errington, E. & Tyler-Smith, S. 2000. *Excavations at Ghubayrā*, Iran. School of Oriental & African Studies.

Blair, Sh. Bloom, J. 2004. *Decorative Arts, in: Islamic Art and Architecture*, M Hattstein and P. Delius, Konemann, Italy, 118-123.

Chobak, H. 2012. Islamic Ceramics of the Old City of Jiroft, *Jornal of Archaeologial Studies*, 4 (1): 83-112. [In Persian].

Feherevari, G. 2000. *Ceramics of the Islamic World in the Tareq Rajab Museum*, London: I.B.Tauris publisher.

FENG, X. & LI, H. [冯先铭 & 李辉柄], 2005a. 故宫博物院藏中国古代窑址标本*: 河北卷 Gugong Bowuyuan Cang Zhongguo Gudai Yizhi Biaoben: Hebei Juan*. Zijincheng Chubanshe.

Ibn HawqaL. 1987. *Surat al-ard*, Tehran: Amirkabir. [In Persian].

Ibn Khordadbeh. 1992. *Masalek va al-Mamalek*, Trans. S. Khakrend, Tehran: Mirase Melall. [In Persian].

Idrisi, M. 2009. *Nuzhat al-mushtāq*, Trans: A. M. Ayati, Tehran: Iranology Foundation. [In Persian].

Istakhri. 1994. *Masalik va al-Mamalik*, Trans: M. Tostari, Tehran: Moghofate Afshare Yazdi. [In Persian].

Ghafarpoor, L. 2011. *Consideration and Analysis of Archaeology of Earth wares in Islamic Shadiakh Area of Nishabur*, Literature and Human since, University of Mohaghegh Ardabili. [In Persian].

Grube, A. 1994b, Monochrom-glazed waes of the pre-Saljuq Period, In: E, Grube, Cobalt and Luster: the frist centuries of Islamic pottery, the Nasser D.Khalili Collection of Islamic Art, 9: 147-156.

Jihani, A. 1989. *Ashkal Al-Alam*, Trans: A. I. A. al-Salam Katib, Mashhad: Astan Quds Razavi. [In Persian].

Karimi, F. Kiani, M. 1985. *Ceramic Art of Iranian Islamic ear*, Tehran: Markaz Bastanshenasi Iran. [In Persian].

Kazemnajand, E. 2010. *Evaluation of Earthenware Industry in Islamiv Era of Yazd Province Based on Archeological Informaton of this City*, Faculity of Literature, Islamic Tehran University, MA. Thesis. [In Persian].

Kennet, D. 2004. *Sasanian and Islamic pottery from Ras al-Khaimah (eBook version): classi_cation chronology and analysis of trade in the Western Indian Ocean*, Oxford: Archaeopress. Society for Arabian Studies Monographs.

Kennet, D. 1994. Jazīrat al-Ḥulayla-early Julfār. *Journal of the Royal Asiatic Society*. 4(2): 163-212.

Kennet, D. 1997. Kush: a Sasanian and Islamic-period archaeological tell in Ras al-Khaimah (UAE). *Arabian archaeology and epigraphy*. 8 (2): 284-302.

Kiani, M. 1984. The Islamic City of Gurgan. Deutsches Archäologisches Institut. Abt. Teheran.

Kervran. M. 1984. Les niveaux islamiques du secteur oriental du tepe de IApadana, *III. Les objets en verre. Delegation Archeologiqus Francaise en Iran*, 211- 237.

Kervran, M. 1977. Les niveaux islamiques du secteur oriental de l'Apadana, II. - Le materiel céramique, *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran*, 7: 75-161.

Khodadoost, J. Mosavi Haji, S. R. Taghavi, A. Pooraliyari, S. 2017. An Analytical Study of Pottery at the Malin Site (Bakharz), *Pazhohesh-ha-ye Bastanshenasi Iran*, 7 (13): 157-172.

LI, J. [李家治]. 1998. 中国科学技术史 *(陶瓷卷) Zhongguo Kexue Jishu Shi (Taoci Juan) [The History of Chinese Science and Tecnology (Volume of Ceramics)]*. Beijing: Kexue Chubanshe.

Li, Z. Y. 2010. Ceramics of the Sui, Tang, and five dynasties. In: Z.Y. Li, V.L. Bower, and L. He (eds.), *Chinese ceramics. From the Paleolithic Period through the Qing dynasty*, New Haven/London: Yale University, 196–263.

Priestman, S. 2005. *Settlement and Ceramics in the Southern Iran: An Analysis of the Sasanian and Islamic Periods in the Williamson Collection*. M.A. Thesis: University of Durham.

Priestman, S. 2011. Opaque Glazed Wares: The Definition, Dating and Distribution 0f a Key Iraqi Ceramic Export in the Abbasid Period. *IRAN*. 49: 89-113.

Priestman, S. 2013. *A Quantitative Archaeological Analysis of Ceramic Exchange in the Persian Gulf and Western Indian Ocean, AD c.400 – 1275*, PhD Thesis, Centre for Maritime Archaeology, University of Southampton.

Maqdisi. 2006. *Ahsan al-taqasim fi marefat al-aqalim*, Trans. A. Monzavi, Tehran: Komesh. [In Persian].

Mason, R. 2004. *Shine like the Sun: Lustre Painted & Associated Pottery from the Medieval Middle East*, Mazda publisher.

Milwright, M. 2010. *An AlIntroduction to Islamic Archaeology*. Edinburgh: Edinburgh University Press.

Montazer Zohori, M. 2016. *The City of Ardeshir Khoreh during the transition from the Sassanids to the Islamic centuries*, PhD thesis in archaeology, University of Tehran. [In Persian].

Moradi, H. Karimian, H. 2020. Classification and typology of the Islamic period potteries of Neyriz Plain, Fars Province, *Jornal of Archaeologial Studies*, 12 (23): 271-294. [In Persian].

Morgan, P. 1994. Iranian stone-paste pottery of the Saljuq period. Types and techniques. In: E. Grube (ed.) *Cobalt and Lustre: the first centuries of Islamic pottery*, The Nasser D. Khalili Collection of Islamic Art 9: 155-169.

Morgan, P. Leatherby, J. 1987. Excavated Ceramics from Sirjan, *Syria and Iran, Tree Studies in Medieval Ceramics*, Edited by James Allan and Caroline Roberts, Oxford Studies in Islamic Art IV, University of Oxford, 23-172.

Mortezaee, M. Kiani, M. 2006. Study and analysis of potteries of Jorjan archaeological excavations from 2003 to 2006. *Daneshkade Adebiat va ulom Ensani*. 57 (5). 112-129 *[In Persian]*.

Mosavi Haji, S. R. Ataei, M. 2010. *Study of Pottery Collection, Zahedan:* Edare kol Miras Farhangi, Saneh Dasti va Gardeshgari Ostan Sistan va Balochestan. Tehran: Edare Kol Ravabet Umomi, Umor Farhangi VA Ejtemai, Edare Barname Rizi. [In Persian].

Northedge, A. Kennet, D. 1994. The Samarra horizon'. In: E.J. Grube (ed.) *Cobalt and Luster. The first centuries of Islamic pottery*, The Nasser D. Khalili Collection of Islamic Art 9: 21-35.

Reitlinger, G. 1935. Islamic pottery from Kish. *Ars Islamica*, 2(2): 198-218.

Rougeulle, A. 2005.The Sharma horizon: sgraffiato wares and other glazed ceramics of the Indian Ocean trade (c. AD 980–1140*)". In: Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, Archaeopress,* 223 -246.

Tampeo, M. 1989. *Maritime Trade between China and West: An Archeological Study of the Ceramics from Siraf (Persian Gulf)*: to 12th Century A.D, David Brown Book Company.

Treptow, T. 2007. *Daily Life Ornamented; the Medieval Persian City of Rayy,* Chicago, Oriental Institute Museum of the University of Chicago.

Vigrio, E. 2020. Tang Wares in the Belitung Shipwreck

Watson, O. 2004. *Ceramics from Islamic Lands*, London: Thames and Hodson.

Watson, O. 2003. *Iranian Golden Pottery*, translated by Shokooh Zakeri, Tehran: Soroush. [In Persian].

Whitcomb, D. 1985. *Before the Roses and the Nightingales. Excavations at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*. Metropolitan Museum of Art: New York.

Whitehouse, D. 1979. Islamic glazed pottery in Iraq and the Persian Gulf: the ninth and tenth centuries. *Annali. Instituto Orientale di Napoli*. 39: 45-61.

Wilkinson, C.K. 1973. *Nishapur: pottery of the Early Islamic period*. New York.

Williamson, A.G. 1987. Regional distribution of medieval Persian pottery in the light of recent investigations. In: J.W. Allan & C. Roberts (eds.*) Syria and Iran, Three Studies in Medieval Ceramics*. Oxford Studies in Islamic Art 4: 11-22.

Ya'qubi, A. 1963. *Al-Buldan*, Trans: M. E. Ayati, Tehran: Tarjome va Nashre Ketab. [In Persian].

Zarei, M. Khaksar, A. Motarjem, A. Amini, F & Deini, A. 2014. Survey and Study of Ilkahanid Pottery from Archaeological Excavation in Arzanfood", *Jornal of Archaeologial Studies*, 4 (2): 73-90. [In Persian].

Zhang, R. 2016. *An Exploratory Quantitative Archaeological Analysis and the Classification of Chinese Ceramics Trade in The Western Indian Ocean, AD c.800-1500,* PhD Thesis, Department of Archaeology, University of Durham.

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Press

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Southern Lake Urmia in the Iron Age III Period: New Evidence from Mahabad

Vahed Joolaee[1], **Reza Rezaloo**[2] ✉, **Karim Hajizadeh Bastani**[3], **Behrouz Afkhami**[4]

1.Department of Archaeology, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: vahedjoolaee@gmail.com

2.Department of Archaeology, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Corresponding Author Email: r_rezaloo@uma.ac.ir

3.Department of Archaeology, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: k_hajizadeh@uma.ac.ir

4.Department of archaeology, Faculty of Social Sciences, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran. Email: bafkhami@uma.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
13, May, 2019

In Revised Form:
5, July, 2019

Accepted:
25, January, 2020

Published online:
20, June, 2023

Abstract

According to historical evidence, during the Iron Age III period the southern shores of Lake Urmia were a place where many tribes lived, politically divided among small kingdoms whose political boundaries changed with the conflicts over the region between the regional powers of Assyria and Urartu. The Mahabad area, which despite its importance in archeological studies of Iron Age III, has been under-investigated. In April 2016, during the investigation of the central part of Mahabad city, a total of 24 areas dating to this period were identified. The most important questions of this study are: (1) What is the structure and extent of the Iron III settlements in the Mahabad plain, and (2) What kind of cultural exchanges and interactions took place between the different areas of the Mahabad plain with neighboring areas during this period? The results of these investigations show that these areas take three primary forms: a) areas with stone architecture, b) cemeteries, and c) settlement mounds. The typology of the ceramics recovered from this fieldwork suggests that the Mahabad plain had extra-regional cultural relations during this period, in addition to connections with the western regions of Iran.

Keywords: Mahabad Plain, Iron age III, Lake Urmia, Mannea, Assyria and Urartu.

Cite this: Joolaee, V., Rezaloo, R., Hajizadeh, K., Afkham, B., 2023. South of Lake Urmia in Iron Age 3: New Evidence from Mahabad: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 - (29-54). DOI: 10.22059/JARCS.2020.281524.142720

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

Introduction

The Iron Age in Iran has special significance and importance, due to extensive changes in cultural and linguistic traditions. During Iron III (ca. 800 to 550 BCE), the northwestern region of Iran, especially the southern shores of Lake Urmia, which was one of the important centers of this period, was involved in numerous political conflicts. Local states were caught in the middle of the broader imperial competition between Urartu and Assyria for control of this area, resulting in frequent changes to political borders. Despite previous archaeological studies on the Iron Age III period in northwestern Iran, the Mahabad plain in the south of Lake Urmia has been relatively neglected.

The Iron III period commences ca. 800 BCE with the sack of Hasanlu and other major sites in northwestern Iran by the Urartians (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 410). But the presence of Urartians in the western and southern Urmia basin does not seem to have been very strong due to the Assyrians and local powers residing in nearby Kurdistan (Levine 1974a) (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 414). One of the powerful local powers with a presence in the Mahabad region during that time was the Manneans, whose principal territory was located in this basin during the first millennium BCE (Mollazadeh, 2014: 369). In other words, northwestern Iran, which today is called Azerbaijan and Kurdistan, was ethnically diverse and politically divided among small kingdoms organized aligned into alliances with neighboring great powers during the Iron III period (Danti, 2013: 363). The most important written sources for reconstructing the political landscape of this period and identifying the peoples living in this region are Assyrian (836 to 652 BCE), Urartian, Babylonian (616 to 550 BCE), Hebrew, Greek (especially Herodotus). It is the Achaemenid stone inscriptions that have provided the most valuable information, however (Mollazadeh, 2004: 54). According to these sources, the southwestern and the northern end of the Lake Urmia basin were under the control of the Urartians until about 800 BCE, and until the emergence of the Medes, the same situation has prevailed. The extant sources have also pointed to the kingdom of Mana as ruling the southern reaches of the Urmia basin and Iranian Kurdistan (Levin, 2002: 451). Between 610 to 590 BCE, the Median kingdom vanquished Assyria, and the kingdom of Mana added Scythia and Urartu to its territory (Diakonov, 2008: 290). Therefore, the south of Lake Urmia became an imperial battleground during the Iron III period, and their political borders were repeatedly changing. As a result, the Mahabad plain is of great importance to the comprehensive study of the cultural transformations and changes that occurred in northwestern Iran during the Iron Age III, and until more field investigations and explorations are carried out in this area, uncertainties will remain.

The first archaeological studies in this area were carried out in 2006 with the aim of registering historical and cultural sites in Mahabad county under the supervision of Reza Heydari, during which 80 historical sites were identified (Heydari, 2006). The archaeological finds from these investigations raised many questions, including two main concerns: What was the structure and extent of Iron Age III settlements in the

Mahabad Plain, and, what kind of cultural exchanges, regional and extra-regional interactions did the Mahabad Plain have with the neighboring regions during this period? In order to answer these questions, a survey was conducted by the authors in the central district of Mahabad county in March 2017 to study the Iron Age III settlements in the Mahabad plain. The field study was conducted using an intensive surface survey method; based on the surface collection results, 24 Iron Age III sites were identified (Figures 1 & 3). The names of the studied sites are listed in Table 1.

Studies have shown that Iron Age III sites in the Mahabad plain can be classified into three types: (a) sites with rock-cut architecture (Figures 4-9), (b) cemetery sites (Figures 10-12), and (c) settlement mounds (Figure 13). The majority of settlements belong to the third category, many of which were inhabited in different periods, ranging in size from roughly half a hectare to four hectares. Based on this fieldwork, the settlements of the Bronze Age have larger areas compared to the Iron Age settlements. However, despite this, the number of settlements during the Iron Age significantly increased compared to the previous periods, and this is especially evident during the Iron Age III period. In general, it seems that the fertile Mahabad plain, with its high environmental potential, was a highly suitable area for settlement during Iron III. Most of the studied settlements have a tendency towards lower elevations due to the high geographical latitude of the Mahabad region, and the altitude of the region has had a significant influence on population distribution (Figure 14). The spatial arrangement of the settlements is such that most of them are located in the flat and foothill areas of the Mahabad plain, which provide suitable natural conditions for settlement. Furthermore, the mountain passes around the Mahabad plain have made for easier interactions with neighboring regions.

The ceramics documented in this survey indicate that Iron Age III pottery in the Mahabad plain consists of four types: light yellow, yellow with cream color, brown and gray. Based on the typological study, Iron Age III pottery in the Mahabad plain is comparable to the typical sites in northwestern and western Iran (Figures 16-18). Considering the most similarities of pottery, it can be said that Mahabad plain had regional cultural connections with Mannean sites such as Qalaichi, Ziviyeh, Kol Tarikeh and Qaleh-ye Bardineh. It also had transregional cultural connections with a number of sites in the western region of Iran, including Noushijan Tepe and Sorkh Dom Laki. According to the pottery findings, the culture of the Iron Age III period in the Mahabad plain was similar to that of neighboring regions. Most of the findings are comparable to the typical sites of this period, especially the settlements attributed to the Manneans. However, Urartian pottery was not found in any of the Mahabad plain sites, and given that Urartian culture has not been reported in previous studies, it is likely that Urartian culture was not present in the Mahabad region during this period.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳: مدارکی جدید از مهاباد

واحد جو لائی[1] رضا رضالو[2]⌧ کریم حاجی‌زاده باستانی[3] بهروز افخمی[4]

۱. گروه باستان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: vahedjoolaee@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: r_rezaloo@uma.ac.ir.

۳.گروه باستان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: k_hajizadeh@uma.ac.ir

۴.گروه باستان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: bafkhami@uma.ac.ir.

اطلاعات مقاله	چکیده

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۸/۰۲/۳۱

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۸/۰۴/۱۴

تاریخ پذیرش:
۱۳۹۸/۱۱/۱۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲ /۰۳/۳۰

به استناد شواهد تاریخی، جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳ (۸۰۰ – ۵۵۰ پ.م) محل زندگی اقوام مختلف بوده است و از نظر سیاسی، میان پادشاهی‌های کوچک تقسیم‌شده بود که مرزهای سیاسی آن‌ها با نزاع قدرت‌های منطقه‌ای آشور و اورارتو بر سر تصاحب منطقه تغییر می‌یافت. در این میان، اقتدار و وسعت قلمرو پادشاهی مانا بیش از سایرین بوده است. با اینکه منطقهٔ مهاباد بخش اصلی قلمرو پادشاهی مانا را در برمی‌گرفت، اما در مطالعات باستان‌شناسی عصر آهن۳، کمتر به آن توجه شده است. در فروردین ماه ۱۳۹۶ بررسی بخش مرکزی شهرستان مهاباد با هدف شناخت سکونت‌گاه‌های عصر آهن۳ و مطالعهٔ خصوصیات، تحلیل ساختار، نحوهٔ پراکنش و وسعت آن‌ها بازنگری شد. در این بررسی که با روش پیمایش سطحی فشرده انجام شد، شمارِ ۲۴ محوطه از این دوره شناسایی و نمونه‌های برداشت‌شده که عمدتاً شامل یافته‌های سفالی است، در طی مطالعات کتابخانه‌ای و با استفاده از گزارش‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌های منتشرشده از استقرارهای عصر آهن۳ تاریخ‌گذاری شده است. مهم‌ترین پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از اینکه ساختار و وسعت استقرارهای دورهٔ آهن۳ در دشت مهاباد بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی به چه شکل و تبادلات فرهنگی و برهم‌کنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دشت مهاباد با مناطق هم‌جوار در این دوره چگونه بوده است. به‌طور کلی نتایج بررسی نشان می‌دهد محوطه‌های شناسایی‌شده از نوع محوطه‌های با معماری صخره‌ای، محوطه‌های گورستانی و تپه‌های استقراری است و یافته‌های سفالی حاکی از این است که دشت مهاباد در این دوره، افزون بر ارتباطات درون منطقه‌ای، با منطقهٔ غرب ایران نیز ارتباطات فرهنگی برون‌منطقه‌ای داشته است.

واژه‌های کلیدی: جنوب دریاچهٔ ارومیه، دشت مهاباد، عصر آهن۳، هزارهٔ اول پیش از میلاد، آشور و اورارتو.

استناد: جولائی، واحد، رضالو،رضا، حاجی‌زاده باستانی،کریم، افخمی، بهروز؛۱۴۰۱-۱۴۰۲. جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳: مدارکی جدید از مهاباد: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۵۴-۲۹).

DOI: 10.22059/JARCS.2020.281524.142720

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

منطقهٔ مهاباد در جنوب دریاچهٔ ارومیه واقع شده است و از نظر مطالعات باستان‌شناختی جزو حوزهٔ فرهنگی شمال‌غرب ایران محسوب می‌شود. این منطقه، سرزمینی کوهستانی است که بخش شمالی آن شامل جلگه‌ای وسیع است که به دریاچهٔ ارومیه منتهی می‌شود. ما در این پژوهش به مطالعهٔ بخش شمالی شهرستان مهاباد می‌پردازیم که در تقسیمات سیاسی کشور، بخش مرکزی شهرستان مهاباد نامیده می‌شود. این ناحیه با داشتن موقعیت جغرافیایی ممتاز و با وجود دشت‌ها و جلگه‌های حاصلخیز همواره مورد توجه گروه‌های انسانی بوده است. شمال‌غرب ایران به‌ویژه جنوب دریاچهٔ ارومیه از کانون‌های مهم تحـولات عصر آهن ایران به شمار می-آید. آغاز هزارهٔ اول پ.م در شمال‌غرب ایران هم‌زمان با ظهور واحدهای سیاسی متعدد است (علی‌یف، ۲۰۰۴: ۶۷). منطقه‌ای که امروزه آذربایجان و کردستان خوانده می‌شود؛ در طی دورهٔ آهن۳ (۸۰۰ تا ۵۵۰ پ.م) از نظر قومی متنوع بوده و از لحاظ سیاسی میان پادشاهی‌های کوچک سازمان‌یافته به شکل ائتلافی همسو با قدرت-های بزرگ همسایه تقسیم شده بود (Danti, 2013). مهم‌ترین منابع مکتوب برای بازسازی نمای سیاسی این دوره و اقوام ساکن در این منطقه، متون آشوری (۸۳۶ تا ۶۵۲ ق.م)، اورارتویی، بابلی (۶۱۶ تا ۵۵۰ پ.م)، عبری، یونانی (به‌ویژه هرودوت) و سنگ‌نوشته‌های هخامنشی است که اطلاعات ارزشمندی را فراهم آورده‌اند (ملازاده، ۱۳۸۳). بر اساس این منابع، جنوب‌غرب و منتهی‌الیه شمالی دریاچهٔ ارومیه تا حدود ۸۰۰ پ.م در کنترل اورارتویی‌ها بوده و تا ظهور مادها همچنان همین وضعیت، حاکم بوده است و منابع موجود به پادشاهی مانا در جنوب دریاچهٔ ارومیه و کردستان ایران اشاره کرده‌اند (لوین، ۱۳۸۱: ۴۵۱). در طی سال‌های ۶۱۰ تا ۵۹۰ پ.م پادشاهی ماد، افزون بر این‌که آشور را از پا درآورد؛ پادشاهی مانا، اسکیت و اورارتو را نیز به قلمرو خود افزود (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۲۹۰). بنابراین جنوب دریاچهٔ ارومیه در عصر آهن۳ عرصهٔ نزاع دولت‌ها شد که مرزهای سیاسی آنها به طور مکرر در تغییر بود.

برخی از پژوهش‌ها (برای مثال: ملازاده، ۱۳۹۴) نشان می‌دهد منطقهٔ مهاباد در هزارهٔ اول پ.م بخش اصلی و مرکز قلمرو پادشاهی مانا را شامل می‌شده است. بنابراین دشت مهاباد در بررسی همه‌جانبهٔ تحولات و دگرگونی‌های فرهنگی شمال‌غرب ایران در عصر آهن۳ از اهمیت بسزایی برخوردار است و تا زمانی که بررسی‌های میدانی و کاوش‌های بیشتری در این ناحیه انجام نشود ابهامات همچنان باقی خواهد ماند.

این دوره از دوره‌های پر تحول در تاریخ منطقه به شمار می‌آید و با اینکه پژوهش‌های باستان‌شناختی حوزهٔ دریاچهٔ ارومیه بیشتر بر دوران آغاز تاریخی و هزارهٔ اول پ.م متمرکز بوده است (بیننده، ۱۳۹۲) ولی به منطقهٔ مهاباد کمتر پرداخته شده است. جنوب دریاچهٔ ارومیه، شامل سه دشت سُلدوز، مهاباد و میاندوآب است که زمین‌های حاصلخیز و گذر رودخانه‌ها از میان آن‌ها سبب شکل‌گیری استقرارهای دوره‌های گوناگون در این دشت‌ها شده است. بیشتر اطلاعات ما دربارهٔ این منطقه، از منابع مکتوب آشوری و اورارتویی و مطالعات پراکندهٔ باستان‌شناختی به‌ویژه کاوش‌های دشت سلدوز و محوطهٔ باستانی حسنلو به دست آمده است.

شناخت و مطالعۀ خصوصیات سکونت‌گاه‌های عصر آهن۳ در دشت مهاباد می‌تواند در فهم بهتر باستان‌شناسی این دوره در منطقه راهگشا باشد. در نوشتار حاضر به تحلیل ساختار، نحوۀ پراکنش و وسعت استقرارها پرداخته خواهد شد و از طریق گاهنگاری تطبیقی یافته‌های سفالی ارتباطات احتمالی و تبادلات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن‌ها بررسی می‌شود.

۲. پیشینۀ پژوهشی منطقه

باوجود مطالعات و فعالیت‌های میدانی نسبتاً خوب در حوزۀ فرهنگی جنوب دریاچۀ ارومیه، بررسی‌های میدانی صورت گرفته در منطقۀ مهاباد پراکنده و ناقص‌اند؛ و در بیشتر موارد اشاراتی مختصر به وجود تعدادی از محوطه‌ها شده و کمتر به چگونگی آن‌ها پرداخته شده است (برای مثال: Stein, 1940, Kleiss, 1970 و Solecki, 1999). پیشینۀ مطالعات باستان‌شناختی دشت مهاباد محدود به چند بررسی پراکنده و انگشت‌شمار توسط اشتاین (۱۹۴۰)، کلایس(۱۹۷۷)، سولکی (۱۹۹۹)، کرول (۲۰۰۵)، حیدری (۱۳۸۵)، و مطالعات اندک دیگری است که نمی‌تواند سیمای واقعی این بخش را نمایان سازد. اولین مطالعات باستان‌شناسانه در منطقۀ مهاباد مربوط به سال ۱۹۴۰ توسط اشتاین بود (Stein, 1940). در سال ۱۹۶۹ کلایس در ادامۀ بررسی شمال‌غرب ایران، محوطه‌هایی را در این منطقه شناسایی کرد (Kleiss, 1970). همچنین بررسی باستان‌شناسی هیئت دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۶۸ به سرپرستی رالف سولکی در استان آذربایجان غربی نیز منجر به شناسایی آثاری در دشت مهاباد گردید (Solecki, 1999: 28-43). در سال ۱۹۷۷ استفان کرول در پی بررسی استقرارهای اورارتویی ایران، منطقۀ مهاباد را بررسی کرد، که ۲۰ محوطه باستانی از دوره‌های مختلف در دشت مهاباد شناسایی کرد (Kroll, 1994). آخرین بررسی شهرستان مهاباد در سال ۱۳۸۵ بود که با هدف ثبت آثار تاریخی توسط اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی آذربایجان غربی به سرپرستی رضا حیدری انجام گرفت (حیدری، ۱۳۸۵). کاوش به‌منظور لایه‌نگاری و پیگردی محوطۀ بردکنته در سال ۱۳۹۱ توسط محمد قربانی و عبدالکریم اسمعیلی (اسمعیلی، ۱۳۹۳) و حفاری محوطۀ سه‌گردان توسط علی بیننده از طرف دانشگاه آزاد اسلامی شهر مهاباد (بیننده، ۱۳۹۴)، از دیگر فعالیت‌های باستان‌شناختی دشت مهاباد در سال‌های اخیر بوده است. به‌طور کلی پژوهش‌های باستان‌شناسی در منطقۀ مهاباد محدود به بررسی‌های پراکنده بوده و اطلاعات ما از عصر آهن۳ این منطقه بسیار ناقص است.

۳. روش پژوهش و بررسی منطقه

این پژوهش، دارای ماهیت کاربردی است که با روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است. مرحلۀ اول آن به بررسی ادبیات پژوهش می‌پردازد که بستر تحقیق و شاخص‌های آن را تشکیل می‌دهد. این مرحله شامل بررسی منابع داخلی و خارجی جهت شرح چهارچوب نظری پژوهش و درک شاخص‌های مورد بررسی است. در مرحلۀ بعد جامعۀ آماری تعیین می‌شود که شامل ۲۴ محوطۀ باستانی مربوط به عصر آهن ۳ است. اطلاعات این محوطه‌ها طی بررسی میدانی توسط نگارنده و بهره‌گیری از آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان آذربایجان غربی فراهم شده است. این پژوهش با دو روش میدانی و کتابخانه-

ای انجام شده است. موادی که جهت انجام این پژوهش به‌کار رفته است؛ عمدتاً یافته‌های سفالی است که از سطح ۲۴ محوطۀ شناسایی‌شده در بررسی باستان‌شناختی دشت مهاباد نمونه‌برداری شده و پس از طراحی و طبقه‌بندی و استخراج داده‌های مربوط به هر کدام از آن‌ها، در پژوهشی کتابخانه‌ای با استفاده از گزارش‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌های منتشرشده از استقرارهای عصر آهن۳، گاهنگاری و تاریخ‌گذاری شده‌اند و در راستای آگاهی یافتن از چگونگی برهم‌کنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، با داده‌های منابع منتشرشده از فعالیت‌های باستان‌شناختیِ (کاوش و بررسی) منطقه و مناطق هم‌جوار مقایسه شده‌اند.

شیوۀ بررسی منطقه، متناسب با وضعیت توپوگرافی آن تعیین شد و سعی بر این بود که تمامی منطقه به‌صورت پیمایشی فشرده بررسی شود. در این بررسی از اطلاعات محلی نیز جهت یافتن محوطه‌ها استفاده شده است. نقشه‌های پایۀ استفاده شده در این بررسی، نقشه‌های ۱/۲۵۰۰۰ سازمان نقشه‌برداری است که در پایان بررسی، تمامی نقاط برداشت‌شده، بر آن‌ها جانمایی شده است. پس از یافتن هر محوطه با استفاده از دستگاه مکان‌یاب (GPS)، مختصات جغرافیایی و ارتفاع آن از سطح آب‌های آزاد برداشت شد و پس از ترسیم کروکی و توصیف محوطه، اندازه‌گیری درازا، پهنا و بلندای آن و تصویربرداری از آن در جهات مختلف، مواد فرهنگی پراکنده بر سطح محوطه به روش تصادفی (Random Sampling) و بدون تأکید بر هیچ دوره خاصی، گردآوری، توصیف، طراحی و طبقه‌بندی شده‌اند. برای نام‌گذاری محوطه‌ها از نام محلی آن‌ها استفاده شده است و درصورتی‌که دارای نام محلی نبودند؛ برای نام‌گذاری آن‌ها از نزدیک‌ترین روستا یا عوارض طبیعی مانند کوه، چشمه، دره، دشت و یا مزرعه‌ای که محوطه در آن قرار دارد، مثل محوطۀ قلاجوغه یا تپۀ قلی‌آباد، استفاده شده است.

۴.بوم‌شناسی منطقه

شهرستان مهاباد در شمال‌غرب ایران و جنوب دریاچۀ ارومیه واقع شده است (شکل ۱). ازنظر جغرافیایی از دو واحد توپوگرافی تشکیل‌شده که قسمت جنوبی آن کوهستانی و قسمت شمالی آن شامل دشت مهاباد است (درویشی خاتونی، صالحی‌پور و محمدی، ۱۳۹۳: ۱۸). تنها و مهم‌ترین منبع آب سطحی که نقش حیاتی در اقتصاد و زندگی مردم منطقه دارد؛ رودخانۀ مهاباد است که از بخش کوهستانی جنوب شهرستان مهاباد سرچشمه گرفته و با جهتی شمالی از طریق جلگۀ مهاباد به دریاچۀ ارومیه می‌ریزد (بهجتی، ۱۳۷۹: ۷۴). منطقۀ مورد مطالعه، بخش مرکزی شهرستان مهاباد را در برمی‌گیرد که ۱۲۸۹ کیلومترمربع وسعت دارد (مهدوی و محی‌الدینی، ۱۳۸۹)؛ و به غلبۀ جلگۀ پهناور آن، با عنوان دشت مهاباد از آن یاد می‌شود (شکل ۱). این دشت، مانند مثلثی است که قاعدۀ آن از شمال‌غربی تا شمال‌شرقی کشیده شده است و ارتفاع این مثلث در جنوبی‌ترین نقطه در مسیر رودخانۀ مهاباد تا روستای خانگه ادامه می‌یابد (شکل ۲). دشت مهاباد، بخشی از حوضۀ آبریز رودخانۀ مهاباد در جنوب دریاچه ارومیه است. وسعت این حوضه ۲۴۹ کیلومترمربع است که حدود ۳ درصد از مساحت حوضۀ آبریز دریاچه ارومیه را شامل می‌شود. به‌طور میانگین ارتفاع از سطح دریا در این دشت بر مبنای اطلاعات نقاط مختلف شهرستان مهاباد ۱۲۸۳ (روستای قزل قوبی) تا ۲۸۰۰ متر است.

کوهستانی بودن منطقه باعث شده است که تپه‌ماهورهای مرتفع و پر فراز و نشیب از جوانب مختلف، دشت مهاباد را در میان گیرند (بی‌نا، ۱۳۸۸: ۲۳). میانگین دمای سالانهٔ دشت مهاباد ۱۱/۷ درجه سانتی‌گراد، میانگین سالانهٔ بارش آن ۳۰۲ میلی‌متر و متوسط سالانه تبخیر نیز ۱۸۶۰ میلی‌متر برآورد شده است (خلج و دیگران، ۱۳۹۵). منطقهٔ مهاباد، زمستانی سرد و مرطوب، و تابستانی معتدل و خشک دارد. در نقاط مرتفع، متوسط درجهٔ حرارت سالیانه در حدود ۹ درجهٔ سانتی‌گراد و در محدودهٔ دشت به ۱۲ درجهٔ سانتی‌گراد می‌رسد. متوسط بارندگی سالیانهٔ آن در طول ۱۰ سال نیز حدود ۳۵۰ میلی‌متر بوده است (بی‌نا، ۱۳۸۳).

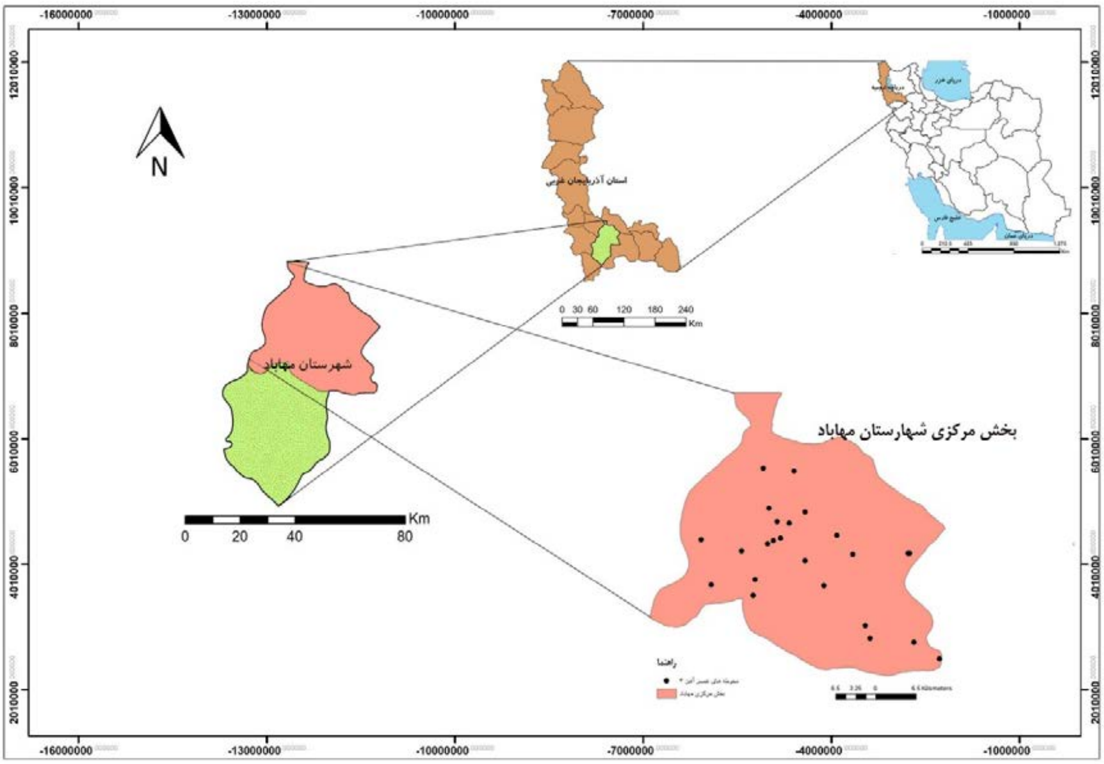

Figure 1.The Map of Study Scope

شکل ۱. نقشهٔ محدودهٔ مورد مطالعه

شکل ۲. نمایی از دشت مهاباد Figure 2. The Landscape of Mahabad Plain

۵. محوطه‌های شناسایی‌شده

در سال ۱۳۸۵ بررسی باستان‌شناسی شهرستان مهاباد با هدف ثبت آثار تاریخی _ فرهنگی به سرپرستی رضا حیدری انجام و در طی این بررسی ۸۰ محوطهٔ تاریخی شناسایی شد (حیدری، ۱۳۸۵). در فروردین‌ماه ۱۳۹۶ به منظور مطالعهٔ استقرارهای عصر آهن۳ دشت مهاباد، محدودهٔ بخش مرکزی شهرستان مهاباد توسط نگارنده به مدت یک ماه بازنگری شد که بر اساس مطالعهٔ یافته‌های سطحی، ۲۴ محوطه به عصر آهن۳ تاریخ‌گذاری شد (شکل ۳). محوطه‌های یادشده با اینکه قبلاً شناسایی شده بودند ولی مطالعهٔ اختصاصی در مورد آنها انجام‌نشده و گاهنگاری دقیقی از آن‌ها ارائه نشده بود. بنابراین در بازنگری آنها از یافته‌های سطحی با روش تصادفی نمونه‌برداری شد، تا افزون بر شناسایی دقیق‌تر دوره‌های استقراری آنها، محوطه‌هایی که در دورهٔ آهن۳ استقراری بوده‌اند؛ به‌طور اختصاصی مطالعه شوند. اسامی محوطه‌های مطالعه شده در جدول۱ آمده است.

محوطه‌های عصر آهن۳ دشت مهاباد به سه نوع محوطه‌های با معماری صخره‌ای، محوطه‌های گورستانی و تپه‌های استقراری است. میانگین مساحت آنها نیم هکتار تا چهار هکتار است. نکته حائز اهمیت این است که بیش‌تر محوطه‌ها از نوع تپه‌های استقراری است که در بیشتر موارد در دوره‌های مختلف استقراری بوده‌اند؛ همچنین به‌رغم اینکه در طی بررسی دشت مهاباد، دوره‌های آهن ۱ و ۲ در محوطه‌های خارج از این پژوهش (برای مثال: گردخولینه، تپه خلوه و شهرک دانش) شناسایی شد ولی سفال‌های این دو دوره در محوطه‌های موردمطالعه به دست نیامد.

بر اساس بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش، بیش‌تر استقرارهای مطالعه شده با توجه به عرض جغرافیایی بالای منطقهٔ مهاباد به ارتفاعات پایین گرایش دارند و ناهمواری‌های ناحیه تأثیر بسزایی در

پراکندگی جمعیت داشته است. آرایش فضایی محوطه‌ها به‌گونه‌ای است که بیش‌تر آنها به لحاظ شرایط مساعد طبیعی در دشت‌های پایکوهی و نواحی جلگه‌ای دشت مهاباد جای گرفته‌اند (شکل ۳). استقرارهای دورۀ آهن در مقایسه با استقرارهای دورۀ مفرغ هرچند که از مساحت آنها کاسته شده ولی تعداد آنها افزایش قابل توجهی یافته است که از دیدگاه زیست‌محیطی دلیل این رخداد را می‌توان کاهش قابلیت‌های زیست-محیطی دانست. به‌طورکلی آنچه به نظر می‌رسد این است که در دورۀ آهن ۳، دشت حاصلخیز مهاباد با توان محیطیِ بالا منطقه‌ای کاملاً مستعد برای سکونت بوده است.

جدول۱. مکان‌های موردمطالعه

Table 1. Places of Study Scope

ردیف	نام محوطه	مساحت (هکتار)	دوره‌های استقراری	ارتفاع از سطح دریا	نوع محوطه	موقعیت اراضی
۱	تپه و گور دخمه فخریکا	۲/۸	آهن ۳- ساسانی	۱۳۴۸	تپه و معماری صخره‌ای	روستای ایگربقاش
۲	محوطه بردکنه	۲/۵	آهن ۳	۱۳۰۵	تپه و معماری صخره‌ای	روستای یوسف‌کند
۳	تپه قاضی‌آباد	۱	آهن ۳ - ساسانی	۱۳۵۷	تپه	روستای قاضی‌آباد
۴	تپه شایگان	۱	مفرغ میانه – آهن۳ - اشکانی	۱۳۸۲	تپه	داخل شهر مهاباد
۵	تپه تابان	۰/۵	مفرغ میانه– آهن ۳- اسلامی	۱۳۲۲	تپه	داخل شهر مهاباد
۶	تپه کهریزه شیخان	۱/۵	آهن ۳ - ساسانی	۱۴۲۳	تپه	روستای کهریزه شیخان
۷	تپه شیطان‌آباد	۱/۵	مس‌سنگی – آهن ۳- ساسانی	۱۳۱۱	تپه	روستای یوسف‌کند
۸	تپه گردلی	۱/۱	مفرغ میانه و متأخر - آهن ۳ - ساسانی	۱۳۰۵	تپه	روستای ایگربقاش
۹	تپه قلی آباد	۳/۵	مفرغ میانه و متأخر – آهن ۳	۱۳۰۳	تپه	روستای درباس
۱۰	تپه باغ‌گردی	۱/۵	آهن ۳	۱۲۹۸	تپه	روستای قم‌قلعه
۱۱	تپه پاشاخان	۰/۵	مفرغ میانه - آهن ۳	۱۳۰۳	تپه	روستای گوک‌تپه
۱۲	محوطه قلاجوغه	۳/۶	آهن۳ – اشکانی – ساسانی- اسلامی	۱۵۰۵	تپه و گورستان	روستای قلعه‌جوغه
۱۳	تپه کبک‌آباد ۱	۱/۳	مس‌سنگی – مفرغ میانه و متأخر – آهن ۳ - ساسانی	۱۲۸۶	تپه	روستای کبک‌آباد
۱۴	تپه قزل‌قوبی۱	۱/۱	آهن ۳	۱۲۸۷	تپه	روستای قزل‌قوبی
۱۵	تپه دارتوان	۰/۴	مفرغ میانه- آهن ۳	۱۴۹۴	تپه	روستای تیکانلوجه
۱۶	محوطه آخچه‌کهریز	۲/۵	مفرغ میانه – آهن ۳ – ساسانی - اسلامی	۱۶۴۸	گورستان	روستای بوزه
۱۷	تپه عبداله‌آباد	۱/۳	مفرغ میانه و جدید_ آهن۳- ساسانی - اسلامی	۱۴۷۸	تپه	روستای عبداله‌آباد
۱۸	تپه باجوند۱	۳/۸	مفرغ متأخر – آهن۳	۱۴۷۲	تپه و گورستان	روستای باجوند
۱۹	تپه باجوند۳	۱/۳	آهن ۳	۱۴۶۷	تپه	روستای باجوند
۲۰	تپه قره‌بلاغ	۰/۷	آهن ۳ - ساسانی	۱۷۵۳	تپه	روستای قره‌باغ
۲۱	تپه قلاقمطره	۱	مس‌سنگی – مفرغ متأخر– آهن۳- ساسانی - اسلامی	۱۸۰۱	تپه	روستای قلاقمطره
۲۲	تپه قلاکلیجه	۰/۵	عصر آهن۳	۱۷۷۶	تپه	روستای کلیجه
۲۳	تپه توکن	۰/۵	مس‌سنگی – آهن ۳ – اشکانی- اسلامی	۱۳۶۸	تپه	روستای اوطمیش
۲۴	محوطه هوشان	۲	آهن ۳	۱۸۸۵	تپه	روستای چوملان

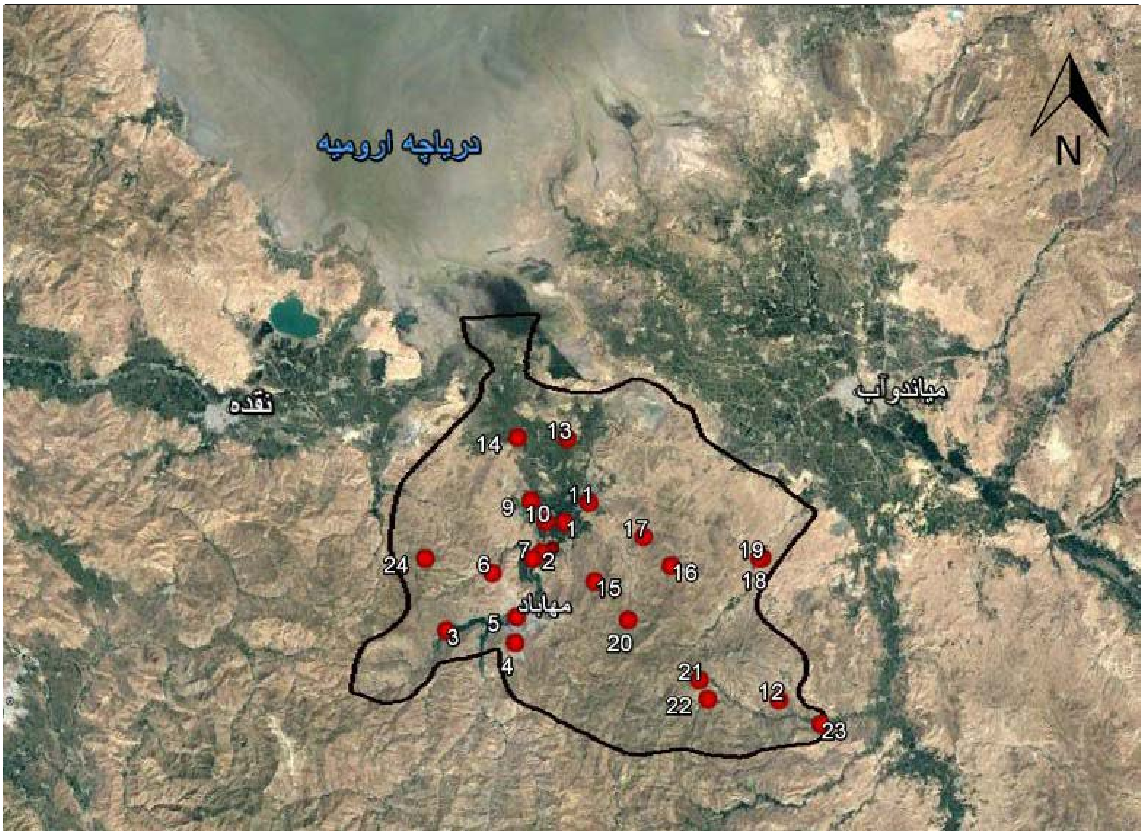

شکل ۳. موقعیت محوطه‌های عصر آهن۳ دشت مهاباد بر تصویر هوایی (گوگل ارث)

Figure 3. Location of Iron Age 3 Sites in Mahabad Plain on Aerial Image (Google earth)

۵-۱- محوطه‌های با معماری صخره‌ای

گور دخمهٔ فخریکا و محوطهٔ بَردَکُنتَه از سایر محوطه‌های دشت مهاباد شناخته‌شده‌ترند. گور دخمهٔ فخریکا در سه کیلومتری شمال روستای اگریقاش و محوطهٔ بردکنته در ۹۰۰ متری شمال روستای یوسف‌کند در پهنهٔ مسطح دشت مهاباد واقع شده‌اند و به خط مستقیم حدود چهار کیلومتر با هم فاصله دارند.

گور دخمهٔ فخریکا (به زبان محلی: فقره قا) اثری شناخته شده است که آن را بیش‌تر به دورهٔ ماد منسوب کرده‌اند (برای مثال: سرفراز و فیروزمندی، ۱۳۸۱: ۶۸) و در منابع، به نهشته‌های باستانی آن کم‌تر اشاره شده است (ملازاده،۱۳۸۳: ۳۱۰). گور دخمهٔ فخریکا شامل یک معماری دستکند است که در جبههٔ جنوبی تپه‌ای صخره‌ای ایجادشده است. این تپه صخره‌ای رو به دشت مهاباد است و در بالای بخش صخره‌ای آن بستری خاکی با نهشته‌های فرهنگی دیده می‌شود (شکل‌های ۴، ۵ و ۸). پیشینهٔ مطالعاتی این گور دخمه به قرن ۱۹ میلادی بازمی‌گردد. هرتسفلد این گور دخمه را مربوط به یکی از پادشاهان مانایی (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۱۱) و فون گال آن را به دلیل داشتن پایه ستون‌های مخروطی شکل، متأخرتر از دورهٔ داریوش بزرگ دانسته است (Gall, 1966: 32) البته نظر فون گال نقد شده است (ملازاده، ۱۳۹۴: ۳۶۹). محوطهٔ بردکنته نیز شامل دو تپه است که در کنار هم واقع‌شده‌اند. بر بستر بخش صخره‌ای تپهٔ جنوبی که بزرگ‌تر از تپهٔ شمالی است؛ معماری صخره‌ای شامل صفه سازی، حفره‌ها، برش‌های عمودی و راه پله ایجاد شده است (شکل‌های ۶ ، ۷ و ۹). این محوطه را کلایس در

سال ۱۹۶۹ میلادی شناسایی کرد و با توجه به آثار دست‌کند، محوطه را مربوط به دورهٔ اورارتویی دانست (Kleiss, 1970). اسماعیلی (۱۳۹۳) و ملازاده (۱۳۸۳) نیز اخیراً آن را مربوط به فرهنگ مانناییی دانسته‌اند.

شکل ۴. محوطه بالای گور دخمهٔ فخریکا

شکل ۵. نمای بیرونی گور دخمهٔ فخریکا

Figure 4. The upper space of the Fakhrika rock-cut tomb
Figure 5. Exterior landscape of the Fakhrika rock-cut tomb

شکل ۶. محوطهٔ بردکنته

Figure 6. Bard-e konteh site

شکل ۷. محوطهٔ بردکنته

Figure 7. Bard-e konteh site

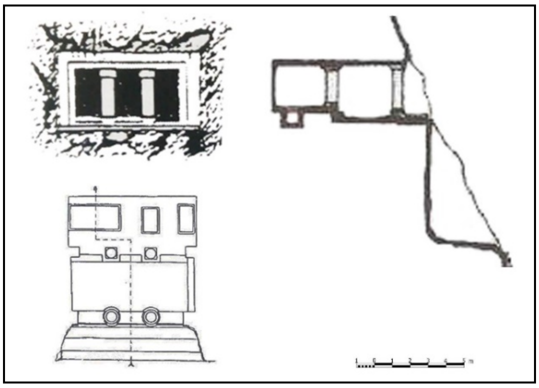

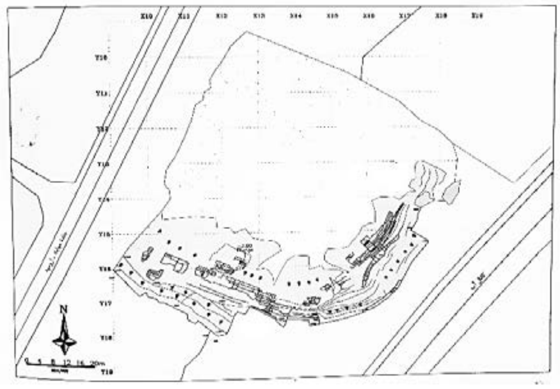

شکل ۸. گور دخمهٔ فخریکا (سرفراز و فیروزمندی، ۱۳۹۳: ۵۸) شکل ۹. محوطهٔ بردکنته (اسمعیلی، ۱۳۹۳: ۸۸)

Figure 8. The tomb of Fakhrika (Sarfaraz & Firouzmandi, 2013: 58)
Figure 9. Bard-e konteh site (Ismaili, 2013: 88)

۵-۲- محوطه‌های گورستانی

محوطه‌های قلاجوغه، آخچه‌کهریز و باجوند۱ (تپه شین) محـوطه‌های گورستانی دورهٔ آهن‌اند. گورستان‌های قلاجوغه و آخچه‌کهریز وسعتی تقریباً نزدیک به هم و گورهایی با ساختار مشابه دارند (شکل ۶ و ۷) و گورهای آن‌ها از نظر ساختار با گورهای تپهٔ باجوند متفاوت است. به‌طورکلی آنچه این سه محوطه را از سایر محوطه-های مطالعه شده متمایز می‌کند؛ وسعت بیش‌تر، گورستانی بودن و وفور یافته‌های سفالی شاخص دورهٔ آهن۳ بر سطح آن‌ها است.

۵-۲-۱- محوطهٔ قلاجوغه

این محوطه در دامنهٔ کوهی، در فاصلهٔ حدود ۵۰۰ متری شرق روستای قلعه‌جوغه، در جنوب‌شرقی دشت مهاباد واقع‌شده و یکی از شاخص‌ترین محوطه‌های دشت مهاباد است. محوطه‌ای به طول (تقریباً شمال‌غربی-جنوب‌شرقی) حدود ۲۶۰، عرض (تقریباً شمال‌شرقی- جنوب‌غربی) حدود ۱۸۰ متر و مساحت حدود ۳/۶ هکتار است. در شرق محوطه آبراهه‌ای دیده می‌شود که از حدود ۱۰۰ متری آن می‌گذرد. بر صخره‌های قله کوهی که محوطه بر دامنه‌های آن واقع شده است؛ سازه‌های دست‌کند موسوم به قلعه دیده می‌شود که از دوران اسلامی (بر اساس گونه‌های سفالی: احتمالاً متعلق به قرن ۷ ه .ق) است. بر سطح محوطه نیز آثار شماری از گورهای سنگ‌چین دیده می‌شود که بخش‌هایی از آن‌ها در اثر کاوش‌های قاچاق تخریب شده است. بر اساس آنچه در سطح دیده می‌شود؛ این گورها از گونه گورهایی است که دیوارهٔ آن‌ها را سنگ‌چین کرده و روی آن‌ها را با تخته‌سنگ‌های بزرگ به ابعاد حدود ۲×۱ متر می‌پوشانده‌اند (شکل ۱۰). شماری از این گونه گورها در گورستان کول‌تاریکه کاوش شده و به دورهٔ مانناییِ تاریخ‌گذاری شده است (Rezvani & Roustaei, 2007: Pl. 5). این شیوهٔ ساخت‌وساز گور از گورستان‌های عصر آهن۳ منطقهٔ ایلام از جمله کتل گل‌گل، پای‌کل و چم-ژی‌مومه (Overlaet, 2003: Fig 42) نیز گزارش شده است.

۵-۲-۲- محوطۀ آخچه‌کهریز

یکی دیگر از محوطه‌های حائز اهمیت در منطقه، محوطۀ آخچه‌کهریز است که در فاصلۀ دو کیلومتری شمال شرق روستای بوزه واقع‌شده است. محوطه‌ای به طول (شمال‌غربی- جنوب‌شرقی) حدود ۲۵۰، عرض (شمال‌شرقی-جنوب‌غربی) حدود صد متر و مساحتی حدود ۲/۵ هکتار است. تمامی سطح تپه کشت شده و رنگ (تقریباً خاکستری) و بافت خاک آن متمایز از محیط اطراف است و در فاصلۀ حدود ده متری شمال آن چشمۀ آبی جریان دارد. در دورۀ آهن۳ از بخش جنوبی محوطه به‌عنوان گورستان استفاده شده است و گورهای آن همانند گورهای محوطۀ قلاجوغه از گونه گورهایی است که دیوارۀ آن‌ها را سنگ‌چین کرده و روی آن‌ها را با تخته‌سنگ‌های بزرگ به ابعاد حدود ۲×۱ متر می‌پوشانده‌اند (شکل ۱۱). شماری از گورها در طی کاوش‌های قاچاق تخریب شده‌اند. بر سطح محوطه قطعات سفال به‌وفور دیده می‌شود و بر اساس یافته‌های سفالی، محوطه افزون بر دورۀ آهن۳، احتمالاً در دوران اشکانی نیز استقراری بوده است.

۵-۲-۳- تپه باجوند ۱

این محوطه (با نام محلی تپه شین) در فاصلۀ حدود ۹۰۰ متری شمال‌شرقی روستای باجوند در جوار دو تپۀ باجوند ۲ و باجوند ۳ واقع شده است و فاصلۀ آن تا دیگر محوطۀ مطالعه شده در این پژوهش (کول تپه یا تپه باجوند ۳) حدود ۲۰۰ متر است. این تپه از جمله محوطه‌های گورستانی دورۀ آهن ۳ است که بر روی یک تپۀ پیش از تاریخی با بستر صخره‌ای واقع شده است. تپه‌ای تقریباً بیضی‌شکل به طول (تقریباً شمال‌شرقی- جنوب-غربی) حدود ۲۰۰، عرض (تقریباً شمال‌غربی ـ جنوب‌شرقی) حدود ۱۰۰ متر، ارتفاع حدود ۵ متر و مساحتی حدود ۳/۸ هکتار است. گورهای این محوطه به شکل‌های مستطیلی و دایره‌ای با دیواره‌های سنگ‌چین شده است و قطعه‌سنگ مدور بزرگ به قطر یک متر در وسط است (شکل ۱۲) و ساختار آن‌ها با گورهای دو محوطۀ آخچه‌کهریز و قلاجوغه تفاوت دارد. بیشتر گورهای این محوطه نیز در اثر کاوش‌های قاچاق تخریب شده است. شایان گفتن است که محوطۀ استقراری تپۀ باجوند ۳ احتمالاً با این گورستان مرتبط است. این محوطۀ استقراری، تپه‌ای تقریباً بیضی‌شکل به طول (شرقی ـ غربی) حدود ۱۵۰، عرض (شمالی ـ جنوبی) حدود ۸۰ متر و مساحت حدود ۱/۲ هکتار با سه متر نهشته است. این محوطه نیز برخلاف باجوند ۱ مشابه محوطه‌های قلاجوغه و آخچه کهریز است. به‌طوری که شکل آن، دارای امتداد این محوطه بیشتر در سطح وسعت دارد و با شیب ملایم و ارتفاع کم به طرفین گسترده است. پراکنش سفالی در سطح زیاد بوده و لایه‌های خاکستر در سطح آن هویداست.

به‌طور کلی گورهای دورۀ آهن ۳ دشت مهاباد را به دو گونۀ گورهای سنگی با ساختار اتاقکی‌شکل (شکل ۱۰ و ۱۱) و گورهای سنگی با ساختار قلوه سنگی (شکل ۱۲) می‌توان تقسیم‌بندی کرد که گونۀ نخست با نمونه گورهای گورستان کول‌تاریکه (Rezvani & Roustaei, 2007) و گونۀ دوم با نمونه گورهای گورستان چنگبار (نقشینه، طلایی و نیکنامی، ۱۳۹۰) قابل مقایسه‌اند.

شکل ۱۰. نمونه گور متعلق به محوطهٔ قلاجوغه

Figure 10. sample of a grave related to Qalajugheh site

شکل ۱۱. یکی از گورهای محوطهٔ آخچه کهریز

Figure 11. One of the Akhcheh Kehriz site graves

شکل ۱۲. گور متعلق به تپه باجوند ۱

Figure 12. Grave related to Bajavand 1 site

۵-۳- تپه‌های استقراری

این گروه بیش‌تر شامل تپه‌هایی است که بر سطح برخی از آن‌ها شواهدی از چندین دوره استقراری دیده می‌شود. در زیر به صورت مختصر به توصیف مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم.

۵-۳-۱-تپه باغ‌گردی

این تپه در پهنهٔ مسطح دشت مهاباد، در حدود ۳۰۰ متری جنوب روستای قم قلعه واقع‌شده است. تپه‌ای تقریباً بیضی‌شکل به طول (تقریباً شمالی ـ جنوبی) حدود ۱۵۰، عرض (تقریباً شرقی ـ غربی) حدود ۹۰ متر، ارتفاع حدود ۷ متر و مساحتی حدود ۱/۵ هکتار است. بخش‌هایی از آن به دلیل خاک‌برداری با وسایل

مکانیکی سنگین، ایجاد قبرستان، زمین‌های کشاورزی و کاوش‌های قاچاق تخریب‌شده است. سفال‌های دورهٔ آهن ۳ (بیش‌تر از گونه‌های شاخص)، تنها یافته‌های سفالی است که بر تمامی سطح تپه پراکنده‌شده است.

۵-۳-۲-تپه تابان

این تپه در بافت مسکونی شهر مهاباد و در ۳۰۰ متری شمال رودخانهٔ مهاباد واقع‌شده است. تپه‌ای تقریباً مدور به قطر حدود ۷۰ و ارتفاع حدود ۸ متر و مساحتی حدود نیم هکتار است. تپه از کلیهٔ جهات شیبی نسبتاً تند و یکنواخت دارد و از شمال به خانه‌های مسکونی و از دیگر جهات به کوچه‌ها محدود می‌شود و به شکل میدان درآمده است. بر سطح تپه افزون بر سفال دورهٔ آهن۳، سفال‌های دورهٔ مفرغ و اسلامی نیز دیده می‌شود و نشان‌گر آن است که محوطه در این دو دوره نیز استقراری بوده است (شکل ۱۳).

۵-۳-۳- تپه توکن

این تپه در حدود ۲ کیلومتری جنوب‌شرق روستای اوطمیش واقع‌شده است. تپه‌ای تقریباً گرد به قطر حدود ۷۰ و ارتفاع حدود ۷ متر و مساحتی حدود نیم هکتار است که در یک پهنهٔ هموار واقع‌شده است. در جنوب-شرق تپه آبراهه‌ای دیده می‌شود که از حدود ۵۰ متری آن می‌گذرد. شواهد سطح الارضی حاکی از گسترش محوطه تا ۵۰ متری شرق تپه است، ولی آنچه از این تپه باقی است در حدود نیم هکتار است. نزدیک‌ترین راه دسترسی به محوطه، جاده‌ای خاکی است که از فاصله حدود ۸۰۰ متری شمال آن می‌گذرد. تمامی اطراف تپه را باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی احاطه کرده‌اند. خاک‌برداری جبههٔ شرقی تپه، باعث پدیدار شدن پی‌های سنگی و لایه‌های خاکستر در این بخش از تپه شده است. مواد فرهنگی سطح محوطه شامل سفال‌های دورهٔ مس‌وسنگ، آهن ۳ و اشکانی است.

۵-۳-۴- تپه قاضی‌آباد

این تپه در حدود ۵۰ متری جنوب روستای قاضی‌آباد واقع شده است. تپه‌ای تقریباً بیضی‌شکل به طول (تقریباً شمال‌غربی ـ جنوب‌شرقی) حدود ۱۲۰، عرض (تقریباً شمال‌شرقی ـ جنوب‌غربی) حدود ۹۰ متر، ارتفاع حدود ۶ متر و مساحتی حدود یک هکتار (۱۰۸۰۰متر) است که بر روی یک بستر صخره‌ای به ارتفاع تقریبی ۷ متر واقع شده است. تپه از کلیه جهات شیبی نسبتاً ملایم و یکنواخت دارد. تپه (بر اساس بررسی-های سطح آن) از شمال‌غرب به جاده آسفالته، از جنوب‌غرب به زمین‌های کشاورزی و از جنوب، شرق و شمال‌شرق به دریاچهٔ مهاباد محدود می‌شود و رودخانهٔ مهاباد از جنوب تپه می‌گذرد. این رودخانه فصلی است و پس از احداث سد مهاباد، آب در اطراف محوطه انباشته شده، به شکل دریاچه درآمده و از سه طرف محوطه را در برگرفته است. مواد فرهنگی سطح محوطه شامل سفال‌های دورهٔ آهن۳ و ساسانی است.

Figure 13. Tepe Taban شکل ۱۳. تپه تابان

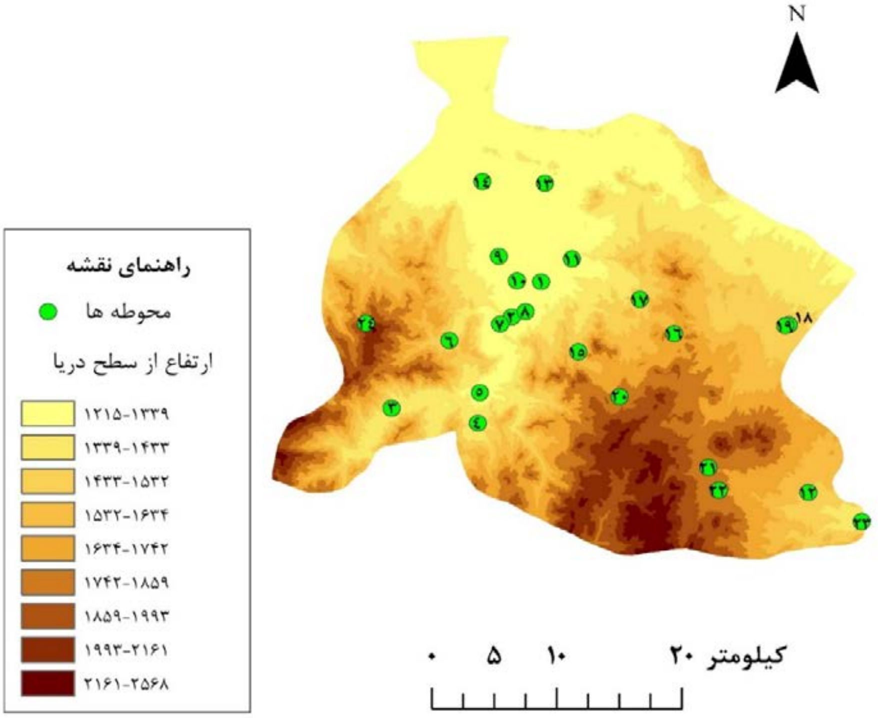

شکل ۱۴. موقعیت محوطه‌های عصر آهن۳ دشت مهاباد
Figure 14. The location of Iron Age 3 sites in the Mahabad Plain

۶. گاهنگاری

مطالعات گاهنگاری در باستان‌شناسی دورهٔ آهن ایران تا حدود زیادی به گونه‌شناسی سفال متکی بوده است. مجموعهٔ سفال‌های عصر آهن۳ شمال‌غرب ایران شامل سفال‌های متنوع و فراوانی است (Swiny, 1975)؛ که البته به‌رغم این تنوع، سفال هر منطقهٔ فرهنگی ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد (ملازاده، ۱۳۹۴: ۴۰۶).

با مطالعه و تحلیل سفال‌های شاخص به‌دست‌آمده از بررسی میدانی باستان‌شناختی دشت مهاباد به نتایجی دست یافتیم که در اینجا به شرح آن می‌پردازیم. بررسی سفال‌های دورهٔ آهن ۳ دشت مهاباد، بیان‌گر همگونی آن‌ها از نظر ویژگی‌های فنی است. خمیرهٔ سفال‌ها قهوه‌ای، خاکستری و بیش‌تر نخودی است. سفال‌های خاکستری که در این منطقه به دست آمده است؛ ادامهٔ سفال‌های عصر آهن ۱ و ۲ منطقهٔ شمال-غرب ایران و از لحاظ فرم، شاخص دورهٔ آهن ۳ است. چرخ‌ساز بودن، پخت کافی و به‌کاربری شاموت کانی از دیگر خصوصیات سفال‌های مطالعه شده است. سطح برخی از آن‌ها بدون پوشش است و بر سطح شمار کمی از آن‌ها پوشش گلی نخودی و کرمی به‌کار رفته است. از نظر کیفیت ساخت، شمار زیادی از آن‌ها ظریف و با سطح صیقلی‌اند. طرح و خصوصیات شماری از قطعات لبه سفال‌ها که مشخص‌کننده فرم ظروف است؛ به عنوان نمونه آورده شده است (شکل‌های ۱۶ تا ۱۸).

در مطالعات سفالی عصر آهن۳، با اینکه در منطقهٔ شمال‌غرب بیش‌تر به وجود سه گونهٔ سفال اورارتویی با پوشش قرمز، در کردستان به سفال‌های با پوشش کرم، در مرکز غرب به سفال‌های نخودی میکایی و در خوزستان به سفال‌های خشن اشاره شده است (لوین، ۱۳۸۱: ۴۷۳)؛ ولی در بررسی دشت مهاباد هیچ‌گونه سفال قرمز اورارتویی از هیچ‌کدام از محوطه‌ها به دست نیامد و بیش‌تر سفال‌های شاخص دورهٔ آهن۳ دشت مهاباد از گونهٔ سفال نخودی است.

سفال‌های شمارهٔ ۲، ۳، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۲۵ تا ۲۹ که از محوطه‌های کهریزه-شیخان، قلاقمطره، باجوند ۳، پاشاخان، قلاجوغه، تپه تابان، آخچه‌کهریز، قاضی‌آباد، باغ‌گردی، فخریکا و توکن تپه به دست آمده‌اند؛ قابل مقایسه با سفال‌های محوطهٔ قلایچی (کارگر، ۱۳۸۳: شکل‌های ۱۳ تا ۱۵؛ Mollazadeh, 2008: Pl. 7, 5, Pl. 8,11-15, 20 &30, Pl. 9, 2, 15, 21, 27, Pl. 10, 4) است. سفال شمارهٔ ۱۲ از گونهٔ سفال‌های معروف به گل لاله‌ایِ شاخص عصر آهن۳ شمال غرب ایران است که از بیش‌تر محوطه‌های مانایی به دست آمده است. هم‌چنین سفال‌های شماره‌های ۱، ۵ و۱۴ را که از محوطه‌های کهریزه شیخان، قلاجوغه، باغ‌گردی به دست آمده‌اند؛ می‌توان با سفال‌های محوطهٔ زیویه (Young, 1965: Fig3, 2, 15 & Fig 4, 10) مقایسه کرد. نمونه‌های شمارهٔ ۱۵ و ۲۱ محوطهٔ پاشاخان و تپه گردلی نیز مشابه سفال‌های حسنلوی III در تپه حسنلو (Young, 1965: Fig1, 9 & Fig2, 10) و نوشیجان تپه (Stronach & Roaf, 1978: Fig 9, 19) است. از محوطهٔ آخچه‌کهریز یک قطعه سفال حجمی به شکل سر اسب به دست آمد که به نظر می‌رسد بخشی از یک ظرف سفالی باشد و نمونه مشابه آن از محوطه زندان سلیمان (Thomalsky, 2006: fig11, 4) گزارش شده است.

هر چند که در اینجا امکان آوردن تمامی نمونه‌ها نبود؛ ولی مطالعۀ کلی سفال‌ها نشان می‌دهد که سفال عصر آهن۳ دشت مهاباد شامل چهار گونۀ نخودی ساده، نخودی با پوشش کرم‌رنگ، قهوه‌ای و خاکستری است. بر اساس مطالعۀ گونه شناختی، سفال‌های مطالعه شده، با سفال‌های عصر آهن۳ در محوطه‌های شاخص شمال‌غرب و غرب ایران قابل‌مقایسه‌اند و با توجه به بیش‌ترین شباهت‌های سفالی، می‌توان گفت که دشت مهاباد با محوطه‌های ماننایی از قبیل قلایچی، زیویه، کول‌تاریکه و قلعه بردینه ارتباطات فرهنگی منطقه‌ای و با شماری از محوطه‌های منطقه غرب ایران از جمله نوشیجان تپه و سرخدم لکی ارتباطات فرهنگی فرامنطقه-ای داشته است.

شکل ۱۵. سفال حجمی به شکل سر اسب از محوطه آخچه‌کهریز

Figure 15. Volumetric pottery in the shape of a horse's head related to Akhche-Kahriz site

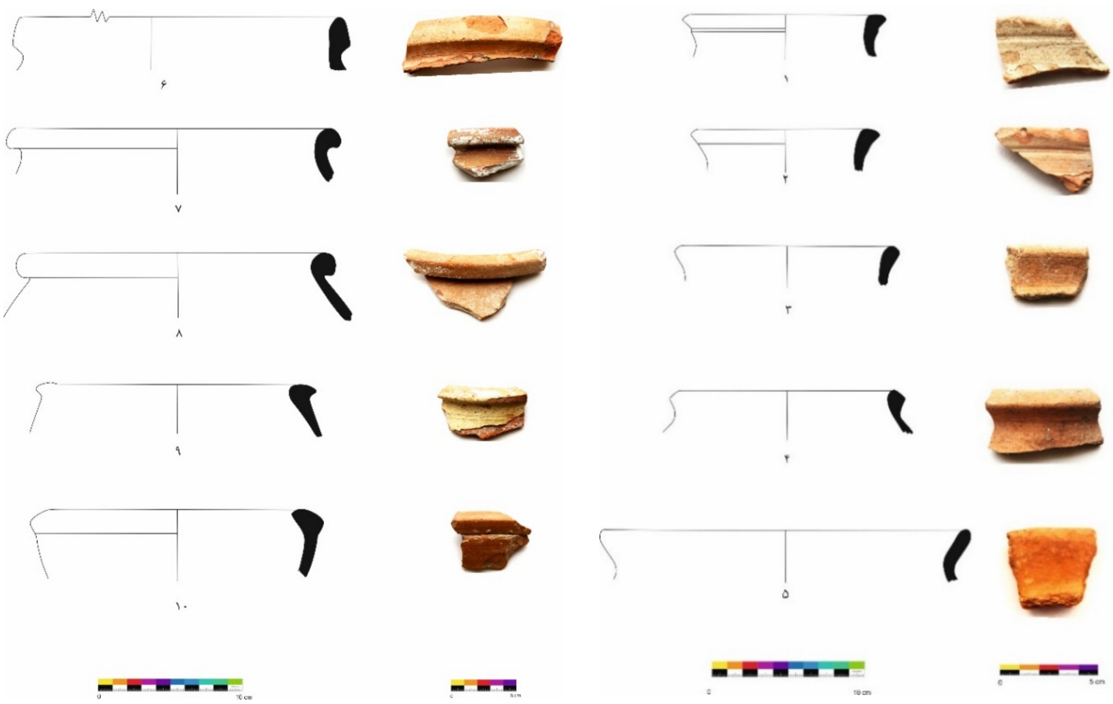

شمارهٔ قطعه	توصیف: ۱- نوع قطعه ۲- رنگ خمیره ۳- شیوه ساخت ۴- میزان پخت ۵- شاموت ۶- کیفیت ۷- پوشش ۸- نوع تزیین	نام محوطه	نمونه‌های تطبیقی
۱	۱-لبه ۲- نخودی۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی کرمی دو طرف ۸- ندارد	کهریزه شیخان	Young, 1965: Fig3, 15
۲	۱-لبه ۲- نخودی۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی کرمی دو طرف ۸- ندارد	کهریزه شیخان	Stronach & Roaf, 1978: Fig 9, 2 Mollazadeh, 2008: Pl. 8,30
۳	۱-لبه ۲- نخودی۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- متوسط ۷ –ندارد ۸- ندارد	قلاقمطره	Mollazadeh,2008: P1.9, 27 Hassanzadeh, 2009: Fig 19, 191
۴	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	گردعلی	شیشه‌گر، ۱۳۸۴: ۱۸۶، طرح ۶۹
۵	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- متوسط ۷ –ندارد ۸- ندارد	باغ‌گردی	Young, 1965: Fig4, 10
۶	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی کرمی بیرون ۸- ندارد	قلعه جوغه	Muscarella, 1973: Fig 16, 12
۷	۱-لبه ۲- قهوه‌ای ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی رقیق دو طرف ۸- ندارد	باجوند ۳	Mollazadeh, 2008: Pl. 10, 4
۸	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	باجوند ۳	شیشه‌گر، ۱۳۸۴: ۱۸۶، طرح ۱۱۸
۹	۱-لبه ۲- نخودی۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- متوسط ۷ –گلی کرمی بیرون ۸- ندارد	پاشاخان	Mollazadeh, 2008: Pl. 9, 21 Muscarella, 1973: Fig 20, 7
۱۰	۱-لبه ۲- قهوه‌ای ۳-چرخ‌ساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی رقیق دو طرف ۸- ندارد	قلعه جوغه	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۳ Stronach & Roaf, 1978: Fig 6, 13

شکل ۱۶. نمونه سفال‌های عصر آهن ۳ دشت مهاباد

Figure 16. Sample of Iron Age 3 pottery of Mahabad Plain

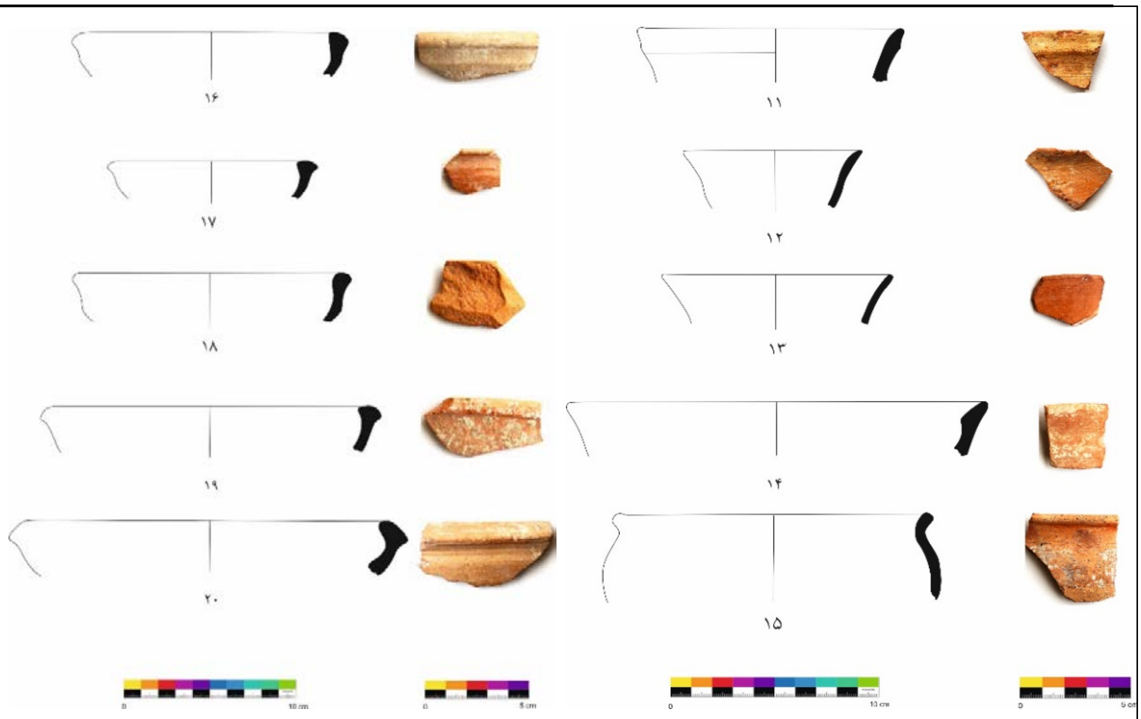

شمارهٔ قطعه	توصیف: ۱- نوع قطعه ۲- رنگ خمیره ۳- شیوه ساخت ۴- میزان پخت ۵- شاموت ۶- کیفیت ۷- پوشش ۸- نوع تزیین	نام محوطه	نمونه‌های تطبیقی
۱۱	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ – گلی کرمی بیرون ۸- ندارد	تابان	
۱۲	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی کرمی بیرون ۸- ندارد	تابان	Stronach & Roaf, 1978: Fig 6, 22 Mollazadeh, 2008: Pl. 9, 2
۱۳	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	فخریکا	Stronach & Roaf, 1978: Fig 9, 6 Mollazadeh, 2008: P1.7, 5 Rezvani & Roustaei, 2007: Pl. 26, 5
۱۴	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد۸- ندارد	قلعه جوغه	Young, 1965: Fig3, 2 Stronach & Roaf, 1978: Fig 6, 26
۱۵	۱-لبه ۲- قهوه‌ای ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –قرمز گلی دو طرف ۸- ندارد	پاشاخان	Young, 1965: Fig1, 9 Stronach & Roaf, 1978: Fig 9, 19
۱۶	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	آخچه کهریز	کارگر، ۱۳۸۳: شکل۱۳
۱۷	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی رقیق بیرون ۸- ندارد	آخچه کهریز	کارگر، ۱۳۸۳: شکل۱۳
۱۸	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ – ندارد ۸- ندارد	قاضی آباد	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۵ Mollazadeh, 2008: Pl.9, 1
۱۹	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ – گلی نخودی دو طرف ۸- ندارد	قاضی آباد	Young, 1965: Fig1, 3 کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۳
۲۰	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	باجوند ۳	کارگر، ۱۳۸۳: شکل۱۳

شکل ۱۷. نمونه سفال‌های عصر آهن ۳ دشت مهاباد

Figure 17. Sample of Iron Age 3 pottery of Mahabad Plain

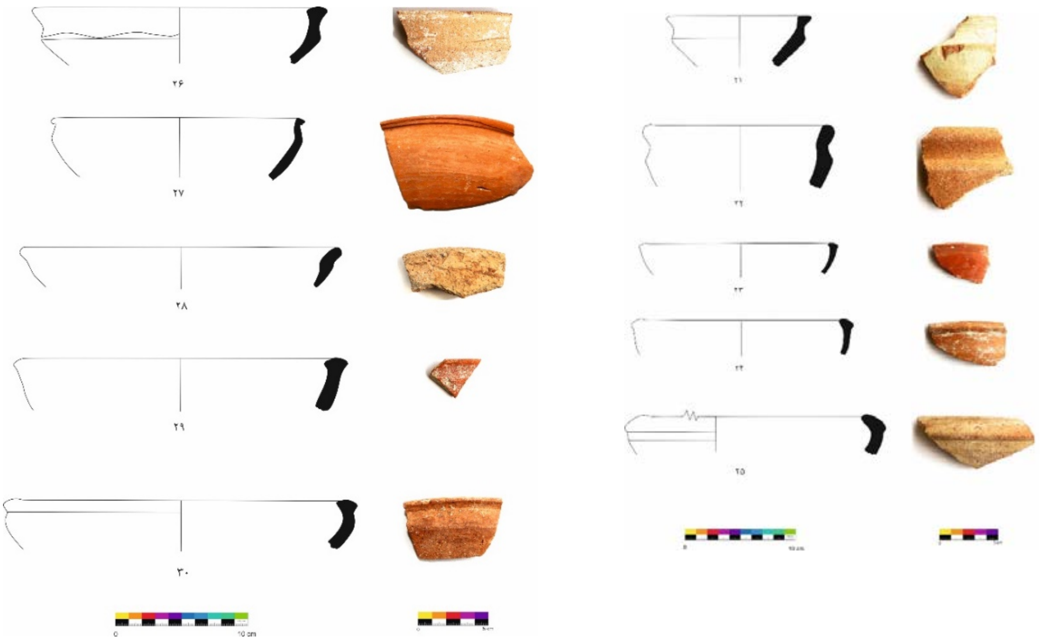

شمارهٔ قطعه	توصیف: ۱- نوع قطعه ۲- رنگ خمیره ۳- شیوه ساخت ۴- میزان پخت ۵- شاموت ۶- کیفیت ۷- پوشش ۸- نوع تزیین	نام محوطه	نمونه‌های تطبیقی
۲۱	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-ناکافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی نخودی بیرون ۸- ندارد	گردعلی	Young, 1965: Fig2, 10
۲۲	۱-لبه ۲- نخودی۳-چرخساز ۴-ناکافی ۵- کانی ۶- متوسط ۷ –ندارد ۸- ندارد	قلاقمطره	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۴
۲۳	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی رقیق بیرون ۸- ندارد	قلعه جوغه	Mollazadeh, 2008: Pl. 8, 12
۲۴	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ – گلی قهوه-ای روشن دو طرف ۸- ندارد	توکن تپه	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۵ Curtis, 2005: Fig 5 Muscarella, 1973: Fig 15, 4
۲۵	۱-لبه ۲- قهوه‌ای ۳-چرخساز ۴-ناکافی ۵- کانی ۶- متوسط ۷ –گلی کرمی بیرون ۸- ندارد	قلعه جوغه	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۴ Stronach & Roaf, 1978: Fig 6, 9
۲۶	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	آخجه کهریز	Mollazadeh, 2008: Pl. 8, 15
۲۷	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –گلی رقیق دو طرف ۸- ندارد	باغ‌گردی	Young, 1965: Fig3, 5 Mollazadeh, 2008: Pl. 8, 11 Muscarella, 1973: Fig 15, 14
۲۸	۱-لبه ۲- قهوه‌ای۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	فخریکا	Young, 1965: Fig3, 2 کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۵ Mollazadeh, 2008: P1.8, 20
۲۹	۱-لبه ۲- نخودی ۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ – ندارد ۸- ندارد	توکن تپه	کارگر، ۱۳۸۳: شکل ۱۴
۳۰	۱-لبه ۲- قهوه‌ای۳-چرخساز ۴-کافی ۵- کانی ۶- ظریف ۷ –ندارد ۸- ندارد	پاشاخان	

شکل ۱۸. نمونه سفال‌های عصر آهن ۳ دشت مهاباد

Figure 18. Sample of Iron Age 3 pottery of Mahabad Plain

۷. نتیجه

دشت مهاباد با وجود خاک حاصلخیز، آب کافی و سهولت دسترسی، شرایط زیست مناسبی را برای سکونت-گاه‌های انسانی فراهم کرده است. همچنین گذرگاه‌های کوهستانی پیرامون آن، برهم‌کنش با همسایگان را آسان نموده است. در فروردین‌ماه ۱۳۹۶ به منظور مطالعهٔ استقرارهای عصر آهن۳ دشت مهاباد، محدودهٔ بخش مرکزی شهرستان مهاباد به مدت یک ماه توسط نگارنده بررسی شد که درنتیجه بر اساس مطالعهٔ یافته-های سطحی ۲۴ محوطه به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری شدند. محوطه‌های عصر آهن۳ دشت مهاباد به سه شکل دیده می‌شوند: الف) محوطه‌های با معماری صخره‌ای ب) محوطه‌های گورستانی ج) تپه‌های استقراری. اکثریت غالب استقرارها جزو دسته سوم هستند که بسیاری از آن‌ها در دوره‌های مختلف مورد سکونت واقع شده‌اند و میانگین مساحت آن‌ها حدود نیم هکتار تا چهار هکتار است. بر اساس بررسی‌های انجام شده استقراهای عصر مفرغ منطقه از لحاظ مساحت بزرگ‌تر از محوطه‌های عصر آهن هستند؛ اما با وجود این در عصر آهن، تعداد محوطه‌ها نسبت به قبل، افزایش فراوانی دارد؛ که این موضوع در عصر آهن۳ بیشتر آشکار شده است.

به طورکلی به نظر می‌رسد دشت حاصلخیز مهاباد در عصر آهن۳ با توان محیطی بالا، منطقه‌ای کاملاً مستعد برای سکونت بوده است. بیشتر استقرارهای مورد مطالعه با توجه به عرض جغرافیایی بالای منطقهٔ مهاباد، به ارتفاعات پایین گرایش دارند و پستی و بلندی ناحیه تأثیر بسزایی در پراکندگی جمعیت داشته است. آرایش فضایی محوطه‌ها به‌گونه‌ای است که اغلب آن‌ها به لحاظ شرایط مساعد طبیعی در دشت‌های پایکوهی و نواحی جلگه‌ای دشت مهاباد جای گرفته‌اند.

مطالعهٔ کلی سفال‌ها نشان می‌دهد که سفال عصر آهن۳ دشت مهاباد شامل چهار گونهٔ نخودی ساده، نخودی با پوشش کرم‌رنگ، قهوه‌ای و خاکستری است. و بر اساس مطالعهٔ گونه شناختی، با سفال‌های دورهٔ آهن۳ محوطه‌های شاخص شمال‌غرب و غرب ایران قابل‌مقایسه‌اند. با توجه به بیش‌ترین شباهت‌های سفالی، می‌توان گفت که دشت مهاباد با محوطه‌های مانایی از قبیل قلایچی، زیویه، کول‌تاریکه و قلعه بردینه ارتباطات فرهنگی منطقه‌ای و با شماری از محوطه‌های منطقه غرب ایران از جمله نوشیجان تپه و سرخدم لکی ارتباطات فرهنگی فرامنطقه‌ای داشته است.

بنا بر گاهنگاری یافته‌های سفالی، فرهنگ عصر آهن۳ منطقهٔ دشت مهاباد مناطق هم‌جوار، همگون بوده است. به‌گونه‌ای که بیش‌تر یافته‌های آن با محوطه‌های شاخص این دوره به‌ویژه استقرارهای منسوب به ماناها قابل مقایسه است. ولی در هیچ‌کدام از محوطه‌های دشت مهاباد سفال اورارتویی یافت نشد و با توجه به این‌که در پژوهش‌های پیشین نیز آثار اورارتویی گزارش نشده است؛ احتمالاً نشان‌دهندهٔ عدم حضور فرهنگ اورارتویی در منطقهٔ مهاباد است.

سپاسگزاری: بر خود لازم می‌دانیم از جناب آقایان دکتر رضا حیدری، دکتر علیرضا خسروزاده، دکتر یوسف حسن‌زاده، دکتر کاظم ملازاده، دکتر استفان کرول، دکتر سجاد علی بیگی، دکتر خسرو احمدی، عباس محمدی و همه دوستانی که در انجام این پژوهش ما را یاری نمودند سپاس و قدردانی نمایم.

منابع

اسمعیلی، عبدالکریم، (۱۳۹۳)، «کاوش در محوطهٔ مانایی بردکنته در شهرستان مهاباد»، *فصلنامهٔ پژوهش‌های زاگرس*، سال دوم، شمارهٔ دوم، صص ۹۶ – ۸۷.

بهجتی، هدایت؛ (۱۳۷۹)، «بررسی منابع و مسائل آب‌وخاک منطقه مهاباد و استفاده بهینه از آن»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، پرویز کردوانی؛ رحیم مشیری، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (منتشرنشده).

بی‌نام، (۱۳۸۳)، «گزارش شناسایی وضع موجود، مطالعات بازنگری آبیاری و زهکشی دشت مهاباد»، شرکت مهندسان مشاور آب آرا سازه، مهاباد، آرشیو شرکت آب منطقه‌ای شهرستان مهاباد، (منتشرنشده).

بی‌نام، (۱۳۸۸)، «طرح جامع شهر مهاباد»، سازمان مسکن و شهرسازی آذربایجان غربی، مدیریت شهرسازی و معماری، جلد دوم.

بیننده، علی، (۱۳۹۲)، «حوزهٔ دریاچه ارومیه در دوران پیش از تاریخ». *فصلنامهٔ پژوهش‌های زاگرس*، سال اول، شمارهٔ اول، صص ۲۷ – ۲۱.

حیدری، رضا، (۱۳۸۵)، «گزارش پرونده‌های ثبتی شهرستان مهاباد»، ارومیه، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان آذربایجان غربی (منتشرنشده).

خلج، معصومه؛ ثقفیان، بهرام؛ خیاط خلقی، مجید، (۱۳۹۵)، «بررسی عوامل مؤثر بر تغییرات تراز آب زیرزمینی در دشت مهاباد»، چهارمین کنگره بین‌المللی عمران، معماری و توسعه شهری، تهران، دبیرخانه دائمی کنفرانس، دانشگاه شهید بهشتی.

دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ، (۱۳۸۸)، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، علمی و فرهنگی.

درویشی خاتونی، جواد؛ صالحی پور میلانی، علیرضا؛ محمدی، علی، (۱۳۹۳)، «گزارش لیمنولوژی و پالئولیمنولوژی دریاچه ارومیه (اقلیم، زمین‌شناسی، هیدرولوژی و سنجش از راه دور) »، تهران، *سازمان زمین‌شناسی و اکتشافات معدنی کشور*.

سرفراز، علی‌اکبر؛ فیروزمندی، بهمن، (۱۳۹۳)، *باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی ماد هخامنشی اشکانی ساسانی*، تهران، مارلیک.

علی یف، اقرار؛ (۱۳۹۲)، *پادشاهی ماد*، ترجمهٔ کامبیز میربهاء، تهران، ققنوس.

کارگر، بهمن، (۱۳۸۳)، « قلایچی: ایزیرتو مرکز مانا لایه Ib، ۱۳۷۸-۱۳۸۱»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال‌غرب، به کوشش مسعود آذرنوش، تهران، پژوهشگاه، صص ۲۲۹-۲۴۶.

لوین، لوئیس، (۱۳۸۱)، «عصر آهن ایران»، در *باستان‌شناسی غرب ایران*، گردآورنده: فرانک هول، تهران، سمت، صص ۴۴۸-۴۸۹.

مترجم، عباس، (۱۳۷۸)، *بررسی و تحلیل الگوهای استقراری دورهٔ مفرغ قدیم در دشت‌های پیرامون کوهستان الوند همدان*، رسالهٔ دورهٔ دکتری، دانشگاه تهران، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی (منتشرنشده).

ملازاده, کاظم، (۱۳۹۴)، «تأثیر کاربرد ساخته‌های آهنی در پیشرفت تکنولوژی و تحولات اجتماعی و اقتصادی جوامع عصر آهن پایانی (با تأکید بر غرب و شمال‌غرب ایران)». دو فصلنامه علمی - پژوهشی *جامعه‌شناسی تاریخی*، دانشگاه تربیت مدرس، دورهٔ ۷، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان، صص ۲۲۵-۲۰۵.

________، (۱۳۹۴)، *باستان‌شناسی ماد*، تهران، سمت.

________، (۱۳۸۳)، *باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی مانا*، رسالهٔ دورهٔ دکتری باستان‌شناسی، علیرضا هژبری نوبری، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی (منتشرنشده).

مهدوی، مسعود؛ محی‌الدینی، محمدامین،(۱۳۸۹)، «بررسی توان‌های محیطی و نقش آن در توسعه روستایی مطالعه موردی: بخش مرکزی شهرستان مهاباد»، *جغرافیایی سرزمین*، ۷ (شمارهٔ ۱ (پیاپی ۲۵): ۱-۱۲.

نقشینه، امیر صادق؛ طلایی، حسن؛ نیکنامی، کمال‌الدین، (۱۳۹۱)، «گورستان عصر آهن چنگبار»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱، دورهٔ اول، پاییز و زمستان، صص ۱۲۲-۱۰۵.

Aliev, I., 2012, *Mad Kingdom*, translated by Cambiz Mirbaha, Tehran: Qoqnoos.

Nakhshineh, A., Talaie, H & Niknami, K., 2012, Cemetery of the Iron Age of Changbar, *Iranian Archaeological Researches*, No. 1, first period, autumn and winter, pp: 105-122.[in Persian].

Behjati, H., Kordavan, P., Moshiri, R., 2000, *Investigating water and soil resources and issues in Mahabad region and its optimal use,* Master's thesis, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, (unpublished).[in Persian].

Bevan, A. and Wilson, A., 2013. Models of settlement hierarchy based on partial evidence, *Journal of Archaeological Science*, 40(5): 2415-2427.

Binandeh, A., 2012. Lake Urmia region in prehistoric times, *Zagros Research Quarterly*, first year, first issue, pp: 21-27.[in Persian].

Current Situation Identification Report, irrigation and drainage revision studies of Mahabad plain., 2004, Ab Ara Sazeh Consulting Engineers Company, Mahabad, Archives of Regional Water Company of Mahabad city, (unpublished).[in Persian].

Danti, M.D., 2013. The Oxford Handbook of Ancient Iran: The late Bronze and early Iron age in northwestern Iran, In: Potts, Daniel T., ed. Oxford University Press, 327-376.

Darvishi Khatouni, J., Salehipour Milani, A., Mohammadi, A., 2014, Limnology and Paleolimnology Report of Urmia Lake (Climate, Geology, Hydrology and Remote Sensing), *Iran Geological and Mineral Exploration Organization*, Tehran, [in Persian].

Diakonoff, I.M., 2009, *History of Media,* translated by Karim Keshavarz, Ch 9, Tehran, Elmi va Farhangi.

Esmaili, A.K., 2014. Exploration of Manai Bardkante site in Mahabad city, *Zagros Research Quarterly*, second year, second issue, pp: 87-96.[in Persian].

Gall, Hubertus, Von., 1966, *Zu den" medischen" Felsgräbern in Nordwestiran und Iraqi Kurdistan*, De Gruyter:19-43.

Hejebri Nobari, A., Davoudi, H., Mousavi Kouhpar, S.M., Mashkour, M. (2016). Subsistence Economy During the Iron Age in Northwestern Iran: The Case Study of Tepe Hasanlu, *The International Journal of Humanities,* 24(1): 30-48.

Heydari, R., 2006, "Report of registered files of Mahabad city", archive of the General Directorate of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of West Azarbaijan Province, Urmia, (unpublished).[in Persian].

Karegar, B., 2004, Qalaichi: Izirto Center of Mana Layer Ib,In: Azarnoush, M., Proceedings of the International Conference on Archeology of Iran: Northwest Region, Tehran, Pezoheshgah, pp. 229-246.[in Persian].

Khalaj, M., Saghafian, B., Khayat Kholghi, M., 2015, Investigation of factors influencing the changes in underground water level in Mahabad Plain, In: 4th International Congress on Civil Engineering, Architecture and Urban Development, Tehran, Conference Permanent Secretariat, Shahid Beheshti University.[in Persian].

Khatib Shahidi, H., 2006, Recent Investigations at Hasanlu and Reconsideration of its Upper Strata", *Humanities Journal*, 13 (3): 17-29.

Kleiss, W., 1977. Alte Wege in West-Iran.(Routes antiques d'Iran occidental), *Archäologische Mitteilungen aus Iran, Berlin*, 10: 137-151.

Kroll, S., 2005, The southern Urmia basin in the Early Iron Age, *Iranica Antiqua,* 40: 65-85.

Levin, L., 2002, Iron Age of Iran, In: Hall, F., *Archeology of Western Iran*, compiled, Tehran, Samt, pp: 448-489.[in Persian].

Mahabad City Master Plan., 2008, Ministry of Roads and Urban Development of West Azerbaijan, Urban Development and Architecture Management, Volume II.[in Persian].

Mahdavi, M., Mohi Aldini, M.A., 2009, Investigation of environmental capabilities and its role in rural development, a case study: the central part of Mahabad city, *Geographical Land,* 7 (number 1 (consecutive 25): 1-12. [in Persian].

Matthews, R., & Fazeli Nashli, H., 2022, *The archaeology of Iran from the Palaeolithic to the Achamenid empire*. Routledge World Archaeology.

Mollazadeh, K., 2008, The Pottery from the Mannean site of Qalaichi, Bukan (NW-Iran), *Iranica Antiqua*, *43*: 107-125.

______, 2004, *Archeology and historical geography of Mana*, Ph. D, Department of Archeology, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, (unpublished). [in Persian].

______, 2015, The impact of the use of iron constructions in the advancement of technology and the social and economic developments of late Iron Age societies (with an emphasis on the west and northwest of Iran). *Two scientific-research quarterly journals of historical sociology*, Tarbiat Modares University, volume 7, number 1, spring and summer, pp: 205-225.[in Persian].

_____, 2015, *Archeology of Media*, Tehran: Samt.[in Persian].

Motarjem, A., 1999, *Investigation and analysis of settlement patterns of the Old Bronze Age in the plains around Alvand Mountain in Hamadan*", Ph. D thesis, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, (unpublished).[in Persian].

Rezvani, H., & Roustaei, K, 2007, A preliminary report on two seasons of excavations at Kul Tarike cemetery, Kurdestan, Iran. *Iranica Antiqua*, 42: 139-184.

Sarfraz, A.A., Firouzmandi, B., 2013, *Archeology and Art of the Median, Achaemenid, Parthian, Sassanid Period*, Tehran: Marlik, 8th edition.[in Persian].

Solecki, R. S., 1999, An Archaeological Survey in Western Azarbaijan, Iran, In: Alizadeh,A., Majidzadeh, Y., Malek Shahmirzadi,S., *The Iranian World: Essays on Iranian Art and Archaeology Presented to Ezat O. Negahban*, Edited by Iran University Press, Tehran, , pp 28-43.

Stronach, D., Roaf, M., Stronach, R., Bökönyi, S, 1978, *Excavations at Tepe Nush-i Jan*, Iran, 16(1): 1-28.

Swiny, S., 1971, Survey in North-West Iran 1971, *East and West*, Vol. 25, Nos. 1-2, pp.77 – 98.

Thomalsky, J., 2006. Die Eisenzeitliche Keramik von Zendan-e Suleiman in Iranisch Azerbaijan, *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, *38*: 219-289.

Young, T. C., 1965, A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C, *Iran* 3: 53-86.

Young, T. C., 1967, The Iranian Migration in to the Zagros", *Iran* 5: 11-34.

University of Tehran Prees

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

A Study on the Reasons of Inshushinak's Absence in the Religious Texts of Persepolis Fortification

Sorur Khorashadi [1] **Alireza Enteshari Najafabadi** [2]

1.Department of Archaeology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Corresponding Author, Email: s.khorashadi@modares.ac.ir

2.Department of Archaeology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: a.enteshari@modares.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Araticle

Article history:

Received:
16, June, 2022

In Revised Form:
16, August, 2022

Accepted:
18, September, 2022

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

In the religion of Ancient Elamites, various gods were worshiped. One of the most important gods was Inshushinak. Despite the importance of Inshushinak in the history of Elam, his name does not appear in Persepolis Fortification Tablets in the Achaemenid period; therefore, the purpose of this research is to study the reasons of this absence. By examining the process of Inshushinak worshiping in the history of Ancient Elam and Early Achaemenid period, and also through desk study of inscriptions and examining new researches from other researchers, we can conclude that Inshushinak worshiping in different periods had a direct relationship with the political position of Susa in Elam at the same time. By considering all the evidence and research, five possible hypotheses were formed, including the quantity of existing texts, limited area covered by fortification texts, weak settlement of Susa in the Achaemenid period, interference of Achaemenid government in Elamite rituals and the merging of Inshushinak with the Iranian gods. Finally, by examining the above cases, it was concluded that the absence of Inshushinak in the Achaemenid period is due to a set of reasons including limitation of texts, lack of urban and religious prosperity of Susa and perhaps the Achaemenids' intolerance for the god Inshushinak. The last reason was either due to the revolt of the Elamites in Khuzestan plain during the first years of Darius' reign or Inshushinak's contradiction to some of their beliefs, every single factor could have had a significant role, either by itself or in combination with each other, for creating such a religious situation in the Achaemenid period.

Keywords: Inshushinak, Elam civilization, Persepolis, Fortification Tablets, Susa.

Cite this The Author(s): Khorashadi, S., Enteshari Najafabadi, A., 2023. A Study on the Reasons of Inshushinak's Absence in the Religious Texts of Persepolis Fortification : Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter – Spring (55-87). DOI: 10.22059/jarcs.2022.344574.143135

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

The Elamites (Hatamtip/Hatamtup in Elamite) were an ancient population who lived in southwestern and southern parts of Iran and ruled, intermittently, over all or part of these areas from about the third millennium BC to the Parthian period (Potts, 2016: 13-26). The Ancient Elamites were ethnically and culturally unique and no definite relatives have been found for their language yet (Tavernier, 2018: 416). Religiously, these people had special mythological aspects which, of course, were influenced in many cases by Mesopotamian culture (Sumerian and Akkadian). One of these gods was Inshushinak, the great god of Susa; This Elamite deity was worshiped along with other deities such as Napirish, Humban, Pinikir, Mashti, Shimut, etc. throughout the history of Elam, and various Elamite kings had built temples for him, or had mentioned him in inscriptions and monuments, in various regions in the territory of Elam (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 354, 357, 361, 374-375, 378, 382; Saraf, 2012: 52-73; Vallat, 1998; Figure 1-5).

With the fall of the Elamites and the rise of the Achaemenids in the southern and southwestern regions of Iran, the name of Inshushinak was scrubbed from the texts of this period, and it seems that for some reason he stopped being worshipped. Two other scholars who have also commented on this absence are Heidemarie Koch (Koch, 2003: 42) and Wouter Henkelman (Henkelman, 2013: 110-109). Koch considered the political failures of the Elamites and the domination of foreigners in this period, and Henkelman considered the lack of textual evidence from the Khuzestan plain as the reason for this absence.

In order to understand the reason of this absence and what had resulted to this, it is necessary to draw a view for the antecedent of Inshushinak worshiping in the history of Elam; by studying important documents including royal inscriptions, administrative inscriptions and new researches conducted on various aspects of the Elamite religion; we can understand that the worshiping of Inshushinak has been common for a period of about two thousand years, from the middle of the third millennium BC to the middle of the first millennium BC. Inshushinak was the great god of the city of Susa. His name probably has a Sumerian root, meaning "lord of Susa" (Zadok, 1984: 16; Sahala, unpublished: 4; Valltat, 1998; Koch, 2003: 41), and the most plausible assumption is that the naming of this god goes back to the Susa II period (Steinkeller, 1993: 111 mentioned in Potts, 2016: 99), when the Sumerians resided in Susa. We can conclude that the worshiping of Inshushinak has been directly related to the political position of Susa in the land of Elam. In the Middle Elamite period, when Susa was the capital of the powerful Elamite kings, Inshushinak was also worshiped throughout Elam, and in the Neo Elamite period, when the importance of Susa was diminished, Inshushinak also lost its importance (Saraf, 2012: 70-71; Hinz, 2010: 55; Majidzadeh, 2007: 58). Then, in light of the aforesaid views, as well as other political events and the available archaeological evidence, we’ve put forward five hypotheses to justify the absence of Inshushinak in the Persepolis Fortification Texts:

1.Quantity of existing texts
2.Limited area covered by fortification texts
3.Weak settlement of Susa in the Achaemenid period
4.Interference of the Achaemenid government in Elamite rituals
5.The merging of Inshushinak with the Iranian gods

Of these, the fifth hypothesis, "merging with the the Iranian gods" was rejected and the other four hypotheses remained, two of which (1,2) are related to the limitation of the accessible evidence, one (3) to the conditions of the city of Susa (main center of worshiping Inshushinak) in the Achaemenid period and finally, the last (4) to political events.

It seems that the most fundamental reason for the absence of Inshushinak's name in Fortification Texts is the geographical limitation and quantity of these documents. We can only access an archive of probably only five percent of all of Persepolis tablets (Henkelman, 2013: 131-135), and as Henkelmann (ibid: 110-109) points out, this archive mostly covers the administrative area of the land of Persia, and given that the worshiping of Inshushinak in the

Neo Elamite period and later, in the early Achaemenid period is limited to the city of Susa and perhaps the plain of Khuzestan, it is acceptable that we don't see its name in Persepolis Texts; And also, although Susa was one of the most important capitals of the Achaemenid kings at that time, according to archeological excavations, the city has been almost devoid of any urban structures and buildings since the time of Darius, except for the royal palaces; Apart from this, there is still no evidence of the construction of temples in Achaemenid Susa by the kings of this dynasty and the Acropole mound, even though in the last periods it housed the city's most important temples whom Inshushinak was known as its master, it had lost its religious use and only a fort was built on it (Perrot, 2013: 212-217; Boucharlat, 2010: 96-99; Potts, 2016: 501-502; Vallat, 2008; Gasche, 2009). With the decline of the religious prosperity of Susa, the main center of worshiping Inshushinak, in the Achaemenid period, it is logical that the rituals of this god were also affected. The second reason is the possible interference of the Achaemenids in the Elamite religion; because in relation to other nations, there is evidence that in some cases, the Achaemenids, for political reasons or the conflict of other nations' religions with their own, proposed or applied changes in the rites of these nations (Abedi, 2021). Indirect evidence can be drawn for Inshushinak in both reasons (political and religious); In terms of political reason, it is possible that the relatively intense Attametu's revolt (which probably corresponds to the Atta-Hamiti-Inshushinak the owner of EKI 86-89) took place during the reign of Darius I, which probably had a more nationalist and religious characteristic than the previous two Elamite revolts, and the main center of this revolt was the plain of Khuzestan (Tavernier, 2004: 28; Imanpour & Alizadeh, 2014: 4), which led to the lack of religious tolerance of the Achaemenids towards the god Inshushinak (the most important god of the Khuzestan plain); Regarding the religious reason, it can be mentioned that due to some affinities and associations of the god Inshushinak with the snake in the Elamite monuments of past periods (as researchers such as De Miroschedji have considered the snake as Inshushinak's symbol) and the ominous characteristic of this animal in Iranian beliefs (Sabzi et al, 2017: 97, 99; Taheri, 2015: 30-34), it is possible that the worshiping of Inshushinak was not welcomed by the Achaemenids or was even forbidden by them. Of course, this religious conflict is just an assumption.

Finally, it can be concluded that the absence of Inshushinak in Achaemenid texts is related to a set of reasons including the lack of resources, stagnation of urban structure and religious activities of Susa in the first place and secondly, the Achaemenids' intolerance for the god Inshushinak which could have been related to the revolt of Elamites in the Khuzestan plain in the first years of Darius or its contradiction with some of their beliefs, and each of these factors, solely or in combination with each other could have been involved in the emergence of the current situation.

مجله مطالعات باستان شناسی

شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶

https://jarcs.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

پژوهشی در چرایی غیبت اینشوشینک در متون مذهبی باروی تخت جمشید

سُرور خراشادی[1]، علیرضا انتشاری نجف‌آبادی[2]

۱. نویسندهٔ مسئول، گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: s.khorashadi@modares.ac.ir.

۲. گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: a.enteshari@modares.ac.ir .

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۳/۲۶

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۵/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

در مذهب ایلام باستان خدایان مختلفی پرستیده می‌شد که یکی از آنان، اینشوشینک خدای بزرگ شهر شوش بود. علی‌رغم اهمیت اینشوشینک در تاریخ ایلام، نام وی در گل‌نبشته‌های هخامنشی باروی تخت جمشید نیامده است؛ این در حالی است که برخی دیگر از خدایان ایلامی در این متون حضور دارند؛ بنابراین هدف پژوهش حاضر، پرداختن به چرایی این مسئله و بیان دلایل احتمالی آن است. در این جستار، ابتدا با نگاهی به سیر پرستش اینشوشینک از طریق مطالعات اسنادی مدارک کتیبه‌ای و پژوهش‌های ایلام‌شناسان این نتیجه مستفاد شد که رونق پرستش اینشوشینک با جایگاه سیاسی شوش در مقاطع زمانی مختلف رابطه‌ای مستقیم داشته است؛ سپس در پاسخ به چرایی غیبت اینشوشینک در متون تخت جمشید، با لحاظ همه شواهد و نیز نگاهی انتقادی به پژوهش‌های ایلام‌شناسان، پنج دلیل احتمالی چون کمیت متون موجود، محدودیت گستره مکانی تحت پوشش متون بارو، رکود استقراری شوش در دوره هخامنشی، دخالت حاکمیت در مناسک دین ایلامی و تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی مطرح شد. پس از ارزیابی هر یک از موارد فوق، عامل تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی مطرود و این نتیجه حاصل شد که غیبت اینشوشینک در دوره هخامنشی به دلایلی چون محدودیت منابع موجود، عدم رونق شهری و مذهبی شوش و شاید عدم هواداری هخامنشیان نسبت به خدای اینشوشینک مربوط می‌شود که مورد اخیر یا ناشی از شورش ایلامیان دشت خوزستان در زمان داریوش و یا مغایرت اینشوشینک با برخی باورهایشان بوده است و هر یک از این عوامل می‌توانستند به تنهایی یا در تجمیع با یکدیگر در ایجاد چشم‌انداز مذهبی دوره هخامنشی دخیل بوده باشند.

واژه‌های کلیدی: اینشوشینک، تمدن ایلام، تخت جمشید، گل‌نبشته‌های بارو، شوش.

استناد: خراشادی، سُرور، انتشاری نجف‌آبادی، علیرضا، ۱۴۰۱-۱۴۰۲. پژوهشی در چرایی غیبت اینشوشینک در متون مذهبی باروی تخت جمشید: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۸۷-۵۵). - DOI: 10.22059/jarcs.2022.344574.143135

CC BY

ناشر: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

ایلامیان (به ایلامی[۱] Hatamtip/Hatamtup) مردمانی باستانی بودند که در جنوب غرب و جنوب ایران می‌زیستند و از حدود هزاره سوم پ.م تا دوره اشکانی به تناوب بر کل این مناطق یا بخش‌هایی از آن حکومت کردند (پاتس، ۱۳۹۵: ۲۶-۱۳). ایلامیان باستان از نظر فرهنگی قومی منحصربه‌فرد بودند به‌طوری‌که تاکنون هیچ خویشاوند قطعی برای زبانشان پیدا نشده است (Tavernier, 2018: 416). از نظر مذهبی نیز این مردمان دارای وجوه خاص اساطیری بودند که البته در جنبه‌های بسیاری تحت تأثیر فرهنگ بین‌النهرینی (سومری و اکدی) قرار داشتند. یکی از این اساطیر و خدایان، اینشوشینک خدای شهر شوش بود؛ این ایزد ایلامی در کنار ایزدان دیگری چون نپیریش، هومبان، پینیکیر، مشتی، شیموت و ... در سراسر تاریخ ایلام گرامی داشته می‌شد و شاهان مختلف ایلامی برای وی معابدی در جای‌جای قلمروی ایلام بر پا کرده بودند (صراف، ۱۳۹۱: ۷۳-۵۲؛ Vallat, 1998).

با کنار رفتن ایلامیان از صحنه قدرت منطقه جنوب و جنوب غرب ایران و برآمدن هخامنشیان، دیگر شاهد ذکر نام اینشوشینک در متون این دوره نیستیم و به نظر می‌رسد که پرستش وی به دلایلی با اقبال مواجه نشده است. دو محققی که درباره این غیبت به اظهارنظر پرداخته‌اند، هاید ماری کخ (کخ، ۱۳۸۲: ۴۲) و ووتر هنکلمن (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۹) هستند که اولی، ناکامی‌های سیاسی ایلامیان و سلطه خارجی‌ها در این دوره و دومی، کمبود مدارک متنی از دشت شوشان را دلیل این غیبت می‌دانند.

برای پی بردن به چرایی این غیبت و حصول نتیجه‌ای کلی، ناگزیر بایستی تصویری از سیر پرستش اینشوشینک در تاریخ ایلام را ترسیم کرد؛ کاری که با مطالعات اسنادی مدارک مهمی چون کتیبه‌های سلطنتی، کتیبه‌های اداری و پژوهش‌های صورت گرفته در ابعاد مختلف مذهب ایلامی امکان‌پذیر است؛ این‌گونه بهتر می‌توان فرازوفرود پرستش این خدا و عوامل مختلف دخیل در آن را درک کرد؛ سپس با نگاهی انتقادی به نظریات پژوهشگران یادشده و نیز لحاظ همه عوامل فرهنگی و سیاسی مرتبط با هخامنشیان و ایلامیان، تلاش خواهد شد تا به‌صورت جامع به بیان دلایل احتمالی مؤثر در پرستش اینشوشینک در دوره هخامنشی پرداخته شود.

۲. پیشینهٔ پژوهش

مسئله چرایی غیبت اینشوشینک در متون باروی تخت جمشید تاکنون ذهن پژوهشگران کمی را به خود معطوف ساخته است. به‌طورکلی دو پژوهشگر شهیری که در این باره به اظهار نظر پرداخته‌اند را می‌توان هاید ماری کخ و ووتر هنکلمن دانست. کخ اعتقاد داشت که چون اینشوشینک در این دوره «به‌منزلهٔ نگه‌دارنده کشور علیه دشمنان خارجی موفقیتی به دست نیاورد» و «ایلامی‌ها تابع خارجی‌ها (بین‌النهرینی‌ها و سپس هخامنشیان) شدند، پس با سقوط پادشاهان ایلام اینشوشینک تمام نفوذ خود را از دست داد» (کخ، ۱۳۸۲: ۴۲). استدلال کخ ضعف مشهودی دارد؛ زیرا غیبت اینشوشینک را به طور کامل به ناکامی‌های سیاسی ایلامیان پیوند می‌زند؛ این در حالی است که ایلام در طول تاریخ خود در برخی مقاطع زیر سلطه همسایگانش بوده و پرستش اینشوشینک نیز در آن مقاطع به قوت خود پابرجا بوده است؛ مهم‌تر اینکه دیگر خدای بزرگ و ملی ایلامی یعنی نپیریش که حتی در کتیبه‌های ایلامی میانه مقدم بر اینشوشینک ذکر شده است (Vallat,

1998)، کماکان در دوره هخامنشی پرستش می‌شد درحالی‌که طبق استدلال کخ می‌بایست شاهد ناپدیدشدن یا کاهش چشمگیر پرستش وی نیز باشیم.

ووتر هنکلمن دیگر پژوهشگری است که به موقعیت اینشوشینک در دوره هخامنشی توجه نشان داده است. وی ضمن انتقاد از خوانش کخ، دیدگاه وی را ناشی از پنداشت «یک تقابل و تضاد فرضی میان ایرانیان و ایلامیان» می‌داند. او اعتقاد دارد که مدارک موجود صرفاً بازتاب‌دهنده مذهب محلی ایلامیان در فارس است که در آن خدایان ایلامی مثل هومبان و نپیریش موقعیت بهتری داشتند. به اعتقاد وی چون هنوز مدارک مشابهی از شوش هخامنشی به دست نیامده است، با غیبت نام اینشوشینک در این دوره مواجهیم. هنکلمن حتی از کاربرد قید احتمال پرهیز می‌کند و اعتقاد دارد که پرستش اینشوشینک در شوش «فعالانه مورد حمایت فرمانروایان هخامنشی قرار داشت» (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۹). نباید از نظر دور داشت که تاکنون این مدارک احتمالی بایگانی شوش به دست نیامده است و بنابراین بر خلاف نظر هنکلمن، می‌بایست از هرگونه اظهار نظر قطعی درباره محتویات متونی که در دسترس نیست، اجتناب کرد؛ زیرا عملاً هیچ مدرک قاطعی مبنی بر پرستش اینشوشینک، از منطقه شوش که هم‌زمان و هم‌افق با متون باروی تخت‌جمشید (زمانی که شوش به طور رسمی پایتخت هخامنشیان بود) باشد، در اختیار نداریم؛ بااین‌حال بخش اول استدلال هنکلمن که به محدودیت مکانی یا قلمرویی متون بارو مربوط می‌شود، می‌تواند در توجیه غیبت اینشوشینک در دوره هخامنشی باشد؛ ولی می‌توان در کنار دلیل وی، عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی دیگری را نیز برکشید که می‌توانستند در غیبت این خدای ایلامی در اوایل دوره هخامنشی ایفای نقش کنند. در واقع، شاید بتوان استدلال هنکلمن را بخشی از مجموعه عوامل محتملی دانست که در پدیداری این چشم‌انداز مذهبی مدارک باروی تخت‌جمشید مؤثر بوده باشند و نگارندگان قصد پرداختن به آن را دارند.

۳. نام و وجه‌تسمیه اینشوشینک

میان اغلب محققان امروزی اتفاق‌نظر وجود دارد که اینشوشینک واژه‌ای سومری و به معنای ارباب شوش است (Zadok, 1984: 16; Sahala, unpublished: 4; Valltat, 1998). برخی معتقدند که شکل اصلی سومری آن Enšušinak بوده که جزء اول آن En به معنای ارباب (در بین نام بسیاری از خدایان سومری متداول است همچون انلیل، انکی و ...) به مرور به In تبدیل شده است (Sahala, unpublished: 4)؛ با این‌حال نظر عمده این است که اینشوشینک از نین‌شوشینک سومری که معنای مشابه ارباب شوش را دارد، گرفته شده است (کخ، ۱۳۸۲: ۴۱). استینکلر این احتمال را مطرح می‌کند که ریشه سومری نام خدای بزرگ شهر شوش، به دوره شوش II، زمانی که احتمالاً سومریان بسیاری در شوش ساکن بودند، بازمی‌گردد (Steinkeller, 1993: 111 نقل در پاتس، ۱۳۹۵: ۹۹).[۲] نام این خدا در متون باستانی مختلف (ایلامی، سومری و اکدی) اغلب به‌صورت هجایی همچون in-šu-ši-na-ak، in-šu-uš-na-ak، in-su-uš-na-ak (Zadok, 1984: 16; Hinz & Koch, 1987, TEIL2: 760-761) و سومروگرام به صورت DINGIR.MÙŠ.EREN و گاهی به‌صورت DINGIR.HU.MÙŠ.LAM (Hinz & Koch, 1987, TEIL2: 957) ثبت‌شده که بیانگر خدای شهر شوش است.[۳] یکی از بهترین کتیبه‌ها که در آن شکل هجایی و سومروگرام اینشوشینک توأمان آمده است، کتیبه اتّهَمیتی‌اینشوشینک از شاهان اواخر ایلام نو- اوایل هخامنشی است. وی در جایی از این کتیبه خود را At-da-ha-mi-ti DINGIR.In-su-iš-na-ak و در جای دیگر، At-da-ha-mi-ti DINGIR.MÙŠ.LAM معرفی می‌کند (EKI 86,87). این نکته قابل‌توجه است

که در متون متقدم شامل سه متن اولیه بین‌النهرینی (دو متن از دوره سلسله‌های قدیم IIIa و یک متن از سلسله‌های قدیم IIIb؛ نک مدخل inšušinak در فرهنگ لغت برخط سومری دانشگاه پنسیلوانیا به نشانی www.oracc.iaas.upenn.edu) و تعدادی از متون ایلامی قدیم شامل عهدنامه منسوب به هیتا-نرام‌سین، کتیبه‌ای از شولگی، کتیبه‌ای از ایدَدوی اول و کتیبه‌ای از ایدَدوی دوم (Hinz & Koch, 1987, TEIL2: 1002) شاهد حضور خدایی با نام DINGIR.NIN.MÙŠ.EREN هستیم که تقریباً همه پژوهشگران آن را اینشوشینک می‌دانند (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۶۶؛ Malbarn-Labat, 1995: 190؛ پاتس، ۱۳۹۵: ۱۴۰؛ Hinz & Koch, 1987, TEIL2: 1002؛ صراف، ۱۳۹۱: ۵۲؛ آمیه، ۱۳۹۴: ۳۶؛ کامرون، ۱۳۹۶: ۳۰). از آنجا که خدای اینشوشینک در مدارک موجود به‌صورت خدایی مذکر جلوه‌گر شده و حتی در سندی ایلامی به عنوان همسر ایزد بانو پینیکیر دانسته می‌شود (هینتس، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۵)، وجود NIN که در زبان سومری به معنای بانو و خواهر است (نک مدخل NIN در فرهنگ لغت برخط سومری دانشگاه پنسیلوانیا به نشانی www.oracc.iaas.upenn.edu) و اغلب در اسامی ایزد بانوان سومری (همچون نین‌خورساگ) دیده می‌شود، کمی این انطباق را با پیچیدگی مواجه می‌سازد؛ بااین‌حال با لحاظ مواردی چون نبود ایزد بانویی ویژه شوش با این نام در دوره‌های سپسین در ایزدکده ایلامیان، کاربرد NIN به معنای کلی ارباب در نام خدایان مذکری چون نین‌اورتا و از همه مهم‌تر یکسانی DINGIR.NIN.MÙŠ.EREN و DINGIR.MÙŠ.EREN در کتیبه‌ای دوزبانه از ایددوی دوم (IRS6-7)، پشتوانه‌ای محکم در دست است تا بگوییم DINGIR.NIN.MÙŠ.EREN همان DINGIR.MÙŠ.EREN است و هر دو به خدای بزرگ شهر شوش یعنی اینشوشینک اشاره دارند.

۴. سیر پرستش اینشوشینک در ایلام باستان

۴-۱. ایلام قدیم

کهن‌ترین اشاره‌ها به اینشوشینک را می‌توان در کتیبه‌های بین‌النهرینی یافت. کهن‌ترین متنی که به این خدا اشاره دارد، فهرست خدایان از تپه ابوسلابیخ است (پاتس، ۱۳۹۵: ۱۴۰- ۱۳۹) که چنانکه گفته شد، نام این خدا را به صورت DINGIR.NIN.MÙŠ.EREN ثبت کرده است. طبق فرهنگ‌نامه سومری دانشگاه پنسیلوانیا این متن به دوره سلسله‌های قدیم IIIa تعلق دارد. متن بعدی از دوره سلسله IIIb است؛ این متن نیز فهرست خدایان مشابهی از همان محوطه ابوسلابیخ است که نام این خدا را در سطر هفتادویکم نشان می‌دهد (نک www.oracc.iaas.upenn.edu). این خدا در اساطیر سومری «مظهر رعدوبرق و پسر انلیل» بود (آمیه، ۱۳۹۴: ۳۶)؛ همچنین اینشوشینک یکی از پنج خدای ایلامی بود که با خدای نین‌اورتا ادغام شده بود (Vallat,1998).

در خود سرزمین ایلام نام اینشوشینک برای نخستین بار در دوره سلسله سارگونی ظاهر می‌شود (صراف، ۱۳۹۱: ۵۳). کهن‌ترین متن به‌دست‌آمده به زبان ایلامی باستان، عهدنامه‌ای است میان نرام‌سین و یک پادشاه ایلامی که از شوش به‌دست‌آمده و بیانگر رابطه دوستانه ایلام و اکد در آن دوره است (استولپر، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۱). این احتمال وجود دارد که طرف ایلامی این پیمان، هیتا یازدهمین پادشاه آوان در فهرست بابلی بوده باشد (پاتس، ۱۳۹۵: ۱۷۵؛ برای مشاهده ترجمه فارسی این کتیبه نک صراف، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۵). در این پیمان بیست‌وشش خدای ایلامی (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 354)، دو خدای سومری-اکدی و سه خدای اکدی قدیم دیده می‌شود (پاتس، ۱۳۹۵: ۱۷۵). به گفته والا می‌توان خدایان ایلامی کتیبه را به دو دسته آوانی و شوشی تقسیم کرد (Vallat, 1998). در این پیمان‌نامه ایزدبانو پینیکیر در جایگاه نخست و اینشوشینک در رده ششم

فهرست خدایان قرار دارند (هینتس، ۱۳۸۹: ۵۵-۵۲)؛ با این‌حال رتبه ششم را نمی‌توان نشانه‌ای بر کم‌اهمیتی اینشوشینک در این دوره دانست؛ چراکه نام وی در این کتیبه چندین بار تکرار می‌شود و با درنظرگرفتن بخش‌های شکسته‌شده می‌توان گفت که نه بار بیش‌تر از خدای هومبان که در مرتبه دوم قرار دارد، تکرار می‌شود (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۶۶). از اواخر دوره اکدی نقش برجسته‌ای متعلق به پوزور (کوتیک) اینشوشینک، شاه اَوان که در آن زمان بر شوش تسلط پیدا کرده بود، در اختیار داریم (تصویر۱). در این نقش برجسته شاه در حالی که زانو زده، کلون دروازه‌ای از جنس سدر و برنز را به خدای اینشوشینک اهدا می‌کند. نکته جالب توجه در این باره وجود پیکره ماری در بالای صحنه است که می‌تواند ارتباط خدای اینشوشینک با مار را نشان دهد؛ در زیر این مار کتیبه‌ای وجود دارد که از خدای اینشوشینک تحت عنوان خدای آسمان نام می‌برد. از منابع چنین برمی‌آید که پوزوراینشوشینک برای معبد اینشوشینک هر روز یک گوسفند به عنوان قربانی مقرر کرده بود و به نوازندگان نیز دستور داده بود که شب و روز جلوی دروازه‌های اصلی معبد بنوازند (درباره اقدامات مذهبی این پادشاه نک Vallat, 1998؛ صراف، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۳)؛ همچنین این پادشاه در کتیبه خود، اینشوشینک را خدایی می‌داند که به وی نگاه می‌کند و چهار منطقه را به او بخشیده است (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 357 Vallat, 1998).

تصویر۱: نقش برجسته لوح نذری پوزوراینشوشینک از شوش، حدود ۲۱۰۰ پ.م (آمیه، ۱۳۹۴ الف: ۸۴).

Figure1: The relief of Puzur-Inshushinak votive from Susa, ca. 2100 BC (Amiet, 2014a: 84)

در مقطعی از دوره اور III شهر شوش به تصرف سومریان درآمد. شواهد مربوط به اینشوشینک از این دوره به زمان شولگی بازمی‌گردد. مدارک موجود نشان می‌دهد که وی برای اینشوشینک و نین‌خورساگ معابدی برپا داشته بود (صراف، ۱۳۹۱: ۵۴؛ Vallat, 1998؛ Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 361; IRS2).

در دوره تسلط سلسله شیماشکی بر شوش نیز، علی‌رغم کمبود مدارک مربوط به دوره مزبور در این شهر و همچنین عدم سکونت این شاهان در شوش (مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۹) مدارکی دال بر توجه شاهان این سلسله به ساخت معابد برای خدای اینشوشینک وجود دارد. طبق کتیبه‌های بازمانده از این دوره و نیز کتیبه‌های شیلهک‌اینشوشینک از دوره ایلام میانه که در آن از شاهان گذشته یاد شده است، می‌دانیم که هوتران‌تمپتی،

کیندتو، ایددوی اول، تن‌روهوراتیر و همسرش ام‌کوبی و ایددوی دوم برای اینشوشیناک معابدی را بازسازی کرده یا ساخته‌اند (Vallat, 1998؛ برای مشاهده کتیبه‌های ایددوی دوم نک IRS 6-7 و کتیبه‌های شیلهک‌اینشوشینک نک EKI 38, 38a, 38b, 39, 47, 48a, 48b). در این زمان ایزدبانوی اینَنَ همسر اینشوشینک دانسته می‌شد (Vallat, 1998). قابل ذکر است که کهن‌ترین نمود لقب خادم محبوب اینشوشینک برای شاهان ایلامی به همین زمان بازمی‌گردد و آن کتیبه‌ای است دوزبانه از ایددوی دوم که خود را به ترتیب به سومری و اکدی ir wardum naram DINGIR.MÙŠ.EREN و ki.ag DINGIR.NIN.MÙŠ.EREN می‌خواند که هر دو به معنی خادم محبوب یا خدمتگزار محبوب اینشوشینک است (IRS 6-7)؛ همچنین این پادشاه در کتیبه‌ای دیگر خود را محبوب اینشوشینک به سومری ki.ag DINGIR.MÙŠ.EREN معرفی می‌کند (IRS 8-9).

در اواخر دوره ایلام قدیم یعنی مقارن با سلسله سوکل‌مخ، شوش اهمیت زیادی می‌یابد؛ به‌طوری‌که در این زمان اقامتگاه فرمانروا می‌شود (مجیدزاده،۱۳۷۰:۱۳). در این دوره (اوایل قرن ۱۸ پ.م) در شوش تغییراتی به وقوع می‌پیوندد و می‌توان از رشد این شهر سخن گفت چنانکه در فعالیت‌های عمرانی و شهرسازی این دوره نیز به‌خوبی مشهود است (آمیه، ۱۳۹۴: ۱۰۲). به‌تبع، با پایتخت شدن شوش اعتبار اینشوشینک در مقام خدای شهر شوش نیز تحت تأثیر واقع شد و احتمالاً بستر اهمیت اینشوشینک در سراسر سرزمین ایلام در دوره ایلام میانه، در همین زمان شکل گرفته است؛ چنانکه در دوره‌های سپسین شاهد ارتقای مقام وی هستیم و او را با عناوینی چون پدر ضعیفان و شاه خدایان مخاطب قرار می‌دادند (هینتس، ۱۳۸۹: ۵۶-۵۵). طبق متون این دوره و همچنین کتیبه‌های شیلهک‌اینشوشینک از دوره میانه، سیوه‌پلرهوهپک معبدی آجری برای اینشوشینک ساخته بود. در زمان کوتیرنهونته و تمتی‌آگون، اینشوشینک دارای معبد مشترکی با اِآ و اِنزَگ بود. تمتی‌هلکی معبدی خشتی برای اینشوشینک ساخت. کوک نشور به ساخت زیگوراتی در آکروپل برای اینشوشینک اشاره می‌کند و کوک‌کیرمش نیز معبدی از اینشوشینک را بازسازی کرد (پاتس، ۱۳۹۵: ۲۷۵؛ جهانگیر فر و گشتاسب، ۱۳۹۴: ۸۱-۸۰؛ Vallat, 1998؛ کتیبه‌های IRS 10-18). به‌طورکلی با درنظرگرفتن کتیبه‌های شیلهک‌اینشوشینک از دوره میانه (EKI38, 38a, 38b, 39, 47, 48a, 48b) می‌توان گفت که اکثر شاهان سوکل‌مخ برای اینشوشینک ساخت‌وساز مذهبی در شوش انجام داده‌اند؛ همچنین در کتیبه‌های مکشوفه از شاهان این سلسله از شوش، فزون بر ساخت معابد، شاهد یاد کردن این خدا با القابی چون شاه بزرگ LU.GAL rabum (IRS 16) و برای شاهان، شاهد القابی چون شبان/کاهن اینشوشینک به سومری sipa DINGIR.MÙŠ.EREN (IRS 11) و خادم محبوب اینشوشینک به سومری ir ki.ag DINGIR.MÙŠ.EREN (IRS 10) هستیم. در این دوره اینشوشینک بزرگ‌ترین خدای ارگ شوش (آکروپل) بود (Vallat, 1998; Potts, 2014: 26)؛ لقبی که به وضوح در کتیبه‌ای به زبان ایلامی از زمان سیوه‌پلرهوهپک (EKI 2) دیده می‌شود که وی را teimti alim eliri ارباب شهر بُلند (آکروپل)[۴] خطاب می‌کند. در مراحل سپسین اینشوشینک با اکثریتی از خدایان بین‌النهرینی احاطه شده بود و اصولاً حاکمان تلاش خود را صرف بازسازی بناهای مختلف مختص به اینشوشینک می‌کردند (Vallat, 1998).

حضور اینشوشینک در مدارک دوره ایلام قدیم را می‌توان فراتر از کتیبه‌های پادشاهی بررسی کرد. از این دوره کتیبه‌های متعددی مربوط به زندگی روزمره و فعالیت‌های اداری شوش به زبان اکدی در اختیار داریم. این الواح سوای اهمیت‌شان در بازسازی وضعیت حقوقی، اداری، اجتماعی و ... شوش، می‌تواند ما را در

شناخت نحوه انگاشت مردمان از خدای اینشوشینک در آن دوره یاری رساند. در کتیبه‌های اوایل دوره ایلام قدیم، به‌ویژه دوره اکدی و اور III، اکثر نام‌های دارای عناصر الهی، دربرگیرنده خدایان بین‌النهرینی و در وهله سپسین خدایان ایلامی چون منزت و هومبان است (Zadok, 2018: 149-151)؛ بااین‌حال در لوحی از جنوب بین‌النهرین نام شخصی ایلامی به نام اورشوشینک در سیاهه‌ای از نذورات ضبط شده است (پاتس، ۱۳۹۵: ۱۸۱) که بیانگر رواج نام این خدا در نام‌گذاری مردم عادی است؛ همچنین از مدارک غنی مربوط به اواخر این دوره (دوره سوکل‌مخ) اطلاعات بیش‌تری درباره اینشوشینک قابل استخراج است. در متون قراردادی این دوره معمولاً تعدادی از خدایان به‌عنوان شاهد گرفته می‌شدند و به تعدادی نیز سوگند یاد می‌شد که اینشوشینک در هر دو دسته خدایان دیده می‌شود (Zadok, 2018 : 154)، مثلاً در اجاره‌نامه‌هایی از شوش دوره سوکل‌مخ، نام این خدا و خدای شمش به عنوان شاهدان (سرشاهدان) آورده شده است (برای مشاهده ترجمه الواح بنگرید به بادامچی، ۱۳۹۱). در سند دیگری از شوش که وصیت‌نامه‌ای از دوره سوکل‌مخ است، مردی به نام سین‌ربی اموالی را به همسرش می‌بخشد با این شرط که تا زمانی که وی زنده است، همسرش می‌تواند از اموال استفاده کند و بعد از فوت وی پسرانشان آن اموال را به ارث می‌برند و پسری که به مادرش خدمت نکند، ارثی نصیبش نمی‌شود؛ سپس او خدایان اینشوشینک و شمش و شش نفر را شاهد می‌گیرد (بادامچی، ۱۳۹۲: ۳۲-۳۳). در متنی دیگر که متعلق به زمان پادشاهی کوک‌کیرمش است، شاهد قرارداد فروش خانه‌ای بین دو نفر با نام‌های آپی‌پی و نَنَّرم‌اَیشلو هستیم. در این قرارداد ذکر شده که خریدار می‌بایست ۲ و ۱/۳ مینا نقره به فروشنده بپردازد و هر یک از طرفین که این قرارداد را نقض کرد، می‌بایست ۱۰ مینا نقره بپردازد و دست و زبانش نیز در معرض قطع شدن قرار خواهد گرفت! و سپس دو خدای اینشوشینک و شمش به عنوان شاهد در ادامه قرارداد آورده می‌شوند (Jalilvand Sadafi, 2014: 272-273)؛ همچنین در متون حقوقی ایلامی از اینشوشینک به عنوان خدای قانون‌گذار یاد می‌شود و خدای خورشید، خدای مجری احکام به حساب می‌آمده است. احتمالاً در مراسم دادرسی، کیتین یا نماد اینشوشینک به بیشه معبد نهونته (خورشید) در آکروپل برده می‌شد و دادرسی در آن مکان برگزار می‌شد (هینتس، ۱۳۸۹: ۱۲۰). آمدن نام خدای خورشید و اینشوشینک در متون حقوقی ایلامی تقابل جالب‌توجهی را میان خدای روشنایی در مقابل خدای تاریکی یا خدای دنیای روی زمین در برابر خدای دنیای مردگان نشان می‌دهد (همان: ۵۸)؛ چراکه اینشوشینک را چنانکه در ادامه خواهد آمد، به عنوان خدای دنیای پس از مرگ و دنیای مردگان نیز شاهدیم. درباره اسامی خاص نیز فزون بر دو شاه ایلامی ایدداینشوشینک و پوزور (کوتیک) اینشوشینک، از این زمان شاهد حضور بسیار پررنگ نام اینشوشینک در اسامی مردم شوش هستیم.(۵)

۲-۴. ایلام میانه

دوره ایلام میانه، دوره اوج اقتدار تمدن ایلامیان از نظر سیاسی است. در این دوره ایلامیان به کامیابی‌های قابل‌توجهی در برابر همسایگان خود (به‌ویژه بین‌النهرینی‌ها) دست یافتند. خدای اینشوشینک نیز همگام با ترقی تمدن ایلام جایگاه ویژه‌ای در باور مردمان منطقه کسب کرد و همان‌طور که در ادامه خواهیم دید دیگر خدای اینشوشینک فقط خدای محلی شهر شوش به حساب نمی‌آمد بلکه در منطقه وسیعی پرستش می‌شد.(۶)

اولین مدرک سلطنتی مربوط به اینشوشینک از دوره ایلام میانه به شهر شوش و شاه اینشوشینک‌شَرایلانی مربوط می‌شود که طبق آن، وی معبدی از دوره تمپتی‌هلکی را که در آن زمان فروریخته بود، تعمیر کرد

(IRS 19). مدرک دیگر به محوطه هفت‌تپه در نزدیکی شوش مربوط می‌شود که شامل استلی است از تپتی‌اهر، یکی از فرمانروایان سلسله کیدینویی، که در آن از قربانی و ساخت معبدی برای اینشوشینک سخن گفته است (صراف، ۱۳۹۱: ۵۵). وی در این کتیبه‌ها خود را خدمتگزار اینشوشینک و کیروشر معرفی می‌کند (پاتس، ۱۳۹۵: ۳۰۱؛ Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 373)؛ همچنین از جشنی برای ارابه اینشوشینک سخن رفته است (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 375). اما آغاز عصر طلایی دین ایلامی و خدای اینشوشینک دوره حکومت سلسله ایگی‌هلکی است. در این دوره پرستش خدای اینشوشینک تا کرانه‌های خلیج‌فارس رواج می‌یابد. در کتیبه‌ای از هومبن‌نومن از لیان (بوشهر) وی در ابتدا از ایزدبانو کیریریشا یاد می‌کند و سپس بیان می‌دارد که سلطنتش را خدای اینشوشینک به وی اعطا کرده است (EKI 4C)؛[۷] همچنین وی در کتیبه دیگری می‌گوید که «از آغوش مادرش، نپیریش و اینشوشینک نام او را به وجود آوردند» (Vallat, 1998). مدرک بعدی از تپه دیلم (در نزدیکی خلیج‌فارس) و مربوط به اونتش‌نَپیریش است که از ساخت معبدی برای خدایان اینشوشینک، مشتی و تپتی سخن می‌گوید (اعراب، ۱۳۹۵: ۵۴)؛ همچنین از زمان فرمانروای مذکور آثار زیادی مربوط به خدای اینشوشینک از شوش و چغازنبیل به‌دست‌آمده است. شهر باستانی آل‌اونتش (چغازنبیل امروزی) در اواسط قرن ۱۳ پ.م به دستور اونتش‌نپیریش بر ساحل رود دز ساخته شد؛ این شهر معابد متعددی داشت. مهم‌ترین معبد این شهر، معبد مرکزی و بزرگ شهر بود که در دو مرحله ساخته شد. در ابتدا به شکل ساختمان مربع‌شکلی بود که به طور کامل به خدای اینشوشینک اختصاص داشت (آمیه، ۱۳۹۴الف: ۱۱۶؛ Vallat, 1998)؛ این معبد اولیه از دو قسمت تشکیل شده بود: معبد اینشوشینک A و B (صراف، ۱۳۹۱: ۵۹). به نظر می‌رسد که معبد A متعلق به شاه و بزرگان و معبد B برای مردم عادی بوده است (مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۷۹). در اینجا سنگ‌نگاره‌ای قرار داشت که بعدها به شوش منتقل شد. در مهم‌ترین تصویر این سنگ‌نگاره که بر بخش فوقانی قرار دارد، خدای اینشوشینک نشان داده شده است که بر تختی به شکل مار نشسته و مار کوچک‌تری به دست گرفته است. در مقابل وی پادشاه دیده می‌شود که در حال ستایش اینشوشینک است. نکته جالب توجه دیگر تزیین دو طرف سنگ‌نگاره با دو مار است (آمیه، ۱۳۹۴الف: ۱۲۰) که این صحنه‌ها می‌تواند بیانگر ارتباط و قرابت این اسطوره با نقش‌مایه مار باشد (نک ادامه) (تصویر۲).

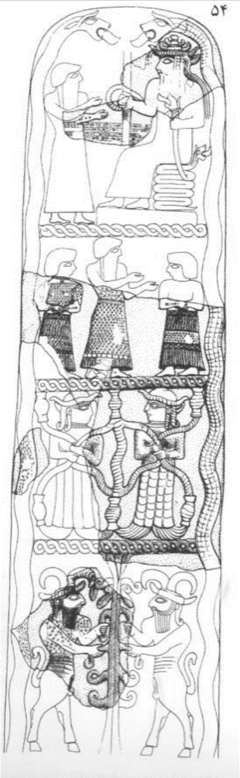

تصویر۲: یادمان اونتش‌نپیریش در چغازنبیل که در صحنه بالایی آن شاه در حال ستایش اینشوشینک است که بر تختی به شکل مار نشسته است (آمیه، ۱۳۹۴الف:۱۲۰).

Figure 2: Monument of Untash Napirish in Choghazanbil, in the upper scene the king is praiying Inshushinak, who is sitting on a throne in the shape of a snake (Amiet, 2014a:120)

در مرحله دوم ساختمان‌سازی، این معبد به یک زیگورات تغییر شکل می‌دهد (آمیه، ۱۳۹۴الف: ۱۲۰) و از این زمان تنها به اینشوشینک تعلق ندارد؛ زیرا به طور مشترک به نَپیریشَ و اینشوشینک تقدیم شده بود (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 382) و احتمالاً آوردن نام خدای بزرگ انشان مقدم بر خدای بزرگ شوش می‌توانسته به منظور نشان دادن برتری و تقدم انشان بر شوش باشد (Vallat, 1998)؛ همچنین اینشوشینک به همراه کیریریشا معابدی در بیشه چغازنبیل داشت (ibid). در شوش نیز اونتش‌نپیریش، این پادشاه متدین ایلامی حدود بیست معبد را تعمیر می‌کند چنانکه کشف شمار زیادی از آجرهای کتیبه‌دار مشابه نمونه‌های چغازنبیل حاکی از ساخت یا بازسازی زیگورات مشابهی توسط اوست (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۷۸)؛ البته در انتساب این کتیبه‌ها به شوش تردید وجود دارد و به نظرمی‌رسد که احتمالاً این کتیبه‌ها یا بعدها از چغازنبیل به شوش آورده شده‌اند و یا اینکه در زمان اونتش‌نپیریش در شوش جهت انتقال به چغازنبیل نوشته شده‌اند؛ هرچند که این انتقال به دلایلی صورت نگرفته است (مفیدی نصرآبادی، ۱۴۰۰: ۳۶)؛ بااین‌حال با توجه به اهمیت شوش در آن دوره و نیز کتیبه‌های دوره‌های بعد (همچون EKI47 از شیلهک‌اینشوشینک) می‌توان گفت که احتمالاً این پادشاه برای خدای اینشوشینک در شوش نیز اقدامات عمرانی انجام داده بود (نک Matthew & Fazeli Nashli, 2022: 378).

مجسمه‌ای برنزی از ناپیراسو همسر اونتش‌نپیریش از شوش به دست آمده است (تصویر۳) که بر روی دامن آن کتیبه‌ای حک شده و از خدایان اینشوشینک، نپیریش و کیریریشا درخواست می‌کند تا شخصی را که به

این مجسمه آسیب زد، مورد غضب قرار دهند (Carter et al, 1993: 132; EKI 16). والا عقیده دارد که سیاست‌های مذهبی اونتش‌نپیریش بر آن بود تا مقام اول خدایان ایلامی از اینشوشینک، خدای بزرگ شوش گرفته شود و به نپیریش، خدای بزرگ انشان داده شود (Vallat, 1998)؛ هرچند در پذیرفتن این نظر حق تردید رواست؛ چراکه در دوره پادشاهان بعدی ایلام میانه تغییر محسوسی در جایگاه اینشوشینک نمی‌بینیم و چنانکه در ادامه خواهد آمد، همچنان این خدا در کتیبه‌های دوره ایلام میانه متأخر نیز پرتکرارترین است و حتی در زمان وی نیز این دو خدا به طور مشترک عنوان اکدی milki ilāni (نک EKI 9II) به معنای «شاه خدایان» را دارند (Hinz & Koch, 1987: TEIL2: 921)؛ لقبی که می‌تواند حاکی از جایگاه والای این خدا در ایزدکده ایلامیان باشد.

تصویر۳: مجسمه برنزی ملکه ناپیراسو، همسر اونتش‌نپیریش از شوش با کتیبه‌ای نفرینی که در آن از خدای اینشوشینک نام برده شده است (Carter et al, 1993: 132).

Figure 3: Bronze statue of Queen Napirasu, wife of Untash Napirish, from Susa with a curse inscription mentioning the god Inshushinak (Carter et al, 1993: 132)

مدارک بعدی ما مربوط به سلسله شوتروکی‌ست. از زمان شوتروک‌ناهونته اول آجر نوشته‌های متعددی مبنی بر احداث تالار ستون‌دار و تقدیم آجرهای لعاب‌دار، غنائمی چون استل نرام‌سین و اهدای حوض آبی از جنس سنگ آهک و ... برای اینشوشینک به‌دست‌آمده است (صراف، ۱۳۹۱: ۶۸؛ برای مشاهده کتیبه‌های این پادشاه نک EKI 17-28CII). از زمان این پادشاه شاهد استفاده چشمگیر از لقب خادم محبوب اینشوشینک برای پادشاهان ایلامی هستیم که در دوره‌های پیشین نیز داشتیم (ولی این بار به ایلامی libak hanik inšušinakik) (EKI 24b, 24c). از دوران پسر وی یعنی کوتیرنهونته نیز کتیبه‌هایی به‌دست‌آمده که در آن شاه خود را خادم محبوب اینشوشینک معرفی می‌کند و از ساخت کومپوم‌کیدویه برای وی سخن می‌گوید (صراف، ۱۳۹۱: ۶۸؛ EKI 29-31). اهمیت اینشوشینک در این زمان به حدی است که حتی در کتیبه‌های مربوط به ساخت بناهای خدایان دیگر نیز نامش می‌آید؛ مثلاً وقتی کوتیرنهونته دروازه لگمل را بازسازی می‌کند در انتهای کتیبه می‌گوید «باشد که اینشوشینک کار خوب مرا بپذیرد» (EKI 30). پادشاه بعدی شیلهک‌اینشوشینک نام دارد

که به‌شدت یادآور اونتش‌نپیریش است. از دوره این پادشاه با انبوهی از مدارک درباره پرستش اینشوشینک مواجهیم. یکی از مهم‌ترین کارهای او تجدید بنای معبد اینشوشینک در شوش بود (EKI 35, 36). بر اساس گزارش حفاری‌ها، این معبد چندین مرتبه بازسازی و تغییر را تجربه کرده است. ابعاد آن ۴۰ در ۲۰ متر بود و خندقی به عمق ۳ متر آن را احاطه کرده بود. ابعاد ساختمان این معبد ۲۰/۷۰ در ۸/۵ متر بود و «با یک محوطه مفروش به ابعاد ۱۹ در ۴ متر از ساختمان‌های فرعی جنوبی جدا می‌شد» (مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۱۰۲). یکی از آثار مکشوفه از دوره میانی که می‌تواند ما را در تجسم مجموعه بناهای مذهبی آکروپل شوش و از جمله معبد اینشوشینک یاری دهد، ماکت مفرغی صیت شَمَشی (طلوع آفتاب) است (تصویر ۴). احتمالاً نقوش این مجموعه نشان‌دهنده دو معبد مهم نین‌خورساگ و اینشوشینک بود که در بین آن میدانگاهی بزرگ با میزهای هدایا، حوض‌ها، آب‌انبارها و... وجود داشت (آمیه، ۱۳۹۴: ۶۱؛ تصویر ۵). او همچنین در محله سلطنتی، معبد دیگری برای اینشوشینک ساخت که نمای بیرونی آن با نقوش برجسته گاو مرد و الهه نیایش‌کننده با تصاویری از درخت نخل تزیین شده بود (همان‌جا). این معبد کومپوم‌کیدویه نامیده می‌شد که از تزیینات آن آجرهای لعاب‌دار و مجسمه شیرهای میناکاری شده به‌دست‌آمده است (آمیه، ۱۳۹۴ الف: ۱۲۹ و ۱۳۱). از نکات جالب توجه دیگر این دوره می‌توان به پرستشگاه‌های بیشه اشاره کرد که احتمالاً بیش‌تر به خدای اینشوشینک تقدیم می‌شده است. این واحه‌ها پوشیده از سبزه بودند و کاربردی نمادین داشتند. از کتیبه‌های موجود چنین برمی‌آید که شیلهک‌اینشوشینک بیست پرستشگاه بیشه را که بیش‌تر آن‌ها متعلق به اینشوشینک بود (به ایلامی siyan inšušinak husame)، بازسازی کرد (جهانگیر فر و گشتاسب، ۱۳۹۴؛ هینتس، ۱۳۸۹: ۶۹؛ همچنین نک به EKI 47)؛ همچنین در برخی کتیبه‌های این پادشاه از اینشوشینک همچون دوره سوکل‌مخ با عنوان temti alimeliri یاد شده (نک EKI 48b) که به معنای ارباب شهر بلند (منظور آکروپل شوش) است؛ نکته‌ای که هم می‌تواند بیانگر موقعیت برجسته این خدا در مجمع خدایان شوش باشد و هم تداوم این لقب را از دوره سوکل‌مخ تا زمان شوتروکی‌ها نشان دهد. از دیگر القاب این خدا در کتیبه‌های شیلهک‌اینشوشینک می‌توان به ارباب بزرگ rišarra temti، بزرگِ خدایان rišar napipirra، ارباب پادشاهان sunkipri temti و ارباب کیزوم[۸] kizzum temti اشاره داشت؛ همچنین طبق کتیبه‌های این پادشاه، اینشوشینک بخشنده قدرت است و نیز کسی‌ست که نام پادشاه را داده است (همچون کتیبه هومبان‌نومنا) (EKI 47; Hinz & Koch, 1987: TEIL1: 663, TEIL2: 851). ذکر این نکته ضروری است که شیلهک‌اینشوشینک در خارج از شوش نیز کارهای معبد سازی انجام می‌داد؛ مثلاً از محوطه چغاپهن خوزستان کتیبه‌ای مبنی بر ساخت معابدی برای اینشوشینک و لگمل به‌دست‌آمده است (Vallat, 1998؛ برای مشاهده کتیبه‌های متعدد این پادشاه نک EKI 32-59). آخرین شاه ایلام میانه که از زمان وی مدارکی دال بر پرستش اینشوشینک در دست داریم، هوته‌لوتوش‌اینشوشینک است. وی در شوش معبد اصلی اینشوشینک و بیشه اینشوشینک را تعمیر کرد؛ همچنین بر طبق آجرهای کتیبه‌دار تل‌ملیان، معبدی آجری برای نپیریش، کیریریشا، اینشوشینک و شیموت در انشان ساخت (پاتس، ۱۳۹۵:۳۸۴-۳۸۳؛ صراف، ۱۳۹۱: ۷۰؛ Vallat, 1998)؛ مدرکی که به‌خوبی می‌تواند گسترش پرستش اینشوشینک در سرزمین‌های شرقی را نشان دهد.

تصویر ۴: ماکت مفرغی طلوع آفتاب از دوره شیلهک‌اینشوشینک که می‌تواند ما را در بازسازی بناهای آکروپل یاری دهد (آمیه، ۱۳۹۴ الف: ۱۳۲).

Figure 4: The bronze model of the sunrise from Shilhak-Inshushinak period, which can help us to reconstruct the Acropole buildings (Amiet, 2014a: 132)

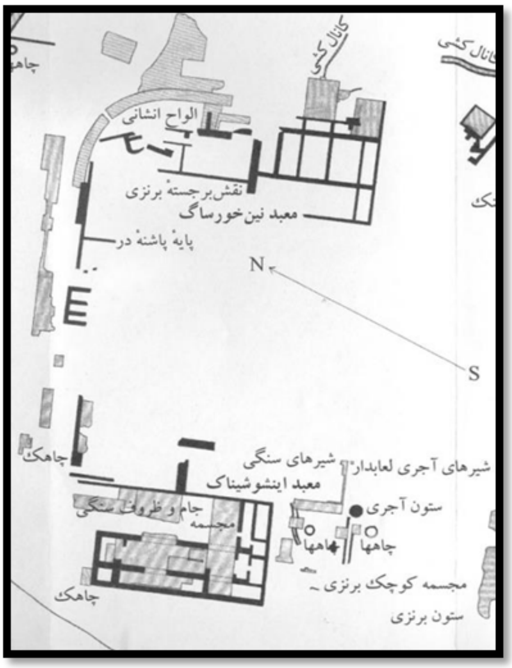

تصویر ۵: پلان بقایای معابد اینشوشینک و نین‌هورساگ در آکروپل شوش (صراف،۱۳۹۱:۱۴۴-۱۴۳؛ با تغییراتی از نگارندگان).

Figure 5: The plan of the remains of Inshushinak and Ninhursag temples in the Susa Acropole (Saraf, 2012:144-143; with changes by the authors)

غیر از مدارک سلطنتی، مدارک متنوع دیگری درباره این خدا از دوره ایلام میانه در دست است. اگر بخواهیم به ترتیب زمانی آن‌ها را بیان کنیم، نخستین مدارک متونی به زبان اکدی است که از داخل قبوری از محوطه آپادانا به‌دست‌آمده‌اند. نظر رایج در سال‌های اخیر درباره متون مزبور این بود که متونی از دوره سوکل‌مخ هستند و در آن‌ها روز پَسین در باور ایلامیان شرح داده شده است؛ به این ترتیب که ایشمکرب و لگمل در جلوی متوفی می‌روند و اینشوشینک عمل قضاوت را انجام می‌دهد و به نوعی روح را وزن می‌کند و سپس حکم وی توسط ایشمکرب و لگمل اجرا می‌شود (دارا، ۱۳۹۴؛ Vallat, 1998؛ هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۱۱) و حتی بسیاری از محققان معتقدند که وزن کردن روح مسئله‌ای مختص دین ایلامیان بود که بعدها وارد دین ایرانی شد و سه‌گانه خدایان اینشوشینک، لگمل و ایشمکرب بر سه‌گانه خدایان سروش، رشنو و میترا تأثیر نهاده

است (Jahangirfar, 2018: 116-120)؛ بااین‌حال بازخوانی الواح توسط واسرمن نشان داده است که می‌بایست در بسیاری از این باورها درباره جهان آخرت ایلامی تجدیدنظر کرد. او ابتدا احتمال تعلق این متون به اوایل دوره ایلام میانی را مطرح می‌کند؛ سپس نشان می‌دهد که واژه‌ای که پیش‌تر mušeqqilum به معنی وزن کننده خوانده بودند را باید mušēkilum به معنای «کسی که سیاه و تاریک می‌کند» خواند؛ همچنین طبق مقایسه‌های وی، ادبیات و ساختار این متون با الواح طلسمی بین‌النهرینی تفاوت چندانی ندارد و در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که متون مذکور الواح طلسمی ثانویه‌ای هستند که به احتمال زیاد پس از تدفین در قبر گذاشته شده‌اند و تنها می‌توانند حاوی اشاره‌هایی به دنیای پس از مرگ باشند (Wasserman, 2019). البته به باور نگارندگان نمی‌توان با استناد به این خوانش، به‌طورکلی نقش اینشوشینک در دنیای پس از مرگ ایلامیان را منکر شد؛ زیرا شیلهک‌اینشوشینک در یکی از کتیبه‌هایش از یکی از شاهان سوکل‌مخ به نام کوک‌کیرمش که چند سده پیش از خودش می‌زیست، به عنوان شاه مرحوم یاد می‌کند و در ادامه می‌گوید: «باشد که به مسیر اینشوشینک برسی!» (EKI 38; Jahangirfar, 2018: 106)؛ بنابراین به نظرمی‌رسد که جزئیاتی چون وزن کردن روح توسط اینشوشینک در جهان آخرت قابل تأمل باشد و نمی‌توان رسالت اینشوشینک در دنیای پس از مرگ ایلامی را نادیده انگاشت.

در متون اداری این دوره (شامل متون به زبان اکدی هفت‌تپه و ایذه از دوره ایلام میانه I و متون به زبان ایلامی انشان از دوره ایلام میانه III یا حتی اوایل ایلام نو) نیز نام اینشوشینک را هم در قالب اسامی خاص و هم به‌عنوان خدای شاهد در معاملات می‌بینیم؛ مثلاً در متون اکدی مشهور به متون ایذه که احتمالاً در اصل به هفت‌تپه یا مکانی دیگر در دشت شوشان تعلق دارند (درباره آن‌ها نک Stolper, 1988: 279-280) طرفین معامله به خدای اینشوشینک سوگند یاد می‌کنند و خدایان شاهد نیز شمش و روهوراتیر هستند (Zadok, 2018: 156)؛ در متون انشان نیز شاهد نام‌های خاص حاوی اسامی خدایان مختلفی هستیم که یکی از آن‌ها دارای نام اینشوشینک است (Stolper, 1984: 54).

۴-۳. ایلام نو

در دوره ایلام نو می‌توان گفت دیگر آن اقتدار سیاسی دوران ایلام میانه را نمی‌بینیم و شاهد رقابتی تنگاتنگ میان ایلام و آشور هستیم که در نهایت فرجام هولناکی را برای ایلام رقم می‌زند (برای آگاهی از تاریخ سیاسی ایلام نو ر.ک به: پاتس، ۱۳۹۵: ۴۴۹-۴۰۳؛ مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۳۳-۲۸)؛ همچنین پیش از پرداختن به وضعیت پرستش اینشوشینک در این دوره می‌بایست اشاره کرد که ویژگی مذهبی بارز آن غالب بودن پرستش خدایان با منشأ ایلامی است؛ روندی که از دوره‌های پیشین شروع شده بود و در این دوره تقریباً به کمال رسید (Vallat, 1998).

پس از سلسله شوتروکی، یک دوره چهارصدساله سکوت را در منابع شاهدیم. برای همین نخستین مدرک درباره اینشوشینک از دوره ایلام نو به زمان شوتروک‌نهونته دوم برمی‌گردد (صراف، ۱۳۹۱: ۷۰). در کتیبه‌های مکشوفه از شوش، او از برپایی مجدد پیکره‌های هومبان‌نومن، هوته‌لوتوش‌اینشوشینک و شیلهین‌همرولگمر در برابر پیکره اینشوشینک در کوکونوم (زیگورات) شوش سخن می‌گوید (پاتس، ۱۳۹۵: ۴۰۸). طبق گفته وی اینشوشینک به او دستور داده بود تا معبد بلند را محصور کند و نیز اذعان می‌دارد که برای اینشوشینک شهر کاراینتش را گرفته است (EKI 72-74 و IRS 54, 57)؛ همچنین بر اساس شواهد باستان‌شناختی، او معبدی

چهارگوش مشابه معابد اورارتویی بر فراز آکروپل بنا کرد (آمیه، ۱۳۹۴الف: ۱۴۴-۱۴۳) که با آجرهای لعاب‌دار تزیین شده بود و احتمالاً این معبد نیز به اینشوشینک اختصاص داشته است (آمیه، ۱۳۹۴الف: ۱۴۴-۱۴۳؛ آمیه، ۱۳۹۴: ۶۷؛ پاتس، ۱۳۹۵: ۴۰۸ و ۴۶۲؛ دومیروشیجی، ۱۳۹۲: ۹۱).

از زمان کوتیرنهونته که شوش ناامن می‌شود تا زمان حمله آشوربانیپال، پایتخت تقریباً به شهرهای ماداکتو و هیدالو تغییر می‌یابد (مجیدزاده، ۱۳۷۰:۳۰-۲۹). به‌طورکلی شهر شوش در متون بین‌النهرینی دوره ایلام نو بسیار کم‌بسامدتر از هیدالو و ماداکتوست (واترز، ۱۳۹۱: ۷۱-۷۰). کم‌اعتبارشدن شوش در جایگاه شهر خدای اینشوشینک مسلماً در سطح سرزمین ایلام اثرگذار بوده و این فکر را به ذهن متبادر می‌سازد که اینشوشینک در دوره ایلام نو خدایی محلی یا در حال تبدیل‌شدن به یک خدای محلی در حد شوش و حومه‌اش در دشت شوشان بوده است. با توجه به یافته‌های موجود انتساب مقام خدای کل ایلام به اینشوشینک دور از ذهن است. یکی از مهم‌ترین مدارک درباره تقلیل مکانی پرستش اینشوشینک و افول آیین آن در سرزمین ایلام در دوره ایلامی نو، نقش برجسته کول‌فرح ۱ در مال امیر ایذه است. در این نقش‌برجسته صحنه قربانی کردن حیوانات در حضور هنی حاکم محلی ایذه نشان داده شده است (دهناد و همکاران، ۱۳۹۴)؛ این یادمان احتمالاً به ربع انتهایی قرن ۷ پ.م یا اوایل قرن ۶ پ.م تعلق دارد و به دوره هخامنشی بسیار نزدیک است (Tavernier, 2004: 16-22؛ هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۶)؛ در کتیبه این نقش‌برجسته (صراف، ۱۳۹۵: ۲۸-۲۵؛ EKI 75) از خدایانی چون هومبان، شیموت و .... اسم آورده می‌شود درحالی‌که از اینشوشینک نامی نیست و این نشان می‌دهد که خدای اینشوشینک در این دوره نتوانسته نفوذ مذهبی خود را بر نواحی مختلف ایلام گسترش دهد (صراف، ۱۳۹۱: ۷۰-۷۱).

دیگر پادشاه ایلام نو که در کتیبه‌هایش از اینشوشینک یاد کرده، هلوتوش‌اینشوشینک است (صراف، ۱۳۹۱: ۷۱). طبق آجرهای کتیبه‌دار این پادشاه وی در شوش معبد یا معابدی برای اینشوشینک ساخت یا بازسازی کرد (پاتس، ۱۳۹۵: ۴۶۱). وی خود را خادم محبوب نپیریش و اینشوشینک معرفی می‌کند (صراف، ۱۳۹۱: ۷۱؛ EKI 77). یکی از مهم‌ترین مدارک حاوی نام اینشوشینک در هزاره اول پ.م، کتیبه فتح شوش از آشوربانیپال شاه آشور است. از این کتیبه می‌توان چنین استنباط کرد که این خدا کماکان در شوش محبوبیت و اهمیت بالایی داشته است:

> «...من زیگورات شوش را از آجرهایی که با سنگ لاجورد لعاب داده شده بود، من تزیینات بنا را که با مس صیقل داده شده بود شکستم. شوشینک خدای اسرارآمیز که در مکان‌های اسرارآمیز اقامت دارد و هیچ کس ندیده است که او چگونه خدایی می‌کند، سومودو، لکمر ... این خدایان و این الهه‌ها را با زینت‌آلاتشان، ثروتشان، اموالشان و روحانیون آن‌ها به سرزمین آشور آوردم. سی‌ودو پیکره را که از طلا و مس و نقره و مرمر سفید ساخته شده بود به سرزمین آشور آوردم ...» (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۱۰۳).

همچنین وی از مجسمه نوزده خدای ایلامی در شوش نام می‌برد که اکثراً منشأ شوشی و ایلامی دارند و نام اینشوشینک نیز در کنار ایزدانی چون شیموت، لگمل، پینیکیر، هوتران و کیرمشیر دیده می‌شود (Vallat, 1998).

فزون بر این، الواح اداری از شهر شوش به‌دست‌آمده (برای مشاهده الواح نک Scheil, 1907; Scheil, 1911: No 301-307) که این به‌احتمال زیاد به بازه زمانی میان حمله آشوربانیپال تا ظهور هخامنشیان تعلق دارند (استولپر، ۱۳۸۹: ۱۰۶؛ Tavernier, 2018a: 166). الواح مذکور بیش‌تر جنبه اقتصادی دارند و برخلاف متون دوره

ایلام قدیم یا اوایل میانه، جنبه‌های مذهبی‌شان کم‌رنگ‌تر است و در آن موضوعاتی چون شاهد گرفتن خدایان ایلامی و سوگند به ایشان دیده نمی‌شود؛ بااین‌حال در برخی الواح احتمالاً از دریافت کالاهایی توسط یک نهاد مذهبی مرتبط با اینشوشینک سخن می‌رود (Scheil, 1907: No 10, 19, 138, 147, 149, 168, 171, 172, 174, 177, 280; Basello, 2017: 263-264)؛ نکته‌ای که بیانگر اعتقاد به اینشوشینک نزد عامه مردم شوش و احتمالاً حومه‌اش در آستانه ظهور هخامنشیان است.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که خدای اینشوشینک در یک بازه زمانی تقریباً دوهزارساله در میان ایلامیان پرستیده می‌شد. به نظرمی‌رسد که محبوبیت وی و گستره پرستشش در دوره ایلام میانه به اوج خود رسید اما در دوره ایلام نو محدود به شهر شوش شد؛ طبق مدارک معرفی‌شده در بالا احتمالاً این گستره و محبوبیت با میزان اهمیت شوش در دوره‌های مختلف رابطه‌ای مستقیم داشته است و هرچه نقش شوش در تاریخ سیاسی ایلامیان پررنگ‌تر می‌شد، خدای این شهر یعنی اینشوشینک نیز پله‌های ترقی را در مجمع خدایان ایلامی می‌پیمود؛ موضوعی که توسط دیگر پژوهشگران دوره ایلامی نیز مورد تأیید قرار گرفته است (هینتس، ۱۳۸۹: ۵۵؛ مجیدزاده، ۱۳۸۶: ۵۸).

۵. پرستش اینشوشینک پس از حمله آشور تا اوایل دوره هخامنشی

با توجه به شواهد خط‌شناسی و زبانی برخی کتیبه‌های ایلامی، به نظرمی‌رسد که شاهان ایلام نو در اوایل دوره هخامنشی و در واقع پیش از دوره داریوش، بر شوش حکومت می‌کردند. در واقع، حکومت این شاهان ایلامی زیر نظر امپراتوری هخامنشی بود؛ طبق گفته والا و تاورنیه می‌توان شیلهک‌اینشوشینک دوم و تپتی‌هوبان‌اینشوشینک را در این بازه زمانی گنجاند (Tavernier, 2004: 22-29; Vallat , 1996: 393نقل در هنکلمن، ۱۳۹۲: جدول۱-۱)؛ به نظر می‌رسد شیلهک‌اینشوشینک دوم به طور کامل پیش از دوره هخامنشی حکومت می‌کرده (پاتس، ۱۳۹۵: ۴۶۴) و احتمالاً حداقل بخشی از سلطنت تپتی‌هومبن‌اینشوشینک نیز پیش از دوره هخامنشی بوده است؛ زیرا وی آشکارا در دو کتیبه‌اش از ویرانی سرزمین‌های بَلَهوته و لَلَری سخن گفته است (EKI 80) و این اقدام از شاهی که تحت سلطه یک امپراتوری است و از خود استقلال چندانی ندارد، بعید می‌نماید. برای هر دو پادشاه شواهدی دال بر پرستش اینشوشینک می‌توان ارائه داد؛ نام شیلهک‌اینشوشینک و فرزندش به وضوح از محبوبیت خدای شهر شوش نزد این پادشاه می‌گوید؛ از زمان فرزند وی یعنی تپتی‌هوبن‌اینشوشینک مدارک جالب‌تری در اختیار داریم. وی در آجرهای کتیبه‌دار و استلی از شوش، از بازسازی معبد این خدا و ساخت پیکره‌ای برای وی سخن می‌گوید (صراف، ۱۳۹۱: ۷۱؛ پاتس، ۱۳۹۵: ۴۳۰؛ EKI 79-84):

> «من تپتی‌هوبن‌اینشوشینک فرزند شیلهاک اینشوشینک‌ام، معبد را ساختم و به اینشوشینک خدایم این را تقدیم کردم».

نکته قابل‌تأمل در این کتیبه‌ها این است که تپتی‌هوبن‌اینشوشینک هیچ عنوان شاهانه‌ای ندارد و این موضوع، خود یکی از دلایل زیست این پادشاه در دوره هخامنشی است (Tavernier, 2004: 25)؛ همچنین در کتیبه‌ای از همین پادشاه به فهرستی از روحانیونی برمی‌خوریم که گوشت قربانی دریافت کرده‌اند؛ این کتیبه ارتباط قابل‌توجهی با دین پارسیان دارد و می‌تواند تأثیرات فرهنگی هخامنشیان را تا حدودی به ما بنمایاند (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۶). بایستی خاطرنشان کرد که کاوش‌ها و بررسی‌های سال‌های اخیر در چغازنبیل حکایت از

بازسازی دو تا از دروازه‌های محوطه مقدس (تمنوس) در دوره ایلام نو و نیز کف‌سازی محوطه پیرامون زیگورات در زمانی پس از حمله آشوربانیپال دارد (مفیدی نصرآبادی، ۱۴۰۰: ۴۷). فزون بر این، به نظرمی‌رسد که زیگورات و معابد شهر تا سده ششم پ.م یعنی در آستانه ظهور هخامنشیان یا حتی اوایل دوره هخامنشی مورد استفاده بوده‌اند (همان: جدول ۲). به‌طورکلی می‌توان چنین پنداشت که در زمان نخستین شاهان هخامنشی و به طور دقیق‌تر پیش از سلطنت داریوش یکم، اینشوشینک در شهر شوش پرستیده می‌شده و معابد وی در شهر برپا بوده است ولی با روی‌کارآمدن داریوش شرایط فرق کرده است.

در زمان سلطنت داریوش یکم روابط فرهنگی پارسیان و ایلامیان همچون زمان کوروش قابل‌توجه بود. در واقع، هخامنشیان به‌نوعی میراث دار ایلامیان بودند؛ مثلاً انشان، مسقط الراس کوروش هخامنشی، پایتخت کهن ایلامیان بود و وی در استوانه‌اش آشکارا اجداد خود را شاهان انشان نامیده است (استوانه کوروش، سطر ۲۱؛ نک رزمجو، ۱۳۸۹)؛ همچنین از نظر فرهنگی نیز تأثیرات ایلامی زیادی را در امپراتوری هخامنشی می‌بینیم چنانکه در بسیاری جنبه‌ها همچون پوشاک و مذهب هخامنشیان مشهود است (سکوندا، ۱۳۹۹؛ هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۰۶-۲۵۵؛ ۴۹۹-۴۶۳) و حتی زبان اداری پارس در دوره هخامنشی نه پارسی بلکه ایلامی بوده است (Cameron, 1948: Hallock, 1969). الواح اداری مکشوفه از تخت جمشید، اطلاعات جالبی از وضعیت مذهب ایلام و خدایان‌شان در دوره داریوش هخامنشی در اختیارمان می‌نهد. طبق این الواح، خدایان ایلامی در قلب امپراتوری پارس از محبوبیت بالایی برخوردار بودند چنانکه نام خدای ایلامی هومبان ۳۶ بار در کتیبه‌ها آمده و حدود ۶۱۲۵ کوارت غله برایش اختصاص داده شده است؛ این موضوع وقتی جالب‌تر می‌شود که وضعیت هومبان را با اهورامزدا، خدای بزرگ شاهان هخامنشی بسنجیم؛ زیرا نام اهورامزدا تنها ۱۰ بار در این الواح آمده و تنها ۱۸۵۱ کوارت غله برایش تخصیص داده بودند (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۶۱)؛ نکته جالب دیگر اینجاست که اکثر روحانیون مسئول مناسک هومبان نام‌های ایرانی دارند (همان: ۴۸۵)؛ این مهم مبین آن است که پرستش خدایان ایلامی تنها محدود به جمعیت ایلامی زبان پارس نبوده و شاهد تأثیر ایلامیان بر جمعیت‌های ایرانی زبان منطقه هستیم؛ همچنین نام خدایان ایلامی دیگری چون نپیریش و شیموت را در این متون می‌بینیم که آن‌ها نیز از برجستگی خاصی برخوردارند (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۶۷۲-۶۶۹؛ علیزاده و ایمان‌پور، ۱۳۹۰: ۷۱)؛ از جالب‌ترین این مدارک که می‌تواند به‌خوبی جایگاه خدایان ایلامی در نزد هخامنشیان و نیز همنشینی خدایان ایلامی و ایرانی را نشان دهد، لوح‌های شماره ۳۳۸ و ۳۳۹ از باروی تخت جمشید است (برای مشاهده متن‌های بیش‌تر نک هنکلمن، ۱۳۹۲: ۷۱۲-۶۵۶):

> لوح PF338: ۱۶ مَریش شراب حواله شده از (آقای) شَروکبَ، (آقای) اَپیرکَ شَتین (کاهن به زبان ایلامی) دریافت کرد؛ برای اهورامزدا و همه خدایان[۹] و شیموت مصرف کرد؛ سال بیست‌ویکم
>
> لوح PF339: ۵ مَریش و ۷ QA شراب حواله شده از (آقای) اوشَیَ، شَتینی (کاهن به زبان ایلامی) به نام (آقای) تورکَمَ دریافت کرد؛ ۷ QA برای اهورامزدا، ۲ مریش برای هومبان، ۱ مریش برای رودخانه هوپتیش، ۱ مریش برای رودخانه رَنَّکَرَّ، ۱ مریش برای رودخانه شَیوشَنوش، برای خدایان (یاد شده) استفاده کرد.
>
> (Hallock, 1969: 151)

بنابراین مشخص است مذهب ایلامی در این دوره نیز کماکان شکوفا و پررونق بوده است. به‌طورکلی همان‌طور که کخ جمع‌بندی می‌کند، در الواح تخت جمشید همواره از هومبان یاد می‌شود؛ نپیریش از موقعیت مناسبی برخوردار است؛ همچنین در این الواح از نوعی قربانی به نام کوشکوم یاد می‌شود که گویی خاص

ایزدبانویی ایلامی بوده است (کخ، بی‌تا:۳۳۲-۳۳۱). این چشم‌انداز می‌تواند غیبت اینشوشینک در متون دوره هخامنشی را برجسته‌تر کند. نام این خدا در متون باروی تخت جمشید چه به‌عنوان یک خدا و چه در اسامی خاص اشخاص دیده نمی‌شود (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۳۵-۵۳۱)؛ حتی در میان اسامی ایلامیان ذکرشده در بابل نیز نمی‌توان ردی از آن یافت (داندامایف، ۱۳۹۱: ۱۷۳-۱۷۸)؛ البته نبود نام اینشوشینک در میان اسامی خاص هرچند تأمل‌برانگیز است اما می‌تواند دلایل ساده‌ای داشته باشد همچون کوتاه نویسی اسامی و حذف اینشوشینک از نام‌ها مانند تبدیل نام اتَّهَمیتی‌اینشوشینک به اتَمئیتَ در متون بین‌النهرینی و هخامنشی (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۳۵؛ هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۹۹؛ واترز، ۱۳۹۱: ۱۵۸؛ Tavernier, 2004: 22-29) و یا تبدیل نام هوته‌لوتوش‌اینشوشینک به خوته‌لودیش در متون بین‌النهرینی (پاتس، ۱۳۹۵: ۳۹۲) و .... به نظرمی‌رسد این موضوع برای آن دسته از اسامی که به اینشوشینک ختم می‌شود، بیش‌تر صدق کند؛ همچنین در بسیاری از بایگانی‌های دوره‌های پیشین نیز ممکن بود با اسامی خاص مرتبط با اینشوشینک مواجه نشویم درحالی‌که در همان دوره پرستش اینشوشینک بسیار رونق داشته است؛ نمونه بارز آن اسامی افراد ایلامی در متون بابل میانی (به طور خاص همزمان با اوایل ایلام میانه) نیپور است که دربرگیرنده نام‌های خدایانی چون شیموت و نپیریش هستند و نامی مرتبط با اینشوشینک در میان آن‌ها دیده نمی‌شود (Zadok, 2018a:316-317)؛ این در حالی است که در آن دوره پرستش اینشوشینک در سرزمین ایلام از اهمیت بسیاری برخوردار بود (نک بالا)؛ بنابراین با توجه به ماهیت گمراه‌کننده نام‌های خاص در پژوهش حاضر، نگارندگان صرفاً بر عدم ذکر نام اینشوشینک در میان خدایان گیرنده نذری در الواح باروی تخت جمشید تمرکز می‌کنند و درصددند تا با لحاظ تمامی جوانب، به چرایی غیبت این خدای بزرگ ایلامی در اوایل دوره هخامنشی پاسخ دهند.

۶. فرضیه‌های مربوط به غیبت اینشوشینک در اوایل دوره هخامنشی

در پاسخ به چرایی غیبت اینشوشینک در الواح باروی تخت جمشید، نگارندگان پنج دلیل را به‌عنوان پاسخ‌های اولیه محتمل می‌دانند:

۱. کمیت متون موجود

۲. گستره مکانی تحت پوشش متون بارو

۳. رکود استقراری شوش در دوره هخامنشی

۴. دخالت حاکمیت هخامنشی در مناسک دین ایلامی

۵. تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی

۶-۱. کمیت متون موجود

در بررسی متون باروی تخت جمشید، ابتدا باید پرسید که آیا این مدارک جامعه آماری قابل‌قبولی را پیش روی ما می‌نهند و آیا از این نظر قابل‌اتکا و استناد هستند؟

مجموع الواح ترجمه‌شده تخت جمشید ۴۸۴۵ عدد است (منتشرشده + منتشرنشده). طبق تخمین‌های موجود، در کاوش‌های خزانه و باروی تخت جمشید حدود ۳۰ هزار قطعه لوح به دست آمد که با صرف‌نظر از لوح‌های نانوشته و نیز قطعات شکسته پراکنده، می‌توان تعداد کل مدارک را بین ۱۹ تا ۲۱ هزار عدد دانست که حدود ۱۵ هزار عدد از آن‌ها به زبان ایلامی است؛ این موضوع نشان می‌دهد که لوح‌های خوانده‌شده چیزی در حدود یک‌سوم اسناد ایلامی تخت جمشید و یک‌چهارم کل اسناد در دسترس‌اند؛ بااین‌حال وقتی در نظر بگیریم که

کل بایگانی موجود تنها بقایایی از یک بایگانی عظیم‌تر با تعداد تقریبی ۱۰۰ هزار لوح است، آن وقت مبنا قرار دادن این الواح بسیار ناکارآمدتر از پیش به نظرمی‌رسد (در این باره نک هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۳۵-۱۳۱)؛ بنابراین بر اساس جامعه آماری موجود می‌توانیم جایگاه خدای اینشوشینک را چنین توصیف کنیم:

> در مجموعه‌ای شامل یک‌چهارم الواح موجود تخت جمشید و احتمالاً پنج درصد کل الواح ممکن از تخت جمشید، نام خدای ایلامی اینشوشینک دیده نمی‌شود؛ این در حالی است که نام برخی خدایان و اساطیر ایرانی (اهورامزدا، امشاسپند)، خدایان ایلامی (هومبان، نپیریش، شیموت) و خدایان ایلامی دارای ریشه بابلی (ادد) دیده می‌شود. (درباره این خدایان نک هنکلمن، ۱۳۹۲: ۶۷۵-۶۵۷)

از این‌رو با درک بهتر مقیاس مدارک موجود، مرجح آن است که از غیبت مطلق اینشوشینک در دوره هخامنشی سخن نرانیم؛ زیرا مدارک خوانده‌شده مشت نمونه خروار همه الواحی است که احتمال وجود آن‌ها می‌رود و ممکن است در باقی الواح خوانده‌نشده و حتی الواح کشف‌نشده، از اینشوشینک یاد شده باشد؛ بااین‌حال شاید نتوان غیبت اینشوشینک را به طور کامل به مسئله کمیت مدارک گره زد؛ زیرا حتی اگر در باقی الواح هم نام اینشوشینک آمده باشد، باز هم‌چنین می‌نماید که نام وی نسبت به دیگر خدایان ایلامی و ایرانی کم‌بسامدتر بوده است و این موضوع می‌تواند گویای اُفت جایگاه این خدا نسبت به دوره‌های گذشته باشد.

۶-۲. گستره مکانی تحت پوشش متون بارو (فرضیه هنکلمن)

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، گستره مکانی متون باروی تخت جمشید است؛ این متون به حوزه اداری ناحیه پارس تعلق دارد و حداکثر گسترش آن به سوی غرب، نواحی شرقی خوزستان امروزی بوده است؛ همچنین با توجه به برخی شواهد نظیر مجموعه‌ای از لوح‌های نانوشته و نوشته و تعدادی گل مهر و برچسب و اشاره‌های متون باروی تخت جمشید و مدارک بابلی، به نظرمی‌رسد که در شوش بایگانی جداگانه‌ای برای سرزمین‌های دشت شوشان وجود داشته که متأسفانه تا به امروز به دست ما نرسیده است (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۷۴-۱۶۹)؛ فزون بر این، الواحی که نام شوش در آن‌ها ذکر شده است، فاقد زمینه مذهبی است (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۷۰۱-۶۵۶؛ Hallock, 1969: PF57, 88, 92, 138, 318, 737, 1246, 1411-1420, 1752, 1781, 1784, 1786, 2050-2056)؛ بنابراین ما عملاً هیچ مدرکی درباره مناسک آیینی دشت شوشان در دوره هخامنشی نداریم و هر آنچه هست (متون تخت جمشید) به سرزمین ایلامی شرقی در فارس مربوط می‌شود و با توجه به اینکه پرستش اینشوشینک در دوره ایلام نو به شوش و حومه محدود شده بود، طبیعی است که مذهب اهالی دشت خوزستان در این متون بازتاب نیابد. همان‌طور که در قسمت پیشینه پژوهش نیز اشاره شد، این موضوع را هنکلمن به‌عنوان عمده‌ترین دلیل عدم ذکر نام اینشوشینک در این دوره می‌داند و اعتقاد دارد که پرستش اینشوشینک در دوره هخامنشی در دشت شوشان می‌بایست ادامه یافته باشد (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۹).

۶-۳. رکود استقراری شوش

همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، شهر شوش خاستگاه و مهم‌ترین مرکز پرستش اینشوشینک طی تاریخ ایلام بوده است؛ بنابراین شناخت وضعیت شهر در اوایل دوره هخامنشی می‌تواند در ارزیابی جایگاه اینشوشینک در این دوره مفید باشد.

شوش در دوره هخامنشی مهم‌ترین پایتخت شاهان هخامنشی بود (علیزاده و دیگران، ۱۳۹۴). کاوش‌های باستان‌شناختی شوش بقایای دو کاخ هخامنشی (آپادانا ساخته داریوش اول و بازسازی اردشیر دوم و شاپور اردشیر دوم)

و شواهدی از وجود چند کاخ دیگر را در اختیارمان نهاده است (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۲۰-۵۰۱؛ یغمایی، ۱۳۹۳: ۱۱۳-۱۰۶)؛ بااین‌حال هیچ‌گونه شواهد خاصی از زندگی شهری در شوش در اختیارمان نگذاشته است. بر اساس کاوش‌های صورت گرفته می‌توان چنین انگاشت که محدوده شهر شاهی که پیش و پس از دوره هخامنشی استقرار قابل‌توجهی داشته است، در این دوره عملاً خالی از سکنه و ساختمان بوده است (پرو، ۱۳۹۲: ۲۱۷-۲۱۲؛ بوشارلا، ۱۳۸۹: ۹۹-۹۶)؛ بنابراین نمی‌توان یک حیات پرجمعیت شهری برای شوش این دوره متصور بود؛ همچنین در این شهر باستانی به کتیبه یا شواهد دیگری برنخورده‌ایم که نشان دهد شاهان هخامنشی معبدی را در شوش ساخته یا تعمیر کرده باشند (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۰۲) و صرفاً اشاره‌ای به ایزدبانوی نانایا در یکی از این کتیبه‌ها شده است (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۷۸)؛ حتی به نظرمی‌رسد در تپه آکروپل که روزگاری مرکز مذهبی شهر و دربردارنده معابد خدایان مختلف بوده است (Vallat, 2008; Gasche, 2009)، برج و بارو و قلعه‌ای ساخته بودند (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۰۱؛ پرو، ۱۳۹۲: ۲۱۶) و دیگر آن محوطه، کارکرد مذهبی نداشته است. از محوطه‌های همسایه شوش در دشت خوزستان نیز تاکنون شواهدی در این باره به دست نیامده است؛ مثلاً چغازنبیل اگرچه در دوره هخامنشی دارای استقرار محدودی بوده است و حتی ظرف سفالی هخامنشی نیز از نزدیکی زیگورات و معبد اینشوشینک آن کشف شده است (مفیدی نصرآبادی، ۱۴۰۰: ۴۷)، ولی هیچ مدرک قاطعی از پرستش اینشوشینک یا فعالیت عمرانی برای این خدا که مورد حمایت امپراتوری هخامنشی بوده باشد، در اختیار نداریم؛ بنابراین شوش که خاستگاه اینشوشینک و مرکز پرستش این خدا بوده است، در این دوره جمعیت شهری و حیات اجتماعی چندانی نداشته است و بدیهی است که به پیروی از این مسئله، مذهب و مناسک ایلامی نیز رو به افول و خاموشی گراییده است و دیگر محوطه‌های شاخص مرتبط با اینشوشینک نیز سرنخی در این دوره در اختیارمان نمی‌نهند.

۶-۴. دخالت حاکمیت هخامنشی در دین ایلامیان

هرچند می‌توان گفت که هخامنشیان نسبت به ملل زیر سلطه‌شان نوعی رواداری مذهبی داشتند، بااین‌حال برخی شواهد کتیبه‌ای و تاریخی به ما می‌گویند که احتمالاً هخامنشیان در مواردی در آیین مردمان‌شان تغییراتی را پیشنهاد می‌دادند و یا حتی اعمال می‌کردند. درباره احتمال دخالت هخامنشیان در دین ایلامیان نیز می‌توان فرضیاتی مطرح کرد. نخست می‌توان به جمله‌ای از داریوش اول در کتیبه بیستون درباره ایلامیان اشاره داشت. داریوش در نسخه فارسی باستان کتیبه بیستون، از سرکوب دو شورش در سال دوم و سوم پادشاهی‌اش سخن به میان می‌آورد که شورش اول مربوط به فردی ایلامی به نام اَتَمئیتَ و شورش دوم مربوط به سکاهای تیزخود است. داریوش در این بخش از کتیبه، به نحو جالب و کم‌سابقه‌ای این دو شورش را با نوع خدای مورد پرستش گره می‌زند و پس از بیان ماجرای سرکوب شورش و کشتن سرکردگان شورشی، از عبارات یکسانی برای سرزنش هر دو گروه ایلامی و سکایی استفاده می‌کند:

> «و داریوش شاه می‌گوید آن موزیان (ایلامیان)/ سکاها بی‌وفا بودند و اهورامزدا از طرف آن‌ها پرستش نمی‌شد. (من) اهورامزدا را می‌پرستیدم. به خواست اهورامزدا هر طور میل من بود همان‌طور با آن‌ها کردم. داریوش شاه گوید: آنکه اهورامزدا را بپرستد، چه زنده، چه مرده، برکت از آن او خواهد بود» (کتیبه بیستون، نسخه فارسی باستان، ستون ۵: بند ۲ و ۳ و ۵ و ۶؛ شارپ، ۱۳۴۶: ۷۷-۷۵).

نوع بیان داریوش از این دو شورش با دیگر شورش‌های یادشده در کتیبه بیستون متفاوت است چنانکه در موارد دیگر هیچ شورشی به مسائل دینی و نوع خدای مورد پرستش مرتبط نشده است؛ در این باره چه می‌توان گفت؟ داریوش چه منظوری از بیان این عبارات داشته است؟ آیا ماهیت این دو شورش با دیگر شورش‌ها تفاوت خاصی داشته و دارای جنبه‌ای مذهبی بوده است؟ درباره شورش اَتَمَئیتَ ایلامی شاید بتوان فرضیاتی را ارزیابی کرد. نخست باید گفت محققان از میان سه شورش ایلامیان، این شورش را دارای ماهیتی ملی‌گرایانه‌تر می‌دانند که ذکر دین ایلامی‌ها توسط داریوش نیز می‌تواند بر این موضوع صحه بگذارد (Tavernier, 2004: 28؛ ایمان‌پور و علیزاده، ۱۳۹۳: ۴)؛ همچنین شماری از محققان اعتقاد دارند که اَتَمَئیتَ احتمالاً شکل کوتاه شده و فارسی باستانی نام ایلامی اتّهمیتی‌اینشوشینک است (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۳۵؛ هنکلمن، ۱۳۹۲: ۴۹۹؛ واترز، ۱۳۹۱: ۱۵۸؛ Tavernier, 2004: 22-29؛ کائید و ایمان‌پور، ۱۳۹۳: ۱۶۸-۱۶۴). تاورنیه در مقاله خود درباره گاه‌شماری شاهان ایلام نو، بر اساس شواهد خطی و زبانی کتیبه استل اتّهمیتی‌اینشوشینک چنین نتیجه می‌گیرد که شاه صاحب استل همان کسی‌ست که شورش سوم ایلامیان را در زمان داریوش رهبری کرد؛ در واقع به نظرمی‌رسد که شاهان ایلام نو تا اوایل حکومت هخامنشی زیر نظر شاهان این سلسله حکومت می‌کردند و آخرینِ این شاهان اَتَمَئیتَ/ اتّهمیتی‌اینشوشینک بود که در زمان داریوش شورش کرد و در نهایت سرکوب شد و بدین ترتیب سلسله محلی شاهان ایلامی خاتمه یافت (Tavernier, 2004: 22-29). اتّهمیتی‌اینشوشینک در کتیبه‌اش خود را همچون شاهان گذشته با القابی چون شاه شوش و انشان، توسعه‌دهنده پادشاهی، تخت‌دار و فرمانروای ایلام معرفی می‌کند (EKI 86)؛ او در کتیبه‌اش بارها از خدایان ایلامی مختلف یاد می‌کند؛ در EKI 86 از در دست‌گرفتن (مجسمه‌های) نپیریش، کیریریشا و اینشوشینک خبر می‌دهد و چند سطر پایین‌تر از اینشوشینک به‌عنوان «ارباب پنهان در معبد بلند tepti kukinnum lahakra» یاد می‌کند (برای ترجمه lahakra نک Tavernier, 2018: 424) و در ادامه از تقدیم چیزی (احتمالاً معبد؟) به او سخن می‌گوید. در همین کتیبه وی دو جا از خدای روهوراتیر نام می‌برد و یک بار از وی استمداد می‌جوید و در نهایت در EKI 89 از عبارت «نفرین هولناک هومبان» احتمالاً برای نفرین و طلسم استفاده می‌کند؛ بنابراین با کنار هم چیدن شواهد می‌توان احتمال داد که شورش سوم ایلامیان جنبه مذهبی و ملی‌گرایانه پررنگی داشته و چون خاستگاه آن شوش و خوزستان بوده است، با خدای اینشوشینک نیز پیوند محکمی داشته است؛ این موضوع را می‌توان از نام رهبر شورش به معنای «پدر خوش‌فکر است اینشوشینک» (پاتس، ۱۳۹۵: ۵۳۵) نیز استنباط کرد؛ چراکه نام رهبر شورش می‌توانست ارتباط تنگاتنگی با ایدئولوژی پشت آن داشته باشد؛ همان‌طور که شورشی بابلی خود را نبوکد نصر پسر نبونید و شورشی مادی خود را خشتریته از تبار هوخشتره معرفی می‌کند؛ درحالی‌که اسم اصلی آنان چیز دیگری بود (نک کتیبه بیستون) و این کارشان صرفاً هدفی ملی‌گرایانه و سیاسی داشته است.

فرضیه دومی که می‌توان مطرح کرد، این است که شاید هخامنشیان به سبب برخی عناصر موجود در دین ایلامی که با عقایدشان مغایر بود، تغییراتی در دین ایلامی اعمال کرده باشند؛ این موضوع شاید در نگاه اول دور از ذهن نماید، اما باید گفت که شواهدی برای چنین رفتاری از سوی هخامنشیان به دلایلی که اغلب سیاسی است، در دست است. نخست می‌توان به جمله‌ای از کتیبه دیوان خشایارشا XPh اشاره کرد:

> «و در میان این کشورها جایی بود که قبلاً دیوها پرستش می‌شدند، پس از آن به خواست من آن معبد دیوها را خراب کردم و اعلان نمودم «دیوها پرستش نخواهند شد». جایی که قبلاً دیوها پرستش می‌شدند، در آنجا من اهورامزدا و ارت را با فروتنی پرستش کردم» (کتیبه دیوان XPH، نسخه فارسی باستان، بند ۵، شارپ، ۱۳۴۶: ۱۲۱).

درباره تفسیر این بند از کتیبه خشایارشا بین محققان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی چون هرتسفلد (Herzfeld, 1968: 351؛ عبدی، ۱۳۹۹: ۲۶۸) و فرای (Frye, 1984 نقل در عبدی، ۱۳۹۹: ۲۶۹) مکانی خاص در امپراتوری را برای آن قائل‌اند؛ برخی همچون سانسیسی‌وردنبورگ (Sancisi-Weerdenburg, 1989: 551 نقل در عبدی، ۱۳۹۹: ۲۶۹) و ویسهوفر (ویسهوفر، ۱۳۹۳: ۷۷) آن را نه اشاره به مکانی خاص بلکه یک بیانیه‌ای کلی از ایدئولوژی شاه هخامنشی دانسته‌اند و برخی دیگر نیز چون عبدی (عبدی، ۱۳۹۹: ۲۷۱-۲۶۶) آن را به تحولات مذهبی این دوره مرتبط کرده‌اند. به باور نگارندگان، با نهادن این کتیبه در کنار شواهد تاریخی دیگر از دوره هخامنشی شاید بتوان به نتایج قابل تأملی دست‌یافت؛ در این باره می‌توان به پیام داریوش اول به مردم کارتاژ و منع آن‌ها از قربانی انسان، خوردن گوشت سگ و دفن مردگان، منع یهودیان قلعه یب در الفانتین از پیشکش قربانی سوختنی اعم از گوسفند و گاو و قوچ و اعمال هزینه ۵۰ درهم برای قربانی هر بره توسط یهودیان در بیت‌المقدس اشاره کرد که در این باره دخالت هخامنشیان در مناسک کارتاژی‌ها و بازتاب آن در داده‌های باستان‌شناختی جالب‌ترین نمونه است (نک عابدی، ۱۴۰۰). نظر به موارد پیش‌گفته می‌توان چنین پنداشت که در کتیبه مشهور دیوان از خشایارشا نیز پیامی کلی مبنی بر برخی دخالت‌های مقطعی هخامنشیان در آیین‌های ملل تحت فرمان‌شان مستتر است. وقتی هخامنشیان به سبب حضور سربازان‌شان در یک سرزمین دوردست (کارتاژ)، به مردمان آن سرزمین پیشنهادهایی درباره اصلاحات مناسک و مذهب‌شان داده‌اند (همان)، کاملاً محتمل است که چنین سیاستی را نسبت به همسایگان ایلامی خود نیز اعمال کرده باشند و یکی از موارد مهمی که در دین ایلامی با دین ایرانیان تعارض داشت، تقدس مار بود؛ مار در فرهنگ‌های مختلف سرزمین ایران و به‌ویژه در مذهب ایلامیان باستان از هزاره چهارم پ.م تا هزاره اول پ.م تقدس داشت، ولی از دوره هخامنشی به بعد این تقدس از بین رفت و تحت تأثیر عقاید مردمان ایرانی (که در اوستا نیز منعکس شده است) حتی جنبه منفی یافت (سبزی و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۹؛ طاهری، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۰). نظر به اینکه خدای اینشوشینک در آثار ایلامی با نماد مار قرابت‌هایی می‌یابد،[۱۰] شاید بتوان گفت که پرستش خدای اینشوشینک به علت نگاه منفی به مار در جهان‌بینی هخامنشیان مورد اقبال واقع نشد.

۶-۵. تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی

فرضیه دیگری که می‌تواند توجیه‌کننده غیبت اینشوشینک در متون باروی تخت جمشید باشد، احتمال تلفیق یا همتا انگاری‌اش با خدایی ایرانی و جایگزینی خدای ایرانی با وی در متون باروی تخت جمشید است؛ اما این احتمال چقدر می‌تواند نزدیک به واقعیت باشد؟ مدارکی وجود دارد که نشان می‌دهد تثلیث اهورامزدا، میترا و آناهیتا که در کتیبه‌های اردشیر دوم هخامنشی دیده می‌شود، تحت تأثیر تثلیث نپیریش، اینشوشینک و کریریش ایلامیان شکل گرفته است که در آن نپیریش با اهورامزدا، میترا با اینشوشینک و کریریش با آناهیتا معادل انگاشته شده است. درباره اینشوشینک به‌طور خاص، به نظرمی‌رسد که ویژگی‌هایی را با میترا به اشتراک می‌گذارد از جمله یاوری ستمدیدگان و مبارزه با ستمگران (اسماعیل‌پور و اسماعیل‌پور، ۱۳۹۳: ۲۷)، ارتباط با پیمان‌ها و معاهده‌ها، نقش در دنیای پس از مرگ، مجاورت با خورشید یا خدای خورشید و نیز داشتن

اقامتگاه بلند (Jahangirfar, 2018)؛ بنابراین این هم‌ردیفی و تأثیر خدایان سه‌گانه ایلامی بر خدایان سه‌گانه هخامنشی چندان دور از ذهن نیست؛ اما آیا می‌توان گفت که این دو خدا در دوره هخامنشی کاملاً با هم تلفیق و یکی شده بودند و میترای دوره هخامنشی همتای پارسی اینشوشینک ایلامی بوده است؟ کافی است دوباره به متون بارو بازگردیم؛ نام میترا (به فارسی باستان Miça و به مادی Miθra، نک Tavernier, 2007: 61) در متون باروی تخت جمشید به‌عنوان یک خدا تاکنون گزارش نشده است و واژه Mišebaka در PF338 نیز می‌بایست «همه خدایان» ترجمه شود و نه میترا-بغ (هنکلمن، ۱۳۹۲: ۶۹۹؛ شکل فارسی باستان آن Visebaga است نک کخ، ۱۳۸۲: ۴۴)؛ صرفاً در تعداد قابل‌توجهی از اسامی خاص، نام میترا به چشم می‌خورد مثلاً نام Zitramitra شکل ایلامی نام مادی Čiθramiθra به معنای (داشتن) نژاد میترایی است (Tavernier, 2007: 158). وجود این نام‌ها نشان می‌دهد که باور به میترا حداقل در میان مردمان دوره نگارش متون بارو وجود داشته است ولی هیچ شاهدی در اختیار نداریم که نشان دهد میترا همتایی برای اینشوشینک نیز بوده است؛ حتی اگر پرستش میترا به‌طور رسمی در متون بارو گواهی شده بود، باز هم نمی‌توانستیم ادعا کنیم که این میترا نماینده اینشوشینک است؛ چراکه در همین متون بارو شاهد ذکر نام دو خدای هم‌ردیف دیگر از این تثلیث مفروض (اهورامزدا- نپیریش) به‌صورت جداگانه و مستقل هستیم (Hallock, 1969: PF 338,354؛ برای مشاهده فهرست کامل کتیبه‌های این دو خدا نک هنکلمن، ۱۳۹۲: ۶۷۰-۶۹۹ و ۶۷۳-۶۷۲)؛ همچنین زمان نگارش متون بارو (دوره داریوش اول) نیز فاصله زیادی با زمان ظهور خدایان سه‌گانه اهورامزدا، میترا و آناهیتا در کتیبه‌های هخامنشی دارد (دوره اردشیر دوم)؛ بنابراین هیچ مدرکی در همتا انگاری میترای دوره هخامنشی و اینشوشینک ایلامی وجود ندارد و چنین می‌نماید که ارتباط این دو گروه خدایان را باید محدود به یک سری تأثیر و تأثرات و یا حداکثر نوعی مجاورت دانست.

۷. نتیجه

پرستش خدای اینشوشینک، خدای بزرگ شهر شوش در یک بازه زمانی حدوداً دوهزارساله توسط داده‌های متنی گواهی شده است. ریشه نام اینشوشینک به احتمال زیاد سومری و به معنای «ارباب شوش» است که معقول‌ترین فرض، نامگذاری‌اش را به زمان حضور سومریان در دوران شوش II بازمی‌گرداند. سیر پرستش اینشوشینک با موقعیت شهر شوش در سرزمین ایلام رابطه‌ای مستقیم داشته است؛ به‌طوری‌که در دوره ایلام میانه که شوش پایتخت شاهان قدرتمند ایلامی بود، اینشوشینک نیز در سراسر ایلام پرستش می‌شد و در دوره ایلام نو که از اهمیت شوش کاسته شد، اینشوشینک نیز اهمیت فراشوشی خود را تا حد زیادی از دست داد.

خدای اینشوشینک در دوره ایلام قدیم نیز مورد توجه حاکمان ایلامی و یا بیگانه‌ای بود که به شوش پای می‌نهادند و همچنین نام وی در متون اداری اواخر ایلام قدیم یعنی دوره سوکل‌مخ به‌عنوان یکی از خدایان شاهد در پیمان‌ها و معاهدات آمده است؛ بااین‌حال از گستردگی حوزه پرستش این خدا در سرزمین‌های ایلامی، تنها در دوره میانه است که آگاهی می‌یابیم؛ احتمالاً به خاطر پایتختی شوش از اواخر دوره ایلام قدیم، پرستش این خدا در دوره ایلام میانه در سراسر قلمرو ایلام، از سواحل خلیج‌فارس تا انشان گسترش می‌یابد و در واقع اینشوشینک فراتر از خدای شوش به یکی از سه خدای بزرگ ملی ایلامیان بدل می‌شود؛ هرچند در اکثر متن‌های مکشوفه اینشوشینک در جایگاه دوم یا گاهی سوم از تثلیث نامبرده قرار دارد. در دوره ایلام نو از

اهمیت شهر شوش کاسته می‌شود به‌طوری‌که پایتختی به دو شهر ماداکتو و هیدالو انتقال می‌یابد؛ این مسئله باعث می‌شود که خدای اینشوشینک نیز گستردگی و نفوذ دوره میانه را از دست بدهد و پرستشش به شهر شوش و اطراف آن محدود شود. با روی‌کارآمدن هخامنشیان شهر شوش نیز به زیر سلطه این امپراتوری رفت. سرزمین‌های شرقی ایلام خاستگاه هخامنشیان و سپس مرکز امپراتوری‌شان بود و این، یعنی هخامنشیان مدت‌ها پیش از تشکیل حکومت، با ایلامیان همزیستی و به‌تبع تبادلات فرهنگی داشته‌اند. شهر شوش نیز در دوره کوروش و کمبوجیه سیمای ایلامی خود را حفظ کرده و احتمالاً فرمانروایانی خودمختار داشته است و به نظرمی‌رسد که در این بازه زمانی پرستش اینشوشینک در شوش برقرار بوده باشد؛ بااین‌حال گویی پس از به قدرت رسیدن داریوش و سرکوب شورش‌های مردمان مختلف امپراتوری (و از جمله سرکوب سه شورش ایلامیان) شرایط کمی فرق کرده باشد.

در گل‌نبشته‌های باروی تخت جمشید که می‌توان آن‌ها را تنها مدارک باقی‌مانده از مذهب ایلامی در دوره هخامنشی دانست و به دوره داریوش اول هخامنشی تعلق دارند، از خدایان ایلامی چون هومبان، شیموت، نپیریش و ادد به کرات نام برده شده است اما ذکری از اینشوشینک به میان نیامده است؛ در توجیه این موضوع دو ایلام شناس شهیر یعنی کخ و هنکلمن نظراتی را مطرح کرده‌اند. کخ ناکامی‌های سیاسی را موجب از یاد رفتن اینشوشینک در دوره هخامنشی می‌داند اما هنکلمن در مخالفتی آشکار با این فرضیه، اعتقاد دارد که مدارک موجود صرفاً دربرگیرنده مذهب مردمان شرق ایلام است و اینشوشینک در شوش دوره هخامنشی کماکان پرستیده می‌شده است.

نگارندگان با لحاظ نظرات پیش‌گفته و همچنین دیگر وقایع سیاسی و نیز مدارک باستان‌شناختی موجود، پنج فرضیه در توجیه غیبت نام اینشوشینک در متون باروی تخت جمشید مطرح کردند که از این میان، یک مورد یعنی «تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی» رد شد و چهار فرضیه باقی ماند که دو مورد به محدودیت مدارک موجود، یک مورد به شرایط شهر شوش (خاستگاه اینشوشینک) در دوره هخامنشی و در نهایت، مورد آخر به وقایع سیاسی مربوط می‌شود. چنین می‌نماید که بنیادی‌ترین دلایل در غیبت نام اینشوشینک در متون بارو، کمیت این مدارک و نیز محدودیت قلمروی تحت پوشش آن‌ها باشد؛ چراکه گل‌نبشته‌های مذکور احتمالاً تنها پنج درصد از تمامی گل‌نبشته‌های بایگانی هخامنشیان است و همان‌طور که هنکلمن نیز اشاره کرده است، این بایگانی بیش‌تر دربرگیرنده حوزه اداری سرزمین پارس است و با توجه به اینکه پرستش اینشوشینک در دوره ایلام نو و سپس‌تر، در اوایل دوره هخامنشی محدود به شهر شوش و شاید دشت خوزستان بوده است، طبیعی است که اینشوشینک در متون باروی تخت جمشید حضور نداشته باشد؛ بااین‌حال اگر به شرایط سیاسی ایلام در این دوره نظری افکنیم می‌توان دلایل مکمل دیگری را نیز برکشید که هر یک می‌توانسته در روند پرستش اینشوشینک در این دوره تأثیر نهاده باشد. اولین موضوع وضعیت شوش در دوره هخامنشی است؛ هرچند که شوش در این زمان یکی از مهم‌ترین پایتخت‌های شاهان هخامنشی بود اما به گواهی کاوش‌های باستان‌شناختی، این شهر از دوره داریوش به بعد غیر از کاخ‌های سلطنتی تقریباً خالی از هر گونه ساختار و بناهای شهری بوده است؛ سوای این موضوع، هنوز مدرکی از ساخت‌وساز معابد در شوش هخامنشی توسط شاهان این سلسله (مشابه آنچه در دوره‌های ایلامی شاهد بودیم) به دست نیامده است و تپه آکروپل (با نام باستانی alimeliri) که روزگاری مجموعه معابد مهم شهر را در خود جای

داده بود و اینشوشینک ارباب آن خوانده می‌شد، دیگر کاربری مذهبی نداشت و صرفاً بر روی آن برج و بارویی ساخته شده بود. با کاهش رونق مذهبی خاستگاه پرستش اینشوشینک در دوره هخامنشی، منطقی است که برگزاری آیین‌های این خدا نیز تحت تأثیر قرار گرفته باشد. دلیل دیگر، دخالت احتمالی هخامنشیان در مذهب ایلامیان است؛ چراکه در رابطه با ملل تابعه شواهدی موجود است مبنی بر اینکه در مواردی، هخامنشیان به دلایل سیاسی (بنا به برخی شواهد کتیبه‌ای چون کتیبه بیستون داریوش و کتیبه دیوان خشایارشا) یا مغایرت دین و آیین آن ملت با مذهب خودشان (همچون خوردن گوشت سگ و یا دفن مردگان توسط کارتاژی‌ها و فنیقی‌ها و ...) تغییراتی را در مناسک مذهبی ملل تابعه اعمال کرده باشند. در رابطه با اینشوشینک برای هر دو دلیل (سیاسی و مذهبی) می‌توان شواهد غیرمستقیمی برکشید؛ چنانکه ممکن است شورش نسبتاً شدید اَتَمئیتَ (که به احتمال زیاد با اتَّهمیتیاینشوشینک صاحب استل منطبق است) در زمان داریوش اول که احتمالاً بار ملی‌گرایانه و مذهبی بیش‌تری نسبت به دو شورش قبلی ایلامیان داشته و مسقط‌الراس آن نیز دشت خوزستان بوده است، منجر به عدم رواداری مذهبی هخامنشیان نسبت به خدای اینشوشینک (مهم‌ترین خدای دشت خوزستان) شده باشد؛ موضوعی که با توجه به نام خود شورشی (چراکه نام آن‌ها می‌توانست با ایدئولوژی شورش مرتبط باشد) و سرزنش مذهبی ایلامیان توسط داریوش در همان بخش از کتیبه بیستون محتمل می‌نماید؛ همچنین در رابطه با دلیل مذهبی می‌توان گفت که با توجه به برخی قرابت‌ها و هم‌نشینی‌های خدای اینشوشینک با مار در آثار گذشته ایلامی و شوم بودن این حیوان در عقاید ایرانی، ممکن است که پرستش اینشوشینک مورد استقبال هخامنشیان قرار نگرفته و یا حتی ممنوع شده باشد که البته این تعارض مذهبی فراتر از حدس و گمان نمی‌رود.

در پایان می‌توان چنین انگاشت که عدم ذکر نام اینشوشینک در متون باروی هخامنشی با مجموعه‌ای از دلایل چون محدودیت منابع موجود و رکود ساختار شهری و فعالیت‌های مذهبی شوش در وهله نخست و سپس، عدم رواداری هخامنشیان نسبت به خدای اینشوشینک در پیوند بوده است.

پی‌نوشت

۱. واژه Hatamti احتمالاً برگرفته از Haltamti به معنای «سرزمین خداوند» یا «سرزمین سرور» است و نام بومی ایلام بود (مفیدی نصرآبادی، ۱۴۰۰: ۲۱-۲۰)؛ واژه Hatamtip/Hatamtup نیز که در کتیبه‌های ایلام میانی تا هخامنشی فراوان دیده می‌شود (نک Hinz & Koch, 1987, TEIL1: 644-645)، حاصل افزودن پسوند جمع ایلامی p– به انتهای آن و به معنای ایلامیان است (درباره این پسوند نک علیاری‌بابلقانی، ۱۳۹۴: ۵۵).

۲. بااین‌حال پاتس بدون آوردن دلیل خاصی با این موضوع مخالفت می‌کند و اعتقاد دارد که این موضوع نمی‌توانسته ضرورتاً در ماهیت سومری این خدا تاثیرنهاده باشد (پاتس، ۱۳۹۵: ۹۹).

۳. نام شوش در متون میخی با نشانه‌های سومری به صورت MUŠ.EREN.KI ثبت شده است (Hinz & Koch, 1987, TEIL2: 957)، بنابراین DINGIR.MUŠ.EREN به معنای خدای شهر شوش است.

۴. درباره نام باستانی تپه آکروپل شوش نک Potts, 2014: 26

۵. به‌طوری‌که می‌توان از ده‌ها نام حاوی اسم این خدا یاد کرد (مثلاً برای مشاهده ۲۱ نام دارای DINGIR.MÙŠ.EREN نک; Jalilvand Sadafi, 2014: 346-382، یک نام به‌صورتEn Šu-u- Ši نک Zadok, 2018: 158).

۶. همان‌طور که در ادامه نیز گفته می‌شود این خدا در دوره میانه در محوطه‌هایی چون تپه دیلم در کرانه خلیج‌فارس (اعراب، ۱۳۹۵: ۵۴) و تل‌ملیان در استان فارس (پاتس، ۱۳۹۵: ۳۸۴) معبد داشت؛ بنابراین حوزه جغرافیایی پرستش وی در این زمان بسیار وسیع بود.

۷. البته این عقیده منحصر به اینشوشینک نبود؛ مثلاً ایگی‌هلکی دیگر شاه این دوره، دهنده سلطنتش را منزت می‌داند (Vallat, 1998).

۸. محوطه مقدسی که بر روی ارگ شوش قرار داشت و دربرگیرنده معبد اینشوشینک، نین‌خورسگ، دروازه ایشمکرب، دروازه لگمل و دروازه اینشوشینک بود (جهانگیرفر و گشتاسب، ۱۳۹۴: ۸۰-۷۹).

۹. هلک آن را میترا ترجمه کرده است؛ برای توضیح بیش‌تر درباره ترجمۀ «همه‌خدایان» بنگرید به مدخل تلفیق اینشوشینک با خدایان ایرانی

۱۰. (نک بالا؛ برخی محققان همچون دومیروشیجی آن را مستقیماً نماد اینشوشینک می‌دانند (همچنین نک کخ، ۱۳۸۲: ۴۲؛ مصباح، ۱۳۹۶: مهرآفرین، ۱۳۸۰: ۲۸۲) بااین‌حال شاید نتوان آن را به‌طور خاص نماد اینشوشینک دانست دراین‌باره نک سبزی و دیگران ۱۳۹۶: ۹۷)

کوته‌نوشت‌ها

IRS = Malbran-Labat, F. 1995, *Les Inscriptions Royales de Suse: Briques de l'époque paléo-élamite à l'Empire néo-élamite*, Réunion des Musées Nationaux.

EKI= Konig, F. W. 1965, *Die Elamischen Königsinschriften (Archiv für Orientforschung)*, Graz by Archiv fur Orientforschung

منابع

آمیه، پیر (۱۳۹۴). *تاریخ عیلام*، ترجمۀ شیرین بیانی، تهران، دانشگاه تهران.

______ (۱۳۹۴ الف). *شوش شش‌هزارساله*، ترجمۀ علی موسوی، تهران، فرزان.

استولپر، متیو ولفگانگ (۱۳۸۹). *تاریخ ایلام*، ترجمۀ شهرام جلیلیان، تهران، توس.

اعراب، علی (۱۳۹۵). «بررسی اوضاع خلیج‌فارس در دوره ایلام قدیم و میانه»، *تاریخنامه خوارزمی*، ۴ (۲): صص ۶۴-۴۵.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم و گلشن اسماعیل‌پور (۱۳۹۳). «نقش خدایان ایلامی در شکل‌گیری تثلیث ایزدی هرمزد-میترا-آناهیتا»، *جستارهای نوین ادبی*، ۴۷ (۳): صص ۲۸-۱۷.

ایمان‌پور، محمدتقی و کیومرث علیزاده (۱۳۹۳). «شورش ایلامی‌ها علیه داریوش اول؛ بررسی ماهیت شورش‌های ایلام در دوره داریوش اول با تأکید بر کتیبه بیستون»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، ۶ (۱): صص ۱۳-۱

بادامچی، حسین (۱۳۹۱). «اجاره‌نامه زمین کشاورزی: تحلیل سه سند حقوقی از ایلام باستان به همراه ویرایش متن اکدی»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، ۲ (۱): صص ۳۸-۲۱.

______ (۱۳۹۲). «دادرسی در ایلام باستان به همراه ویرایش، ترجمه فارسی و انگلیسی دو سند ایلامی»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، ۵ (۲): صص ۳۷-۲۱.

بوشارلا، رمی (۱۳۸۹). «شوش در دوره حکومت هخامنشی»، *در بین‌النهرین و ایران در دوران هخامنشی*، ویراسته جان کرتیس، ترجمۀ زهرا باستانی، تهران، سمت، صص ۱۰۰-۷۸.

پاتس، دنیل‌تی (۱۳۹۵). *باستان‌شناسی ایلام*، ترجمۀ زهرا باستی، تهران، سمت.

پرو، ژان (۱۳۹۲). «شوش در دوره هخامنشی»، *در شوش و جنوب‌غربی ایران تاریخ و باستان‌شناسی*، زیر نظر ژان پرو و ژنوییو دلفوس، ترجمۀ هایده اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۲۱۹-۲۱۲.

جهانگیرفر، میلاد و فرزانه گشتاسب (۱۳۹۴). «پرستشگاه‌های عیلامی بر اساس کتیبه‌های شیلهاک اینشوشیناک»، *پژوهشنامه ادیان*، ۹ (۱۷): صص ۱۰۷-۷۵.

دارا، مریم (۱۳۹۴). «اهمیت قضاوت در جهان پس از مرگ بر پایه متون عیلامی»، *پژوهشنامه ادیان*، ۹ (۱۸): صص ۲۷-۱.

داندامایف، محمد. ا (۱۳۹۱). *ایرانیان در بابل هخامنشی*، ترجمۀ محمود جعفری‌دهقی، تهران، ققنوس.

دومیروشیجی، پییر (۱۳۹۲). «لایه‌نگاری ایلامی جدید در شوش»، *در شوش و جنوب‌غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی*، زیر نظر ژان پرو و ژنوییو دلفوس، ترجمه هایده اقبال، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۱۰۸-۸۹.

دهناد، ندا؛ دهناد، نازنین و سیدجواد ظفرمند (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی سازها و نوازندگان در نقش برجسته‌های I،III و IV کول‌فرح در هزاره اول پ.م»، *نامه هنرهای نمایشی و موسیقی*، ۵ (۱۰)، صص ۱۲۸-۱۱۱.

رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۹). *استوانه کوروش بزرگ*، تهران، فرزان.

سبزی، موسی؛ حاتمی کنکبود، حبیب و ابراهیم رایگانی (۱۳۹۶). «بررسی میزان تداوم نمادهای مذهبی و خدایان عیلامی در روزگار هخامنشی»، *پژوهش‌های ادیانی*، ۵ (۹): صص ۱۱۴-۹۳.

سکوندا، ن؛ و (۱۳۹۹). «تغییرات پیش‌آمده در لباس‌های شاهان هخامنشی»، در *جهان هخامنشیان*، گردآورندگان جان کرتیس و سنت‌جان سیمپسون، ترجمهٔ خشایار بهاری، صص ۲۶۰-۲۳۵.

شارپ، رالف نورمن (۱۳۴۶). *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی*، بی‌جا، شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران.

صراف، محمدرحیم (۱۳۹۱). *مذهب قوم ایلام*، تهران، سمت.

_________ (۱۳۹۵). *نقوش برجسته ایلامی*، تهران، سمت.

طاهری، صدرالدین (۱۳۹۴)، «بازگونی مفهوم یک نماد (بررسی کهن‌الگوی مار در ایران و سرزمین‌های همجوار)»، *هنرهای زیبا- هنرهای تجسمی*، ۲۰ (۳): صص ۳۴-۲۵.

عابدی، فرزاد (۱۴۰۰). «بررسی ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی فرمان داریوش اول به مردم کارتاژ»، *تحقیقات تاریخ* اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱۱، شمارهٔ ۱، صص ۱۶۱-۱۲۷.

عبدی، کامیار (۱۳۹۹). «اردشیر اول بر تخت خشایارشا: چگونه یک مشاهده باستان‌شناختی بر دانش تاریخی ما می‌افزاید؟»، در *جهان هخامنشیان*، گردآورندگان جان کرتیس و سنت‌جان سیمپسون، ترجمهٔ خشایار بهاری، صص ۲۷۳-۲۶۱.

علیاری بابلقانی، سلمان (۱۳۹۴). *تحریر ایلامی کتیبه داریوش بزرگ در بیستون*، تهران، مرکز.

علیزاده، کیومرث و محمدتقی ایمان‌پور (۱۳۹۰). «پارسی‌ها و ایلامی‌ها: بررسی جایگاه فرهنگ و تمدن ایلام در حکومت هخامنشی»، *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)*، سال ۲۱، دورهٔ جدید، شمارهٔ ۱۲، پیاپی ۹۷: صص ۷۶-۵۱.

علیزاده، کیومرث؛ نصراله‌زاده، سیروس و محمدتقی ایمان‌پور (۱۳۹۴). «شوش در دوران هخامنشی: بررسی جایگاه و اهمیت شوش در دوره هخامنشی در مقایسه با تخت جمشید»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، ۷ (۲): صص ۱۲-۱.

کائید، زهرا و محمدتقی ایمان‌پور (۱۳۹۳). وضعیت سیاسی ایلام بعد از سقوط تا برآمدن هخامنشیان، تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا، ۲۵ (۲۶): صص ۱۷۸-۱۴۳

کامرون، جورج گلن (۱۳۹۶). *ایران در سپیده‌دم تاریخ*، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

کخ، هاید ماری (بی‌تا). *از زبان داریوش*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران، کارنگ.

_________ (۱۳۸۲). «خداشناسی و پرستش در عیلام و ایران هخامنشی»، ترجمهٔ نگین میری، *باستان‌پژوهی*، شمارهٔ ۱۱، صص ۴۶-۳۹

مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۶). *تاریخ و تمدن ایلام*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

مصباح، بیتا (۱۳۹۶). بن‌مایه‌های کهن اسطوره ضحاک در ایران بر اساس نقوش روی مهر دورهٔ عیلامی (هزارهٔ سوم پیش از میلاد)، باغ نظر، دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۵۶: صص ۵۶-۴۳

مفیدی‌نصرآبادی، بهزاد (۱۴۰۰). *چغازنبیل بافت شهری و جنبه‌های معماری در ایلام باستان*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

مهرآفرین، رضا (۱۳۸۰). نقوش اساطیری مهرهای استوانه‌ای ایلام، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ویژه‌نامه تاریخ و علوم اجتماعی، صص ۳۰۰-۲۶۹.

واترز، متیو (۱۳۹۱). *پژوهشی در تاریخ ایلام نو*، ترجمهٔ نادر میرسعیدی، تهران، ققنوس.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۳). *ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد)*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.

هنکلمن، ووتر (۱۳۹۲). *خدایان دیگری که هستند، از مجموعه تاریخ هخامنشی دانشگاه خرونیخن*، ویراستاران هلن سانسیسی وردنبورگ و دیگران، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، توس.

هینتس، والتر (۱۳۸۹). *شهریاری ایلام*، ترجمهٔ پرویز رجبی، تهران، نشر ماهی.

یغمایی، احسان (۱۳۹۳). *شوش کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر پانزدهم*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

Abdi, K. 2019. " Ardashir I on the throne of Xerxes: How does an archaeological observation add to our historical knowledge?", in *Achaemenid World*, edited by John Curtis and Saint John Simpson, translated by Khashayar Bahari, pp. 261-273. [in Persian].

Abedi, F. 2021. "Study of the political, social and cultural dimensions of the decree of Darius I to the people of Carthage", *Social History Studies, Institute for Humanities and Cultural Studies*, 11, (1), pp. 127-161. [in Persian].

Aliyari Babolghani, S. 2015. *The Elamite Version of Darius the Great's Inscription at Bisotun*.Tehran: Markaz. [in Persian].

Alizadeh, K., Imanpour, M. (2012). 'Persians and Elamites: A Study of the Place of Elamite Culture and Civilization in the Achaemenid Empire', *History of Islam and Iran*, 21(12), pp. 51-76. [in Persian].

Alizadeh, Q., Nasrolhzadeh, C., Imanpour, M. 2015. 'The Position of Susa in Comparison with Perspolis during Achaemenid Era', *Journal of Historical Researches*, 7(2), pp. 1-12. [in Persian].

Amiet, P. 2014. *History of Elam*, translated by Dr. Shirin Bayani, Tehran: University of Tehran. [in Persian].

_______. 2014a. Musee du louver suse 6000 and d'histoire, translated by Ali Mousavi, Tehran: Farzan. [in Persian].

A'rab, A. 2015. "Investigation of the Persian Gulf's situation in the Old and Middle Elamite Period", Kharazmi Chronicle, 4 (2), pp. 125-161. [in Persian].

Badamchi, H. 2012. 'Lease of Agricultural Land: Three Old Elamite Contracts from the Sukkalmah Period', *Iranian Studies*, 2(1), pp. 21-38. [in Persian]..

________. 2014. 'Judicial Procedure in Ancient Elam: Two Old Elamite Trial Documents, with Edition and Translation', *Historical Sciences Studies*, 5(2), pp. 21-37. [in Persian].

Basello, G.P. 2017, "Of Gods and Men in the Persepolis Bronze Plaque", in Henkelman, W.F.M. and Redard, C. (eds.) *Persian Religion in the Achaemenid Period/La religion perse à l'époque achéménide, Classica et Orientalia 16.* Wiesbaden: Harrassowitz, 347–383.

Boucharlla, R. 2010. "Susa during the Achaemenid period", in John Curtis (eds), *Mesopotamia and Iran during the Achaemenid period*, translated by Zahra Bastani, Tehran: SAMT, pp. 78-100. [in Persian].

Cameron, G.G. 1948. *Persepolis Treasury Tablets*, Chicago: The University of Chicago Press.

Cameron, G.G. 2016. *History of Early Iran*, translated by Hassan Anousheh, Tehran: Scientific and Cultural Publications.[in Persian].

Carter, E; Heim, S; Benoit, A; Aruz, J; Tallon, F; Spychet, A; Caubet, A; Hurte, L; Prudence, O.P; Bahrani, Z. 1993. "The Middle Elamite Period", in Harper, Prudence O. Joan Aruz, and F. Tallon (eds), *Royal City of Susa*, New York: Metropolitan Museum of Art, Ancient Near Eastern Treasures in the Louvre.

Dandamayev, Mohammad A. (2011). *Iranians in Achaemenid Babylonia*, translated by Mahmoud Jafari Dehaghi, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].

Dara, M. 2016. 'The Importance of Judgement in afterlife According to the Elamite Texts', *Journal of Religious Studies*, 9(18), pp. 1-28. [in Persian].

Dehnad, N., Dehnad, N., Zafarmand, S. J. 2015. 'A comparative study of musicians and instruments in Kule-farah I, III and IV: neo-Elam millennium BC' , Dramatic Art and Music, 5(10), pp. 111-127. [in Persian].

De Miroschedji, P. 2013. "Stratigraphy of New Elamite in Susa ", in Jean Perrot and Genevieve Delfos (esd), *Susa and Southwest Iran History and Archaeology*, translated by Hayedeh Iqbal, Tehran: Iran University Press, pp. 89-108. [in Persian].

Esmailpourr, A., Esmailpourr, G. 2014. 'The Role of Elamite Gods in the Formation of the Divine Triad: Hormazd-Mithra-Anahita', *Literary Studies*, 47(3), pp. 17-28.(in Persian).

Frye, R.N. 1984. "Religion in Fars under the Achaemenids". *Acta Iranica*, 23: pp. 171–178

Gasche, H. 2009. "Susa i. Excavation", in https://www.iranicaonline.org/articles/susa-i-excavations.

Hallock, R. 1969, *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago: The University of Chicago Press.

Henkelman, W. 2012. *The other gods who are*, in Helen Sancisi-Weerdenburg et al (eds), *Achaemenid History XIV*, translated by Morteza Saqebfar , Tehran: Tus. [in Persian].

Herzfeld, E. 1968, *The Persian Empire. Studies in Geography and Ethnography of the Ancient Near East*, ed. G. Walser, Wiesbaden, 1968.

Hinz, W. 2010. *The lost world of Elam*, translated by Parviz Rajabi, Tehran: Mahi. [in Persian].

Hinz, W., Koch H. 1987. *Elamisches Worterbuch*, TEIL 1, 2. The University of Michigan

Imanpour, M., Alizadeh, Q. 2014. 'Elamite Revolt against Darius I: Examination the Nature of Elamite Uprising against Darius I Based on Bisitun Inscription', *Historical Sciences Studies*, 6(1), pp.1-13. [in Persian].

Jahangirfar, M. 2018, "The Elamite Triads, Reflections on the possible continuities in Iranian Tradition", *Iranica Antiqua*, vol LIII, pp.105-125.

Jahangirfar, M., Goshtasb, F. 2015. 'Elamite Temples Based on Shilhak-Inshushinak's Inscriptions', *Journal of Religious Studies*, 9(17), pp. 55-75. [in Persian].

Jalilvand Sadafi, Sh. 2014. *Die Altbabylonischen Kaufurkunden aus Susa*, Ph. D thesis, der Philosophischen Fakultät der Eberhard Karls Universität Tübingen.

Kayyed, Z., Imanpour, M. (2015). 'Political Situation of Elam after Fall to Assyrians to Rise of Achaemenids (646-550 BC)', *History of Islam and Iran*, 25(26), pp. 143-178.[in Persian..

Koch, H. Es kündet Dareios der König, translated by Parviz Rajabi, Tehran: Karang. [in Persian].

Koch, H.M. 2003. "Theology and worshiping in Elam and Achaemenid Iran", translated by Negin Miri, *Bastan pazhuhi*, No.11, pp. 46-39. [in Persian].

Konig, F. W. 1965, *Die Elamischen Königsinschriften* (Archiv für Orientforschung), Graz by Archiv fur Orientforschung.

Majidzadeh, Y. 2007. *The History and Civilization of Elam*, Tehran: Iran University Press. (in Persian).

Matthews, R. Fazeli Nashli, H. 2022. *The Archaeology of Iran from the Palaeolithic to the Achaemenid Empire*, London: Routledge.

Mehrafarin, R. 2001. 'Mythological motifs of cylinder seals of Elam', *Sistan and Baluchistan University Journal of Humanities*, Special issue of History and Social Sciences: pp. 269-300

Mesbah, B. (2018). 'Configuring the Roots of Zahak Myth according to the Elamites' Cylinder Seals (3rd Millennium B.C.)', *The Monthly Scientific Journal of Bagh-e Nazar*, 14(56), pp. 43-56.

Mofidi-Nasrabadi, B. 2021. Chaghazanbil urban context and architectural aspects in ancient Elam, Tehran: Dr. Mahmoud Afshar Foundation. [in Persian].

Perrot, J. 2013. "Susa in the Achaemenid Period", in Jean Perrot and Genevieve Delfos, *Susa and Southwest Iran History and Archaeology*, translated by Hayedeh Iqbal, Tehran: Iran University Press, pp. 212-219. [in Persian].

Potts, D.T. 2014. "Elamite monumentality and architectural scale: Lessons from Susa and Choga Zanbil". In J.F. Osborne (ed.), *Approaching monumentality in archaeology*, 23–38. Albany: State Univ. of New York Press: pp.23-38.

________. 2016. *The Archeology of Elam*, translated by Zahra Basti, Tehran: SAMT.(in Persian).

Razmjou, S. 2010. Cylinder of Cyrus the Great, Tehran: Farzan. [in Persian].

Sabzi, M.; Hatami Konakbod H.; Raigani E. 2017. "Investigation of the continuity of religious symbols and Elamite gods in the Achaemenid period", *Religious Researche*, 5 (9), pp. 93-114. [in Persian].

Sahala, A. Unpublished. *Sumerian phonology – Current state of its study. Part 1: Vowel.*

Sancisi-Weerdenburg, H. 1989. "The Personality of Xerxes, King of Kings", in L. De Meyer and E. Haerinck (eds), *Archaeologia Iranica et Orientalia, Miscellenea in honorem Louis*

Vanden Berghe, Ghent, 1989: 549-562; repr. in E. J. Bakker, I.J.F., de Jong and H. van Wees, eds,, Brill's Companion to Herodotus, Leiden, 2002, pp. 579-90.

Saraf, M.R. (2012). *The religious of Elam*, Tehran: SAMT. [in Persian].

Saraf, M.R. (2016). *Elamite stone reliefs*, Tehran: SAMT. [in Persian].

Scheil, V. 1902. *Textes élamites- sémitiques. Mémoires IV*. Paris: Ernest Leroux, éditeur.

________ 1907. *Mémoires publiés sous la direction de m. j. de morgan, délégué général tome ix textes él a mites – Anzanites*, Paris: Ernest leroux, éditeur.

________ 1911. *Mémoires publiés sous la direction de m. j. de morgan, délégué général tome XI textes él a mites – Anzanites*, Paris: Ernest leroux, éditeur.

Sekunda, N.W. 2019. "Changes in the Clothing of Achaemenid Kings", in *Achaemenid World*, edited by John Curtis and Saint John Simpson, translated by Khashayar Bahari, pp. 260-235.

Sharp, R.N. 1967. Decrees of the Achaemenid emperors, the central council of the Iranian imperial festival. [in Persian].

Steinkeller, P. 1993. "Settlement patterns and material culture of the Akkadian period: continuty and discontinuity", in Liverani, M. (ed), *Akkad, The first world empire, structure, ideology, tradition, pauda: history of ancient near east studies V*: 91-129.

Stolper, M. W. 1984, Texts from Tall-i Malyan Elamite Adminstrative Texts (1972-1974), Occasional Publications of the Babylonian Fund of the University Museum.

___________. 1988. "Malamir". *Reallexikon der Assyriologie 7*: 279–280.

___________. 2009. *History of Elam*, translated by Shahram Jalilian, Tehran: Tus. [in Persian].

Taheri, S. 2015. 'The Inversion of a Symbol Concept', *Honar-Ha-Ye-Ziba: Honar-Ha-Ye-Tajassomi*, 20(3), pp. 25-34. [in Persian].

Tavernier, J. 2004. "Some Thoughts on Neo-Elamite Chronology". *ARTA* 2004.003, pp.1-44.

__________. 2007. *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550–330 B.C.). Lexicon of Old Iranian Proper Names and Loanwords Attested in Non-Iranian Texts*, Leuven; Dudley, MA : Peeters.

__________. 2018. "The Elamite language", in Javier Álvarez-Mon, Gian Pietro Basello and Yasmina Wicks (eds), *The Elamite World*, London and New York, Routledge: pp.416-450.

__________. 2018a. "Elamites and Iranians", in Javier Álvarez-Mon, Gian Pietro Basello and Yasmina Wicks (eds), *The Elamite World*, London and New York, Routledge: pp.163-176.

Vallat, F. 1996. "Nouvelle analyse des inscriptions néo-élamites". In: H. Gasche and B. Hrouda (eds.) *Collectanea Orientalia. Histoire, arts de l'espace et industrie de la terre. Études offertes en hommage à Agnès Spycket. Civilisations du Proche-Orient 1, Archéologie et environnement 3.* Neuchâtel-Paris: Recherches et Publications, 385–396.

__________. 1998. "ELAM vi. Elamite religion", *Encyclopædia Iranica*, Vol. VIII, Fasc. 3, pp. 335-336 and Vol. VIII, Fasc. 4, pp. 342.

Wasserman, N. (2019). "The Susa Funerary Texts A New Edition and Re-Evaluation and the Question of Psychostasia in Ancient Mesopotamia", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 139 No. 4: pp.859-891.

Waters, M. 2011. *A Survey of Neo Elamite History*, translated by Nader Mirsaeidi, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].

Wiesehofer, J. 2013. *Ancient Persia: from 550 to 650 B.C*, Translated by Morteza Saqebfar, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].

Yaghmai, E. 2014. *Archaeological Excavations in 15th City*, Tehran: Sherkat-e Sahami-ye Enteshar. [in Persian].

Zadok, R. 1984, *The Elamite Onomasticon*, Supplemento agli Annali dell'Istituto Universitario Orientale 40. Napoli: Istituto Universitario Orientale.

________. 2018, "The Peoples of Elam", in Javier Álvarez-Mon, Gian Pietro Basello and Yasmina Wicks (eds), *The Elamite World*, London and New York, Routledge: pp.146-163.

________.2018a, "Elam and Babylonia", in Javier Álvarez-Mon, Gian Pietro Basello and Yasmina Wicks (eds), *The Elamite World*, London and New York, Routledge: pp.304-322.

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Press

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Coptic Textiles in Tension of the Political, Economic and Cultural Developments of Egypt, Rome and Iran

Roya Deyjou [1], **Mostafa Dehpahlavan** [2], **Kamal-aldin Niknami** [3]

1.Department of Archaeology, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: r.deyjou@gmail.com
2.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Corresponding Author Email: medehpahlavan@ut.ac.ir.
3.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email:kniknami@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
9, December, 2019

In Revised Form:
23, December, 2019

Accepted:
20, January, 2020

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

Copts are famous artists that are responsible for producing woven fabrics with warm and brilliant colors. During this period, we see the effectiveness of textiles as a means of expressing social status, communication and aesthetic values, which arises from their widespread integration into daily-life from a practical, social and economic-political point of view. Generally, the most important role of Coptic textiles was clothing, which in addition to the functional aspect in burials, provides a clear picture of the diversity of products, weavers skills and social status of individuals. Due to the importance of this fact, the method of covering and a strong desire for fashion is noteworthy. Meanwhile, change in style and weaving techniques follow the reflection of economic and industrial needs, in addition to supplying domestic and foreign markets, it served military needs as well. In this regard, a thorough understanding of the political as well as the import or export of the textiles, requires examination of the many occupations such as the weaving centers, economic factors and aspects of social life that lead to their production and use of the textiles at all levels of society. Therefore, what we are discussing with a historical-analytical approach in this essay is not restricted to the functions, finding place of the textile and the export of the textiles produced beyond the borders of the province but also the multilateral exchange of cultures are considered too. It can be clearly seen in the widespread popularity of some motives and decorative tapestry. This is because in the continuously evolving their production, coptic weavers not only managed to link the heritage of antique, late classical style in Egypt and Sassanian Persia to what the Arab conquerors brought, but also succeeded in leaving an enormous influence in the region of the Roman Empire and thus through the trade of textiles, succeeded in offering their art and textiles industry far and wide.

Keywords: Textiles, Coptic Egypt, linen, Tunic, Textile Centers.

Cite this The Author(s): Deyjou, R ., Dehpahlavan, M., Niknami, K., 2023: Coptic Textiles in Tension of the Political, Economic and Cultural Developments of Egypt, Rome and Iran: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 / Winter – Spring (89-106). DOI:10.22059/jarcs.2019.293773.142818

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

The most characteristic and famous of Egyptian indigenous art, which we commonly call Coptic, is the art of weaving. As applied to ancient textiles, the term Coptic refers to the cultural heritage of the Copts in Egypt, where the majority of the surviving textiles from the first millennium are found. There is nothing similar to theses examples compared to from any other province of the Roman empire-everything that remains from other places is trifling compared with what we have from Egypt (Wessel, 1965). Late antique and early Islamic textiles have been discovered on a large scale, mainly in cemeteries and other excavation sites, such as monastic complexes (Morgan, 2018: 82). A number of the fabrics have been found in excellent and reasonable condition due to the dry soil of the burial ground, but others have been stolen from shallow graves and have been brutally torn to pieces. Subsequently, these textiles, which until now were rarely considered handicrafts of the post-Pharaonic period, were sold or delivered to European and American collectors by Karabask, Theodor Graf, and other art dealers during the excavations and trade of antiquities from the early 1880s. In this regard, the samples of Saqqara (south–west of Cairo), Faiyum oasis (south of Saqqara), Akmim (central Egypt) and Antinoe (between Saqqara and Akhmim), or Bawit, Armant, Alexandria and Hawarah can be mentioned as examples (Török, 1993: 13; Kybalova, 1967: 33). Therefore, many museums and private collections today contain a vast amount of Coptic textiles (estimated to be more than twenty or even a hundred thousand) most of which, of course are fragments and their original function often cannot be determined, scattered pieces of cloth, both large and small made of wool and linen stuffed with brilliant and warm colors and richly ornamented weaving (Carroll, 1988), although other styles of textiles, both simple and complex, were also made in Egypt throughout the same period. The production is derived from the Christian culture however at the same time it is quite different from the main body of the concept, By that we mean it has gradually evolved and in turn has created and popularized the independent Coptic style. It must be confessed, however, that all amount of available materials/textiles represent only an insignificant part of textiles made by the many talentsed Coptic masters and it is a pity that history would forever keep their names under a veil of secrecy. During this period, we see the effectiveness of textiles as a means of expressing social distinction, communication and aesthetic values, which arises from their widespread integration into daily-life from a practical, social and economical point of view. This wide range of practical function, supported by the use of diverse types of available raw materials (linen, wool, silk, and cotton) and techniques, and obviously due to the fact that there are many traces of it left in archaeological findings, classical texts and the Coptic Christian community.

The most important role of Coptic textiles was clothing, which every person needed in every aspect of daily life. The characteristics of men's and women's clothing, as in any case and place, were a clear sign of the social status of individuals and provided a clear picture of the diversity of products as well as the skills of the weavers. Due to the importance of the social status, the method of covering, decorations and a strong desire for up-to date innovations/ fashion is noteworthy. But in addition to garments and tunics, sometimes textiles have been found as cloaks, caps, grave sheets, large and small covers and wall-hanging accessories and the like. However, much of the material evidence available to us is in the form of surviving textiles which is fragmented and represents the end of a particular production and distribution process, which unfortunately we can only partially and empirically extrapolate a larger and more complex picture out of. However, the body of the remaining textiles offers us the specification of technical and social practices around them. Meanwhile, change in style and weaving techniques reflects the economic and industrial needs, which merely serve to the demands of the Egyptian domestic markets but also foreign markets as well as meeting military needs. In a general sense, the economic impact of textiles production and trade was profound. Next to food production, the textile industry was the most important and well-developed ancient industry (Bagnall, 1993: 82) it had a long history in Egypt prior to the first millennium (Barber, 1991:

83-85) through the Mediterranean region. The production of textiles encompassed a broad range of agricultural activities, from the cultivation and preparation of raw materials to the skillful design of weaving, sewing, dyeing, finishing fabrics and garments. In this regard, a thorough understanding of the political and social conditions, import and or export of textiles requires examination of the many occupations, workshops and weaving centers, economic factors and aspects of social life that lead to their production and use of the textiles at all levels of society. In other words, politics, cultural elements, the motivation for creating an art/decorative work, as well as beliefs and values, all provide a meaning beyond that expressed by the art historians. Therefore, what we are discussing with a historical-analytical approach in this essay is not restricted to the art representations (Figure 1-3), functions (Figure 4-5), and finding place of the textiles (Figure 6-7) which are mainly focused on production aspects and can be identified through textile analysis, rather the exports of textiles produced beyond the borders of the province and the multilateral exchange of cultures are also considered. The cultural heritage of the paganism era and its continuation in later periods, a powerful element of Christianity and Sassanian Persia culture that was introduced to Egypt following the development of international trade (silk import) in the sixth century and the Persian conquest (619-629) what is clearly present is the widespread use of some adapted/imitative themes and motifs (pearl roundels, animals, birds, reciprocal riders) from imported silk weaves/ tapestry (Figure 8-9). Although, we cannot achieve a convincing cultural determination for this specific group of fabrics; whether their origin is Persia or not, are the fabrics all made in one center or were they exported from various workshop centers. If the latter is correct, which of the weaving workshops can be considered as the primary production center? Or can these fabrics be seen as treasure/burial or local contexts?

Since the textiles originated from Egypt, we considered both regions (i.e. Persia and Egypt) in assigning and production of the textiles and eventually the impact of the influence of Islam as well. Therefore Egyptian textile workshops continued to operate under Islamic rule, but with a new framework of economic, social and technological conditions and they were also influenced by new technology (Durand, 2009: 172).

Finally, it can be concluded that coptic weavers not only managed to link the heritage of antique, late classical style in Egypt and Sassanian Persia to what the Arab conquerors brought, but also succeeded in leaving an enormous influence in the region of the Roman Empire and thus through the trade of textiles, succeeded in offering their art and textiles industry far and wide. Interestingly, the high use and value of textiles and clothing itself indicates the level of production and the active role of the textile industry in Coptic Egypt.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

منسوجات قبطی در کشاکش تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصر، روم و ایران

رویا دیجو[1]، مصطفی ده‌پهلوان[2]✉ کمال‌الدین نیکنامی[3]

۱. گروه باستان‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.رایانامه: r.deyjou@gmail.com.
۲. نویسندۀ مسئول، گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: medehpahlavan@ut.ac.ir.
۳. گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: kniknami@ut.ac.ir .

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۸/۰۹/۱۸

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۸/۱۰/۰۲

تاریخ پذیرش:
۱۳۹۸/۱۰/۳۰

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲ /۳/۳۰

چکیده

قبطی‌ها به سبب تولید بافته‌هایی با رنگ‌های گرم و درخشان هنرمندانی صاحب آوازه‌اند. در این دوران شاهد تأثیرگذاری منسوجات به‌عنوان وسیله‌ای برای بیان تمایزات اجتماعی، ارتباطات و ارزش‌های زیباشناختی هستیم. به طور کلی مهم‌ترین مظهر منسوجات قبطی پوشاک بود که افزون بر جنبۀ کاربردی در تدفین، تصویری واضح از تنوع تولیدات، مهارت بافندگان و جایگاه اجتماعی افراد ارائه می دهد. با نظر به اهمیت این مسئله شیوۀ پوشش و میل وافر به نوآوری‌های روزآمد درخور توجه قرار می گیرد. در این میان، دگرگونی در سبک و معیارهای رایج بافندگی، بازتابی از نیازهای اقتصادی و صنعتی را به دنبال دارد که افزون بر پاسخگویی به تقاضای بازارهای داخلی و خارجی، به برآوردن نیازهای نظامی نیز می‌پردازد. از این حیث، درک کامل شرایط سیاسی، اجتماعی، واردات یا صادرات منسوجات، مستلزم بررسی بسیاری از مشاغل، مراکز بافندگی، عوامل اقتصادی و جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی است. با این وصف آنچه در این نوشتار با رویکردی تاریخی-تحلیلی بدان می‌پردازیم محدود به کارکردها، محل پیدایی بافته‌ها و صادرات منسوجات تولیدشده در ورای مرزهای سرزمینی نمی‌شود بلکه تعاملات میان فرهنگی مدنظر است که جلوۀ بارز آن را می‌توان در رواج گستردۀ برخی از مضامین و ابریشمینه‌های نقش دار مشاهده کرد. در تداوم و تکامل تولید، بافندگان قبطی نه تنها میراث دوران باستان، اواخر کلاسیک در مصر و ایران ساسانی را به آنچه فاتحان عرب به ارمغان آوردند، پیوند دادند بلکه توانستند تأثیر فراوانی در مناطقی از امپراتوری روم برجای بگذارند و بدین‌گونه از طریق تجارت منسوجات، هنر و صنعت نساجی‌شان را به صورتی گسترده عرضه نمایند.

واژه‌های کلیدی: منسوجات/بافته‌ها، مصر قبطی، کتان، تونیک، مراکز بافندگی.

استناد: دیجو، رویا؛ ده‌پهلوان، مصطفی؛ نیکنامی، کمال‌الدین.۱۴۰۱-۱۴۰۲: منسوجات قبطی در کشاکش تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مصر، روم و ایران: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورۀ ۱۵، شمارۀ ۱، زمستان و بهار - پیاپی ۳۲ -(۱۰۶-۸۹).

DOI: 10.22059/jarcs.2019.293773.142818

CC BY

ناشر: مؤسسۀ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

هم چنان‌که می‌دانیم شماری اندک از مکان‌ها در دنیا وجود دارد که در آن آب و هوا و سنت‌های فرهنگی پارچه و پوشاک را برای نسل‌های آینده حفظ کرده‌اند (Hoskins, 2004: 23). شاید بهترین مثال موجود مصر باشد، جایی که در آن منسوجات از عصر نوسنگی تا قرون وسطی به فراوانی یافت شده است (Crowfoot, 1954: 414). به رغم اینکه از هر دوره به طور برابر نمونه‌هایی بر جای نمانده، اما همین مقدار فرصتی مناسب جهت پژوهش بر گروهی بزرگ از منسوجات ارائه می‌دهد که با وجود تمایز تاریخ بافت و فنون بافندگی دارای ویژگی‌های مشترکی هستند و به یک مجموعه تعلق دارند. آن‌ها در مصر و طی قرن‌ها سلطه بیگانگان تولید شدند. مجموعه‌ای پیچیده متأثر از هنر باستان و عالم کافر کیش، در حال دور شدن از هنر متزلزل کلاسیک و رفتن به سوی ایده‌آل‌های هنر رو به رشد مسیحیت، آن هم به سبک منحصر به فرد مصری که با عنوان قبطی تجلی می‌یابد.

اگرچه نیک می‌دانیم میزان پارچه‌های برجای مانده برای ارائه یک نتیجه‌گیری کامل و شکل‌گیری تصویری منسجم از تولیدات منسوجات در این دوران بسیار کم و در واقع تنها جزئی از مجموعه‌ای بزرگ است که کیفیت و تنوع محصولات تولیدشده را آشکار می‌سازد اما می‌تواند حتی به طور نسبی هویت اصلی پارچه های قبطی و سیمایی کلی از پوشش تمامی طبقات جامعه در سراسر این دوران را ترسیم نماید. از این منظر، آیا می‌توان دگرگونی در سبک و گسترش صنعت منسوجات قبطی را در نتیجه تولید، تجارت و ناگزیر متأثر از نفوذهای بیگانه پنداشت که کم‌کم قبول عام یافت و منتشر شد؟ صرف نظر از نوع پاسخی که به این پرسش داده می‌شود، به نظر می‌رسد تولید و تجارت بافته‌ها خاصه کتانی به رغم نظارت انحصاری دولت (بر تولید دولتی)، گویی به وجود کارگاه‌های خصوصی و کارگاه‌های بافندگی وابسته به صومعه‌ها متکی بوده است که همان‌ها نیز محل بحث و توجه فعلی ما در این نوشتار است. با این وصف نوشتار پیش‌رو تلاش دارد همراه با گذر از منسوجات به عنوان کالایی تولیدی و تجاری، تأثیرپذیری مسیحیت قبطی از سبک شرقی و یونانی ـ رومی را بر بافته‌ها و پوشاک آشکار نماید.

۲. پیشینۀ پژوهش

کاوش محوطه‌های مسیحی از سال ۱۸۸۱ توسط گاستون ماسپرو (Gaston Maspero) شروع می‌شود. یافته‌ها و کشفیات وی در طی کاوش‌های بعدی مانند یافتن چندین آرامگاه در شنزارهای پست شرق آخمیم (Akhmim)، واقع در مصر علیا سبب شکل‌گیری مجموعه‌های بزرگی از منسوجات تزئینی مصر در موزه‌های اروپا، آمریکا، حتی ژاپن و هم‌چنین ارزیابی پژوهشی محصولات هنری دوران قبطی شد (Bekwith, 1959: 2; Török, 1993: 13).

سال ۱۸۸۲ تئودورگراف (Theodor Graf) در سقاره کار کرد و سال ۶-۱۸۸۵ فرانتس باک (Franz Bock) محوطه‌های مصر علیا را کاوش نمود؛ در سال ۱۸۸۹، کاوش فیوم و آخمیم به سرپرستی دُباک (W. de Bock) از طرف موزه ارمیتاژ سن‌پترزبورگ انجام شد؛ فورر (Robert Forrer) نیز سال ۱۸۸۵ در آخمیم مشغول به کار بود؛ الکساندر گایه (Alexander Gayet) در سال ۱۸۹۶ در آنتینوئه (Antinoe) برای موزه لیون و پاریس کار کرد. از آن زمان کاوش‌های روشمند بسیاری انجام شده است به عنوان مثال در کارانیس (Karanis)، ابوهنیس (Abu Hennis)، اسیوط (Assuit)، ال‌اشمونین (El Ashmunein)، سقاره (Sakkara)،

باویط (Bawit)، اسکندریه (Alexandria)، ارمانت (Armant)، هواره (Hawarah) که یافته‌های حاصل از این کاوش‌ها خاصه منسوجات، اکنون در موزه‌های برجسته دنیا در معرض بازدید عموم قرار دارند (Török, 1993: 13; Kybalova, 1967: 33).

۳. تاریخ قبطی

قبطی‌ها نخستین مصریانی بودند که به مسیحیت گرویدند، نام آنان به عربی قبط (Kibt)، برگرفته از واژه‌ای یونانی بود که برای مصریان به کار می‌رفت. اقلیتی مظلوم که ابتدا توسط اربابان اسکندرانی یونانی تبار و در ۴۵۱ م. زمانی که کلیسا با تفرقه‌افکنی دچار شکاف و دودستگی شد مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. آگوستوس در ۳۰ ق م. بر مصر مسلط گردید (Seagroatt, 1978: 2) اما سرنوشت مصر پس از غلبه رومی‌های تحت فرمان وی به سمت بدتر شدن رفت (Thompson, 1971: 6). در این هنگام قانون رتبه‌بندی وضع شد و در طی دوران استیلای بیزانس ادامه پیدا کرد. مردمان بومی مصر که حال به منزلت بردگان/سرف تنزل یافتند، همیشه متحمل پرداخت مالیات‌هایی فراتر از حد توان بودند. آنان اغلب به بیابان گریختند و اجتماعاتی در آنجا تشکیل دادند که برخی به مراکز نساجی مبدل شد. در سال ۶۱۹ م. مصر از سوی ایران ساسانی مورد یورش قرار گرفت و پس از آن با پدیدار شدن مذهب جدید محمد/اسلام، در ۶۴۱ م. مصر توسط اعراب فتح شد. اگرچه برای مدتی با قبطی‌ها به مهربانی رفتار شد اما خیلی زود و بیشتر از همیشه مورد ظلم و ستم بی رحمانه واقع شدند، از این‌رو ایشان خارج از مذهب خویش پیوند ازدواج برگزار نکردند و تا زمان غلبه بریتانیا هنگامی‌که دیوارهای شهرها ویران و افراد آزادانه‌تر با هم آمیختند، قبطیان به عنوان نماینده‌ای اصیل از نژاد مصر باستان باقی ماندند (Seagroatt, 1965: 1).

۴. هنر و صنعت نساجی مصر قبطی (با تکیه بر تولید و تجارت محصولات پارچه‌ای)

قبطیان به کمک سنت‌های گویشی، مذهبی و هنری، یکپارچگی فرهنگی عمیقی را در میان خود حفظ کردند که آنان را از یونانیان، رومیان، ایرانیان، بیزانس‌ها و اعرابی که از زمان اسکندر کبیر تا به امروز در کشورگشایی های پیاپی بر دره نیل متصرف شدند، متمایز کرده است. بارزترین مشخصه و نشانه آن هنر بومی مصری که ما عموماً قبطی می‌نامیم هنر بافندگی است. امروزه بین بیست تا سی هزار نمونه از منسوجات قبطی در مجموعه های عمومی و خصوصی سراسر دنیا وجود دارد. این تکه پارچه‌های پراکنده، کوچک و بزرگ، با رنگ‌های درخشان و بافت بسیار تزئین شده، گزارشی منحصر به فرد از هنر نساجی اولیه دوره متأخر روم تا قرون وسطی را ارائه می‌کنند. منسوجات در مصر و در طی قرن‌ها حاکمیت بیگانگان تولید شدند (lewis, 1969: 7). بسیاری از آن‌ها احتمالاً فاصله قرن ۴ تا ۷ م. بافته شده‌اند، زمانی که دین اکثریت کشور مسیحیت بود، گرچه سبک و فن تعدادی دیگر از بافته‌ها نشان از این دارد که به پیش یا پس از این دوران تعلق دارند. شمار فراوانی از منسوجات به دست آمده نیز از جهات مختلف به نظر غیر مصری می‌رسند، شاید این‌ها کالاهای تجاری از دیگر مراکز تولید پارچه بودند (Thompson, 1971: 1). به واقع تا همین اواخر قرار دادن تکه پارچه‌های تزیینی مصری در منظری وسیع‌تر و تشخیص آنها به عنوان تولیدات صنعتی که از پیش، برای قرن ها در خاورمیانه و خاور نزدیک شکوفا شده بود، بسیار دشوار می‌نمود. یک دلیل برای این دشواری فقدان آشکار یافته‌های هم دوره و یا یافته‌های پیش از آن در نواحی مجاور بود. برای مدتی طولانی نیز نبود اطلاعات تطبیقی موجب شد که تکه پارچه‌های مصری به عنوان تنها نمونه‌های بافت از دوران کلاسیک باستان به شمار

روند. امّا، پدیدار شدن منسوجات در دیگر نواحی خاور نزدیک، منجر به ارزیابی مجدد یافته‌های بافندگی مصر و در برخی موارد تعیین مکان تولید آن‌ها گردید (Stauffer, 1995: 5). با وجود دشواری در تشخیص بافته‌ها، واژه منسوجات قبطی در اینجا به مفهوم کلی دربرگیرنده منسوجات مختلف یافت شده در مجموعه‌هایی است که می‌توان آن‌ها را به این دوران منتسب دانست (Thompson, 1971: 1).

بیشترین مقدار پارچه‌های باستان و آنچه منسوجات قبطی می‌نامیم از شرق و در آب و هوای خشک مصر به دست آمده است (Macki and Row, 1976: 7) چیزی مشابه این را در هیچ جای دیگر از ایالت‌های امپراتوری روم نداریم و هر آنچه به دست آوردیم قابل قیاس با یافته‌های مصر نیست؛ دلیل این موضوع شاید در این حقیقت نهفته باشد که صنعت نساجی نیل نه فقط بسیار قدیمی بلکه مورد توجه و حمایت دولت بوده است. برای مثال، در زمان امپراتور آگوستوس، مصر تنها مرکز تولید انبوه لباس‌های کتان و یکی از مراکز اصلی تولید ابریشم بود. شاخه‌های مختلف هنر و صنعت نساجی در تمام روستاها و شهرها وجود داشت؛ اما به احتمال زیاد تولید پارچه‌های گرانقیمت در جامعه‌ای شهرنشین و اشرافی متمرکز شد که تخصص در آن بسی بیشتر بود. بی‌گمان اسکندریه، پایتخت مصر، از مراکز برجسته تولید پارچه بود و منسوجاتش را به همه جا صادر می‌کرد، درنتیجه این صادرات اسکندرانی در شهرهای نیمه یونانی ساحل دریای سیاه نیز یافته شدند. تجارت کالای صادراتی که بیشتر از کتان تولید می‌شد، جدا از سایر کالاهای تولیدشده، یکی از مهم‌ترین منابع درآمد در زندگی تجاری اسکندریه بود. تمرکز بر روی برخی از محصولات در ایالات خاص، توسط دولت از طریق مالیات‌ها ارتقاء یافت و از سنن مصر باستان و بطالسه برای ایجاد دستاوردی استفاده شد که در عمل انحصار تولید کتان در دره نیل بود (Wessel, 1965: 181; Geens, 2007: 299). در حقیقت آن‌گونه که از یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی برمی‌آید، مهم‌ترین پارچه‌ای که مصریان به کار می‌بردند کتان بوده که از لیف کتان بافته می‌شد و بیشتر برای مومیایی‌ها کاربرد داشت. حتی، اغلب نمونه‌های کتانی که امروزه به دست آمده نوارهای مومیایی و شمدهایی است که در درون تابوت‌ها قرار داده می‌شدند تا مردگان از آنها در زندگی پس از مرگ استفاده کنند (استیرلین، ۱۳۷۸: ۷۷). افزون بر این، پارچه‌های کتانی به عنوان کالایی تجاری، برای پرداخت مزد کارگران، خراج و پیشکش در کاخ‌ها و معابد به کار برده می‌شدند (Allgrove-Mcdowell, 2003: 30). منسوجات برای فراعنه گران‌بهاترین وسیله مبادله در دیگر سرزمین‌ها به حساب می آمد. لطیف‌ترین آن‌ها که بیسوس نام داشت و در معابد بافته می‌شد از شهرت خاصی برخوردار بود. خاندان بطالسه بر کارگاه‌های پارچه‌بافی و کیفیت بافت نظارت می‌کردند و دولت مرکزی بدون تردید با پیروی از الگوهای فراعنه بومی برای فروش پارچه در سایر نقاط تمهیداتی فراهم می‌آورد. از فروش پارچه به دلیل کیفیت کار نساجان مصری درآمد هنگفتی عاید پادشاه می‌شد و این یک نمونه واقعی از انتقال میراث مصری بود (النادوری و ورکوتر، ۱۳۶۰: ۴۸).

نیک پیداست، در زمان امپراتور سپتیموس سوروس (Septimius Severus) (۲۱۱-۱۹۳) دولت روم رویه گرفتن سهم از محصولات کتان تولید شده را ادامه داد و آن را به همه ایالات روم صادر کرد. این بخش از کل تولید برای برآوردن نیازهای ارتش به کار می‌رفت. یک فروش اجباری که بابت آن هزینه پرداخت می‌شد، بنابراین جزو مالیات/تحویل تحمیلی(۱) به ارتش به شمار نمی‌آمد. این روند تا قرن چهارم میلادی تغییر نیافت. به منظور اطمینان از تحویل/توزیع [کالا] بافندگان، اتحادیه‌های صنفی شکل گرفت. ما از وجود چنین

بافندگانی بر اساس پاپیروس‌ها مطلع هستیم، آنان به گروه‌های سه نفره تقسیم می‌شوند: هر کدام از این گروه ها می‌بایست تعدادی ثابت از لباس را تحویل دهند. حتی مکانی که تحویل در آنجا انجام می‌شد، به آنان اعلام می‌گردید... هم‌چنین، بافندگان از زادگاهشان به منظور انجام کار اجباری برای دولت به اسکندریه برده می شدند. شکایت‌های زیادی از سوی بافندگان در مورد حجم بسیار کار ثبت شده است. ما از اینکه آنان چقدر زمان برای انجام کارهای خود اختصاص می‌دادند، چیزی نمی‌دانیم، اما شمار منسوجات یافت شده در گورهای شخصی افراد و غیره چنین می‌نماید که به رغم شکایات، بافندگان زمان زیادی برای رسیدگی به نیازهای مردم غیرنظامی/عادی و کسب درآمد برای خودشان داشتند (Sodini, 1979: 91;Wessel, 1965: 182) و در تمام این دوران هم هنر رسمی و هم هنر دهقانی/روستایی وجود داشته است (Seagroatt, 1978: 2). حال باید دانست، اگرچه پاپیروس‌های به دست آمده از شن‌های خشک مصر، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای درباره تولید منسوجات از دوره حکومت یونان، تمامی سال‌های سلطه روم تا عهد بیزانس را ارائه می‌دهد، ولی هیچ تصویر منسجم و کاملی از این صنعت در یک زمان مشخص حاصل نمی‌شود: پراکندگی در زمان و مکان، از هم گسیختگی و به ندرت توصیفی بودن از ویژگی آنهاست و به طور کلی مضمون پاپیروس‌ها مربوط به معاملات اقتصادی، مسائل مالیاتی یا مالی و یا گزارش‌های روزانه بوده است (Maguire, 1999: 20).

۱-۴. مواد، فن، سبک و گاهنگاری بافته‌های قبطی

شرح کوتاه ارائه شده از اهمیت مصر به عنوان مرکز صنعت نساجی به‌خوبی نشان می‌دهد که چرا بیشتر پارچه های یافت شده در آنجا از جنس کتان هستند و فقط یک روش تولید در آنها به کار گرفته شده است، (Wessel, 1965:182) آن هم بافته کتانی با تزیین فرشینه‌ای[۲] از جنس پشم رنگ شده (Villard, 1931: 31). بدیهی است که کتان و پشم دو لیف اصلی در مصر و دوران قبطی هستند ولی پنبه و ابریشم از دیگر الیافی بودند که منسوجات قبطی از آن‌ها تولید می‌شدند (Maguire, 1999: 21).

نقش‌مایه‌های تزیینی در آغاز بافته‌هایی در مقیاس کوچک بر روی کتان ساده بافت بودند. در خلال قرن/سده ۴ تا ۷ م. فرشینه بافی رشد و گسترش یافت و از قرن ۷ م. به بعد تمام پارچه به صورت فرشینه بافته می‌شد. ضمن اینکه، چاپ بر روی پارچه‌های ساده، گلدوزی و سوزن‌دوزی، در اواخر همین عصر مورد استقبال قرار گرفت و در دوران اسلامی اعتلا یافت (رایس، ۱۳۸۴: ۴۲؛ Badawy, 1978: 283). اینک تأثیرپذیری تزیینات بافته بر روی منسوجات قبطی را می‌توان در قالب کلی دوره یا سبک ملاحظه کرد: نخست، دنباله و یا وجه دیگری است از نفوذ تأثیرات یونانی-رومی که در آرایش بافته‌ها از نقوش تزیینی و اشکال انسانی بهره می‌گرفت. دیگری متأثر از هنر آسیا، مجموعهٔ جدید ارائه شده از جانب سوریه به‌سان نقش‌مایه اسب‌سوارانی که پیشاپیش حرکت می‌کردند اما با اصل و منشأ ایرانی (رایس، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۳؛Kendrick, 1922: 3). به دنبال آن، گرایش به سمت انتزاع و سمبل/ نمادهای مسیحیت که جایگزین شمایل‌نگاری‌های (Iconography) غیر مسیحی می‌گردد و عناصر سبک جدیدی را آشکار می‌سازند (Hoskins, 2004: 24). باری، دوران واقعی قبطی از این پس پدیدار می‌شود، جایی که نگاره‌ها خیلی طبیعت‌گرایانه نیستند و مرزها گسسته شده‌اند. مرحله بعدی ارائه تزییناتی است که شاید ناشی از تأثیر سنت‌شکنی اسلامی یا مسیحی باشد (Rogers, 1979: 21). در این میان، کاربرد خط و کتابت عربی در سه مرحله روایی/روایتی (Narrative)، اسمی (Onomastic) و طراز

(Tirâz) به جای هنر تصویری در منسوجات، دلالت بر تأثیرگذاری اسلام بر روی بافته‌های این دوران دارد (Dimand 1930, 205; Hoskins, 2004, 24; Durand 2009, 176).

به‌رغم شواهد ظاهری اندک، توافق کلی بر سر این است که پارچه‌ها به لحاظ سبکی دارای توالی هستند. هم‌چنین در مورد اینکه کدام یک از آن‌ها جزء نمونه‌های اولیه هستند و کدام یک نمایانگر تداوم شیوه‌های پیشین که در این دوران نیز ادامه یافته‌اند، اتفاق‌نظر وجود دارد. امّا در رابطه با این گستره زمانی که چند قرن را در برمی‌گیرد، اختلافاتی وجود دارد، به‌ویژه، درباره این پرسش که پس از تسلط اعراب در اواسط قرن هفتم تا چه مدت تولیدات به سبک قبطی ادامه می‌یابد. به نظر می‌رسد تاریخ ارائه‌شده تاریخ قطعی نبوده و گاهی تاریخ تقریبی/تخمینی از پدیده‌ایی پیروی می‌کند که واحد میانگین نامیده می‌شود (Rogers, 1979: 21). از آن جمله تکه‌هایی تزیینی که احتمالاً از لباس اصلی بریده و بر زمینه دیگری دوخته/تکه‌دوزی شده‌اند که این استفادهٔ دوباره به‌تازگی به روش تاریخ‌گذاری کربن ۱۴ بر روی تعدادی از پوشاک تأییدشده است (Morgan, 2018: 88). از جانب دیگر، مطالعات فن‌شناسی بر ساختار و فن بافت، تجزیه‌وتحلیل آزمایشگاهی/آنالیز رنگ‌زاها هم به عنوان ابزاری برای گاهنگاری مورد توجه قرار گرفت. در این بین، فرشینه نوعی بافت، سازگار با ذوق و سلیقه تمامی دوره‌ها بوده است و پیشرفت در شیوه بافت و مقایسه سبک‌شناسانه آن روشی مناسب برای ارائه گاهنگاری منسوجات منسوب به قبطی است (Rogers, 1979: 21-23).

۵. آمیختگی و امتزاج اسلوب هنری یونانی-رومی و شرقی بر منسوجات و پوشاک قبطی

از شواهد به دست آمده از گورهای غارت نشده قبطی به همراه نمونه‌هایی از لباس و بازنمایی‌ها بر روی آثار هنری همچون فرسک‌های دیواری گور دخمه‌ها و ویلاهای رومی، نقاشی‌های مذهبی و غیرمذهبی روی پوستینه‌ها از اواخر عهد کلاسیک، نسخ خطی صدر مسیحیت، موزاییک‌های شهرها و استان‌های روم و امپراتوری بیزانس پی می‌بریم که مُد یا سبکی از لباس (شکل ۳-۱) در سراسر امپراتوری روم برای حداقل هفت قرن اول پس از مسیحیت رواج داشته است (lewis, 1969: 8; Hoskins, 2004: 23). در این ضمن اغلب تزیینات باشکوه بر پوشش ثروتمندان که به صورت کامل و هم تکه پارچه به دست آمدند، این باور را به وجود آورده‌اند که آنها سبک خاص مصر قبطی می‌باشند؛ اما بی‌شک این تصور نادرست است، زیرا بخش بزرگی از تولیدات از سوی دولت و برای ارتش سفارش داده می‌شد، از این منظر سبک یا مُدهای متداول از سوی امپراتوری بر آنان تحمیل می‌شد (Wessel, 1965: 185).

شکل ۱: نمایش سبک لباس، تونیک مزین به قاب و نوارهای تزیینی، موزاییک، قرن ۴

Fig. 1: Representation of costumes fashion/style, Tunic with decorative bands and panel, mosaic, 4th century (Morgan, 2018: Figs. 91-38).

شکل ۲: پوشش راهبان، دیوارنگاره‌ای از صومعه باویط

Fig. 2: Monks garments, wall painting from the monastery at Baouit (Ibid 2018: Fig. 77).

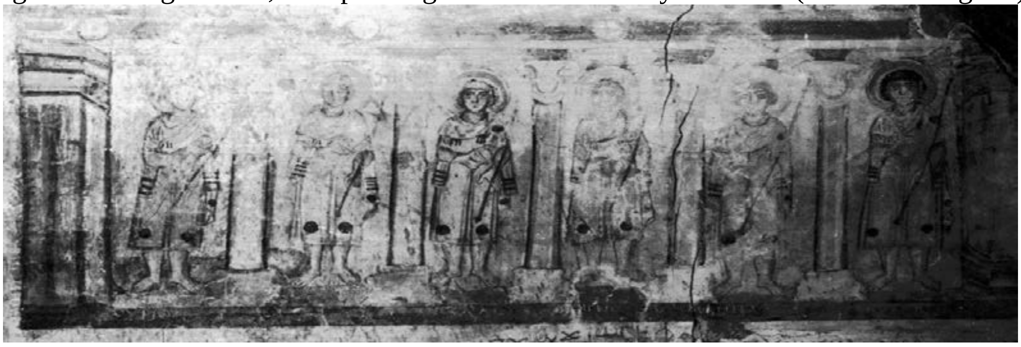

شکل ۳: پوشش ردا (اگرچه تئودوسیا آشکارترین آنهاست) روی تونیک‌های بلند، نقاشی، آنتینوئه، قرن ۶ م.

Fig. 3: Himation (although Theodosia’s is the most revealing) over long tunics, Painting, Antinoopolis, 6th century (Rutschowscaya, 1990: P. 51)

لباس اصلی تونیک بود، به‌صورت یک تکه، از لبۀ یک آستین تا لبۀ دیگر بافته و توسط زنان، مردان و کودکان پوشیده می‌شد. انواع مختلف نقوش تزیینی و رنگی که در پشت و جلو یکسان می‌نمود ظاهر تونیک کتانی را آراسته می‌داشت (شکل ۴ - ۵). رایج‌ترین این تزیینات نوارهای کوتاه یا بلندی بود که به‌صورت عمودی از شانه ها به پایین آویخته می‌شد. نظر بر آن است که این شکل تزیین از نوار ارغوانی رنگ که سناتورها و البته اکوسترین‌ها به نشانه موقعیت بر لباس خود حمایل می‌کردند اقتباس شده است (Kendric, 1920: 27-28; Lewis, 1969: 8; Thomas, 2016: 40).

شکل ۴: تونیک با تزیینات فرشینه، احتمالاً آخمیم، قرن ۸-۶ م.

Fig. 4: Tunic with tapestry ornamentations, possibly Akhmim, 6th-8th century (Kendrick, 1992: PL. IV)

شکل ۵: تونیک کودک با تزیینات فرشینه، قرن ۶-۴ م.

Fig. 5: Child’s tunic with tapestry ornamentations, 4th- 6th century (Morgan, 2018: Fig.28)

لباس‌هایی از این نوع تنها مختص مصر نبودند. این تونیک‌ها که دلماتیک نام گرفت، توسط امپراتور هلیوگابالوس (Elagabalus) در اوایل قرن ۳ م. معرفی شد. جامه‌ای با آستین‌های گشاد که ریشه در دلماتی (Dalmatia) داشت و محتمل در مراسم آیینی مذهبی یا تشریفاتی پوشیده می‌شد. تونیک عادی را با کمربند اما دلماتیک را معمولاً یا به رسم رایج بدون کمربند به تن می‌کردند. اگرچه دلماتیک به طور خاص برای مردان تولید می‌شد، ولی بازنمایی‌های هنری نشان می‌دهد که مردان و زنان به ظاهر پوششی مشابه داشته‌اند. اطلاعات مربوط به پوشش زنان و کودکان از فرمان دیوکلسین ریشه می‌گرفت و به نظر می‌رسد تنها یک اندازه برای تمامی حالت‌ها مناسب بوده است که در تولیدات آنان پدیدار می‌شود. حال آنکه مطابق فرمان، دلماتیک زنان حتی با وجود کیفیت و نوع یکسان هزینه بیشتری داشته است (Morgan, 2018: 30; Carroll, 1988: 39).

از قرار معلوم، چیزی مشابه شنل بر روی تونیک می‌پوشیدند و شالی بزرگ برگرفته از تن‌پوش یونانی[۳] (Lewis, 1969) این جامه/ردا در سرتاسر بدن پیچیده و بر روی شانه راست (با گیره/سنجاق می‌بستند) یا هر دو شانه انداخته می‌شد (Cole, 1887: xii ; Gabra and Eaton-Krauss, 2007: 256) و اغلب به عنوان کفن یا پوشش خاک سپرده مورد استفاده قرار می‌گرفت. انواع مختلف این لباس رومی، به رغم بزرگ‌تر و سنگین‌تر بودن، از زمان فتح اعراب در سراسر قرون وسطی در مصر پوشیده می‌شده است (Lewis, 1969: 8).

زمانی که تونیک کهنه می‌شد، اغلب تزیینات آن را بریده و به لباس جدید می‌دوختند. تغییراتی از این دست در طرح اولیه تونیک، شاید به سبب رسیدن به سودهای اقتصادی بود. حال آنکه این اقدام با تخصصی شدن کار ناشی از آن [تولید و تکه‌دوزی تزیینات] پیوند داشت. از دیگر سو، سبک تصویر سایه‌نما از قرن چهارم به بعد در میان افرادی که توانایی خرید لباس‌های باب روز را داشتند رواج و محبوبیت پیدا کرد، ولی نه در بین ثروتمندانی که لباس‌هایشان با نوارهایی بافته از نخ‌های ارغوانی رنگ و طلا مزین می‌شد. بدیهی است که روحانیون مسیحی علیه اشتیاق روزافزون ثروتمندان برای به دست آوردن و نمایش البسه تزیین‌شده و مجلل و هزینه‌های بیش از اندازه به مخالفت برخاستند. گویی علت اصلی این رویداد مواجه‌شدن با عادات و رسوم شرقی بود، ضمن اینکه تغییرات در انتصاب و انتقال قدرت امپراتوری به دست ایالاتی که خود سالیان طولانی تحت سیطره روم قرار داشتند اما هنوز ریشه در سنت‌های دیرین خویش دارند و تنها به صورت

ظاهری هلنی/یونانی یا رومی شده بودند، ناگزیر به مفهوم تغییر و دگرگونی در هنر، سبک و سلیقه قلمداد می شد (Wessel, 1965: 185; Gabra and Eaton-Krauss, 2007, 171).

۶. کارگاه‌ها و مراکز پارچه‌بافی

بی‌گمان، مشخصه زندگی مسیحیان اولیه در مصر، رهبانیت زاهدانه و جمعی بود که هر دو دسته از رهبانان به دلایل مختلف به بیابان پناه می‌بردند و از مراکز تمدن فاصله می‌گرفتند. همگام با این شرایط صومعه‌ها به وجود آمد و جوامع کوچک در اطراف آنها شکل گرفت (Seagroatt, 1978: 2) و اینک نوبت به هنر صومعه است که برخی از آن‌ها به مراکز بافندگی بدل شدند (احتمالاً در مقیاس کوچک) و حداقل در یکی از آنها، صومعه اپی‌فانیوس/اپیفانس (Epiphanius) شواهد استفاده از دستگاه پارچه‌بافی به دست آمده است. مدارکی که در دست است چنین می‌نماید که افراد برای بافندگی استخدام می‌شدند و شمار فراوانی پارچه در آنجا بافته شده است (Badawy, 1978: 283; Seagroatt, 1978: 2). افزون بر این، در اپی‌فانیوس شاهد نوشته شدن اندازه رداها و پیراهن‌های کوچک و بزرگ بر روی دیوار یکی از اتاق‌ها هستیم. این دستورالعمل‌ها اثبات می‌کند که تولید پوشاک در اینجا در اندازه‌های استاندارد صورت می‌گرفته است؛ اندازه‌گیری بر مبنای اعضای بدن، تغییرات اندک در اندازه لباس‌های تولید شده توسط بافندگان مختلف را توجیه می‌نماید (Morgan, 2018: 30). از سوی دیگر، اکثریت لباس‌های کامل از گورها به دست آمده‌اند، در عین حال البسه یافت شده از گورستان لزوماً به محل تولید پارچه‌ها اشاره نمی‌کند اما چنان‌که پیداست، آخمیم در مصر علیا چیزی فراتر از یک مرکز نساجی محلی و حتی مرکز مهم صنعت کتان در مصر بوده است. این امر بر اساس نظر تعدادی از بافندگان و دیگر صنعتگران متخصص نساجی و از روی تکرار نقش‌مایه‌های همسان و تزیینات ماهرانه قابل تأیید است. بیشتر منسوجات به جای مانده از آخمیم کتان هستند و بیش از ده کارگاه تولید بافته‌های کتانی در آخمیم ثبت شده است، شش تا هشت کارگاه در مقایسه با کارگاه‌های کوچک متعددی که در منازل دایر شده بودند از ساختمان‌های مستقل نسبتاً بزرگ‌تری برخوردار بوده‌اند که در یک مرکز پرآوازه بافت پارچه واقعاً حیرت‌انگیز به نظر نمی‌رسد. هرچند پارچه پشمی رنگرزی شده نیز از مقابر/گورها یافت شده است. با این همه پی بردن به شرایط و محلی که در آن بافته‌ها تولید شدند بی‌نهایت دشوار است و تنها دو قطعه پارچه وجود دارد که نام محل ساخت پارچه بر آن نوشته شده است. یکی دارای کتیبه‌ای است که می‌توان آن را متعلق به آخمیم دانست و دیگری دارای کتیبه‌ای است که به نظر نام إهناس/إهناسیا (Heracleus/Ahnas) را بر خود دارد. (Rutschowscaya, 1990: 36 ; Geens, 2007: 298-300).

برخی دیگر از مراکز اصلی یافته‌های منسوجات که تاکنون انتشار یافته‌اند، کارانیس در فیوم، شیخ‌آباد و ابوهنیس در همسایگی آنتینوئه، ال‌اشمونین در سمت مقابل رود نیل، سقاره، باویط، اسیوط، اسکندریه و... هستند (شکل ۶). هرچند شماری از تکه پارچه‌ها که اکنون در موزه‌ها و مجموعه‌های زیادی در سرتاسر جهان نگهداری می‌شوند منشأ ناشناخته دارند (شکل ۷). در مراکز اصلی بافندگی مانند اسکندریه، فیوم و آنتینوئه آخرین فن‌ها بهبود بخشیده شد و به احتمال رنگرزی پرهزینه‌ای مورد استفاده قرار گرفت. در چندین نمونه نام‌های زکریا و یوسف در متن پارچه بافته شده است که به طور ویژه به نام بافندگان آن‌ها اشاره دارد، گرچه بافندگان معمولاً ناشناس باقی می‌ماندند. به عنوان اثبات مدارک تاریخی، سند اعتبار/مجوز کارگاه‌های دولتی

بافندگی متعلق به قرن دهم که توسط قبطیان و تنها برای رفع نیازهای آنان اداره می‌شد، هنوز هم در فیوم وجود دارد (kybalova, 1967: 33-40; Wessel, 1965: 186).

شکل ۶: برخی از کارگاه‌ها، مراکز تولیدکننده و منسوجات یافت شده.

Fig. 6: Some workshops, manufacturing centers and textile findings (Thomas, 2016: 17).

شکل ۷: راست بالا) دو فرشینه دایره شکل از یک تونیک، منشأ نامعلوم، قرن ۷ م. راست پایین) تکه‌ای از نوار تزیینی، منشأ نامعلوم، قرن ۹-۶ م. چپ) تکه‌ای از فرشینه تزیینی، پشم رنگرزی شده، مصر، قرن ۶-۵.

Fig. 7: right, up) Two tapestry-woven roundels from a tunic, unknown provenance, 7th century (Gabra and Eaton-Krauss, 2007: P. 172), right, down) Fragment of a decorative band, unknown provenance, 6th-9th century (Seagroatt, 1965: Pl. 20), left) Fragment of a decorative tapestry, dyed wools, Egypt, 5th - 6th century (Cleveland Museum).

۷. تجارت ابریشم و تأثیرپذیری پارچه‌ها و دست بافته‌های قبطی از هنر ساسانی

چنانکه از نظر گذشت پوشش مناطق بر سبک و طرح پوشاک تأثیرگذار بوده است که با ورود بیگانگان به شهرها و یا توسط سربازان و بازرگانانی باب می‌شد که به سرزمین‌های دور مسافرت کرده بودند (Morgan, 2018: 30). نفوذ هنر بیگانه بر ابریشمینه‌های قبطی نیز مؤید چنین تأثیرپذیری است. بافته ابریشمین نادر و نمایانگر اثر بومی قبطی نیست، ابریشمینه‌های جناغی باف، بافته بر کارگاه/دار عمودی به احتمال وارداتی و تقلیدی از نقوش پارچه‌های ابریشمین ایرانی و بیزانس است (Rogers, 1979: 18; Kendrick, 1920: 29).

هرچند می‌دانیم در پاپیروس‌ها، حتی آنهایی که متعلق به دوران بیزانس بود نشانی از ابریشم وجود ندارد؛ اما در عین حال به پیشه‌وران که برای تولید پارچه‌های ابریشمی استخدام شدند در فرمان اقتصادی اشاره شده است که دیوکلسین در سال ۳۰۱ میلادی صادر کرد. متنی قابل ملاحظه در مورد قیمت‌های مواد خام (پشم و به‌ویژه کتان)، هزینه‌های فراوان پوشاک، دستمزد بافنده‌ها و دیگر کارگران نساجی در سراسر امپراتوری روم. اگرچه نام مصر به صراحت در اسناد ذکر نشده، به احتمال زیاد بافت پارچه‌های ابریشمی در قرن سوم در آنجا صورت گرفته است. در حقیقت، کرم‌های ابریشم تا زمان زمامداری یوستینین که تجارت را در انحصار امپراتوری قرار داد، در مصر تولید نمی‌شدند (Maguire, 1999: 21). از این رو، پارچه‌های ابریشمی در مصر باستان بسیار کمیاب و منحصر به طبقات ثروتمند بود. تولید ابریشم در قرن ششم میلادی می‌بایست مقدار ابریشم موجود در جامعه مصری را افزایش داده باشد (Nelson and Johnson, 1988: 19).

شکل ۸: بافته‌های پشمی مصر قبطی متأثر از ساسانی: راست) تکه‌ای از فرشینه با تزیین سر و برگ نخلی، مصر، آنتینوئه، قرن ۶ م. میانی) تکه‌ای دایره شکل با نقش خروس و برگ نخلی‌ها، مصر، آخمیم، قرن ۵ م. چپ) تکه‌ای تزیینی با نقش اسب سوار قدیس، قرن ۶-۷ م.

Fig. 8: Coptic Egyptian wool weaves influenced by the Sassanids: right) Fragment of a tapestry decorated with head and palmette, Egypt, Antinoe, 6th century (Cleveland Museum), middle) Fragment of a decorative roundle with a cock and palmettes,Egypt, Akhmim, 5th century (Volbach 1969, Fig. 29), left) Decorative panel/piece with Saint on horseback, 6th- 7th century (Kybalova 1967, Fig. 58).

با این حال، کشف مقدار زیادی ابریشم در گورستان‌های آخمیم و آنتینوئه ما را با مشکل منشأ آنها مواجه می‌نماید. قطعاتی که همگی به سبک ساسانی هستند حاکی از آن است، منسوجات بسیاری که از قبل وارد شده بودند، به اتمام رسیده است. این امر را می‌توان از دیگر شواهد تاریخی نیز دریافت تا زمان کشورگشایی اعراب (۶۴۱ م.)، ایرانیان در دوران اشکانی و سپس ساسانی انحصار تجارت ابریشم را دست داشتند، ایشان دستگاه‌های بافندگی پارچه ابریشمی از آن خود ایجاد کردند که تولیداتشان در مراکز بافندگی افزون بر مصرف داخلی به کشورهای دیگر هم صادر می‌شد. تا جایی که جلوه و رواج شگفت‌انگیز بافته‌های ابریشمین

ایرانی کلیسای بیزانس را نگران و به کارگیری پارچه‌های منقش و بافته از ابریشم ایرانی را ناروا اعلام کرد (گیرشمن ۱۳۹۰، ۲۲۶؛ Rutschowscaya, 1990: 25). گرچه می‌دانیم پیشه‌وران بافنده پارچه‌های پشمی مصری با ترکیبات و مضامین ساسانیان به طور ماهرانه‌ای سازگار شدند (شکل ۸).

اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که پارچه‌های ابریشم کشف شده در آخمیم و آنتینوئه را خودشان بافته باشند و از آنجایی که شماری اندک از تکه‌پارچه‌ها بر جا مانده است، دشوار بتوان گفت پارچه‌های قبطی از آن پس چه مدل/قالبی را دنبال می‌کردند، یا تا چه اندازه تولیدات اصلی‌شان بوده‌اند و همواره مورد بحث و اختلاف است که ابریشمینه‌ها در ایران، سوریه یا بیزانس بافته شدند. از طرفی، ابریشم ناخالص در پود پارچه های قبطی قابل تشخیص است. حال آنکه نباید از نظر دور داشت در اسکندریه «جیناسیا» (gynaeceum) که برای دربار امپراتوری کالای ابریشمی تولید می‌کرد به اندازه کارگاه‌های بافندگی بیزانس یا شهرهای بزرگ شرق، دمشق، انطاکیه یا صیدون/صیدا (Sidon) معروف بود (Rutschowscaya, 1990: 25; Volbach, 1969: 56). احتمالاً نقش [مراکزی مانند] آخمیم به عنوان تولیدکننده پارچه زمانی اهمیت پیدا نمود که شهر به مرکز محلی بافت ابریشم تبدیل شد و این تخصص از تجارت کالایی صادراتی خبر داد. مسیرهای تجاری سراسر بیابان شرقی که از دره نیل نزدیک آخمیم آغاز و به بنادر دریای سرخ منتهی می‌شد بی‌گمان می‌تواند دلیل دیده شدن تزئینات ساسانی (درخت زندگی، آذین برگ نخلی، طرح قلبی، سواران متقابل) بر بافته‌های ابریشمین محلی/بومی باشد (Geens, 2007: 300)، (شکل ۹).

شکل ۹: بافته‌های ابریشمین مصر قبطی (؟) متأثر از ساسانی: راست) قسمتی از نوار تزیینی آستین با نقش دو سوارکار، ابریشم، مصر، آخمیم، قرن ۸-۶ م. میانی) تکه‌ای مربع شکل از یک تونیک، فرشینه از ابریشم رنگرزی شده، احتمالاً مصر، قرن ۶ م. چپ) قسمتی از پارچه‌ای تزیینی با نقش پرندگان (خروس)، آنتینوئه، احتمالاً وارداتی، قرن ۶ م.

Fig. 6: Coptic Egyptian silk weaves (?) influenced by the Sassanids: right) Part of a decorative sleeveband with two horsemen, silk, Egypt, Akhmim, 6th-8th century (Volbach 1969, Fig. 45), middle) square panel from a tunic with horseman, tapestry weave of dyed silk, possibly Egypt, early 6th century (Thomas, 2016:42), left) part of a decorative textile with cocks, Antinopolis, probably imported, 6th century (Rutschowscaya 1990, 22).

از این رهگذر درمی‌یابیم روزی که بافندگی ایرانی تأثیر هنری خود را به کشورهای همجوار گسترش داد، هنر بافندگی قبطی نیز تحت این تأثیر قرار گرفت. حتی فتح مصر به دست اعراب هم به فعالیت پارچه‌بافی قبطیان خاتمه نداد، بلکه اینان به میانجی مصر و ایران با هنرمندان و بافته‌های سوریائی و بیزانسی آشنا شدند و بدین شکل هنر بافندگی ساسانی نه تنها در دوران سپسین استمرار یافت بلکه ارزش و مرتبه‌اش در کارگاه های مسیحی قسطنطنیه و اسلامی از هر جای دیگری بیشتر شد. از این رو آنچه در هنر قبطی جهانی خاص برای آن هنر به وجود آورده، رنگ غیرعادی و ویژه‌ای است که با گذشته شگفت‌انگیز هنر ایران بیگانه نیست (گیرشمن، ۱۳۹۰: ۳۱۱-۳۱۰).

۸. نتیجه

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که بی‌تردید دوران قبطی در حالی آغاز شد که مصر دستخوش مذاهب افراطی و دگرگونی‌های سیاسی و مدنی بود. ساختار فرهنگی/اجتماعی، اقتصادی و صنایع از جمله نساجی در طی این زمان عمدتاً ناشی از سرعت گرایش به مسیحیت آشکارا تغییر کرد. در بدو امر تا هنگام بسط و توسعه فنون، صنعتگران بافنده قبطی هنوز تابع و وارث دستاوردهای عصر هلنی به‌مانند بطالسه [۴] بودند. بدین قرار تأسیس کارگاه‌ها و مراکز پارچه‌بافی، مواد خام به کار گرفته، تولید، ارسال، حتی تداوم یافتن پوشاک مصری را شاید بتوان بارزترین نشانهٔ توجه و تبعیت از دورهٔ بطلمیوسی دانست. حال آنکه از این دوران به بعد، نفوذهای متقابل حکمرانان رومی و بیزانسی و قدرت روزافزون جوامع رهبانی و از طرفی تأثیرات آسیایی (شرقی) نقشی غالب و مسلط بر سبک، سمبولیسم/نمادگرایی و علایق هنری بافندگان می‌یابد. این رویه تغییرات حاصل آمده در شیوه تولید و اسلوب بافت، آهنگ تغییر سبک و پوشش باب روز را تسریع داد که بارزترین جلوهٔ آن در فرشینه‌ها خاصه ابریشمینه‌های نقش دار قابل ملاحظه است؛ مدرکی قابل تأیید که خود نشانی بر فعالیت‌های اقتصادی، تبادلات بازرگانی و فرهنگی دارد. با این همه این احتمال همواره پابرجاست که بسیاری از این بافته‌های تجملی، زاده ابتکار و وارداتی از سوی ایران هستند که در نهایت انگیزه بافت نمونه‌هایی تقلیدی از هنر ساسانی را برای قبطیان فراهم می‌آورد. در ضمن تمرکز به صِرف تبعیت از ظهور اشکال جدید در چنین زمانی اهمیت پارچه را، به عنوان الگویی که خود با تغییرات فرهنگی پیوند دارد قدری محدود می‌نماید؛ این امر بیشتر از این لحاظ قابل درک است که صنعتگر قبطی تا پیش از ظهور شیوه جدید اسلامی، با تکیه بر همان مهارت‌ها کماکان به بازآفرینی نقش‌مایه‌های محبوب متناسب با سلیقه حاکمان جدید ادامه می‌دهد. افزون بر مواردی که برشمردیم، افزایش تقاضای روزافزون تولید پوشاک و محصولات پارچه‌ای در مقیاس کوچک و بزرگ را می‌توان متضمن مهارت فنی بافندگان، زاییدهٔ شرایط و مهاجرت‌ها (در پی رهبانیت) دانست که همگی بر تأثیرات زندگی در میان اقوام و فرهنگ‌های بیگانه دلالت داشته‌اند. از آنچه بدان پرداختیم و صرف نظر از نمونه‌های کامل، اکثریت تکه‌های تزیینی، از زمینه پارچه‌ای به دست آمده‌اند که نقش آن‌ها را نه فقط در قالب تونیک، بلکه به عنوان سرمایه‌ای گران‌بها مورد توجه قرار می‌دهد. با این وجود، بسیاری از تکه‌ها در این دوران تعمیر شده‌اند، در نتیجه می‌بایست مدت زمان بیشتری مورد استفاده قرار گرفته باشند. شاید این از آن روست که تولید لباس روندی طولانی و پر هزینه داشته است.
از سوی دیگر، در اغلب گورها نیز شاهد پوششی فرسوده بر خاک‌سپردگان هستیم. با این اوصاف و با توجه به ارزش منسوجات، منطقی به نظر می‌رسد که صاحبان آن‌ها (طبقات متوسط و پایین) به لحاظ تأمین اقتصادی ناگریز به استفاده مداوم پوشاک در طی زندگی بودند. جریانی که ردپای آن حتی در میان روحانیون مسیحی به روشنی نمایان می‌شود. ناگفته نماند که در انتساب و یافتن مکان دقیق تولید و کشف این زُمره بافته‌ها دست کم به سبب تجارت خارجی فعال و تکه‌تکه شدن آنها در طول زمان برای مصارف و مقاصدی دیگر گاهی با ابهام بسیار مواجه هستیم؛ تا جایی که ارائه تاریخ‌گذاری دشوار می‌نماید، اگرچه پژوهش‌های سبک شناسانه و فنی در دستیابی به این مهم (ارائه گاهنگاری نسبی) یاری‌رسان بوده است، اما بی‌شک روش‌های دقیق علمی و آزمایشگاهی در رفع پاره‌ای از کاستی‌ها در این زمینه مؤثر واقع می‌شود.

پی‌نوشت

۱. (annona militaris/ἀννῶνα): مالیاتی غیررسمی/غیر نقدی، به‌صورت کالا در رفع نیاز ارتش به آذوقه (شراب، گوشت، روغن، نان)، پوشاک و سایر ضروریات، ه دریافت آن توسط امپراتور سوروس (۲۱۱-۱۹۳) بر مردم تحمیل گردید؛ در برگردان فارسی واژه مالیات/تحویل تحمیلی به ارتش بکار گرفته شد.

۲. (Tapestry): بافت تاپستری در این نوشتار به صورت فرشینه بافت آورده شده است.

۳. (Himation): پوشش یونانی مشابه به ردا یا جامهٔ چهارگوش که هیماتیون/هیماسیون نامیده می‌شد.

۴. (Ptolemy of Egypt): سلسله بطالسه در فاصله سال‌های ۳۲۳ تا ۳۰ ق.م. بر مصر حکومت می‌کردند.

منابع

النادوری، رشید و ورکوتو، ژان، (۱۳۶۰)، «هنرها و حرفه‌های دوران فراعنهٔ مصر»، ترجمهٔ شاپور اسدیان، پیام یونسکو، شمارهٔ ۱۱۶.

رایس، دیوید تالبوت، (۱۳۸۴)، *هنر بیزانس*، ترجمهٔ رقیهٔ بهزادی، ماندانا علیپور، قطره.

گیرشمن، رومن، (۱۳۹۰)، *هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی*، ترجمهٔ بهرام فره‌وشی، علمی و فرهنگی.

وارنر، رکس و استیرلین، هنری، (۱۳۷۸)، *کیش و تمدن مصر باستان*، ترجمهٔ محمد نجفی و امیر امجد، نیلا.

Allgrove-McDowell, J. 2003. Ancient Egypt, 5000-332 BC. In: D. Jenkins (ed.), *The Cambridge History of Western Textiles*. vol. I, Cambridge, 30-38.

Badawy, A. 1978. *Coptic Art and Archaeology*. Cambridge, Massachusetts: The Massachusetts Institute of Technology.

Bagnall, Roger S. 1993. Egypt in Late Antiquity. Princetin, NJ.

Barber, E. J, W., 1991. *Prehistoric Textiles: The development of cloth in the Neolithic and Bronze Ages with Special Reference to the Aegean.* Princeton, NJ.

Bekwith, J. 1959. Coptic textiles. *CIBA Review* 12(133): 2-27.

Carroll, D. L. 1988. *Looms and Textiles of the Copts.* Seattle: University of Washington Press.

Cole, A. S. 1887. *A descriptive catalogue of a Collection of Tapestry-Woven and Embroidered Egyptian Textiles in the South Kensington Museum*. London, Eyre & Spottiswoode, printers.

Crowfoot, G. M. 1954. Textiles, Basketry and Mats, in Singer, C., Holmyrad, E. J. and Hall, A.R. (eds.), *A History of Technology I*. Oxford: Clarendon Press, 413-47.

Dimand, M. S. 1930. *A handbook of mohammedan Decorative Art*. The Metropolitan Museum of Art.(New York, N.Y.)

Durand, M. 2009. Inscribed fabrics from Egypt. A study in Greek and Coptic textile epigraphy. *Journal of Coptic studies*, voll. 11.

El-Nadouri, R; Vercouter, J. 1981. The arts and crafts of the Egyptian Pharaons. Translated by shapur Asadian. *Payam-e unesco*. No.116. [in persian]

Gabra, G. and Eaton-krauss, M. 2007. *The Treasures of Coptic Art in the Coptic Museum and Churches of Old Cairo*. The American University in Cairo Press.

Geens, K. 2007. *Panopolis, a Nome Capital in Egypt in the Roman and Byzantine Period(ca. AD 200-600)*, Ph. D diss, Dept. of Ancient History, Ku Leuven University.

Girshman, R. 2012. *Iranian art during the Parthian and Sassanid era.* Translated by Bahram Farahvashi. Tehran: Elmi va Farhangi. [in persian].

Hoskins, N. A. 2004. *The Coptic Tapestries Albums And The Archaeologist of Antinoé, Albert Gayet*. Seattle: Skein Publications in association with the University of Washington Press.

Kendrick, A. F. 1920-1922. *Catalogue of Textiles from Burying-Grounds in Egypt I-III.* London, Victoria and Albert Museum.

Kybalová, L. 1967. *Coptic Textiles*. London, Paul Hamlyn.

Mackie, L. W And Rowe, A. P. 1976. Textiles of The old world. *Masterpieces in The Textile Museum*, Textile Museum (Washington, D.C).

Maguire, E.D. 1999. *Weavings from Roman, Byzantine and Islamic Egypt*. Krannert Art Museum.

Morgan, F. P. 2018. *Dress and personal appearance in late antiquity: the clothing of the middle and lower classes*. Brill; supplement edition.

Nelson, C. N. and Johnson, R. F. 1988. Attribute Characterization Schemes For Ancient Textiles. *Ars Textrina*, (9): 11-41.

Rice, D.T. 2005. *Art of the Byzantine Era.* Translated by Roghayeh Behzadi, Mandana Alipour. Tehran: Ghatreh. [in persian].

Rogers, C. 1979. *Ancient Coptic textiles*. Brighton: Rogers and Podmore.

Rutschowscaya, M. H. 1990. *Coptic Fabrics*. Paris: Musée du Louvre.

Seagroatt, M. 1965. *Coptic weaves*. City of Liverpool Museum.

Seagroatt, M. 1978. *Coptic weaves*. England, Merseyside Country Museum.

Sodini, J. P. 1979. ‘L’artisanat urbain à l’époque paléochrétienne (IV^{e}-VII^{e} s.)’, *Ktema* 4: 71-119.

Stauffer, A. 1995. *Textiles of Late Antiquity*. New York, The Metropolitan Museum of Art.

Thomas, T. 2016. Designing identity: *The power of textiles in late antiquity*. Princeton University Press.

Thompson, D. 1971. *Coptic Textiles in the Berooklyn Museum*. New York, Sanders Printing Corporation.

Török, L. 1993. *Coptic Antiquities II*. Rome: L’Erma di Bretschneider.

Villard, M. 1931. Coptic Textiles from the Kelekian Collection. *Parnassus* 3(4): 31-32.

Volbach, W. F. 1969. *Early Decorative Textiles*. Paul Hamlyn, London.

Warner, R; Stierlin, H. 1999. *Religion and civilization of ancient Egypt*. Translated by Najafi, Amjad. Tehran: Nila. [in persian].

Wessel, k. 1965. *Coptic art*. New York: McGraw-Hill Company.

University of Tehran Press

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Classification, Typology and Chronology of Iron Age Pottery at the Site of Meydan in Hamadan

Mohammad Shabani, [1] **, Mohammad Ebrahim Zarei,** [2] **, Kazem Mollazadeh,** [3] ✉

1.Department of Archeology, Faculty of Art and Architecture, Boali Sinai University, Hamadan, Iran. Email: mohammadeshabani@gmail.com

2.Department of Archeology, Faculty of Art and Architecture, Boali Sinai University, Hamadan, Iran. Email: me-zarei@basu.ac.ir

3.Department of Archeology, Faculty of Art and Architecture, Boali Sinai University, Hamadan, Iran. Corresponding Author Email: mollazadeh@ basu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
9, April, 2022

In Revised Form:
4, August, 2022

Accepted:
25, January, 2023

Published online:
20, June, 2023

Abstract

Considering the lack of finds dating to the Median and Achaemenid periods at Hamadan, it is very important to discover evidence from this period in this city. In 2017, during a construction operation in Imam Khomeini Square in Hamadan near the site of Hegmataneh/Ecbatana, some historical-era were identified and an emergency excavation led by Mohammad Shabani began. Excavation in this area uncovered three levels: late Islamic, post-Achaemenid and Medo-Achaemenid. Level III, the lowest layer, according to the excavated ceramics, represents the establishment of Iron Age III, or the Median period, which has continued in the Achaemenid period. The pottery of this period, which is classified into Fine, Common/Medium, and Coarse types, appears in the form of subspecies of Buffware, Brownish-Buffware, Grayware, and Cooking ware utensils. The most common vessel forms are bowls and jars. Among the Common types, there are bowls with horizontal handles attached to the edge, as well as bowls with S-shaped edges and jars with clover-shaped spouts. The pottery of this period is remarkably similar to the pottery tradition of Median sites, especially sites such as Godin II, Nush-e Jan, Babajan I-II, and Yelfan Tepe. In some cases, vessels such as bowls with angled and boat-shaped bodies, small simple cups, and jars with triangular rims are also comparable to Achaemenid sites such as Pasargadae and Persepolis, and even Hasanlu III. Based on the comparison of pottery data of this period with sites such as Godin II, Babajan I, and II, the settlement of the third level of Meydan probably began between 7th and 6th centuries BCE and continued until the end of the Achaemenid period. The findings of this period are very important due to the great ambiguities and challenges related to the Median and Achaemenid settlement of Hamadan and also the lack of identification of layers and cultural materials dating to this period, even after a century of archaeological excavations in this city.

Keywords: Hegmataneh، Median pottery، Iron Age III، The Site of Mydan، Achaemenid pottery

Cite this The Author(s): Shabani, M., Ebrahim Zarei, M., Mollazadeh, K., 2023. Classification, Typology and Chronology of Iron Age Pottery at the Site of Meydane in Hamadan: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 - (107-132). DOI: 10.22059/JARCS.2023.341348.143105

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

For more than a century archaeological excavations in Hamadan have not reliably found significant artifacts from the Pre-Parthian periods. In 2017, during an emergency excavation in the Meydan (Imam Square) by Mohammad Shabani, the first reliable archaeological evidence of the Pre-Parthian period was obtained. This site is located in the center of the city of Hamadan named Imam Khomeini Square. This site is located 700 meters south of Tepe Hegmataneh and 200 meters from the Jame Mosque (Fig 1). In this site, only midden layers and cultural deposits and their pottery provided usable information; very few of the discussed materials were found in the excavated architectural structures (Fig 2). The study of cultural materials, the presence of three floors; revealed the Islamic, post-Achaemenid, and Medo-Achaemenid periods (Fig 3). According to the ceramic record, Layer III represents the establishment of the Iron Age III or the Median period, which continued into the Achaemenid period. Pottery of this period can be divided into several types in terms of chamotte and slip color: Buffware, Brownish-Buffware, Grayware, and Cooking ware. These ceramics are also classified according to construction into Fine, Common, and Coarse species. The collection of ceramics from Layer III that was studied includes 1612 pieces. This collection is characterized by the following proportions: (1) 33% Buffware, (2) 52% Reddish or Brownish-Buffware (3) 12% Grayware, and (4) 3% Black or Cooking ware (Fig 4). The first three species were also classified based on the quality of construction into Fine (31%), Common/Medium (61%), and coarse (8%) (Fig 4).

Almost all of the Buffware vessels were wheel-made. The paste and slip of these wares are buff to cream. Fine and Common wares of this type have a compact fabric and a delicate body (the body of Fine types is thinner) and they are well-fired. The composition of pottery chamotte is usually made of a mixture of clay and minerals such as quartz and lime particles and very fine particles of gold- and silver-colored mica. The pottery is simple and lacks any decorative elements, and only the surface of several Fine-made types is polished. The most common container shapes include bowls and then jars. Some forms include: carinated bowls (Fig 6. 1-14 and Fig 7. 31-34) and angled bowls (Fig 5. 15-17 and Fig 7. 28-30). Several Common and Coarse bowls were made with horizontal handles on one or both sides (Fig 7. 28-30, 37). These bowls are also seen among the Coarse types (Fig 8. 86). The variety of shapes of Buff jars is much less than bowls. Jars come in a very common form: small jars with triangular edges protruding (Fig 7. 51-66). Other miscellaneous forms can also be seen between the jars (Fig 7. 43-46, Fig 7. 76-80, and Fig 7. 49, 75). Some jugs have vertical spouts (Fig 7. 76, 81-82, and Fig 8. 88).

Many structural features of Buffware are also found in this type. Pottery of this type has only more concentrated color slip and chamotte than Buffware, and in a general division, they can be considered as a subset of Buffware. The Fine potteries of this species have a higher manufacturing quality than the same specimens of Fine Buffware, their body thickness is less and their outer surface is often polished (Fig 9). The outer surface of some Common pottery of this species is also polished in the form of parallel strips with a tool (Fig 10). Among the Common wares, several small pieces with the added motif of a human hand can be seen along with a piece with the added motif of grape clusters (Fig11. 140-142). The form of this group of potteries is similar to the Buffware species and only forms such as carinated bowls (Fig 9. 90-100 and Fig11. 119-123), bowls with thickened edges (Fig 11. 130-132) and s-carinated bowls (Fig 9. 103-105 and Fig 11. 124-129), which are found in greater numbers. The types of jars of this species are similar to the types of Buffware (Fig11. 143-165). The form of Coarse Brownish-Buffware is similar to the previous species (Fig12. 166-169).

The paste and slip of this pottery are light gray to dark gray and even black. These types of pottery are wheel-made and only a few types of Coarse ware are hand-made. The Fine and Common ware of these types are well-fired and their inner and outer surfaces are gray and polished (Fig13, 15). The chamotte includes minerals such as fine sand particles, quartz, and a limited volume of lime. The form of Fine Grayware is comparable to the previous two species,

and specimens of the previous species can also be seen in this type (Fig 13. 170-195). Except for the plate types (Fig 15. 196-199), which are found only in the Common Grayware species, other forms of this species are similar to the previous specimens (Fig 15. 200-237). The number of Coarse Grayware specimens is limitedd (Fig 16. 238-244).

Due to the limited volume (3%), an accurate evaluation of this type of pottery is not possible. The paste and slip, whether inside or outside, of these dishes is brown to gray or brownish gray. The paste of these dishes contains the following inclusions: sand particles, along with fine and coarse mica particles, which are gold and silver, as well as small pieces of lime. The surface of these dishes is rough due to the large size of the minerals (Fig17). Forms of pottery of this type include pots (Fig 17. 245-248) and jars (Fig 17. 249-251).

The pottery of the three periods of Meydan, in terms of general tradition, is most similar to the Godin II, Babajan II, and I, Nush-I Jan, Mush Tepe, Yelfan Tepe, and Gonspan/Patpeh. Features such as the predominance of Buffware, most pottery forms belong to different types of bowls, carinated bowls (Table 1. 6-10), bowls with triangular edges (Table 1. 11-14), s-carinated bowls (Table 1. 15-19), bowls with vertical handles and branched appendages (Table 1. 24-23), bowls with horizontal handles (Table 1. 18-19, 21) and similar edges, jugs with vertical spout (Fig 18. 29-31). Among these vessels, there are large volumes of carinated bowls (Table 1. 1-5), Buff-cups (Table 1. 32-39) and jars with triangular edges (Table 1. 40-45) that are found in Achaemenid sites such as Hasanlu III, Babajan I, Pasargadae and Persepolis. This can be seen as indicating the continuation of the pottery culture of the Median period at Meydan until the Achaemenid period.

Conclusion

The pottery index forms of the Median and Achaemenid periods of Meydan III are a strong indicator that this layer to this period. According to historical documents, the formation of the main kingdom of Media in Hegmataneh took place around the middle of the 7th century BCE, and that the settlement of this place continued into the Median and Achaemenid periods. The study of ceramics and their comparative regional typological parallels also confirms this dating. This result is important in relation to the archaeological evidence related to Hegmataneh in the Median period, which unfortunately, despite many studies and excavations, has not until now yielded any significant results. For the first time, we can tie a specific material layer in the central core of Hamadan and Hegmataneh to this period.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۲۶۷۶-۴۲۸۸
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و گاهنگاری سفال عصر آهن۳ محوطه میدان همدان

محمد شعبانی،[1] محمدابراهیم زارعی،[2] کاظم ملازاده [3] ✉

۱. گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینای همدان، همدان، ایران. رایانامه: mohammadeshabani@gmail.com.
۲. گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینای همدان، همدان، ایران. رایانامه: me-zarei@basu.ac.ir.
۳. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینای همدان، همدان، ایران. رایانامه: mollazad@yahoo.com.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۱/۲۰

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۵/۱۳

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۱۱/۰۵

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

کشف یافته‌های دورهٔ ماد و هخامنشی از شهر همدان با توجه انتساب این شهر به پایتختی ماد و استقرار تابستانی شاهان هخامنشی و عدم شناسایی هگمتانه مادی، حائز اهمیت بسیار است. در سال ۱۳۹۶ و در جریان یک عملیات عمرانی در میدان امام خمینی‌شهر همدان در نزدیکی محوطه هگمتانه، مواد فرهنگی از دوره‌های مختلف تاریخی شناسایی گردید و کاوش اضطراری به سرپرستی محمد شعبانی در این محل با هدف بررسی وضعیت آثار شناسایی‌شده، شکل گرفت. لایه‌های باستانی موجود، علی‌رغم مخدوش شدن بسیار آنها، معرف دوران اسلامی، اوایل اشکانی، سلوکی، هخامنشی و ماد بود. طبقه III که مستقیماً بر روی خاک بکر شکل گرفته بود، با توجه به سفالینه‌های مکشوفه معرف استقرار عصر آهن۳ یا دورهٔ ماد بوده که در دورهٔ هخامنشی نیز تداوم پیدا کرده است. سفالینه‌های این طبقه که از نظر ساخت به انواع ظریف، معمولی و خشن طبقه‌بندی می‌شوند، در قالب زیرگونه‌های نخودی، نخودی مایل به قهوه‌ای، خاکستری و ظروف آشپزخانه‌ای ظاهر می‌شوند. بیشترین اشکال را کاسه‌ها و سپس کوزه‌ها شکل می‌دهد. در بین فرم‌های رایج، کاسه‌هایی با دسته‌های افقی چسبیده به لبه که شاخصه سفال مادی است و نیز کاسه‌هایی با لبه S شکل و کوزه‌هایی با آبریز شبدری شکل دیده می‌شوند. سفالینه‌های این دورهٔ همگونی زیادی با سنت سفالگری محوطه‌های مادی به‌ویژه محوطه‌های ماد غربی از جمله گودین تپه II، نوشیجان، باباجان I-II، گونسپان پاتپه، تپه یلفان، موش تپه و تپه حاجی‌خان دارند. در مواردی ظروفی از قبیل کاسه‌های با بدنه زاویه‌دار و زورقی شکل، پیاله‌های کوچک ساده و کوزه‌هایی با لبه مثلثی شکل نیز با محوطه‌های هخامنشی از جمله پاسارگاد و تخت‌جمشید و حتی حسنلو III قابل مقایسه هستند. بر اساس مقایسه داده‌های سفالی این دوره با محوطه‌هایی چون گودین II و باباجان I و II، استقرار در طبقه III محوطه میدان احتمالاً بعد از نیمه قرن هفتم ق.م شروع‌شده و تا اواخر دوران هخامنشی ادامه یافته است.

واژه‌های کلیدی: هگمتانه، سفال ماد، محوطه میدان همدان، عصر آهن۳.

استناد: شعبانی، محمد، زارعی، محمدابراهیم، ملازاده، کاظم ؛۱۴۰۱-۱۴۰۲. طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و گاهنگاری سفال عصر آهن۳ محوطه میدان همدان: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۲۶-۱۰۷).

DOI: 10.22059/JARCS.2023.341348.143105

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران .

۱. مقدمه

در طول بیش از یک قرنی (از سال ۱۸۹۶ میلادی تا به امروز) که از شروع کاوش‌های باستان‌شناسی شهر همدان گذشته و هدف آنها بیشتر کشف آثاری از هگمتانه مادی بوده است، تاکنون آثار قابل اتکا و برجایی از دوران ماقبل اشکانی به دست نیامده است. یکی از بزرگ‌ترین دلایل عدم موفقیت، تمرکز مطالعات باستان‌شناسی به محوطه هگمتانه (که به‌اشتباه هگمتانه نام گرفت) و تعمیم نتایج آن به کل شهر بود. این مساله باعث مجهول ماندن بسیاری از زوایای باستان‌شناسی این شهر از جمله در دوران ماد و هخامنشی شده است؛ شهری که به گواهی منابع تاریخی جایگاه مهمی در تحولات سیاسی و اقتصادی این دو دوره داشته و تختگاه دولتی بوده که در سقوط امپراتوری آشور نقش کلیدی داشته است. علی‌رغم اشاره و صراحت منابع متعدد تاریخی به هگمتانه ماد و ارگ حکومتی آن و نیز هگمتانه دورهٔ هخامنشی و ساخته‌های گسترده این دوره که پایه ستون‌های باقیمانده انعکاسی از این ساخت‌وساز است، تاکنون در کاوش‌های علمی صورت گرفته هیچ لایه برجا و آثار فرهنگی قابل توجهی شناسایی نشده است. این وضعیت سبب شده تعدادی حتی در وجود پادشاهی بزرگ ماد و پایتخت منتسب به این پادشاهی، تردید کنند. در چنین وضعیتی کشف علمی هر نوع لایه استقراری یا مواد فرهنگی از دورهٔ ماد و هخامنشی می‌تواند پاسخگوی ابهامات بزرگ از این دوره مهم تاریخی و هگمتانه منابع تاریخی باشد. در این راستا و در سال ۱۳۹۶ در جریان کاوش اضطراری میدان مرکزی شهر، اولین شواهد باستان‌شناسی قابل اتکا از استقرار دوران پیش از اشکانی به دست آمد. با وجود وسعت محدود ترانشه کاوش شده و ماهیت اضطراری آن، نتایج به دست آمده می‌تواند زمینه پاسخگویی به سؤالات مهم مطرح در ارتباط با هگمتانه دورهٔ ماد و هخامنشی باشد: در محدوده شهر همدان می‌توان شواهد استقرار دورهٔ ماد و هخامنشی را شناسایی کرد؟ سفال‌های به دست آمده از استقرار دورهٔ ۳ محوطه معرف کدام سنت سفالگری است و با کدام محوطه‌های شناخته شده قابل مقایسه است؟ بر اساس نتایج کاوش محوطه میدان آثار به دست آمده معرف کدام دوره‌های فرهنگی است؟ در این پژوهش تلاش شده است داده‌های به دست آمده از مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای، با استفاده از روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته و ضمن طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفالینه‌های منتسب به دوره مورد بحث، در ارتباط با سؤال‌های مهم مطرح شده پاسخ درخوری ارائه گردد.

۲. پیشینهٔ کاوش‌های باستان‌شناسی در شهر همدان

ژاک دمورگان در سال ۱۸۹۶ طی یک بررسی ۲۴ روزه اقدام به حفر چند گمانه در نقاط مختلف شهر همدان کرد (De Morgan, 1896: 236). در ادامه این پژوهش شارل فوسی در سال ۱۹۱۳ میلادی با هدف کشف هگمتانه باستان در چندین نقطه از شهر اقدام به کاوش نمود که ظاهراً به نتایج دلخواه نرسید (Chevalier, 1989: 245-53). در سال‌های ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ مسعود آذرنوش طی دو فصل گورستان سلوکی-اشکانی سنگ شیر را کاوش نمود (Azarnoush, 1975:181-182). محمدرحیم صراف از ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۸ طی ۱۱ فصل در محوطه امروزی هگمتانه کاوش کرد. او بعد از کاوش‌های گسترده در این تپه توانست مجموعه‌ای عظیم از ساختارهای معماری خشتی معروف به کوی و برزن با پلان منظم محصور در داخل برج و باروهای دفاعی را آشکار نماید (Sarraf, 2003: 269-280). در سال ۱۳۷۹ محمدرحیم رنجبران در داخل شبستان مسجد جامع همدان یک فصل کاوش‌های اضطراری انجام داد (رنجبران، ۱۳۸۵: ۷۸). این کاوش در سال‌های ۱۳۸۰، ۱۳۸۱،

۱۳۸۲ و در نهایت در سال ۱۳۸۵ نیز ادامه یافت و علاوه بر کشف آثار دوران اسلامی، ساختارهای معماری از دورهٔ اشکانی نیز کشف گردید (رنجبران و دیگران، ۱۳۸۱؛ هژبری، ۱۳۸۵). مسعود آذرنوش دور جدیدی از فعالیت‌های باستان‌شناختی را در همدان با تمرکز بر تپه هگمتانه و با هدف آشکار ساختن توالی لایه شناختی و گاه‌شناختی محوطه آغاز کرد او طی چهار فصل کاوش از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ (فصل آخر بعد از درگذشت او به انجام رسید) با مطالعه مواد باستان‌شناختی و ارائه گاهنگاری مطلق، مجموعه ساختارهای معماری مکشوفه در هگمتانه را مربوط به اواخر دورهٔ اشکانی دانست (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۳۱). ادامه کاوش محوطه هگمتانه در سال ۱۳۸۸ توسط یعقوب محمدی‌فر و نزدیک ترانشه مرکزی و بخش شمال‌غربی تپه پیگیری شد (محمدی‌فر و دیگران، ۱۳۹۲؛ محمدی‌فر، ۱۳۸۸) و در سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ به سرپرستی رنجبران ادامه یافت (رنجبران و بختیاری، ۱۳۹۲). ادامه کاوش‌های باستان‌شناسی هگمتانه در سال ۱۳۹۹ و ۱۴۰۰ به ترتیب به سرپرستی مهرداد ملک‌زاده و رضا نظری ارشد ادامه پیدا کرد که نتایج علمی آنها هنوز منتشر نشده است. بررسی پیشینهٔ کاوش‌های علمی همدان نشان می‌دهد که به جزء کاوش گورستان سنگ شیر و مسجد جامع، تمامی فعالیت‌های باستان‌شناختی انجام یافته بر روی محوطه امروزی هگمتانه متمرکز بوده است و نتایج حاصل از این کاوش‌ها به کل شهر همدان تعمیم داده شده است.

۳. موقعیت محوطه میدان

محوطه میدان در میانه میدان مرکزی شهر همدان واقع شده است (تصویر ۱). این میدان که بعد انقلاب اسلامی میدان امام خمینی نام گرفت، با قطر ۱۶۰ متر عنصر مرکزی شهر و یکی از عناصر اصلی بافت تاریخی شهر همدان را شکل داده است. میدان مذکور در ۷۰۰ متری جنوب محوطه هگمتانه و ۲۰۰ متری جنوب مسجد جامع که آثار اشکانی در آنها شناسایی‌شده واقع است. گورستان سلوکی- اشکانی سنگ شیر نیز در حدود ۱۷۰۰ متری ضلع جنوب شرقی محوطه میدان قرار گرفته است. رودخانه الوسگرد در مجاورت این محل جاری بوده و بستر امروزی این رودخانه که از درون بافت مرکزی شهر عبور می‌کند، در ۱۰۰ متری ضلع شرقی و جنوب محوطه قرار دارد. کاوش در این محوطه در سال ۱۳۹۶ در پی پروژه عمرانی شهرداری همدان در مرکز میدان و کشف لایه‌های باستانی با هدف شناسایی و مطالعه آثار تاریخی محل انجام شد (تصویر ۲).

تصویر ۱: موقعیت محوطه میدان نسبت به محوطه‌های کاوش شده در داخل سطح شهر همدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۲۲)

Fig1: Location of the Meydan compared to the other excavated sites at the Hamadan (Shabani, 2017: 22)

تصویر ۲: موقعیت محوطه در داخل میدان امام خمینی‌شهر همدان و وضعیت ترانشه کاوش (شعبانی، ۱۳۹۶: ۲۶)
Fig2: The excavation trench in Imam Khomeini Square, Hamadan (Shabani, 2017: 26)

۴. مختصری در مورد کاوش محوطه میدان

کاوش محوطه در ابتدا با ایجاد یک کارگاه کوچک با ابعاد ۵×۳ متر آغاز شد و با کشف لایه‌های فرهنگی و تدفین‌های دوران تاریخی، ابعاد کارگاه گسترش پیداکرده و تقریباً دو سوم از فضای مدور گودبرداری شده شهرداری، مورد کاوش قرار گرفت. به دلیل حجم تخریب عملیات ساخت‌وساز دوره‌های مختلف، لایه‌های فوقانی نهشته‌های فرهنگی ترانشه تخریب شده بود و تنها در بخش‌هایی از سطوح تحتانی، لایه‌های فرهنگی برجا دیده می‌شد. این ضخامت باقی‌مانده نیز در برخی از نقاط به‌ویژه در مرکز ترانشه، به‌واسطه احداث پایه بتنی مجسمه دورۀ پهلوی به‌کلی تخریب شده و در نقاط دیگر به جهت حفر چاه‌ها و گودال‌ها مخدوش گردیده بود (تصویر ۳). این وضعیت باعث شده بود تا نهشته‌ها و لایه‌های فرهنگی محوطه میدان از یک بستر یکدست و عادی که عموماً در بیشتر محوطه‌های باستانی دیده می‌شود برخوردار نباشند. با این وجود مطالعات باستان‌شناسی در قسمت‌هایی از نهشته‌های فرهنگی دست نخورده انجام گردید. در طول کاوش به غیر از پاره دیوارهای دوران اسلامی از طبقه I، تنها بخشی از یک پاره دیوار سنگچین و کف گلی از طبقه III به دست آمد که اطلاعات چندانی ارائه نمی‌دادند و تنها لایه‌ها و نهشته‌های فرهنگی و داده‌های سفالی آنها بودند که اطلاعاتی پیرامون این محوطه فراهم ساختند. با وجود حجم تخریب و مخدوش شدن لایه‌های فوقانی محوطه، مطالعه مواد فرهنگی حضور ۳ طبقه یا دوره استقرار را نشان داد (تصویر ۳).

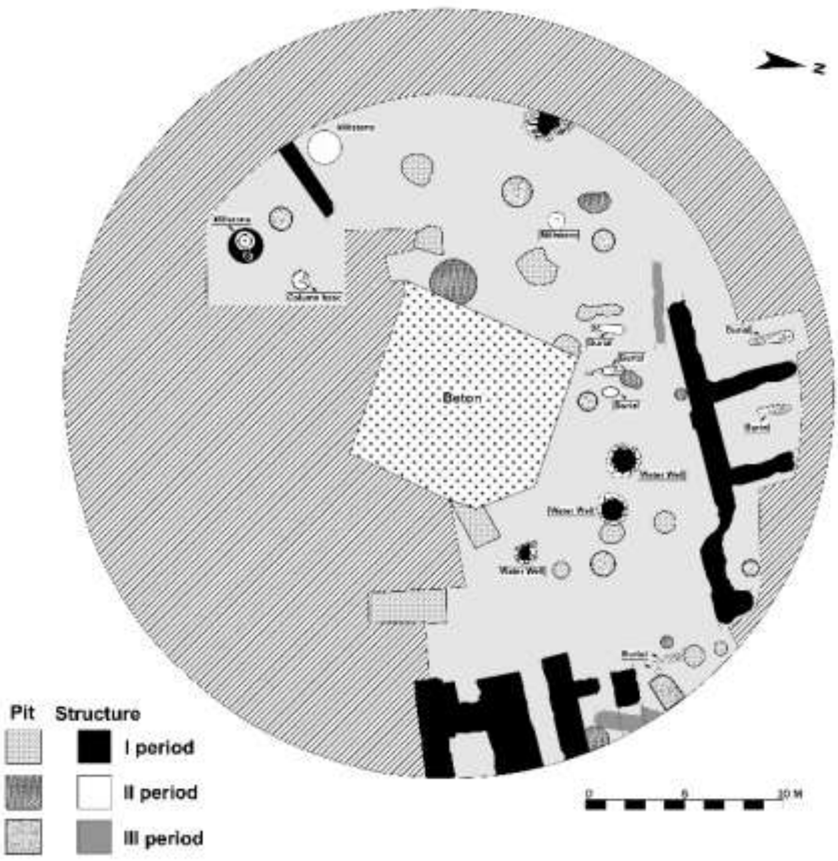

تصویر ۳: وضعیت ساختارهای معماری مکشوفه در داخل ترانشه کاوش محوطه میدان شهر همدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۴۳)

Fig3: The situation of architectural structures discovered (Shabani, 2017: 43)

طبقه I یا لایه‌های فوقانی، مربوط به قرون میانی تا متأخر اسلامی است. این طبقه خود به دو لایه IA و IB تقسیم می‌شود. از درون لایه‌های این دوره شواهدی از فضاهای مسکونی که با پاره دیوارهای سنگ‌چین و کف‌هایی که با ترکیب شفته آهک احداث شده بودند، به دست آمد. دوره بعدی که با عنوان طبقه II نام‌گذاری شده و معرف دورهٔ هخامنشی، سلوکی تا اوایل اشکانی است، مستقیماً در زیر لایه IB قرار داشت و سطوح فوقانی آن توسط این لایه تخریب شده بود. طبقه II نیز به دو لایه IIA و IIB تقسیم می‌شود. ضخامت نهشته فرهنگی این دو لایه در داخل ترانشه در بیشترین حالت ۷۵ سانتیمتر بود. درون لایه IIA حجم نسبتاً زیادی از سفالینه‌های منقوش ظریف دیده می‌شد. در زیر لایه IIB یک لایه آبرفتی با حداکثر ضخامت ۱۵ سانتیمتر وجود داشت که ظاهراً در اثر رسوب مواد آبرفتی طغیان رودخانه الوسگرد ایجاد شده است. این لایه آبرفتی تقریباً در تمام سطح ترانشه مابین طبقه II و طبقه III که به عنوان تحتانی‌ترین طبقه شناخته می‌شود، شکل گرفته بود. طبقه III شامل یک لایه فرهنگی به ضخامت میانگین ۲۰ سانتیمتر بود[1] و مستقیماً بر روی خاک بکر شکل گرفته بود. از درون این لایه و چاله‌های زباله درون آن، حجم زیادی از قطعات سفالی که ساختار و ویژگی‌های یکدستی را به نمایش می‌گذارند و معرف استقرار دورهٔ ماد و هخامنشی هستند، به دست آمد که در ادامه با توجه به هدف این پژوهش مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۵.سفال‌های دورۀ III محوطه میدان شهر همدان

همان‌گونه که اشاره شده طبقه یا دورۀ سوم محوطه بر روی خاک بکر قرار گرفته و توسط یک لایه رسوبی از طبقه فوقانی جدا شده بود. در جریان کاوش این لایه در مجموعه تعداد ۱۶۱۲ قطعه سفال کشف گردید که تقریباً تمامی این قطعات به صورت شکسته و خرد شده به دست آمده‌اند و تنها چند ظرف نسبتاً کامل و قابل بازسازی در بین آن‌ها دیده می‌شود. ۵۶۲ قطعه از این سفالینه‌ها از داخل گودال زباله و مابقی از درون خود لایه به دست آمد. مجموعه سفال جمع‌آوری شده بعد از شستشو و مطالعه، بر اساس رنگ و کیفیت ساخت و کاربرد مورد طبقه‌بندی قرار گرفت (تصویر ۴) که نمونه سفال‌ها از نظر طیف رنگی شامل طبقه‌بندی ذیل است:

۱) سفال نخودی رنگ که ۳۳ درصد مجموعه را به خود اختصاص می‌دهد

۲) سفال نخودی متمایل به قرمز یا قهوه‌ای که ۵۲ درصد سفال‌ها را به خود اختصاص داده

۳) سفال خاکستری که ۱۲ درصد سفال‌ها را شامل می‌شود

۴) سفال سیاه شده یا آشپزخانه‌ای که ۳ درصد سفال‌ها را به خود اختصاص می‌دهد

سه گونه نخست همچنین بر اساس کیفیت ساخت در قالب انواع ظریف (۳۱ درصد)، معمولی (۶۱ درصد) و خشن (۸ درصد) طبقه‌بندی شدند. درصد به نسبه بالای سفال ظریف و درصد پایین سفال خشن گویایی اهمیت استقرار این دوره از حیات محوطه است.

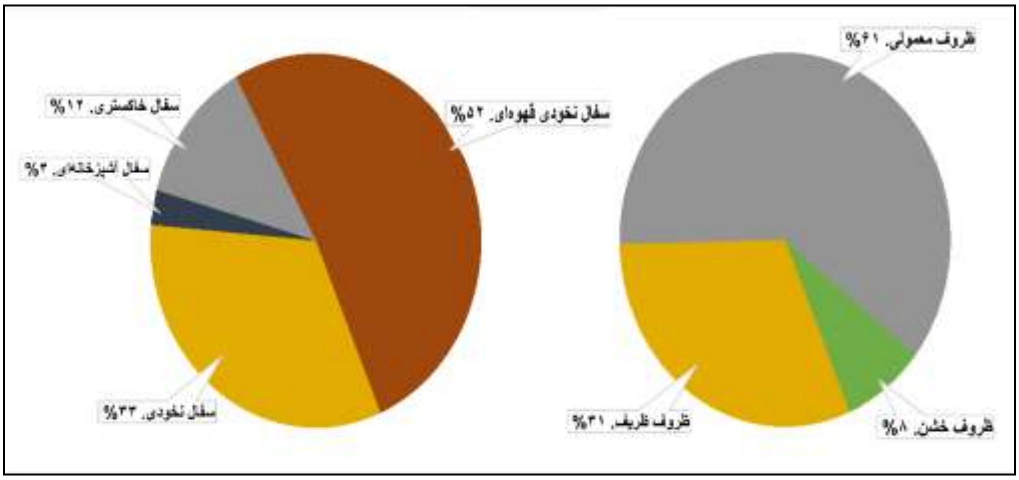

تصویر ۴: نمودار گونه‌های سفالی دورۀ III محوطه میدان بر اساس کیفیت ساخت و رنگ (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۳۳)

Fig4: The types of Meydan III Potteries based on the quality of construction, color of Chamotte, and slip (Shabani, 2017: 133)

۶. سفال نخودی

رنگ خمیره و سطح این گونه به رنگ نخودی تا نخودی مایل به کرم (7.5YR7/3 pink-7.5YR7/2 pinkish gray) است و از نظر ساخت در سه گروه نخودی ظریف، معمولی و خشن تقسیم می‌شوند.

۶-۱. سفال نخودی ظریف

تمامی سفالینه‌های گونه نخودی ظریف چرخ‌سازند و خمیره و لعاب آن‌ها به رنگ نخودی تا نخودی مایل به کرم است. این قطعات بافتی فشرده و بدنه‌ای نازک دارند و به‌خوبی پخته‌شده و از سختی بسیار خوبی برخوردارند به همین دلیل مقطع شکستگی آن‌ها صاف و یکدست است. به دلیل بدنه نازک و اندازه میکروسکپی ذرات، تشخیص ترکیب خمیرمایه مشکل است اما در برخی از قطعات ضخیم‌تر به نظر می‌رسد

خاک رس با ذرات بسیار ریز مواد معدنی از قبیل میکا که به سختی قابل تشخیص هستند، ترکیب شده است. سطح داخلی و خارجی سفال نخودی ظریف به صورت لایه‌ای غلیظ و در موارد نادر به شکل رقیق با استفاده از لعاب گلی پوشش یافته است. سفالینه‌های نخودی ظریف ساده و فاقد هرگونه آرایه تزئینی هستند و تنها سطح تعداد محدودی از قطعات صیقل شده است (تصویر ۵).

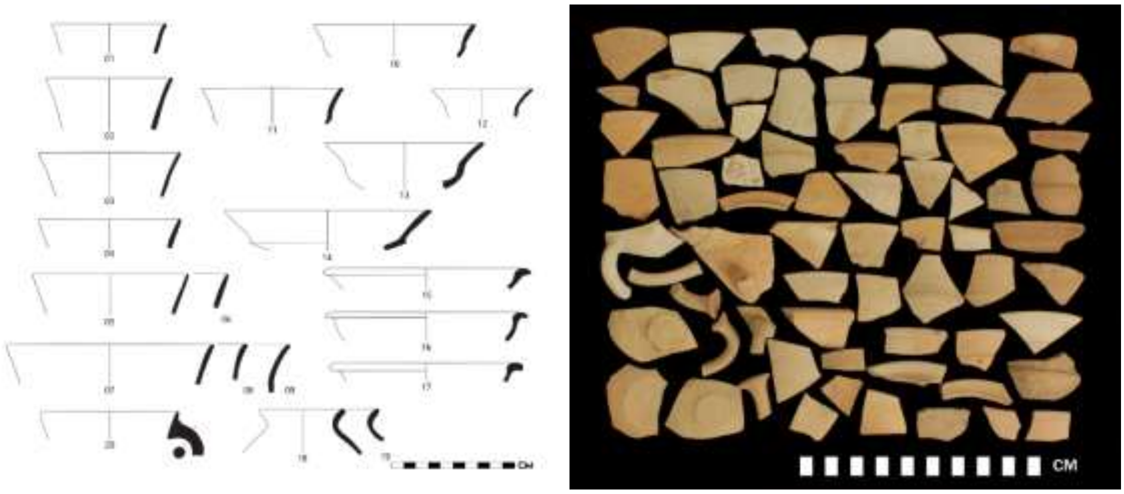

تصویر ۵: تصویر و طرح سفالینه‌های نخودی ظریف دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۴۰)

Fig5: Selected drawing and image of Fine Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 140)

تقریباً ۹۰ درصد اشکال ظروف نخودی ظریف مربوط به کاسه‌ها است. این ظروف اغلب دهانه‌ای باز و کفی تخت و کوچک دارند و لبه آن‌ها به شکل ساده و یا تخت و سه گوش ساخته شده است. از جمله فرم‌های رایج کاسه‌ها انواع معروف به کاسه‌های زورقی شکل (تصویر ۶. ۱۴-۱) و کاسه‌هایی با بدنه زاویه‌دار (تصویر ۵. ۱۷-۱۵) هستند. در میان ظروف نخودی ظریف، تعدادی معدودی ظروف کوزه‌ای شکل (تصویر ۵. ۲۰-۱۸) با لبه ساده و دهانه کوچک و گاه با دسته‌های عمودی حضور دارند (تصویر ۵. ۲۰).

۲-۶. سفال نخودی معمولی

سفالینه‌های گونه نخودی معمولی نیز چرخ‌ساز بوده و طیف رنگ نخودی در خمیره و لعاب این قطعات دیده می‌شود. سفال‌های این گونه با وجود ضخامت بدنه بیشتر نسبت به گونه ظریف، کیفیت ساخت بالایی دارند. این قطعات به خوبی حرارت دیده‌اند و بدنه آن‌ها بافتی فشرده و محکم دارد. خمیره این قطعات با ترکیب گل رس و مواد معدنی مانند ذرات کوارتز و آهک[۲] به همراه ذرات بسیار ریز میکای طلایی و نقره‌ای ساخته شده است. استفاده از ذرات میکا در خمیره این گونه از ظروف نخودی به مانند گونه ظریف نیز بسیار محدود بوده و به نظر می‌رسد به شکل طبیعی در خاک رس موجود در خمیره وجود داشته است. سطوح داخلی و خارجی سفال‌های نخودی معمولی با استفاده از لعاب گلی اغلب به صورت لایه‌ای غلیظ و در موارد محدود به شکل لایه‌ای رقیق، پوشش یافته است. نوع و رنگ پوشش، الگوی خاصی را نشان نمی‌دهد گاهی هم داخل و هم خارج ظرف با لعاب غلیظ و یا رقیق به رنگ خمیره پوشش یافته و گاهی یکی از سطوح بیرونی و یا داخلی ظرف با لعاب غلیظ و سطح دیگر با لعاب رقیق و یا برعکس پوشیده شده است. در سطح داخلی تعداد محدودی از ظروف نیز از هیچگونه گونه پوششی استفاده نشده است (تصویر ۶).

تصویر ۶: سفالینه‌های نخودی معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۴۱)

Fig6: Selected Common Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 141)

اشکال ظروف نخودی معمولی را می‌توان در سه گروه کلی؛ پیاله‌ها، کاسه‌ها و کوزه‌ها تقسیم نمود. با این حال تعداد محدودی دیگچه نیز در بین این گونه وجود دارد. ۱۳ درصد از کل ظروف گونه نخودی معمولی مربوط به پیاله‌ها، ۵۰ درصد مربوط به انواع کاسه‌ها، ۳۲ درصد مربوط به کوزه‌ها و ۵ درصد نیز متعلق به دیگر اشکال است. پیاله‌ها در یک فرم رایج قرار دارند؛ پیاله‌های کوچک عمیق با بدنه محدب به همراه لبه‌ای که در امتداد بدنه کمی ضخیم شده و عموماً عمود بر بدنه و یا اندکی با زاویه به داخل برگشته است (تصویر ۷. ۲۵-۲۱). علاوه بر این، تعدادی از این ظروف که لبه ساده‌ای دارند نیز در بین این گونه دیده می‌شود (تصویر ۷. ۲۵).

تنوع فرم کاسه‌ها با ابعاد و اندازه‌های مختلف، نسبت به دیگر اشکال بسیار بیشتر است (تصویر ۷). کاسه‌ها، عموماً دارای دهانه گشاد و لبه‌های ساده و یا هندسی که به حالت بیرون یا به داخل برگشته ساخته شده‌اند همراه هستند. کف این ظروف نیز اغلب تخت و کوچک است. فرم بدنه و لبه کاسه‌ها تنوع بسیار زیادی دارد و گاهی از یک نوع فرم تنها یک و یا حداکثر دو قطعه دیده می‌شود و تنوع زیادی در اشکال آن‌ها دیده می‌شود؛ اما برای شناخت بهتر، در میان این ظروف می‌توان به انواع؛ کاسه‌هایی با دسته‌های عمودی با زائده شاخی شکل (تصویر ۷. ۲۷-۲۶)، کاسه‌های با بدنه زاویه‌دار (تصویر ۷. ۳۰-۲۸)، کاسه‌های زورقی شکل (تصویر ۷. ۳۴-۳۱)، کاسه‌هایی با لبه ضخیم شده (تصویر ۸. ۳۷-۳۵) و کاسه‌های لبه تخت (تصویر ۸. ۳۹-۳۸) و لبه برگشته (تصویر ۷. ۴۱-۴۰) اشاره نمود. تعدادی از کاسه‌ها همراه با دسته‌های افقی در یک یا دو طرف که به لبه یا نزدیک به آن چسبیده‌اند ساخته شده‌اند (تصویر ۷. ۳۰-۲۸ و ۳۷). یکی از این ظروف نیز با دسته سبدی ساخته شده است. علاوه بر این چندین نمونه از کاسه‌ها در کنار لبه خود دارای زائده‌های کوچک برآمده هستند (تصویر ۷. ۳۸، ۴۳-۴۲). تنوع اشکال کوزه‌ها نسبت به کاسه‌ها بسیار کمتر است؛ اما کوزه‌ها در یک فرم بسیار رایج قرار می‌گیرند؛ کوزه‌هایی کوچک با لبه‌های مثلثی شکل به بیرون برگشته. این شکل از کوزه‌ها تقریباً در بین

سفالینه‌های مکشوفه از گودال زباله و خود لایه، فرم رایج محسوب می‌شود. کوزه‌های که در نزدیکی گردن تنگ شده و سپس دهانه‌ای به بیرون برگشته پیدا می‌کنند. لبه این کوزه‌ها در هر حالت شبیه به مثلث یا شکلی نزدیک به آن است که زاویه‌ای به بیرون برگشته دارد (تصویر ۷. ۶۶-۵۱). این فرم از کوزه‌ها ظاهراً فاقد هر گونه دسته و یا آبریز بوده‌اند چراکه هیچگونه قطعه‌ای از این نوع که همراه با دسته و یا آبریز باشد به دست نیامده است. به‌جز این فرم رایج، فرم‌های دیگری نیز به صورت محدود دیده می‌شود. تعدادی از این کوزه‌ها برخلاف انواع کوزه‌های لبه مثلثی، دارای قطر دهانه بزرگ‌تر هستند (تصویر ۷. ۴۶-۴۳). تعدادی نیز لبه‌های صاف (تصویر ۷. ۸۰-۷۶) و یا ضخیم شده دارند (تصویر ۷. ۴۹، ۷۵). وجه مشترک این گونه‌های متفرقه، گردن تنگ و دهانه باز به همراه لبه‌ای به بیرون برگشته است. این گونه‌های متفرقه دسته عمودی در یک یا دو طرف دارند (تصویر ۷. ۸۰-۷۶). نمونه‌هایی نیز با آبریز کوتاه که گاه به شکم و لبه ظرف چسبیده و اکثراً در دهانه خروجی حالت شبدری شکل دارند به دست آمده است (تصویر ۷. ۷۶، ۸۲-۸۱).

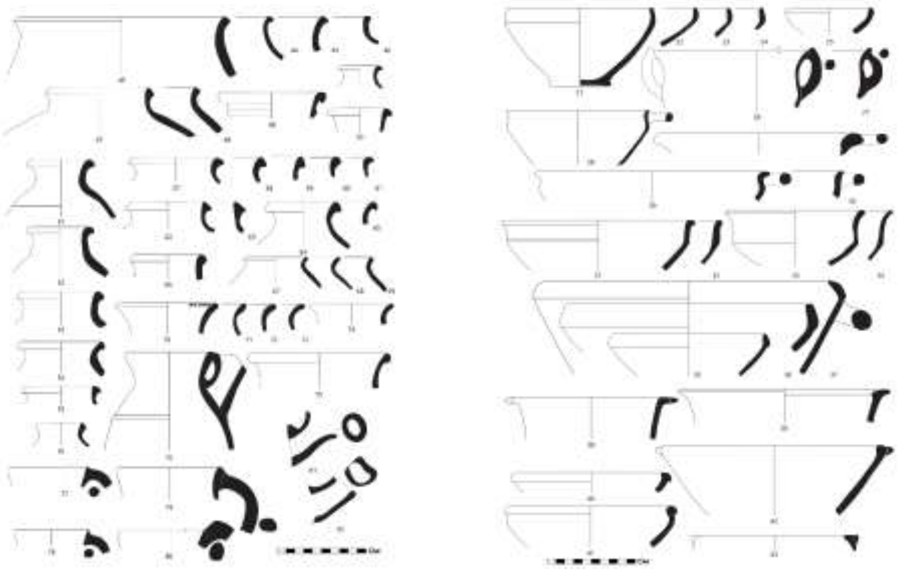

تصویر ۷: انواع کاسه‌ها و کوزه‌های نخودی معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۴۵)

Fig7: Selected types of Common Buff bowls and jars of Meydan III (Shabani, 2017: 145)

۳-۶. سفال نخودی خشن

تعداد محدودی سفال‌های گونه نخودی خشن یافت شده است. اغلب این قطعات چرخ‌ساز هستند اما قطعات دست‌ساز نیز در بین آن‌ها دیده می‌شود. رنگ خمیره سفالینه‌های گونه نخودی خشن نیز عموماً به رنگ نخودی است با این حال به دلیل ضخامت بدنه، وسط آن‌ها گاه حرارت کمی دیده و به رنگ خاکستری درآمده است. این قطعات بدنه سخت و محکمی دارند و شاموت آن‌ها با ترکیبی از خاک رس به همراه ذرات ریز ماسه، خرده آهک و میکا ساخته شده است. اندازه مواد به کار رفته در خمیره نسبت به گونه نخودی معمولی درشت‌تر است به همین دلیل ذرات به خوبی در داخل بدنه و سطح ظروف دیده می‌شوند. سطح داخلی و خارجی سفال‌های نخودی خشن اغلب با استفاده از لعاب گلی به صورت لایه‌ای رقیق پوشش یافته است. تعدادی از قطعات نیز فاقد پوشش هستند (تصویر ۸). بر روی برخی از قطعات باندهای افزوده طنابی شکل دیده می‌شود. این آرایه‌ها اغلب در بخش شکمی و شانه ظرف قرار گرفته‌اند (تصویر ۸. ۸۴-۸۵). به دلیل تعداد

محدود قطعات گونه نخودی خشن و تعلق درصد بالایی از آن‌ها به بدنه ظروف، ارزیابی دقیق اشکال مورد استفاده دشوار است (تصویر ۸). با این وجود ظروف ذخیره یا خمره‌ها (تصویر ۸. ۸۳) و ظروف کاسه‌یکی بزرگ دسته‌های افقی چسبیده به لبه و کوزه‌های بزرگ با دسته‌های عمودی (تصویر ۸. ۸۹-۸۶) از اشکال متداول هستند.

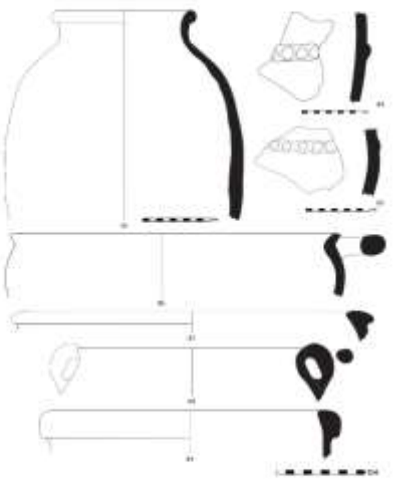

تصویر ۸: طرح و تصویر سفالینه‌های نخودی خشن دورۀ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۴۷)

Fig8: Selected drawing and image of Coarse Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 147)

۷. سفال نخودی مایل به قهوه‌ای

بسیاری از ویژگی‌های ساختاری سفال گونه نخودی متمایل به قهوه‌ای مشابه گونه نخودی ساده است و ظروف این گونه تنها رنگ لعاب و خمیره پررنگ‌تری نسبت به نخودی ساده دارند و در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان آنها را زیر مجموعه سفال نخودی ساده دانست. رنگ لعاب این سفالینه‌ها در طیف نخودی مایل به قهوه‌ای تا قهوه‌ای مایل به قرمز و حتی نارنجی (2.5YR6/3 light yellowish brown-5Y6/4 light reddish brown-5Y2.5/1 black) دیده می‌شود (تصویر ۴). این سفالینه‌ها نیز از نظر ساخت به سه دسته ظریف، معمولی و خشن تقسیم می‌شوند.

۷-۱. سفال نخودی مایل به قهوه‌ای ظریف

سفال‌های ظریف نخودی قهوه‌ای چرخ‌ساز بوده و خمیره این قطعات در طیفی از نخودی مایل به قهوه‌ای تا قرمز قرار دارند و سطح داخلی و خارجی آن‌ها با لعابی به رنگ مشابه پوشیده شده است. قطعات ظریف این گونه نسبت به نمونه‌های ظریف نخودی ساده، از کیفیت ساخت بالاتری برخوردارند و ضخامت بدنه آن‌ها کمتر و سطح بیرونی آنها اغلب صیقل یافته است. ابعاد آمیزه این قطعات ریز و میکروسکوپی است. با این وجود بر سطح و خمیره تعدادی از ظروف، ذرات درخشان میکای نقره‌ای و طلایی دیده می‌شود (تصویر ۹).

تقریباً ۸۵ درصد اشکال این گونه مربوط به کاسه‌ها است. کاسه‌ها ابعاد کوچکی دارند و فرم بدنه و لبه آن‌ها متنوع است. از جمله فرم‌های شاخص این گونه می‌توان به کاسه‌های زورقی و زاویه‌دار شکل (تصویر ۹. ۱۰۰-۹۰)، کاسه‌هایی با لبه گرد شده (تصویر ۹. ۱۰۲-۱۰۱)، S شکل (تصویر۹. ۱۰۵-۱۰۳)، تخت (تصویر ۹. ۱۰۸-۱۰۶) و لبه سه گوش (تصویر ۹. ۱۱۲-۱۱۰) اشاره نمود. کاسه‌های زورقی و زاویه‌دار فرم رایج کاسه‌های نخودی قهوه‌ای ظریف محسوب می‌شوند. تعداد نسبتاً زیادی از این نوع ظروف به دست آمده است. تعدادی از

کاسه‌های ظریف همراه با دسته‌های افقی در یک یا دو طرف و زائده‌ای برجسته که به لبه ظرف چسبیده است قرار دارند (تصویر ۹. ۱۱۵-۱۱۳). علاوه بر کاسه‌ها، برخی از کوزه‌ها یا تنگ‌های کوچک نیز به شکل ظریف ساخته شده‌اند (تصویر ۹. ۱۱۸-۱۱۶).

تصویر ۹: طرح و تصویر سفالینه‌های نخودی قهوه‌ای ظ

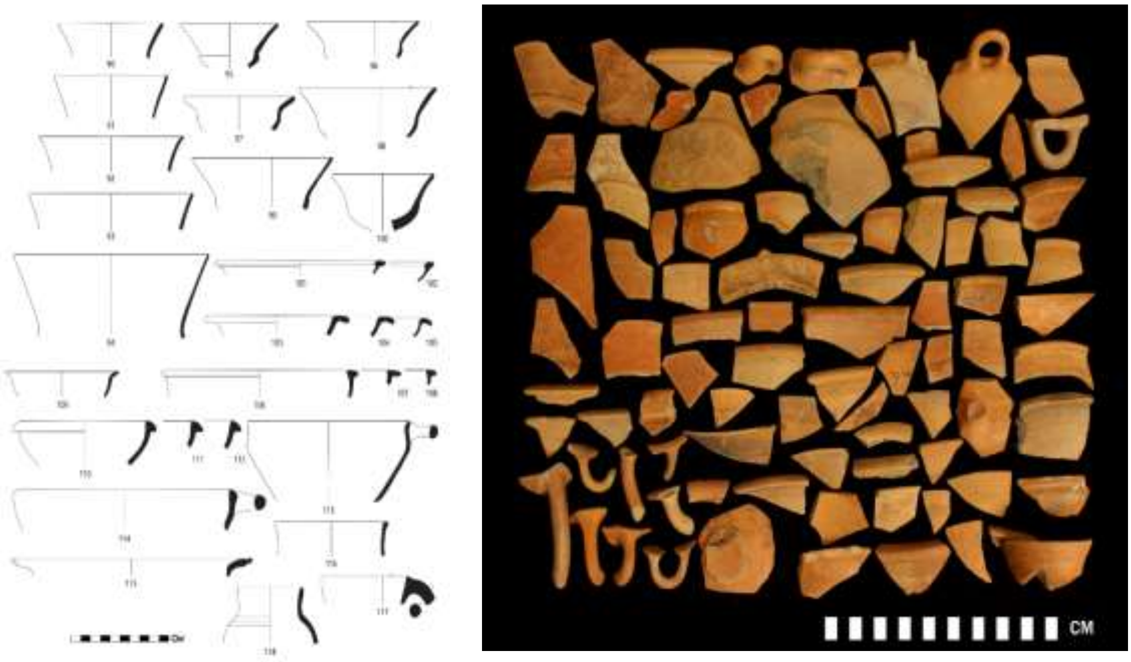

ریف دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۰)

Fig9: Selected drawing and image of Fine Brownish-Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 150)

۲-۷. سفال نخودی مایل به قهوه‌ای معمولی

سفالینه‌های معمولی این گونه با وجود کیفیت ساخت بالا، نسبت به انواع ظریف کیفیت پایین‌تری دارند. این گونه چرخ‌ساز بوده و خمیره آنها ترکیبی از خاک رس به همراه ذرات ماسه یا ماسه بادی و در برخی از قطعات ذرات ریز کوارتز و آهک است. علاوه بر این در خمیره تعدادی از قطعات ذرات میکا طلائی و نقره‌ای که احتمالاً به شکل طبیعی در خاک رس خمیره سفال وجود داشته است نیز دیده می‌شود. سفال‌های گونه نخودی قهوه‌ای معمولی با استفاده از لعابی از جنس و رنگ خمیره به صورت لایه‌ای رقیق و یا غلیظ، پوشش یافته است. سطح تعدادی از ظروف این گونه با استفاده از ابزاری به شکل نوارهای موازی صیقل شده است. تعداد اندکی از سفالینه‌های این گونه با خطوط و یا نوارهای موازی کنده و یا برجسته در بخش فوقانی ظروف، تزئین می‌شدند (تصویر ۱۰). در میان این گروه از سفالینه‌ها چند قطعه کوچک با نقش افزوده که مربوط به بخش‌هایی از دست یک انسان است به همراه قطعه‌ای با نقش افزوده خوشه انگور نیز دیده می‌شود (تصویر ۱۱. ۱۴۲-۱۴۰).

تصویر ۱۰: سفالینه‌های نخودی قهوه‌ای معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۱)

Fig10: Selected of Common Brownish-Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 151)

بیشتر اشکال این گونه را کاسه‌ها (۷۲ درصد) و کوزه‌ها (۲۱ درصد) و درصد اندکی به دیگچه‌ها و خمره‌های کوچک شکل می‌دهد. اشکال متنوع کاسه‌های این گونه مشابه گونه نخودی معمولی است. در بین این ظروف انواع کاسه‌های زورقی و زاویه‌دار متداول است (تصویر ۱۱. ۱۱۹-۱۲۳)، کاسه‌هایی با بدنه S شکل (تصویر ۱۱. ۱۲۹-۱۲۴)، کاسه‌هایی با لبه ضخیم شده (تصویر ۱۱. ۱۳۲-۱۳۰)، لبه تخت (تصویر ۱۱. ۱۳۵-۱۳۳) و لبه سه گوش (تصویر ۱۱. ۱۳۹-۱۳۶) دیده می‌شود. تعداد زیادی از کاسه‌های این گونه دارای دسته‌های افقی چسبیده به یک یا دو طرف لبه هستند (تصویر ۱۱. ۱۲۶-۱۲۴). علاوه بر این استفاده از زائده‌های برجسته که به لبه ظرف یا نزدیک به آن چسبیده است نیز در این گروه دیده می‌شود (تصویر ۱۱. ۱۳۴).

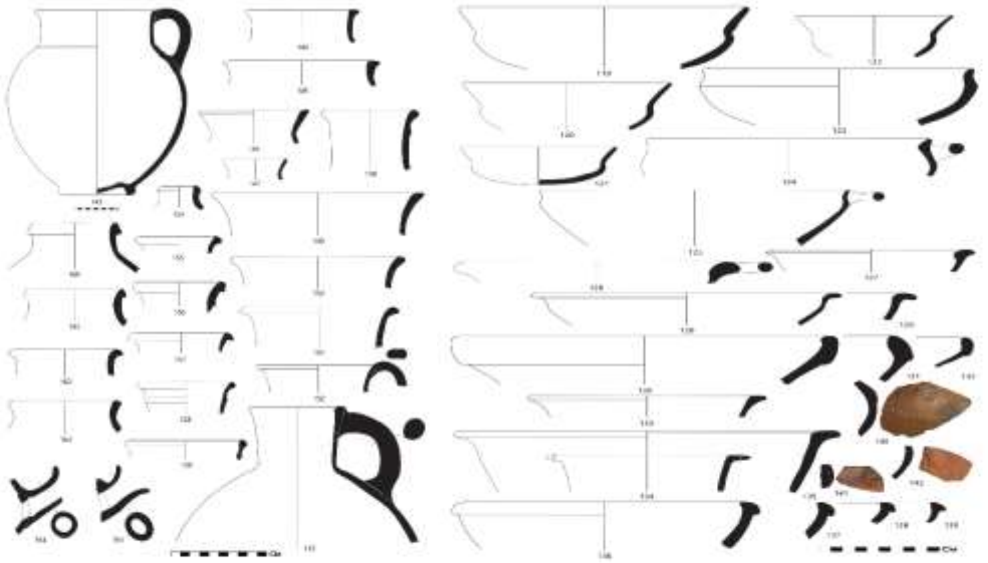

تصویر ۱۱: انواع کاسه‌ها (راست) و کوزه‌های (چپ) نخودی قهوه‌ای معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۳)

Fig11: Selected types of Common Brownish-Buff Bowls (left) and jars (right) of Meydan III (Shabani, 2017: 153)

تعداد اشکال کوزه‌های گونه نخودی قهوه‌ای محدود است و تنها ۲۱ درصد از فرم ظروف این گونه را شامل می‌شوند. علاوه بر این یک فرم رایج در بین این گونه دیده نمی‌شود. کوزه‌های این گونه ابعاد کوچکی داشته که در نزدیکی گردن تنگ شده و سپس دهانه‌ای به بیرون برگشته پیدا می‌کنند. لبه این کوزه‌ها نیز اغلب به شکل ساده (تصویر ۱۱. ۱۵۲-۱۴۶)، تخت (تصویر ۱۱. ۱۴۵-۱۴۴)، سه‌گوش (تصویر ۱۱. ۱۵۷-۱۵۴، ۱۶۱-۱۶۰) و یا کمی ضخیم شده است (تصویر ۱۱. ۱۵۹-۱۵۸) که با زاویه اندکی به بیرون برگشته است. استفاده از دسته‌های عمودی در یک یا دو طرف و همچنین آبریز گرد که در انتها حالت شبدری دارند نیز در این ظروف دیده می‌شود (تصویر ۱۱. ۱۴۳، ۱۵۳-۱۵۲، ۱۶۵-۱۶۴).

۳-۷. سفال نخودی مایل به قهوه‌ای خشن

این گونه که درصد کمی را شامل می‌شوند، با چرخ سفالگری ساخته شدند، خمیره‌ای به رنگ قهوه‌ای دارند و با وجود ضخامت بدنه زیاد، پخت خوبی دارند. سطوح داخلی و خارجی قطعات اغلب فاقد هرگونه پوشش لعابی است به همین دلیل ظروف اغلب سطحی خشن دارند. استفاده از خطوط کنده موازی و نقش افزوده طنابی بر روی دو قطعه دیده می‌شود. قطعه دیگری نیز نقشی شبیه به بافت پارچه دارد (تصویر ۱۲).

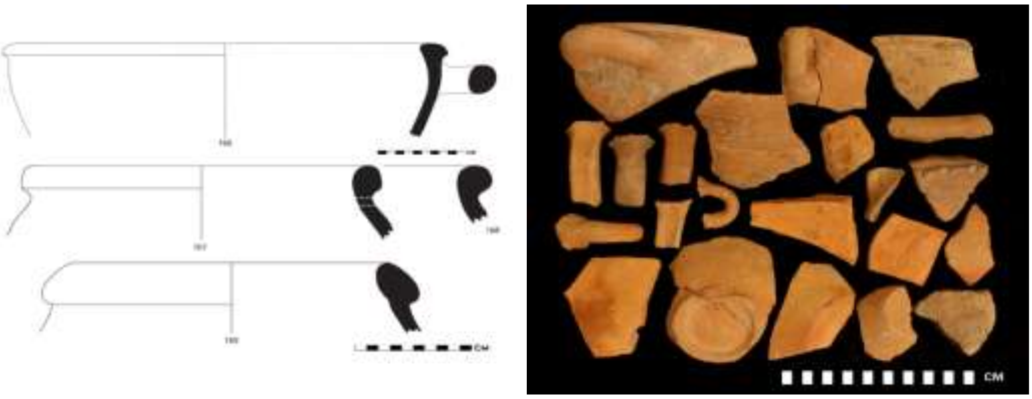

تصویر ۱۲: طرح و تصویر سفالینه‌های نخودی قهوه‌ای خشن دورۀ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

Fig12: Selected drawing and image of Coarse Brownish-Buff wares of Meydan III (Shabani, 2017: 154)

اغلب قطعات گونه نخودی قهوه‌ای خشن مربوط به بدنه ظروف است به همین دلیل ارزیابی فرم این گونه مشکل است. در بین اشکال این گونه می‌توان به کاسه‌هایی با ابعاد بزرگ همراه با دسته افقی (تصویر ۱۲. ۱۶۶)، خمره‌های ذخیره (تصویر ۱۲. ۱۶۹-۱۶۷) اشاره نمود. خمره‌های ذخیره بزرگ با دهانه باز و احتمالاً با دسته عمودی، از شکل‌های متداول بودند.

۸. سفال خاکستری

رنگ خمیره و لعاب این قطعات به رنگ خاکستری روشن تا خاکستری تیره و حتی سیاه (7Y7/1 light gray-0YR3/1very dark gray-5Y2.5/1 black) است و حدود ۱۳ درصد سفال‌های این دوره را به خود اختصاص می‌دهند (تصویر ۴) و از نظر کیفیت به سه دسته سفالینه‌های ظریف، معمولی و خشن تقسیم می‌شوند.

۱-۸. سفال خاکستری ظریف

سفالینه‌های خاکستری ظریف چرخ‌ساز بوده و خمیره آن‌ها اغلب به رنگ خاکستری روشن است و به خوبی پخته شده و بافتی فشرده و مستحکم دارند. سطح داخلی و خارجی آن‌ها با استفاده از لعاب گلی و اغلب به صورت لایه‌ای رقیق و در موارد نادر با استفاده از لایه‌ای غلیظ به رنگ خمیره پوشش یافته است. در این گونه

سطح ظروف به شکل یکدست صاف و صیقل داده شده و به غیر از سه قطعه با خطوط کنده (تصویر ۱۳. ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۹)، فاقد هر نوع تزیینی هستند (تصویر ۱۳).

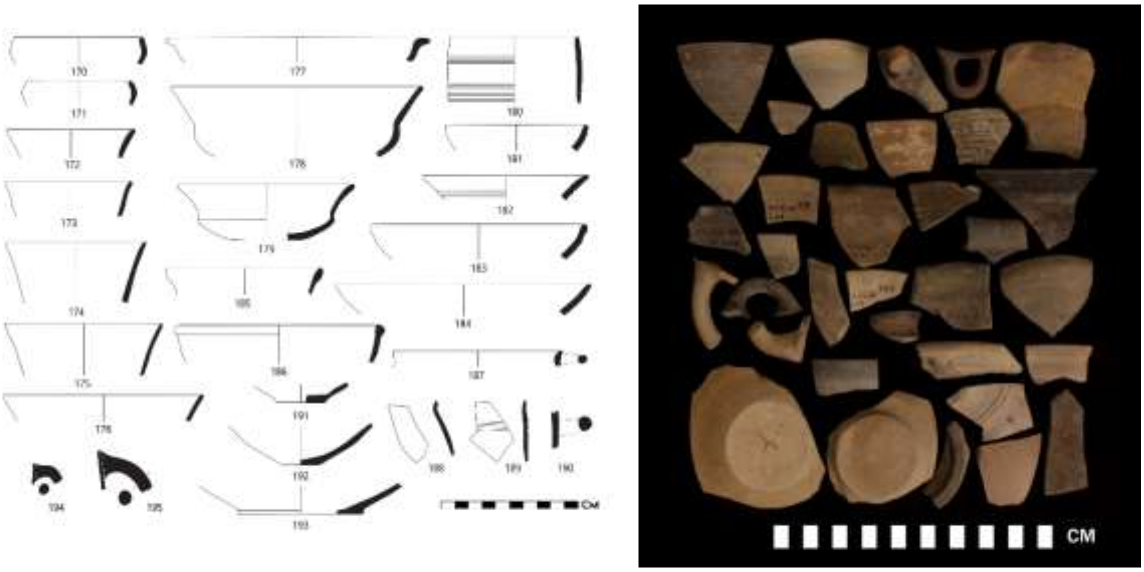

تصویر ۱۳: طرح و تصویر سفالینه‌های خاکستری ظریف دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۶)

Fig13: Selected drawing and image of Fine Gray wares of Meydan III (Shabani, 2017: 156)

با توجه به تعداد کم قطعات شاخص و ابعاد کوچک آن‌ها بازسازی اشکال مشکل است با این حال کاسه‌ها با شکل‌های مشابه سایر گونه‌ها در بین ظروف این گونه اکثریت داشته و شامل پیاله‌های ساده (تصویر ۱۳. ۱۷۱-۱۷۰، ۱۸۱)، کاسه‌های زورقی شکل (تصویر ۱۳. ۱۷۹-۱۷۸)، کاسه با لبه تخت (تصویر ۱۳. ۱۷۷) و کاسه‌های کوچک با لبه ساده (تصویر ۱۳. ۱۷۶-۱۷۲) که در گونه ظریف نخودی دیده می‌شود نیز در بین این گونه قابل تشخیص هستند. علاوه بر این چند قطعه کاسه کم عمق با لبه ساده در بین این قطعات نیز وجود دارد (تصویر ۱۳. ۱۸۶-۱۸۳). نمونه‌هایی از این ظروف نیز که به همراه دسته‌های افقی هستند به دست آمده است (تصویر ۱۳. ۱۸۷، ۱۹۰). چند دسته عمودی ظریف که احتمالاً مربوط به کوزه یا نوعی آبخوری کوچک است نیز در بین ظروف خاکستری ظریف دیده می‌شود (تصویر ۱۳. ۱۹۴-۱۹۵).

۸-۲. سفال خاکستری معمولی

سفالینه‌های خاکستری معمولی نیز با چرخ سفالگری ساخته شده‌اند. خمیره اغلب این قطعات به رنگ خاکستری روشن تا خاکستری تیره است. قطعات خوب پخته شده‌اند و سطح داخلی و خارجی آن‌ها به مانند خمیره به رنگ خاکستری درآمده است. شاموت مورد استفاده مواد معدنی مانند ذرات ریز ماسه، کوارتز و حجم محدودی آهک است. بسیاری از قطعات با استفاده از لعاب گلی پوشش یافته‌اند (تصویر ۱۴).

تصویر ۱۴: سفالینه‌های خاکستری معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۵۸)

Fig14: Selected of Common Gray wares of Meydan III (Shabani, 2017: 158)

شکل ظروف خاکستری معمولی شامل انواع کاسه‌ها، بشقاب‌ها و کوزه‌ها می‌شود. بشقاب‌ها تنها ۶ درصد از شکل گونه خاکستری معمولی را به خود اختصاص می‌دهند. بشقاب‌های خاکستری با ابعاد مختلف بدنه‌ای کشیده و زاویه‌ای ۴۵ درجه دارند. لبه این ظروف نیز ساده و یا به شکل برگشته با زاویه حدود ۹۰ درجه به سمت کف ظرف ساخته شده است (تصویر ۱۵. ۱۹۹-۱۹۶). کاسه‌ها ۵۸ درصد از ظروف خاکستری معمولی را در برمی‌گیرند. شکل کاسه‌های خاکستری نسبت به کاسه‌های گونه نخودی و نخودی قهوه‌ای، ساده‌تر است و تنوع در این ظروف چه در شکل لبه و چه در شکل بدنه نسبت به کاسه‌های دو گونه قبلی بسیار کمتر دیده می‌شود با این حال تعدادی از شکل کاسه‌ها، مشابه است (تصویر ۱۵. ۲۱۶-۲۱۴). یکی از رایج‌ترین نوع کاسه‌های خاکستری معمولی، کاسه‌های با بدنه زاویه‌دار است (تصویر ۱۵. ۲۱۲-۲۰۵). لبه این کاسه‌ها در امتداد بدنه تخت شده و کمی با زاویه به بیرون برگشته است. کاسه‌ها کف ضخیم و لبه‌دار دارند (تصویر ۱۵. ۲۱۹-۲۱۷) و تعدادی از آن‌ها با دسته افقی که به لبه ظرف یا نزدیک به آن چسبیده‌اند ساخته شده‌اند (تصویر ۱۵. ۲۱۶). اشکال کوزه‌های که ۲۸ درصد این گونه را شامل می‌شود، تنوع کمتری دارند (تصویر ۱۵. ۲۳۷-۲۲۰).

تصویر ۱۵: انواع کاسه‌ها و کوزه‌های خاکستری معمولی دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۶۰)

Fig15: Selected types of Common Gray bowls and Jars of Meydan III (Shabani, 2017: 160)

۳-۸. سفال خاکستری خشن

سفال خاکستری خشن درصد کمی را شامل می‌شود و تعدادی از آنها هم احتمال می‌رود نتیجه پخت ناقص باشند. برخی از این قطعات دست سازند. رنگ خمیره آن‌ها خاکستری روشن تا سیاه است اما خمیره تعدادی به دلیل ضخامت زیاد و پخت ناقص، به خاکستری مایل به قهوه‌ای تغییر رنگ داده است. شاموت این گونه

مواد معدنی مانند ذرات ماسه، آهک و کوارتز به همراه ذرات بسیار ریز و محدود میکا است. در برخی از قطعات شاموت به‌قدری درشت هستند که باعث خشن شدن بدنه و سطوح ظرف شده است. سطح داخلی و خارجی ظروف با استفاده از لعاب گلی احتمالاً از جنس خمیره و به صورت لایه‌ای رقیق پوشش یافته است. سطح سفال‌ها زبر و بافتدار است و اثری از صیقل و یا صاف کردن سطوح بر روی آن‌ها دیده نمی‌شود (تصویر ۱۶). به جزء چند قطعه لبه، تمامی قطعات گونه خاکستری خشن مربوط به بدنه ظروف است به همین دلیل ارزیابی دقیق اشکال این گونه ممکن نیست. در بین اشکال قابل تشخیص، به خمره و کوزه بزرگ می‌توان اشاره کرد (تصویر ۱۶. ۲۳۸-۲۴۰).

تصویر ۱۶: سفالینه‌های خاکستری خشن دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۶۱)

Fig16: Selected drawing and image of Coarse Gray wares of Meydan III (Shabani, 2017: 161)

۹. سفال آشپزخانه‌ای

تنها تعداد ۴۹ قطعه یا ۳ درصد سفالینه‌های دورهٔ III مربوط به ظروف آشپزخانه‌ای است (تصویر ۴) به همین دلیل ارزیابی دقیق این گونه سفالی امکان‌پذیر نیست. با این وجود بررسی قطعات به دست آمده نشان از آن دارد که رنگ خمیره، لعاب درونی و یا بیرونی این ظروف در طیف نخودی مایل به قهوه‌ای (2.5YR6/3 light yellowish brown) قرار دارد اما به دلیل حرارت و پخت ناقص، بدنه و سطح تعدادی از آن‌ها به رنگ خاکستری و یا خاکستری مایل به قهوه‌ای (10YR5/1 gray–2.5Y5/2 grayish brown) درآمده است. خمیره این ظروف با ترکیبی از مواد معدنی مانند؛ ذرات ماسه به همراه ذرات ریز و درشت میکای طلایی و نقره‌ای و همچنین قطعات کوچک آهک ساخته شده است. این گونه اغلب در هر دو سطح فاقد هر گونه لعاب گلی است و سطح آن‌ها به دلیل ابعاد درشت مواد معدنی موجود در شاموت، زبر و خشن است (تصویر ۱۷). اشکال سفالینه‌ها شامل دیگچه‌ها (تصویر ۱۷. ۲۴۸-۲۴۵) و کوزه‌ها (تصویر ۱۷. ۲۵۱-۲۴۹) می‌شود.

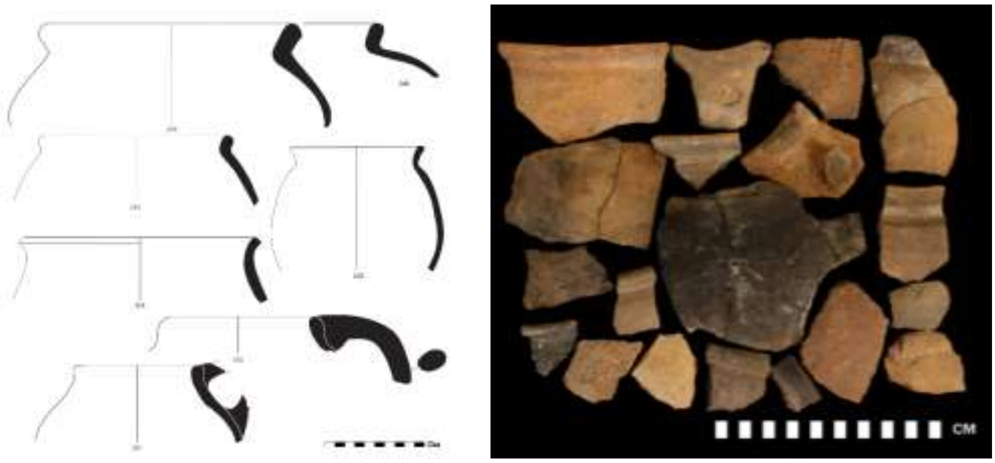

تصویر ۱۷: طرح و تصویر سفال آشپزخانه‌ای دورهٔ III محوطه میدان (شعبانی، ۱۳۹۶: ۱۶۳)

Fig17: Selected drawing and image of Cooking wares of Meydan III (Shabani, 2017: 163)

۱۰. مطالعات تطبیقی و گاهنگاری

به دلیل فقدان مدارک قابل تاریخ‌گذاری و تاریخ‌گذاری‌های قطعی، گاهنگاری دورهٔ III محوطه میدان همدان، نسبی و بر اساس مقایسه داده‌های سفالی و مطالعات تطبیقی است. سفالینه‌های دورهٔ III محوطه میدان همدان از نظر سنت کلی، ساخت و اشکال شاخص و بعضی از جزییات، بیشترین همگونی را با سنت سفال نخودی ساده محوطه‌های مادی غرب ایران و محوطه‌های چون گودین II، باباجان II و I، نوشیجان، موش‌تپه، تپه یلفان، گونسپان/پاتپه، حاجی‌خان فامنین و بابا کمال تویسرکان دارد. غالب بودن رنگ نخودی ساده، اکثریت اشکال کاسه‌ای‌شکل، کاسه‌هایی با بدنه‌های زاویه‌دار (جدول ۱. ۱۰-۶)، کاسه‌هایی با لبه سه گوش (جدول ۱. ۱۴-۱۱)، کاسه‌هایی با بدنه S شکل (جدول ۱. ۱۹-۱۵) کاسه‌هایی با دسته‌های عمودی و زائده شاخی‌شکل (جدول ۱. ۲۴-۲۳)، کاسه‌هایی با دسته‌های افقی (جدول ۱. ۱۹-۱۸، ۲۱) و لبه‌های مشابه، آبریزهای شبدری شکل (جدول ۱. ۳۱-۲۹) از جمله موارد قابل مقایسه است (ملازاده، ۱۳۹۶: ۴۱۰-۴۰۵ ,Khatchadourian, 2018: 183-191;).

جدول ۱: جدول مطالعات تطبیقی سفالینه‌های شاخص دورهٔ III محوطه میدان با محوطه‌های ماد و هخامنشی (نگارندگان)

Table1: Comparative studies of Meydan III potteries with other Median and Achaemenid sites (Authors)

ردیف	سفال دورهٔ III میدان	نمونه‌های قابل مقایسه
۰۱	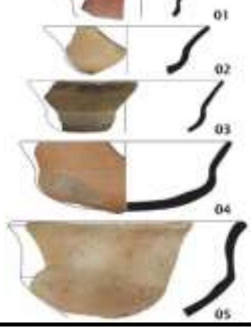	Persepolis (Schmidt, 1957: Pl. 72, 1-3) Apadana of Susa (Curtis, 1993: Fig. 8, 84) Pasargadae (Stronach, 1978: p.242, 1-17) Hasanlu IIIa (Dyson, 1999a: Fig. 7 & 1999b: Fig. 5, a, b) Ziweye (Young, 1965: Fig. 3, 6, 9, 11 & Fig. 4, 6) Kul Tepe I (Abedi et al, 2014: Fig. 59, 2) Kul Tarike (رضوانی، ۱۳۸۳: ۱۰۰) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 2, 50-51)

۰۲		Hasanlu IIIa (Dyson, 1999a: Fig. 3. a-f & fig. 8. a-f) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 4, 11-21) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Godin II (Gopnik, 2005: Pl. 8, 101 & 108 & 128)
۰۳		Godin II (Gopnik, 2005: Pl. 4, 64-70 & Young, 1969: p. 119, 19))
۰۴	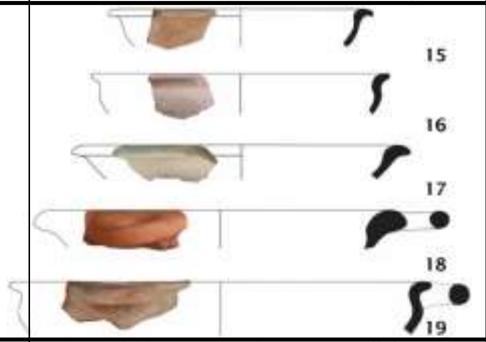	Persepolis (عطایی، ۱۳۸۲: تصویر ۲-۱) Pasargadae (Stronach, 1978: p.244, 7-12) Gunespan-e Patapeh (Naseri et al, 2016: Pl. 20, 6312, 6310) Godin II (Gopnik, 2005: Pl. 3, 46-48 & Pl. 8, 105, 107 & Young, 1969: p. 123, 10) Haji Khan (همتی و دیگران، ۱۳۹۸: تصویر ۲۰) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 3, 11-18) Baba-Kamal (محمدی‌فر و دیگران، ۱۳۹۷: ۱۸۲؛ ۴ و ۶)
۰۵	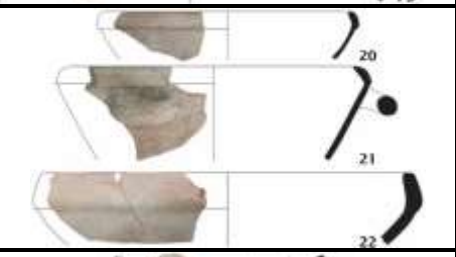	Nush-i Jan (Stronach, 1978: Fig. 6, 9-14 & 28-29 & Fig. 7, 1-4) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 2, 11)
۰۶	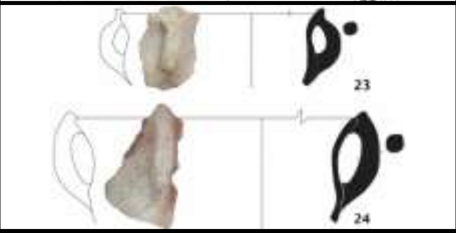	-
۰۷		Haji Khan (همتی و دیگران، ۱۳۹۸: تصویر ۲۰) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 4, 6, 7, 9) Nush-i Jan (Stronach, 1978: Fig. 7, 4, 8) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 10) Godin II (Gopnik, 2005: Pl. 4, 69, 73 & Pl. 6, 87)

۰۸	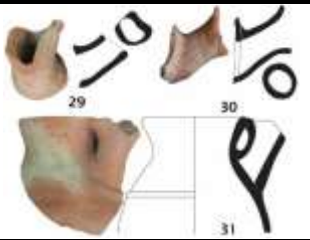	Persepolis (Schmidt, 1957: Pl. 89, 5) Pasargadae (Stronach, 1978: p. 258, 2) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 7, 1-7) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Nush-i Jan (Stronach, 1978: Fig. 8, 1-2) Haji Khan (همتی و دیگران، ۱۳۹۸: تصویر ۲۰) Godin II (Young, 1969: p. 121, 19) Hasanlu III (Young, 1965: Fig. 2, 4)
۰۹	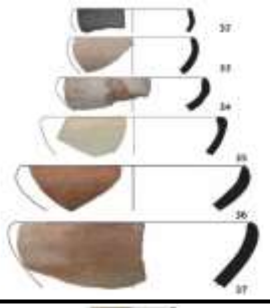	Persepolis (عطایی، ۱۳۸۲: تصویر ۲۰-۱۶) Pasargadae (Stronach, 1978: p. 248, 1-20) Gunespan-e Patapeh (Naseri et al, 2016: Pl. 20, 6301, 6315) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 2, 19-21) Mosh Tepe (Mohammadifar et al, 2015: PL. 10) Nush-i Jan (Stronach, 1978: Fig. 6, 1-8) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Godin II (Gopnik, 2005: Pl. 6, 80-81) Hasanlu III (Young, 1965: Fig. 1, 1, 9, 11 & Fig. 4, 6)
۱۰	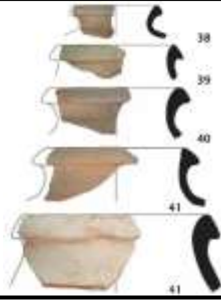	Pasargadae (Stronach, 1978: p.264, 6-10 & 20-27 & p. 266, 1-20) Persepolis (عطایی، ۱۳۸۲: تصویر ۵۵-۴۶) Gunespan-e Patapeh (Naseri et al, 2016: Pl. 20, 6245, 6219) Baba Jan I (Goff, 1985: Fig. 5, 1-8) Nush-i Jan (Stronach, 1978: Fig. 9, 2) Tepe Yalfan (Almasi et al, 2017: Fig. 9) Godin II (Young, 1969: p. 121, 1-13)

در بین این ظروف وجود حجم زیادی از کاسه‌های زورقی و زاویه‌دار (جدول ۱. ۵-۱) پیاله‌های کوچک ساده (جدول ۱. ۳۷-۳۲) و کوزه‌هایی با لبه مثلثی (جدول ۱. ۴۱-۳۸) که در محوطه‌های هخامنشی مانند حسنلو III(Dyson, 1999a; Young, 1965)، باباجان I(Goff, 1985)، پاسارگاد (Stronach, 1978) و تخت‌جمشید (عطایی، ۱۳۸۲ ;Schmidt, 1957) نیز دیده می‌شود، نشان از استمرار فرهنگ سفالی دوران ماد محوطه میدان تا دوران هخامنشی دارد.

همان‌طور که در تصاویر سفال‌های جدول ۱ نیز مشاهده می‌شود، نمونه‌های شاخص سفال این محوطه با محوطه‌های مادی به‌ویژه استقرار اصلی گودین II و نوشیجان مطابقت دارند؛ اما برخی از ظروف سفالی این محوطه نیز با سفال دورهٔ هخامنشی قابل مقایسه هستند. به نظر می‌رسد گونه ظروف نخودی و نخودی قهوه‌ای میدان که با ظرافت بالایی تولید شده‌اند، مشابهت زیادی با سفالینه‌های گودین II و سپس باباجان I دارند (جدول ۱). یانگ برای استقرار اصلی در گودین II، اواسط قرن ۷ ق.م را مشخص کرده است (Young, 1969: 32) اما گوپنیک در مطالعات خود بر اساس نتایج نمونه‌های رادیو کربن ۱۴، تاریخ‌های ۸۲۰-۷۶۰ ق.م و ۸۶۰-۶۷۴ ق.م را برای استقرار اصلی و تاریخی در حدود ۵۸۰ تا ۴۸۰ ق.م را برای استقرار فرعی ارائه می‌دهد (Gopnik, 2011: 343-345). او احتمال می‌دهد استقرار اصلی و مادی گودین در حدود ۶۵۰ ق.م به اتمام رسیده است. با توجه به شباهت بسیار زیاد گونه‌های سفالی محوطه میدان همدان با استقرار اصلی (مادی) و فرعی (اوایل هخامنشی) گودین تپه و استقرار باباجان I، به نظر می‌رسد تاریخ نسبی استقرار دورهٔ III محوطه میدان را باید حدود قرن ۷ و ۶ ق.م دانست که با اواخر عصر آهن III و اوایل دوران هخامنشی دارد. شروع این دوره تقریباً با پایان استقرار اصلی و مادی در محوطه‌های شاخصی چون گودین II (Gopnik,

343-345 :2011) و نوشیجان (Stronach and Roaf, 1978: 10) هم‌زمان است. بر این اساس شاید بتوان ادعا کرد این احتمال وجود دارد که استقرار در طبقه III محوطه میدان در اواسط قرن هفتم ق.م و هم‌زمان با شکل‌گیری اتحاد اقوام ماد علیه آشور و شکل‌گیری پادشاهی آنها در منطقه (دیاکونف، ۱۳۷۱: ۳۵۳-۳۳۰؛ Brown, 1986: 107-108). شکل گرفته و تا پایان قرن ششم ق.م در دوران هخامنشی ادامه یافته است و سپس بعد از تشکیل یک لایه رسوبی، استقرار در لایه IIb ادامه یافته و در لایه IIa شاهد حضور سفال منقوش و ظریف سلوکی و اوایل اشکانی هستیم.

۱۱. نتیجه

در طول کاوش اضطراری محوطه میدان همدان، سه طبقه فرهنگی به ترتیب از دورهٔ اسلامی، سلوکی-اوایل اشکانی و ماد و هخامنشی مشخص گردید. طبقه III یا طبقه تحتانی این محوطه که مستقیماً بر روی خاک بکر قرار دارد، فاقد بقایای قابل اتکا معماری بوده و تنها موارد فرهنگی قابل مطالعه آن داده‌های سفالی است که در این پژوهش مورد مطالعه، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی قرار گرفت. سفالینه‌های این طبقه از لایه و چاله‌های زباله موجود به دست آمد که بر اساس رنگ لعاب و خمیره و همچنین کارکرد به چهار گونه؛ سفال نخودی، سفالی نخودی مایل به قهوه‌ای، سفال خاکستری و سفال آشپزخانه‌ای طبقه‌بندی شدند. به جز ظروف آشپزخانه‌ای که به دلیل نوع کاربری دارای ساختار مختص به خود هستند، گونه‌های دیگر در قالب انواع ظریف، معمولی و خشن دسته‌بندی شدند. مطالعات تطبیقی انجام شده نشان می‌دهد که سنت سفالی این دوره همگونی زیادی با سنت سفالگری محوطه‌های مادی و به‌ویژه محوطه‌های موجود در محدوده ماد غربی و همچنین ادامه این سنت در دورهٔ هخامنشی دارد. ویژگی‌هایی از قبیل؛ غالب بودن سفال نخودی ساده، اشکال شاخص کاسه‌ای شکل از جمله کاسه‌هایی با دسته افقی چسبیده به لبه، لوله‌هایی با دهانه شبدری شکل یا گلابی‌شکل، استفاده از ذرات میکا و موارد دیگری که در متن مقاله به آنها اشاره شد، از جمله ویژگی‌های سفال دورهٔ III محوطه میدان هستند که در دیگر محوطه‌های مادی منطقه از جمله نوشیجان، گودین و یلفان تکرار می‌شود. علاوه بر این فراوانی نسبی اشکالی مانند ظروف لاله‌ای و زورقی شکل، کوزه‌های بدون دسته با لبه‌های مثلثی شکل و موارد دیگر که قابل مقایسه با ظروف سفالی دوران هخامنشی در محوطه‌هایی چون حسنلو III، پاسارگاد، شوش و تخت جمشید است، نشان از تداوم استقرار محوطه در دورهٔ هخامنشی دارد. بر این اساس، وجود فرم‌های شاخص سفالی دوران ماد و هخامنشی در این محوطه، تعلق آن به بازه زمانی دوران ماد تا هخامنشی را تقویت می‌نماید. بر اساس مدارک تاریخی که تشکیل پادشاهی متحد ماد (احتمالاً با مرکزیت هگمتانه) را در حدود اواسط قرن ۷ ق.م نشان می‌دهد و پایتخت آنها در دورهٔ هخامنشی نیز همچنان مورد استفاده بوده، می‌توان استقرار طبقه III محوطه میدان در را در محدوده زمانی قرن ۷ و ۶ ق.م مطابقت داد. مطالعه داده‌های سفالی محوطه و مقایسه تطبیقی آنها (به‌ویژه با محوطه گودین تپه که استقرار مادی آن در اوایل دورهٔ هخامنشی نیز تداوم داشته) این تاریخ‌گذاری را تأیید می‌کند. نتایج به دست آمده از کاوش محوطه میدان و پژوهش حاضر در ارتباط با شواهد باستان‌شناسی مرتبط با هگمتانه دورهٔ ماد و هخامنشی که تاکنون ناشناخته بوده، حائز کمال اهمیت است و اکنون می‌توان وجود استقرار این دوره مهم تاریخی را، آن‌هم در هسته مرکزی و تاریخی شهر همدان مستند کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. به دلیل شیب شرقی غربی موجود در سطح خاک بکر، ضخامت این لایه در ضلع غربی ترانشه به ۴۰ سانتی‌متر نیز می‌رسید.

۲. به نظر می‌رسد آهک در تمامی گونه‌های سفالی طبقه III به شکل ناخالص در خاک وجود داشته است.

منابع

آذرنوش، مسعود. (۱۳۸۶)، «گزارش کاوش‌های لایه شناختی تپه هگمتانه»، مجموعه مقاله‌های نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، *پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری*، صص. ۲۱-۱۹.

دیاکونوف، ا. م. (۱۳۷۱)، *تاریخ ماد*، ترجمهٔ کریم کشاورز، چاپ سوم، تهران، علمی فرهنگی.

رضوانی، حسن. (۱۳۸۳)، «گزارش پژوهش‌های میدانی فصل اول و دوم گورستان کول تاریکه»، در *مجموعهٔ مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران*، *پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری*، صص. ۸۱ - ۱۱۰.

رنجبران، محمدرحیم. (۱۳۸۵)، «کاوش‌های مسجد جامع همدان»، چکیده مقالات همایش باستان‌شناسی ایران: حوزهٔ غرب، *پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری*، صص ۸۱-۷۷.

رنجبران، محمدرحیم؛ ایوکی، اسماعیل. جانجان، محسن. (۱۳۸۱)، *گزارش نهایی گمانه‌زنی‌های اضطراری صحن مرکزی مسجد جامع همدان*، همدان، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان همدان (منتشرنشده).

رنجبران، محمدرحیم، بختیاری، ذبیح‌الله. (۱۳۹۲)، *گزارش نهایی فصل اول و دوم از دور چهارم کاوش‌های باستان‌شناسی تپه هگمتانه*، همدان، آرشیو پایگاه هگمتانه (منتشرنشده).

شعبانی، محمد. (۱۳۹۶)، گزارش *کاوش اضطراری محوطه میدان امام همدان*، همدان، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان همدان (منتشرنشده).

عطائی، محمدتقی. (۱۳۸۳)، «*معرفی سفال هخامنشی حوزه فارس: بررسی روشمند طبقه‌بندی‌شده باروی تخت‌جمشید*»، پایان‌نامه دورهٔ کارشناسی ارشد، علیرضا هژبری نوبری، دانشگاه تربیت مدرس.

محمدی‌فر، یعقوب. (۱۳۸۸)، *گزارش کاوش باستان‌شناختی فصل شانزدهم تپه هگمتانه*، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان (منتشرنشده).

محمدی‌فر، یعقوب. نوروزی، آصف. شریفی، علی. (۱۳۹۲)، «دستاوردهای فصل شانزدهم کاوش در تپه هگمتانه»، *مجموعه مقالات همایش یک روزه باستان‌شناسی هگمتانه*، همدان، صص. ۴۵-۹.

محمدی‌فر، یعقوب. همتی، اسماعیل. (۱۳۹۷)، *کاوش باستان‌شناسی تپه بابا کمال تویسرکان*، همدان، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان همدان (منتشرنشده).

ملازاده، کاظم. (۱۳۹۶)، *باستان‌شناسی ماد*، چاپ سوم، تهران، سمت.

ملک‌زاده، مهرداد. (۱۳۷۴)، *پایتخت‌های ماد*، در مجموعهٔ مقالات پایتخت‌های ایران به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، صص. ۱۴۶-۸۳.

هژبری، علی. (۱۳۸۵)، *گزارش توصیفی مقدماتی کاوش لایه‌نگاری شبستان مسجد جامع همدان*، همدان، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی همدان، (منتشرنشده).

همتی، اسماعیل؛ ملک‌زاده، مهرداد؛ ناصری، حسین. (۱۳۹۸)، «گزارش مقدماتی فصل اول کاوش نجات بخشی در محوطه «حاجی‌خان» فامنین- استان همدان معبد و نیایشگاهی نویافته از دورهٔ مادها»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۲۳، صص. ۱۱۰-۹۱.

Abedi A, Khatib Shahidi H, Chataigner C, Niknami K, Eskandari N, Kazempour M, Pirmohammadi A, Hosseinzaeh J, Ebrahimi G., 2014. Excavations at Kul Tepe (Hadishahr), North-Western Iran, 2010: First Preliminary Report. *Ancient Near Eastern Studies* 51:33-165.

Almasi, T., Motarjem, A., Mollazadeh, K., 2017. Tepe Yalfan: A Newly-Found Iron Age III site on the Hamadan Plain. *The Society of Iranian Archaeologists* 3 (6): 61-71.

Atai, Mohammad. T., 2004. *Introduction of Achaemenid pottery in Fars region: a methodical study of the classification of Persepolis fort*, Master diss, Alireza Hejbari Nobari, University of Tarbiat Modares. [In Persian].

Azarnoosh, Massoud, 2007. Archaeological report of the stratigraphic excavations of Tepe Hegmataneh, *Proceedings of the Ninth Annual Iranian Archaeological Conference*, Cultural Heritage and Tourism Research Institute, pp. 21-19. [In Persian].

Azarnoush, M., 1975. Survey of Excavations in Iran. Hamadan, *Iran* 13: 181-182.

Boucharlat, R., 2018. Les traces archéologiques des palais achéménides de Hamadan. ARTA 2018(2): 34.

Brown, S.C., 1986. Media and secondary state formation in the Neo-Assyrian Zagros: An anthropological approach to an Assyriological Problem. *Cuneiform Studies* 38: 107-119.

Chevalier, N., 1989. Hamadan 1913: une mission oublie. *Iranica Antiqua* 24: 245-53.

Curtis, J., 1993. William Kennett Loftus and His Excavations at Susa. *Iranica Antiqua* 28: 1-55.

De Morgan, J., 1986. *Mission Scientifique en Perse*, Paris, Recherchers Archéologiues.

Diakonov, I. M., 1992. *History of media*, translated by Karim Keshavarz, third eds, Tehran, Ealmi Va Farhangi. [In Persian].

Dyson, Robert. H. Jr., 1999a. The Achaemenid painted pottery of Hasanlu IIIA. *Anatolian Studies* 49: 101-110.

Dyson, Robert. H. Jr., 1999b. Triangle-Festoon Ware Reconsidered. *Iranica Antiqua* 34: 115–144.

Goff, C., 1985. Excavations at Baba-Jan: The architecture and pottery of Level I. *Iran* 22: 1-20.

Gopnik, H., 2000. *The Ceramics of Godin II: Ceramic Variability in the Archaeological Record*, Ph.D. diss., Department of Near and Middle Eastern Civilizations, University of Toronto.

Gopnik, H., 2005. The Shape of Sherds: Function and Style at Godin II. *Iranica Antiqua,* 40: 249–270.

Gopnik, H., 2011. The Median Citadel of Godin Period II. In: Gopnik, H. and Rothman, M. S., (eds.), On The High Road: The History of Godin Tepe, Iran, Mazda. Bibliotheca Iranica: Archaeology, Art & Architecture Series 1: 285-364

Hemmati, Esmaeil., Malekzadeh, Mehrdad., Naseri, Hossein., 2019. Preliminary report of the first chapter of excavation in Haji Khan of Famenin-Hamadan province; a temple and a new shrine from the Median period, *Pazhohesh-ha-ye Bastanshenasi Iran*, No. 23, pp. 110-91. [In Persian].

Hojabri, Ali, 2006. Preliminary descriptive report of the stratigraphic excavation of the Hamadan Jame Mosque, Hamadan, Archive of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Organization of Hamadan. [In Persian].

Khatchadourian, L.,2018. Pottery Typology and Craft Learning in the Near Eastern Highlands. *Iranica Antiqua* 53: 179-265.

Malekzadeh, Mehrdad, 1995. *Median capitals*, in the collection of articles on Iranian capitals by Mohammad Yousef Kiani, Tehran, Cultural Heritage Organization, pp. 146-83. [In Persian].

Mohammadifar, Y., Sarraf, M. R., Motarjem, A., 2015. A Preliminary Report on Four Seasons of Excavation at Moush Tepe, Hamadan, Iran. *Iranica Antiqua* 50: 233-250.

Mohammadifar, Yaghoub., Hemmati, Ismail, 2018. *Archaeological excavation of Tepe Babakmal- Tuyserkan*, Hamadan, Archive of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Organization of Hamadan province. [In Persian].

Mohammadifar, Yaghoub., Norouzi, Asef., Sharifi, Ali, 2013. Achievements of the sixteenth chapter of excavation in Tepe Hegmataneh, Proceedings of the

one-day conference of Hegmataneh Archeology, Hamadan, pp. 45-9. [In Persian].
Mollazadeh, Kazem, 2017. *Median Archeology*, Third Edition, Tehran, Samat. [In Persian].
Naseri, R., Malekzadeh, M., Naseri, A., 2016. Gunespan: A late Iron Age site in the Median heartland. *Iranica Antiqua* 51: 104-139.
Ranjbaran, M. R., 2006. Excavations of the Hamadan Jame Mosque, Abstract of Iranian Archaeological Conference: Western Zone, Cultural Heritage and Tourism Research Institute, pp. 81-77. [In Persian].
Ranjbaran, M. R., Bakhtiari, Zabihullah., 2013. *The final report of the first and second chapters of the fourth round of archaeological excavations in Tepe Hegmataneh*, Hamadan, Hegmataneh archive. [In Persian].
Ranjbaran, M. R., Ivaki, Ismail., Janjan, Mohsen., 2002. *Final report of emergency excavations in the central courtyard of the Hamadan Jame Mosque*, Hamadan, Archive of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Organization of Hamadan Province. [In Persian].
Rezvani, Hassan, 2004. Field research report of the first and second chapters of Kul Tarike, *in the Proceedings of the International Conference on Archeology of Iran*, Cultural Heritage and Tourism Research Institute, pp. 81 - 110. [In Persian].
Sarraf, M.R., 2003. Archaeological excavations in Tepe Ekbatana (Hamadan) by the Iranian Archaeological Mission between 1983 and 1999. In: G.B. Lanfranchi, M. Roaf, R. Rollinger (eds.), Continuity of Empire (?), Assyria, Media, Persia, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria. History of the Ancient Near East/Monographs 5: 269-279.
Schmidt, E. F., 1957. *Persepolis, II: Contents of the Treasury and Other Discoveries*, Oriental Institute 69, The University of Chicago Press.
Shabani, Mohammad, 2017. *Emergency excavation report of Meydan of Hamadan*, Hamadan, Archive of Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts Organization of Hamadan Province. [In Persian].
Stronach, D., 1978. *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*. Oxford press.
Stronach, D., Roaf, M.,1978. Excavations at Tepe Nush-i Jan: a third interim report, *Iran* 16: 1-11.
Stronach, R., 1978. Excavations at Tepe Nush-i Jan: Part 2, Median Pottery from the Fallen Floor in the Fort. *Iran* 16: 11–24.
Young, T. Cuyler, Jr., 1965. A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C. *Iran* 3: 53-85.
Young, T. Cuyler, Jr., 1969. *Excavations at Godin Tepe: First Progress Report*. Royal Ontario Museum of Art and Archaeology Press.

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Press

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Esfanjerd, A Buried Ancient City in the Majumerd Dunes, Yazd Province

Mohammad Hossein Azizi Kharanaghi[1], Samira Abedi[2], Seyyed Jalal Hashemi Majomerd[3]

1. Iranian Center for Archaeological Research (ICAR), Research Institute of Cultural Heritage and Tourism, Iran. Corresponding Author Email: m.azizi@richt.ir
2. Yazd Women's Technical and Vocational University, Iran. Email: abedi_arc@yahoo.com
3. Cultural Heritage, Tourism and Handicrafts of Yazd Province, Iran. Email: sm.hashemi64@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
27, December, 2022

In Revised Form:
4, February, 2023

Accepted:
15, March, 2023

Published online:
20, June, 2023

Abstract

The arid desert climate of Yazd province, with its endless flowing sand dunes, has led to the creation of special conditions for human settlements in this part of Iran. Throughout history, the lack of water, the dry land and air, the scorching sun, and especially the movement of flowing sands in the Yazd-Ardakan plain, have been constant threats for the cities and villages in this region. Esfanjerd, extending over ca. 85 hectares, is located in the northern part of the township of Majumerd, Ashkazar district, in the province of Yazd. According to the cultural materials collected from the surface and historical comparative studies the site appears to have been buried under the sands dunes during early Safavid period. Based on the surface material and comparative studies, the 5th to the 9th century AH (Seljuk to early Safavid dynasty) is the suggested chronology for the site. Esfanjerd is located next to the main route from the south to north of Iran, i.e., from Fars to Khorasan via Esfahan, and according to the historical documents, due to the existence of numerous qanats and a strategic location, it was an important region. Old aerial photographs, the scattering of cultural materials on the surface, and the remains of the mudbrick architecture at the site indicate the presence of a very rich settlement from the Seljuk dynasty, in this area. The residential spaces and the walls of the surrounding gardens demonstrate the prosperity of life in this area.

Keywords: Dune, Majumerd, Esfanjerd, Seljuk, Ilkhanid.

Cite this The Author(s): Azizi Kharanaghi, M. H., Abedi, S., Hashemi Majomerd, J., 2023. Esfanjerd, A Buried Ancient City in the Majumerd Dune, Yazd: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol. 15, Serial No. 32 / Winter-Spring - (133-160). DOI: 10.22059/JARCS.2023.353049.143174

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

Due to its diverse environmental and climatic conditions, Iran has fostered cultural centers with very different and particular characteristics throughout history. Each settlement, and consequently the people who lived there, have been strongly affected by the climate and weather conditions of their surroundings as the cultural characteristics of each region are formed over time. The central regions of Iran, especially in the province of Yazd, with its dry climatic conditions, vast deserts, scorching sun, etc., have given rise to stable local cultures since the historical period. Although the region has a harsh and exhausting climate, because of some geographical features such as being located on a main trade route, the presence of diverse and numerous underground resources and mines, human groups to settled in this desert land. After acquiring the technology of digging qanats, it became possible to settle in these areas, and it is impossible to imagine any area, village, or city in this region without having multiple qanats. Because of satellite images, it is easy to see numerous qanats around and next to any settlements. However, strong winds and sand storms, and the movement of flowing sand have been a constant threat to burying settlements and qanat wells, which has led to the abandonment of numerous settlement centers in this part of Iran throughout history.

Esfanjerd:

This site is located in Yazd province, in the middle of Yazd-Ardakan plain, Ashkezar district, Rostaq rural district, and 500 meters distant from the northwestern dune of Majumerd town with geographic coordinates (UTM 40S: 233469 3548336). Based on a short-term archaeological survey which showed the wide dispersal of cultural materials at the site and with reference to the aerial photo taken of the site in 1956, a rectangular area (1020×840 meters) has been delimited, i.e., 85 hectares, which sits 1160 meters above sea level is considered the historical zone of Esfanjerd (Fig 2, 3 and 23). As a result of severe wind and water erosion, mudbrick architectural structures, including the walls and collapsed parts of the roof can be seen across different parts of the site (Figs 4 and 5). The cultural materials include pottery sherds, iron, and pottery slag, glass pieces, etc., which are scattered on the site’s surface (Fig 6).

Chronology:

Due to the lack of archaeological excavations at Esfanjerd, it is not possible to provide an absolute chronology for this site at this stage; based on the limited surface survey results, especially pottery sherds, we can provide a relative chronology for Esfanjerd. According to the comparative studies with pottery samples introduced from various sites from different geographical areas both near and far from the site, which is discussed in detail in the pottery typology section, the important period of cultural richness at Esfanjerd is related to the Seljuk dynasty. In the Ilkhanid dynasty (sixth to the eighth AH centuries), Esfanjerd continues to exist; But the reduction of cultural materials indicates the slow deterioration of the site during this time. Probably at the end of this dynasty, i.e., the beginning of the 9th century AH, with the beginning of the Safavid dynasty, this site was abandoned because of the moving sand. The continuity of life of the residents of this site is not far from the mind, considering the discovery of detailed evidence of the Ilkhanid Mosque in Majumerd. However, until a detailed archaeological investigation is carried out on the site, the possibility of any accurate dating and even establishing the proposed place name for Esfanjerd is only a suggestion based on cultural evidence and historical studies.

Conclusion:

As mentioned, Esfanjerd is a large site, buried among sand dunes, five hundred meters northwest of Majumerd town in Yazd province, based on material studies, archaeological surveys and satellite images, and old aerial photographs, the site’s dimensions are more than 85 hectares. The special geographical location of the site (close to the main trade routes) and the existence of numerous qanats around it, the existence of chiné walls of the gardens around the site (these walls are also visible in today's aerial photographs), and the frequent mention of Esfanjerd name in the historical texts all indicate the existence of a large city in this region. In

all the historical texts that were mentioned earlier, Esfanjerd is always mentioned near Majumerd, and the remains of architecture and cultural materials in the area confirm that this site could be the same ancient Esfanjerd that is mentioned in that text. Due to the lack of archaeological excavations in the area, it is not possible to provide an accurate chronology for the site; However, the discovery of the diagnostic pottery from the 5th to the 8th centuries AH, indicates the site was settled during the Seljuk period until the end of the Ilkhanid dynasty, and as mentioned in the Yazd Relics book and the superficial cultural materials also confirm, showing that this site was completely abandoned and buried during the Safavid dynasty.

Yazd-Ardakan historical settlements have always been under threat due to the movement of quicksands and sandstorms, and many of their residents have been forced to leave the sites due to the qanats wells being destroyed or the influx of sand. It seems that the process of the abandonment of Esfanjerd began at the end of the Ilkhanid dynasty and was completed by the beginning of the Safavid dynasty. Any definite opinion depends on conducting archaeological excavations at the site, and the main purpose of this paper is to introduce Esfanjerd and emphasize the importance of such sites in Yazd province to preserve and protect them.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir

اِسفَنجِرد، شهری مدفون در شن‌زارهای مَجومِرد، یزد

محمدحسین عزیزی خرانقی[1]✉، سمیرا عابدی[2]، سید جلال هاشمی مَجومِرد[3]

۱. نویسندهٔ مسئول، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران. رایانامه: m.azizi@richt.ir
۲. مدرس دانشگاه فنی و حرفه‌ای دختران یزد، یزد، ایران. رایانامه: r_rezaloo@uma.ac.ir.
۳. کارشناس باستان‌شناس اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی استان یزد، یزد، ایران. رایانامه: k_hajizadeh@uma.ac.ir.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۱۰/۰۶

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۱۲/۲۴

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

اقلیم خشک و بیابانی نواحی مرکزی ایران در استان یزد، حرکت شن‌های روان و ماسه‌زارهای بی‌پایان، منجر به ایجاد شرایطی خاص برای استقرارهای انسانی در این بخش از ایران شده است. در طول تاریخ کم‌آبی، خشکی زمین و هوا، آفتاب سوزان و مخصوصاً حرکت شن‌های روان در دشت یزد – اردکان که موضوع این گفتار است، تهدیدی دائمی برای شهرها و روستاهای مسکون در این خطه بوده و هست. امروزه تا حدی با توجه به پیشرفت‌های صورت گرفته، خطر حرکت شن‌های روان کمتر شده؛ ولی حتی در گذشته‌های نه چندان دور، این موضوع خطری جدی و تهدیدی دائمی برای ساکنین چنین مناطقی به حساب می‌آمده است. حرکت شن‌های روان منجر به کور شدن قنوات و دفن شهرها و روستاها در این محدوده شده و ساکنین را مجبور به ترک محل و اسکان در مکان جدیدی می‌کرده است. اِسفَنجِرد؛ محوطه‌ای با وسعت تقریبی ۸۵ هکتار، در بخش شمالی شهر مَجومِرد، شهرستان اشکذر، استان یزد قرار دارد که با توجه به مواد فرهنگی جمع‌آوری‌شده از سطح محوطه و مطالعات تطبیقی تاریخی در اوایل دورهٔ صفویه به دلیل حرکت شن‌های روان در زیر ماسه‌زارها دفن شده است. این محوطه در آبان ماه سال‌جاری بازدید و مورد بررسی کوتاه‌مدت باستان‌شناسی قرار گرفت و با توجه به غنای آثار شناسایی شده، پرونده ثبتی آن تنظیم و نسبت به معرفی آن اقدام شد. بر اساس شواهد سطحی و مطالعات مقایسه‌ای، گاهنگاری پیشنهادی برای محوطه، قرن پنج تا نهم هجری قمری (سلجوقی تا آغاز صفوی) است. محوطه در کنار مسیر اصلی شمال به جنوب و خراسان به فارس و اصفهان قرار داشته و با توجه به مستندات تاریخی مکتوب، وجود قنوات متعدد و موقعیت ویژه مکانی، منطقه‌ای معمور بوده است. مطالعه عکس‌های هوایی قدیمی و پراکندگی مواد فرهنگی و بقایای معماری سطحی و وسعت محدوده مورد بحث، بیانگر وجود آثاری بسیار غنی مخصوصاً از دورهٔ سلجوقی در این محدوده است. فضاهای مسکونی و دیوارهای باغات پیرامون، بیانگر رونق زندگی در این منطقه بوده است.

واژه‌های کلیدی: شن‌های روان، اِسفَنجِرد، مَجومِرد، دورهٔ سلجوقی و ایلخانی.

استناد: عزیزی خرانقی، محمدحسین؛ عابدی، سمیرا، هاشمی؛ مَجومِرد، سید جلال؛۱۴۰۱-۱۴۰۲. اِسفَنجِرد، شهری مدفون در شن‌زارهای مَجومِرد، یزد: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان- بهار ۱۴۰۱-۱۴۰۲- پیاپی ۳۲- (۱۶۰-۱۳۳).
DOI: 10.22059/JARCS.2023.353049.143174

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

ایران با توجه به شرایط زیست‌محیطی و اقلیمی بسیار متنوع و متفاوت، پرورش‌دهنده مراکز فرهنگی – استقراری با ویژگی‌های بسیار گوناگون و خاص در طول تاریخ شده است. هر استقرار و به تبع آن مردمان آن سرزمین به‌شدت متأثر از شرایط اقلیمی و آب‌وهوایی محـیط پیرامون خویش هستند و متناسب با آن شاخصه‌های فرهنگی هر منطقه در طول زمان شکل می‌گیرد. مناطق مرکزی ایران و به‌خصوص استان یزد علی‌رغم شرایط اقلیمی ویژه و بسیار خشک، بیابان‌های گسترده، آفتاب سوزان و ... حداقل از دورهٔ تاریخی، پرورش‌دهنده فرهنگ‌های بومی پایداری بوده است.

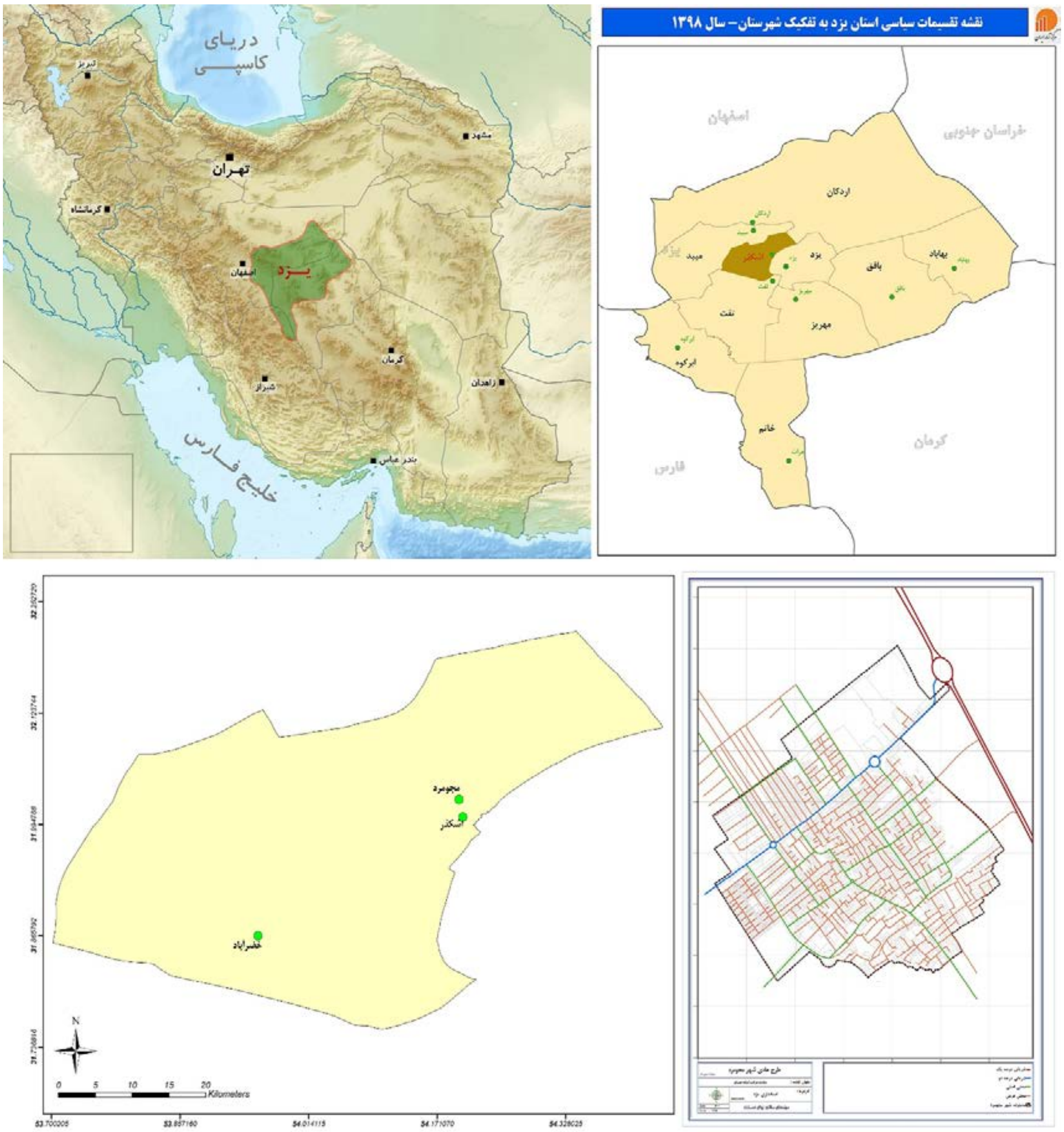

شکل ۱: نقشه موقعیت جغرافیایی استان یزد، شهرستان اشکذر و شهر مَجومِرد

Fig 1. Geographical location of Yazd province, Ashkazar district and Majumerd town

هرچند منطقه دارای اقلیمی سخت و طاقت‌فرسات ولی ویژگی‌های دیگری همچون قرارگیری در مسیر اصلی انتقالی شمال – جنوب و شرق – غرب کشور، وجود منابع و معادن زیرزمینی متنوع و متعدد، منجر به

جذب گروه‌های انسانی برای افکندن رحل اقامت در این دیار بیابانی شده است. پس از دستیابی به فناوری ساخت قنات، امکان استقرار در این نواحی میسر شد و هیچ محوطه، روستا یا شهری در این مناطق بدون داشتن رشته قنواتی متعدد، قابل‌تصور نیست. حتی امروزه به‌راحتی با استفاده از تصاویر هوایی و ماهواره‌ای می‌توان پیرامون هر استقرار یا روستایی در این منطقه، رشته قنوات متعدد را مشاهده کرد. با این وجود، بادهای شدید و طوفان‌های شن و حرکت شن‌های روان، عاملی تهدیدکننده دائمی برای دفن استقرارها و یا کور کردن قنوات بوده که در طول تاریخ منجر به متروک شدن مراکز استقرار متعددی در این ناحیه از ایران شده است. در این مقاله به معرفی محوطه‌ای خواهیم پرداخت که رَد آن در طول تاریخ به دلیل مدفون شدن زیر تپه‌های شنی، گُم شده است. اِسفَنجِرد محوطه‌ای که به گواه تصاویر هوایی سال ۱۳۳۵ و بازدید و بررسی میدانی صورت گرفته در آبان سال ۱۴۰۱ و پراکنش وسیع مواد فرهنگی متنوع و شاخص دورهٔ اسلامی، بالغ بر ۸۵ هکتار وسعت دارد. این محوطه در حدوداً پانصد متری شمال‌غربی شهر مَجومِرد، شهرستان اشکذر در استان یزد قرار دارد. موقعیت ویژه این محوطه در کنار مسیرهای بازرگانی اصلی، رشته قنوات متعدد، شواهد فلزکاری، شیشه‌گری و سفالگری و بقایای معماری خشتی متنوع، همگی بیانگر محوطه‌ای معمور و آباد در قرون میانه اسلامی (سلجوقی و ایلخانی) در این منطقه است. پژوهش‌های باستان‌شناسی در استان یزد، علی-رغم غنای فرهنگی – تاریخی آن بسیار محدود و اندک بوده و متأسفانه پژوهش‌های محدود صورت گرفته نیز اغلب منتشرنشده و شناخت و آگاهی پژوهشگران از توالی تاریخی این استان و ویژگی‌های باستان-شناختی آن به‌شدت محدود و ناقص است. غنای آثار معماری تاریخی در این استان منجر شده، پژوهش‌های زمان‌بَر باستان‌شناسی کمتر مورد توجه و رغبت مسئولین استانی قرار گیرد، به همین دلیل شناخت کافی از کمیّت و کیفیت محوطه‌های تاریخی استان وجود ندارد. تکمیل نقشه باستان‌شناسی استان و انجام مطالعات باستان‌شناسی هدفمند و بلندمدت می‌تواند در آینده نزدیک، این نقیصه را تا حدودی مرتفع نماید. هدف از نگارش این مقاله معرفی محوطه اِسفَنجِرد و ارائه گاهنگاری نسبی محوطه بر اساس مواد فرهنگی سطحی جمع‌آوری شده است.

۱-۱. جغرافیا و محیط‌زیست

دشت یزد – اردکان بزرگ‌ترین حوضه آبخیز استان یزد به شمار می‌رود که دارای مساحتی در حدود ۱/۵۹۵/۰۷۰ هکتار است که در بخش شمالی استان قرار دارد و از لحاظ منابع طبیعی و انسانی بسیار غنی و بیش از ۷۰ درصد جمعیت استان در آن سکونت دارند. دشت یزد - اردکان با رشته‌کوه شیرکوه در جنوب، کوه آهنگران و مرغ زرد در غرب، هفت آدمین و خونزا در شرق و چَک‌چَک در شمال، محصور شده و با شیب جنوب شرقی – جنوب غربی به چاله سیاه کوه منتهی می‌گردد (اختصاصی، ۱۳۷۵: ۱۲). شرایط آب‌وهوایی بسیار خشک و کویری، میزان نزولات جوی اندک (سالانه۶۰ تا ۸۰ میلی‌متر) و تبخیر بسیار شدید است. رطوبت نسبی ناچیز توأم با گرمای زیاد (حداکثر متوسط درجه حرارت ۳۹/۴ سانتی‌گراد) و نوسانات شدید درجه حرارت باعث شده استان یزد به صورت یکی از خشن‌ترین مناطق کویری ایران درآید. آب‌وهوایی استان یزد تابع سیستم شرایط آب‌وهوایی فلات مرکزی ایران بوده و شرایط محلی نیز دگرگونی‌هایی در آن ایجاد نموده است (قبادیان، ۱۳۶۱: ۳۳ - ۳۴). تغییرات شدید و سریع حرارتی و اختلاف فشار کوهستان و دشت، موجب پدید آمدن بادهایی از جهات مختلف و با سرعت‌های گوناگون می‌گردد. این بادها تأثیرات بسیاری بر زندگی گیاهی

و انسانی داشته و تغییرات چشمگیر ژئومورفولوژیکی را پدید آورده است (سیفی، ۱۳۷۴: ۱۸۹). طوفان‌های شن از اسفند شروع‌شده و تا خرداد طول می‌کشد و گاهی می‌تواند تا مرداد نیز ادامه داشته باشد. سرعت باد به صورت طوفان‌های سهمگین شنی که منطقه را در حالت مرگ‌بار قرار می‌دهد، می‌تواند تا ۹۰ کیلومتر بر ساعت برسد و حتی در یزد تا ۱۲۰ کیلومتر ثبت گردیده است (قبادیان، ۱۳۶۱: ۴۱). تپه‌های شن‌های روان یکی از ویژگی‌های ژئومورفولوژیکی شهرستان اشکذر و دهستان رستاق است که هر ساله بر حجم آن افزوده می‌شود. این تپه‌ها که تپه‌های ماسه‌ای شمال غرب شهر یزد را تشکیل می‌دهند به‌عنوان تپه‌های بسیار فعال شناخته شده‌اند که می‌توانند سالانه بیش از ده متر جابه‌جا شوند (شکل ۲۲). عمر این تپه‌ها بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال تخمین زده می‌شود (میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۳: ۲۶).

۱-۲. پیشینهٔ تاریخی و وجه تسمیه

دهستان رستاق یکی از دهستان‌های تشکیل‌دهنده شهرستان اشکذر است که در جهت شمال غربی شهر یزد و در مسیر جاده یزد ـ اردکان واقع شده است. این دهستان امروزه متشکل از هفده روستا به مرکزیت روستای صدرآباد است. قدیمی‌ترین منبع در رابطه با این دهستان، وقف‌نامه جامع‌الخیرات (حسینی یزدی، ۱۳۴۱) است که در آن به وقفیاتی اشاره می‌شود که واقف در این دهستان داشته و ناحیه را با عنوان رستاق یاد می‌کند. علاوه بر جامع‌الخیرات می‌توان به وقف‌نامه ربع رشیدی (همدانی، ۱۳۸۱) نیز اشاره کرد که خواجه رشیدالدین فضل‌الله نیز در این ناحیه وقفیاتی برای ربع رشیدی مشخص کرده بود. رستاق در گذشته ناحیه بسیار وسیع‌تری را شامل می‌شد که امروزه بخش‌های زیادی از آن در شهرها و یا شهرستان‌های دیگر استان ادغام شده‌اند. تعدادی از روستاهایی که در دورهٔ ایلخانی در محدوده رستاق قرار داشتند، امروزه از رستاق جدا شده و تعدادی از آن‌ها، خود تشکیل شهر داده و یا این‌که جزئی از محدوده سیاسی شهرستان دیگر هستند که این روند تا دورهٔ معاصر ادامه داشته است (زارعی و میر دهقان، ۱۳۹۴: ۵۰). قبل از شکل‌گیری رستاق به معنای عام آن (مجموعه روستاهای واقع در دشت یزد – اردکان از گِرد فرامرز تا جهان‌آباد میبد) اِسفجرد، اِسفندگِرد، اِسفنجریه، اِسفنجود، شهر کهنه یا اسکندریه مهم‌ترین واحد جمعیتی، کانون مدنیت و یکجانشینی در این منطقه محسوب می‌شده است. به گواهی تاریخ‌نویسان آن زمانی که اِسفَنجِرد به حیات خود ادامه می‌داد، هیچ یک از آبادی‌ها و مراکز جمعیتی فعلی یا وجود نداشت یا از اهمیت چندان و قابل‌توجهی برخوردار نبودند (هاتفی مَجومِرد، ۱۳۹۸: ۱۰۶). کلمه اِسفَنجِرد می‌بایست به صورت کلمه اِسفَنجود باشد که خود مخفف کلمه اسفندیار جِرد است، یعنی شهری که اسفندیار ساخته و بر اساس متون به‌جای مانده می‌توان گفت که این روستا در دوران قبل از اسلام بنا گردیده و قدیمی‌ترین نامی که از این روستا باقی‌مانده مربوط به سال ۶۲۷ هجری قمری است. این نام مربوط به سنگ قبری در بقعه دوازده امام یزد است که مربوط به فخرالدین اِسفَنجِردی است که این متن بر آن نوشته شده است: هذا قبر شیخ ربانی ولی‌الله الوالی بایزید الوقت فخر الملة والدین... الاسنفجردی قدس الله روحه، توفی فی عشرین محرم سنه سبع و عشرین و ستمائه (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۷۲۰). ایرج افشار در کتاب یادگارهای یزد، اسفنجریه را محلی در یک فرسخی (و تا چرخاب نیم فرسخ) [اشکذر] می‌داند که در آنجا آثار آبادی قدیم و تَل‌هایی که بر آن‌ها ساختمان بوده است وجود دارد و می‌گوید که اسکندر آنجا را بنا کرده بوده است. مردم این محل را اِسفنجریّه می‌نامند که همان اِسفَنجِرد مذکور در تواریخ یزد است و همچنین جعفری در کتاب تاریخ جدیدش آن را قریب «مَجومِرد» ذکر

می‌کند. اِسفَنجِرد در عصر صفوی به‌کلی متروک و ویران بوده است و محمد مفید مستوفی در جامع مفیدی به این موضوع اشاره کرده است (افشار، ۱۳۷۴: ۱۳۸). در جامع‌الخیرات که توالی جغرافیایی را در نام بردن از قنوات در منطقه رستاق رعایت می‌کند، همیشه اِسفَنجِرد را پس از مَجومِرد معرفی کرده و آن را همانند کتاب یادگارهای یزد، قریب مَجومِرد می‌داند: «و تمام دویست و پنجاه سهم از مجموع نه هزار و هفت‌صد و پنجاه سهم از اصل سهم قنات معروف به قنات مَجومِرد از قراء ناحیه و این قنات معروف به قنات کهنه است؛ و تمامت سیصد سهم از مجموع ده هزار و پانصد و سی سهم اصل قریه اِسفَنجِرد معروف به قنات احداث شده قدیمی» (حسینی یزدی، ۱۳۴۱: ۱۴۵)، «و تمامت هفتاد سهم اصل قنات قریه اشکذر از دهات شهر مذکور از سهام اضافه شده و تمامت سیصد و نود سهم و یک طسوج از یک سهم از مجموع نه هزار و هفتصد و پنجاه سهم اصل سهام قنات مَجومِرد از دهات شهر یزد؛ و تمامت یک‌صد سهم از مجموع ده هزاره و پانصد و سی سهم اصل سهام قریه اِسفَنجِرد از دهات شهر یزد» (همان، ۷۳). آغاز و زوال اِسفَنجِرد را در تاریخ دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد؛ سید عبدالعظیم پویا در کتاب «زندان اسکندار از نگاهی دیگر» به نقل از کتاب «هفت کشور» در این باره می‌نویسد: «وقتی اسفندیار پسر گرشاسب در دامن زاج (زارچ) کوه و کنار کاسه رود چند روز مقام ساخت و بنیاد شهری فرمود و آن را اسفندیار نام کرد ...و اِسفنجود می‌خوانند و بعضی ریگ گرفته است و مقدار سه چهار فرسنگ طول و عرض آن ریگ‌ها و تَل است و آن را ریگ دیر خوانند. وی می‌افزاید این شهر، اسفندیار یا اِسفنجود با توجه به همانندی اسامی و نشانه‌های جغرافیائی همان است که نویسندهٔ تاریخ یزد در قرن نهم به نام روستای اِسفَنجِرد نزدیک مَجومِرد از آن یاد کرده است» (پویا، ۱۳۶۸: ۳۱). در مورد پایان کار اِسفَنجِرد نیز تاریخ نویسان زمان مشخصی ارائه نداده‌اند؛ ولی در تاریخ جدید یزد و جامع مفیدی ذیل معرفی عزآباد چنین آمده است: «عزالدین لنگر حسب الفرمان سلطان سنجر به امر اتابکی دختران امیر فرامرز در سنه ۵۹۰ هجری در یزد به فرمانروائی نشست و در سنه ۶۰۰ هجری قمری قنات خشکیده اِسفَنجِرد را احیاء و در شش فرسنگی یزد دهی ساخت و آن را به نام خود، عزآباد نام کرد» (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۷۴۱). از سوی دیگر جامع جعفری اِسفَنجِرد را در عصر صفویه کاملاً متروکه ذکر می‌کند که خرابه‌های آن هنوز پا بر جاست. ولی به استناد این دو متن تاریخی حیات اِسفَنجِرد حداقل به قرن ششم ه.ق؛ و قبل از آن بازمی‌گردد (نایینی، ۱۳۵۳). جامع مفیدی در ارتباط اِسفَنجِرد و عزآباد چنین می‌نویسد: «موضعی بوده در نهایت آبادی و قلعه‌ای به غایت استحکام و معموری؛ مجاوران و متوطنانش در کمال پرهیزکاری؛ حضرت شیخ ربانی و قطب صمدانی شیخ فخرالدین احمد که آوازه کراماتش از شرق به غرب رسیده اِسفَنجِردی الاصل بوده و به سببی از اسباب آن موضع خراب و مجاوران متفرق شده‌اند و میاه آن را به قریه عزآباد آورده و الحال شرب می‌نمایند (مستوفی بافقی، ۱۳۴۰: ۷۴۱). ایرج افشار اِسفَنجِرد را در ۲۵ کیلومتری شمال غرب یزد می‌داند و جامع مفیدی آن را در ریگ عزآباد مقام کرده است. برخی تپه‌های شنی حد فاصل مَجومِرد و اشکذر فعلی و گروهی آن را همان چهار ده باستانی رستاق می‌پندارند (همان، ۳۱۶). عبدالعظیم پویا در این باره می‌نویسد: محوطه شهر کهنه امروز در بیست کیلومتری یزد بر دست غربی جاده اصلی یزد – میبد و محل دو راهی طبس واقع است. علی‌آباد رستاق در شرق و مَجومِرد و جعفرآباد در جنوب این محوطه جای دارد (پویا، ۱۳۶۸: ۳۱). ولی آنچه مسلم است و از شواهد و قرائن تاریخی و اسناد مکتوب برمی‌آید، اِسفَنجِرد در حوزه وسعتی از چرخاب کنونی در غرب تا علی‌آباد در شرق و اشکذر در جنوب تا عزآباد در شمال قرار داشته است که موارد ذیل دلایلی بر

اثبات این مدعاست: ۱- مسیر و جهت بادهای کویری منطقه بیشتر از سوی جنوب غرب به سمت شمال شرق است و هجوم شن‌های روان در این قسمت حد فاصل چرخاب فعلی تا همت آباد وسعت و دامنه بیشتری داشته و دارد (سیفی، ۱۳۷۴: ۴۷). ۲- حیاء قنات خشکیده اِسفَنجِرد و آوردن آب آن به عزآباد فعلی دلیل دیگری است که اِسفَنجِرد می‌بایست در ضلع جنوبی یا جنوب غربی عزآباد امروزی باشد؛ چراکه به گفته کارشناسان محلی برای احیاء یک قنات خشکیده نمی‌توان آب آن را در بالا دست جاری ساخت، بلکه حداقل فرسنگی باید مسیر قنات را به سمت شیب زمین ادامه داد تا آب قنات دوباره جاری شود و همان‌گونه که می‌دانید شیب زمین در دشت یزد – اردکان به سمت شمال است. مسیر آخرین قنات عزآباد فعلی که در سال ۴۵ خشک شده نیز از شمال به جنوب از میان شرف‌آباد، صحرای همت آباد، بیابان بالا دست همت آباد، غرب مسجد ریگ و اشکذر به سمت مادر چاه خود واقع در خیرآباد است (پویا، ۱۳۶۸: ۳۱). خشکی قنات و هجوم شن‌های روان دو عاملی است که در طبیعت خشک و گرم منطقه تأثیرات زیادی گذاشته و آبادی‌ها زیادی را به کام نابودی و انقراض برده که اِسفَنجِرد نیز دچار همین سرنوشت شده است. هجوم شن‌ها و پوشیده شدن محدوده با شن‌های روان به احتمال زیاد زمینه حفظ آثار و شواهد بسیاری را فراهم کرده است. از جمله این آثار که در دهه‌های گذشته از زیر شن خارج شده، مسجد ریگ مَجومِرد است.

۲.محوطهٔ اِسفَنجِرد

این محوطه در استان یزد، میانه دشت یزد – اردکان، دهستان رستاق و فاصله ۵۰۰ متری در ماسه‌زارهای شمال غربی شهر مَجومِرد با مختصات جغرافیایی (UTM: 40S 233469 3548336) واقع شده است. با توجه به بررسی و بازدید میدانی به عمل آمده و پراکندگی مواد فرهنگی و مقایسه با عکس هوای سال ۱۳۳۵، محدوده‌ای مستطیل شکل به طول ۱۰۲۰ متر، عرض ۸۴۰ متر و مساحت ۸۵ هکتار با ارتفاع ۱۱۶۰ متر از سطح دریا به عنوان عرصه محوطه اِسفَنجِرد در نظر گرفته شده است (شکل ۲، ۳ و ۲۳) که در اثر فرسایش شدید بادی یا جریان آب، بخش‌های زیادی از ساختارهای معماری شامل خط پلان، دیوار و بخش‌های فرو ریخته سقف در جای‌جای محوطه قابل مشاهده است (شکل ۴ و ۵). سازه‌ها، خشتی بوده و مواد فرهنگی شامل قطعات سفالی، سرباره‌های آهنی و سفالی، قطعات شیشه و ... در سطح محوطه پراکنده شده است (شکل ۶).

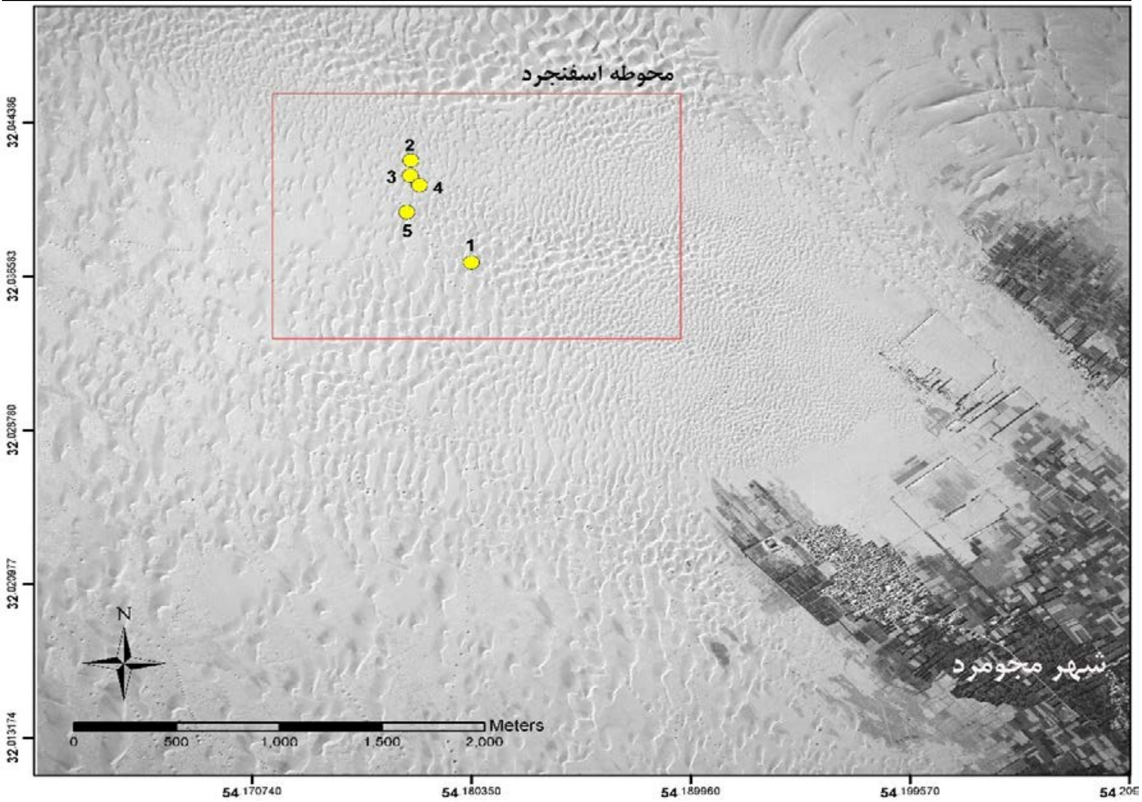

شکل ۲: عکس هوایی سال ۱۳۳۵ از مَجومِرد نسبت به موقعیت محوطه اِسفَنجِرد (نقاط مشخص شده محدوده پراکندگی مواد فرهنگی بر روی محوطه در بازدید صورت گرفته است)

Fig 2. Aerial photo (1956) of Majumerd in relation to the location of the Esfanjerd (marked points shown the cultural materials scattered on the site)

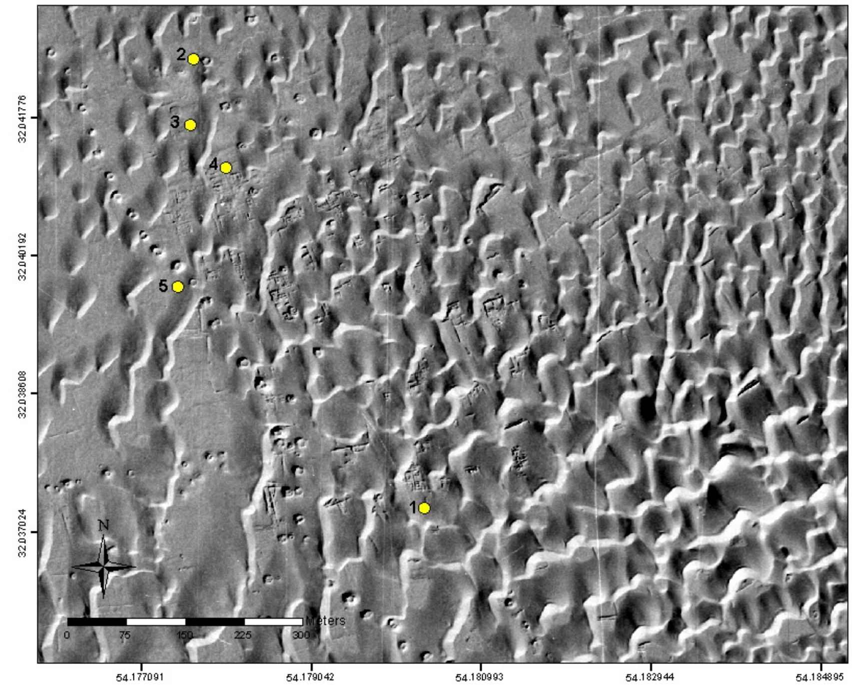

شکل ۳: بقایای معماری محوطه اِسفَنجِرد در عکس هوایی سال ۱۳۳۵ (فضاهای معماری و دیوار باغ‌های پیرامون محوطه مشخص است)

Fig 3. The architectural remains of the Esfanjerd in the aerial photo of the 1956 (the architectural spaces and the gardens walls area are visible)

شکل ۴: جابجایی شن‌های روان منجر به هویدا شدن بخشی از معماری مدفون در محوطه اِسفَنجِرد شده

Fig 4. Movement of flowing sand led to the uncovering of a part of the buried architecture in the Esfanjerd.

شکل ۵: رانش زمین و ایجاد شکاف در آن منجر به هویدا شدن بخشی از معماری مدفون در محوطه اِسفَنجِرد شده

Fig 5. Landslide and creating a ground crack, led to the uncovering of a part of the buried architecture in Esfanjerd.

شکل ۶: بقایای فرهنگی شامل قطعات سفال، شیشه و سرباره‌های سفال و آهن بر روی محوطه اِسفَنجِرد

Fig 6. Cultural remains including of pottery, glass pieces, and pottery and iron slages on the Esfanjerd.

۳. گونه‌شناسی سفال

از بررسی و پیمایش سطحی محوطه اِسفَنجِرد، گونه‌های مختلف سفالی جمع‌آوری‌شده که ۵۹ قطعه سفال شاخص و قابل تاریخ‌گذاری، گردآوری و مطالعه گردید (شکل ۷). این سفال‌ها بازه زمانی قرن پنج تا نهم هجری قمری را در برگرفته و مطالعات جغرافیای تاریخی نیز، مؤید معمور بودن محوطه اِسفَنجِرد در این بازه زمانی است.

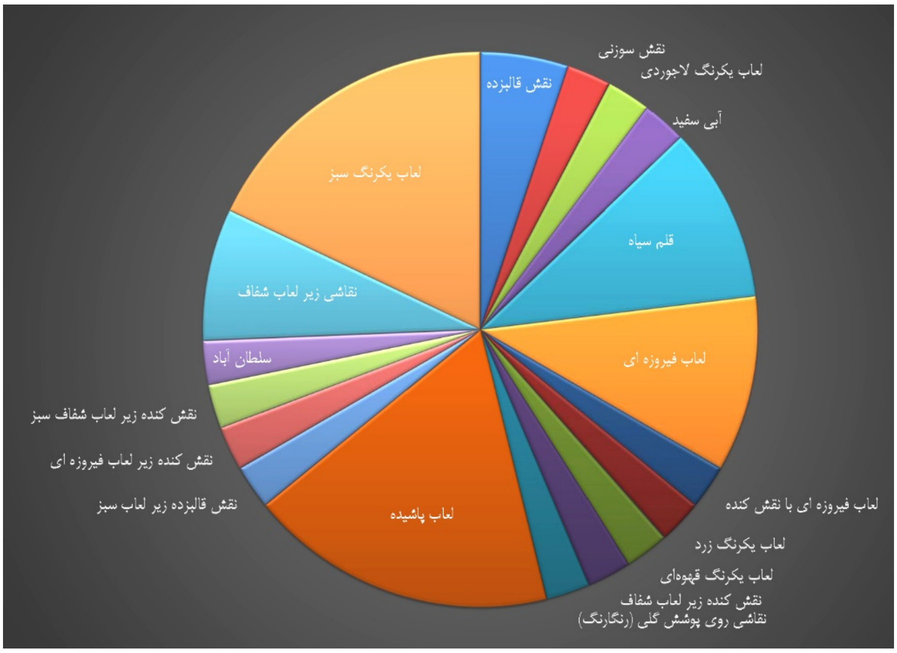

شکل ۷: گونه‌های مختلف سفالی محوطه اِسفَنجِرد
Fig 7. Different types of Esfanjerd potteries

۳-۱. سفال لعاب پاشیده: از این گونه سفالی تعداد هفت قطعه شامل لبه، کف و بدنه سفال به دست آمده است، بخش داخلی قطعات سفالی با لعاب‌هایی به رنگ زرد، قهوه و سبز بدون دقت کافی تزیین و لعاب کاری شده‌اند. فرم غالب این گونه کاسه‌های دهان باز است که با نمونه‌هایی از (شکل ۸) این سفال‌ها به دورهٔ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شوند. نمونه‌های مشابه از محوطه‌های شوش (Rosen Ayalon. 1974)، ری (Treptow. 2007: 25)، نیشابور (Wilkinson. 1897)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷)، شهر بلقیس (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵:۷۴)، بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۱)، دشت نرماشیر (امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۵)، قلعه دختر کرمان (طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۰)، کهنه گوراب (رئوف و رایگانی، ۱۴۰۰: ۲۵۲)، یزد (کاظم نژند، ۱۳۸۸، مرتضایی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۳: ۱۷۰) و رُستاق (زارعی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۵۵) به دست آمده است.

۳-۲. سفال منقوش گلابه‌ای زیر لعاب شفاف (رنگارنگ): از این گونه تنها یک نمونه شناسایی شده که با محوطه‌های شهر بلقیس (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵:۷۹)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۶) و بافت تاریخی یزد (کاظم نژند، ۱۳۸۸: ۳۹) قابل مقایسه است (شکل ۹) دورهٔ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شود.

۳-۳. سفال نقش قالب‌زده زیر لعاب سبز: یک قطعه لبه ظرف دهان بسته سفالی با نقش قالب‌زده هندسی بر روی گردن و لعاب سبز از محوطه اِسفَنجِرد شناسایی‌شده که به دورۀ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شود (شکل۹).

۴-۳. سفال نقش کَنده زیر لعاب سبز شفاف: از این گونه یک قطعه لبه با نقوش هندسی کَنده بر روی گردن به صورت خطوط پیچیده موازی و لعاب سبز شفاف به دست آمده است که با نمونه‌ای از محوطه ری (Treptow. 2007: 41) قابل مقایسه به دورۀ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شود (شکل ۱۰).

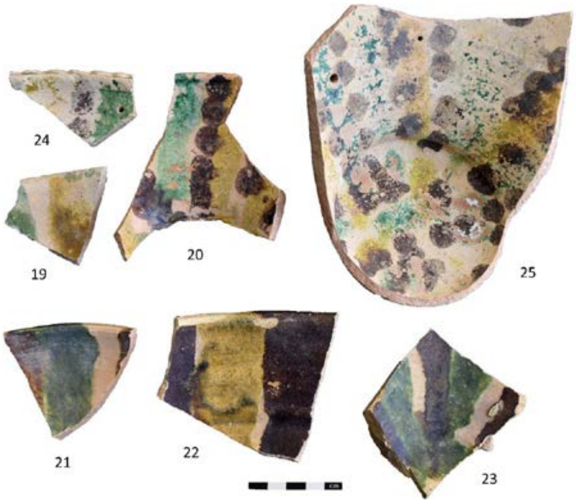

شکل ۸: سفال لعاب پاشیده، سده پنجم هجری قمری، دورۀ سلجوقی

Fig 8. Sprayed glazed pottery, 5th century AH, Seljuk period

شکل ۹: سفال منقوش گلابه‌ای زیر لعاب شفاف (۱۸) و نقش قالب‌زده زیر لعاب سبز (۲۶)، سده پنجم هجری قمری، دورۀ سلجوقی

Fig 9. Glaze-shaped pottery under transparent glaze (18), molded pattern under green glaze (26), 5th century AH, Seljuk period

شکل ۱۰: سفال نقش کَنده زیر لعاب سبز شفاف (۲۹) و نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ شفاف (۱۷)، سده پنجم هجری قمری، دورۀ سلجوقی

Fig 10. Transparent green underglaze stump-patterned pottery (29). transparent monochrome underglaze stump pattern (17), 5th century AH, Seljuk period

۳-۵. سفال نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ شفاف: از این گونه یک قطعه کف سفالی با نقوش کنده نازک در بخش درونی ظرف که با لعاب سبز شفافی پوشیده شده، شناسایی گردید. نمونه مشابه آن از محوطه‌های ری (Wilkinso: 1897: 88)، نیشابور (Treptow. 2007: 26)، بَندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115)، شهرستان خاتم (عزیزی خرانقی،۱۴۰۰، ۱۳۳)، بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۹) و دستکند زیر زمینی سامن ملایر (همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۷) معرفی‌شده (شکل ۱۰) و به دورهٔ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شود.

۳-۶. سفال لعاب زرد (عسلی فام) و قهوه‌ای: دو قطعه بدنه سفالی با لعاب زرد و قهوه‌ای از محوطه اِسفَنجِرد شناسایی شد (شکل ۱۱) که نمونه مشابه آن‌ها از بافت تاریخی یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹)، رستاق (زارعی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۵۵)، بَندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115) و بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۸) به دست آمده و به دورهٔ سلجوقی و سده پنجم هجری قمری منسوب می‌شود.

۳-۷. یکرنگ با لعاب فیروزه‌ای: از این گونه شاخص سفالی دورهٔ سلجوقی (سده پنجم هجری قمری) تعداد پنج قطعه لبه سفالی دهانه باز با فرم کاسه و در دو مورد نقش کنده در داخل ظرف و پوشیده در لعاب فیروزه‌ای از سطح محوطه اِسفَنجِرد شناسایی شد (شکل ۱۱). نمونه مشابه این گونه از محوطه‌های ری (Treptow. 2007: 37)، بَندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۹)، بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۹)، دستکند زیر زمینی سامن ملایر (همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۶)، اوجان (ولایتی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۰) و نرماشیر کرمان (امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۴) شناسایی شده است.

۳-۸. سفال لعاب فیروزه‌ای: یک عدد نصفه پیاله کوچک با لعاب اکسید شده فیروزه‌ای از اِسفَنجِرد شناسایی شد که منسوب به دورهٔ سلجوقی (سده پنجم هجری قمری) است و با نمونه‌ای از شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۱۰۹) قابل مقایسه است (شکل ۱۲).

۳-۹. سفال خاکستری داغدار: دو قطعه لبه دیگچه‌ای سفالی به رنگ خاکستری و نقوش کنده و داغدار هندسی در بیرون و دسته افقی سوراخ‌دار از اِسفَنجِرد به دست آمده (شکل ۱۲) که با نمونه‌ای ری (Treptow. 2007: 25)، بَندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115) و شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۱۰۱) قابل مقایسه است. با توجه به بافت غالب سفال‌های شناسایی‌شده از محوطه اِسفَنجِرد، این گونه سفالی نیز به دورهٔ سلجوقی (سده پنجم هجری قمری) نسبت داده می‌شود.

۳-۱۰. سفال نخودی ساده: یک قطعه لبه و دسته احتمالاً کوزه که با توجه به مقایسه انجام‌شده و بافت کلی مواد فرهنگی اِسفَنجِرد به دورهٔ سلجوقی (سده پنجم هجری قمری) تاریخ‌گذاری می‌شود، از این محوطه به دست آمده است. نمونه مشابهی از نیشابور (Wilkinson. 1897: 336)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۱۰۱) و بافت یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹) به دست آمده است (شکل ۱۲).

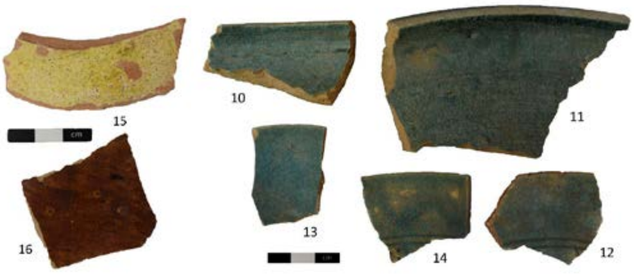

شکل ۱۱: سفال لعاب زرد (عسلی فام) (۱۵) و قهوه‌ای (۱۶)، یکرنگ با لعاب فیروزه‌ای (۱۰-۱۴)، سده پنجم هجری قمری، دورهٔ سلجوقی
Fig 11: Yellow glazed pottery (honey color) (15), brown (16), Monochrome pottery with turquoise glaze (10-14), 5th century AH, Seljuk period

شکل ۱۲: سفال لعاب فیروزه‌ای (۲۷)، خاکستری داغدار (۴۳ و ۴۴) و نخودی ساده (۳۸)، سده پنجم هجری قمری، دورهٔ سلجوقی
Fig 12: Turquoise glazed pottery (27), burnished gray wear (43 and 44), simple buff wear (38), fifth century AH, Seljuk period

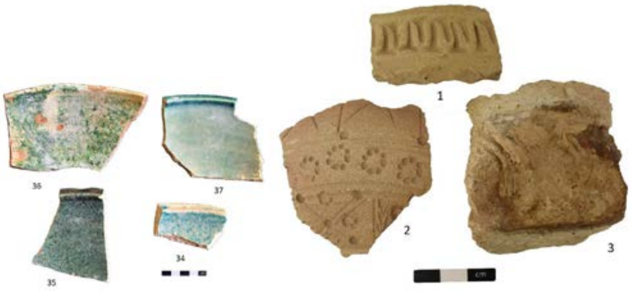

شکل ۱۳: سفال لعاب یکرنگ سبز (۳۴-۳۷)، نقش قالب‌زده و سوزنی (۱-۳)، سده پنجم هجری قمری، دورهٔ سلجوقی
Fig 13. Green glazed pottery (34-37), Molded and needlework (1-3), 5th century AH, Seljuk period

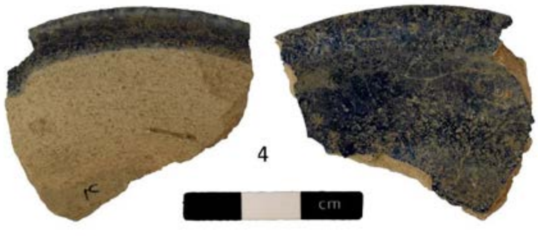

شکل ۱۴: سفال لعاب یکرنگ لاجوردی، سده هفتم هجری قمری، دورهٔ ایلخانی
Fig 14. Azure glazed pottery, 7th century AH, Ilkhani period

۳-۱۱. سفال لعاب یکرنگ سبز: چهار قطعه لبه ظروف سفالی به فرم کاسه دهانه باز با لعاب یکرنگ سبز از این محوطه شناسایی شده است. فرسایش شدید منجر به تغییر رنگ از سبز کم رنگ تا سبز سیر شده است. نمونه‌های مشابهی از محوطه‌های شوش (Rosen Ayalon:1974)، خاتم (عزیزی خرانقی،۱۴۰۰: ۱۳۳)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۱۱۰)، بلقیس (زارعی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۲)، بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و

همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۷)، دستکند زیر زمینی سامن ملایر (همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۵)، شهر قدیم سیرجان (امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۶۶)، ناتل (حسین نیا امیر کلائی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۵) و بافت تاریخ یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹) به دست آمده است (شکل ۱۳).

۳-۱۲. سفال نقش قالب‌زده و سوزنی: سه قطعه نخودی ساده با نقش قالب‌زده و سوزنی نیز از اِسفَنجِرد به دست آمده است. با توجه به مقایسه‌های به عمل آمده با محوطه‌های شوش (Rosen Ayalon. 1974)، ری (Treptow. 2007: 25)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۹۹) و بافت تاریخی یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹) این سفال‌ها نیز به دورۀ سلجوقی (سده پنجم هجری قمری) تاریخ‌گذاری می‌شود (شکل ۱۳).

۳-۱۳. سفال لعاب یکرنگ لاجوردی: یک قطعه لبه پیاله کوچک با خمیره سفید رنگ از این گونه در بررسی محوطه شناسایی شد که با توجه به مطالعات تطبیقی با نمونه‌های مشابه در محوطه‌های بندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115)، ری (Treptow. 2007: 37)، شهر کهن جیرفت (چوبک، ۱۳۹۱:۱۰۹)، شهر قدیم سیرجان (امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۶۶) و دستکند ارزانفود (همتی ازندریانی و خاکسار، ۱۴۰۱: ۱۷۷)، این نمونه سفال به سده هفتم هجری قمری و دورۀ ایلخانی تاریخ‌گذاری می‌شود (شکل ۱۴).

۳-۱۴. سفال نوع سلطان‌آباد: یک قطعه بدنه کوچک از این گونه سفالی با نقوش گیاهی در داخل و هندسی بیرون و خمیره نخودی رنگ (رُسی رنگ) در بررسی سطحی اِسفَنجِرد شناسایی شد که با نمونه‌های مشابه در محوطه‌هایی چون ری (Treptow. 2007: 39)، سلطان‌آباد (Neyestani et al. 2012: 103)، خاتم (عزیزی خرانقی،۱۴۰۰: ۱۳۳)، دستکند زیر زمینی سامن ملایر (همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۲۰۲)، رستاق (زارعی و همکاران، ۱۳۹۹:۲۰۰) و قلعه دختر کرمان (طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۷) به سده هشتم هجری قمری و دورۀ ایلخانی تاریخ‌گذاری می‌شود (شکل ۱۵).

۳-۱۵. سفال نقاشی زیر لعاب شفاف: سه قطعه سفال کوچک مزین به نقوش هندسی که احتمالاً بخشی از پیاله-ای کوچک بوده‌اند از این گونه در اِسفَنجِرد شناسایی شد. این سفال‌ها با نمونه‌هایی از محوطه‌های شوش (Rosen Ayalon. 1974) و گرگان (Kiani. 1984) قابل مقایسه و به سده هشتم هجری قمری و دورۀ ایلخانی تاریخ‌گذاری می‌شوند (شکل ۱۵).

۳-۱۶. سفال قلم سیاه: چهار قطعه سفال از این گونه با نقوش گیاهی و حیوانی؟ با خمیره رُسی نخودی رنگ از اِسفَنجِرد به دست آمده است. با توجه به مطالعات مقایسه‌ای با نمونه‌های مشابه از مسجد جامع یزد (زارعی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۷۰، کاظم نژند و میردهقان اشکذری، ۱۳۹۲)، بافت تاریخی یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹)، چاهک خاتم (عزیزی خرانقی،۱۴۰۰، ۱۳۳)، ری (Treptow. 2007: 39)، سلطان‌آباد (Neyestani et al. 2012: 103)، شهر قدیم سیرجان (امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۷۰)، دشت نرماشیر کرمان (امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۶)، قلعه دختر کرمان (طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۷) و بلوچستان (مکران جنوبی) (موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳۱) به سده‌های ششم و هفتم هجری قمری و دورۀ ایلخانی تاریخ‌گذاری می‌شوند (شکل ۱۶).

۳-۱۷. سفال آبی سفید: یک قطعه لبه پیاله ظریف مزین به نقوش هندسی و گیاهی از این گونه در اِسفَنجِرد شناسایی شد. با توجه به مطالعات مقایسه‌ای صورت گرفته با محوطه‌های بندر تیس (Sedighian et al. 2021: 115)، دشت نرماشیر کرمان (امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۶)، شهر قدیم سیرجان (امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹:

۱۷۰)، قلعه دختر کرمان (طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۹) و بافت تاریخی یزد (کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹) به سده نهم هجری قمری و دورهٔ صفوی تاریخ‌گذاری می‌شوند (شکل ۱۷).

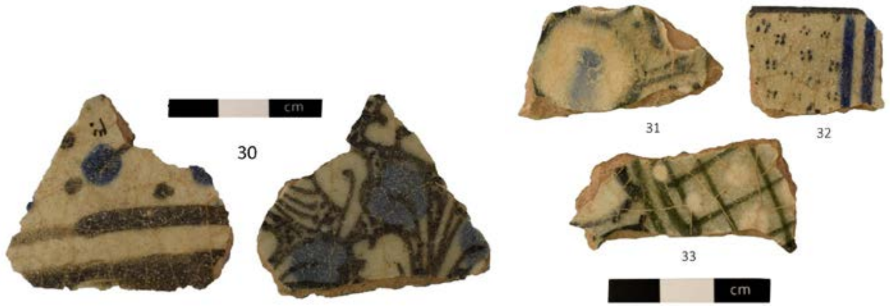

شکل ۱۵: سفال نوع سلطان‌آباد (۳۰) و نقاشی زیر لعاب شفاف (۳۱-۳۳)، سده هشتم هجری قمری، دورهٔ ایلخانی

Fig 15: Sultanabad type pottery (30), painting under transparent glaze (31-33), 8th century AH, Ilkhani period

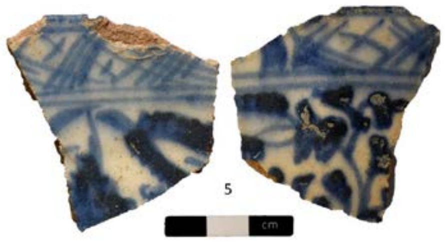

شکل ۱۶: سفال قلم سیاه، سده ۶ و ۷ هجری قمری، دورهٔ ایلخانی (آل مظفر) شکل ۱۷: سفال آبی سفید، سده نهم هجری قمری، دورهٔ صفوی

Fig 16: Painted in Black under glazed, 6th and 7th century AH, Ilkhani period (Al Muzafar)
Fig 17: Blue and white pottery, 9th century AH, Safavid period

جدول ۱: کاتالوگ سفال‌های اِسفَنجِرد

شماره	بخش	پوشش بیرونی	پوشش درونی	دوره	گونه سفال	گاهنگاری پیشنهادی	مقایسه
۱	بدنه	نخودی		سلجوقی	نقش قالب‌زده	سده ۵ هجری قمری	Rosen Ayalon,1974, PL. XXXVII, No. D Treptow, 2007: 25 چوبک، ۱۳۹۱: ۹۹، تصویر ۱۰ کاظم نژند، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۱۰۲
۲	بدنه				نقش سوزنی		Rosen Ayalon,1974, PL. XX, No. O همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۳، تصویر ۵ و ۶ امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۶۳، تصویر: ۵، شمارهٔ ۴ طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۰، تصویر ۴، شمارهٔ ۵
۳	کف				نقش قالب‌زده		امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۳، تصویر ۱ زارعی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۳، تصویر ۷
۴	لبه	لعاب لاجوردی		ایلخانی	لعاب یکرنگ لاجوردی	سده ۷ هجری قمری	Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 11 Treptow, 2007: 37 چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۹، تصویر ۳۶ امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۶۶، تصویر: ۶، شمارهٔ ۸ همتی ازندریانی و خاکسار، ۱۴۰۱: ۱۷۷، تصویر ۱۴
۵	لبه	لعاب آبی سفید		صفوی	آبی سفید	سده ۹ هجری قمری	Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 17 Fehervari, 2000, Pl: 343 امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۶، تصویر ۵، شمارهٔ ۰۱۱ امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۷۰، تصویر: ۷، شمارهٔ ۵ طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۹، تصویر ۸، شمارهٔ ۷ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۴

۶	بدنه	نخودی	لعاب سبز	ایلخانی (آل مظفر)	قلم سیاه	سده ۶ و ۷ هجری قمری	Treptow, 2007: 39 Neyestani et al, 2012: 103 عزیزی خرانقی،۱۴۰۰: ۱۳۳: شمارهٔ ۱۵ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳۱، لوحه ۱۱، شمارهٔ ۱۵ همتی ازندریانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۹۸، تصویر۱۲ و ۱۳ امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۶، تصویر ۵، شمارهٔ ۰۹۵ امیرحاجلو، صدیقیان ۱۳۹۹: ۱۷۰، تصویر: ۷، شمارهٔ ۳ زارعی و میردهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۲۰۰، تصویر ۱۸ طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۷، تصویر ۷، شمارهٔ ۲۱ حسین نیا امیر کلائی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۶، تصویر ۲، شمارهٔ ۳۵ رئوف و رایگانی، ۱۴۰۰: ۲۵۶، جدول ۷ زارعی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۷۰، طرح ۱ کاظم نژند و میردهقان اشکذری، ۱۳۹۲ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۱۳۱
۷	لبه	لعاب شفاف					
۸	بدنه	نخودی	لعاب آبی				
۹	بدنه						
۱۰	لبه	لعاب فیروزه‌ای		سلجوقی	لعاب فیروزه‌ای	سده ۵ هجری قمری	Treptow, 2007: 37 Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 10 چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۹، تصویر ۳۵، شمارهٔ های ۲ و ۳ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۹، لوحه ۷، شمارهٔ ۳۲ همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۶، تصویر ۱۰ امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۴، تصویر ۲، شمارهٔ ۰۱۷ زارعی، ۱۳۹۹: ۲۰۰، جدول ۱، شمارهٔ ۵ ولایتی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۰، تصویر ۱۲
۱۱							
۱۲							
۱۳					لعاب فیروزه‌ای با نقش کنده		
۱۴							
۱۵	بدنه	لعاب زرد			لعاب یکرنگ زرد	سده ۵ هجری قمری	کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۲۶۷ زارعی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۵۵، طرح ۳، شمارهٔ ۴
۱۶	بدنه	لعاب قهوه‌ای		سلجوقی	لعاب یکرنگ قهوه‌ای	سده ۵ هجری قمری	Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 7 موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۸، لوحه ۶، شمارهٔ ۲۶ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۲۸ زارعی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۵۵، طرح ۳، شمارهٔ ۵
۱۷	کف	لعاب سبز		سلجوقی	نقش کنده زیر لعاب شفاف	سده ۵ هجری قمری	Wilkinson, 1897, P: 88 Treptow, 2007: 26 Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 9 عزیزی خرانقی،۱۴۰۰، ۱۳۳: شمارهٔ ۱۳ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۹، لوحه ۷، شماره‌های ۳۴ و ۳۵ همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۷، تصویر ۱۱
۱۸	کف	لعاب زرد		سلجوقی	نقاشی روی پوشش گلی (رنگارنگ)	سده ۵ هجری قمری	زارعی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۹، تصویر ۳۰ چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۶، تصویر ۲۹، شمارهٔ ۸ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۵۰
۱۹	لبه	لعاب سبز/زرد		سلجوقی	لعاب پاشیده	سده ۵ هجری قمری	Rosen Ayalon,1974, PL. XLIV Wilkinson, 1897, P: 82 Treptow, 2007: 26 چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۷، تصویر ۳۲ زارعی و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۴، تصویر ۴۰ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۱، لوحه ۱۱، شمارهٔ ۱۴ امیرحاجلو، سقایی، ۱۳۹۷: ۲۱۵، تصویر ۴ طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۰، تصویر ۵، شمارهٔ ۱۲ و ۱۴ رئوف و رایگانی، ۱۴۰۰: ۲۵۲، جدول ۴ مرتضایی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۳: ۱۷۰، طرح ۱ کاظم نژند، ۱۳۸۸ زارعی و میر دهقان اشکذری، ۱۳۹۹: ۵۵، طرح ۳، شمارهٔ ۱
۲۰		لعاب سبز/ زرد/قهوه‌ای					
۲۱		لعاب سبز/قهوه‌ای					
۲۲		لعاب زرد/ قهوه‌ای					
۲۳	کف	لعاب سبز/ قهوه‌ای					
۲۴	لبه	نخودی	لعاب سبز/ زرد/قهوه‌ای				
۲۵	کف						
۲۶	لبه	لعاب سبز		سلجوقی	نقش قالب‌زده زیر لعاب سبز	سده ۵ هجری قمری	
۲۷		لعاب فیروزه‌ای		سلجوقی	لعاب فیروزه‌ای	سده ۵ هجری قمری	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۹، تصویر ۳۵، شمارهٔ ۵
۲۹	لبه	لعاب سبز	نخودی	سلجوقی	نقش کنده زیر لعاب شفاف سبز	سده ۵ هجری قمری	Treptow, 2007: 41

۳۰	بدنه	لعاب آبی سفید	ایلخانی (آل مظفر)	سلطان‌آباد	سده ۸ هجری قمری	Treptow, 2007, 39 Neyestani et al, 2012: 103 عزیزی خرانقی،۱۴۰۰، ۱۳۳: شمارهٔ ۱۵ همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۲۰۲، تصویر ۱۹ زارعی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۰۰، تصویر ۱۹ طهماسبی‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱: ۳۰۷، تصویر ۷، شمارهٔ ۲۲
۳۱						
۳۲	لبه	لعاب شفاف	ایلخانی (آل مظفر)	نقاشی زیر لعاب شفاف	سده ۸ هجری قمری	Rosen Ayalon,1974, PL. PL.LXIX, No. B, C Kiani,1984, PLATE. 40
۳۳	بدنه					
۳۴	لبه	لعاب سبز	سلجوقی	لعاب یکرنگ سبز	سده ۸ هجری قمری	Rosen Ayalon,1974, PL. PL.XXXII, No. F عزیزی خرانقی،۱۴۰۰: ۱۳۳، شمارهٔ ۱۰ چوبک، ۱۳۹۱: ۱۱۰، تصویر ۳۸ زارعی و همکاران، ۱۳۹۵: ۶۲، تصویر ۶ موسوی حاجی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۷، لوحه ۴، شمارهٔ ۱۸ همتی ازندریانی و همکاران،۱۳۹۶: ۱۹۵، تصویر ۹ امیرحاجلو، صدیقیان، ۱۳۹۹: ۱۶۶، تصویر: ۶، شمارهٔ ۱ و ۲ حسین نیا امیر کلائی و همکاران، ۱۳۹۹: ۹۵، تصویر ۱، شمارهٔ ۱۷ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۳۵
۳۵						
۳۶		نخودی / لعاب سبز				
۳۷						
۳۸	لبه/دسته	نخودی	سلجوقی؟		سده ۵ هجری قمری	Wilkinson, 1897: 336 چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۱، تصویر ۱۴ کاظم نژند، ابراهیم، ۱۳۸۴: ۳۹، شمارهٔ ۱۷۲
۴۳	لبه	خاکستری	سلجوقی؟		سده ۵ هجری قمری	Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 2
۴۴					سده ۵ هجری قمری	Treptow, 2007: 25 Sedighian et al, 2021: 115, Fig: 2 چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۱، تصویر ۱۶، شمارهٔ ۲

شکل ۱۷: سکه‌های کشف‌شده از سطح محوطه اِسفَنجِرد مَجومِرد

Fig 17. Discovered coins of the surface of Esfanjerd site

علاوه بر قطعات سفالی، سکه‌هایی نیز توسط مردم بومی طی سالیان از روی محوطه اِسفَنجِرد جمع‌آوری شده است (اشکال ۱۷، ۱۸ و ۱۹). محل کشف دقیق این سکه‌ها مشخص نیست و عموماً بسیار فرسوده و ساییده شده‌اند و نمی‌توان به‌راحتی به دورهٔ تاریخی مشخصی منسوب شوند. سکه شمارهٔ ۲ احتمالاً خوارزمشاهی (قرن ششم هجری قمری) و شمارهٔ ۱۵ منسوب به ابوسعید، حکمران ایلخانی است. شمارهٔ ۱۶بر اساس تصویر روی سکه به دورهٔ پارتی نسبت داده می‌شود؛ هرچند که بر روی محوطه اِسفَنجِرد هیچ‌گونه شواهد سفالی شاخص از این دورهٔ تاریخی مشخص نگردید. در محدوده رستاق وجود آثار پارتی گزارش شده است (زارعی و میردهقان اشکذری، ۱۳۹۴: ۵۲ و ۵۳). علاوه بر این‌ها از سطح محوطه قطعات شیشه‌های تاریخی (شکل۲۰) و سرباره‌های آهنی (شکل ۲۱) که حاکی از وجود فعالیت‌های فلزکاری در اِسفَنجِرد بوده، شناسایی شده است.

شکل ۱۸: سکه قرن ۶ هجری قمری (احتمالاً خوارزمشاهی) کشف‌شده از محوطه اِسفَنجِرد مَجومِرد

Fig 18. The 6th century AH (probably the Khwarazmshahi period) coin discovered of Esfanjerd

شکل ۱۹: سکه‌های کشف‌شده از سطح محوطه اِسفَنجِرد مَجومِرد (شمارهٔ ۱۵ احتمالاً ابوسعید، ایلخانی و شمارهٔ ۱۶ دورهٔ پارتی)

Fig 19. Discovered coins of the Esfanjerd (No. 15, probably Abu Said, Ilkhani and No. 16, Parti period)

شکل ۲۰: بقایای ظروف شیشه‌ای، جمع‌آوری‌شده از سطح محوطه اِسفَنجِرد مَجومِرد
Fig 20. Glass containers remains, Esfanjerd

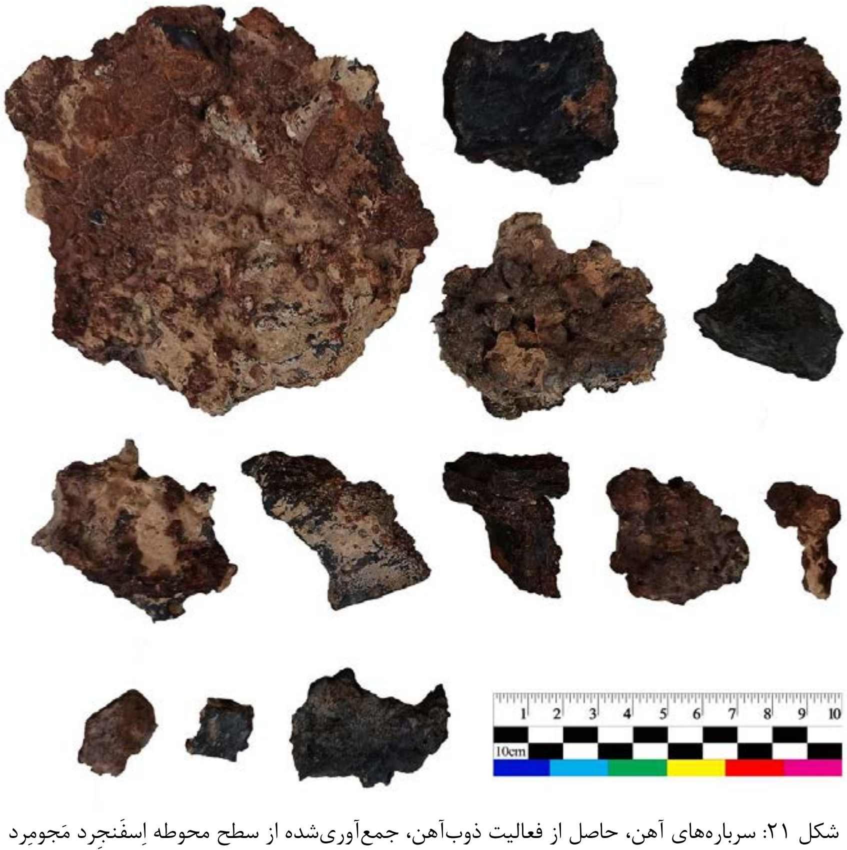

شکل ۲۱: سرباره‌های آهن، حاصل از فعالیت ذوب‌آهن، جمع‌آوری‌شده از سطح محوطه اِسفَنجِرد مَجومِرد
Fig 21: Iron slags, the result of iron smelting activity, Esfanjerd

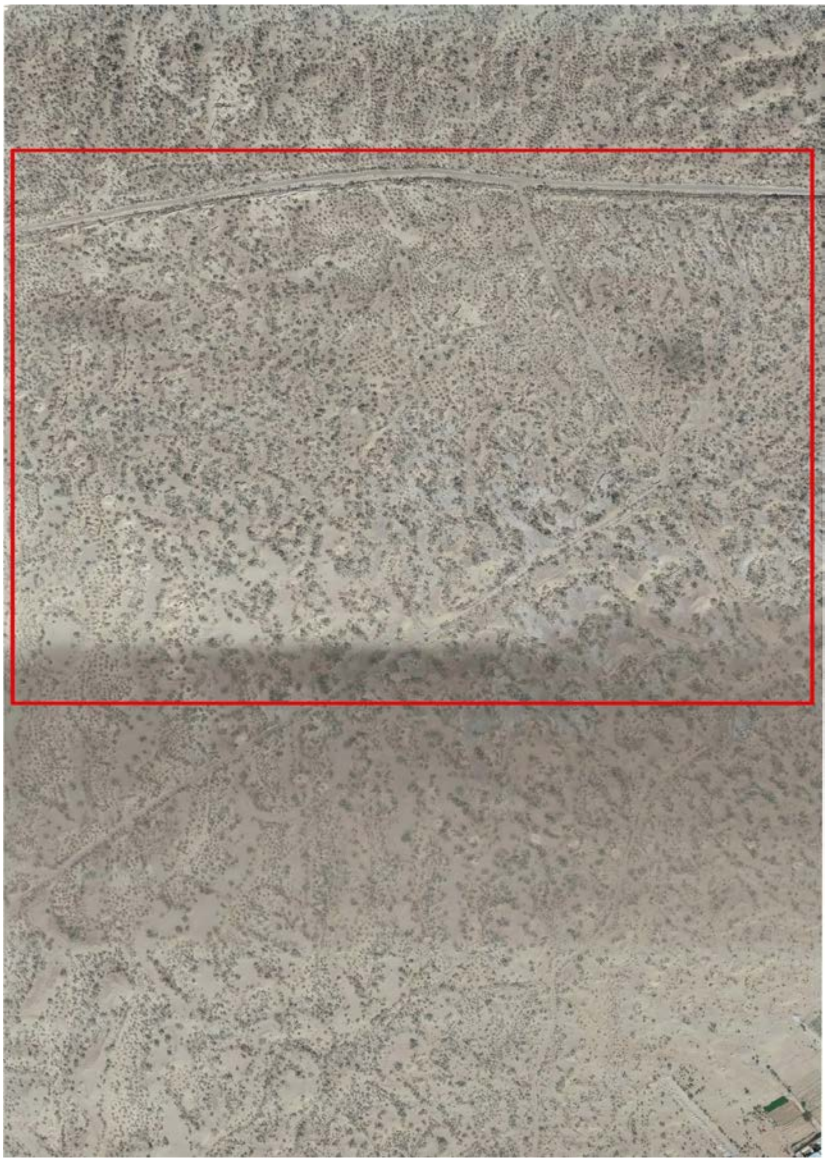

شکل ۲۲: تصویر هوایی وضعیت کنونی اِسفَنجِرد، کادر، محدوده پراکنش مواد فرهنگی و بقایای معماری

Fig 22. Aerial photo of the current state of Esfanjerd, in the frame, the distribution of cultural materials and architectural remains.

۴. گاهنگاری

با توجه به عدم انجام کاوش باستان‌شناسی در محوطه اِسفَنجِرد، ارائه گاهنگاری مطلق برای این محوطه در این مرحله امکان‌پذیر نیست؛ ولی علی‌رغم بررسی سطحی محدود صورت گرفته در محوطه نمونه‌های سفالی شاخصی جمع‌آوری گردید که امکان ارائه گاهنگاری نسبی را برای اِسفَنجِرد، فراهم می‌آورد. با توجه به مطالعات مقایسه‌ای با نمونه‌های سفالی معرفی‌شده از محوطه‌های گوناگون از مناطق مختلف جغرافیایی پیرامون و دور از محوطه که در بخش گونه‌شناسی سفال، مفصل به آن پرداخته‌شده، اوج شکوفایی و غنای فرهنگی اِسفَنجِرد مربوط به سده پنجم هجری قمری و دورهٔ سلجوقی است. در دورهٔ ایلخانی، سده‌های ششم تا هشتم هجری قمری، اِسفَنجِرد همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد؛ ولی کم شدن مواد فرهنگی حاکی از

زوال آهسته محوطه در دورهٔ ایلخانی است. احتمالاً در اواخر این دوره و اوایل قرن نهم هجری قمری و با شروع حکومت صفوی، این محوطه مورد هجوم شن‌های روان قرار گرفته و متروک شده است. استمرار حیات ساکنین محل با توجه به کشف شواهد مفصل دورهٔ ایلخانی در مَجومِرد، مسجد ریگ، دور از ذهن نیست. هرچند تا انجام کاوش باستان‌شناسی دقیق در محوطه، امکان هرگونه تاریخ‌گذاری دقیق و حتی تثبیت جای‌نام پیشنهادی برای اِسفَنجِرد، صرفاً پیشنهادی بر مبنای شواهد فرهنگی و مطالعات جغرافیای تاریخی است.

۵. نتیجه

همان‌گونه که در مقاله به تفضیل بیان شد، اِسفَنجِرد محوطه‌ای است بزرگ، مدفون در میان تَل‌های شن و ماسه بادی در پانصد متری شمال غرب شهر مجومرد، شهرستان اشکذر در استان یزد که بر اساس مطالعات، پیمایش و بررسی صورت گرفته و مطالعه تصاویر ماهواره‌ای، هوایی و عکس‌های هوایی قدیمی دارای وسعتی بالغ بر ۸۵ هکتار است. موقعیت ویژه جغرافیایی این محوطه (نزدیکی به راه‌های بازرگانی اصلی) و وجود رشته قنوات متعدد پیرامون آن، وجود دیوارهای چینه‌ای باغ‌های پیرامون اثر (همچنان این دیوارها در تصاویر هوایی امروزی، مشخص است) و ذکر مکرر نام اسفنجرد در متون تاریخی، همگی گویای وجودی شهری آباد و معمور در این خطه است. در تمامی متون تاریخی که پیشتر بدان اشاره شد، اسفنجرد همواره قریب مجومرد ذکرشده و بقایای معماری و مواد فرهنگی موجود در منطقه نیز مؤید این نکته است که این محوطه به می‌تواند همان اسفنجرد کهن باشد که در متون بدان اشاره می‌شود. با توجه به عدم انجام کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه امکان ارائه گاهنگاری دقیق برای آن وجود ندارد؛ ولی کشف سفال‌های شاخص دورهٔ اسلامی از سده-های پنجم تا هشتم هجری قمری، بیانگر استقرار در این محوطه از دورهٔ سلجوقی تا اواخر دورهٔ ایلخانی است و همان‌گونه که در کتاب یادگارهای یزد ذکرشده و مواد فرهنگی سطحی نیز آن را تأیید می‌نماید، این محوطه در دورهٔ صفوی به‌کلی متروک و مدفون شده است. استقرارهای دشت یزد – اردکان به دلیل حرکت شن‌های روان و طوفان‌های شنی، همواره مورد تهدید بوده‌اند و ساکنان بسیاری از آنان به دلیل کور شدن قنات‌ها یا هجوم شن‌ها، مجبور به تَرک محوطه شده‌اند. با توجه به شواهد متنوع سفالی موجود، اوج استقرار در اسفنجرد در دورهٔ سلجوقی اتفاق افتاده است ولی از اواخر این دوره و در دورهٔ ایلخانی تنوع و تعداد مواد فرهنگی شاخص بسیار محدود و بیانگر افول محوطه در این دوره است. به نظر می‌رسد فرایند متروک شدن اسفنجرد از اواخر دورهٔ ایلخانی آغاز و با آغاز دورهٔ صفوی، تکمیل شده است. هرگونه اظهار نظر قطعی منوط به انجام کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه است و هدف اصلی این مقاله معرفی اسفنجرد و تأکید بر اهمیت توجه به محوطه‌های از این دست در استان یزد و حفظ و حراست از آنان است.

تقدیر و تشکر

نویسندگان مقاله از همکاری شورای محترم و شهرداری شهر مَجومِرد و ریاست پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری برای هماهنگی‌های به عمل آمده، قدردانی می‌نماید. از سرکار خانم لیلی خاموشی، کارشناس محترم موزه ملی ایران و جناب آقای دکتر مرتضایی، عضو هیأت علمی پژوهشکده باستان‌شناسی و سرکار خانم فرشته زکایی، مسئول محترم بخش مهر و سکه موزه ملی ایران، تشکر و قدردانی می‌نمایند. جناب آقای

دکتر امیرسعید حاجلو و دکتر مجید منتظرظهوری مقاله را خوانده و نکات ارزشمندی را به نویسندگان تذکر داده‌اند که از ایشان تشکر و قدردانی می‌گردد.

منابع

اختصاصی، محمدرضا. (۱۳۷۵)، *منشاءیابی تپه‌های ماسه‌ای در حوضه دشت یزد – اردکان*، وزارت جهاد سازندگی، معاونت آموزش و تحقیقات، تهران، موسسه تحقیقات جنگل‌ها و مراتع.

افشار، ایرج. (۱۳۷۸)، *یادگارهای یزد، جلد اول: خاک یزد*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

امیرحاجلو، سعید، سقایی، سارا. (۱۳۹۷)، گسترش و تنوع گونه‌های سفال دوران اسلامی در سکونت‌های دشت نرماشیر کرمان، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱۹، دورهٔ هشتم، صص ۲۰۷ - ۲۲۶.

امیرحاجلو، سعید، صدیقیان، حسین. (۱۳۹۹)، مطالعه باستان‌شناختی سفال‌های دوران اسلامی محوطهٔ قلعه سنگ؛ شهر قدیم سیرجان، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۲۵، دورهٔ دهم، صص ۱۵۵ - ۱۸۰.

پویا، سید عبدالعظیم. (۱۳۶۸)، *زندان اسکندر از نگاهی دیگر، یزد*، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی.

چوبک، حمیده. (۱۳۹۱)، سفالینه‌های دوران اسلامی - شهر کهن جیرفت، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۴، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۵، صص ۸۳-۱۱۲.

حسین‌نیا امیر کلائی، هانیه، موسوی حاجی، سید رسول، عطایی، مرتضی، مهاجری‌نژاد، عبدالرضا. (۱۳۹۹)، مطالعه نمونه‌های سفالین دوران اسلامی شهر تاریخی ناتل، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شمارهٔ ۱۴، سال چهارم، صص ۹۹- ۸۵.

حسینی یزدی، سید رکن‌الدین. (۱۳۴۱)، *جامع‌الخیرات*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، تهران.

رئوف، سولماز، رایگانی، ابراهیم. (۱۴۰۰)، بررسی یافته‌های فرهنگی (کاشی و سفال) محوطه تاریخی کهنه گوراب، شهرستان املش و پیشنهادی برای گاهنگاری محوطه، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شمارهٔ ۱۷، سال پنجم، صص ۲۶۴- ۲۴۱.

زارعی، محمدابراهیم، میردهقان اشکذری، سید فضل‌الله. (۱۳۹۹)، بررسی استقرارهای دهستان رستاق بر اساس اسناد مکتوب و داده‌های باستان‌شناسی، *پژوهش‌های تاریخی (علمی – پژوهشی)، دانشکده ادبیات و علوم انسانی – دانشگاه اصفهان*، سال پنجاه و یکم، دورهٔ جدید، سال هفتم، شمارهٔ اول (پیاپی ۲۵)، صص ۶۲ – ۴۹.

زارعی، محمدابراهیم. (۱۳۹۴)، بررسی و تحلیل حیات تاریخی شهر درگزین در دوران اسلامی (بر اساس مستندات تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی)، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۲۵، دورهٔ دهم، صص ۱۸۱ - ۲۰۶.

زارعی، محمدابراهیم، عامریان، حمید، نیک‌گفتار، احمد، (۱۳۹۵)، طبقه‌بندی گونه سفالینه‌های لعاب‌دار قرن ۲ تا ۴ ه.ق کشف‌شده از شهر تاریخی بلقیس (اسفراین کهن)، *مجله مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، صص: ۵۷ - ۷۶.

زارعی، محمدابراهیم، میر دهقان، سید فضل‌الله، عزیزی بندر آبادی، حمید، کاظم نژند اصل، ابراهیم. (۱۳۹۷)، تأملی دوباره بر دوره بندی ساخت مسجد جامع شهر یزد بر اساس اسناد مکتوب و یافته‌های باستان‌شناسی (از ابتدا تا قرن ششم هجری قمری)، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱۸، دورهٔ هشتم، صص ۱۵۷ - ۱۷۴.

سیفی، عزیزالله. (۱۳۷۴)، *تأثیر متقابل شهر اشکذر یزد با حومه آن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان.

طهماسبی‌زاده، ساره، محمدی، مریم، امیرحاجلو، سعید، ریاحیان گهرتی، رضا. (۱۴۰۱)، پویایی اجتماعی و اقتصادی کرمان در جنوب شرق ایران؛ بر پایه متون تاریخی و یافته‌های سفال دوران اسلامی در محوطه قلعه دختر، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۳۲، دورهٔ دوازدهم، صص ۳۲۱ - ۲۹۹.

عزیزی خرانقی، محمدحسین. (۱۴۰۰)، *گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان خاتم (بخش‌های مرکزی، چاهک و ایثار)، استان یزد*، کتابخانه پژوهشکده باستان‌شناسی، منتشرنشده.

قبادیان، عطاءالله. (۱۳۶۱)، *سیمای طبیعی استان یزد در ارتباط با مسائل کویری*، دانشگاه جندی‌شاپور، دانشکده کشاورزی، اهواز.

کاظم نژند، ابراهیم، (۱۳۸۴)، *گزارش مقدماتی پژوهش و گمانه‌زنی فصل اول بافت تاریخی شهر یزد*، کتابخانه پژوهشکده باستان‌شناسی، منتشرنشده.

کاظم نژند، ابراهیم و میر دهقان اشکذری، سید فضل‌الله. (۱۳۹۲)، پیگردی و گمانه‌زنی مسجد جامع شهر یزد، چکیده مقالات سمینار یک‌روزه مباحث باستان‌شناختی هنر، *تهران، فرهنگ و تمدن اسلامی*، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

کاظم‌نژند، ابراهیم. (۱۳۸۸)، *بررسی صنعت سفالگری شهر یزد در دورهٔ اسامی بر اساس داده‌های باستان‌شناسی شهر یزد*، پایان‌نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.

مرادی، حسن، کریمیان، حسن. (۱۳۹۹)، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های دوران اسلامی دشت نیریز، استان فارس، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۳، صص ۲۷۱ – ۲۹۱.

مرتضایی، محمد، میر دهقان اشکذری، سید فضل‌الله. (۱۳۹۳)، بازنگری در جایگاه شهر یزد در دوران صدر اسلام با تکیه بر اسناد مکتوب و داده‌های باستان‌شناسی، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۶، دورهٔ چهارم، صص ۱۵۹ - ۱۷۴.

مستوفی بافقی، محمد مفید. (۱۳۴۰)، *جامع مفیدی*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.

موسوی حاجی، سید رسول، توسلی، محمدمهدی، شیرازی، روح‌الله، زور، مریم. (۱۳۹۲)، گونه شناختی و معرفی سفالینه‌های دوران اسلامی بلوچستان (مکران جنوبی)، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۵، دورهٔ سوم، صص ۱۲۱ تا ۱۴۰.

میردهقان اشکذری، سید فضل‌الله. (۱۳۹۳)، *جغرافیای تاریخی شهر اشکذر و دهستان رستاق*، نشر هم‌پا، تهران.

ولایتی، رحیم، کرمی‌پور، حمید، سعادتی‌راد، فرزانه. (۱۳۹۸)، شکل‌گیری، توسعه و فروپاشی شهر دوران اسلامی اوجان بر اساس مطالعه تطبیقی متون و کاوش باستان‌شناسی، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شمارهٔ ۷، سال سوم، صص ۱۱۴- ۹۵.

هاتفی مَجومِرد، غلامرضا. (۱۳۹۸)، *معرفی بنای مسجد جامع شیخ کبیر مَجومِرد (مسجد ریگ)*، فصلنامه فرهنگ یزد، شمارهٔ ۴، صص ۱۱۸ – ۱۰۳.

همتی ازندریانی، اسماعیل؛ خاکسار، علی. (۱۴۰۱)، بررسی مجموعه سفال‌های دوران تاریخی و اسلامی کاوش‌های معماری دستکند ارزانفود - همدان، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شمارهٔ ۲۰، سال ششم، صص ۱۸۸- ۱۶۳.

همتی ازندریانی، اسماعیل، خاکسار، علی، شعبانی، محمد. (۱۳۹۶)، بررسی و تحلیل سفال‌های دورهٔ اسلامی مجموعهٔ معماری دست‌کند زیرزمینی سامن ملایر، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱۳، دورهٔ هفتم، صص ۱۸۹ - ۲۰۶.

همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۸۱)، *وقفنامه ربع رشیدی*، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ادبی.

نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین. (۱۳۵۳)، *جامع جعفری (تاریخ یزد در دوران نادری، زندی و عصر سلطنت فتحعلیشاه)*، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی.

Afshar, I., 1999, *Monuments of Yazd*, Vol: I, Yazd Soil, Association of Cultural Artifacts and Treasures. [in Persian].

Amir Hajlo, S., Saqaei, S., 2018, The spread and diversity of Islamic pottery types in the settlements of the Narmashir plain, Kerman, *Iran Archaeological Research*, No. 19, Volume 8: 207-226. [in Persian].

Amir Hajlo, S., Sediqian, H., 2020, archaeological study of Islamic pottery in Qala Seng; The ancient city of Sirjan, *Iranian Archaeological Research*, No. 25: 155-180. [in Persian].

Azizi Kharanghi, Mohammad Hossein, 2021, *Archaeological survey of Khatam district (Central, Chahak and Itsar parts) report*, Yazd province, Library of the Iranian Center for Archaeological Research, unpublished. [in Persian].

Chobak, Hamideh, 2012, Islamic Ceramics of the ancient city of Jiroft, *Journal of Archaeological Studies*, Volume 4, Number 1: 112-83 [in Persian].

Ekhsati, Mohammad Reza, 1996, *Origin of Sand Dunes in Yazd-Ardakan Basin*, Ministry of Construction Jihad, Deputy Education and Research, Forestry and Pasture Research Institute, Tehran [in Persian].

Fehervari, G., 2000, *Ceramics of Isamic World in the Tareq Rajab Museum*, I.B. Tauris Publishers London, New York.

Hamdani, Khwaja Rashiduddin Fazlullah, 2002, *Rubab Rashidi's Waqf Name*, by Mojtaba Minavi and Iraj Afshar, Tehran: Publications of the Association of Literary Works [in Persian].

Hatefi Majumerd, Gholamreza, 2018, Introduction of Sheikh Kabir Majumerd Grand Mosque (Righ Mosque), *Yazd Culture Quarterly*, No. 4: 103-118 [in Persian].

Hemati Azandaryani, E. & Khaksar, A., 2022, Investigation the Collection of Pottery from the Historical and Islamic Eras Architectural Troglodytic Excavations, Arzanfod, Hamedan". *Parse Archaeological Studies*, number: 6 (20): 163-188 [in Persian].

Hemati Azandriani, Esmail, Khaksar, Ali, Shabani, Mohammad, 2017, Investigation and analysis of Islamic pottery of Saman Malair Architectural Troglodytic, *Archaeological Researches of Iran*, No. 13: 189-206 [in Persian].

Hossein Nia, Amir Kolaei, Haniyeh, Mousavi Haji, Seyyed Rasool, Ataei, Morteza, Mohajerinejad, Abdul Reza, 2020, study of the Islamic pottery samples of the historical city of Natel, *Parse Archaeological Studies*, No. 14: 99 – 85 [in Persian].

Hosseini Yazdi, Seyyed Ruknuddin, 1962, *Jame Al-Khairat*, with the efforts of Mohammad Taghi Danesh Pajoh and Iraj Afshar, Tehran [in Persian].

Kazem Najand, Ebrahim, 2005, *preliminary report of the first sesoan of archaeological sounding of the historical context of Yazd city*, Library of the Iranian Center for Archaeological Research, unpublished [in Persian].

Kazem Najand, Ebrahim, 2008, *investigation of pottery industry of Yazd city in the Asami period based on archeological data of Yazd city*, thesis for receiving master's degree, Faculty of Literature and Humanities, Department of Archaeology, Azad University, Tehran Branch [in Persian].

Kazem Najand, Ebrahim, MirDehghan Ashkazari, Seyyed Fazlullah, 2013, *Archaeological excavation at Yazd Jame Mosque*, abstract of papers of one-day seminar on archaeological issues of art, Tehran: Islamic Culture and Civilization, Organization of Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism [in Persian].

Kiani, Mohammad Yūssuf, 1984, *The Islamic City of Gorgan*, Berlin.

MirDehghan Ashkazari, Seyyed Fazlullah, 2013, *Historical geography of Ashkazar town and Rostaq district*, Ham Pa publishing, Tehran [in Persian].

Moradi, Hassan, Karimian, Hassan, 2019, Classification and Typology of Islamic Pottery of Niriz Plain, Fars Province, *Archaeological Studies*, Volume 12, Number 3: 271-291 [in Persian].

Mortezaei, Mohammad, MirDehghan Ashkazari, Seyyed Fazlullah, 2014, Reviewing the position of the city of Yazd during the early days of Islam based on written documents and archaeological data, *Archaeological Researches of Iran*, No. 6: 159-174 [in Persian].

Mostofi Bafghi, Mohammad Mofidi, 1961, *Jame Mofidi*, by Iraj Afshar, Tehran, Amir Kabir publication [in Persian].

Mousavi Haji, Seyyed Rasool, Tosali, Mohammad Mahdi, Shirazi, Ruholah, Zor, Maryam, 2013, Typology and Introduction of Islamic Pottery of Baluchistan (Southern Makran), *Archaeological Researches of Iran*, Number 5, Vol. III: 121 to 140 [in Persian].

Nayini, Mohammad Jafar ebn-e Mohammad Hossein, 1974, *Jame Jafari (History of Yazd during the of Nadr, Zand and the Fath Ali Shah Qajar periods)*, by Iraj Afshar, Association of National Art [in Persian].

Neyestani, Javad, Hatamian, Mohammad Jafar, Sedighian et al, Hossein, 2012, Does Sultan Abad Pottery Really Produced in Sultan Abad?, *The International Journal Humanities*, Vol. 19 (3): 95- 109.

Puya, Seyyed Abdul Azim, 1989, *Iskander prison from another view*, Yazd, General Department of Islamic Culture and Guidance [in Persian].

Qabadian, Ataullah, 1982, *The natural landscape of Yazd province in relation to desert issues*, Jundishapur University, Faculty of Agriculture, Ahvaz [in Persian].

Rauf, Solmaz, Raigani, Ebrahim, 2021, study of cultural findings (tiles and pottery) of the ancient Gorab historical site, Amlesh city and a proposal for the chronology of the site, *Parse Archaeological Studies*, No. 17: 264-241 [in Persian].

Rosen Ayalon, Myriam, 1974, *La Poterie Islamique, Ville Royale De Suse IV*, Paris.

Sedighian et al, Hossein, Saadatian, Mojtaba, Montazer Zohouri, Majid, 2021, A Camparative Study of Tis Port Pottery in Islamic Period and its Place in the Region, *The International Journal of Humanities*, Vol. 28 (4): 108- 129.

Seifi, Azizullah, 1995, *the interaction between the city of Ashkazar and its suburbs*, Master's thesis, Faculty of Literature, University of Isfahan [in Persian].

Tahmasbizadeh, Sara, Mohammadi, Maryam, Amir Hajlo, Saeid, Riahian Gehrati, Reza, 2022, social and economic dynamics of Kerman in Southeast Iran; Based on the historical texts and of Islamic pottery finding in the Dokhtar Fort , *Iranian Archaeological Research*, No. 32: 321-299 [in Persian].

Treptow, Tanya, 2007, *Daily Life Ornamented: The Medieval Persian City of Rayy*, Oriental Institute Museum, University of Chicago.

Velayati, Rahim, Karmipour, Hamid, Saadati Rad, Farzaneh, 2018, The formation, development and collapse of the city of Ojan during the Islamic era based on a comparative study of texts and archaeological research, *Parse Archaeological Studies*, number 7: 95-114 [in Persian].

Wilkinson, Charles K., 1897, *Nishapur: Pottery of the Early Lslamic Period*, The Metropolitan Museum of Art, New York.

Zarei, Mohammad Ebrahim, 2015, review and analysis of the historical life of Derghzin city in the Islamic era (based on historical documents and archaeological excavations), *Iranian Archaeological Research*, No. 25: 181-206 [in Persian].

Zarei, Mohammad Ibrahim, Amerian, Hamid, Nikgoftar, Ahmed, 2016, Classification of Glazed Pottery from the 2nd to 4th century A.H. Discovered from the Historical City of Belqis (Old Isfarayn), *Journal of Archaeological Studies*, Volume 8: 57-76 [in Persian].

Zarei, Mohammad Ibrahim, Mir Dehghan, Seyyed Fazlullah, Azizi Bondarabadi, Hamid, Kazem Najand Asl, Ibrahim, 2018, a reconsideration of the periodization of the construction of the Grand Mosque in Yazd based on written documents and archaeological findings (from the beginning to 6th century AH), *Iranian Archaeological Research*, No. 18: 157-174 [in Persian].

Zarei, Mohammad Ibrahim, Mirdehghan Ashkazari, Seyyed Fazlullah, 2020, Survey of settlements in Rostaq district based on written documents and archaeological evidence, *historical research, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan*, Vol: I: 49-62 [in Persian].

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Press

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Reflection of Zaydi Shia Beliefs on Alid Coins of Tabaristan

Fatemeh Gholizadeh [1], **Hasan Karimian** [2], **Javad Neyestani** [3]

1.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities,University of Tarbiat Modares. Tehran, Iran. Corresponding Author Email: f.gholizade@modares.ac.ir.

2.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: hkarimi@ut.ac.ir.

3.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran Email: jneyestani@modares.ac.ir.

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
3, December, 2019

In Revised form:
14, October, 2020

Accepted:
14, November, 2021

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

The migration of Alid’s Sadat to Tabaristan and Daylam that was the result of pressure of the Abbasid caliphs, along with the subsequent uprising of Yahya bin Abdullah in Daylam led to the spread of Zaydi Shia in northern Iran. Taking advantage of the geographical isolation of these provinces and their distance from the central states, Alids succeeded in forming the first Shi’ite state of the Islamic caliphate without the permission of the Abbasids by attracting the support of the Ispahbads and local people. Hassan ibn Zayd became the leader of this new government, i.e. the Alids of Tabaristan, after the victory in Amol. Amol, Sari and Gorgan, along with the Daylam, were among the areas ruled by the Alids for about 20 years. Hassan ibn Zayd declared the Zaydi Shiite as the official religion of his government. One of the tools used by the Alids to legitimize their rule was their coins. Since coins are amongst the most authentic and significant archaeological evidences, this study has attempted to answer the question of how the Alid themes used on the coins differed from those used on the standard coins of the Abbasids and how the new verses were multiplied? The studying of the coins and historical sources indicates that the Alid of the Tabaristan with the aim of proving their political and religious legitimacy, deliberately minted coins containing verses of the Holy Quran, which were capable of interpreting the position of the Ahl al-Bayt and Jihad against the Abbasid caliphate. Thus, despite the fact that the Alid coins were quite similar in design to the Abbasid coinages, they were quite distinct as they conveyed such concepts as the support of the Prophet's Ahl al-Bayt, Shiite propaganda, and the opposition to the Abbasid caliphate.

Keywords: Alids, Zaydi Shia, Coin, Islamic Themes, Religious movements.

Cite this The Author(s): Gholizadeh,F., Karimian, H., Neyestani, J., 2023: Reflection of Zaydi Shia Beliefs on Alid Coins of Tabaristan: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 / Winter – Spring- (161-182). DOI: 10.22059/jarcs.2021.293180.142809

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

The title Shi'a refers to those Muslims who consider the Imamate to be the right of Ali ibn Abi Talib after the death of prophet Muhammad based on some verses of Qur'an, particularly verse 23 of surah Ash-Shura, known as the verse of Mawadda. Despite the fact that most of the Muslims designated Abu Bakr as the prophet's successor and a group of senior Muslims appointed him as the caliph at Saqifah, the Shiites remained steadfast in their belief and support for Ali ibn Abi Talib (Jafari 1999: 31-33/ Mashkour 2000: 40). So, based on the issue of the prophet's succession, a group of Muslims separated from the majority and formed the core of the Shiite religion. Apart from the issue of the prophet's successor, Mu'awiya ibn Abi Sufyan's coming to power and inheritance of the caliphate also caused severe dissatisfaction among a large number of Muslims as the Shiites considered the rule of Umayyad illegitimate and believed that only Ahl al-Bayt are their rightful rulers or Imams. Another issue that caused controversy was who was considered amongst the Ahl al-Bayt, which led to the various uprising by different groups such as the Abbasid revolution, the Zayd ibn Ali uprising in the city of Kufa, the uprising of Yahya B. Zayd in Khorasan and also the Alid revolt in the northern part of the Alborz Mountains (Iṣfahānī 1970: 132,151/ Tabari 1967, Vol.7: 180, 228). In 749 A.D the descendants of Abbas, the prophet's uncle, took over the caliphate with the aid of Abu Muslim al-Khurasani but they also became hostile to Alids (Jafarian 2009: 167-168). Therefore, Shiite protests continued during the Abbasid caliphate. Among these protests is the uprising of Muhammad ibn Abdallah known as Muhammad al-Nafs al-Zakiyya in Medina and the rebellion of Yahya ibn Abdallah inb al-Hasan ibn al-Hasan in Daylam (Tabari 1967, Vol.7: 552, Vol.8: 241-241/ Ibn al-Athir 1991, Vol.8: 3405). It seems that Yahya's movement was the first Shiite uprising in the north of Iran and thus was the cause of Sadat Alid's migration to this region (Amoli, 1998: 85-84). The rulers and people of this region, who were among the fiercest enemies of Muslims until the establishment of the Alid rule, extended a helping hand to the Alid of the Zaidi religion from the oppression of Tahiri agents in the middle of the ninth century A.D. After contacting and expressing their cooperation with the Alids, the leaders of Tabaristan pledged allegiance to a person named "Hasan-Ben Zayd" who was later nicknamed Da'ie Kabir in 864 A.D According to sources, the majority of the people of Tabaristan and Daylam accepted the pledge of allegiance (Ibn Esfandiar, 1389: 255-249; Haghighat, 1363: 83-75). After seizing Dilmistan as well as several clashes with the Taheri governors, Hassan managed to take control of Tabaristan with Amol as its center. Amol, Sari and even Jurjan, along with Daylam, were among the regions that were administered by the Alids for 20 years.

Researchers of Iranian history believe that the reason for the wide spread acceptance of the Alids by the people of the northern regions of Iran is their help against the Abbasid caliphate in Baghdad as a Sunni caliphate. The popularity of Shiites among the Iranian people also was a key factor for their acceptance. Alid's Sadats that claimed the caliphate against the Abbasids, took help from the rebellious spirit and dissatisfaction of the people of northern Alborz and were able to occupy the Tabaristan, Daylam and Jurjan with the support of the people of these regions. In one hand, there was the uprising of the people of Tabaristan against the Taheri rulers which turned into a religious revolt, and on the other hand, the propaganda and religious invitation of the shiites at this time became a political current which finally led to the formation of the Alid government. The Alid emirate was the first independent government formed against the Abbasid caliphate and was never recognized by the caliphs in Baghdad. The Abbasids fought against the Alids through semi-independent dynasties such as Tahirids, Samanids and Saffarids, and finally, with the military and political help of these goverments, especially the Samanids, succeeded in overthrowing the Alids. About half a century later the last Arab-Tabaristani coin was minted, the Alids resumed minting coins in Tabaristan, however, this time they minted Islamic-style coins (Sarfaraz and Avarzamani, 2004: 123). Due to the position and popularity of the Zaydi shi'a among the people, the new coins were accepted in this region. The

question that remians is what differed between the themes and inscriptions struck on the Alid coins as well as the differences between the religious writings and verses used on their coins and the ritual inscription engraved on the standard Abbasid coins? The hypothesis of this research is based on the fact that the Alid coins of Tabaristan have many essential differences with the coins of the Abbasid caliphs, who were considered usurpers of the rule of the prophet's family or Ahl al-Bayt. The aim of the current study is to identify the main features of Alid coins and specify the inscriptions and messages used in them. Although the Alid coins of Tabaristan are relatively rare today, their rarity is insignificant and they are are still instrumentail in recognizing the religious propaganda used by these rulers to gain political-religious legitimacy, therefore, this is why these coins have been the subject of the present study. In this research, a total of 41 coins related to the Alid dynasty have been examined. These coins are kept in 5 different museums and collections, including Malek National Library and Museum Institution (MM), the Sepah Bank Museum (SM), the museum of the holy shrine of hadhrat-e Abdol Azim al-Hasani in Rey (RM), the American Numismatic Society (ANS) and the collection of Islamic coins of the University of Tübingen. A number of the coins have also been published in some books and papers, which will be referred to wherever needed. Table 1 of this study presents the specification of the mentioned coins. In general, examining the inscriptions of the coins of the statistical collection, 7 types of verses that are specific to Alid coins have been identified and according to their themes and texts, one coin has been selected from each sample and is further described and analyzed (Figures 1 to 7). The present study is of the descriptive-analytical type and has been performed by studying two sets of documents including coins and written sources.

The result of the present study shows that the political and religious aspects of Alid coins are very significant. As the coins were first minted, the Alids tried to show their kinship with the prophet and prove that they are the rightful Ahl al-Bayt by emphasizing the verses such as “Mawadda” and “Victory of Truth over Falsehood” on their coins. The most widely used verse in the coins of the Zaydi Alids is the verse “Permission of Jihad”, which is completely in accordance with the jurisprudential principle of Zaydi Shiite in relation to the uprising against the oppressor. In summary it can be said that coins minted by the Zaydi Alids were in fact their propaganda tools against the Abbasid caliphate. They deliberately struck verses with special meaning and interpretations that were against and different from the Abbasid coins.

مجله مطالعات باستان شناسی

شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶

https://jarcs.ut.ac.ir

بازتاب اندیشه‌های اعتقادی تشیع زیدی بر مسکوکات علویان تبرستان

فاطمه قلی‌زاده[1]، حسن کریمیان[2] ، جواد نیستانی[3]

۱. نویسنده مسئول،گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: f.gholizade@modares.ac.ir.

۲. گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: hkarimi@ut.ac.ir.

۳. گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.رایانامه: jneyestani@modares.ac.ir.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۸/۰۹/۱۲

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۹/۰۷/۲۳

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۰/۰۸/۲۳

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

مهاجرت سادات علوی به ایالات تبرستان و دیلمستان بر اثر فشار خلفای عباسی و سپس قیام یحیی بن عبدالله در دیلم سبب گسترش تشیع زیدی در این مناطق شد. علویان زیدی مذهب با استفاده از انزوای جغرافیایی ولایاتِ مزبور از سرزمین‌های خلافت اسلامی و جلب حمایت اسپهبدان و مردم محلی موفق به تشکیل اولین حکومت شیعی شدند. حسن بن زید به‌عنوان سردمدار این حکومت جدید پس از پیروزی در آمل استقرار یافت. آمل، ساری، جرجان به‌ضمیمه گیلان و دیلم، جزو مناطقی بود که حدود ۲۰ سال از طرف علویان اداره شد. حکومت علویان، نخستین حکومتی بود که در شرق خلافت اسلامی به دور از تأیید خلفای عباسی تشکیل شد. حسن بن زید مذهب شیعه زیدی را به‌عنوان مذهب رسمی حکومت خود اعلام کرد و بدین گونه قلمرو علویان در تبرستان به مرکزی تبدیل شد که مدعی خلافت عباسیان بود. یکی از ابزاری که علویان برای مشروع نشان دادن حکومت خود از آن استفاده می‌کردند سکه‌ها بودند. از آنجایی که مسکوکات فلزی از قابل استنادترین شواهد باستان‌شناسی هستند، در پژوهش حاضر تلاش گشته تا با بهره‌گیری از آنها به این پرسش پاسخ گفته شود که مضامین مورداستفاده علویان بر روی سکه‌ها چه تفاوتی با شعائر منقور بر سکه‌های استاندارد عباسیان داشته و ضرب آیات و احادیث جدید با چه هدفی صورت گرفته است؟ نتیجه مطالعات بر روی سکه‌ها در کنار منابع تاریخی روشن ساخت که علویان تبرستان عامدانه و با هدف اثبات مشروعیت سیاسی و مذهبی خویش، سکه‌هایی متضمن آیاتی از قرآن کریم که در باب جایگاه اهل‌بیت و جهاد در مقابل دستگاه خلافت عباسیان قابلیت تفسیر داشتند، ضرب می‌کردند. بدین ترتیب، علیرغم آنکه سکه‌های علویان طرحی مشابه مسکوکات عباسیان دارند، لیکن از نظر مضامین کاملاً متمایز و با هدف انتقال مفاهیمی چون حمایت از اهل‌بیت پیامبر، تبلیغ تشیع و مقابله با دستگاه خلافت عباسیان ضرب می‌گشتند.

واژه‌های کلیدی: علویان، تشیع زیدی، سکه، شعائر اسلامی، جنبش‌های دینی.

استناد: قلی‌زاده، فاطمه؛ کریمیان، حسن؛ نیستانی، جواد؛ ۱۴۰۱-۱۴۰۲: بازتاب اندیشه‌های اعتقادی تشیع زیدی بر مسکوکات علویان تبرستان: مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار -پیاپی ۳۲- (۱۸۲-۱۶۱). DOI: 10.22059/jarcs.2021.293180.142809-

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

عنوان شیعه به کسانی اطلاق می‌شد که پس از رحلت رسول خدا (ص) با استناد به آیاتی از قرآن از جمله آیه ۲۳ سوره شوری، معروف به آیه مودّت، امامت را حق علی بن ابیطالب (ع) می‌دانستند و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت با ابوبکر باز در مودّت و ولایت آن حضرت ثابت قدم ماندند (مشکور، ۱۳۷۹: ۴۰؛ جعفری، ۱۳۷۸: ۳۳-۳۱)؛ بنابراین در امر جانشینیِ پیامبر (ص) گروهی از سایر مسلمانان جدا شده و هسته ایجاد مذهب شیعه شدند. در این بین به حکومت رسیدن معاویه و موروثی کردن خلافت در خاندان اموی اعتراضات شدیدی را در پی داشت؛ زیرا شیعیان، خلافت امویان بر جامعه اسلامی را نامشروع و غصب حق خاندان پیامبر (اهل‌بیت) می‌دانستند؛ اما اینکه اهل‌بیت شامل چه کسانی می‌شد نیز از موضوعات اختلاف بود و منجر به قیام‌های متعدد از سوی گروه‌های مختلف نظیر قیام نوادگان عباس عموی پیامبر، قیام زید بن علی در کوفه و قیام یحیی بن زید در خراسان و همچنین علویان در شمال رشته‌کوه‌های البرز شد (طبری، ۱۳۸۷/ ۷: ۱۸۰ و ۲۲۸؛ اصفهانی، ۱۳۴۹: ۱۳۲، ۱۵۱). در ۱۳۲ ه.ق نوادگان عموی پیامبر با مساعدت ابومسلم خراسانی توانستند خلافت را به دست گیرند و آنها نیز با علویان طریق دشمنی در پی گرفتند (جعفریان، ۱۳۸۸: ۱۶۸-۱۶۷)؛ بنابراین اعتراضات علویان زمان خلافت عباسیان نیز ادامه یافت؛ از جمله این اعتراضات می‌توان به قیام «امام محمد بن عبدالله» از نوادگان امام حسن (ع) ملقب به «نفس الزکیه» در مدینه و قیام «یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن (ع)» در دیلم اشاره کرد (طبری، ۱۳۸۷/ ۷: ۵۵۲؛ همان/ ۸: ۲۴۲-۲۴۱؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰/ ۸: ۳۴۰۵). فی‌الواقع، قیام یحیی بن عبدالله از دلایل گسترش و نفوذ تشیع زیدی و مهاجرت بسیاری از علویان به مناطق شمالی ایران بود که در نهایت علویان موفق به تشکیل حکومت شدند (حقیقت، ۱۳۶۳: ۵۵). تحلیلگران تاریخ سیاسی ایران، دلیل پذیرش علویان توسط مردم مناطق شمالی را بهره‌گیری از مساعدت آنها در معاضدت با دستگاه خلافت سنّی مذهب در بغداد دانسته‌اند. به‌خصوص اینکه شیعیان علی در میان مردم ایران محبوب بودند.

به هر روی، علویان پس از حدود نیم قرن از ضرب آخرین سکه عرب-تبرستانی دوباره ضرب سکه در تبرستان را آغاز نمودند (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۸۳: ۱۳۲)؛ اما این بار سکه‌هایی متفاوت و با طراز اسلامی ضرب کردند و به دلیل جایگاهی که در میان مردم داشتند، سکه‌هایشان مورد پذیرش قرار گرفت. اینک، این پرسش قابلیت طرح می‌یابد که مضامین ضرب‌شده بر سکه‌های علویان چه بوده و شعائر مورد استفاده بر مسکوکات آنها چه تفاوت‌هایی با شعائر منقور بر سکه‌های استاندارد عباسیان داشته است؟ فرض آن است که سکه‌های علویان تبرستان دارای تفاوت‌های ماهوی بسیاری با مسکوکات خلفای عباسی- که آنها را غاصبان حکومت خاندان پیامبر می‌دانستند- است. هدف از پژوهش حاضر آن است که ویژگی‌های اصلی سکه‌های علویان احصاء و مضامین و پیام‌های مورد استفاده در آنها را مشخص دارد. اگرچه امروزه سکه‌های علویان تبرستان نسبتاً کمیاب است، اما همین تعداد نیز در شناخت شعائر مذهبی مورد استفاده این حاکمان برای جلب مشروعیت سیاسی- مذهبی اهمیت دارند و عیناً به همین سبب است که موضوع پژوهش حاضر قرار گرفته‌اند.

۲. روش پژوهش

در تحقیق حاضر تعداد ۴۱ سکه مربوط به علویان مطالعه شد که در پنج موزه و مجموعه شامل موزه ملی ملک (MM)، موزه بانک سپه (SM)، موزه آستان حضرت عبدالعظیم ری (RM)، انجمن سکه‌شناسی امریکا (ANS) و مجموعه سکه‌های اسلامی دانشگاه توبینگن (TC) نگهداری می‌شوند. تعدادی از آنها نیز در برخی کتب و مقالات انتشار یافته که به آنها نیز ارجاع داده خواهد شد (در جدول شمارهٔ ۱) مشخصات این سکه‌ها ارائه گردیده است. در جمع‌بندی مضامین مسکوکات مورد مطالعه ۷ آیه‌ای که مختص سکه‌های علویان هستند مشخص و با توجه به مضمون‌شان از هر نمونه یک سکه انتخاب و در ادامه آورده شده است. پژوهش حاضر از نوع توصیفی- تحلیلی است و از طریق مطالعه دو دسته از مدارک شامل سکه‌ها و منابع مکتوب به انجام رسیده است.

۳. پیشینهٔ پژوهش

درباره بازتاب تفکرات اندیشه‌های سیاسی فرمانروایان شیعی بر مسکوکاتِ آنها به مقاله‌های «برگی از سکه‌شناسی» (اندامی، ۱۳۸۰) و «تشیع در ایران به روایت سکه‌های تاریخی» (وثیق، ۱۳۸۶) می‌توان اشاره کرد. استرن نیز در مقاله «سکه‌های آمل» (۱۹۶۷)، سکه‌های ضرب این شهر را در شش قرن نخستین اسلامی از جمله سکه‌های علویان همراه با شرحی از خصوصیات هر سکه ارائه می‌دهد. آرام [(۱)] وردانیان (۲۰۱۰) نیز در قالب دو مقاله به معرفی سکه‌های علویان همراه با ملاحظات تاریخی مربوط به هر سکه پرداخته است. همچنین لوک تردول[(۲)] (۲۰۱۲) و حاجی‌تبار (۱۳۹۳) در مقاله‌هایی به ترتیب آیات قرآنی ضرب‌شده بر سکه‌های قرون اولیه اسلامی و سکه‌های علویان را بررسی و به انگیزه‌های سیاسی حاکمان و گرایش شیعی آنها به‌صورت عام در انتخاب آیات تأکید می‌کنند. در پژوهش حاضر، تلاش بر آن است تا ضمن تحلیل سیاسی آیاتِ منتخب شیعیان، ارتباط این آیات با مذهب تشیع زیدی نیز مشخص شود.

۴. جنبش‌های آغازین شیعه

زمانی که پیامبر اسلام رحلت نمود، مسئله جانشینی وی موجب بروز اختلافاتی در میان مسلمانان گردید. در این میان شیعیان تا زمان امامت حسین بن علی (ع) متحد بودند و وی را تنها امام خاندان پیامبر می‌دانستند، لیکن شهادت وی و تقیه علی زین‌العابدین (ع) فرزند او، شیعیان را در حال آشفتگی قرار داد و خلائی را در رهبری فعال پیروان اهل‌بیت به وجود آورد. عده‌ای از شیعیان امامت زین‌العابدین (ع) را مشروع دانستند و عده‌ای دیگری محمد بن حنفیه را به‌عنوان شیخ شیعیان شناختند (جعفری، ۱۳۷۸: ۲۷۹-۲۷۸). پس از ابو حنفیه پسرش ابوهاشم به‌عنوان وارث معنوی وی صاحب مقامات دینی و علمی وی شد (نوبختی، ۱۳۴۷: ۴۸-۴۷) که در نهایت مورد سوءظن امویان قرار گرفت و مسموم شد. پس از مرگش جریان‌های سیاسی و شورش‌های گوناگونی به نام او انجام شد (آقاجری، ۱۳۸۲: ۴-۳). از جمله این جریان‌ها جنبش عبدالله بن معاویه بود. وی با ادعای جانشینیِ ابوهاشم در اواخر دوران حکومت امویان یعنی سال ۱۲۷ ه.ق در شهر کوفه قیام کرد. موالی کوفه و شیعیان زید بن علی بیش از دیگران برگرد عبدالله حلقه زدند. طبق گزارش طبری، عبدالله به‌قصد قیام به کوفه نرفت اما مردمِ کوفه وی را تشویق به قیام کردند (طبری، ۱۳۸۷/ ۷: ۳۷۱). قیام وی از جمله جنبش‌های سیاسی- اجتماعی

پایان عصر اموی بود که هم‌زمان با تلاش عباسیان در سال‌های ۷-۱۲۶ ه.ق علیه سلطه سیاسی امویان آغاز شد. عبدالله بر مناطق جبال، همدان، قومس، اصفهان و ری نیز تسلط یافت. وی موفق به گردآوری خراج و ضرب سکه شد و کارگزارانی نیز برای ولایات تعیین کرد (طبری، ۱۳۸۷/ ۷: ۱۷۴). تبلیغات وی در سکه‌هایش ضرب بخشی از آیه ۲۳ سوره شوری معروف به آیه مودّت است.(۳) عبدالله بن معاویه از آیه مزبور بهره سیاسی برده و از آن برای مشروع نشان دادن حکومت خود از طریق نسبتش با پیامبر اسلام استفاده کرده است.(۴) طبق گزارش منابع وی حتی ادعای امامت داشته و بعد از قیام در کوفه مردم را به سوی خود خوانده است (نوبختی، ۱۳۴۷: ۳۴).

نمونه دیگر استفاده از آیه مزبور مربوط به سکه‌های ابومسلم خراسانی است. دو سال پس از قیام عبدالله بن معاویه، ابومسلم نیز دعوت پنهانی خود را برای امامت ابراهیم بن محمد فرزند عباس عموی پیامبر در خراسان آشکار کرد (طبری، ۷/۱۳۸۷: ۳۵۵). وی نیز در راستای تحقق اهداف عباسیان آیه مودّت را بر سکه‌هایش تکرار کرد.(۵) شعار دوستی با اهل‌بیت تنها بر سکه‌های ابومسلم و نیز در خطبه نخستین خلیفه عباسی، سفاح، در روز بیعت خود در کوفه اعلام شد؛ اما پس از تثبیت حکومت عباسیان این شعار از سکه‌های رسمی عباسیان حذف شد. تنها در یک مورد بر سکه سفاح سال ۱۳۲ ه.ق در توج فارس شعار انقلابی «مودّت ذی القربی» بر سکه‌ها ضرب شد (خضری، ۱۳۸۸: ۵۵) و مشخص شد که عباسیان توجهی به حقوق علویان نداشتند و به آنها اجازه ورود به دستگاه حکومتی را ندادند. حتی ادعای فرزندان عموی پیامبر تا آنجا پیش رفت که محمد المهدی (۱۶۹-۱۵۸ ه.ق) زمان خلافتش مدعی شد امامت از پیامبر به عباس بن عبدالمطلب رسیده و همه کسانی که بعد از پیامبر به خلافت رسیدند غاصب بودند (نوبختی، ۱۳۴۷: ۴۸) و همین موضوع زمینه‌ساز شورش‌های بسیاری از جانب علویان شد.

از جمله این شورش‌ها می‌توان از قیام سری بن منصور شیبانی ملقب به ابوالسرایا در کوفه به‌عنوان هواخواه خلافت علویان نام برد. این قیام به دلیل گستردگی جغرافیایی و حضور فعال علویانی چون محمد بن سلیمان و زید بن موسی از اهمیت برخوردار است (مسعودی، ۴/۱۴۲۵: ۲۳-۲۲). ابوالسرایا موفق به تشکیل حکومت موقتی و ضرب سکه نیز شد (طبری، ۱۳۸۷/ ۸: ۵۲۹). سکه‌ای در موزه پول ایران موجود است که با توجه به تاریخ سکه (۱۹۹ ه.ق) و محل ضرب می‌توان آن را به قیام ابوالسرایا در کوفه نسبت داد.(۶) با توجه به اینکه ابوالسرایا به نام ابراهیم بن طباطبا پسر امام موسی بن جعفر و از ائمه زیدیه قیام کرده بود؛ کلمه فاطمی را بر سکه ضرب کردند تا مشروعیت قیام خود را در میان شیعیان زیدی نشان دهد؛ زیرا یکی از شرایط امامت نزد زیدیه لزوم فاطمی بودن امام است (شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۲۶). تبلیغات ابوالسرایا در سکه‌هایش آیه ۴ از سوره الصف است،(۷) انتخاب این آیه هم جنبه سیاسی (قیام علیه حکومت به‌عنوان جهاد در راه خدا) و هم مذهبی (ارتباط شأن نزول آیه با حضرت علی (ع)) دارد.(۸) در واقع با تکیه بر همین آیه، ابوالسرایا قصد مشروع نشان دادن قیام خود را داشته است و چون به نام یکی از افراد خاندان پیامبر قیام کرده بود، می‌توان سکه وی را در ردیف سکه‌های شیعی معرفی کرد.

۵.تشیع زیدی

هسته اولیه تشیع زیدی به قیام نافرجام «زید بن علی» در کوفه باز می‌گردد. زید بن علی در ۱۲۲ ه.ق علیه بیدادگری‌های خلفای اموی بر اساس «دعوت به قران کریم و سنّت رسول‌الله (ص) و جهاد با ظالمین و دفاع از مستضعفین و بازگرداندن حقوق محرومین و برپا کردن عدل و قسط و برطرف نمودن ظلم و نصرت اهل‌بیت (ع)» قیام کرد و در کوفه کشته شد (شهیدی صالحی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۲). بعدها بسیاری از فرزندان و پیروان وی برای فعالیت علیه دستگاه حکومتی به نواحی دوردست و کوهستانی جنوب دریای خزر و کشور یمن مهاجرت کردند، مکان‌هایی که امکان فرار از نظارت حکومت مرکزی در آنها وجود داشت (مادولونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۱).

مذهب شیعه زیدی توسط تعدادی از «پیروان یحیی بن عبدالله بن حسن» در ۱۷۵ ه.ق میان دیلمیان غیرمسلمان ترویج شد. ظاهراً حرکت یحیی، اولین قیام شیعی در شمال ایران و آغازی برای مهاجرت سادات علوی به این دیار بوده است (آملی، ۱۳۴۸: ۸۵-۸۴). حاکمان و مردمان این بخش که تا زمان استقرار حکومت علویان از سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان بودند، در نیمه‌ی نخست قرن سوم هجری از بیداد کارگزاران طاهری دست یاری به دامن علویان زیدی مذهب دراز کردند. سران مردم تبرستان بعد از تماس و ابراز همکاری با علویان به سال ۲۵۰ ه.ق با فردی به نام «حسن بن زید» که بعدها داعی کبیر لقب یافت، بیعت کردند. از روایات ابن اسفندیار چنین استدلال می‌شود که اکثریت مردم تبرستان و دیلمستان بیعت را قبول کردند. حسن نیز از شهرهای شالس (چالوس) و کلار (کلاردشت امروزی) روانه شرق تبرستان شده و ضمن درگیری چندی با حکام طاهری موفق شد تا بر این منطقه با مرکزیت آمل مستولی شود. آمل، ساری و حتی جرجان به‌ضمیمه دیلم، جزو مناطقی بود که در مدت بیست سال از طرف علویان اداره می‌شد. دولت علویان تبرستان، نخستین دولتی است که در شرق اسلامی به دور از تأیید عباسی تشکیل شد (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۵۵-۲۴۹؛ حقیقت، ۱۳۶۳: ۸۳-۷۵). سیدحسن که تمام تبرستان را بدون معارض یافت، فرمان داد تا به تمام نواحی قلمروش نامه بنویسند تا در همه‌جا مطابق مذهب شیعه در بانگ نماز، خیرالعمل گویند، بسم‌الله را در نماز به جهر ادا نمایند و در نماز صبح قنوت واجب دارند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۶۱؛ حکیمیان، ۱۳۴۸: ۷۹)؛ بنابراین قلمرو علویان در تبرستان به قلمرو خلافت جدیدی تبدیل شد که مدعی خلافت عباسیان و معارض آنها بود.

۶.مسکوکات علویان تبرستان

با تشکیل حکومت توسط علویان زیدی مذهب، ضرب سکه به سبک ساسانی (سکه‌های عرب-تبرستانی) پس از دو قرن و نیم متوقف و ضرب سکه‌های خطی با طراز اسلامی به‌طور رسمی آغاز شد. متن مرکزی رو و پشت سکه‌های مزبور (دینار و درهم) مانند سکه‌های استاندارد عباسیان و به ترتیب شامل عبارات «الله/ محمد رسول‌الله» و «لا اله الا الله وحده لا شریک له» بود؛ به اضافه اینکه معمولاً نام داعی وقت روی سکه و لقب وی پشت سکه به عبارات مزبور اضافه می‌شد. علویان زیدی مذهب معمولاً خود را امام معرفی نمی‌کردند و با لقب «داعی» برای امام دارای صلاحیت بیعت می‌گرفتند.(۹) بنا بر گزارش منابع مکتوب و سکه‌ها حاکمان زیدی با لقب «داعی الی‌الحق» مردم را به «الرضا من آل محمد» می-خواندند (مسعودی، ۴/۱۴۲۵: ۱۲۵). لازم به ذکر است که عبارت «الرضا من آل محمد» یکی از شعارهای

اصلی عباسیان زمان قیام علیه امویان بود و با این شعار توانستند بسیاری از هواخواهان اهل‌بیت را گرد خود جمع کنند و از نیروهای آنها برای رسیدن به خلافت استفاده کنند. برخی منابع گزارش داده‌اند که شعار مشهور «الرضا من آل محمد» را نخستین بار زید بن علی بر زبان‌ها انداخت و بعدها عباسیان از آن بهره سیاسی بردند (شهیدی، ۱۳۸۴: ۳۷).

لقب داعی نیز در اصطلاح فرقه زیدیه به یکی از شخصیت‌های بزرگ که غیر از امامان زیدی باشد و مردم را به «رضای آل محمد» دعوت کند، اطلاق می‌شود؛ بنابراین فرقه زیدیه در شرایطی خاص دعای را به رهبری خود انتخاب می‌کردند که دارای صفات ویژه و در بین زیدیان از احترام فراوانی برخوردار بودند. شرایط داعی نیز همانند امام داشتن علم، تقوی و شجاعت بوده است (شامی، ۱۳۶۷: ۲۰۴). علویان تبرستان نیز از جمله حسن بن زید، برادرش محمد و حسن بن قاسم (جانشین الناصر الحق) همگی به لقب «الداعی الی الحق» دست یافتند. تنها در یک مورد، سکه‌ای ضرب محمدیه با عبارت «الداعی الی الرضا» به دست آمده است. احتمالاً سکه مزبور مربوط به زمانی است که حسن بن قاسم پس از شکستی که از پسران ناصر الحق خورد، دوباره به سال ۳۱۴ ه.ق به دعوت یکی از سرداران دیلمی به نام «ماکان بن کاکی» به آمل بازگشت. در سال ۳۱۶ ه.ق ماکان با همراهی حسن توانستند بر ولایات قزوین، ابهر، زنجان و قم نیز مستولی شوند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۹۱؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۵۳-۱۵۲؛ مسعودی، ۲/۱۳۴۹: ۷۴۲)؛ بنابراین به نظر می‌رسد که سکه مزبور در ضرابخانه محمدیه توسط ماکان و به نام حسن بن قاسم (الرضا من آل محمد) و با الگوی سکه‌های علویان ضرب شده باشد (برای سکه نک: رضایی باغ بیدی، ۱۳۹۳: ۴۶۹). لقب «الرضا» به امام منتظر از خاندان پیامبر (ص) اشاره داشت (مادولونگ، ۱۳۸۴: ۱۸۴). بعضی از حاکمان علوی نیز لقب «امیر» و «سید» را نیز داشتند. لقب امیر در سکه‌های «مهدی بن جعفر» و لقب سید در سکه‌های «جعفر بن محمد» (۳۵۰-۳۲۰ ه.ق) ضرب شده است (رضایی باغبیدی، ۱۳۹۳: ۴۷۲-۴۷۱؛ Vardanyan 2010: 361-362).

تفاوت مهمی که سکه‌های علویان با سکه‌های رایج عباسیان دارند در مضامین حاشیه‌ای رو و پشت سکه‌هاست. حاشیه سکه‌ها معمولاً شامل آیاتی از قرآن می‌شود که ایدئولوژی خاص علویان زیدی مذهب را بیان می‌کند. این آیات شامل اذن جهاد، مودّت (نسبت خویشاوندی با پیامبر)، طهارت اهل‌بیت، پیروزی حق بر باطل، وجوب امر به معروف و نهی از منکر، مشروعیت دینی و هدایت به سمت حقیقت است (جدول شماره ۱). در این میان آیه اذن جهاد و مودّت بیشتر از همه موارد در سکه‌های طلا و نقره تکرار شدند. در ادامه بحث هر یک از آیات مزبور را با توجه به بیشترین تکرار بر سکه‌ها شرح داده می-شوند:

۶-۱. آیه اذن جهاد و قتال (آیه ۳۹ سوره حج): بنا بر تفسیر نمونه این آیه اشاره به نخستین فرمان جهاد برای مؤمنان در مقابل ظالمان را دارد (مکارم شیرازی، بی‌تا: ۱۱۳) که در ادامه خداوند وعده پیروزی نیز به آنها داده است (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۱۶: ۲۱۹)؛ بنابراین از این آیه در باب جهاد با ظالمان و ستمگران یاد می‌کنند. از زید بن علی نقل شده است که وی پس از قرائت این آیه شریفه، گفت «این کلام ربّانی درباره ما فرزندان پیامبر (ص) نازل شد» (حسکانی، بی‌تا: ۱۹۵). توجه به این روایت می‌توانسته دلیلی برای انتخاب این آیه توسط حاکمان زیدی باشد. آیه مزبور اولین بار توسط حسن بن زید و از همان سال آغازین حکومتش بر سکه‌ها ضرب و بعدها هم در بسیاری از سکه‌های حاکمان علوی تکرار شد (تصویر

۱). آیه مزبور با عقیده شیعیان زیدی مبنی بر قیام مسلحانه امام زیدی کاملاً مطابقت دارد. در مبانی فقهی زیدیه آمده است که هر کدام از فرزندان حسن و حسین (ع) که ادعای امامت کند نباید در خانه نشسته و پرده بر خویشتن کشد (نوبختی، ۱۳۴۷: ۵۴؛ شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۲۶). زید بن علی در مسئله امامت، خروج و قیام کردن را شرط اساسی می‌دانست و بر همین اساس با برادرش حضرت باقر (ع) مناظره داشته است. لذا در عقیده زیدیه هر سید فاطمی که عالم و شجاع و زاهد باشد و علیه حکومت ستمگر قیام کند، امام مفترض الطاعه است که اطاعتش بر هر مسلمان واجب است. در واقع بیعت با زمامدار مسلمین شرطش قیام با شمشیر و جهاد علیه دشمن اسلام است (شامی، ۱۳۶۷: ۲۵۶). همچنین از زید بن علی روایت شده است که «سوگند به خدا که هیچ قومی از جهاد کراهت نورزید مگر آنکه خداوند خوارشان کرد» (شهیدی صالحی، ۱۳۷۷: ۱۱۶۲)؛ بنابراین یکی از شروط امامت نزد زیدیه لزوم قیام از سوی امام است (شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۲۶). آیه مزبور با توجه به مفهوم آن در سوره حج و همچنین در ارتباط با آیه بعدی (آیه ۴۰) [۱۰] بر وضعیت علویان زیدی در دوری از وطن و بی‌عدالتی در ارتباط با تبعید یا مهاجرتشان از سرزمین‌های مرکزی اسلام به کوهستان‌های حاشیه‌ای دریای خزر نیز تأکید می‌کند و علویان با ضرب این آیه خروج خود را در برابر خلافت غاصب عباسی نشان داده و خواستار احقاق حق خود در برابر خلافت بودند. در واقع آنها ادعای نمایندگان برحق علی (ع)، فرزندانش و نوادگانش برای احیای حکومت علوی را داشتند (Treadwell 2012:6).

۶-۲. آیه مودّت (آیه ۲۳ سوره شوری): این آیه یکی از مهم‌ترین آیاتی بود که خاندان پیامبر (ص) بعد از رحلت ایشان و در مقابله با حکومت خلفای اموی از آن بهره سیاسی بردند. پس از رحلت پیامبر به دلیل رواج اندیشه نص در میان گروه‌های مختلف مسلمانان، استناد به آیه مودّت اهمیت بسیار داشته است؛ بنابراین با توجه به تفسیر و اهمیت آن، این آیه مورد توجه حسن بن زید و جانشینان وی نیز قرار گرفت. علویان از آیه مزبور به صورت تبلیغات سیاسی در جهت مشروع نشان دادن حکومتشان در برابر خلفای عباسی استفاده کردند (تصویر ۲). با توجه به اینکه در میان شیعیان از جمله زیدیان، شأن این آیه برای حضرت علی (ع)، فاطمه (س) و فرزندانش بوده پس علویان برای خلافت سزاوارترند (حسکانی، بی‌تا: ۲۵۳-۲۵۰). اگرچه در آغاز نزدیکان پیامبر (ص) ادعا داشتند که در آیه فوق با تعبیر متفاوت کلمه «القربی» این واژه می‌تواند همه خانواده بزرگ و قبیله پیامبر را شامل شود (لالانی، ۱۳۸۱: ۶۱؛ یوسف،۱۴۲۳: ۶۸)، اما شیعیان زیدی مذهب از شرایط امامت را فاطمی بودن امام می‌دانستند. این شرط را زیدیان در برابر شیعیان کیسانی مطرح ساختند که به امامت فردِ علوی که از نسل فاطمه (س) نبود باور داشتند (حسکانی، بی‌تا: ۲۶)؛ بنابراین داعیان در تبرستان ادعای دعوت برای یک امام از نسل حضرت فاطمه (س) را داشتند. به گفته شهرستانی در *الملل و النحل* زیدیه معتقد بودند که از اولاد فاطمه زهرا (ع) هر کس عالم و زاهد و شجاع و سخی باشد و دعوی امامت کند امام است و اطاعت او واجب، خواه از نسل امام حسن (ع) باشد خواه از نسل امام حسین (ع) و اگر دو نفر که هر دو جامع شرایط امامت باشند، در دو ناحیه خروج کنند، هر دو واجب الطاعه هستند (شهرستانی، ۱۳۵۰: ۱۱۴).

۶-۳. آیه تطهیر (آیه ۳۳ سوره احزاب): این آیه را اولین بار حسن بن زید در سال ۲۵۸ ه.ق بر سکه‌های جرجان ضرب کرد (تصویر ۳). کاربرد آیه مزبور در سال‌های بعد و توسط جانشینان حسن نیز ادامه یافت. با توجه به اینکه تفسیر آیه فوق در میان همه فرقه‌های شیعی درباره پنج تن یعنی پیامبر

(ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) است (طبرسی، ۱۳۵۴/۲۰: ۱۰۵؛ ذکاوتی، ۱۳۷۹: ۱۷۳)؛ بنابراین داعیان علوی برای مشروع جلوه دادن حکومتشان از طریق نسبت دادن خود به حضرت علی (ع) و فاطمه (س) از این آیه استفاده می‌کردند. در همین راستا علی بن زید از انس بن مالک نقل کرد که نبی (ص) مدت شش ماه برای نماز صبح از در خانه فاطمه (س) عبور می‌کرد، چون به نزدیک خانه می‌رسید خطاب به اهل خانه می‌فرمود: ای اهل منزل برای نماز برخیزید و بدانید که آیه «انما یرید الله... تطهیرا» در شأن شما نازل شد (حسکانی، بی‌تا: ۲۲۶).

۶-۴. آیه ولایت (**آیه ۵۵ سوره مائده**)**:** در ۳۱۱ ه.ق یکی از پسران ناصر الحق به نام «ابوالقاسم جعفر» با اتحاد برادرش «احمد بن علی» علیه داعی وقت یعنی حسن بن قاسم شورش و آمل را تصرف کرد. پس از مرگ برادرش وی خودش را خلیفه خواند و لقب پدرش یعنی «ناصر الحق» را نیز برگزید. وی در این سال سکه‌هایی در آمل با حاشیه شامل «آیه ۵۵ سوره مائده» ضرب کرد (تصویر ۴)؛ بنابراین آیه ولایت نه توسط داعیان زیدی بلکه توسط یک شورشی به سال ۳۱۱ ه.ق ضرب شده است. «حاکم جشمی» از شخصیت‌های برجسته زیدی تأکید می‌کند که این آیه در شأن امام علی (ع) نازل شده است (ذکاوتی، ۱۳۷۹: ۱۶۹) و به طور کلی شیعیان از این آیه برای اثبات ولایت علی (ع) استفاده می‌کنند (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۷: ۸۴؛ بحرانی، ۱۴۲۷/ ۲: ۴۷۵)، با توجه به ذکر عبارت ولی‌الله (تصویر ۴) بر پشت سکه، جعفر قصد داشته تا خود را در ارتباط با امام علی (ع) و جزو پیروان حقیقیِ وی معرفی کند. وی سال بعد یعنی در ۳۱۲ ه.ق پا را فراتر گذاشته و در سکه‌ای خود را با «امیرالمؤمنین» که از نشانه‌های خلافت است (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۴۳۵) و فرزند رسول خدا (جعفر بن رسول‌الله) معرفی می‌کند. در واقع وی با ضرب این سکه‌ها حاکمیت حسن بن قاسم را رد و خود ادعای خلافت کرد. [۱۱]

۶-۵. آیه وجوب امر به معروف و نهی از منکر (**آیه ۴۱ سوره حج**)**:** این آیه در یک مورد از سکه‌های زمان حسن بن قاسم (تصویر ۵) و همچنین سکه‌های مهدی بن جعفر به کار رفته است. [۱۲] منظور از آیه فوق تمکین، قدرت بخشیدن و ابزار کار را در اختیار دیگری قرار دادن و راهنمایی کردن بر انجام کار است، یعنی خدا به مؤمنان وسایل کار را عطا کرد و در زمین قدرت بخشید تا نماز بگزارند و حقوق واجب مالی را ادا کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند (دلالت بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر) و سرانجام همه امور به دست خدا می‌افتد (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۱۶: ۲۲۲). یک مفهوم کلی از این آیه این است که علویان به یاری خداوند نیت در احیای دین خدا را دارند. در واقع آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره حج برای زیدیان اهمیت بسیار داشته که شامل چندین موضوع مهم برای زیدیان شامل اجازه برای جهاد، بی‌عدالتی در ارتباط با جلای وطن و اعطای حق برای هدایت جامعه (امر به معروف و نهی از منکر) است (Treadwell 2012:61). در این میان امر به معروف و نهی از منکر مهم‌ترین رکن دینی و اعتقادی زیدیه و عامل اصلی بسیاری از فعالیت‌های سیاسی و جنبش‌ها از سوی آنها بوده و حتی امامت به‌عنوان تابعی از این اصل در میان آنان مطرح شده است و بسیاری از ائمه زیدیه جان خود را برای اجرای آن فدا کردند. زید بن علی نیز در کتاب خود سفارش به این اصل مهم دارد. وی در «رساله الامام زید بن علی إلی علماء الامه» با تأکید بر اصل امر به معروف و نهی از منکر قیام خود را توجیه کرده و به نظرات خود درباره وجوب قیام در برابر ظالمان پرداخته است. رساله مذکور بعدها الگویی ثابت در میان

زیدیان شد و اکثر عالمان زیدی قیام‌کننده در عراق رساله‌های مشابهی با آن نگاشته و در آن‌ها به توجیه شرعی قیام خود پرداختند (زید بن علی، بی‌تا: ۲۳۰؛ رحمتی، ۱۳۹۲: ۳۸). در اهمیت این اصل از زید بن علی نقل‌شده که فرمود: «هرگاه که قائم آل محمد (ص) ظهور کند، در بین مردم می‌ایستد و می‌گوید: ای مردم آن کسی که خداوند در قرآن فرمود: ﴿الذین ان مکناهم فی‌الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر﴾ ما هستیم و خویشتن را با این آیه معرفی می‌کند» (حسکانی، بی‌تا: ۱۹۶).

۶-۶. آیه راهنما به سوی حقیقت (**آیه ۳۵ سوره یونس**): این آیه نیز نه توسط یک حاکم زیدی بلکه توسط یکی از سرداران داعی حسن بن قاسم، به نام لیلی بن نعمان در نیشابور ضرب شده است [(۱۳)] (تصویر ۶). از ابن عباس مفسر قرن اول هجری نقل‌شده که این آیه در روزگار پیامبر به مناسبت حقانیت قضاوت علی (ع) در ماجرایی از اختلاف میان طایفه‌ای نازل شده است (حسکانی، بی‌تا: ۱۳۸). ظاهراً لیلی در ضرب آیه مزبور قصد رساندن پیامی را دارد که مستقیماً از ظاهر لغاتِ آیه گرفته‌شده و محتوای قرآنی نادیده گرفته شده است. در حاشیه سکه، آیه از عبارت «أفمن یهدی الی الحق» با ترجمه «آیا کسی هست که به سوی حق هدایت کند» آغازشده و عبارت قبل از آن یعنی «قل الله یهدی الحق» با ترجمه «بگو تنها خداست که به راه حق هدایت می‌کند» در سکه نیامده است که در واقع مشخص می‌کند که واژه «مِن» اشاره به خدا دارد؛ اما این عبارت بر سکه لیلی بن نعمان اشاره به مردم نیشابور دارد که از آنها خواسته می‌شود که کسی را به رهبری برگزینند که راهنمای آنها به سوی توحید و حقیقت باشد. در اینجا تقابل میان امام زیدی (کسی که شایسته پیروی است) (أفمن یهدی الی الحق) و حریف سامانی‌اش (کسی که نیازمند راهنمایی برای رسیدن به حقیقت است) (أمن لا یهدی الا أن یهدی= آن کس که احدی را به سوی حق رهبری نکند و خود باید هدایت و راهبری شود) دیده می‌شود. در اصل پیام قرآنی بین خدا و بت‌ها و در واقع بین اسلام و شرک بوده است (نک: طبرسی، ۱۱/۱۳۵۴: ۲۹۴) اما سکه از آیه بهره سیاسی برده و به سمت یک امام زیدی هدایت می‌کند. فتح نیشابور همیشه اهمیت زیادی برای علویان داشت و تسلط بر آن پیشرفتی منطقه‌ای بوده که موجب تقویت قدرت زیدیان از قسمت‌های مرزی به قلب سیاسی خراسان شد (Treadwell 2012:61-62) و در این ارتباط لیلی بن نعمان انتخاب هوشمندانه‌ای جهت انتخاب متن سکه داشته است.

۶-۷. آیه پیروزی حق بر باطل (**آیه ۸۲-۸۱ سوره اسراء**): در این آیه منظور از «حق» توحید و پرستش خدا و منظور از «باطل» بت‌پرستی و محکوم به نابودی است (طبرسی،۱۳۵۴/ ۱۴: ۱۹۵). حسن بن قاسم در ۳۱۱ هق و احتمالاً در واکنش به درگیری چندساله با پسران ناصر الحق (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۳۰۸-۳۰۴) از این آیه بهره سیاسی برده و در جهت اینکه خلافت حق چه کسی است، این آیه را در سکه‌هایش ضرب کرده است (تصویر ۷). توضیح اینکه در ۳۰۶ ه.ق پسر ناصر الحق علیه حسن بن قاسم شورش کرد و وی را از آمل بیرون راند، حسن پس از هفت ماه موفق شد حکومت را از پسر ناصر پس بگیرد و دوباره در آمل مستقر شود (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۲۹۷؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۵۰). شواهد سکه‌شناسی نیز اخراج و استیلای مجدد حسن بن قاسم بر آمل را به سال ۳۰۶ ه.ق نشان می‌دهند. حسن پس از بازگشت به آمل سیاست خود را تغییر داده و در سکه‌ها خود را خلیفه معرفی کرد. احتمالاً وی در

مدتی که دور از آمل و در گیلان غربی به سر می‌برده با تبدیل ادعای امامت به خلافت از آن دسته گیل‌های حنبلی که در غرب سفیدرود ساکن بودند، برای فتح آمل استفاده کرده است (کاظم بیگی، ۱۳۶۸: ۲۵۸). ضرب سکه‌ها با لقب خلیفه تا سال آخر حکومت حسن یعنی ۳۱۱ هق در آمل تداوم یافت. علویان علاوه بر آیات فوق از آیاتی که در سکه‌های رایج عباسیان ضرب می‌شدند، نیز استفاده کردند. از جمله این آیات «بخشی از آیه ۳۳ سوره توبه» که منظور از این آیه شریفه، پیروزی معنوی، فکری و منطق اسلام بر دیگر مکاتب و مذاهب است (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۱۱: ۷۵). این آیه که در حاشیه سکه‌های عباسی و همچنین علوی ضرب‌شده، در ارتباط با عبارت شهادت روی سکه‌هاست که بدین ترتیب مسلمانان اصل اولیه پذیرش دین اسلام را که همان شهادتین است را بر سکه‌ها ضرب کرده و سپس در حاشیه آیه مزبور بیان می‌کنند که خداوند پیامبرش محمد (ص) را با دین حق فرستاد و بر همه ادیان پیروز است. البته که علویان این آیه را در جهت حقانیت گرایش مذهبی خودشان یعنی تشیع زیدی بر سکه‌ها ضرب کردند. همچنین بخشی از آیات ۵-۴ سوره روم که در ارتباط با پیروزی مسلمین بر رومیان (کافران) است و منظور از آن اینکه پیروزی همیشه از آن خداست، بنابراین هرکس و هر جامعه‌ای را که خدا بخواهد پیروز می‌سازد و هر که را بخواهد مغلوب می‌گرداند (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۱۹: ۹۶). این آیه را اولین بار مأمون به مناسبت پیروزی بر برادرش «الامین» بر سکه‌ها ضرب کرد. این آیه تا پایان خلافت عباسی و همچنین بر سکه‌های تابعان خلافت از جمله طاهریان، سامانیان، طولونیان، اخشیدیه و غیره نیز ضرب شد (حسینی، ۱۳۹۳: ۹۲-۹۱). علویان زیدی نیز که همیشه به لزوم قیام و جهاد در راه خدا تأکید داشتند، این آیه را به نفع خود بر سکه‌ها ضرب کردند.

۷. نتیجه

سادات علوی که مدعی حق خلافت در برابر عباسیان بودند، از روحیات شورش و تقاضای ساکنان دامنه‌های شمالی رشته کوه البرز بهره جسته و با حمایت مردم و حاکمان محلی توانستند ایالات تبرستان، دیلمستان و جرجان را تصرف کنند. از یک طرف شورش اهالی تبرستان علیه امرای طاهری بود که تبدیل به یک قیام مذهبی شد و از طرف دیگر تبلیغات و دعوت مذهبی علویان در این زمان تبدیل به جریانی سیاسی و در نهایت تشکیل حکومت گردید. حکومت علویان اولین حکومت مستقلی بود که در برابر خلافت عباسی شکل گرفت و خلفای عباسی هیچ‌گاه آنها را به رسمیت نشناختند. خلفای عباسی از طریق حکومت‌های نیمه‌مستقلی چون طاهریان، سامانیان و صفاریان با علویان مبارزه می‌کردند و سرانجام نیز با کمک همین حکومت‌ها به‌خصوص سامانیان موفق به براندازی علویان شدند. علویان پس از حدود نیم قرن از ضرب آخرین سکه عرب- طبرستانی دوباره ضرب سکه در تبرستان را آغاز کردند اما این بار سکه‌هایی با طراز اسلامی را ضرب کردند. به دلیل جایگاهی که علویان زیدی مذهب در میان مردم داشتند سکه‌ها مورد پذیرش مردم قرا گرفت. اگرچه نقش اصلی سکه تسهیل دادوستد و تجارت است، اما آن‌گونه که در جدول شمارۀ ۱ دیده می‌شود، در سکه‌های علویان جنبه-های سیاسی و مذهبی بسیار پررنگ است. آن چنانکه در این نوشتار آورده شد، علویان در آغاز ضرب سکه با درج آیات «مودّت» و «پیروزی حق بر باطل» بر مسکوکات خویش اصرار بر رابطه خویشاوندی و قرابت با پیامبر (ص) و تأکید بر «اهل‌بیت» بودنشان و داشتن حق شرعی برای خلافت داشتند. پرکاربردترین آیه در مسکوکات علویان زیدی مذهب آیه «اذن جهاد» بوده که به‌خوبی با اصل فقهی

شیعه زیدی مبنی بر «دعوت علنی برای خویش و خروج برای جنگ با ظالمان در صحت تصدی و مشروعیت امامت» ارتباط داشت. آنها همچنین در سکه‌هایشان بر موضوعاتی چون جلای وطن (تبعید)، رعایت اخلاق، قرب به خدا، طهارت خانواده پیامبر (اهل‌بیت) و توانایی امام زیدی برای راهنمایی به سوی حقیقت واقعی تأکید داشتند. برخی از این موضوعات قرآنی اولین بار توسط خود عباسیان استفاده شده بودند و بعدها توسط مخالفان علویان نیز مورد استفاده قرار گرفتند. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که مسکوکات ضرب‌شده توسط علویان زیدی مذهب در واقع ابزار تبلیغاتی آنها نیز بودند؛ به عبارت دیگر، سیاست مهم داعیان زیدی مذهب در ضرب سکه، جایگزین کردن آیاتی با مفاهیم و تفاسیر خاص به جای آیات استانداردِ سکه‌های عباسیان بود. بدین ترتیب، علی‌رغم طرح مشابه سکه‌های علویان با مسکوکات عباسیان، تفاوت‌های بسیار جدی در مضامین و محتوای آنها دیده می‌شود و این مسکوکات مجموعه‌ای کاملاً مجزا از سکه‌های خلفای عباسی می‌باشند.

پی‌نوشت‌ها

1. Aram Vardanyan
2. Luke Treadwell

۳. برای نمونه سکه‌ای ضرب ۱۲۷ ه.ق. روی سکه: بسم‌الله ضر/ ب هذا الفلس/ بالری سنه سبع/ عشرین و مئه، پشت سکه: مما امر به/ الامیر عبدالله/ بن معویه، حاشیه: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (ANS: 1939.85.4).

۴. لازم به ذکر است در آغاز میان بسیاری از شیعیان پشتیبانی از حضرت علی (ع) هنوز به‌صورت اعتقاد به‌حق فرد خاصی متبلور نشده بود و مفهوم امامت هنوز به‌طور روشن تعریف‌نشده و عقیده نص می‌توانست به نفع هر کسی کارگر بیفتد (لالانی، ۱۳۸۱: ۴۶).

۵. برای نمونه سکه‌ای ضرب ۱۳۳ ه.ق روی سکه: محمد/ رسول‌الله، حاشیه: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی، پشت سکه: لا اله الا/ الله وحده/ لا شریک له، حاشیه: بسم‌الله امر به الامیر عبدالرحمن بن مسلم سنه ثلث و ثلثین و مئه (Nastich 2012:8).

۶. روی سکه: فاطمی/ محمد رسول‌الله/ الاصفر، حاشیه: ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل صفا کانهم بنیان مرصوص، پشت سکه: لا اله الا الله/ وحده لا شریک له، حاشیه: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بالکوفه سنه تسع و تسعین و مئه (اندامی، ۱۳۸۰: ۸۰).

۷. ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل صفا کانهم بنیان مرصوص: به یقین خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او پیکار می‌کنند که گویی بنایی پولادین‌اند.

۸. نقل‌شده که این آیه درباره علی (ع)، حمزهٔ، عبیدهٔ بن الحرث، سهل بن حنیف و حارث بن ابی‌دجانهٔ الانصاری نازل شده است (بحرانی، ۱۴۲۷: ۵۲۵).

۹.در میان حاکمان علوی حسن بن زید و محمد بن زید امام محسوب نمی‌شدند (Madelung 1985:882).

۱۰.﴿الّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقّ إِلّا أَنْ یَقُولُوا رَبّنَا اللّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدّمَتْ صَوَامِعُ وَبِیَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللّهِ کَثِیراً وَلَیَنْصُرَنّ اللّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنّ اللّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ﴾ «همان‌ها که به ناحق از خانه و کاشانه خود رانده شدند، جز آنکه می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خداوند (ظلم و تجاوز) بعضی از مردم را به وسیلهٔ بعضی دیگر دفع نکند، صومعه‌ها و کنیسه‌ها و کلیساها و مساجدی که نام خداوند در آنها بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد و قطعاً خداوند کسی که (دین) او را یاری کند، یاری می‌دهد، زیرا خداوند نیرومند و شکست‌ناپذیر است» (قرآن، سوره حج، آیه ۴۰). در این آیه «رانده‌شدگان» اشاره به مسلمانانی دارد که از مکّه اخراج شدند (طبرسی، ۱۳۵۴/ ۱۶: ۲۱۹).

۱۱. روی سکه: امیر/ المو/ منین، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدینار سنه اثنتین عشره و ثلثمائه، حاشیه خارجی: نامشخص، پشت سکه: لله/ الناصر/ الحق، حاشیه داخلی: لا اله الا الله وحده لا شریک له، حاشیه بیرونی: جعفر بن رسول‌الله (Vardanyan 2010: 360. No.9).

۱۲.روی سکه: لله/ محمد رسول‌الله/ مما امر بالامیر/ مهدی بن جعفر، حاشیه: الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه و امروا باالمعروف و نهوا علی المنکر (قرآن، سوره حج، آیه ۴۱)، پشت سکه: لا اله الا الله/ الثائر فی الله/ جعفر بن رسول‌الله، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بهوسم سنه احدی و اربعین و ثلثمائه، حاشیه خارجی: ﴿قل لا اسلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا﴾ (قرآن، سوره ۴۲، بخشی از آیه ۲۳) (رضایی باغ بیدی، ۱۳۹۳: ۴۷۱؛ و برای سکه‌ای با همین مشخصات ضرب سال ۳۴۵ ه.ق نک: Vardanyan 2010:362, no.18).

۱۳. لیلی در ماه آخر سال ۳۰۸ ه.ق شهر نیشابور را تصرف کرد و به نام داعی خطبه خواند و تنها سه یا چهار ماه نیشابور در اختیار لیلی بوده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۹۲-۱۹۱؛ ابن‌اسفندیار،۱۳۸۹: ۲۹۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰/ ۱۱: ۴۷۰۱).

پیوست‌ها

جدول شماره ۱: آیات ضرب‌شده بر سکه‌های علویان تبرستان
Table 1: Verses struck on the coins of the Alids of Tabaristan

شماره آیه	متن	ترجمه	منبع سکه‌ها
آیه ۳۹ سوره حج	*أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ*	به آنان که جنگ بر آنها تحمیل می‌شود رخصت جهاد و نبرد داده شد، زیرا به آنها ستم شده و البته خداوند بر یاری آنها تواناست.	SM:0001002221,0001002253,0001 07,0001002219 ,0001011608/MM: 1,141-2,156/TC:2004-11- 1/RM:305/Vardanyan,2010:362,no. Baldwin,2012,NO.3529/Vardanyan,2 2/Stern,1967:212,217,219 /Le Strange,1880:544/ ایی باغبیدی،۱۳۹۳: ۴۶۵، ۴۶۷،۴۶۹
بخشی از آیه ۲۳ سوره شوری	*قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا*	بگو از شما در مقابل این (ابلاغ رسالت خود) جز محبت درباره خویشاوندانم مزدی نمی‌طلبم و هر کس کار نیکی انجام دهد ما برایش در آن، نیکی می افزاییم.	SM:0001002221,0001002253, 0001011607, 0001002219, 0001011608/ MM:141-1,141-2/ TC:2004-11-1/Vardanyan 2010:362,no.3,15,16,18/Vardanyan, 2012:22/ANS:2006.18.1/RM:305/St ern,1967:217/ رضایی باغبیدی،۱۳۹۳: ۴۶۵،۴۶۷،۴۷۱
بخشی از سوره احزا	* إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ ال أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*	جز این نیست که خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت هر گونه پلیدی را بزداید و شما را به همه ابعاد پاکی پاکیزه گرداند.	MM:156/Stern,1967:212,219/ Le Strange,1880:544 رضایی باغبیدی،۱۳۹۳: ۴۶۹
بخشی از آیه ۸۲-۸۱ سوره اسراء	*جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا* وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ*	بگو حق آمد و باطل نابود گشت، حقّا که باطل همواره نابود شدنی است و و از قرآن آنچه را که برای مؤمنین شفا و رحمت است فرو می فرستیم.	SM:0001011609
بخشی از آیه ۴۱ سوره حج	*الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ*	(آنان که خدا را یاری می‌کنند) آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.	SM:0001011609 / Vardanyan,2010:362,no.16,18 رضایی باغبیدی،۱۳۹۳: ۴۷۱
آیه ۵۵ سوره مائده	*إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ*	جز این نیست که سرپرست و ولیّ امر شما خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آنها که نماز را برپا می‌دارند و درحالی‌که در رکوع‌اند زکات می‌دهند.	TC: no. ED 2 F1
بخشی از آیه ۳۵ سوره یونس	*أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ*	و آیا آنکه به‌سوی حق هدایت می‌نماید، شایسته‌تر است که پیروی شود یا آن‌کس که خودش هم هدایت نشده پس شما را چه شده و چگونه حکم می‌کنید.	Vardanyan,2010:359,no.7

بخشی از آیه ۳۳ سوره توبه	﴿هُوَ الَّذی أرسَلَ رَسولَهُ بِالهُدی وَدینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَو کَرِهَ المُشرِکونَ﴾	اوست که رسول خود را با هدایت و دین حق و درست فرستاد تا آن را بر هر دینی پیروز گرداند هرچند مشرکان خوش ندارند.	Vardanyan,2010:359,no.1,6,13, 14/Baldwin,2012,NO.3527/SM: 0001011610/Stern,1967:217/ANS:2006.18.1 رضایی باغ‌بیدی،۱۳۹۳: ۴۷۰، ۴۷۲
بخشی از آیات ۵-۴ سوره روم	﴿ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ﴾	و فرمان پیش از آن و پس از آن از آن خداوند است و در آن روز مؤمنان خرسند خواهند شد. به نصرت و یاری خداوند.	Vardanyan,2010:359,no.1,7,13, 14 رضایی باغ‌بیدی،۱۳۹۳: ۴۷۲

تصویر ۱. سکه حسن بن زید با مضمون آیه جهاد: **روی سکه، متن:** لا اله الا/ الله وحده/ لا شریک له/ **الداعی الی الحق**، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بامل سنه ثلث خمسین و ماتین، حاشیه خارجی: ﴿قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقتر [ف الحسنه نزد له فیها حسنا] (قرآن، سورهٔ ۴۲، بخشی از آیه ۲۳)، **پشت سکه:** لله/ محمد / رسول/ الله/ الحسن‌بن زید، حاشیه: ﴿**أذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر**﴾ (قرآن، سوره ۲۲، آیه ۳۹) (موزه ملک: ۲-۱۴۱).

Figure1. Coin of Hasan ibn Zeyd With the inscription of the verse of Jihad (Malek Museum: 141-2).

تصویر ۲. سکه حسن بن زید با مضمون آیه مودّت: **روی سکه:** لله/ محمد/ رسول / الله/ الحسن‌بن زید، حاشیه: ﴿اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر﴾ (قرآن، سوره ۲۲، آیه ۳۹)، **پشت سکه:** لا اله الا/ الله وحده/ لا شریک له/ الداعی الی الحق، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بنیشابور سنه اثنتین و ستین و مائتین، حاشیه خارجی: ﴿**قل لا اسلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنه نزد له فیها حسنا**﴾ (قرآن، سوره ۴۲، بخشی از آیه ۲۳) (TC, no. 2004-11-1).

Figure 2. Coin of Hasan ibn Zeyd With the inscription of the verse of Mawadda (TC, no. 2004-11-1).

تصویر ۳. سکه حسن بن زید با مضمون آیه تطهیر: **روی سکه:** لله/ محمد / رسول/ الله/ الحسن‌بن زید، حاشیه: ﴿أذن للذین یقاتلون

بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر﴾ (قرآن، سورهٔ ۲۲، آیه ۳۹)، **پشت سکه:** لا اله الا / الله وحده / لا شریک له/ الداعی [الی الحق]، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا بمدینه جرجان سنه ثمان و خمسین و ماتین حاشیه خارجی: ﴿**انها یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا**﴾ (قرآن، سورهٔ ۳۳، بخشی از آیه ۳۳) (موزه ملک: ۱۵۶).

Figure 3. Coin of Hasan ibn Zeyd With the inscription of the verse of Tathir (Malek Museum: 156).

تصویر ۴. سکه جعفر بن حسن با مضمون آیه ولایت: **روی سکه:** لله/ محمد/ رسول/ الله/ جعفر بن الحسن، حاشیه: ﴿**انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون**﴾ (قرآن، سورهٔ مائده، بخشی از آیه ۵۵)، **پشت سکه:** ولی الله/ لا اله الا الله/ وحده لا شریک له/ الداعی الی الحق، حاشیه: بسم‌الله ضرب هذا الدینار فی خلافه ابی القاسم بامل سنه احدی عشره و ثلثمائه (TC, no. ED 2 F1).

Figure 4. Coin of Jafar ibn Hasan With the inscription of the verse of Velayat (TC, no. ED 2 F1).

تصویر ۵. سکه حسن بن قاسم با مضمون آیه وجوب امر به معروف و نهی از منکر: **روی سکه:** الله احد الله/ الصمد لم یلد / و لم یولد و لم یکن/ له کفوا احد/ الحسن‌بن قسم، حاشیه: جا الحق و زهق الباطل کان زهوقا و ننزل من القران ما هو الشفا و رحمه المومنین﴾ (قرآن، سوره ۱۷، آیه ۸۱ و بخشی از آیه ۸۲)، **پشت سکه:** الداعی/ لا اله الا الله/ وحده لا شریک له/ الی الحق، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدینر بطبرستان فی خلافه ابن محمد بامل سنه احدی عشر ثلثمائه، حاشیه خارجی: ﴿الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عقبه الامور﴾ (قرآن، سوره ۲۲، آیه ۴۱) (موزه بانک سپه: 0001011609).

Figure 5. Coin of Hasan ibn Qasem With the inscription of the verse of ordering good and forbidding bad (Sepah Bank: 0001011609).

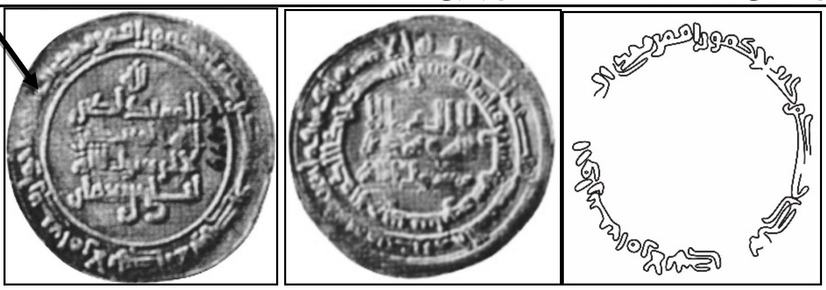

تصویر ۶. سکه لیلی بن نعمان با مضمون آیه راهنما به سوی حقیقت: **روی سکه،** لله/ المؤید لدین/ الله المنتصر/ لآل رسول‌الله/ لیلی بن نعمان، حاشیه: ※**افمن یهدی إلی الحق احق أن یتبع أمن لا یهدی إلا أن یهدی فما لکم کیف تحکمون**※ (قرآن، سوره ۱۰، آیه ۳۵)، **پشت سکه:** الداعی/ لا اله الا/ الله وحده/ لا شریک له/ مسئول الله، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بنیسابور سنه تسع و ثلثمائه، حاشیه خارجی: ※لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المومنون بنصر الله※ (قرآن، سوره ۳۰، آیه ۵-۴) (Vardanyan 2010:359, no.7).

Figure 6. Coin of Layli ibn Na’aman With the inscription of the verse of Help to the truth (Vardanyan 2010:359, no.7).

تصویر ۷. سکه حسن بن قاسم با مضمون آیه پیروزی حق بر باطل: **روی سکه:** الله احد الله/ الصمد لم یلد / و لم یولد و لم یکن/ له کفوا احد/ الحسن‌بن قسم، حاشیه: ※**جا الحق و زهق الباطل کان زهوقا و ننزل من القران ما هو الشفا و رحمه المومنین**※ (قرآن، سوره ۱۷، آیه ۸۱ و بخشی از آیه ۸۲)، **پشت سکه:** الداعی/ لا اله الا الله/ وحده لا شریک له/ الی الحق، حاشیه داخلی: بسم‌الله ضرب هذا الدینر بطبرستان فی خلافه ابن محمد بامل سنه احدی عشر ثلثمائه، حاشیه خارجی: ※الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه وامروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عقبه الامور※ (قرآن، سوره ۲۲، آیه ۴۱) (موزه بانک سپه: 0001011609).

Figure 7. Coin of Hasan ibn Qasem With the inscription of the verse of the victory of right (Sepah Bank: 0001011609).

منابع

آقاجری، سیدهاشم و بهرامی، روح الله، (۱۳۸۲)، «ابوهاشم، جناحیه و جنبش عبدالله بن معاویه»، *علوم انسانی دانشگاه الزهرا*، شمارۀ ۴۶ - ۴۷، صص ۲۸-۱.

آملی، اولیاءالله، (۱۳۴۸)، *تاریخ رویان*، به تصحیح عباس خلیلی، کتابخانه اقبال.

ابن اثیر، عزالدین، (۱۳۷۰)، *تاریخ کامل*، ترجمۀ سید حسین روحانی، اساطیر.

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، (۱۳۸۹)، *تاریخ طبرستان*، بخش اول، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، اساطیر.

ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۶۶)، *تاریخ ابن خلدون*، ترجمۀ عبدالمحمد آیتی، جلد سوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

اصفهانی، ابوالفرج، (۱۳۴۹)، *ترجمه مقاتل الطالبین*، ترجمۀ سید هاشم رسولی محلاتی، صدوق.

اندامی، پریسا، (۱۳۸۰)، «برگی از سکه‌شناسی (روند تشیع در ایران)»، *کتاب ماه هنر*، شمارۀ ۳۱ - ۳۲، صص ۸۵-۸۰.

بحرانی، العلامۀ المحدث السید هاشم، (۱۴۲۷)، *البرهان فی تفسیر القرآن*، الجزء السابع، مؤسسۀ الأعلمی- بیروت.

جعفری، حسین محمد، (۱۳۷۸)، *تشیع در مسیر تاریخ :تحلیل و بررسی علل پیدایش تشیع و سیر تکوین آن در اسلام*، ترجمۀ سید محمدتقی آیت‌اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جعفریان، رسول، (۱۳۸۸)، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی*، چاپ سوم، علم.

حاجی‌تبار، مجید، (۱۳۹۳)، «نشان‌شناسی مذهب تشیع بر مسکوکات علویان تبرستان»، *مطالعات هنر اسلامی*، شمارهٔ بیستم، صص ۱۰۶-۹۱.

حسکانی، ابوالقاسم، (بی‌تا)، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، ترجمهٔ احمد روحانی، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع).

حسینی، محمدباقر، (۱۳۹۳)، *شعارهای سکه‌های دورهٔ اسلامی*، ترجمهٔ عبدالله قوچانی، آستان قدس رضوی.

حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۶۳)، *جنبش زیدیه در ایران*، چاپ دوم، فلسفه.

حکیمیان، ابوالفتح، (۱۳۴۸)، *علویان طبرستان (تحقیق در احوال، آثار و عقاید فرقه زیدیه)*، دانشگاه تهران.

خضری، احمدرضا و احمدوند، عباس، (۱۳۸۸)، «جایگاه و اهمیت سکه در دعوت عباسی»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا*، سال بیستم، شمارهٔ هفتم، صص ۶۵-۴۵.

ذکاوتی، علیرضا، (۱۳۷۹)، «تفسیر آیات قرآن در فضایل علی (ع) به روایت زیدیه»، *آینه پژوهش*، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۶۶، صص ۱۷۴-۱۶۷.

رحمتی، محمد کاظم، (۱۳۹۲)، *زیدیه در ایران*، پژوهشکده تاریخ اسلام.

رضایی باغ‌بیدی، حسن، (۱۳۹۳)، *سکه‌های ایران در دورهٔ اسلامی*، سمت.

زید بن علی علیهم السلام، (بی‌تا)، *مجموع الرسائل الامام الزیدبن علی علیهم السلام*، مؤسسهٔ الإمام زید بن علی الثقافیهٔ (برگرفته از سایت www.izbacf.org).

سرفراز، علی اکبر و آورزمانی، فریدون، (۱۳۸۳)، *سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه*، سمت.

شامی، فضیلت، (۱۳۶۷)، *تاریخ زیدیه در قرون دوم و سوم هجری*، ترجمهٔ سیدمحمد ثقفی و علی‌اکبر مهدی پور، دانشگاه شیراز.

شهرستانی، عبدالکریم، (۱۳۵۰)، *الملل و النحل*، ترجمهٔ صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، اقبال.

شهیدی صالحی، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، «زید شهید»، *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، جلد اول، ناهید.

شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۸۴)، *زندگانی امام صادق جعفر بن محمد (ع)*، فرهنگ اسلامی.

شیخ مفید، (۱۳۸۸)، *اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات*، ترجمهٔ سجاد واعظی، آذینه.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۵۴)، *مجمع البیان*، ترجمهٔ سیدهاشم رسولی محلاتی، فراهانی.

طبری، محمد بن جریر، (۱۳۸۷)، *تاریخ الامم و الملوک: تاریخ الطبری*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.

کاظم بیگی، محمدعلی، (۱۳۶۸)، «تاریخ سیاسی و اجتماعی طبرستان در عصر علویان»، کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر عبدالکریم گلشنی، دانشگاه تهران، دانشکده علوم انسانی.

گردیزی، ابوسعید، (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، ارمغان.

لالانی، ارزینا، (۱۳۸۱)، *نخستین اندیشه های شیعی*، ترجمهٔ فریدون بدره ای، فرزان روز.

مادولونگ، ویلفرد، (۱۳۸۴)، «زیدیه»، ترجمهٔ سید محمد منافیان، *طلوع*، شمارهٔ ۱۵، صص ۱۸۶-۱۷۷.

مرعشی، ظهیرالدین، (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسبیحی، موسسهٔ مطبوعاتی شرق.

مسعودی، ابوالحسن علی، (۱۳۴۹)، *التنبیه و الشراف*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، ترجمه و نشر کتاب.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۴۲۵)، *مروج الذّهب و معادن الجوهر*، تحقیق کمال حسن مرعی، بیروت: المکتبه العصریه.

مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۹)، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی*، چاپ ششم، اشراقی.

مکارم شیرازی، ناصر، (بی‌تا)، *تفسیر نمونه*، جلد ۱۴، دارالکتب الاسلامیه.

نوبختی، ابومحمد، (۱۳۴۷)، *فرق الشیعه*، ترجمهٔ امیرحسین خنجی، بنیاد فرهنگ ایران.

وثیق، منصوره، (۱۳۸۶)، «تشیع در ایران به روایت سکه‌های تاریخی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شمارهٔ ۱۱۴ و ۱۵۵، صص ۹۷-۹۰.

یوسف، فرج‌الله احمد، (۱۴۲۳)، *الآیات القرآنیه علی المسکوکات الاسلامیه*، ریاض: مرکز الملک فیصل للبحوث و الدراسات الاسلامیه.

Aghajari S. and Bahrami R. 2003. Abu Hashem. Janahyeh and movement of Abdullah bin Mu'awiyah. Journal *of Humanities of aL-Zahra University*. No.46-47: 1-28. [in Persian].

Amuli A. 1969. *Tarikh-I ruyan*. edited by A. Khalili. Tehran: Eghbal Publication. [in Persian].

Anadami p. 2001. History of Shiite in Iran (a numismatics view). *ketab mah-I honar*. No. 31-32: 80-85. [in Persian].

Baldwin. 2012. *Classical Rarities of Islamic Coinage*.

Bohrani S. 2006. *Al-Burhan fi Tafsir al-Quran*. Vol. 7. Beirut: Alaalami Publication. [in Arabic].

Gardizi S. 1984. *Zayn al-Akhbar*. Edited by A. H. Habibi. Tehran: Armaghan Publication. [in Persian].

Hajitabar M. 2014. Shiism Symbols on the Alid Coins of Tabaristan. *Islamic Art Studies*. No. 20: 91-106. [in Persian].

Ḥaqīqat A. 1984. *Ğunbiš-i Zaydīyah dar Īrān*, second edition. Tehran: Phalsapheh Publication. [in Persian].

Hakimian A. 1969. *Alawiyan-i Tabaristan*. University of Tehran Press. [in Persian].

Haskani A. no date. *Shawāhid al-Tanzīl li Gawāʿīd al-Tafḍīl.* translated by A. Rouhani. Ahlolbait Research and Publication Institute. [in Persian].

Husayni M. 2014. *Slogans of Coins of the Islamic Period*. Translated by A. Ghouchani, Razavi Publications. [in Persian].

Ibn al-Athir I. 1991. *Al-Kāmil fit-Tārīkh,* translated by S. H. Rouhani. Tehran: Asatir Publication. [in Persian].

Ibn Isfandiyar B. 2010. *Tarikh-i Tabaristan*. Chapter One. Edited by A. Eghbal. Tehran: Asatir Publication. [in Persian].

Ibn Khaldun A. 1987. *Tarikh-i Ibn Khaldun*. Translated by A. M. Ayati. Vol. 3. Social and Cultural Studies Institute. [in Persian].

Iṣfahānī A. 1970. *Maqātil aṭ-Ṭālibīyīn.* Translated by S. H. Rasouli Mahalati. Sadough Publication. [in Persian].

Jafari H. 1999. *Shiism: a Historical Approach*. Translated by M. T. Ayato Allahi. Daftar-I Nashr-I Farhang-I eslami Publication. [in Persian].

Jafarian R. 2009. *The History of Shiism in Iran from the Beginning to the Establishment of the Safavid rule*. Third edition. Tehran: Elm Publication. [in Persian].

Kazem Begi M. 1989. Socio-Political History of Tabaristan in the Alid Period. M.A Thesis in Archeology. Department of Literature and Humanities. University of Tehran. [in Persian].

Khezri A. R. and Ahmadvand A. 2009. Role of Abbasid Coins in Their Invitation. *Journal of History of Islam and Iran*. Vol. 20. no.7: 45-65. [in Persian].

Lalani A. 2002. *Early Shi'i Thought*, Translated by F. Badreie. Farzan Ruz Publication. [in Persian].

Le Strange G. 1880. Notes on Some Inedited Coins, from a Collection Made in Persia during the Years 1877-1879, *the Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland*. New Series. Vol.12. No. 4: 542-547.

Madelung W. 1985. Alids of Ṭabaristan, Daylaman, and Gilan. *Encyclopedia Iranica.* Vol. I. Fasc. 8. *London u.a.: Routledge & Kegan Paul: 881–886.*

Madelung W. 2005. Zaydiyya. Translated by M. Manafian. *Tolou*. Vol. 15: 177-186. [in Persian].

Makarem Shirazi N. no date. *Tafsir Nemooneh*, Vol. 14. Dar al-kotob al-Islamie Publication. [in Persian].

Mar'ashi Z. 1966. *History of Tabaristan, Ruyan and Mazandaran*. in Collaboration with M. H. Tasbihi, Eastern Press Institute [in Persian].

Mashkour M. J. 2000. *Shia History* and *Islamic Sects*, Sixth Edition, Tehran: Eshraghi Publication. [in Persian].

Masudi A. 1970. *At-Tanbih wa-l-'Ishraf*, Translated by A. Payandeh, Translation and Publication of Books Center. [in Persian].

Masudi A. 2004. *Murūj aḏ-Ḏahab*, Edited by K. H. Maree, Beirut: Maktaba al Assrya. [in Arabic].

Nastich V. 2012. A Survey of the Abbasid Copper Coinage of Transoxiana, *3rd Simone Assemani Symposium on Islamic Coins*: 90-144.

Nawbakhti M. 1968. *Firaq al-Shia*, Translated by A. Khonji, Bonyad-e Farhang-e Iran Publication. [in Persian].

Rahmati M. K. 2013. *Zaydie in Iran*, Research Center for Islamic History Publication. [in Persian].

Rezai Baghbidi H. 2014. *The Islamic Coins of Iran*, Samt Publication. [in Persian].

Sarfaraz A. A. and Avarzamani F. 2004. *Iarnain Coins from the Early Beginning to Zand Dynasty*, Tehran: Samt Publication. [in Persian].

Shahidi Salehi A. H. 1998. Martyr Zayd. *Encyclopedia of Quran and Quranic Studies*. in collaboration with B. Khoramshahi. Vol. 1. Nahid Publication. [in Persian].

Shahidi J. 1983. *The life of Imam Sadeq*, Daftar-i Nashr-i Farhang-i Eslami Publication. [in Persian].

Shahrastānī A. K. 1971. *Al–Milal wa al-Nihal*, Translated by S. T. Isfahani, Edited by M. Jalali Naeeni, Tehran: Eghbal Publication. [in Persian].

Shami F. 1988. *History of Zaydie in the Second and Third Centuries AH*, Translated by M. Saghafi and A. A. Mahdipour, University of Shiraz Press. [in Persian].

Shaykh Al-Mufid, 2009. *Awail al Maqalat fi Madhahab al Mukhtarah*, Translated by Tajad Vaezi, Tehran: Azineh Publications [in Persian].

Stern, S.M, 1967. The Coins of Amul. *the Numismatic Chronicle*. Seventh Series. Vol. 7: 205-278.

Tabari M. J. 1967. *Tārīkh al-Rusul wa al-Mulūk*, Edited by M. A. Ibrahim, Beirut: *Dar Ihya* al-Turath al-Arabi Publication. [in Arabic].

Tabarsi F. 1975. *Majma'al-Bayān*, Translated by S. H. Rasouli Mahalati, Tehran: Farahani Publication. [in Persian].

Treadwell L. 2012. Qur'anic Inscriptions on the Coins of the Ahl al-Bayt from the Second to Fourth Century AH. *Journal of Qur'anic Studies 14.2*: 47–71.

Vardanyan A. 2010. Numismatic Evidence for the Presence of Zaydī 'Alids in the Northern Jibāl, Gīlān and Khurāsān from AH 250 to 350 (AD 864–961). *The Numismatic Chronicle*. London: The Royal Numismatic Society: 355-376.

Vardanyan A. 2012. A rare dirham of the Alid rebel. Abu al-Husayn Ahmad ibn Muhammad (AH 270). *Journal of the Oriental Numismatic Society 211*: 22-23.

Vasigh M. 2007. Shiism in Iran as Narrated by Historical Coins, *Ketab-e mahe Tarikh wa Joghrafiya*. No. 114-115: 90-97. [in Persian].

Yousef F. 2002. *Al-Ayato al-Ghoranye ala al-Maskoukatoal-Islamye*. Riyad: Markaz al-Malik Faysal lilBuhūth wa-l-Dirāsāt al-Islāmiyya. [in Arabic].

Zekavati A. 2000. Interpretation of Quranic Verses in the Virtues of Ali (ibn Abi Talib) According to Zaydi Religion. *Ayeneh-ye- Pazhoohesh*. Issue 11. No. 66: 167-174. [in Persian].

Zayd ibn Ali. no date. *Majmoo al-Rasael al-Imam al-Zayd ibn Ali*. Al-Imam al-Zayd ibn Ali al-Saghafye. (www.izbacf.org). [in Arabic].

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Research and Analysis of the Parthian Settlement Pattern in the West Plain of Urmia Lake, Based on Geographic Information System (GIS)

Farangis Mirzaie Damirchi [1], **Alireza Hejebri Nobari** ✉[2], **Seyed Mehdi Mousavi Kohpar** [3]

1.Cultural Heritage of East Azerbaijan, Iran. Email:fa.mirzaie2017@gmail.com

2.Department of Archaeology Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University,Tehran, Iran. Corresponding Author Email: hejebri@modares.ac.ir

3.Department of Archaeology, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: m_mousavi@modares.ac.ir

Article Ifo

Article type:
Research Araticle

Article history:

Received:
6, September, 2019

In Revised Form:
7, December, 2019

Accepted:
8, December, 2019

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

Nowadays, Archaeologists use spatial analysis of environmental data and archaeological field findings to clarify the patterns relating to the scattering of ancient settlements and their relation to their natural environments. Settlement pattern analysis is one of the topics in archeology that, rather than focusing on a specific ancient place, probes the region. The interpretation of past human behavior in relation to its dependence on components of the natural and ecological environment is at the center of this type of thought. The results of these analyses will identify factors that influence the choice of the ancestors' places of residence, such as: easy access to agricultural land, water, marine resources and exploitation of extractable mineral resources. The protection that the geographical location provides is another important and well-known factor in the context that it has a great influence on the shape of the deployment of human groups in an area. According to this method and by analyzing the results of the field survey in the west of Urmia Lake, the geographical variables affecting the settlements of the Parthian period in this area were investigated. In the field survey of the western plain of Urmia Lake, 14 sites of the Parthian period had been identified, which was drawn by analyzing the results of this survey and environmental data available, therefore, the pattern of settlement regions based on GIS maps was drawn. These patterns lie in the western plain of the Urmia Lake and have variables such as: sea level height, proximity to rivers, climate type, soil fertility, land use, vicinity to today's settlements, and salt extraction and trade. All the patterns from the west coast of Urmia Lake, have been measured; and the results of these field studies are presented in the upcoming article.

Keywords: Western Plain of Urmia Lake, Field Survey, Parthian Period, Settlement Pattern, Geographic Information System (GIS).

Cite this The Author(s): Mirzaie Damirchi, F; Hejebri Nobari, A; Mosavi Kohpar, S. M; 2023: Research and Analysis of the Parthian Settlement Pattern in the West plain of Urmia Lake, Based on Geographic Information System (GIS) : Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter – Spring (183-212)- DOI: 10.22059/jarcs.2019.288384.142777

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

Identification of Parthian settlements was among the main goals of the field survey in the western Urmia Lake's plain in order to fill the gap with this period in the local cultural sequence. Besides, we wanted to know whether this gap was due to some historical implications or simply the result of scarce fieldwork. Previously, the lack of any Parthian record and the strong regionalization of Parthian ceramics had hampered any studies regarding this period in the studied area. Although the mountainous areas to the west of Urmia County were investigated in 2008, no Parthian site was mentioned in the chronological sequence presented (Khan-Mohammadi & Kharrazi, 2012: 7–9, Fig 1). Therefore, at the time of our fieldwork, there was no dated type site for drawing comparisons. Despite this, out of the 39 archaeological localities recorded in our fieldwork, 14 Parthian sites were identified based on the ceramic's stylistics (Fig 3 & Fig 5).

Based on the field survey and the GIS analysis results, the local Parthian settlement patterns were examined, and an attempt was made to reconstruct the cultural-environmental landscape of the area during the mentioned period (Mirzaie, 2019). The results of this study indicated the importance of environmental variables such as abundant water supplies, fertile soil of alluvial fans for agriculture, and proximity to mountains with rich pastures in the formation of settlements. Besides, it seems the settlements were following a linear pattern along the coastal strip, emphasizing the fertile plain of Urmia and the desire to be close to the rivers. Plus, gaining access to the salt sources of the lake was also among the reasons for the formation of the sites.

The analysis implies that the region's dominant economy during the Parthian Period was based on irrigation cultivation, animal husbandry, and salt extraction from Urmia Lake. The proximity of the Urmia plain to the Silk Road, which enjoyed great prosperity during the Parthian Period and was one of the main reasons for Iran's commercial prosperity during historical periods, bears implications for the placement of our sites in relation to the salt trade. The trade route that connected Hamedan to Urmia and Khoy was most probably passed through the western plain of Urmia Lake (the area currently under investigation).

Another finding in our field survey was identifying an area known as Rashakān Castle (SWUL 03) (Mirzaie, 2019). This area has a circular enclosure wall with numerous watchtowers, and unlike most castles which are usually built on higher grounds, Rashakān was constructed in the middle of the plain. Thus, this fact, plus the very short distance of the castle to the shores of the lake -less than 1 km- strengthens the possibility of a connection with salt extraction. In other words, this fortified structure's placement suggests a monitoring and security role related to salt operations. The critical point is that the Parthians did not benefit from this strategic gift (the salt of Urmia Lake) before the conquest of Atropāten. But after claiming this region, they decided to make the most of this wealth. However, as history testifies, the inhabitants of the conquered lands usually resisted and sometimes even launched counter-attacks against the occupier forces. The location of Rashakān fortification in the middle of the plain, plus its affinities to the Parthian architectural styles (similarity to the sub-circular camps of the Central Asian nomads - the origin place of the Parthians-), could suggest the need of the dominant Parthians for a protective structure to ensure the safety of workers and soldiers against such local attacks. Therefore, environmental factors directly impact the formation of human societies by dictating appropriate locations for specific purposes. War or peace each imposes conditions on the target society in terms of architectural organization, such as extensive defenseless settlements or limited-space fortified settlements in peace or war, respectively. Most of the Parthian sites in the studied area are small settlements, which could imply unstable conditions and a shaky foothold of Parthians in the region.

In addition to what has been stated, to show the land-use patterns of Parthians in the area and to examine their settlement pattern in connection with the extraction of salt, a mound known as Tepe "Tabat" (SWUL 15) could be considered as a case study (Mirzaie, 2019). Tabat is located at a

distance of fewer than 500 m to the lake's western shore. Such a small distance means muddy and salty grounds and the impossibility of agriculture. As a result of soil infertility and barrenness as well as being unsuitable even for animal husbandry, and due to the identification of some supposedly salt extraction basins at a distance of about 1.5 km to the northeast, the Tepe Tabat was affiliated with salt extraction activities. Additionally, the virtual absence of any Parthian site in the mountainous areas to the west, the linear pattern of Parthian settlements parallel to the western shores of the lake, and the close distance of the Silk Road could also bolster the hypothesis of correlation between Parthian settlement patterns and the extraction and trade of salt within the area of study. It should be noted that based on previous studies, Parthian settlements in northwestern Iran were usually formed in high and overlooking areas. Of course, we must remember that the future reconstruction of Lake Urmia's water level and its ancient shorelines could shed more light on this issue, which is beyond the scope of the present study.

Therefore, in a general view, it could be said that several important factors have influenced the formation of the settlement patterns within this region. The location of water resources in the plain has been one of the most important factors for the formation of settlements; we see that all the sites are located at a distance of fewer than 500 m from the permanent and seasonal rivers, and some of them have formed near the confluence zone of two surface currents. Suitable environmental potentials such as fertile soil, abundant water, favorable weather, and good pastures for livestock are amongst the other influential factors in forming Parthian settlements in the region. Besides, access to the rich resources of the lake's salt and access to the main networks of the Silk Road to the north and south of the studied area are other influential factors for defining the settlement patterns; such a placement facilitated the salt trade, and the Parthians took advantage of this natural gift in the best possible way.

Due to suitable conditions, in many parts of the world, alluvial fans have provided good locations for establishing human settlements from prehistoric times onwards. The focus of human activities on the alluvial fans was in fact due to the positive characteristics of such landforms (Maqsoudi et al. 2012: 2). Some of the Parthian sites in the fertile plain of Urmia were also established within the alluvial fans, and this indicates the awareness of the people here about the desirable properties of such landscapes. Although the people of the past were aware of the fertility of alluvial fans, according to the experiences gained from the past floods and the dangers of settling in the center of the alluvial fans, usually the villages had not been forming near the flood channels, a clear example of which in our area of study is the site of Bälestan (SWUL 01).

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

بررسی و تحلیل الگوی استقراری دورۀ اشکانی در دشتِ غربی دریاچه ارومیه، بر اساس سامانه اطلاعات جغرافیایی (GIS)

فرنگیس میرزایی دمیرچی[۱]، علیرضا هژبری نوبری[۲]، مهدی موسوی کوهپر[۳]

۱. اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری آذربایجان شرقی. رایانامه: fa.mirzaie2017@gmail.com.
۲. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: hejebri@modares.ac.ir
۳. گروه باستان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه m_mousavi@modares.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۸/۰۶/۱۵

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۸/۰۹/۱۶

تاریخ پذیرش:
۱۳۹۸/۰۹/۱۷

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

امروزه باستان‌شناسان از تجزیه‌وتحلیل فضایی داده‌های محیطی و یافته‌های میدانی باستان‌شناسی برای روشن شدن الگوهای پراکندگی سکونتگاه‌های باستانی و ارتباط آن‌ها با محیط طبیعی استفاده می‌کنند. تحلیل الگوی استقرار یکی از موضوعات باستان‌شناسی است که به‌جای تمرکز بر یک مکان خاص باستانی، منطقه را مورد کاوش قرار می‌دهد. تفسیر رفتار گذشته انسان در رابطه با وابستگی آن به اجزای محیط طبیعی و اکولوژیکی در مرکز این نوع تفکر قرار دارد. نتایج این تحلیل‌ها عواملی را که بر انتخاب محل زندگی اجداد تأثیر می‌گذارند؛ شناسایی می‌کند؛ مانند دسترسی آسان به زمین‌های کشاورزی، آب، منابع دریایی و بهره‌برداری از منابع معدنی قابل‌استخراج. امنیت این بافت جغرافیایی از دیگر عوامل مهم و شناخته‌شده در بستری است که می‌تواند استقرار گروه‌های انسانی در یک منطقه را شکل دهد. بر اساس این روش و با تجزیه‌وتحلیل نتایج بررسی میدانی در غرب دریاچه ارومیه، متغیرهای جغرافیایی مؤثر بر استقرارهای دورۀ اشکانی در این منطقه، موردبررسی قرار گرفت. در بررسی میدانی دشت غربی دریاچه ارومیه، ۱۴ محوطه از دوره اشکانی شناسایی‌شده بود که با تجزیه‌وتحلیل نتایج این بررسی و داده‌های محیطی، الگوی استقرار منطقه بر اساس نقشه‌های GIS ترسیم گردید. این نقشه‌ها بیانگر شرایط آب‌و-هوایی ایده آل، کوه‌های پوشیده از رسوبات غنی برف و رودخانه‌های فراوانی است که این دشت را تغذیه می‌کند و قابلیت استقرار متوالی را دارد. این الگوها در دشت غربی دریاچۀ ارومیه با متغیرهایی چون ارتفاع از سطح دریا، مجاورت با رودخانه‌ها، نوع آب‌وهوا، حاصلخیزی خاک، کاربری اراضی، مجاورت با سکونتگاه-های امروزی و استخراج و تجارت نمک، از ساحل غربی دریاچۀ ارومیه اندازه‌گیری شده‌اند که نتایج این مطالعات میدانی در مقاله پیش رو ارائه‌شده است.

واژه‌های کلیدی: دشتِ غربی دریاچه ارومیه، بررسی میدانی، دوره اشکانی، الگوی استقرار، سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS)

استناد: میرزایی دمیرچی، فرنگیس؛ هژبری نوبری، علیرضا؛ موسوی کوهپر، ۱۴۰۲-۱۴۰۱: بررسی و تحلیل الگوی استقراری دورۀ اشکانی در دشتِ غربی دریاچه ارومیه، بر اساس سامانه اطلاعات جغرافیایی (GIS): مطالعات باستان‌شناسی، دورۀ ۱۵، شمارۀ ۱، زمستان و بهار - پیاپی ۳۲- (۲۱۲-۱۸۳)-
DOI: 10.22059/jarcs.2019.288384.142777

CC BY

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

بررسی‌های باستان‌شناسی و تحلیل الگوهای استقراری، از روش‌های شناخته‌شده در باستان‌شناسی برای کمک به شناخت فرایند تعامل انسان با محیط پیرامونش است. استفاده از GIS و فناوری فضایی در باستان‌شناسی موجب دگرگونی نگرش‌ها و پیشرفت تحلیل‌های باستان‌شناسی شده است (کریمی و فرج زاده اصل، ۱۳۸۳: ۱۱۴). شمال غرب ایران خصوصاً غرب دریاچه ارومیه به‌واسطه همسایگی با قدرت‌های منطقه، همواره موردتوجه بوده و رد پای معادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر جای‌جای این منطقه به چشم می‌خورد. تپه‌های باستانی که نماد این معادلات چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ هستند؛ ناگفته‌های فراوانی را در دل خود نهفته دارند. اینکه چه الگویی در شکل‌گیری این استقرارها دخیل بوده است؛ گاهی به جهت تغییرات اقلیمی یا دخل و تصرف انسان امروزی (به‌عنوان‌مثال: تخریب، تسطیح، خاک‌برداری و ...) در پاره‌ای موارد قابل‌شناسایی قطعی نیست؛ اما بااین‌وجود، علوم میان‌رشته‌ای ازجمله سامانه اطلاعات جغرافیایی موسوم به (GIS) کار را برای باستان‌شناسان تا حدودی سهولت بخشیده است.

در سال‌های اخیر در ایران نیز باستان‌شناسان سعی کرده‌اند با نگاهی ویژه به داده‌های علوم میان‌رشته‌ای، موضوع برهم‌کنش میان انسان و محیط‌زیست را روشن کنند (آفتاب و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۲).

اما قبل از استفاده از علوم میان‌رشته‌ای در باستان‌شناسی، ضروری است ابتدا راجع به هر موضوعی منابع کتابخانه‌ای موردمطالعه قرارگرفته و نظریات متعدد از این منابع استخراج گردد. سپس با استناد به این نتایج، بررسی میدانی منطقه موردنظر انجام‌گرفته و پس از به دست آمدن داده‌های محیطی، با استفاده از سیستم اطلاعات جغرافیایی، این داده‌ها در قالب نقشه‌هایی ترسیم و الگوی استقراری موردنظر استخراج گردد. برای این منظور، ابتدا به مطالعه منابع تاریخی و مقالات مرتبط پرداخته و سپس به بررسی میدانی در منطقۀ موردمطالعه همت گماشته شد. پس از تطبیق نتایج مطالعات کتابخانه‌ای و مطالعات میدانی، داده‌های محیطی ما به ترسیم الگوی استقراری دوره اشکانی در دشتِ غربی دریاچه منجر گردید.

اما منطقه موردنظر در این مقاله، بخشی از آذربایجان امروزی (آتروپاتکان یا آتورپاتکان سابق) در محدودۀ شمال غرب ایران و در غرب دریاچه ارومیه قرارگرفته است. مغفول ماندنِ تاریخ ایالت آتورپاتکان (Āturpātakān)، به‌عنوان بخشی از فرهنگ و تمدن این سرزمین، در بررسی فرهنگ‌های شمال غرب ایران، نحوۀ دستیابی، حضور یا عدم حضور اشکانیان در غرب دریاچه ارومیه، از اهداف مطالعه این ناحیه بود. یکی از مشکلات اصلی عرصه مطالعات تخصصی در بررسی یافته‌های تاریخ و باستان‌شناسی دورۀ اشکانی خصوصاً در غربِ دریاچه، کمبود منابع و مقالات پژوهشی و یا نبود پژوهش‌های میدانی و تخصصی باستان‌شناختی بود. در بررسی سفال‌های دورۀ اشکانی مناطق نه‌گانه ایران که توسط هرینک انجام‌گرفته بود؛ نیز هیچ نشانی از یافته‌های اشکانی در غرب دریاچه به چشم نمی‌خورد (هرینک،۱۳۷۶: بخش ۳).

پروژه بررسی غرب دریاچه ارومیه باهدف بررسی و شناخت کیفیت حضور اشکانیان در این منطقه با تأکید بر دشت ارومیه؛ با مجوز پژوهشگاه میراث فرهنگی و حمایت مالی دانشگاه تربیت مدرس، به سرپرستی فرنگیس میرزایی فروردین‌ماه سال جاری اجرا گردید (میرزایی، ۱۳۹۸). درنهایت، ۱۴ محوطه از دورۀ اشکانی شناسایی شد.

لازم به یادآوری است که این پژوهش، دشت ارومیه به‌موازات سواحل غربی دریاچه ارومیه را تحت پوشش قرار می‌دهد و مناطق کوهستانی خارج از شمول آن است. مناطق کوهستانی غرب شهرستان در سال ۱۳۸۷ توسط خان محمدی و خرازی موردبررسی قرارگرفته و در بررسی ایشان هیچ محوطه اشکانی در کوهستان‌های غربی ارومیه شناسایی نشده است (خان محمدی و خرازی، ۱۳۹۱: ۷-۹، نقشه ۱).

پژوهش حاضر با روش تحقیق کمی از نوع روش تحقیق آماری انجام‌گرفته و با به‌کارگیری سامانه اطلاعات جغرافیایی، به ترسیم الگوی استقراری دوره اشکانی در حاشیه غربی این دریاچه می‌پردازد که نتایج آن در مقاله حاضر ارائه می‌گردد.

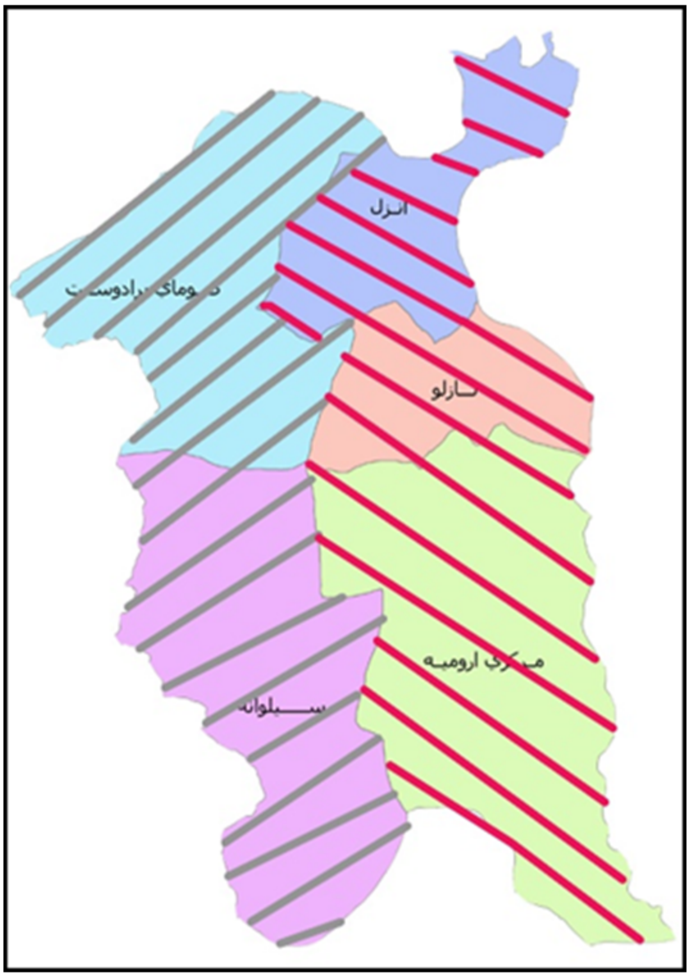

تصویر ۱: نقشه شهرستان ارومیه به تفکیک بخش‌ها. مناطق با خط‌چین قرمز توسط نگارنده بررسی شده و مناطق با خط‌چین خاکستری توسط همکاران میراث‌فرهنگی آذربایجان غربی

Figure 1. The administrative division of Urmia County. Areas with red dashed line are surveyed by the author and the ones with grey dashed line were previously investigated by the archaeologists from the Cultural Heritage Organization of West Azerbaijan Province.

۲: موقعیت جغرافیایی و زیست‌محیطی شهرستان ارومیه

حدود سیاسی شهرستان ارومیه (Urmia) با مساحتی حدود ۵۲۵۱/۱۸۵ کیلومترمربع از شمال، شرق و جنوب به ترتیب شهرستان‌های سلماس، نقده، مهاباد (Mahabad) و دریاچه ارومیه (Urmia Lake) و از غرب به کشورهای ترکیه (Turkey) و عراق (Iraq) محدود است. این شهرستان در موقعیت جغرافیایی ۲۴ °۴۵ تا ۲۳ °۴۴ طول جغرافیایی و ۷ °۳۷ تا ۸ °۳۸ عرض جغرافیایی واقع است.

این شهرستان شامل ۵ بخش نازلو (Nazlu)، صومای برادوست (Sümai-e Baradüst)، سیلوانا (Silvana)، انزل (Anzal) و مرکزی و ۲۰ دهستان و ۵ شهر است و ۵۹۹ آبادی دارد (فرهنگ آبادی‌های ارومیه، ۱۳۵۸: ۶). شهرستان ارومیه از دو بخش کوهستانی و دشت تشکیل‌شده است. مهم‌ترین ارتفاعات آن در شمال کوه‌های بی داغ (Bay Dagh)، قیلان (Gheilan)، اوغلان (Oghlan)، در شمال غربی و غرب کوه‌های سرکش (Sarkesh)، بردوک (Bardük)، میدان (Meydān)، برادوست (Baradüst)، سوریان (Süriān)، سیتآوا (Sitāvā) و زیارت (Ziyart) است. در جنوب غربی و غرب آن از کوه‌های کچلک (Kachalak) با دامنه‌های برف‌گیر، مرگ زیارت (Margziyarat)، هیس (His)، نیوادره (Nivadareh) و کانی‌سیو (Kanisiv) قرار دارد. چهار رودخانهٔ مهم این شهر: روضه چای (Roze Chay) از کوه‌های ملاولی (Malavi) در غرب ارومیه، باراندوز چای (Bārandüz Chay) از کوه‌های مرزی جمال‌الدین، برده‌سور (Bardeh Sur) از کوه‌های جنوب غربی ارومیه و نازلو چای (Nazlu Chay) و شهر چای (Shahar Chay) از کوه‌های کردستان ترکیه سرچشمه گرفته و همگی به دریاچهٔ ارومیه می‌ریزند. شهرستان ارومیه به لحاظ پوشش گیاهی از تنوع بالایی برخوردار است. مناطق کوهستانی غربی شهرستان در محدودهٔ جنگل‌های زاگرس قرارگرفته که در سالیان گذشته نابودشده‌اند و اکنون تنها نمونه‌هایی از بقایای درختان این جنگل‌ها به‌صورت پراکنده در منطقه وجود دارد. مناطق دشتی کوهپایه‌ای و دره‌ای شهرستان ازنظر پوشش گیاهی و بوته‌ای یک‌ساله و چندساله مراتع نسبتاً غنی‌ای را تشکیل می‌دهند. در برخی نواحی کوهستانی درختان پسته وحشی (بنه)، بادام‌کوهی، زالزالک و گونه‌های غیر میوه‌ای بلوط و افرا مشاهده می‌شود و در برخی نقاط آن از جنگل‌های مصنوعی کوچک، بیشتر از نوع گونه-های سوزنی‌برگ، وجود دارد. مراتع این شهرستان، بالغ‌بر ۲۳۴ هزار هکتار مربع، اغلب از نوع میان‌بند، ییلاقی، دشتی و نیمه مصنوعی است (فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های شهرستان ارومیه، ۱۳۵۸: ۶). منطقه موردنظر که نتایج مطالعات آن در مقاله حاضر ارائه می‌شود؛ ابعادی به طول تقریبی ۱۲۵ کیلومتر و عرض تقریبی ۴۰ کیلومتر در غرب دریاچه ارومیه را شامل می‌شود (تصویر ۲).

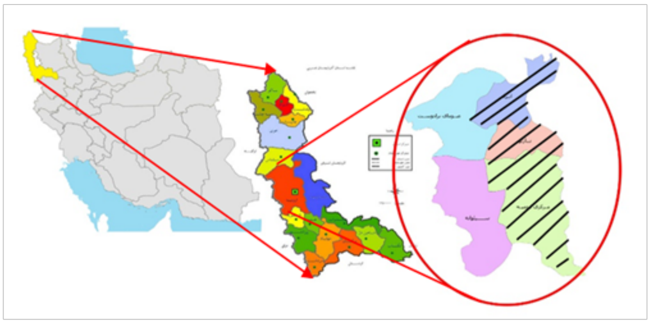

تصویر ۲: موقعیت منطقه بررسی شده در غرب دریاچه ارومیه (نواحی خط‌چین شده)

Figure 2. The location of the survey area in the west of Urmia Lake (dashed-line areas).

۲-۱. اقلیم غرب دریاچه ارومیه

آذربایجان غربی اگرچه عمدتاً تحت تأثیر جریان‌های هوای مرطوب اقیانوس اطلس و مدیترانه قرار دارد؛ اما در برخی از ماه‌های زمستان توده‌هوای سرد از سوی روسیه به این سمت کشیده می‌شود و این امر در کاهش دمای هوای استان تأثیر بسزایی دارد. علاوه بر جریان‌های فوق، ارتفاع مکان، جهت قرارگیری کوه‌ها، وزش باد و دوری از دریا نقش اساسی در میزان دما و ریزش شبکه‌ی آب‌های آذربایجان غربی دارد تا جایی که آب‌وهوای آذربایجان غربی را می‌توان حدفاصل آب‌وهوای سواحل دریای خزر و اقلیم نیمه صحرایی داخلی دانست. در زمستان ارتفاعات از ۳۰۰۰ متر به بالا به زیر قشر ضخیمی از برف فرو می‌رود و قلل کوه‌ها این برف را تا سال بعد محفوظ نگه می‌دارند. دامنه‌های بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ متر نیز که به‌وسیلهٔ قلل سبز از بادهای سرد شمال محفوظاند؛ مقدار کافی باران دریافت می‌کنند. حداکثر دما در این استان در حدود ۴۳ درجهٔ سانتی‌گراد و حداقل دما در زمستان ۲۰ درجهٔ زیر صفر در ماکو (Makü) گزارش‌شده است. میزان متوسط باران سالیانه از ۳۰۰ تا ۸۰۰ میلی‌متر در نوسان است. حداکثر بارش در جنوب و اطراف سردشت (Sardasht) و نواحی مرزی است. تعداد ماه‌های خشک‌سال ۳ تا ۵ ماه و تعداد روزهای یخبندان در نواحی مختلف بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ روز در سال متغیر است. رطوبت نسبی در نقاط مختلف از ۳۰ تا ۸۰ درصد در ماه‌های مختلف متفاوت است (جغرافیای استان آذربایجان غربی، ۱۳۶۷: ۸-۹).

آب‌وهوای مساعد، رودهای متعدد و سیلاب‌های آبرفتی غنی که منطقه را قبل از رسیدن به دریاچه سیراب و برای کشاورزی و باغداری ممتاز می‌کند و در کل استقرارهای طولانی‌مدت را در این منطقه سبب می‌شود؛ به قابلیت‌های آن افزوده است.

۲-۲. پیشینهٔ مطالعاتی منطقه موردبررسی

منطقهٔ شمال غرب ایران به لحاظ غنای آثار باستانی از اوایل سدهٔ نوزدهم میلادی همواره موردتوجه پژوهشگران و باستان‌شناسان داخلی و خارجی بوده است. این خطه همیشه مرکز تلاقی اقوام گوناگون با ساختارهای متفاوت قومی و فرهنگی بوده است و بیشتر دسته‌های مهاجر و مهاجم که طی قرون از شرق به غرب رفته‌اند از این ناحیه گذر کرده و بعضاً در آن ساکن شده‌اند. اولین بار سیاحان و جهانگردانی چون فلاندن

و کست (Flandin & Coste) در فاصلۀ سال‌های ۴۵-۱۸۴۱ میلادی به این منطقه توجه کردند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۴۴۱-۴۳۷).

به دنبال آن خیل باستان‌شناسان و انسان‌شناسانی چون ژاک دمرگان (Jacques de Morgan)، هوتوم شیندلر (Houtum-Schindler)، سر اورال استین (Aurel Stein)، شولتز (shultz)، کارلتون استانلی‌کوون (Carleton Stanli Coon)، برتون براون (Berton Brawn)، ولفرام کلایس (Wolfram Kleiss) و رابرت دایسون (Robert H. Dyson) به این منطقه آمدند و ده‌ها محوطۀ باستانی را کاوش کردند. حفاری هیئت آمریکایی به سرپرستی دایسون و یانگ (Yang) در تپه‌های کلیدی جنوب استان شامل دالما (Dalma)، حسنلو (Hasanlu)، حاجی‌فیروز (Haji Firuz)، دینخواه (Dinkhah)، عقرب‌تپه (Aghrab Tepe) و پیزدلی (Pizdeli)، کاوش‌های هیئت آلمانی به سرپرستی رودلف ناومان (Rudolf Naumann) در تخت سلیمان و ولفرام کلایس در محوطۀ بسطام (Bastām)، هیئت انگلیسی به سرپرستی چارلز برنی (Charles Heber McBurney) در هفتوان (Haftvan)، هیئت ایتالیایی به سرپرستی پکورلا (Pekurla) و سالوینی (Salvini) در قلعۀ اسماعیل آقا (Esmail Agha) و گیجلر تپه (Gijlar Tepe)، هیئت انگلیسی به سرپرستی بورتون براون (Berton Brawn) در گوی تپه (Goy Tepe)، هیئت اتریشی به سرپرستی آندره لیپرت (Andre Lippert) در کردلر تپه (Kordlar Tepe) تنها نمونه‌هایی از این بررسی گسترده است. در این میان سهم باستان‌شناسان ایرانی چون علی‌اکبر سرفراز، بابک راد، اسماعیل یغمایی، حریرچیان، معصومی، حسن قرخانی، علی صدرایی و بهمن کارگر در خصوص تهیۀ مدارک اولیه شامل مختصات و مشخصات محوطه‌ها، بناها، تعیین عرصه و حریم تپه‌ها و تاریخ‌گذاری و تهیۀ مدارک سفالی برای ثبت آثار قابل‌تقدیر است (خان محمدی و خرازی، ۱۳۹۱: ۲).

از بین تمام پژوهش‌های انجام‌گرفته در منطقه آذربایجان و در حوالی منطقه موردمطالعه می‌توان به بسطام(Kleiss, 1979)، هفتوان تپه (Burney, 1968-1973) و تپه اهرنجان (کارگر،۱۳۷۴) در شمال منطقه موردمطالعه؛ حسنلو (Young, 1959; Dyson, 1958-1963)، دینخواه (Hamlin, 1971)، عقرب تپه (Muscarella, 1973)، قلات گاه(Muscarella, 1971; Kleiss and Kroll, 1979)، حاجی‌فیروز (Voigt, 1976)، تپه ربط (حیدری، ۱۳۸۵) در جنوب آن اشاره کرد؛ اما توالی باستان‌شناختی ناحیه غرب دریاچه ارومیه بر پایۀ کاوش‌هایی تعریف شده که در سه محوطه گوی تپه (Brown, 1951)، کردلر (Lippert,1975 1977; Dorner, Kromer and Lippert, 1974; Ehringhaus, 1994) و قلعه اسماعیل آقا (Pecorella and Salvini, 1984) انجام‌گرفته است. در هیچ‌کدام از این سه محوطه و یا بررسی به‌منظور ثبت آثار شهرستان ارومیه، به استقرارهای دورۀ اشکانی اشاره‌ای نشده است؛ به‌طوری‌که با جانمایی و مکان‌یابی محوطه‌های دورۀ اشکانی آذربایجان‌های شرقی و غربی با محوریت دریاچه ارومیه بر روی نقشه که موضوع مقالۀ دیگری که جهت تعیین الگوهای استقراری اشکانیان در آذربایجان، در سال ۹۵ توسط نگارنده انجام گرفت؛ غرب دریاچه در دورۀ اشکانیان عاری از هرگونه استقرار نشان داده شد (تصویر ۳). همین موضوع ما را بر آن داشت تا پیرامون حضور اشکانیان در غرب دریاچه به بررسی و مطالعه بپردازیم (میرزایی، ۱۳۹۵).

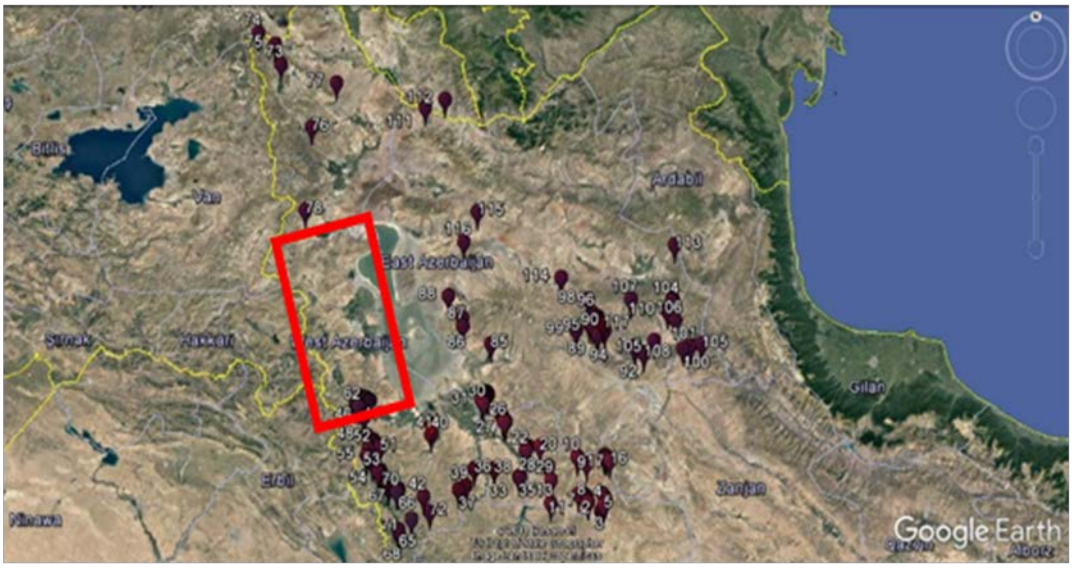

تصویر ۳: موقعیت محوطه‌های مکان‌یابی شده اشکانی بر روی نقشه آذربایجان و غرب دریاچه ارومیه که خالی از محوطه‌های اشکانی است (میرزایی، ۱۳۹۵).

Figure 3. The location of the previously-known Parthian sites. Note the absence of Parthian localities in the West of Urmia Lake (Mirzaei, 2016).

۳. استقرارهای اشکانی

شناسایی محوطه‌هایی که دارای استقرارهای اشکانی است از اهداف اصلی این بررسی میدانی بوده و با توجه به اینکه تاکنون در غرب دریاچهٔ ارومیه در هیچ محوطه‌ای چه در قالب آثار ثبتی و یا غیر ثبتی نامی از این دورهٔ تاریخی برده نشده؛ وجود این گسست و اثبات حضور یا عدم حضور اشکانیان در این منطقه از دلایل اجرای این پروژه بود. عدم شناسایی و ثبت محوطه‌های اشکانی در غرب دریاچه ارومیه و همچنین منطقه‌ای بودن سفال‌های اشکانی (هرینک، ۱۳۷۶: ۲۵۸-۲۵۷)، کار بررسی و مطالعه کیفیت حضور اشکانیان در غرب دریاچه ارومیه را به‌شدت با مشکل مواجه کرده بود. همان‌طور که در مقدمه نیز ذکر شد؛ مناطق کوهستانی غرب شهرستان در سال ۱۳۸۷ توسط همکاران میراث فرهنگی آذربایجان غربی موردبررسی قرارگرفته که در گاهنگاری انجام‌شده توسط ایشان نیز هیچ محوطه اشکانی در کوهستان‌های غربی ارومیه شناسایی نشده بود (خان محمدی، خرازی، ۱۳۹۱: ۷-۹، نقشه ۱)؛ بنابراین، هیچ محوطه پایه‌ای که بتوان یافته‌ها را با آن قیاس کرده و با احتمال زیاد از اشکانی بودن آن صحبت نمود؛ وجود نداشت. بااین‌حال، در این بررسی که مناطق دشتی غرب دریاچه ارومیه موردبررسی قرار گرفت؛ تعداد ۳۹ محوطه از نزدیک مشاهده، مدارک و مستندات لازم از محوطه‌ها جمع‌آوری گردید. سپس یافته‌های سفالی آن‌ها، با کتاب سفال ایران در دورهٔ اشکانی (هرینک، ۱۳۷۶)، سفال‌های شاخص محوطه‌های اشکانی در شمال غرب، غرب، جنوب غرب، شمال شرق و جنوب شرق ازجمله: قلعه زهاک هشترود (قندگر، ۱۳۸۲-۱۳۸۶؛ قندگر، اسماعیلی و رحمت‌پور، ۱۳۸۳)، بسطام (هرینک، ۱۳۷۶: ۱۴۰-۱۴۱)، کهنه پاسگاه تپه‌سی خدا آفرین شهرستان کلیبر در استان آذربایجان شرقی (آقالاری، ده‌پهلوان، ۱۳۹۰)، تبیین و گاهنگاری فرهنگ‌های هزاره اول ق.م در شهرستان نیر اردبیل (پورفرج، ۱۳۹۶)، معرفی یک محوطه باستانی در اردبیل: گوشا تپه (لجمیری و زارع خلیلی، ۱۳۸۳)، گور خمره‌های اشکانی (کامبخش فرد، ۱۳۹۴)،

طبـقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال دوره اشکانی شهرستان قروه کردستان (مافی، بهنیا، بهرام‌زاده، ۱۳۸۸)، بررسی گورستان‌های خمره‌ای اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت، شمال‌غرب ایران (سلیمی، ده‌پهلوان و داودی، ۱۳۹۷)، پژوهش‌های باستان‌شناسی از «بیگم قلعه» نقده تا «ریگ‌آباد» پیرانشهر (صدرائی،۱۳۹۷)، بررسی باستان‌شناختی قلعه پاجاداغ (قلعه تـشویر) شـهرستان طـارم زنـجان (نوراللـهی، ۱۳۹۱)، کـاوش باستان‌شناسی محوطه اشکانی تشویر طارم زنجان (نوراللهی، ۱۳۹۵)، سفال‌های اشکانی کنگاور (مجله باستان‌شناسی و هنر ایران، شمارهٔ نهم و دهم)، بیستون (علی بیگی، ۱۳۸۹)، بررسی باستان‌شناسی محوطه‌های اشکانی شهرستان درگز، شمال شرق ایران (نامی و موسوی نیا، ۱۳۹۶)، مطالعه نقوش شاخص سفال اشکانی در جنوب شرق ایران حوزه مکران (علیزاده و شیرازی، ۱۳۹۳) و برخی منابع دیگر ازجمله: نگاهی به تدفین تابوتی در ایران باستان (چایچی امیرخیزی و سعیدی، ۱۳۸۱)، (Dyson, 1999)، (rezaloo,1384)، (Burney, 1955)، (Dyson, 1999 b)، (Parker, 1999)، (ГАЗЫJЕВ, 1960) مقایسه شد.

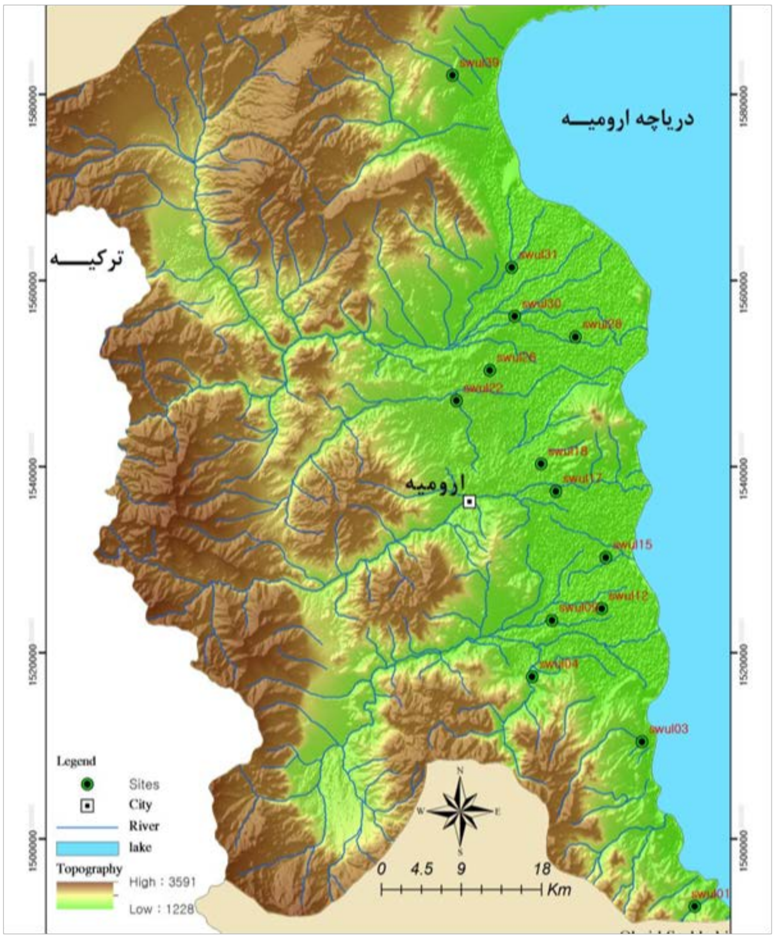

تصویر ۴: توپوگرافی منطقه غرب دریاچه ارومیه و موقعیت محوطه‌های اشکانی شناسایی شده.

Figure 4. The topography of the area of study with the new-found Parthian sites.

سفال‌های نخودی و قرمزِ آجری با مواد چسباننده شن ریزودرشت و ویژگی‌های شاخص تزئینی دورهٔ اشکانی، همچنین لبه‌های موسوم به پاکتی، سفال شانه‌دار و سفال با لعاب سبز ازجمله شاخصه‌های مهم برای تشخیص اشکانی بودن محوطه‌ها بود. مهم‌تر از همه، سفال شاخص دورهٔ اشکانی موسوم به سفال جلینگی با ویژگی‌های منحصربه‌فرد (هرینک، ۱۳۷۶ و نوغانی، ۱۳۹۰) که در برخی از محوطه‌های دشت غربی دریاچهٔ ارومیه به دست آمد؛ موجب از بین رفتن همه تردیدها گردید. پس از مقایسه‌های به‌عمل‌آمده، مشخص گردید که از بین محوطه‌های مطالعه شده تنها در ۱۴ محوطه با استناد به یافته‌های سفالی، استقرارهای دوره اشکانی وجود دارد (تصاویر ۴ و ۵). در بررسی محوطه‌ها از یک کد اختصاصی استفاده شد که عبارت است از (SWUL) که کوتاه شده عبارت بررسی غرب دریاچه ارومیه (Survey in the West of Urmia Lake) که به همراه حرف T از کلمه (Tepe) و شماره محوطه که از 01 شروع می‌شود.

UTM	فاصله از منابع آب Distance from water sources	دوره های استقراری Settlement periods	ارتفاع از سطح زمینهای اطراف Height from the surrounding grounds	مساحت به هکتار Area in hectares	ارتفاع از سطح دریا Elevation above the sea level	کد محوطه SITE CODE	نام محوطه SITE NAME	ردیف ROW
37.159029, 45.378526	100	از هزاره ۲ ق .م تا دوره اسلامی From the 2nd millennium B.C. to the Islamic period	10	1.13	1366	SWUL.T.01	قلعه بالستان (Bālestān)	1
37.313228, 45.295341	400	هزاره ۱ ق . م 1st millennium B.C.	13	2.58	1313	SWUL.T.03	قلعه خرابه رشکان (Rashakān)	2
37.366923, 45.149983	70	برنز (مفرغ)-هزاره ۲ تا هزاره ۱ ق . م Bronze age & 2nd to 1st millennium B.C.	14	2.1	1336	SWUL.T.04	تپه کوکیا (Kukya)	3
37.422726, 45.169734	70	پیش از تاریخی – اسلامی Prehistoric – Islamic period	15	9.21	1312	SWUL.T.09	تپه دیزج تکیه (Dizaj Tekye)	4
37.438253, 45.231656	170	دوره تاریخی historic period	4	2.16	1287	SWUL.T.12	تپه ترکمان (Torkaman)	5
37.487647, 45.231477	50	هزاره اول ق . م 1st millennium B.C.	3	4.98	1331	SWUL.T.15	تپه تبت (Tabat)	6
37.547202, 45.161715	400	هزاره اول ق . م 1st millennium B.C.	5	5.97	1308	SWUL.T.17	تپه قبرستان چهره گشا (Chehregosha Semetery)	7
37.572367, 45.139867	570	هزاره ۱ ق . م - قرن ۶ تا ۸ و ۱۰ تا ۱۲ ه . ق 1st millennium B.C. & 6th to 8th and 10th to 12th centuries AH.	15	3.95	1306	SWUL.T.18	تپه براشان (Borashan)	8
37.625924, 45.026292	1	پیش از تاریخ Prehistoric	6	4.27	1359	SWUL.T.22	تپه بالو (Bālo)	9
37.658049, 45.065277	1500	هزاره اول ق.م - قرن ۷ ه ق 1st millennium B.C. & 7th centuries AH.	4	1.43	1338	SWUL.T.26	ساری تپه چنقرالوی یکان (Sari Tepe)	10
37.697465, 45.170724	150	هزاره ۱ و ۲ ق.م 2nd & 1st millennium B.C.	7	1.8	1385	SWUL.T.28	تپه علیخان ساریجالو (Tepe Alikhan)	11
37.712149, 45.091318	8	پیش از تاریخ، مفرغ، آهن، تاریخی اسلامی Prehistoric, bronze, iron, and Islamic periods	15	11.1	1315	SWUL.T.30	تپه نخجوان یا کجلرد (Tepe NAKHJVAN)	12
37.758947, 45.082592	430	هزاره اول ق.م. اسلامی 1st millennium B.C. & Islamic period	5	4.12	1299	SWUL.T.31	مادیان تپه علیبگلو (Madian Tepe)	13
37.938748, 44.987618	500	هزاره ۳ تا ۱ ق . م 3rd to 1st millennium	31	41	1433	SWUL.T.39	تپه کارنای قولنجی (Tepe Karna)	14

تصویر ۵: مختصات جغرافیایی محوطه های اشکانی شناسائی شده در دشت غرب دریاچه ارومیه.

Figure 5. The Geographical coordinates of the new-found Parthian sites in the west plain of Urmia Lake.

۴. تحلیل الگوی استقراری محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه

تحلیل الگوی استقرار یکی از موضوعات مطرح در باستان‌شناسی است که به‌جای تمرکز بر روی یک مکان باستانی خاص، به بررسی منطقه‌ای می‌پردازد. در الگوی استقرار بیشترین توجه به جغرافیای زیستی و رابطهٔ انسان در مکان گزینی و زیست در پهنهٔ جغرافیایی معطوف می‌شود که با توجه به تفاوت وضعیت جغرافیایی هر منطقه، نحوهٔ پراکنش استقرارها نیز با هم متفاوت است (Kowalewski,2008: 277). امروزه باستان‌شناسان از تجزیه‌وتحلیل فضایی داده‌های محیطی و یافته‌های میدانی باستان‌شناختی، برای شناسایی چشم‌انداز

محیطی– فرهنگی جوامع گذشته، تبیین ساختارهای فرهنگی و اجتماعی و روشن کردن الگوهای پراکندگی استقرارهای باستانی و ارتباط آن‌ها با محیط طبیعی استفاده می‌کنند (فرخ نیا، ۱۳۹۵: ۱۵۲ و Seibert,2006:xiii-xviii). نتایج این تجزیه‌وتحلیل‌ها نشان می‌دهد مردم باستانی در انتخاب محل زندگی خود به عوامل مهمی مانند دسترسی آسان به زمین کشاورزی، آب، منابع دریایی و مواد معدنی توجه داشته‌اند (دارک، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

تفسیر رفتارهای گذشتهٔ انسان از حیث وابستگی آن به اجزای محیط طبیعی و اکولوژیکی در مرکز توجه این نوع اندیشه قرار دارد (سعیدی هرسینی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۶). در این دیدگاه، الگوی استقرار به تعامل انسان با محیط پرداخته و جوامع انسانی و جغرافیای طبیعی را از عوامل شکل‌گیری چشم‌انداز معرفی می‌کند (Johnson, 2007: 3).

الگوی استقراری، به شناخت پراکندگی انسانی در یک بستر جغرافیایی نسبت به عوامل طبیعی سازنده آن بستر از قبیل وجود منابع غنی غذایی برای انسان‌ها و دام‌هایشان، خاک مساعد برای کشاورزی، دوری و نزدیکی به کوه‌ها و رودها و یا بهره‌برداری از منابع معدنی قابل‌استخراج و ... اطلاق می‌شود. امنیت حاکم بر این بستر جغرافیایی از دیگر عوامل مهم و شناخته‌شده در یک بستر است که می‌تواند استقرار گروه‌های انسانی در یک منطقه را رقم بزند. تجزیه‌وتحلیل داده‌های محیطی حاصل از بررسی میدانی دشت غربی دریاچه ارومیه و ترسیم الگوهای فضایی بر اساس نقشه‌های GIS، بیانگر شرایط آب و هوایی ایده‌آل، کوهستان‌های پوشیده با ذخایر غنی برف و رودهای متعددی که این دشت را تغذیه می‌کنند (تصویر ۸)؛ بوده که پتانسیل لازم برای استقرارهای متوالی را داراست. این الگوها در دشت غربی دریاچه ارومیه با متغیرهایی همچون ارتفاع از سطح دریا، دوری و نزدیکی به رودخانه‌ها، نسبت به نوع اقلیم، قرارگیری محوطه نسبت به حاصلخیزی خاک، کاربری اراضی، دوری و نزدیکی به استقرارهای (شهرها و روستاهای) امروزی و نسبت به استحصال نمک از ساحل غربی دریاچه ارومیه، موردسنجش قرارگرفته‌اند (تصاویر ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲).

۴-۱. موقعیت محوطه‌های اشکانی نسبت به ارتفاع

از موارد مهمی که در بررسی مکان‌های باستانی دارای اهمیت است، توزیع آن‌ها در سطوح ارتفاعی مختلف است. نتایج حاصل از این بررسی‌ها می‌تواند در شناخت مکان‌های باستانی جدید و همچنین نحوهٔ استقرار مکان‌ها درگذشته اطلاعات ارزشمندی را در اختیار محققان باستان‌شناس قرار دهد (کریمی و فرج زاده اصل، ۱۳۸۳: ۱۱۹). در تحقیق پیش‌رو تعداد ۱۴ محوطه دارای مواد فرهنگی مربوط به دورهٔ اشکانی شناسایی شدند که همگی در دشت واقع گردیده و ارتفاع مورد علاقهٔ آن‌ها بین ۱۲۵۰ تا ۱۴۵۰ متر از سطح آب‌های آزاد است (تصاویر ۶ و ۷)؛ لذا وجود ۱۴ محوطهٔ استقراری در دشت ارومیه می‌تواند گویای الگوی خطی این استقرارها با تأکید بر بهره‌مندی از منابع دریاچه ارومیه باشد.

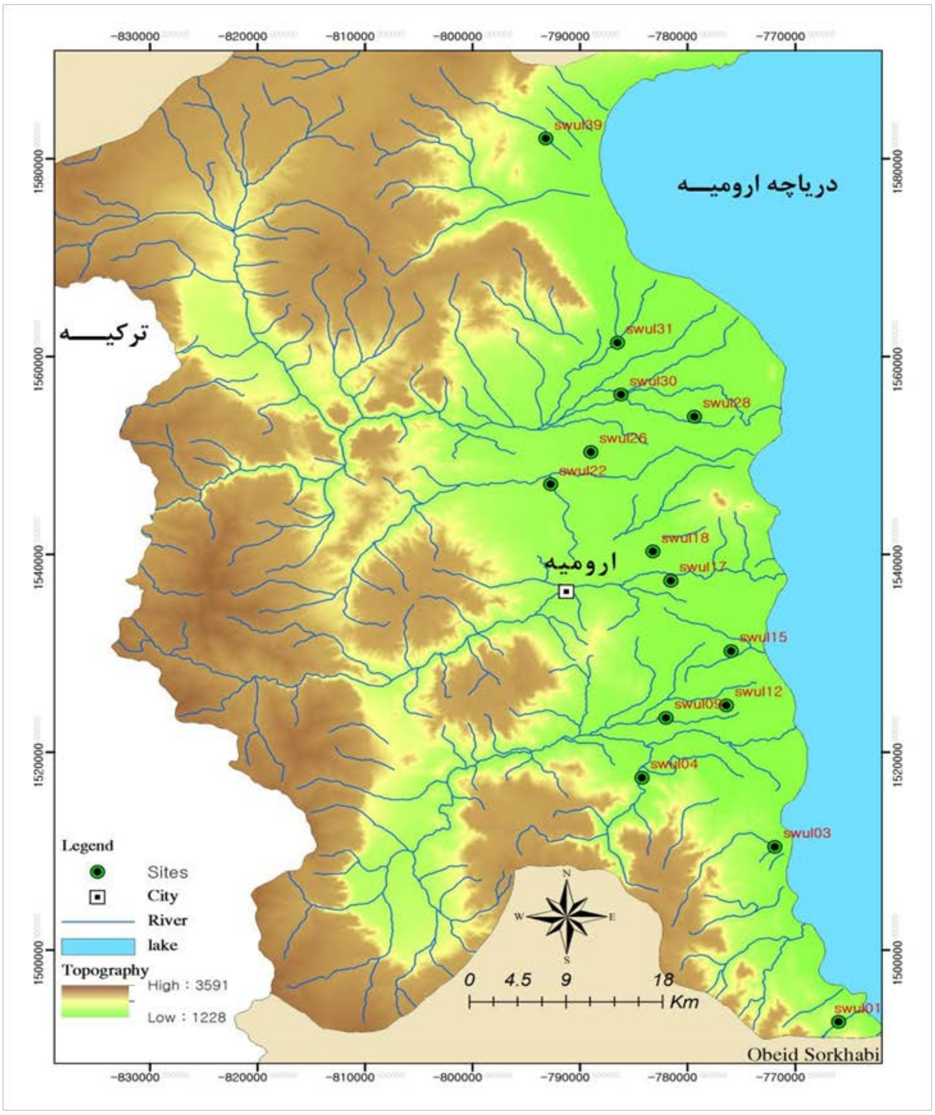

تصویر ۶: پراکندگی محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه نسبت به عامل جغرافیایی ارتفاع

Figure 6. The distribution of Parthian sites in the west of Urmia Lake relative to the height.

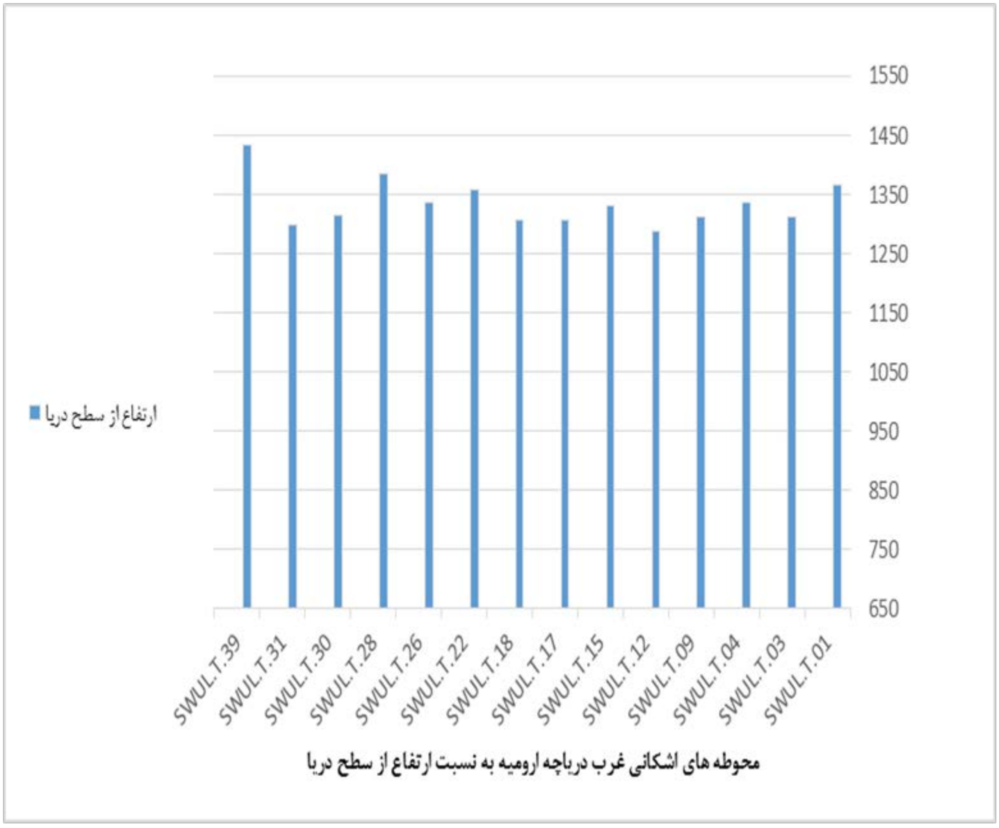

تصویر ۷: محوطه‌های اشکانی بر اساس کد و ارتفاع آنها نسبت به سطح دریا

Figure 7. The new-found Parthian sites with the unique registration codes and their elevation above the sea level.

۴-۲. موقعیت محوطه‌های اشکانی نسبت به رودخانه‌ها

استان آذربایجان غربی ازنظر منابع آبی در سطح کشور از وضعیت مناسبی برخوردار است. در این میان می‌توان از تعداد ۶۱ رودخانۀ دائمی، ۳۰ رودخانۀ فصلی و ۲۰۰ مسیل و تعداد زیادی سد که در این منطقه موجود هستند؛ نام برد (صدرائی، ۱۳۸۴: ۳۹) که همگی به نحوی موجب تغذیه اراضی کشاورزی و دریاچه ارومیه می‌شوند. از مهم‌ترین این آب‌ها می‌توان به چند حوضۀ آبریز اشاره کرد که تعدادی از آن‌ها در غرب دریاچه قرار داشته و از مهم‌ترین این رودخانه‌ها می‌توان نازلو، قره‌سو، شهر چای، روضه چای و غیره در غرب دریاچه ارومیه و تعداد زیادی رودخانه فصلی و مسیل‌ها را نام برد (تصویر ۸).

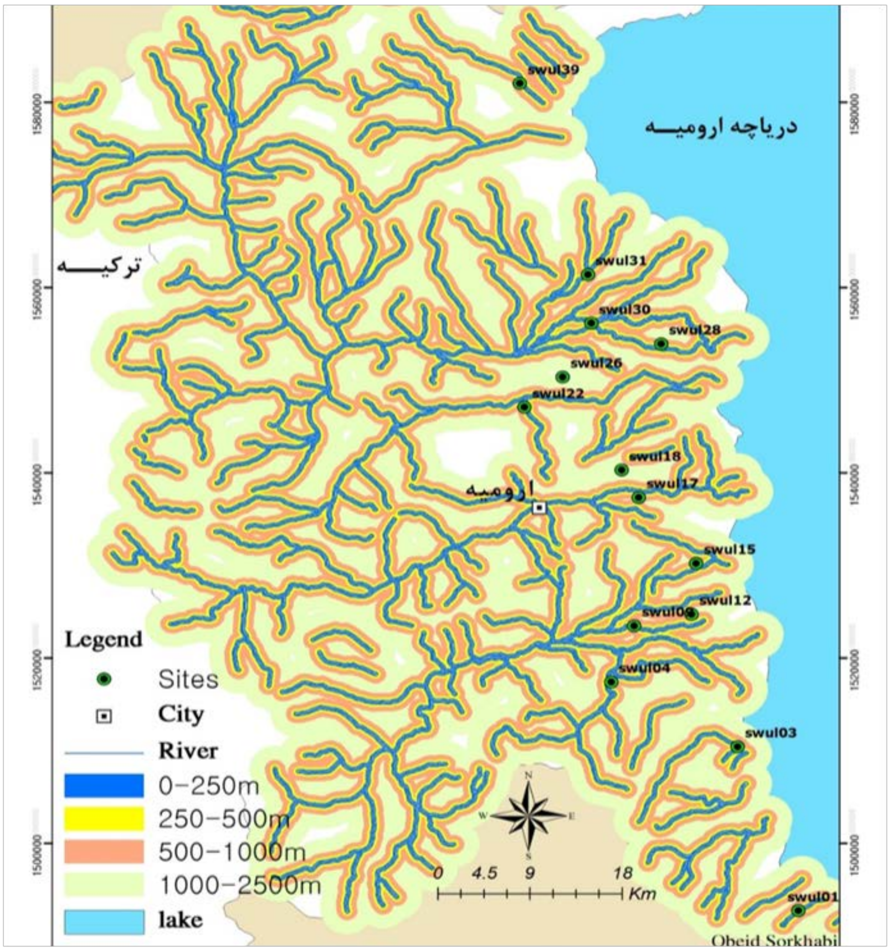

تصویر ۸: پراکندگی محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه نسبت به رودخانه‌ها

Figure 8. The distribution of Parthian sites in the west of Urmia Lake relative to the rivers.

دشت ارومیه توسط این ۴ رودخانهٔ اصلی دائمی که از جهت غرب به شرق امتداد دارند و دارای شعب فرعی فراوانی هستند؛ سیراب می‌گردد. با بررسی موقعیت محوطه‌ها نسبت به رودخانه‌ها مشخص گردید که به‌غیراز یک محوطه، سایر محوطه‌های اشکانی شناسایی‌شده غرب دریاچه در فاصلهٔ کمتر از ۱۰۰۰ متری رودخانه‌ها قرار دارند. همان‌گونه که در بخش مربوط به جـغرافیا ذکر شد کوه‌های غربی و مرزی ارومـیه که ابتدای رشته‌کوه‌های زاگرس را تشکیل می‌دهند؛ در بیشتر ماه‌های سال پر از برف بوده و منبع تغذیه مناسبی برای رودهای جاری در دشت ارومیه محسوب می‌شوند. رودهای دائمی و فصلی متعددی که از این کوه‌ها سرچشمه می‌گیرند؛ الگوی مناسبی را برای استقرارها در دشت ارومیه خصوصاً در دوره اشکانی رقم زده است. البته نحوهٔ توزیع محوطه‌ها به تبعیت از نوار ساحلی دریاچه حالتی خطی به خود گرفته و بیشتر تحت تأثیر نوار ساحلی شمالی - جنوبی دریاچه است تا جریان غربی - شرقی رودخانه‌ها.

۴-۳. موقعیت محوطه‌ها نسبت به طبقات اقلیمی

دشت ارومیه ازلحاظ طبقات اقلیمی به ۵ طبقهٔ نیمه‌خشک، مدیترانه‌ای، نیمه مرطوب، مرطوب و خیلی مرطوب تقسیم می‌شود. در این تحقیق نشان داده شد که تمامی محوطه‌های اشکانی غرب دریاچه در طبقه اقلیمی نیمه‌خشک نوار ساحلی واقع گردیده‌اند. عدم شناسایی حتی یک محوطه در مناطق کوهستانی غرب دشت ارومیه (خان محمدی، خرازی، ۱۳۸۷: ۷-۹)، همچنین انتخاب این طبقهٔ اقلیمی به همراه میل به نزدیکی به رودخانه‌ها و نوار ساحلی و خاک‌های نسبتاً خوب دشت ارومیه، شاید دلیلی بر تأکید اقتصادی این محوطه‌ها بر کشاورزی آبی بوده باشد. علی‌الخصوص که دسترسی به بازارهای بین‌النهرین و فلات آناتولی از طریق جاده ابریشم که از شمال و جنوب دریاچه عبور می‌کند؛ می‌تواند توجیه مناسبی برای آن باشد (تصویر ۱۰).

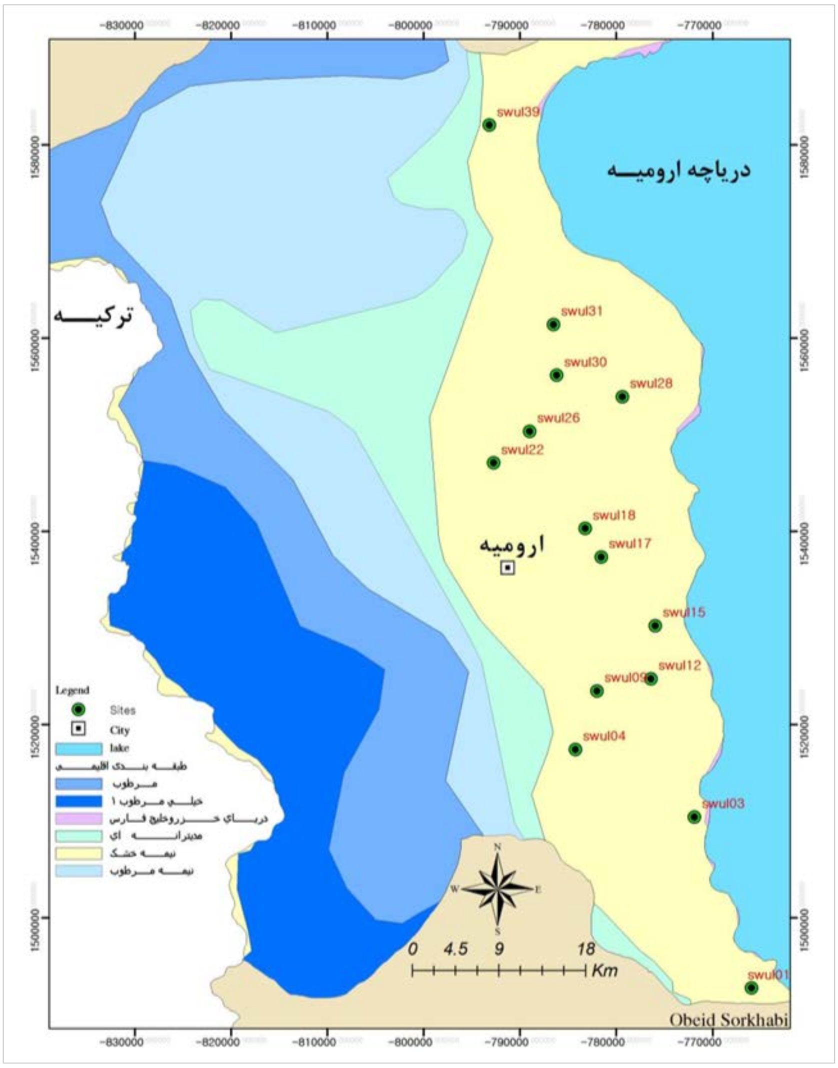

تصویر ۱۰: پراکندگی محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه نسبت به طبقات اقلیمی

Figure 10. The classification of climate in the West of Urmia Lake and the location of the new-found Parthian sites.

۴-۴. موقعیت محوطه‌ها نسبت به لایه‌های خاک و کاربری زمین

دشت ارومیه به دلیل بهره‌مندی از رودخانه‌های دائمی و بارندگی مناسب دارای خاک‌های بسیار مناسبی برای کشاورزی است. این خاک‌ها که غالباً آبرفتی است از طریق مخروط افکنه‌های دره‌های غربی توسط سیلاب‌ها بر این منطقه سرازیر می‌شوند (تصویر ۱۱). رودهای جاری‌شده از سمت کوه‌های غربی، مخروط افکنه‌های وسیعی را به وجود آورده و موجبات حاصلخیزی خاک برای استقرارهای اولیه و کشت‌وزرع را فراهم کرده‌اند. این خاک‌های غنی آبرفتی که از طریق مخروط‌افکنه‌ها بر این دشت غربی فرومی‌ریزند؛ شرایط مناسبی را برای باغداری و کشاورزی آبی فراهم می‌کنند. خاک‌های غنی برای کشاورزی مناسب‌اند و استقرارها را به خود جلب می‌کنند و معیشت مبتنی بر کشاورزی را در اقتصاد منطقه‌ای پررنگ می‌سازند و خاک‌های فقیر یا بایر اقتصاد منطقه‌ای را به سمت دامداری متکی بر مراتع یا تجارت متکی بر معادن و راه‌های بازرگانی سوق می‌دهند؛ لذا بررسی‌ها بیانگر این است که زراعت غالب منطقه را باغداری تشکیل می‌دهد و در کنار آن در کوهپایه‌ها به زراعت دیم نیز پرداخته می‌شود. در بررسی انجام‌شده معلوم گردید که بیشتر محوطه‌های اشکانی منطقه بر روی لایه‌های ضخیم خاک حاصلخیز مخروط افکنه‌های دره‌های غربی واقع گردیده‌اند. نقشه کاربری زمین نشان می‌دهد که محوطه‌های مطالعه شده وابستگی شدیدی به مناطق با زراعت آبی دارند. دشت‌های کوهپایه‌ای غرب دریاچهٔ ارومیه با نوار کوهستانی غربی، جغرافیای مناسبی برای زندگی کشاورزی وابسته به دشت با دامداری وابسته به کوهستان دارند (تصویر ۱۲).

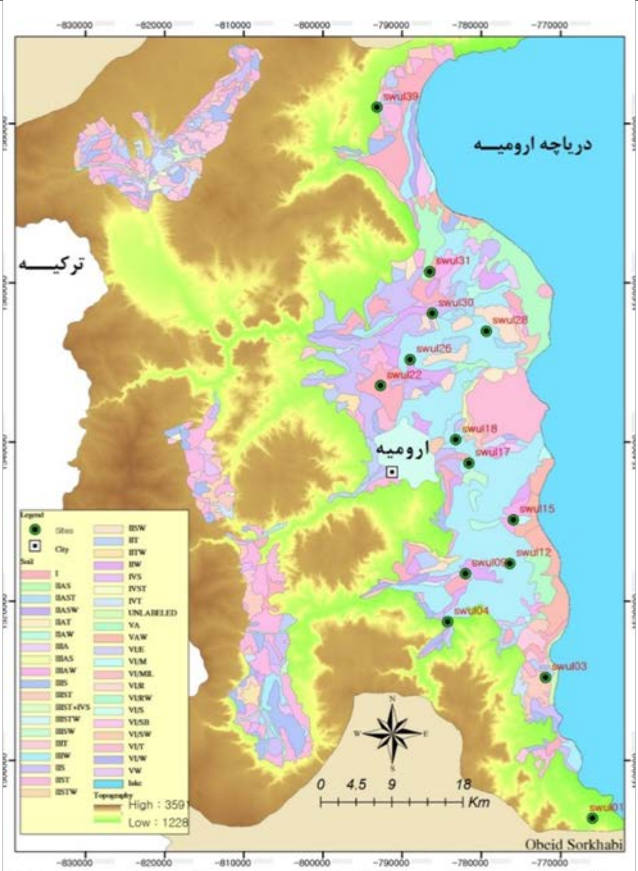

تصویر ۱۱: پراکندگی محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه نسبت به طبقات خاک

Figure 11. Soil classification in the West of Urmia Lake and the location of the new-found Parthian sites.

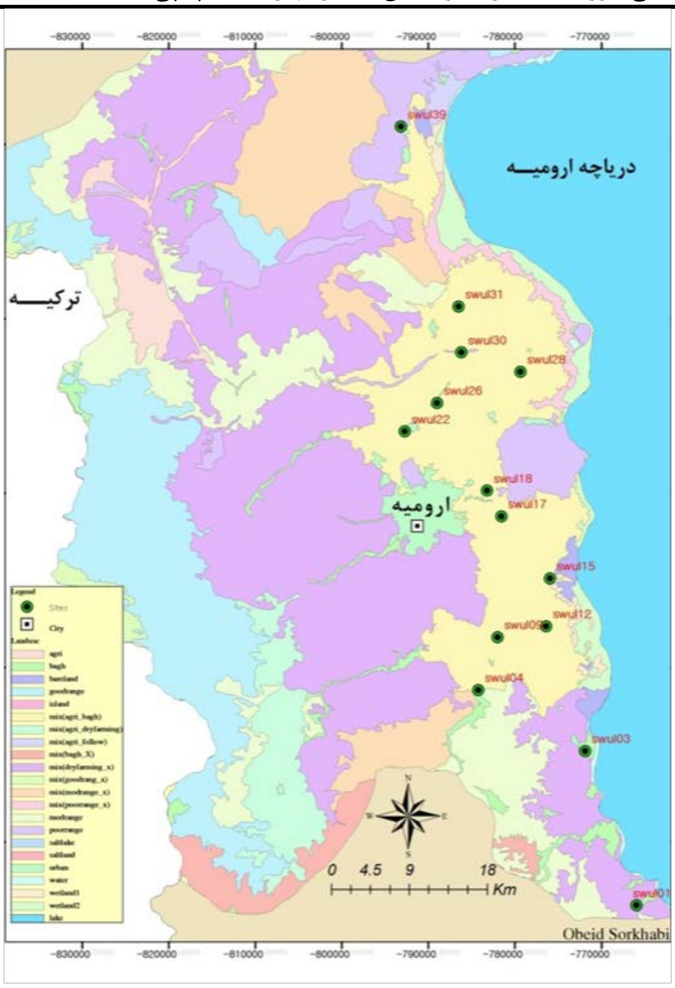

تصویر ۱۲: پراکندگی محوطه‌های دورهٔ اشکانی غرب دریاچهٔ ارومیه نسبت به کاربری زمین

Figure 12. Landuse in the West of Urmia Lake and the location of the new-found Parthian sites.

۴-۵. موقعیت محوطه‌ها نسبت به دوری و نزدیکی به استقرارهای امروزی

غالب محوطه‌های دوره اشکانی این منطقه در مرکز روستا یا چسبیده به روستاها و یا در فاصله اندکی از روستاهای امروزی واقع شده‌اند. به‌طوری‌که فاصله دورترین محوطه با روستا کمتر از ۱۵۰۰ متر متعلق به مادیان تپه و مابقی محوطه‌ها یا کمتر از این مسافت فاصله‌دارند و یا دقیقاً به روستا چسبیده‌اند. این موضوع ازآن‌جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد مردمان گذشته در انتخاب مکان برای استقرار، همهٔ عوامل زیست‌محیطی، امنیتی و استراتژیک را در نظر گرفته‌اند و انسان‌های امروزی هوشمندانه از انتخاب آن‌ها پیروی کرده‌اند؛ بنابراین، بررسی‌ها نشان از اهمیت پتانسیل‌ها و قابلیت‌های فراوان منطقه در مکان گزینی پیشینیان داشته و نشان‌دهندهٔ بهره‌گیری انسان‌های امروزی از منابع غنی این مناطق است.

۴-۶. موقعیت محوطه‌ها نسبت به استحصال نمک از ساحل غربی دریاچه ارومیه

تجارت، از زمانی که انسان پیش‌ازتاریخی دریافت که برخی از نیازهای خود را در تعامل با دیگران می‌تواند تأمین کند؛ آغاز گردید. هرچند در ابتدا این تجارت فقط به یک مبادله مختصر دردادن گوشت شکار به گردآورنده سبزی‌ها و در مقابل دریافت مقداری سبزی‌ها از ایشان محدود گردیده بود؛ اما همین مبادله پایاپای، صنعتی را پایه‌گذاری نمود که سالیان بعد یکی از مهم‌ترین جاده‌های ارتباطی بین‌المللی را برای معاملات ایجاد کرد؛ جاده ابریشم. این جاده که شرق (چین) را به غرب (اروپا) متصل می‌کرد از چهارراه استراتژیک ایران می‌گذشت و قطعاً سود سرشاری را نصیب این سرزمین می‌نمود.

به‌هرحال، یکی از روش‌هایی که سبب این ارتباطات گسترده بین دو کشور ایران و چین در روزگار اشکانی گردید؛ رونق مسیری بود (به نام راه ابریشم) که ساده‌تر و مطمئن‌تر از دیگر راه‌ها و روش‌ها این دو کشور را به هم ارتباط می‌داد (کاویانی پویا، ۱۳۹۴: ۳۱-۷۲؛ ویستهوفر، ۱۳۷۷: ۱۸۸-۲۱۹).

در این مسیر تجاری، هرگونه اقلام از قبیل ابریشم تا ادویه‌ها و البسه، گیاهان دارویی و معطر، خوراکی، بهداشتی و غیره جابه‌جا می‌شد. نمک یکی از این اقلام استراتژیک محسوب می‌شد. آن‌چنان‌که از شروع مبادلات پایاپای در پیش‌ازتاریخ و قبل از اختراع و ضرب سکه و یا نمادهایی از آن، از نمک به‌عنوان ماده فاسد نشدنی برای پرداخت بهای کالاها نام‌برده شده است. «هریک از جوامع کالایی خاص تولید و آن را با محصولات اقوام دیگر مبادله می‌کردند؛ تبرهای سنگی، تکه‌های نمک، ظروف سفالین، البسه پوستی، نمونه‌ای از آن‌ها هستند» (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۷۹: ۵). جدای از آن استفاده خوراکی، دارویی، نمک‌سود کردن مواد غذایی، گندزدایی، بهداشتی و غیره به اهمیت این ماده که در طبیعت -البته نه در همه‌جا- یافت می‌شود؛ افزوده است. «در دو سند مربوط به امور اداری - مالی معابدِ بابل متعلق به سال ۹۳ ق.م. متعلق به دوره اشکانیان از پرداخت شِکِل در بهای نمک و سنگ نمک مصرفی نام‌برده شده است» (ویستهوفر، ۱۳۹۲: ۳۲۷ و ۳۳۷) این اسناد اطلاعاتی دربارهٔ ادارهٔ امور معابد، اجرای آئین‌ها، بهای کالا و خدمات به دست می‌دهد و درعین‌حال اشاراتی درزمینهٔ وضعیت سیاسی نیز در بردارد (همان: ۳۶۲) دانستن این موضوع ازآن‌جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد در زندگی روزمره و آئینی مردم، نمک جایگاه خاصی داشته است.

کتیبه بلندبالایی که به «تعرفه پالمیر» مورخ ۱۳۷ میلادی مشهور است؛ از اقلام تجارتی نام می‌برد که از آن جمله: بنده زرخرید، خشکبار، رنگ ارغوان، عطریات (که با دقت مشخص‌شده)، روغن‌زیتون، دنبه حیوانات، پوست، نمک، خوراکی، میوه کاج و مجسمه‌های مفرغی است که با پارچه‌های قیمتی و البسه ابریشمی چینی مبادله می‌شده است و...؛ به همراه سایر اقلام مبادله شده نمودار وضع اقتصادی روزگار پارتیان بوده است (کالج، ۱۳۸۸: ۹۸).

در کتاب «ویشو چینی» مربوط به قرن هشتم میلادی به برخی محصولات صادراتی ایران برمی‌خوریم که دراین‌بین اقلام غذایی، طبی و بهداشتی مشتمل هستند بر: «برنج، جیوه، زردچوبه، کندر، فلفل، شکر، خرما، مازو، نمک، مواد معطره، عنبر، گندم، جو، ارزن» (سامی، ۱۳۸۸: ۱۰۲) این موارد نشان می‌دهد همواره نمک جزو اقلام صادراتی در ادوار مختلف بوده است؛ هرچند در بسیاری از منابع احتمالاً به‌عنوان زیرمجموعه اقلام بهداشتی، دارویی یا غذایی در کالاهای تجاری دسته‌بندی‌شده باشد.

با این تفاسیر و بر اساس اطلاعات جغرافیایی و بررسی‌های میدانی تپه‌های باستانی دشت غربی دریاچه ارومیه می‌توان به این امر مهم واقف گردید که یکی از دلایل الگوی خطی استقرارهای اشکانی که غالباً

به‌موازات خط ساحلی غربی دریاچه گسترده شده‌اند؛ احتمالاً دسترسی به منابع نمک دریاچه و استحصال آن جهت تجارت نمک بوده باشد. عدم شناسایی محوطه‌های اشکانی در مناطق کوهستانی غرب دریاچه و خطی بودن الگوی استقراری محوطه‌های اشکانی با تبعیت از خط ساحلی دریاچه می‌تواند احتمال صحت این فرضیه را بالاتر ببرد. دوری و نزدیکی به خط ساحلی دریاچه نیز حاکی از وابستگی ساکنان این محوطه‌ها به منابع دریاچه است؛ به‌طوری‌که بیشترین فاصله با ساحل غربی دریاچه به تپه بالو (Bālo) (SWUL 22) با ۲۰ کیلومتر و کمترین آن به تپه رشکان (Rashakān) (SWUL 03) و تپه تبت (Tabat) (SWUL 15) با ۱/۵ کیلومتر تعلق دارد.

از سوی دیگر، بررسی الگوی استقراری غرب دریاچه نسبت به دوری و نزدیکی محوطه‌های اشکانی به سواحل غربی دریاچه با در نظر گرفتن این موضوع که دریاچه ارومیه فاقد موجودات آبزی خوراکی و غذاهای دریایی بوده و مصرف آشامیدنی و کشاورزی نیز نداشته است؛ تنها کاربرد آن می‌تواند به جهت استحصال نمک بوده باشد. به‌عنوان‌مثال: بررسی الگوی استقراری تپه تبت نشان داد که اطراف این محوطه کلاً گِلزار و شوره‌زار بوده و با توجه به نزدیکی آن به ساحل دریاچه (۱/۵ کیلومتر) هیچ نوع محصول کشاورزی و باغی از خاک آن به عمل نمی‌آید و با در نظر گرفتن وجود حوضچه‌هایی که در فاصله اندکی از شمال شرق این تپه که احتمالاً جهت استحصال نمک کاربرد داشته‌اند؛ شاید بتوان اصل شکل‌گیری این استقرارگاه را با استحصال نمک پیوند داد.

اشکانیان تا زمانی که بر دریاچه تسلط نداشته‌اند از این امکان بی‌بهره بودند؛ ولی پس از استیلا بر آتروپاتن در سده اول میلادی مشتاق بهره‌گیری از این نعمت خدادادی و سهل‌الوصول بوده‌اند. با توجه به وسعت و غلظت نمک دریاچه، استحصال نمک از آن بسیار آسان‌تر از به دست آوردن آن از معادن نمک کوهستان‌هایی همانند معدن چهر آباد زنجان بوده است.

با این وصف، چگونه می‌توان گفت اشکانیان از این منبع عظیم و سهل‌الوصول غافل بوده‌اند درحالی‌که جاده ابریشم نیز به‌عنوان یک شاهراه تجاری از شمال و جنوب دریاچه عبور می‌کرده و سهم بسزایی در تجارت دوره اشکانی داشته است.

۴-۶-۱. راه‌ها

وجود گذرگاه‌های کوهستانی و سایر پدیده‌های طبیعی، شمال غرب ایران را به چهارراهی تمام‌عیار میان بین‌النهرین، جنوب قفقاز، آناتولی شرقی و فلات ایران بدل ساخته است. بر همین اساس، در فرهنگ مادی منطقه نشانه‌های روابط و انطباق فرهنگی با مناطق دوردست نمایان است (دانتی، ۱۳۹۶: ۱۲).

یکی از مهم‌ترین شاهراه‌های ارتباطی - تاریخی میان تمدن‌های کهن که در تأثیرات متقابل تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون در طول تاریخ نقش بسزایی داشته؛ جاده ابریشم بوده است (Zekrgoo, 1995: 179-197). این شاهراه مهم در برهم‌کنش‌های تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون نقش بسزایی داشته است (نیکنامی و ده‌پهلوان، ۱۳۹۲: ۲۳۰) دادوستد در این مسیر فرامنطقه‌ای از بخش‌های شرقی چین آغاز و با گذر از مناطق گوناگونی چون ایران به کشورهای اروپایی چون یونان و روم منتهی می‌شده است (همان: ۲۳۱). بخش زیادی از این جاده از داخل سرزمین ایران عبور می‌کرده و کشور ایران بهترین و سهل‌ترین مسیر میان شرق و غرب این جاده بوده است (نیکنامی و ده‌پهلوان، ۱۳۹۲: ۲۳۲). ابریشم، هرچند نامی است به قدمت یک قرن بر این جاده،

اما این مسیر ارتباطی دارای پیشینه‌ای بسیار کهن است. تجارت و دادوستد در این جاده در اواسط دوران اشکانی شکل رسمی و نظام‌مندی را به خود گرفته است (همان: ۲۳۱). در سال‌های میانه امپراتوری اشکانی (مهرداد دوم)، با برقراری ارتبـاط تجـاری میـان چـین و سرزمین‌های پیرامونی آن با ایران و روم اهمیت جاده ابریشم دوچندان شد (نیکنامی و ده‌پهلوان، ۱۳۹۲: ۲۳۴).

در این دوره، با ورود ایرانیان به امور بازرگانی و علاقه ایشان به این مقوله، موجب بسط و توسعه راه‌های تجاری باسیاست توسعه‌طلبی و برتری نیروی اقتصادی شدند که منجر به گسترش شاهراه‌های بین‌المللی و جاده ابریشم گردید و به‌نوعی حد واسط شرق و غرب دنیا جـهت مبادله کالاهای مختلف بود. این شاهراه قرن‌ها مورداستفاده تجار و بازرگانانی قرار گرفت که کالاهایی را از شرق به غرب و بالعکس جابه‌جا می‌کردند. در این میان ایجاد امنیت برای راه‌های بازرگانی بر عهده کشورهایی بود که طبق توافقات صورت گرفته از میان این کشورها عبور می‌کرد. ایران دوران اشکانی یکی از کشورهایی بود که مسافت بیشتری از غرب به شرق آن در حیطه عبور این شاهراه قرار می‌گرفت و بخشی از درآمد این کشور از حق ترانزیت هنگفتی بود که از بازرگانان جاده ابریشم دریافت می‌داشت؛ ضمن اینکه بالطبع تجار ایرانی نیز چه به‌صورت خرده‌پا و یا تجّار بزرگ از آن بهره فراوان می‌بردند.

یکی از مهم‌ترین مناطقی که جاده ابریشم از آن عبور می‌کرد؛ منطقه آذربایجان بود که ازنظر قرار گرفتن در گذرگاه حساس شمال غرب کشور، به نقطه اتصال دنیای شرق با کشورهای غربی تبدیل‌شده بود. یکی از این راه‌های باستانی مهم که در منابع مختلف به آن اشاره‌شده؛ گذرگاه خوی است.

جمال‌زاده می‌نویسد: راه «طرابوزان» به تبریز و تهران از خوی می‌گذشت. در خاک ایران، از راه خوی تا تبریز و از تبریز تا تهران درشکه رو است. از طرابوازان تا تبریز را مسافر می‌تواند بیست‌روزه با اسب طی نماید. راه جلفا و نخجوان به ارومیه، از طریق خوی، از جلفا به خوی با کاروان سه روز، از جلفا به سلماس با کاروان پنج روز و از جلفا به ارومیه، از راه «صوفیان» با کاروان ده روز راه است (جمال‌زاده، ۱۳۳۵: ۶۳ ـ ۶۷).

با توجه به نقشه مندرج در کتاب ایرانشهر مسیر جاده ابریشم پس از رسیدن به خاک پهناور ایران در خوی به چند شاخه تقسیم می‌شد: شاخه‌ای از طریق «وان» به غرب می‌رفت تا به دریای مدیترانه می‌رسید و شاخه‌ای از طریق «جلفا» و «نخجوان» و طی سرزمین‌های قفقاز، به خاک اروپا می‌رسید. شاخه‌ای پس از عبور از پل «خاتون» که روی رودخـانهٔ قطور بسته‌شده است؛ به ارومیه وصل می‌گردید؛ سپس به همدان می‌رسید و سرزمین‌های جنوبی را به جاده ابریشم وصل می‌نمود (ایرانشهر، ۱۳۴۳: ۱۳۷۵).

این گذرگاه، یکی از راه‌های مهم دسترسی غرب دریاچه ارومیه (شهرستان ارومیه – منطقه موردبررسی) به جاده ترانزیتی ابریشم بود که می‌توانست در تجارت نمک استحصال‌شده از آب دریاچه ارومیه تأثیر بسزایی داشته باشد.

۵. نتیجه

در مقاله پیش‌رو، با استناد به نتایج بررسی‌های میدانی و سیستم نقشه‌های جغرافیایی (GIS) به ترسیم الگوی استقرار و چشم‌انداز محیطی– فرهنگی اشکانیان در غرب دریاچه ارومیه، پرداخته شده است؛ لذا به‌منظور شناخت کیفیت حضور اشکانیان در غرب دریاچه ارومیه، بررسی میدانی باستان‌شناختی انجام و از کل محوطه‌های بررسی‌شده، در ۱۴ محوطه استقرار دورهٔ اشکانی شناسایی گردید.

در مطالعه و تحلیل موقعیت مکانی و شیوهٔ توزیع محوطه‌های اشکانی نوار غربی دریاچهٔ ارومیه، متغیرهای محیطی ازجمله منابع آبی فراوان، خاک حاصلخیز آبرفتی، مخروط‌افکنه‌ها و همچنین نزدیکی به کوهستان‌ها با مراتع غنی تأثیرگذار بوده‌اند؛ ضمن اینکه از یک الگوی خطی در امتداد نوار ساحلی با تأکید بر دشت حاصلخیز ارومیه، تمایل به نزدیکی به رودخانه‌ها و میزان دسترسی به منابع نمک دریاچه پیروی می‌کنند. آب از پایه‌ای‌ترین و ضروری‌ترین نیازهای انسان در تمام دوره‌ها بوده است و منابع آب و سهولت دسترسی به آن همواره در شکل‌گیری استقرارها از گذشته تا امروز نقشی مهم داشته و شاخصه‌ای اثرگذار برای تحلیل الگوی استقرار به شمار می‌آمده است (سبزی دوآبی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۳). بررسی شاخصه‌های مهم استقراری منطقه موردبررسی، بیانگر اهمیت این مایع حیاتی برای مردمان دوره اشکانی است؛ به‌طوری‌که اقتصاد غالب منطقه در دورهٔ موردبررسی، متکی بر کشاورزی آبی و دامداری در کنار سایر ویژگی‌ها ازجمله استحصال نمک از دریاچه بوده است. نزدیکی دشت ارومیه به دو محور اصلی شاهراه ارتباطی جاده ابریشم از شمال و جنوب که در دورهٔ اشکانیان از رونق فراوانی برخوردار و از عوامل اصلی رونق تجاری ایران بوده، موقعیت محوطه‌های موردمطالعه را در ارتباط با تجارت نمک توجیه می‌کند. یکی از این گذرگاه‌ها، شاخه‌ای است که پس از عبور از پل «خاتون» که روی رودخانهٔ قطور بسته‌شده است؛ به ارومیه وصل می‌گردید؛ سپس به همدان می‌رسید و سرزمین‌های جنوبی را به جاده ابریشم وصل می‌نمود (ایرانشهر، ۱۳۴۳: ۱۳۷۵). این گذرگاه برای اتصال همدان به ارومیه و خوی از دشتِ غربی دریاچه ارومیه (منطقه‌ی موردبررسی) عبور می‌کرده است. از دیگر مواردی که می‌توان در بررسی الگوی استقراری اشکانیان در دشت غربی دریاچه ارومیه، موردتوجه قرارداد؛ شناسایی محوطه‌ای موسوم به قلعه رشکان (Rashakān) (کد SWUL 03) در این دشت است. این محوطه، دارای حصاری مدور با برج‌های متعدد است و برخلاف اغلب قلاع که بر روی بلندی‌ها و یا صخره‌ها احداث گردیده‌اند؛ در میان دشت ساخته‌شده است؛ لذا با در نظر گرفتن موقعیت قرارگیری و فاصله کمتر از ۱۰۰۰ (هزار) متری آن با ساحل غربی دریاچه ارومیه، احتمال احداث این قلعه و ارتباط آن با استحصال نمک را به‌یقین نزدیک‌تر می‌کند و تأکیدی بر وجود سیستم نظارتی و تأمین امنیت گروه ناظر بر عملیات استخراج و استحصال نمک است. نکته حائز اهمیت در این رابطه این است که اشکانیان تا قبل از دسترسی و تسخیر آتروپاتن از این موهبت خدادادی (نمک دریاچه ارومیه به‌عنوان یک محصول استراتژیک) بی‌بهره بودند و پس از دستیابی به این منطقه، تصمیم می‌گیرند تا از این ثروت، نهایت بهره‌برداری را داشته باشند؛ اما همان‌گونه که تاریخ گواهی می‌دهد معمولاً ساکنان سرزمین تسخیرشده به مقاومت‌ها و حملات گاه‌وبیگاه علیه قوم غالب دست می‌زنند. وجود این قلعه در میان دشت که با ویژگی‌های معماری اشکانیان مطابقت دارد (به سبک چادرنشینان دشت اوراسیا ـ خاستگاه اشکانیان ـ که اردوگاه‌هایشان را مدور می‌ساختند)، می‌تواند از نیاز اشکانیان به مکانی برای تأمین امنیت کارگران و سربازان خود در برابر این‌گونه تهاجمات تلقی شود. «یکی از ضروریات شکل‌گیری حیات انسانی وجود امنیت است که بدون آن شکل‌گیری جوامع انسانی و حیات و تداوم آن‌ها غیرممکن به نظر می‌رسد. از مهم‌ترین عوامل تأمین‌کننده امنیت، سرپناه‌های مناسب، مستحکم و تدافعی است. در دوران تاریخی به‌ویژه دوران اشکانی با توجه به متون تاریخی و داده‌های باستان‌شناختی، شهرهای محصور زیادی به همراه قلاع و استحکامات نظامی و تدافعی ساخته می‌شود. اشکانیان در این دوره درگیری‌های زیادی با سلوکیان و بعدها با رومیان داشتند که این مسئله ساخت قلعه و استحکامات

نظامی بسیار را توجیه می‌کند» (Molazadeh & Mohammadi, 2006: 13)؛ بنابراین، عوامل محیطی در شکل‌گیری جوامع انسانی و انتخاب موقعیت‌های مناسب برای مقاصد خاص، تأثیر مستقیم دارد. جنگ یا صلح هرکدام شرایطی را به جامعه موردنظر از جهت شکل‌گیری ساختار استقرارگاه‌ها، همانند استقرار گسترده بدون حصار یا استقرار محدود دارای برج و بارو تحمیل می‌کنند که می‌تواند نشان از داشتن آرامش یا فشارهای محیطی باشد. غالب محوطه‌های بررسی‌شده دارای استقرار اشکانی، از الگوی استقراری با ابعاد محدود تبعیت می‌کند که می‌تواند بیانگر شرایط سیاسی نامتعادل اشکانیان در منطقه باشد. از سوی دیگر برای نشان دادن شیوه بهره‌گیری اشکانیان از محیط و ترسیم الگوی استقراری ایشان در دشت غربی دریاچه ارومیه در ارتباط با استحصال نمک دریاچه، می‌توان تپه «تبت» (Tabat) (کد SWUL 15) را به‌عنوان نمونه موردی، در کانون توجه قرارداد. تپه تبت در فاصله کمتر از ۵۰۰ متری ساحل غربی دریاچه قرارگرفته و فاصله اندک این تپه با ساحل دریاچه موجب گردیده که زمین‌های اطراف آن به جهت گِلزار و شوره‌زار بودن، امکان هیچ‌گونه کشت و زرع را نداشته باشند. به‌این‌ترتیب، عدم حاصلخیزی خاک برای زراعت و به‌تبع آن دامداری، با درنظرگرفتن حوضچه‌های استحصال نمک که در فاصله ۱/۵ کیلومتری شمال شرق آن در این بررسی شناسایی‌شده، هرگونه احتمال دیگر در ارتباط با دلیل وجودی این استقرار، غیر از ارتباط آن با استحصال نمک را نامحتمل می‌سازد. از طرف دیگر، عدم شناسایی هیچ محوطه‌ای از دورۀ اشکانی در مناطق کوهستانی غرب دریاچه - که بر اساس شواهد میدانی، در شمال غرب به مناطق مرتفع تمایل داشتند و شکل‌گیری خطی استقرارهای اشکانی به‌موازات ساحل غربی دریاچه و دسترسی ایشان به گذرگاه‌های اصلی جاده ابریشم از طریق راه‌های فرعی، می‌تواند فرضیۀ شکل‌گیری الگوی استقراری اشکانیان با توجه به استحصال و تجارت نمک را به‌یقین نزدیک‌تر نماید. البته باید یادآور شویم که بازسازی سطح آب دریاچه و خط ساحلی باستانی در دورۀ موردنظر می‌تواند کمک فراوانی در راستی آزمایی این فرضیه بکند که از چارچوب این تحقیق خارج است؛ بنابراین، در یک نگاه کلی می‌توان گفت که چندین عامل مهم در شکل‌گیری الگوی استقراری منطقه مؤثر بوده‌اند. وجود منابع آبی از مهم‌ترین عوامل جهت تعیین یک مکان برای استقرار در این دشت است؛ لذا همه محوطه‌ها در فاصله‌ای کمتر از ۵۰۰ متر در حاشیه رودهای دائمی و فصلی واقع‌شده و برخی از دو منبع آبی بهره برده‌اند. پتانسیل‌های زیست‌محیطی مناسب از قبیل خاک حاصلخیز، آب فراوان، هوای مساعد، مراتع خوب برای دامداری از دیگر عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری استقرارگاه‌های دورۀ اشکانی محسوب می‌شود. دستیابی به منابع غنی نمک دریاچه و دسترسی به شبکه‌های اصلی جاده ابریشم از سمت شمال و جنوب منطقه موردمطالعه از دیگر عوامل مؤثر در این الگوی استقراری بوده که تجارت نمک را تسهیل کرده و اشکانیان از این مواهب طبیعی به بهترین شکل ممکن بهره برده‌اند. مخروط افکنده‌ها در بسیاری از نقاط جهان به دلیل داشتن شرایط مناسب، موقعیت خوبی برای استقرار سکونت‌گاه‌ها و مراکز استقرار انسانی از دوره‌های پیش‌ازتاریخ تاکنون فراهم کرده‌اند. درواقع تمرکز فعالیت‌های انسانی بر مخروط افکنه‌ها به دلیل ویژگی‌های مثبت این مکان است (مقصودی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲). برخی از محوطه‌های اشکانی دشت حاصلخیز ارومیه نیز قاعدتاً بر این مناطق استقراریافته‌اند و این بیانگر آگاهی ایشان از قابلیت‌های مخروط افکنه‌ها است. انسان‌های گذشته علی‌رغم اینکه از حاصلخیزی مخروط‌افکنه‌ها باخبر بودند؛ اما برحسب تجارب به‌دست‌آمده از مخاطرات استقرار در مرکز مخروط افکنده‌ها، معمولاً روستاها و استقرارگاه‌هایشان را در مکان‌هایی که در مسیل سیلاب

واقع می‌گردید؛ بنا نمی‌کردند و مکان مناسبی را برای این کار انتخاب نموده‌اند. نمونه واضح آن در این تحقیق محوطه بالستان (Bālestān، کد SWUL 01) است.

۶. سپاسگزاری

از آقای عبید سرخابی به جهت همکاری در تهیه نقشه‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) صمیمانه سپاسگزارم.

منابع

آفتاب، احمد و همکاران، (۱۳۹۳)، «بررسی تأثیر عوامل طبیعی در توزیع فضایی مراکز باستانی آذربایجان غربی با استفاده از GIS»، *برنامه‌ریزی فضایی*، شمارهٔ ۱۴، صص ۳۷-۶۰.

آقالاری، بایرام، ده‌پهلوان، مصطفی، (۱۳۹۰)، «شاخصه‌های فرهنگی شمال غرب ایران در دورهٔ اشکانی با نگاهی به یافته‌های فصل دوم کاوش در تپهٔ کهنه پاسگاه تپه‌سی»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۱، صص ۱۱-۳۸.

ایرانشهر، (۱۳۴۳)، *ایرانشهر*، کمیسیون ملی یونسکو، ج ۲، شمارهٔ ۲۲، ص ۱۳۷۵.

پورفرج، اکبر، (۱۳۹۶)، «تبیین و گاه‌نگاری فرهنگ‌های هزارهٔ اول ق.م. در شهرستان نیر اردبیل»، *مطالعات باستان‌شناسی*، ۱۳۹۶، سال ۹، شمارهٔ ۱، صص ۳۷ - ۵۴.

جمال‌زاده، محمدعلی، (۱۳۴۱) «گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران»، کاویانی، *برلین*، صص ۶۳ ـ ۶۷.

چایچی امیرخیزی، احمد؛ سعیدی هرسینی، محمدرضا، (۱۳۸۱)، *نگاهی به تدفین تابوتی در ایران باستان*، چاپ اول، تهران، سمیرا.

حیدری، رضا، (۱۳۷۴)، کاوش تپه ربط، آرشیو میراث فرهنگی آذربایجان غربی، (منتشر نشده).

خان محمدی، بهروز، خرازی، ابراهیم، (۱۳۹۱)، «بررسی الگوهای استقراری غرب ارومیه»، *پژوهش‌های زاگرس*، سال اول، شمارهٔ اول، صص ۲۶-۳۵.

دارک، کن. آر، (۱۳۸۷)، *مبانی نظری باستان‌شناسی*، ترجمهٔ کامیار عبدی، تهران، نشر دانشگاهی.

دانتی، مایکل، (۱۳۹۶)، *آذربایجان درگذر از عصر مفرغ به عصر آهن*، ترجمهٔ صمد علیون، چاپ اول، تبریز، پروژهٔ ترجمهٔ حسنلو.

سامی، علی، (۱۳۸۸)، *تمدن ساسانی*، شیراز، دوجلدی، جلد اول، فولادوند.

سبزی دوآبی، موسی؛ علیرضا هژبری نوبری، فرهنگ خادمی‌ندوشن، سید مهدی موسوی کوهپر، (۱۳۹۲)، «بررسی و تحلیل الگوی استقراری دشت خاوه در دورهٔ اشکانی»، جامعه‌شناسی تاریخی، دورهٔ ۵، شمارهٔ ۲، صص ۶۳-۸۰.

سرفراز، علی‌اکبر، آورزمانی، فریدون، (۱۳۷۹)، *سکه‌های ایران*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

سعیدی هرسینی، محمدرضا و کمال‌الدین نیکنامی و اکرم طهماسبی، (۱۳۹۱)، «برهمکنش محیط و فرهنگ: چشم‌انداز جغرافیایی و تحلیل باستان‌شناختی از استقرارهای دورهٔ مس- سنگی زاگرس مرکزی»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دورهٔ دوم، شمارهٔ ۱، صص ۲۵-۳۶.

سلیمی، صلاح؛ ده‌پهلوان، مصطفی و داودی حسین، (۱۳۹۷)، «بررسی گورستان‌های خمره‌ای دورهٔ اشکانی حاشیه شرقی رودخانه زاب کوچک در شهرستان سردشت، شمال غرب ایران»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۱۰، شمارهٔ ۱، صص ۱۳۵-۱۵۴.

صدرائی، علی، (۱۳۹۷)، پژوهش‌های باستان‌شناسی از بیگم قلعهٔ نقده تا ریگ‌آباد پیرانشهر، چاپ اول، تبریز، پروژهٔ ترجمهٔ حسنلو.

علی بیگی، سجاد، (۱۳۸۹)، «ازسرگیری پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطهٔ پارتی بیستون»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال دوم، شمارهٔ سوم، صص ۳۹-۶۹.

علیزاده، فاطمه، شیرازی، روح‌الله، (۱۳۹۳)، «مطالعه نقوش شاخص سفال اشکانی در جنوب شرق ایران (حوزه مکران)»، *علمی- تحلیلی هنر و فن*، شمارهٔ سوم، صص ۲۱-۴۴.

فرخ نیا، شراره، (۱۳۹۵)، «تجزیه‌وتحلیل مکانی و الگوی مکان‌یابی محوطه‌های باستانی با استفاده از سامانهٔ اطلاعات جغرافیایی جی‌آی‌اس (GIS) مطالعه موردی: دشت بسطام شاهرود»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۱، صص ۱۵۱ تا ۱۷۰.

فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های شهرستان ارومیه، (۱۳۸۵)، تهران، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح.

فلاندن، اوژن، (۱۳۵۶)، *سفرنامهٔ اوژن فلاندن*، ترجمهٔ حسین نور صادقی، چاپ سوم، ۱۳۵۶، اشراقی.

قندگر، جواد، (۱۳۸۲)، *گزارش مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناسی قلعهٔ زهاک (اژدهاک)* هشترود، سازمان میراث فرهنگی، معاونت پژوهشی، اداره کل میراث فرهنگی آذربایجان شرقی (منتشرنشده).

قندگر، جواد؛ اسماعیلی، حسین؛ رحمت‌پور، محمد، (۱۳۸۳)، «کاوش قلعه اژدهاک هشترود»، همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران، حوزهٔ شمال غرب، مجموعه مقالات، ارومیه.

قندگر، جواد؛ رحمت‌پور، محمد، (۱۳۸۶) *گزارش کاوش فصل هفت کاوش باستان‌شناختی قلعهٔ زهاک*؛ آرشیو میراث فرهنگی آذربایجان شرقی، (منتشرنشده).

کارگر، بهمن، (۱۳۷۴)، *گزارش بررسی و گمانه‌زنی در تپهٔ اهرنجان و قره‌تپهٔ دشت سلماس*، آرشیو میراث فرهنگی آذربایجان غربی، (منتشرنشده).

کالج، مالکوم، (۱۳۸۸)، *اشکانیان*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، هیرمند.

کامبخش فرد، سیف‌الله (۱۳۹۴) *گورخمره‌های اشکانی*، دانشگاهی، باستان‌شناسی و تاریخ (پیوست شمارهٔ ۱)، تهران، صص ۱-۱۰۷.

کاویانی پویا، حمید، (۱۳۹۴)، «بررسی عوامل مؤثر بر روابط ایران و چین و تأثیر آن بر مبادلات محصولات طبی – دارویی در عصر باستان»، *تاریخ پزشکی*، سال هفتم، شمارهٔ بیست‌ودو، صص ۳۱-۷۲.

کریمی، جلال و فرجزاده اصل، منوچهر، (۱۳۸۳)، «تحلیل الگوهای فضایی استقرارگاه‌های باستانی دشت میاناب شوشتر با کاربرد سنجش‌ازدور و سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی»، *مدرس علوم انسانی*، شمارهٔ ۳۵، صص ۱۱۳-۱۲۶.

لجمیری، مژده، زارع خلیلی، مرضیه، (۱۳۸۳)، «معرفی یک محوطهٔ باستانی در اردبیل: گوشا تپه»، *باستان‌پژوهی*، شمارهٔ ۱۲، صص ۸۱-۸۸.

مافی، فرزاد؛ بهنیا، علی، بهرام‌زاده، محمد، (۱۳۸۸)، «طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال دورهٔ اشکانی شهرستان قروه (کردستان)»، *پیام باستان‌شناس*، سال ششم، شمارهٔ ۱۲، صص ۸۵-۱۰۴.

مقصودی، مهران و حسن فاضلی نشلی و قاسم عزیزی و گوین گیلمور و آرمین اشمیت (۱۳۹۱)، «نقش مخروط افکنه‌ها در توزیع سکونتگاه‌های پیش‌ازتاریخ از دیدگاه زمین باستان‌شناختی (مطالعه موردی: مخروط‌افکنه جاجرود و حاجی عرب)»، *پژوهش‌های جغرافیای طبیعی*، سال ۴۴، شمارهٔ ۴، صص ۱-۲۲.

میرزایی دمیرچی، فرنگیس، (۱۳۹۵)، «اشکانیان در آذربایجان و علل حضور کمرنگ آنان در غرب دریاچهٔ ارومیه بر اساس نحوهٔ پراکندگی آثار»، چکیدهٔ *مجموعهٔ مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی استان آذربایجان غربی*، ص ۱۵.

میرزایی دمیرچی، فرنگیس، (۱۳۹۸)، «گزارش بررسی غرب دریاچهٔ ارومیه»، منتشرنشده.

نامی، حسن؛ موسوی نیا، سیدمهدی، (۱۳۹۸)، «بررسی باستان‌شناسی محوطه‌های اشکانی شهرستان درگز، شمال شرق ایران»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۱۱، شمارهٔ ۱، صص ۲۳۳-۲۵۲.

نوراللهی، علی، (۱۳۹۱)، «بررسی باستان‌شناختی قلعهٔ پاجاداغ (قلعه تشویر) شهرستان طارم»، *باستان‌شناسی ایران*، سال دوم، شمارهٔ ۲، صص ۵۴-۷۶.

نوراللهی، علی، (۱۳۹۵)، «کاوش باستان‌شناسی محوطهٔ اشکانی تشویر طارم زنجان»، *دیار*، سال ۱، شمارهٔ ۲، صص ۱-۵۴.

نوغانی، سمیه، (۱۳۹۰)، «ساختارشناسی سفال جلینگی متعلّق به دوران پارتی بر اساس مطالعات آرکئومتریک (باستان‌سنجی)»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۲، صص ۱۵-۳۴.

نیکنامی، کمال‌الدین، ده‌پهلوان، مصطفی، (۱۳۹۲)، «شکل‌گیری راه ابریشم در پرتو امنیت مطالعه موردی: آثار و یافته‌های باستان‌شناختی پیرامون جادهٔ از سمنان تا گرمسار»، *ژئوپلیتیک*، سال نهم، شمارهٔ دوم، صص ۲۳۰ -۲۵۵.

ویستهوفر، یوزف، (۱۳۷۷)، *ایران باستان، از ۲۲۲ پیش از میلاد تا ۶۲۲ پس از میلاد*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.

ـــــــــ (۱۳۹۲)، *امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، گروه مترجمین، ۱۳۹۲، تهران، فرزان.

هرینک، ارنی، (۱۳۷۶)، *سفال ایران در دوران اشکانی*، ترجمهٔ حمیده چوبک، تهران، سازمان میراث فرهنگی.

Aftab, A. et al. 2014. Investigation of the effect of natural factors on the spatial distribution of ancient centers of West Azerbaijan by using GIS. *Spatial Planning*. No. 14, pp. 37-60. [in Persian].

Aghalari, B. M. Deh-Pahlvan. 2011. Cultural indicators in the northwest of Iran in Parthian period with a look at the findings of the second season of excavation in Kohneh-Pasgah Tepesi. *Archaeological Studies.* Volume 3, Number 1, pp. 11-38. [in Persian].

Ali-Beigi, S. 2010. Resuming Archaeological Researches of the Parthian site in Bistoon. *Modares Archaeological Researches.* Second year, third issue, pp. 39-69. [in Persian].

Alizadeh, F. R. Shirazi. 2014. Study of Parthian Pottery Indicators in South-Eastern Iran (Makran Region). *Scientific-Analytical of Art and Technique*. No. 3, pp. 21-44. [in Persian].

Farokhnia, Sh. 2016. Spatial Analysis and Location Model of Ancient Sites by using Geographical Information System (GIS) Case Study: Bastam plain of Shahroud. *Studies Archaeology.* Volume 8, Number 1, pp. 151-170. [in Persian].

Iranshahr. 1964. *Iranshahr.* UNESCO National Commission, vol. 2, number 22, p. 1375. [in Persian].

Burney, C. 1970. *Excavations at Haftavān Tepe* 1968: First Preliminary Report. *Iran* 8:157–71.

———. 1972. *Excavations at Haftavān Tepe* 1969: Second Preliminary Report. *Iran* 10:127–42.

———. 1973. *Excavations at Haftavān Tepe* 1971: Third Preliminary Report. *Iran* 11:153–72.

———. 1975. *Excavations at Haftavān Tepe* 1973: Fourth Preliminary Report. *Iran* 13:149–64.

Burton-Brown, T. 1951. *Excavations in Azerbaijan,* 1948. London: John Murray.

Chaichi-Amirkhizi, A. Saeedi-Harsini, M. 2002. *A Look at Coffin Burials in Ancient Iran.* First Edition, Tehran, Samira. [in Persian].

Colledge, M. 2009. *Parthians.* Translated by Masoud Rajab Niya, Hirmand, Tehran. [in Persian].

Danti, M. 2016. *Azerbaijan in transition from the Bronze Age to the Iron Age.* Translated by Samad Aliyoun, first edition, Tabriz, Hasanlu translation project. [in Persian].

Dark, Ken. R. 2008. *Theoretical foundations of archaeology.* Translated by Kamiyar Abdi, Tehran, academic publication. [in Persian].

Dorner, J. K. Kromer, and A. Lippert. 1974. Die zweite Kampagne der österreichischen Ausgrabungen am Kordlar-tepe. Aserbaidschan. *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Vienna* 104:111–36.

Dyson, R. Jr. 1958. Iron Age Hasanlu. *University Museum Bulletin* 22:25–32.

———. 1959. Digging in Iran: Hasanlu. 1958. *Expedition* 1:4–18.

———. 1960a. Hasanlu and Early Iran. *Archaeology* 13:118–29.

———. 1960b. Where the Golden Bowl of Hasanlu Was Found: Excavations near Lake Urmia which Throw New Light on the Little-Known Mannaeans: Pt. I. *Illustrated London News* 236:132–34.

———. 1961a. Excavating the Mannaean Citadel of Hasanlu; and New Light on Several Millennia of Persian Azerbaijan. *Illustrated London News*, 239:534–37.

———. 1961b. Hasanlu 1960 Campaign. *Archaeology* 14:63–64.

———. 1962. The Hasanlu Project. *Science* 135:637–47.

———. 1963a. Expedition News. Hasanlu. *Expedition* 5:33.

———. 1963b. Hasanlu Discoveries, 1962. *Archaeology* 16:131–33.

Ehringhaus, H. 1994. Gedanken zur Rekonstruction des Gebaudes Kordlar Tepe IV in Iranisch West-Azerbaidjan. *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 27:49–65.

Flanden, E. 1977. *Eugene Flandin's Itinerary.* Translated by Hossein Noor Sadeghi, third edition, Ishraghi. [in Persian].

Geographical culture of the settlements of Urmia city. 2006. Tehran, Geographical Organization of the Ministry of Defense and Armed Forces Support. [in Persian].

Ghandagar, J. 2003. *Preliminary report of the archaeological excavations of Zahak Castle (Azhdahak) in Hashtroud.* Cultural Heritage Organization, Research Deputy, General Directorate of Cultural Heritage of East Azerbaijan (unpublished). [in Persian].

Ghandagar, J. H. Esmaili. M. Rahmatpour. 2013. Excavation of Zahak Castle in Hashtrood. *International Conference on Archaeology of Iran, Northwest Region.* Collection of Papers, Urmia. [in Persian].

Ghandagar, J. M. Rahmatpour. 2006. The report of the seventh chapter of the archaeological excavation of Zahak Castle. Archive of cultural heritage of East Azerbaijan, (unpublished). [in Persian].

Haerinck, E. 1998. *Iran's pottery during the Parthian period.* Translated by Hamide Chubak. First edition, Tehran, Cultural Heritage Organization. [in Persian].

Hamlin [née Kramer], C. 1971. *The Habur Ware Ceramic Assemblage of Northern Mesopotamia: An Analysis of Its Distribution.* PhD diss. University of Pennsylvania, Dept. of Anthropology. Philadelphia.

———. 1974. The Early Second Millennium Ceramic Assemblage of Dinkha Tepe. *Iran* 12:125–53.
———. 1975. Dalma Tepe. *Iran* 13:111–28.
Harris, M.V. 1989. Glimpses of an Iron Age Landscape: Plants at Hasanlu. *Expedition* 31(2-3): 12–23.
Heydari, R. 1995. *Excavation of Tepe Rabat.* West Azerbaijan Cultural Heritage Archive, (unpublished). [in Persian].
Jamalzadeh, MA. 1962. *Ganj-e Shaygan or the economic situation of Iran.* Kaviani, Berlin, 1956, pp. 63-67. [in Persian].
Johnson, H. 2007. *Ideas of Landscepe*, Londen, Blackwell Publishing.
Kambakhshfard, S. 2014. *Parthian pithos tombs.* Collegiate. Archeology and history (Appendix No. 1). Tehran, pp. 107-1. [in Persian].
Karegar, B. 1995. *Survey and sounding report in Ahranjan Hill and Qara-Tepe of Dasht-e Selmas.* West Azerbaijan Cultural Heritage Archive, (unpublished). [in Persian].
Karimi, J. & M. Farajzadeh, Asal. 2004. Analysis of the spatial patterns of ancient settlements in the Shushtar Mianab Plain by using remote sensing and geographic information systems. *Modares of human science.* No. 35, pp. 113-126. [in Persian].
Kaviani-Pouya, H. 2014. Investigation of influence factors of the relations between Iran and China and its effect on the exchange of medical-pharmaceutical products in the ancient era. *Medical History.* 7th year, 22nd issue, pp. 72-31. [in Persian].
Khan-Mohammadi, B. & I. Kharazi. 2012. Investigation of settlement patterns in the west of Urmia. *Zagros Researches.* First year, First issue, pp. 26-35. [in Persian].
Kleiss, W. ed. 1979. *Bastam: Ausgrabungen in den Urartaischen Anlagen. Tehraner Forschungen* 4–5. Berlin: Mann.
Kowalewski, S. A. 2008. Regional Settlement Pattern Studies, *Journal Archaeo Res,* vol 16, pp: 225-285.
Lajmiri, M. & M. Zare-Khalili. 2005. Introduction of an ancient site in Ardabil: Gosha Tepe. *Bastan-Pazhuhi.* No. 12, pp. 81-88. [in Persian].
Lippert, A. 1975. Ausgrabungen am Kordlar Tepe (Persisch-West Aserbeidschan). *Antike Welt* 6:298–99.
———. 1976. Vorbericht der sterreichischen Ausgrabungenam Kordlar-Tepe in Persisch Aserbaidschan: Kampagne 1974. *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Vienna* 106:83–112.
———. 1977. Kordlar-Tepe. *Iran* 15:174–77.
Mafi, F. A. Behnia. & M. Bahramzadeh. 2010. Classification and Typology of Parthian Pottery of Qorveh (Kurdistan), *Payam-e Bastan-Shanas,* Year 6, Number 12, pp. 85-104. [in Persian].
Maqsoodi, M. H. Fazeli-Nashli. A. Qasim. G. Gwynn & A. Schmidt. 2013. The role of splays in the distribution of prehistoric settlements from the point of view of archaeological geology (Case study: Splays of Jajroud & Haji Arab). *Natural Geography Research.* Year 44, Number 4, pp. 1-22. [in Persian].
Mirzaie Damirchi, F. 2017. Parthians in Azerbaijan and the reasons for their faint presence in the west of Urmia Lake based on the distribution of the works. *Abstract of the articles of the congress on the history of architecture and urban planning of West Azerbaijan province,* p. 15. [in Persian].
———. 2019. Report on the Investigation of the west of Urmia Lake. *Unpublished.* [in Persian].
Molazadeh, K. &. M. Mohammadi. 2006. Encyclopedia of Historical Building of Iran in Islamic Period: Forts and Fortress, *Sorey-e- Mehr Publisher,* First Print. [in Persian].
Muscarella, O. 1968. Excavations at Dinkha Tepe, 1966. *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art* 27:187–96.
———. 1973b. Excavations at Agrab Tepe, Iran. *Metropolitan Museum Journal* 8:47–76.
Nami, H. & S.M. Mousavinia. 2019. Archaeological Survey of Parthian Sites in Daregaz, Northeast of Iran. *Archaeological Studies.* Volume 11, Number 1, pp. 233-252. [in Persian].
Niknami, K. & M. Deh-Pahlan. 2013. Shaping the Silk Road in the Light of Security, a Case Study: Archeological Artifacts and Findings Around the Road from Semnan to Garmsar, *Geopolitics,* Year 9. Second issue, pp. 230-255. [in Persian].
Noghani, S. 2012. Structural analysis of Jilingi pottery belonging to the Parthian period based on Archaeometric studies, *Archaeological Studies.* Volume 3, Number 2, pp. 15-34. [in Persian].
Noorollahi, A. 2013. Archaeological survey of Pajadagh Castle (Tashvir Castle) in Tarom. *Archeology of Iran*. Second year, number 2, pp. 54-76. [in Persian].
Noorollahi, A. 2017. Archaeological excavation of the Parthian site of Tasvir Tarom, Zanjan. *Diyar.* Year 1, number 2, pp. 1-54. [in Persian].

Pecorella, P. & M. Salvini. 1984. *Tra lo Zagrose L'Urmia: Ricerche Storicheed Archeologichenell' Azerbaigian Iraniano,* Incunabula Graeca 78. Roma: Editioni dell Ateneo.

Purfaraj, A. 2017. Explanation and chronology of cultures of the first millennium B.C. in Nir a city in Ardabil Provience. *Archaeological studies.* Year 9, number 1, pp. 37-54. [in Persian].

Sabzi-du-Ābi, M. A. Hejebri Nobari. F. Khademi-Nadushan. & S.M. Mousavi-Kohper. 2013. Investigation and analysis of the settlement pattern of Khave Plain in the Parthian period. *Historical Sociology.* Volume 5, Number 2, pp. 63-80. [in Persian].

Sadraei, A. 2019. *Archaeological Researches from Beygum Qalea Naqadeh to Rig Abad-e Piranshahr.* First edition, Tabriz, Hasanlu translation project. [in Persian].

Saidi Harsini, M. R. K. Niknami. & A. Tahmasabi. 2012. Environment and Culture Interaction: Geographical Perspective and Archaeological Analysis of Central Zagros Copper-Stone Age Settlements. *Archaeological Researches of Iran.* Second period, number 1, pp. 25-36. [in Persian].

Salimi, S. M. Deh-Pahlvan. & H. Davoodi. 2018. Investigation of the pithos's cemeteries of the Parthian period on the eastern side of Zab-e Kuchak River in Sardasht, Northwestern Iran. *Archaeological Studies.* Volume 10, Number 1. Pp. 135-154. [in Persian].

Sami, A. 2009. *Sassanid Civilization.* Shiraz, two volumes, the first volume, Fouladvand.

Sarfaraz, Ali-Akbar & Āvarzamani, Fereydoon. 2000. *Coins of Iran.* Tehran, Organization for Studying and Compiling Humanities Books of Universities (Samt). [in Persian].

Seibert, Jeffry D. 2006. Introduction, in: E.C. Robertson, J.D. Seibert, D.C. Fernandez, and M.U. Zender, (eds.), Space and Spatial analysis in archaeology. Alberta, Canada: *University of Calgary press*, xiii.

Voigt, M. 1976. *Hajji Firuz Tepe*: An Economic Reconstruction of a Sixth Millennium Community in Western Iran. Ph.D. diss. University of Pennsylvania, Dept. of Anthropology. Philadelphia.

Wiesehofer, J. 1999. *Ancient Iran, from 222 BC to 622 AD*. translated by Morteza Sagheb Far, Ghoghnus, Tehran. [in Persian].

Wiesehofer, J. 2014. *Parthian Empire and its documents and sources*. Translators Group, first edition, Tehran, Farzan. [in Persian].

Young, T.C. Jr. 1959. Excavations at Hasanlu: The Season of 1958. *Bulletin of the Philadelphia Anthropological Society* 12:5–8.

Zekrgoo, A. H. 1995. Spiritual Identity of The Silk Road, *Journal of Iran Shenakht,* Vol 5, Mohammad-e-Amin Publisher, pp. 179-197. [in Persian].

https://www.urmia-ag.ir/fa/wagov/tourism.

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Prees

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

The Role and Function of Shells and Shell Beads in the Temple Surkh Dom Lori

Parisa Naseri [1], Abbas Motarjem [2] ✉, David S. Reese [3]

1.Department of Archeology, Faculty of Art and Architecture, Boali Sinai University, Hamadan, Iran. Email: p.naseri@art.basu.ac.ir

2.Department of Archeology, Faculty of Art and Architecture, Boali Sinai University, Hamadan, Iran. Corresponding Author Email: motarjem@basu.ac.ir

3.Curatorial Affiliate, Division of Anthropology. Peabody Museum of Natural History, Yale University. Email: davidsreese@yahoo.com.

Article Info

Article type:
Research Article

Article History:

Received:
10, January, 2022

In Revised Form:
17, February, 2022

Accepted:
19, September, 2022

Published online:
20, June, 2023

Abstract

Shell, as the natural shell of some mollusks, has always interested humans. Some of these species have been part of man's diet since the beginning of his cultural development. In contrast, others have been used as natural utensils or as ornaments. Among the people, the characteristics of this shell group are clarified based on their spatial analysis, which is often placed in religious contexts such as shrines as special offerings and gifts or grave gifts with the deceased .While in some Far Eastern cultures, they have been used as money in some cases. The Surkh Lori is one of the key areas of the second millennium BC. It is located in western Iran's region behind the mountain (Lorestan). It was first excavated by Erich Schmidt in 1938 and introduced as a temple. Many of the objects found in this area are votive offerings made by the area's people for the good of this Temple. Among these objects, at least 532 sea shells have been found. Their origin is determined according to their biological typology from the Persian Gulf to the Sea of Oman. The abundance of shells such as Kowzak or Cowries indicates that this Temple belonged to a female goddess, probably "Ninlil," because of the accompaniment of such shells in the context of the first millennium BC; It is commonly reported in the graves of women and children.

Keywords: Shell, Shell beads, Sorkh Dom Temple, Iron age, Loristan.

Cite this: Naseri, P., Motarjem, A., Reedse, D., 2023. The Role and Function of Shells and Shell Beads in the Temple Surkh Dom Lori: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 - (213-241).
DOI: 10.22059/JARCS.2022.337720.143080

CC BY

Published: University of Tehran Press.

1. Introduction

Sorkh Dom Lori's ancient site is located in the Pish-e Kuh region of Lorestan. It is located in one of the mountainous plains on the connecting route between Shushan, the central Zagros plains, and the Central Plateau of Iran(plan 1). This ancient site was subjected to a limited archaeological exploration by Schmidt in 1938 (Schmidt, 1938). Until now, however, its excavation had not been continued, and practically with the end of the initial work of Holmes, the archaeological excavations in this area were never completed and practically remained unfinished at a beginning stage (Van Loon, 1967). The remains of a large stone architectural structure without finds related to daily life show that the special function of the complex could be proposed as a place of worship.

Seashells discovered from Sorkh Dom Lori Temple

The presence of large amounts of sea shells, whether in the form of manufactured objects or raw materials, in many ancient places in Iran and other regions of the world has attracted the attention of researchers. One of the features of these archaeological data is the possibility of identifying their place of origin because shells, as part of a living organism can live only in certain areas of the seas. Furthermore, all these shells have been distributed to areas far from the coast through trade and commerce (Reese,1989:81). Based on this, archeology emphasizes the importance of these objects for the people of different periods and their beliefs about these objects, which have been moved over long distances (Trubit, 2003: 248). Our preliminary investigation shows that the closest point of access of the Sorkh Dom Lori area to sea urchin is to the northern shores of the Persian Gulf to the Sea of Oman is between 300 and 450 km in a straight line, as the closest source of some of the species of shells discovered (Schmidt, 1938).(table 1).

Methodology

In this article we use a contextual method of analysis, with attention to the differences between quotidian and ritual spaces and the objects one might expect to find therein. We intend to answer to some extent the reasons for the presence of these imported objects as non-subsistence and prestige goods among the remains of Sorkh Dom Lori, relying on the descriptive-analytical method and the basis of the interpretation of the texture and using similar and identical comparative patterns.

The history of shells in the archaeological contexts of Lorestan

The obvious visual difference, along with the special beauty of shells, causes people to pay attention and focus on them; hence, sea shells have been reported in many settlement places from the Epi-Paleolithic period to the present-day(Figure 1&2). At the same time, due to the resistant material, unlike other objects, these organic materials remain unchanged for many years. The two main places where shells are concentrated in the ancient sites of Iran tend to be ancient graves and temples. Although we do not know clearly whether the presence of large quantities of shells was only a part of clothing decoration or perhaps a special gift for the dead, we propose the latter to be more likely in this case because of the particularity of healthy shells not worked so as to be sewn into clothes is related to the special function of giving gifts to the dead during burial.

The abundance of this phenomenon in many ancient cemeteries shows that placing shells as gifts for the deceased was a cultural tradition that can be considered a common phenomenon in its time. Indeed, in most of the cemeteries explored in western Iran, this cultural tradition is found, at e.g., Chia Sabz and Khamtrlan cemeteries (Schmidt and Maurits, 1989: 112-114), Heklan and Parchineh (Overlaet and Herink, 1996), Kale Nisar cemetery (Overlaet and Herink, 2008:61), Bani Sarme cemetery (Overlet and Haerink, 2008; Haerink, 2006: xviii), Ilam cemetery (Overlaet and Haerink, 2010), Kan Gonbad cemetery (Kabli, 1989), Khatun Ban cemetery (Overlaet, 2004: 128), Bardebal cemetery (Overlaet 2005), Shurabeh cemetery (Overlet, 2005: 11), Pai-Kel cemetery of Workbod (Vanden Berghe, 1968: 187-180), Iron and Posht-e Kuh Daroband, Ketel-Gol-Gol cemeteries, Darvin B cemetery, Cham-Choghel, Pai-Kel cemeteries (Overlaet, 2003: 205-207), Sorkh Dom Lori (Schmidt, van Loon & Curvers 1989: 389), Qomish (Schmidt and Maurits, 1989: 382), Workbud (Vanden Berghe, 1968: 120), and Babajilan (Hasanpur et all, 2015: 184; Vanden Berghe: 1968).

Chronology and dating of Sorkh Dom Lori temple

Schmidt identified the remains of at least three architectural periods at Sorkh Dom Lori. The second period (Period II), which includes three phases (A-B-C), was identified as a temple dating to the

period between 800 to 650 BCE (Schmidt et al. 1989: 49). Furthermore, all the samples of shells studied and many other objects were discovered from the same period. (Figure 3)

Introduction of Sorkh Dom Lori shells

1804 objects were obtained from the excavation of Layer II at Sorkh Dom Lori (Schmidt et al. 1989: 476-482), which include beads, shells, pins, figurines, dishes, tools, etc. Also, based on the technical classification of the archaeological objects discovered in the Sorkh Dom Lori Temple, different styles such as the local native style of Lorestan, the Elamite style, the Babylonian style, the Assyrian style, and the Mannaean style can be seen among them (Muscarella, 1981). Of these, 523 are pieces of shells or decorative beads made of shells, 488 of which are kept in the National Museum of Iran(Figure 5&6) and the rest in the University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology. That is, about a quarter of all the objects in this temple are comrpised of shells, which is a significant statistic and shows the importance of shells in this religious structure.

Samples of shells with inscriptions and textures from the place where the shells were discovered

Among more than 500 pieces of shells discovered from the room of the Sorkh Dom Lori Temple, only one of them, a piece of neck pendant with dimensions of approximately 3.1 x 3.7 cm in the shape of a triangle, probably cut from a lambis shell, has words written on it: three words in carved Babylonian cuneiform. This inscription seems to have been left unfinished. However, these three words are written on it in the form of ((x)-ni-tú or na), which is probably related to the Babylonian god Nin-Lil, the wife of Enlil. (Brinkman, 1989: 477). This object was found among hundreds of other votive offerings in the cracks in the walls of the main Temple in the place of the altar(Figure 2). It should be noted that all the sea shells discovered from the Sorkh Dom Lori Temple were hidden in the gap between the stones of the wall or at a small depth in the floor of the Temple. Regarding the function of shell objects in sacred spaces, "Karvers" believes that its function can be both decorative and religious. Installing shells on the wall or placing them between the cracks in the stones of the temple wall is considered a kind of offering. It must have a special meaning for those who have done this work.

The typology of sea shells discovered from the Sorkh Dom LoriTemple

The most abundant types of shells identified from the Sorkh Dom Lori Temple are known in the Oman Sea and the Persian Gulf because they are the closest open water shores to this Temple. Which include the following index species.

2 -The most abundant shell species in Sorkh Dam Lori belongs to the Family Olividae species, also identified in other known sites in the Iranian plateau.

3- Engina shell; This type of shell is from the large branch of marine gastropods, "Gastropoda shell families," and from the Pisaniidea family, of which many species have been identified. It is stunning.

3- Conus shells, this species is from the large branch of marine gastropods and the Conidia family, it is a type of conic headshell with red spots, and it has been reported from the copper and stone period in many areas in the central plateau of Iran.

4-Cowrie shell. This shell type is also from the large branch of marine gastropods and the Cypraeidae family. A jagged gap in its anterior part has given it a state similar to a human eye when it is half open. Perhaps it has been very interesting for this reason. This shell is one of the most abundant sea shells that people have used for a long time and even today.

5- Dentalium shell, this shell also belongs to the Dentaliidae family. They are tubular and slightly curved shells. In the past, they were made into strings of beads with multiple transverse cuts. They were especially used in the Neolithic period.

6- Murex shell is also a marine gastropod of the Muricidae family, usually called "murexes" or "stone snails."

7- Arcularia shell is also a species of sea snail from the family of marine gastropods and the Nassariidae family.

Mechanism of trade and transfer of shell from coastal areas

According to zoological information, all the species of shell identified from the Sorkh Dom Lori area are saltwater species. Therefore it seems that, like other prestigious goods of that time, they arrived in this area via a mechanism consisting of local merchants going from station to station to the end-

of-the-line in the high plateau areas. Because these shells can be seen along most areas of the route and their quantity decreases with increasing distance, this model has already been presented for the obsidian trade. However, another assumption is possible that these objects were collected by nomadic groups and herdsmen who spend winters every year as part of their nomadic lifestyle in the low-lying areas near the northern shores of the Persian Gulf, between the plains of Deh Loran and Susa, and then migrated to the so-called highlands. They were thus imported from Pish-e koh in Lorestan to the edge of the Central Plateau of Iran. This point of view can be confirmed by the relatively large presence of such shells in the excavated graves of Lorestan, which are attributed to these tribes.

Ethnological interpretation of the function of shells

Let us look at this phenomenon from today's anthropological perspective. We will see that the people of Lorestan call the oyster Sefidmoreh, Zhir Sar Pari and Naf-e Pari, Kozhek and Cheshgarbeh, etc. Most of these terms have mythological and ritualistic connotations. For example, in Lorestan, colored glass beads with pierced coins and perforated cowrie sea shells were worn as necklaces, directly attached to clothes, or braided into hair (Watson 1979: 194-195). Therefore, there is a widespread belief in cowrie shells. It is still popular as an eye-sore repellent among various ethnic groups in western Iran (Simpson, 2000:6). Large perforated discs made of oysters, popularly known as Naf-e Pari ("fairy navel"), a few examples of which have also been found in Sorkh Dom Lori, were sometimes attached to clothing or household objects, while based on the ethnographic data of these were always old and worn-out in appearance, as they were sometimes obtained from old excavated graves (Watson 1979: 195). These are the same type of discs reported from cemetereies of the Early Iron Age in Lorestan and from other ancient sites across the Iranian plateau such as Susa, Silk, Zagros, Marlik, etc. These disks are made from a type of sea shell called *lambis trocona* and belong to a group of objects with a wide distribution range, stretching from the southern Levant to western Iran. Sometimes they are found together with the remains of a metal nail in the central hole, which shows that they would have been attached to wooden objects (Weeks et al., 2008).

مجله مطالعات باستان شناسی

شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶

https://jarcs.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

نقش و کارکرد صدف و مهره‌های صدف در معبد سرخ‌دم لری

پریسا ناصری[۱]، عباس مترجم[۲]✉، دیوید اس رایز [۳]

۱. گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان، دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: p.naseri@art.basu.ac.ir.

۲. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی دانشکده هنر و معماری دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. رایانامه: motarjem@basu.ac.ir .

۳. موزه تاریخ طبیعی پیبادا آمریکا، وابسته به دانشگاه یال، آمریکا. رایانامه: davidsreese@yahoo.com.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۰/۱۰/۳۰

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۰/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۶/۲۸

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲ /۰۳/۳۰

چکیده

صدف‌ها به‌عنوان پوسته طبیعی برخی نرم‌تنان همواره موردتوجه انسان بوده است. برخی ازاین‌گونه‌های جانوری از ابتدای تکامل فرهنگی انسان بخشی از رژیم غذایی وی را تشکیل داده‌اند، درحالی‌که برخی دیگر به‌عنوان ظروف طبیعی و یا به‌عنوان زیورآلات کاربرد داشته‌اند، زیبایی و درخشندگی خاص صدف‌ها موجب شده تا برخی از انواع آنها در طول هزاران سال ماهیتی جادویی و آئینی در میان مردم پیدا کنند، مشخصه این گروه از صدف‌ها بر مبنای تحلیل مکانی آنها که اغلب در بافتارهای آئینی و مذهبی مانند نیایشگاه‌ها به‌عنوان نذری و هدیه ویژه و یا هدایای گور همراه متوفی قرار داده‌شده‌اند روشن می‌گردد. در حالی که در برخی فرهنگ‌های شرق دور در مواردی به‌عنوان پول در دادوستد روزمره مورداستفاده قرارگرفته‌اند. محوطه سرخ‌دم لری یکی از محوطه‌های کلیدی هزارهٔ دوم ق. م در منطقه پشت کوه (لرستان) در غرب ایران است که نخستین بار توسط اریخ اشمیت در سال ۱۹۳۸ م کاوش شد و وی آن را به‌عنوان یک نیایشگاه معرفی کرده است. بسیاری از اشیایی که از این محوطه به‌دست‌آمده اشیاء نذری است؛ که نیایشگران به خدای این معبد تقدیم کرده‌اند. از میان این اشیاء حداقل ۵۳۲ قطعه صدف دریایی یافت شده است که منشأ این صدف‌ها برحسب گونه‌شناسی زیستی آن‌ها از خلیج‌فارس تا دریای عمان تعیین‌شده است. فراوانی صدف‌هایی مانند گونه کوژک یا سپید مهره (Cowrie) نشان‌دهنده این امر است که این معبد مربوط به یک الهه زن مؤنث بوده است چراکه در اغلب بافتارهای باستان‌شناسی همواره این نوع صدف صرفاً در گورهای زنان و کودکان یافت شده است که وجود یک کتیبه به خط میخی و زبان بابلی بر روی یک قطعه صدف نشان داد این نیایشگاه به الههٔ «نین ئیل» تعلق داشته است. همچنین عدم وجود هرگونه ابزار و ادوات جنگی در این سازه بزرگ تعلق آن به یک مکان مقدس نیایشگاهی را مجدداً تایید می‌کند. در معبد سرخ‌دم لری بسیاری از اشیاء و صدف‌های مورد مطالعه در این پژوهش تنها در میان شکاف دیوارها و لابه‌لای سنگ‌های درون فضا قرار داده شده‌اند که خود اقتباسی از اهداء نذورات به معابد در سنت‌های بابلی و سومری در بین‌النهرین است.

واژه‌های کلیدی: صدف، مهره صدفی، معبد سرخ‌دم، عصر آهن، لرستان.

استناد: ناصری، پریسا، مترجم، عباس، اس‌رایز، دیوید؛۱۴۰۱-۱۴۰۲. نقش و کارکرد صدف و مهره‌های صدف در معبد سرخ‌دم لری: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان- بهار ۱۴۰۱-۱۴۰۲- پیاپی ۳۲-(۲۴۱-۲۱۳).

DOI: 10.22059/JARCS.2022.337720.143080

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

محوطه باستانی سرخ‌دم لری، بقایایی بازمانده از یک نیایشگاه متعلق به نیمه هزارۀ دوم ق.م است که طی کاوش‌های هیئت هلمز در ۱۹۳۸ م. خاک‌برداری و معرفی‌شده است (Schmidt, 1938). این محوطه واقع در لرستان در قسمت غربی فلات ایران و در میان رشته‌کوه‌های زاگرس قرارگرفته است. لازم به ذکر است که در این محدوده جغرافیایی یک مکان دیگر به نام سرخ‌دم لکی در سی کیلومتری آن وجود دارد که نباید باهم اشتباه گرفته شوند[1] (شیشه‌گر، ۱۳۸۴).

۱-۱. موقعیت جغرافیایی

از نظر جغرافیای طبیعی، لرستان توسط کبیر کوه با جهت شمال غرب ـ جنوب شرق که یکی از ارتفاعات زاگرس مرکزی است به دو بخش پیش‌کوه و پشت‌کوه تقسیم می‌شود. مناطق حدفاصل غرب کبیرکوه تا جبل‌حمرین شامل دشت‌های دهلران و دشت عباس و... به نام پشت‌کوه و بخش‌های درونی یا شرقی آن‌که شامل بیشتر مساحت استان لرستان کنونی و بخش‌هایی از مناطق هم‌جوار است را به نام پیش‌کوه می‌نامند.

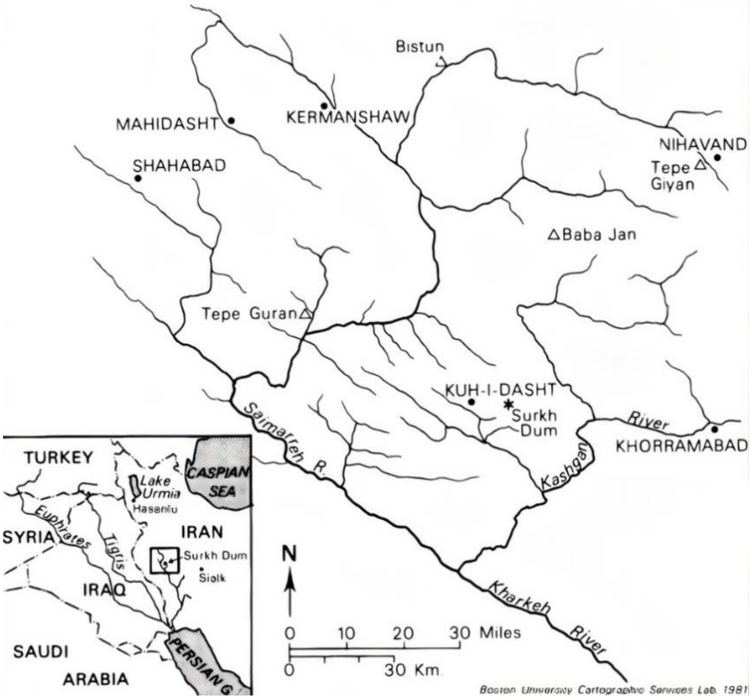

نقشۀ شمارۀ ۱. موقعیت جغرافیایی سرخ‌دم لری (Schmidt, 1989: p 49)

Plan. 1- Geographic Situation of Sorkh Dom Lori ancient site (Schmidt, 1989: p 49)

در برخی متون جغرافیایی از این دو منطقه به نام لر کوچک و لر بزرگ هم یاد شده است؛ اما آنچه ازنظر چشم‌انداز زیست‌محیطی و بوم‌شناسی اهمیت دارد این نکته است که دشت‌های واقع در پشت‌کوه عمدتاً مراتع قشلاقی و دره‌ها و دشت‌های بخش پیش‌کوه عمدتاً مراتع ییلاقی اقوام لر در طول تاریخ بوده است. محوطه سرخ‌دم امروزه از توابع شهرستان کوهدشت در جنوب پیش‌کوه و در منتهی‌الیه جنوبی کوه‌های زاگرس واقع‌شده است. این مکان باستانی در دامنه کوهی مشرف‌به روستایی به همین نام که دم سرخ و خوش‌ناموند نیز خوانده می‌شود در ۱۲ کیلومتری جنوب شرقی شهر کوهدشت لرستان واقع‌شده است ارتفاع آن از سطح دریا ۱۲۸۰ متر است (Muscarella,1981:328) (نقشۀ شمارۀ ۱).

۱-۲. پیشینۀ پژوهش در سرخ‌دم لری

محوطــۀ سرخ‌دم مدت‌ها قبل از حضور هیئت باستان‌شناسی اشمیت بر اساس یافته‌های از کاوش‌هایی که افراد محلی به‌تبع شرایط خاص آن زمان به‌منظور یافتن اشیاء عتیقه در بیشتر نقاط مشرق زمین رایج شده بود، شناخته‌شده بود. بر این اساس به محض حضور هیأت هلمز در منطقه موردتوجه آن گروه قرار گرفت و بلافاصله کاوش‌هـای اریـک اشـمیت در سال ۱۹۳۸ م در آن شروع گردید. اشمیت در همین سال گزارش مختصری از یافته‌های خود در محوطه سرخ‌دم لری را منتشر کرد (Schmidt, 1938). بعد از مرگ اشمیت سال‌ها بعد همکار او به نام «ون لون» گــزارش دیگری از کاوش‌های باستان‌شناسی سرخ‌دم منتشر کرد. بدون آنکه کاوش‌های باستان‌شناسی در آن محوطه ادامه یابد (Van Loon,1967).سال‌ها بعد ماسکالارا در مقاله‌ای به معرفی اشیاء سرخ‌دم در موزه متروپولین پرداخت (Muscarella, 1981)؛ و گزارش نهایی کاوش اشمیت سرانجام در سال ۱۹۸۹ به اهتمام شاگردان وی چاپ و منتشر شد(Schmidt, 1989). همچنین نظر به اهمیت موضوع و تنوع اشیاء یافت شده از این محوطه باستانی طی سال‌های اخیر دو پایان‌نامــۀ کارشناسی ارشد توسط ناهیـد دهقـان و مریـم دلیران بـه مطالعــۀ بخشی از اشیا این محوطه پرداخته‌اند (دهقان ۱۳۸۲)-(دلیران ۱۳۸۷). عبدی نیز در سال ۱۳۸۲ برای یک فصل کاوش‌هایی را در این منطقه انجام داد (عبدی، ۱۳۸۲) و درنهایت مریم دولتی رساله دکتری خود را دربارۀ طبقه‌بندی اشیاء سرخ‌دم لری به انجام رساند (دولتی، ۱۳۹۸).

بررسی اولیه یافته‌های کاوش اشمیت نشان می‌دهد؛ مقدار قابل‌توجهی صدف‌های خام دریایی و یا اشیاء ساخته‌شده از این گونه صدف‌ها در این مکان یافته شده است، این موضوع از این نظر واجد اهمیت است که اغلب این صدف‌ها کالایی غیربومی و منشأ زیستی آنها به آب‌های آزاد برمی‌گردد، درحالی‌که نزدیک‌ترین نقطه دسترسی این مکان به دریای جنوبی خلیج‌فارس تا دریای عمان بین ۳۰۰ تا ۴۵۰ کیلومتر به خط مستقیم فاصله دارد؛ و طبعاً مکانیزمی برای جهت انتقال این داده‌ها وجود داشته است. این در حالی است که بحث استفاده از صدف‌های دریایی در همان زمان در بسیاری از محوطه‌های باستانی گزارش شده و بحث تجارت آنها مطرح شده است. لذا در بدو امر سؤالات ذیل مطرح می‌شود.

۱. با توجه به فاصله نسبتاً زیاد این مکان با دریا هدف از تجارت و حمل مقادیر قابل‌توجه از گونه‌های متنوع صدف دریایی چه بوده است؟

۲. نزدیک‌ترین و در دسترس‌ترین منشأ زیستی این گونه‌های صدف در کدام مناطق ساحلی است و مکانیسم تجارت آن به محوطه را چگونه می‌توان توضیح داد؟

۳. چه رابطه‌ای بین حضور صدف دریایی با بافتار مذهبی و آئینی در این مکان قابل‌طرح است؟

در قدم اول با استفاده از روش مطالعه و مقایسه بر پایه «تحلیل بافت محل کشف» و یا تفسیر بر پایه «مکانیت اشیاء در بافتار باستان‌شناسی» می‌توان تا دلایل وجودی و یا تعلق اشیاء به یک مکان را کشف نمود. بر این اساس همواره یک ارتباط و وابستگی بین بافت مکانی و کارکرد شیء قابل‌طرح است، برای مثال بقایای مواد معیشتی عمدتاً در فضاهای روزمره و محل مصرف یا ذخیره یافت می‌شوند درحالی‌که برخی اشیاء و نمادهای آئینی عمدتاً در فضاهایی متعلق به نیایشگاه‌ها، قبور و دیگر بافتارهای آئینی - مذهبی قرار دارند. لذا در این مقاله سعی می‌شود تا با تکیه‌بر روش تحلیلی و تفسیر بر پایه بافت محل کشف و هم‌زمان به‌کارگیری

روش‌های مقایسه‌ای در بافتارهای همسان و مشابه تا حدودی به دلایل حضور این اشیاء و کالاهای غیر معیشتی در میان بقایای سرخ‌دم پاسخ داده شود. به این منظور اساس کار بر فرضیات ذیل استوار است.

۱. به نظر می‌رسد جلا، درخشش، ماندگاری و خاص بودن فرم صدف‌های دریایی نسبت به سایر عناصر در دسترس برای ساکنان مرتبط با نیایشگاه سرخ‌دم مرتبط با افکار مذهبی و نمادی از تفکرات کیهانی آنها بوده است.

۲. مطالعه زیست‌شناسی دریایی نشان می‌دهد نزدیک‌ترین مکان زیستی گونه‌های صدف دریایی کشف‌شده از محوطه سرخ‌دم حداقل در خط ساحلی به طول ۴۰۰ کیلومتر قرار دارند که پس از صید و گردآوری از مسیرهای تجاری شناخته شده تا مرکز فلات ایران و دره‌های زاگرس قابل‌انتقال خواهند بود.

۳. همسانی بافتار باستان‌شناسی و وجود صدف‌های غیربومی دریایی در سرخ‌دم در مقایسه با محوطه‌های شناخته شده‌ای مانند چغازنبیل، حسنلو و بین‌النهرین (گورستان اور و معبد نوزی) دلالت آشکاری بر نقش و اهمیت مذهبی مشابه در این نیایشگاه است.

۴. سابقه وجود صدف در بافت‌های باستان‌شناسی لرستان

صدف‌ها یا پوسته نرم‌تنان، به همراه استخوان، گرده و بقایای گیاهی و زغال یکی از بادوام‌ترین داده‌ها در کاوش‌های باستان‌شناسی هستند (Allen, 2016: 1). صدف‌ها توسط انسان به طرق مختلف مورد استفاده قرارگرفته است. از جمله به عنوان منبع غذایی، دارویی، زیورآلات شخصی، اشیاء خاص، نذری و هم‌زمان در برخی فرهنگ‌ها به خاطر استفاده از مواد آلی موجود در آن برای رنگ‌آمیزی ارغوانی منسوجات مورد استفاده بوده است (Naama Sukenik.et all, 2021:4 - Reese,2010:113-141). صدف‌هایی که دور از منبع طبیعی خودیافت می‌شوند نیز نشانی آشکار بر وجود یک سیستم تجاری و به تبع تماس بافرهنگ‌های مختلف است (Trubit,2003: 244-245).

در محوطه‌های باستانی لرستان از دورهٔ پارینه‌سنگی جدید تا عصر آهن نمونه‌هایی از صدف‌هایی دریایی از کاوش‌های باستان‌شناسی گزارش‌شده است. در بیشتر این گزارش‌ها صدف‌های یافت شده مربوط به گورها هستند. وجود صدف در گورستان و همراه با متوفی از دو جهت قابل‌بحث است، احتمال اول این است که این‌ها بخشی از تزئینات لباس متوفی بوده باشند و یا ممکن است بنا بر یک عقیده خاص آئینی با اموات دفن شده باشند. رنگ سفید، فرم خاص، عدم امکان سریع‌الوصول بودن آن برای بخش عمده مردم دور از ساحل می‌توانسته موجب تلقی آن به‌عنوان یک شیء ویژه و عجیب‌وغریب گردد؛ و همین امر می‌توانسته آن را در زمره اشیاء منزلتی و آئینی قرار دهد که ارزش تجارت و حمل در مسافت طولانی را داشته باشد. نخستین شواهد استفاده از صدف در فلات ایران حاکی از کاربرد صدف به‌عنوان یک عنصر تزئینی است که از لایه‌های پارینه‌سنگی جدید غار یافته لرستان گزارش‌شده است (Otte. Et al. 2007: 98 & 2011: 92). این نوع صدف دریایی از خانواده Olivide و Polinices هست (شیدرنگ، ۱۳۹۸: ۲۱) که استفاده از آن بعدها هم تداوم‌یافته است (شکل شمارهٔ ۱). در پناهگاه صخره‌ای پاسنگر که مربوط به دوره پارینه‌سنگی جدید و فراپارینه‌سنگی است نیز دو گونه فسیل صدف دوکفه‌ای از large fossil scallop یافت شده است (شیدرنگ و بیگلری، ۱۳۹۸: ۲۱-۲۲) (شکل شمارهٔ ۲). به نظر می‌رسد با توجه به بافت رسوبی محل که بستر اصلی گونه‌های متنوعی از فسیل‌های این‌گونه موجودات دریایی است. این نمونه‌ها از همان منطقه یافت شده باشند و به خاطر تفاوت بصری آنها با

دیگر عناصر محیطی موجب جلب نظر ساکنان و انتقال آن‌ها به محل سکونت خود شده باشد؛ این نکته می‌تواند نشان دهد که تنها تفاوت بصری یک شیئی می‌تواند آن را ممتاز از دیگر اشیاء نشان دهد؛ اما نتایج کاوش‌های باستان‌شناسی بیانگر آن است که از نیمه هزارهٔ چهارم ق.م به‌یک‌باره شاهد حضور فراوان گونه‌های مختلف صدف دریایی خصوصاً در بافت‌های گورستانی در لرستان باشیم. این پدیده تاکنون از گورستان‌های چیا سبز و کمترلان (Schmidt and Maurits, 1989: 112-114)، هکلان و پرچینه (Overlet and Herink,1996)، قبرستان کله نثار (Ovrlet and Herink, 2008:61)، گورستان بنی سرمه (Overlet and Herink, 2006:p xviii)، گورستان ایلام (Overlet and Herink,2010)، گورستان کان گنبد (کابلی، ۱۳۶۸)، گورستان خاتون بان (Overlet, 2004: 128)، گورستان بردبل (Overlet 2005)، گورستان شـورابه (Overlet, 2005:11)، گورستان پای کل ورکبود (Vanden berghe,1968: 187 -180)، گورستان‌های عصر آهن پشت کوه درو بند، کتل گل گل، گورستان دارون b، چم چغل، پای کل (Overlet, 2003: 205-207)، سرخ‌دم لری (Schmidt and Maurits,1989:382)، قمیش (Schmidt, van Loon & Curvers 1989: 389)، ور کبود (Vanden berghe,1968: 120)، باباجیلان (Hasanpur et all, 2015:184)، تپهٔ نورآباد (سید سجادی و سامانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵)، داروند (Vanden berghe:1968). گزارش‌شده است.

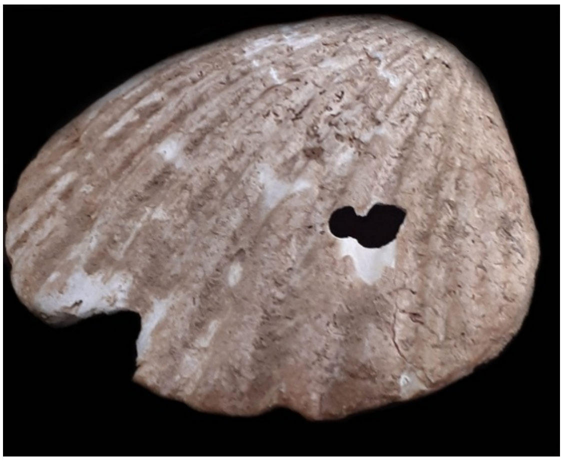

شکل ۲. فسیل صدفی پاسنگر موزهٔ ملی ایران (نگارنده)

Figure 2. Shell fossil from Pasangar rock shelter, Iran national museum (authors)

شکل. ۱. صدف‌های غار یافته (شیدرنگ، ۱۳۹۸: ۲۱).

Figure1. sea shells from Yafteh cave (shidrang,2021:21)

۱-۴. گاهنگاری و تاریخ‌گذاری نیایشگاه سرخ‌دم لری

مطالعات باستان‌شناسی هیأت اشمیت در لرستان در سال ۱۹۳۸ شامل شناسایی محوطه‌های باستانی فراوان و انجام کاوش‌های مختصر در برخی محوطه‌های مهم‌تر مانند محوطه‌های چغاسبز، کمترلان، قمیش و سرخ‌دم لری گردید (Schmidt and Maurits, 1989: 112-114). در نتیجه یافته‌های معماری و اشیاء متنوع از بافت خاک‌برداری شده محوطه سرخ‌دم؛ اشمیت آن مکان را به‌عنوان یک نیایشگاه معرفی کرد. نیایشگاهی که حداقل به سه دورهٔ استقراری متمایز دوره بندی شده است. قدیمی‌ترین دوره آن لایه III معروف به ساختمان سابق یا معبد اجدادی نام‌گذاری شده است که بـه دولایه 3B و 3A تقـسیم می‌شود. در گزارش اشمیت لایه

3B به تاریخ تقریبی (۱۰۰۰-۱۲۰۰ ق.م) را متعلق به دورهٔ پسا مفرغ معرفی می‌کند؛ درحالی‌که طبق گاهنگاری‌های امروزی و خصوصاً دوره بندی جدید دانتی به دورهٔ آهن اولیه منسوب می‌گردد. لایه 3A به تاریخ تقریبی (۱۰۰۰-۸۰۰ ق.م) متعلق به عصر آهن II است. درحالی‌که در گزارش اشمیت از عصر آهن I استقراری گزارش نشده است، که حاکی از وجود یک خلأ در دوره مذکور است. بعد از متروک شدن لایه III دورهٔ اصلی که بقایای معماری آن لایه II نام‌گذاری شده شروع‌شده است. ساختمانی با اتاق‌های متعدد که از سوی اشمیت معبد نامیده شده است (Schmidt et al 1989: 49). لایه II درمجموع به سه دورهٔ تقسیم می‌شود. لایه 2C (۸۰۰-۷۵۰ ق.م) که بنای اصلی و دورهٔ اصلی استقرار را شامل می‌شود. ساختمان 2C یا معبد دارای اتاق‌های متعددی است، اتاق شمارهٔ ۱ بزرگ‌ترین و درعین‌حال در قسمت مرکزی ساختمان قرار دارد که به اتاق معبد معروف است. در مرکز این اتاق سازه‌ای از خشت و گل وجود دارد که کاوشگر آن را به‌عنوان آتشدان معرفی کرده است (نقشه شمارهٔ ۲). ساختمان لایه II یا معبد بر روی بقایای ساختمان قبلی بناشده است که آن را به اواسط قرن نهم ق.م. تاریخ‌گذاری کرده‌اند (نقشه شمارهٔ ۳). در لایه 2B (۷۰۰-۷۵۰ ق.م) با دوباره‌سازی دیوارها و تغییر کف‌ها در بخشی از مجموعه بنا، اولین دورهٔ تغییرات آغاز می‌شود. در لایه 2A (۶۵۰-۷۰۰ ق. م) نیز تنها تغییراتی در کف و دیوار اتاق‌ها صورت گرفته است .بقایای معماری متعلق به لایه 1B نیز به‌صورت تعدادی الحاقات در ساختمان‌های لایه 2A محدود می‌شود (نقشه شمارهٔ ۴). تاریخ لایه 2B نیمه دوم قرن هشتم و 2A نیمه اول قرن هفتم ق.م. است. احتمالاً پایان مرکزیت مذهبی ساختمان معبد در حدود ۶۵۰ ق.م. رخداده باشد (Schmidt et al 1989: 50-54).

نقشهٔ شمارهٔ ۲. پلان کاوش، لایه 2C: نیایشگاه اصلی. (Schmidt, 1989: 50)

Plan. 2- the plan of excavated area main temple, L.2c (Schmidt,1989:50)

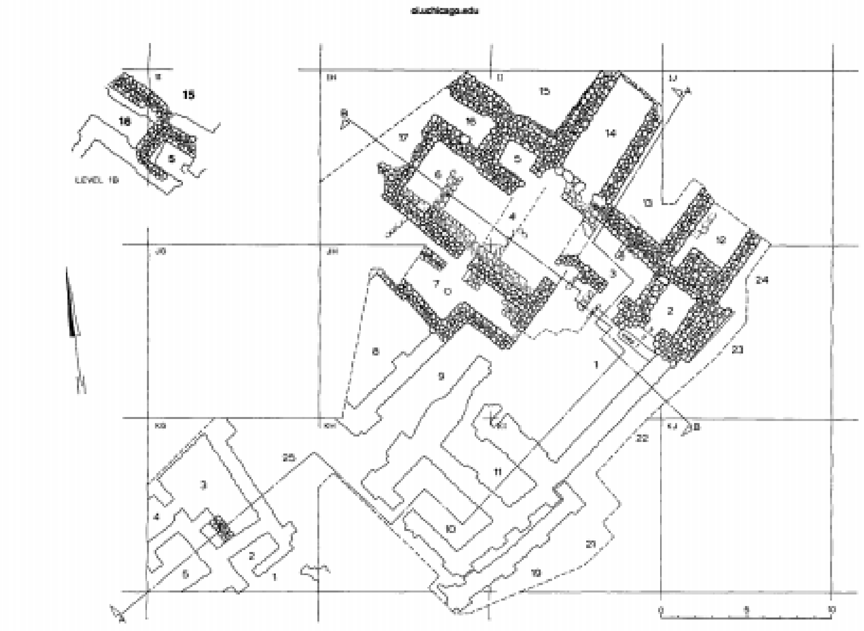

نقشهٔ شمارهٔ ۳. پلان کاوش،2B-1B : تغییرات و اضافات به مکان مقدس (Schmidt, 1989: 51).

Plan.3- Excavated area and extensions to shrine temple (Schmidt,1989:51)

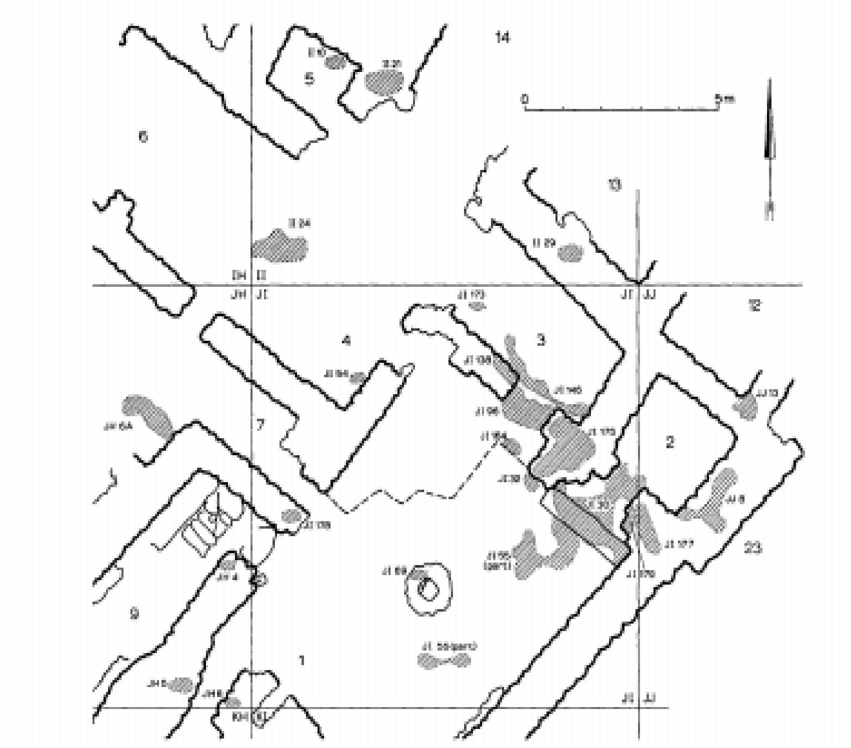

نقشهٔ شمارهٔ ۴. طرح دیوارهای دیوار و کف اختصاص داده‌شده به سطوح 3A، 2C و 2B (Schmidt, 1989: 52).

Plan.4. map of walls and the surface of layers 2B,2C, and 3A (Schmidt, 1989: 52)

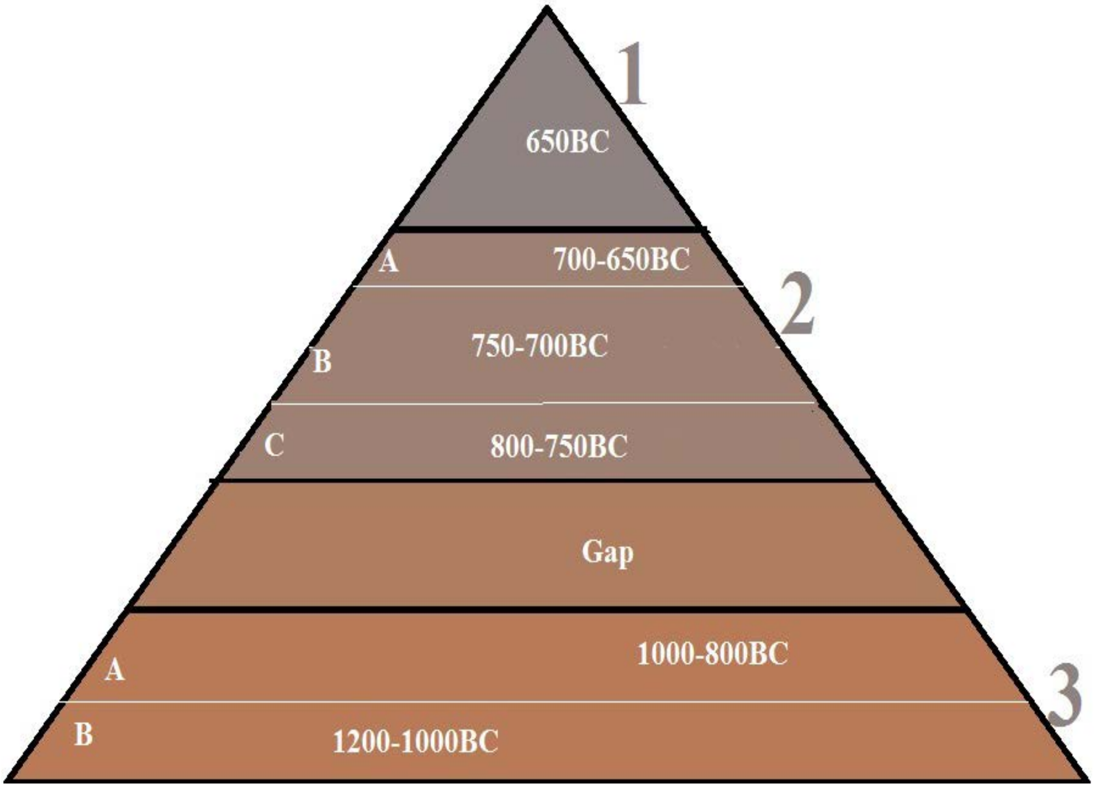

شکل ۳. لایه‌نگاری شماتیک بدون مقیاس سرخدم لری با اقتباس از اشمیت (ترسیم از نگارنده)

Figure 3. Schematic stratigraphic of Sorkh Dom Lori according to Schmite report (by author)

۲. معرفی کلی یافته‌ها

در کاوش سرخدم لـری، در لایه II یک ساختمان وجود دارد که اشمیت آن را معبد و یک بنای مذهبی می‌داند که از این بنای مذهبی حدود ۱۸۰۴ قطعه شیء به دست آمده است (Schmidt et al. 1989: 476-482)؛ اما بعدها این اشیاء ۲۲۰۰ قطعه معرفی شدند. مطالعات صورت گرفته ازنظر گونه‌شناسی نشان می‌دهد مهره‌ها، سنجاق‌ها، پیکرک‌ها، ظروف، ابزارآلات و غیره بیشترین اشیاء یافت شده از سرخدم لری هستند. بر اساس طبقه‌بندی فنی اشیاء باستان‌شناسی کشف‌شده در معبد سرخدم، سبک‌های متفاوتی مانند سبک بومی محلی لرستان، ایلامی، بابلی، آشوری و مانایی در میان آنها دیده می‌شود (Muscarella, 1981) از این تعداد ۵۲۳ قطعه صدف یا مهره تزئینی ساخته‌شده از صدف نیز گزارش‌شده که در موزهٔ ملی ایران تعداد ۴۸۸ قطعه و مابقی در موزهٔ پنسیلوانیا نگهداری می‌شوند.

۲-۱. معرفی یافته‌ها صدفی

برای بررسی و شناسایی دقیق‌تر صدف‌های کشف‌شده از سرخدم علاوه بر استفاده از گزارش نهائی کاوش اشمیت که ذکر آن گذشت با مراجعه به مخزن موزه ملی از نمونه‌های موجود مطالعه و مستندسازی تصویری به عمل آمد (شکل ۴ و ۵ و ۶) این مستندسازی با توجه به افزایش آگاهی و شناخت انواع گونه‌های صدفی و کارهای پژوهشی فراوان که طی این هشتاد سال راجع به بحث صدف در بافت‌های باستان‌شناسی شده است. عملاً موجب بازشناسی و تحلیلی نو بر یافته‌های کهن گردیده است. هرچند نگارش گزارش اصلی کاوش در

دهه ۱۹۸۰ حاوی اطلاعات جدیدتری راجع به طبقه‌بندی و گونه‌شناسی این اشیاء است اطلاعات عمومی صدفهای کشف شده در جدول شماره ۱ ارائه شده است.

جدول ۱. انواع صدف‌ها بر اساس داده‌های موجود در موزه ملی ایران و گزارش کاوش اشمیت [۲]

Table-1 Sea shells of Sorkh Dom Lori site according to Iran national museum and Schmidt report

نام صدف	منشأ زیستی	اندازه به cm	تعداد	لایه کشف	نوع پرداخت
cowries	خلیج‌فارس دریای عمان اقیانوس هند	.4 x 2.1 1.6 x1	۲۲۵	3A 2C 2B 2A 1	**برش و سوراخ. صیقلی**
Family Olivida	اقیانوس هند خلیج‌فارس	2.6 x 1.3 1.4 x 0.8 4.0 x 2.3	۹۰	3A 2C 2B 1	**سوراخ**
Engina mendicaria	اقیانوس هند خلیج‌فارس	1.8* 1.8 1.5 x 0.9 1.1 x 0.6	۴۶	3A-1 2C 2B 2A 1	**سوراخ**
Conomurex/cunus	خلیج‌فارس اقیانوس هند	3.9 x 2.3 2.5 x 2.0 4.6 x 2.7	۳۰	2C 2B 2A 1	برش به‌صورت حلقه، سوراخ
Conomurex persicus	خلیج‌فارس دریای مدیترانه شرقی دریای عرب	4.3 x 2.4 1.0 x 1.8	۱۱	--	سوراخ
Family Muricidae.	غرب دریای مدیترانه	---	۹	---	سوراخ و خام
Drupa or Thais	خلیج‌فارس	3.4 x 1.6 3.0 x 2.4	۶	3A 2C 2B 2A	خام. شکستگی
Turritella	خلیج‌فارس	--	۶	2B 2C 1	
Tibia laurenti	خلیج‌فارس؛ اقیانوس هند دریای عرب	---	۴	2C 1 2B-1	خام و تعدادی داری شکستگی
cardium	خلیج‌فارس		۴		
Terebra	خلیج‌فارس اقیانوس هند	1.5 x 0.7	۳	2C 2A	برش خورده و شکسته
Dentalium	خلیج‌فارس	1.6 x 0.4	۳	3A 2B	برش افقی
Fossil bivalve Glycymeris Cardita	خلیج‌فارس اقیانوس هند		۲		سوراخ
Nassarius	خلیج‌فارس	1.6 x 1.2	۲	2C	سوراخ
strombus	خلیج‌فارس		۲		

	دریای عمان				
Fossil bivalve Glycymeris Cardita	احتمالاً رسوبات محل		۲		سوراخ
Scaphoid	خلیج‌فارس		۱	2C	
Polinices mammilla	خلیج‌فارس		۱		سوراخ
Cancellaria sp. Baseend perf	خلیج‌فارس		۱	2c	
Cancellaria	خلیج‌فارس		۱		
Thais sp	اقیانوس هند.	3.5 x 2.5	۱	2C	
Ancilla	خلیج‌فارس	۱،۰ x 0.5	۲	3A 2C	سوراخ و صیقل
Drupa Columella	خلیج‌فارس		۱		
Family Nassariidae	خلیج‌فارس		۱		
Family Muricidae - water-worn.	خلیج‌فارس دریای عمان		۲		سوراخ

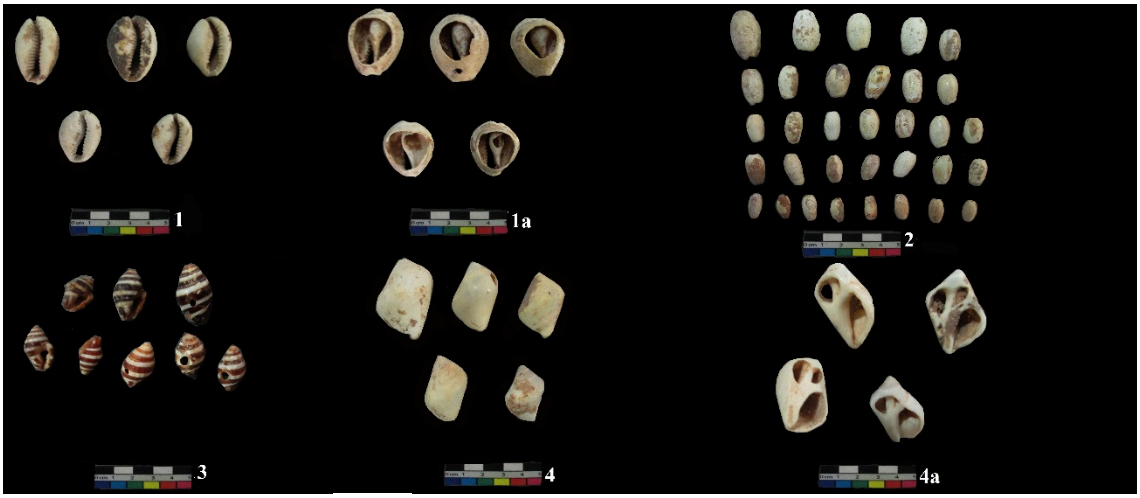

شکل. ۴. صدف‌های سرخدم لری موزۀ ایران باستان (عکس از نگارنده)، شمارۀ ۱. Cowries. با پشت باز شده یا پرداخت شده شمارۀ ۲. Oliva or Ancilla. شمارۀ ۳. Engina mendicaria. شمارۀ ۴. Water-worn Gastropods with open labial side

Figure 4-Sea shells from Sorkh Dom Lori in Iran national museum no1- Cowries with open dorsum No. 2- Oliva or Ancilla no3- Engina Mendicaria. 4- Water-worn Gastropods with open labial side picture by authors

شکل. ۵. صدف‌های سرخ‌دم لری موزهٔ ایران باستان (نگارنده)، شمارهٔ ۵. Conomurex/Strombus. شمارهٔ ۶. Bivalves Anadara. شمارهٔ ۷. fossil cockle – holed . شمارهٔ ۸. Conus. شمارهٔ ۹. Terebra. شمارهٔ ۱۰. Nassariidae. شمارهٔ ۱۱. Conus or Conomurex/Strombus. شمارهٔ ۱۲. Tibia species, Terebra

Figure 5. Sea shells from Sorkh Dom Lori in Iran national museum, No 6- Conomurex/Strombus.No 7- Bivalves (bottom right looks like Anadara.No 8- fossil cockle – holed .No 9- Conus .Terebra. No 10- Nassariidae .No 11- Conus or Conomurex/Strombus. No 12- Terebra Tibia species(author)

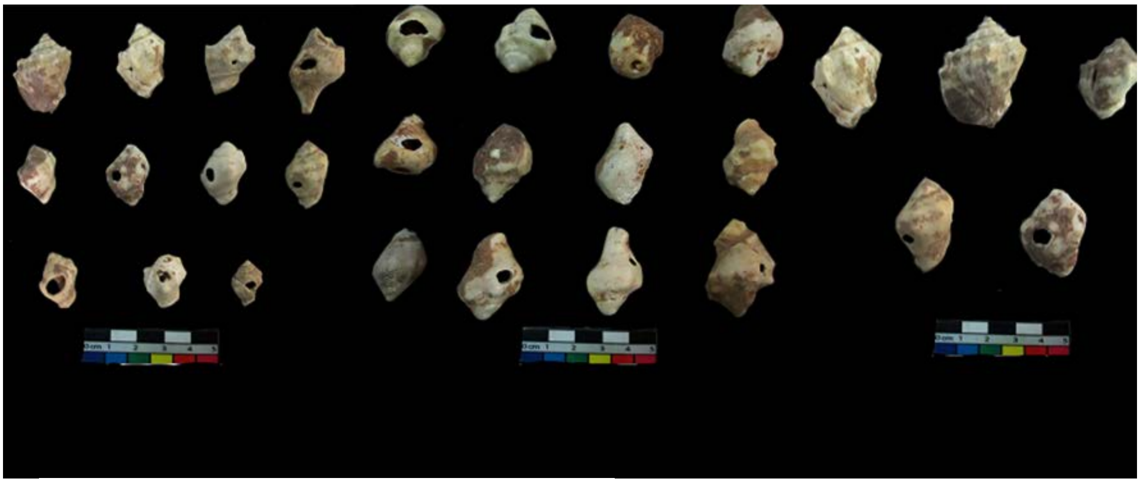

شکل ۶. صدف‌های سرخ‌دم لری موزه ایران باستان (نگارنده). Gastropods, water-worn, possibly Tylothais Savignyi Conomurex Persicus (prerviously called Thalessa s),

Figure 6. Sea shells from Sorkh Dom Lori in Iran national museum, Gastropods, water-worn, possibly Conomurex Persicus Tylothais Savignyi (previously called Thalessa s) (Author),

۲-۲. فرم و شکل صدف‌های سرخ‌دم لری

مجموعه صدف‌های کشف‌شده از معبد سرخ‌دم به لحاظ فرم را می‌توان در سه دسته کلی شامل انواع حلقه‌ها و صدف‌های دیسکی؛ آویزها؛ متفرقه طبقه‌بندی کرد که هر گروه در ذیل شرح داده می‌شوند.

۲-۲-۱. حلقه‌های و صدف‌های دیسکی

در میان نهشت‌های طبقه 3A-2A گروه حلقه‌ها شامل حداقل چهار قطعه دیسک ساخته‌شده از صدف یافت شده است که به صدف‌های دیسکی معروف هستند. ابعاد این دیسک‌ها بین ۱,۰* ۳,۸ و ۵,۵ * ۶,۶ سانتی‌متر هست. این صدف‌ها عموماً از صدف‌های بزرگ نوع لامبیس و احتمالاً «فاسولاوزیا» برش خورده‌اند (شکل شمارهٔ

۷). وجود سوراخ در مرکز این صدف‌ها چنین می‌نمایاند که به‌عنوان نوعی دکمه به البسه یا تزئینات به دیگر اشیاء متصل شده باشند. همچنین کشف تعدادی دیگر صدف مشابه از نهشت همین طبقه با تفاوت اندک در فرم لبه‌ها، کاوشگران کاربرد این صدف‌ها را به‌عنوان نوعی مهره تزئینی معرفی و طبقه‌بندی کرده‌اند (Curvers,1989:368).

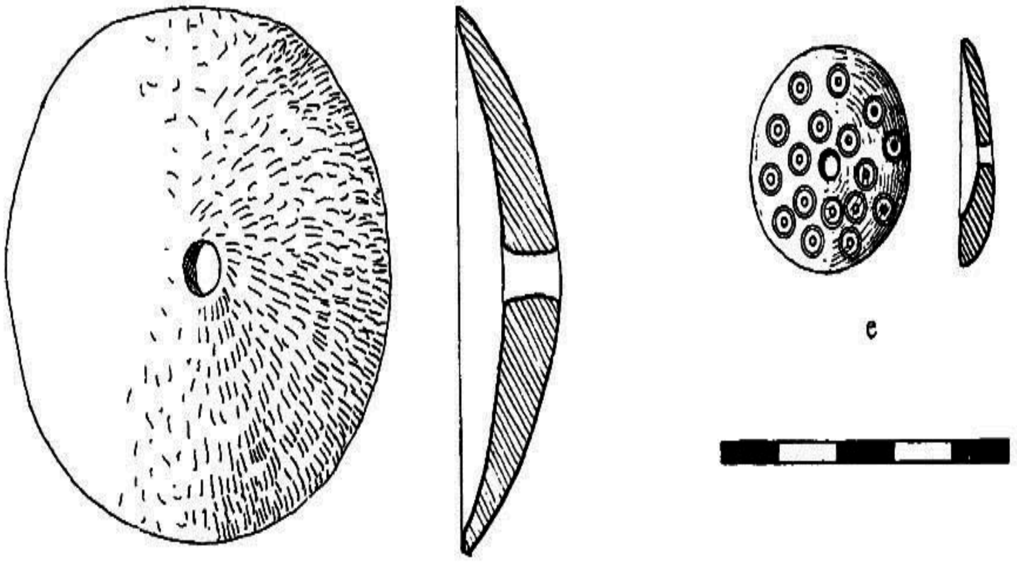

شکل ۷ صدف‌های دیسکی شکل (Schmidet, 1989: 225)

Figure 7. Discs shells, (Schmidet,1989:225)

۲-۲-۲. فن ساخت حلقه‌های صدفی

دانه‌های حلقوی شکل Conomurex و Conus با اره کردن سر یا نوک را از بقیه صدف، احتمالاً با استفاده از اره‌ای با دندانه‌های کوچک ساخته‌شده است. مطالعه نحوه ساخت مهره‌های حلقوی از صدف‌های گونه «Conus» چنین نشان می‌دهد که با نوعی اره ریز دندانه ابتدا نوک انتهایی صدف را جدا کرده و سپس به موازات هم کل صدف را به حلقه‌های متعدد برش داده‌اند (شکل شمارهٔ ۸). هیچ‌یک از زباله‌های حاصل از این عملیات (کلوملا، لب، انتهای دور صدف) در مجموع مورد مطالعه نگهداری نمی‌شود. این احتمال مطرح می‌شود که ساخت مهره‌ها یا در محل ساخته نشده است یا کارگاه محل ساخت آنها تاکنون کاوش نشده و یا محلی که مهرها در آن ساخته‌شده است حفاری نشده است. سوراخ‌های جانبی روی دانه‌های حلقوی «Conus» و مهره‌های مقطع از هر دو طرف با یک شیء نوک‌تیز یا مته در اندازه‌های مختلف حفر شده است. بررسی دقیق نوع تزئین حاکی از این است که این تزئینات با نوعی ابزار نوک‌تیز مدور مانند مته تو خالی و مته ریز برای شکل دهی حلقه و نقطه مرکزی ساخته شده‌اند. روی این موارد با یک ابزار نوک‌تیز و احتمالاً با ابزار نوک‌تیز و مته لوله (نقوش «حلقه و نقطه») را بر روی صدف شکل داده‌اند. در مرحله پایانی توسط ماسه نرم و یا چرم درون آب صیقل‌کاری شده‌اند، این امر به‌ویژه برای دیسک دایره‌ای با ظرافت کامل مشهود است.

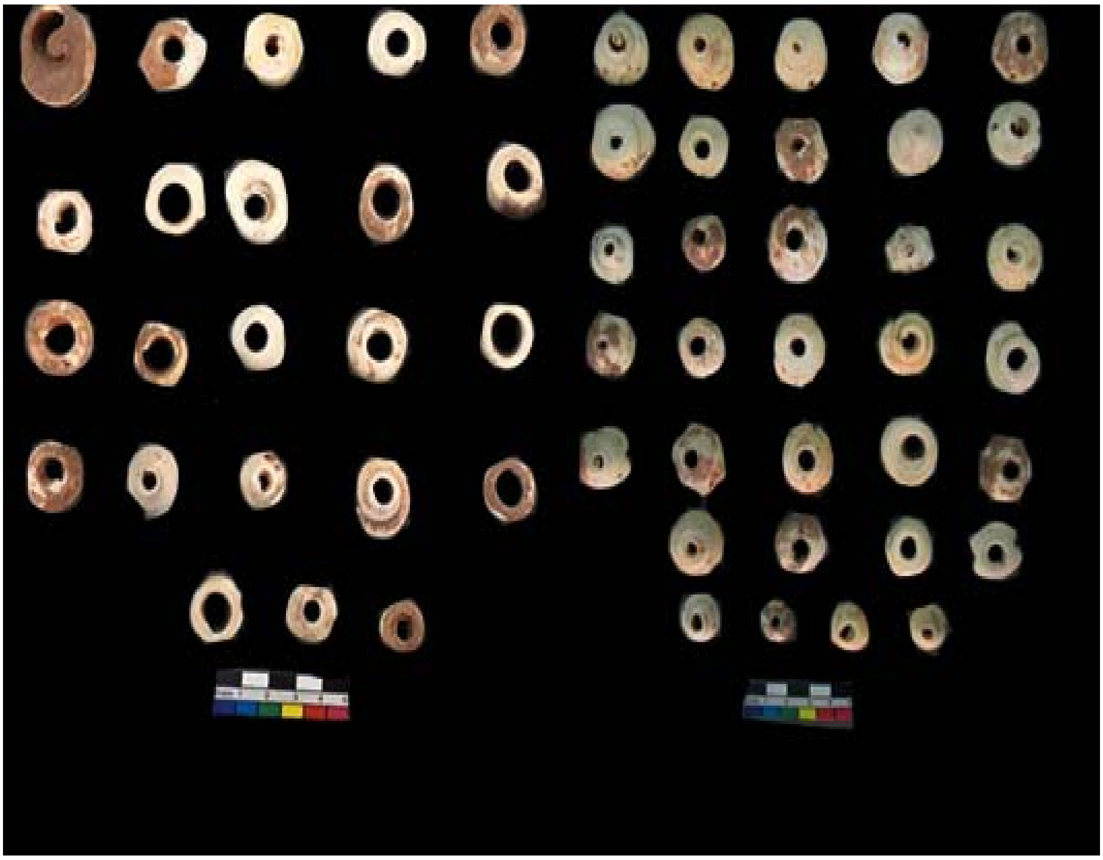

شکل ۸. حلقه‌های صدفی سرخ‌دم لری موزهٔ ملی ایران (نگارنده)
Figure 8. Shell rings from Sorkh Dom Lori,Iran international musem

۲-۲-۳. گردن‌آویزها و آویزها

دو گردنبند و آویزه از صدف در محل محراب سرخ‌دم- لری پیدا شده است. یک قطعه آویز گردنی به ابعاد تقریبی ۳٫۱* ۳٫۷ سانتیمتر به فرم مثلثی که احتمال از صدف لامبیس بریده شده است که دارای دو سوراخ در انتهای زاویه اصلی و قسمت تحتانی دارد و بخش قاعده این مثلث به‌صورت دالبری برش داده‌شده است. در این قسمت دارای سه واژه به خط میخی است. این کتیبه گویا ناتمام مانده است ((x)-ni-tú or na) و بر روی آن نوشته‌شده است که احتمال داده می‌شود مربوط به خدای «نین لیل»[1] همسر «انلیل»[2] ابلی باشد (Brinkman,1989: 477). [۳] این شیء در میان صدها قطعه نذورات دیگر در بین شکاف دیوارهای معبد اصلی در محل محراب پیدا شده است (شکل شمارهٔ ۹). در لایه 3A یک آویز صدفی دیگر به شکل مستطیل بریده شده است اندازه آن ۱٫۶*۳٫۴ سانتیمتر است که بر روی آن نقش حلقه و نقطه آمده است. آویز قبه‌ای در لایه 2B-A به دست آمده است اندازه آن ۱٫۱* ۲٫۴ سانتیمتر است که به شکل دایره چند پره نامنظم ساخته شده است (شکل شمارهٔ ۱۰). دو آویز صدفی دیگر دارای یک سوراخ در بالا و یک سوراخ در نزدیکی لبه است هستند (Curvers,1989:368).

1. Ninlil
2- Enlil

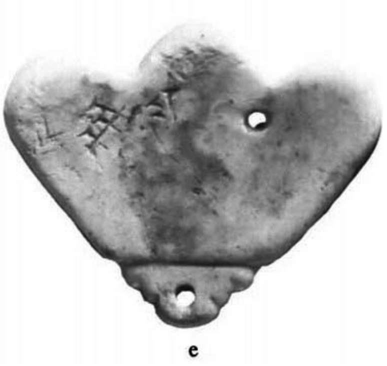

شکل ۹. گردنبند دالبری شکل (Shmidet: 1989: T256)
Figure 9. Triangles ornament (after Schmidet.1989:T256 Fig)

شکل ۱۰. گردنبند قبه‌ای شکل (Shmidet: 1989: T225)
Figure 10.Umbo/Stud ornament (after Schmidet.1989:T225)

۲-۲-۴. صدف‌های متفرقه

در بین یافته‌های صدفی انواع مختلفی از صدف‌ها وجود دارند که نمی‌توان کاربری خاصی برای آن‌ها در نظر گرفت؛ چراکه این صدف‌ها ازنظر شکل نمی‌توانند به‌عنوان صدفی تزیینی کاربرد داشته باشند. وجود برخی از صدف‌های خام که هیچ‌گونه پرداختی بر روی آن‌ها انجام‌نشده است و نمی‌توان هیچ‌گونه کاربری خاصی برای آن‌ها در نظر گرفت.

۳. مقایسه صدف‌های سرخ‌دم با گونه‌های مشابه در محوطه‌های فلات ایران

از محوطه‌های متعلق به نیمه هزارۀ سوم تا هزارۀ اول ق. م که دارای هم افقی کلی یا جزئی با محوطه سرخ‌دم لری هستند؛ فراوان‌ترین صدف یافت شده در سرخ‌دم متعلق به گونه Family Olivida است که تاکنون این‌گونه صدف از غار یافته (شیدرنگ ۱۳۹۸)، تپه گنج دره (Smith,1979; 74)، تپه حسنلو (Reese,1989: 83)، تپه شوش (Tosi,1981:38) و گورستان‌های پشت کوه (Overlet 2003,2005, 2008) و گورستان زاگرس (Amelirad,2012:96) ابلیس (Evett, 1967:217) هم گزارش‌شده است؛ که به روشنی بیانگر پیشینه استفاده از این نوع صدف در بین دیگر فرهنگ‌های هم‌زمان و قدیمی‌تر از سرخ‌دم است. در حالی که این نوع صدف هم در اغلب این محوطه‌ها عمدتاً از بافتار گورها، کشف و شناسایی شده‌اند. در یک بررسی کلی مشخص می‌شود پهنه جغرافیائی استفاده از صدف‌های یافت شده از سرخ‌دم در محوطه‌های باستانی ذیل نیز گزارش‌شده است.

صدف گونه Engina، از محوطه‌های هفتوان تپه (Burney, 1970)، تپه حصار (Tosi,1981:39--43)، تپه سیلک (Tosi,1981:39-43)، تپه فروخ آباد (Talbot: 1981: 162-167)، تپه شوش (Tosi,1981:38, 43)، تل ملیان (Reese,2003: 38, 102-103, 159)، تپه یحیی (Karlovsky,1976:323-325)، شهر سوخته (Tosi,1981:39,43) (Durante: 1977)، پشت کوه لرستان (Overlet and Herink, 2003:P xxix)، بابا جیلان (Hasanpur et all, 2015:184)، حسنلو (Reese,1989:82) گیان (Contenue & Girshman,1935) گورستان

بنی سرمه لرستان (Overlet and Herink, 2006: 61)، تپه نورآباد (سید سجادی و سامانی، ۱۳۸۷: ۲۰) گورستان زاگرس (Amelirad, 2012: 96) ، دینخواه (Muscarella, 1974: 47) گزارش‌شده است.

گونه صدف Conus shells یا همان صدف‌های مخروطی از محوطه سیلک (pl. XXVII:11, XCV:27 Ghirshman, 1939:)، شوش (Tosi,1981;37,43)، ملیان (Reese, 2003: 25.35.34.38.41.69)، تل باکون A (Langsdorff an McCown, 1942: 408)، تل ابلیس (Evett, 1967: 217)، تپه یحیی (Karlovsky, 1976: 177)، (Tosi:1981:43-45)، شهر سوخته (Durante, 1977: 342)، تپه فروخ_آباد (Talbot: 1981: 162- 167,481)، گورستان زاگرس (Amelirad,2012:97)، حسنلو (Reese, 1989: 82) پشت کوه (Overlet and Herink, 2003: xxxi) گورستان بنی سرمه لرستان (Overlet and Herink, 2006: xviii) شناسایی شده‌اند.

همچنین گونه صدف Cowrie موسوم به کوژک یا کجک یا همان مهره سپید، تاکنون از دوره نوسنگی تا عصر حاضر به‌عنوان یکی از فراگیرترین گونه‌های مورداستفاده گزارش‌شده است، به‌طوری که از این گونه صدف از محوطه‌های حاجی فیروز (Voigt, 1983: 263)، هفتوان (Burney, 1969: 135-136)، حصار (Tosi, 1981: 39-43) (Durante, 1977 : 336)، تپه علی‌کش و چغا سفید (Hole, 1969: 244) (Hole, 1977: 242-245)، تپه سبز، ملیان (Reese, 2003: 192)، ابلیس (Evett, 1967: 217)، شوش (Tosi, 1981: 43) یحیی (Tosi&Biscione, 1981: 39, 67: nr. 52, 78: nr. 84) & (Cataliotti-Valdina, 1979: 90)، شهر سوخته (Durante, 1977: 335)، بمپور (Tosi: 1981: 43) سیلک (Ghirshman, 1966: XX)، مارلیک (Negahban, 1996: 161-162 nr. 309- 75) پشت کوه (Ovrlet, 2003: xixx) بایزید (خانمحمدی، ۱۳۸۹: ۷۲) حسنلو (Reese, 1989: 82)، کزآباد ایلام (Stein, 1940/ X: 2–3.)، گورستان بنی سرمه لرستان (Overlet and Herink, 2006: xviii) دینخواه (Bruyako, 2007: 227) (Muscarella, 1974: 67) زاگرس (Amelirad et all, 2012: 96). گزارش شده است.

صدف گونه Dentalium نیز از تپه سیلک (Ghirshman, 1939:57-58)، تپه علی‌کش (Hole,1969:224)، (Hole,1977:242)، چغاسبز (Shmidet, 1989)، تپه فرخ‌آباد (Talbot, 1981: 162)، تپه شوش (Tosi, 1981: 43)، تل ملیان، (Reese, 2003: 23.35.36.41.)تل ابلیس (Evett, 1967: 216-217)، تپه یحیی (Tosi, 1981: 43)،(Cataliotti-Valdina, 1979: 156) ، تپه حسنلو (Reese, 1989: 82)، گورستان‌های پشت کوه (Ovrlet, 2003: xxx)، گورستان زاگرس (Amelirad, 2012: 97)، گورستان بنی سرمه لرستان (pi xx, xviii, Overlet and Herink, 2006:xix)، گزارش‌شده است. صدف گونه Murex نیز از تپه شوش (Tosi, 1981:44) تپه حسنلو (Reese, 1989: 82) گورستان‌های پشت کوه پشت کوه (Ovrlet, 2003:xxxi) گزارش‌شده است. صدف Arcularia نیز تاکنون در کاوش‌های تپه شوش (Tosi, 1981: 43-44) تپه حسنلو (Reese,1989: 82) در یک جمع‌بندی کلی می‌توان چنین استنباط کرد که بیشترین فراوانی و طول زمانی استفاده از صدف مربوط به گونه صدف‌های Cowrie, Engina, Dentalia, Family Olivida است که در بازه زمانی چند هزارساله بیشترین کاربرد برای مردمان فلات ایران داشته است.

۴. تجارت

بدیهی است که با توجه به مسافت طولانی محل سرخدم لری از سواحل آب‌های آزاد که منشأ این‌گونه صدف‌ها هستند باید مکانیسمی برای نحوه انتقال و تجارت آنها وجود داشته باشد. بر این اساس می‌توان دو فرضیه را مطرح کرد: فرضیه اول اینکه محتمل است که این صدف‌ها به‌عنوان شیء خاص مورد مبادله تجار خرده‌پا بوده‌اند که به‌صورت شبکه‌ای از تجار محلی اقدام به گردآوری و صید از مناطق ساحلی و سپس تجارت آنها به نقاط دورتر کرده باشند. در این حالت با توجه به روشن بودن منشأ زیستی این صدف‌ها آنها را از خلیج‌فارس و یا دریای عمان به قسمت‌های مرکزی فلات ایران و لرستان صادر کرده‌اند.

فرضیه دوم را چنین می‌توان مطرح کرد که صدف‌ها از طریق گروه‌های جمعیتی کوچ‌نشین و رمه‌دارانی که هرساله طبق روال زندگی کوچ‌نشینی خود زمستان‌ها را در مناطق قشلاقی پست نزدیک به ساحل واقع در حدفاصل دهلران در پشت کوه تا خوزستان و ایام گرم سال را به مناطق مرتفع موسوم به پیش کوه در لرستان تا حاشیه فلات مرکزی ایران می‌گذراندند وارد منطقه لرستان شده باشند.

هرچند مدارک و شواهد محکمی از رواج تجارت فرامنطقه‌ای بین بین‌النهرین و بسیاری از استقرارهای نیمه شرقی کشور از نیمه هزاره سوم وجود دارد (Alden, 1982: 613-615) که بیانگر تبادل اشیاء قیمتی و از منتهی‌الیه جلگه سند و سواحل اقیانوسی هند تا دریای عمان و خلیج‌فارس است در این میان می‌توان به کالاهای از سنگ لاجورد، عقیق جگری و سنگ کلریت اشاره نمود (Kenoyer, 2008: 225). همچنین در برخی دولت‌شهرهای بین‌النهرین نیز شواهدی از وجود صدف‌های دریایی گونه لامبیس کارشده در گورها (گورستان سلطنتی اور) (Wolly, 1955: 379,397,374) (Morry, 1994: 132-134) و همچنین در معابدی مانند نوزی (Sttar,1939: 489-490) نشانگر اهمیت تجاری این یافته‌ها از مبدأ سواحل شمالی اقیانوس هند تا مقصد در بین‌النهرین است؛ اما برای پی بردن به نوع حضور اشیاء غیر بومی علاوه بر تجارت به عناصر دیگری هم می‌توان اشاره کرد همچنان که در منابع مربوط به دوران آشوری منعکس‌شده است در دورۀ آشور نو، دامنه لشکرکشی‌های آنها به سمت شرق ایران گسترش می‌یابد، به‌طوری‌که در زمان شلمانصر سوم (۸۲۴-۸۵۸ ق.م (حملات به غرب ایران شروع می‌شود (عبدی، ۱۳۷۳ :۲۰). این وضعیت در کنار تشکیل شاهک‌های دست‌نشانده و وابسته به دولت آشور عملاً زمینه نفوذ عناصری از سبک هنری آشوری در دره‌های غرب و شمال غرب فلات ایران می‌شود. طبعاً در پس این اتفاقات رواج نوعی ارتباط استعماری و یا تجارت تسهیل گردیده که در کوتاه‌مدت موجب رواج آثار آشوری و یا تولیدات محلی به سبک آشوری در گستره وسیعی از غرب ایران از آذربایجان تا خوزستان نشانه این امر است (طلایی،۱۳۸۹: ۸۴).

تپه حسنلو در تقاطع مهمی از مسیرهای تجاری و حمل‌ونقل منتهی به آشور به مرکز و شرق ایران و از حوضه دریاچه ارومیه به جنوب ایران از طریق دره‌های باریک و بلند تپه‌های کوه زاگرس قرار داشت. از آشور، مسیرهای نسبتاً آسانی وجود داشت که از غرب به دریای مدیترانه، یا از جنوب شرقی در امتداد رود دجله به خلیج‌فارس منتهی می‌شد. حجم زیاد صدف‌های خلیج‌فارس حاکی از تجارت فعال با یک منبع یا منابع در این منطقه، یا با محوطه‌های مرکزی در کوه‌های زاگرس یا فلات ایران است؛ تجارت که توسط آثار عاج و مصالح دیگر نیز مستند شده است. در اواخر هزارۀ دوم و اوایل هزارۀ اول قبل از میلاد در ایران؛ نمونه‌های مشابه نمونه‌های حسنلو در محوطه‌های عصر آهن هفتوان در آذربایجان ایران و لن قرآن در قفقاز؛ مارلیک در

نزدیکی دریای خزر؛ و گودین تپه، سرخ‌دم لری و کزآباد در زاگرس مرکزی یافت شده است. در عراق، آثار مشابهی در محوطه آشوری خورس آباد و نینوا و در زمینه‌هایی با تاریخچه کمتر در مکان‌هایی تا جنوب جزیره بحرین، یافت شده است؛ بنابراین مهره‌های ساخته‌شده از صدف‌های خلیج‌فارس در قوسی کشیده شده از خلیج‌فارس تا آذربایجان پیداشده است. این توزیع نشان می‌دهد که تجارت گسترده‌ای در زمینهٔ تزئینات تزئینی و صدف وجود دارد، اما مرکز تولید یا مراکز تولید ناشناخته است (Reese, 1989: 81) بقایای کشف‌شده در حسنلو نشان می‌دهد که در اوایل هزاره اول قبل از میلاد مرکز تجارت و تولیدات هنری محلی بوده و ارتباط تنگاتنگی با دیگر مراکز سیاسی و مذهبی خاورمیانه داشته است (Reese, 1989: 83). این امکان وجود دارد که ارتباطات تجاری ما بین حسنلو و سرخ‌دم نیز شکل‌گرفته باشد.

در حالت هر دو فرض مطرح صدف‌های درخشان با خواص منحصر به فرد خود برای ساکنان دور از ساحل عاملی برای تقاضای بیشتر و دوام استفاده از این مواد بوده است همچنین برش و ساخت مصنوعات ریزتر از صدف‌های بزرگ‌تر منجر به فقدان برخی ویژگی‌های تشخیصی لازم برای شناسایی می‌شود. در میان مهره‌های بازیابی شده از بافتارهای عصر آهن در خاتون بان، چوجال، قمیش، چغاسبز و سرخ‌دم لری بسیاری از صدف‌های کامل یا فقط سوراخ‌دار ایجاد می‌شوند. آن‌ها توسط اشمیت شناسایی‌شده‌اند (گفتگوی شخصی با Curvers) ایضاً (Curvers, 1989: 381).

۵. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

صدف‌های دریایی برای مردم نزدیک به سواحل عموماً یک کالای معیشتی و در دسترس است درحالی‌که برای مردم مناطق دور از ساحل صدف به‌عنوان کالایی ویژه موردتوجه و تقاضا بوده است (Claassen, 1998: 180) . علاوه بر ماده غذایی گاهی از برخی از این نوع صدف‌ها مانند گونه‌های Murex shells، Mediterranean bivalve و غیره به دلیل وجود ترکیبات رنگی درون آن‌ها برای رنگ‌آمیزی استفاده‌شده‌اند که رنگ ارغوانی و بنفش از آن استخراج می‌شده است (Cattaneo-Vietti, 2016: 153). درعین‌حال نظر به فرم و گونه‌های خاص آنان صدف‌های دریایی در طیفی از کارکرد ویژه مانند ساخت برخی ابزارها تا انواع ظروف، شیپورها، زیورآلات، منبت‌کاری و قطعات بازی، استفاده شده‌اند ,(Kenoyer, 1984: 50) (Allen, 2017:16-22)؛ که یک نمونه شیپور ساخته شده از صدف مربوط به زیویه در موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود. نمونه‌های منبت‌کاری شده آن نیز بر روی ظروف کنار صندل و جیرفت قابل‌مشاهده است. صدف به خاطر نوع شکل، رنگ و دور از دسترس بودن آن برای اغلب ساکنان دور از ساحل و ماهیت و بستر خاص آن نگرشی رمزآلود و گاه ماوراءالطبیعه به آن نسبت می‌دهند (Baryosef, 2005)، (Cattaneo and Vietti, 2016). هرچقدر فاصله دریا و زیستگاه صدف از منطقه دورتر باشد ارزش اقتصادی و ماهیتی آن صدف بیشتر است (Trubit, 2003: 248). در منطقه لرستان همان‌طور که توضیح داده شد از دوران فراپارینه‌سنگی شاهد وجود صدف‌های دریایی هستیم. در دوره مس‌وسنگ نیز شاهد وجود صدف در گورها هستیم که به‌عنوان شیء تدفینی همراه با متوفی در گورها نهاده شدند؛ و نهایتاً این سنت در دوره مفرغ به اوج رواج خود می‌رسد به نحوی‌که افزایش چشم‌گیر این نوع گورنهاده‌ها در برخی از گورها محتمل بر اهمیت طبقاتی یا اجتماعی آنان دلالت دارد «کاروِرس»در مورد عملکرد اشیا صدفی در فضاهای قدسی معتقد است که کارکرد، آن می‌تواند هم تزئینی و هم‌مذهبی باشد. شیوه نصب صدف روی دیوار و یا قرار دادن آنها در میان شکاف سنگ‌های دیوار معابد به‌نوعی اهداء

نذری تلقی می‌گردد و قطعاً بایستی برای کسانی که این کار را انجام داده‌اند معنی خاصی داشته باشد (گفتگوی شخصی Curvers). سرخدم با توجه به اینکه یک نیایشگاه مذهبی در حوزه نفوذ شاهک نشین الیپی بوده است (ملازاده، ۱۳۹۹). می‌تواند به‌عنوان یک پایگاه مذهبی مهم در منطقه زیارتگاه عده‌ای از مردمانی بوده باشد که از مناطق پیرامونی حتی تا حسنلو برای زیارت به منطقه آمده باشند. هم‌زمانی ساخت معبد با حاکمیت دولت الیپی در منطقه ازیک‌طرف و همچنین مطابقت گستره تاریخی و جغرافیایی اشیاء به دست آمده از این معبد بـا گستره تـاریخی و جغرافیـایی پادشاهی الیپی و قوم کاسی از طرف دیگر، زمینه را برای این نظریه فـراهم می‌سازد کـه ساخت معبد و اشیاء به دست آمده از آن در ارتباط با قوم کاسی به مرکزیت دولت الیپی قرار می‌گیرد. از طرفی منابع تاریخی به حضور الیپی‌ها دستکم از اوایل قرن نهم ق.م. تا اواسط قرن هفتم ق.م. در منطقه اشاره دارد (ملازاده،۱۳۹۷: ۸۹). هرچند به‌یقین مکان قطعی شاهک نشین الیپی شناسایی نشده است؛ اما توافق جمعی بر وجود آن در یکی از دشت‌های غربی ایران وجود دارد.

سنت استفاده از گورنهاده‌های صدفی تا پایان عصر آهن نیز این ادامه پیدا می‌کند. در منطقه لرستان سنت گورنهاده‌های صدفی کاملاً مشهود و به‌نوعی ارتباط مفهومی با سنت‌های مشابه در بین‌النهرینی را در این منطقه نمود می‌دهد. ارتباط گسترده ساکنان دوره مفرغ و آهن لرستان با اقوام عیلامی و بین‌النهرینی‌ها سبب شده است که برخی اعتقادات مذهبی و ستایش و تکریم خدایان بین‌النهرینی نیز در این منطقه گسترش پیدا کند. به عنوان مثال در معبد سرخدم با وجود اینکه هیچ‌گونه گوری یافت نشده است اما تعداد ۵۳۲ صدف یافت شده است که نوع صدف‌های استفاده شده در این مکان تشابه زیادی با گونه مهره‌های صدفی همسان در معبد نوزی در شمال بین‌النهرین دارد جایی که دیواره‌ها با مهره‌هایی از جنس‌های مختلف تزیین‌شده است (Starr, 1939: 489-490). مقادیر زیادی صدف نیز در مقبره‌های مصر و آشوری بابلی به‌عنوان نذری کشف‌شده است و به‌احتمال‌زیاد با رفاه متوفی در زندگی پس از مرگ تضمین می‌کند (Cattaneo-Vietti, 2016: 34). در سرخدم با توجه به داده‌های صدفی موجود که بیشتر این اشیا را از معبد، محراب و هم‌چنین دیوار انبارها نشان می‌دهد این اشیا به‌عنوان شیء نذری تقدیم معبد شده است (Muscarela, 1981: 341). بخشی از صدف‌ها کار نشده و بدون هیچ‌گونه پرداختنی هستند و قطعاً نمی‌توانند از آن‌ها به‌عنوان تزیینات استفاده کرد. این‌ها ممکن است مواد اولیه‌ای باشند که بعداً برای کار با مهره در نظر گرفته‌شده‌اند، یا ممکن است نشان دهند که صدف‌ها دارای ارزش ذاتی برای مردم در سرخدم هستند. وجود تقریباً انحصاری صدف‌های بدون سوراخ در این زمینه نشان می‌دهد که آن‌ها ارزش ذاتی دارند، نه ارزشی که از عملکرد آن‌ها به‌عنوان تزئین به دست می‌آید. اشیا یافت شده که احتمال به‌عنوان نذری به معبد پیشکش شده در دیوارها قرار داشته است که هنگام کاوش بسیاری از این اشیا در کف و مقطع دیوارها قرار داشته‌اند (Schmidt, 1989: 49-51). همچنین در مواردی برخی صدف‌ها در اتاق‌ها یا ساختمان‌های خاصی در یک محوطه جمع شده‌اند، چهار نمونه مربوطه از اواسط تا اواخر هزاره دوم وجود دارد که می‌توان از حسنلوی IV در شمال غرب ایران در پایتخت آشور، مقداری صدف و مهره در زیر گوشه‌ای از زیگورات یافت شد. (Resse, 1989: 84-83). در نوزی در شمال بین‌النهرین، صدف‌های کارشده و کار نشده در معبدی که به یک الهه زن، احتمالاً ایشتار اختصاص داده شده بود، یافت شد (Starr, 1939: 489)، در سرخدم لری در دامنه مرکزی زاگرس (منطقه‌ای که به راحتی با نوزی می‌تواند در ارتباط باشد)، صدف‌ها و مهره‌های صدفی کامل در ساختمانی یافت شد؛ که به عنوان نیایشگاه الهه

دیگری به نام نینیل که همسر انلیل است تفسیر شده بود مهره‌ها که احتمالاً به معبد و الهه نین لیل اختصاص داده‌شده است (Schmidt, 1989: 49. 476).

برحسب نتایج حفریات باستان‌شناسی روشن است که سنت استفاده از صدف در گورها دارای یک سنت دیرینه در فلات ایران بوده است و از دوره نوسنگی زاغه اشیاء سنگی و صدفی را به‌عنوان هدایا در گور متوفیان قرار می‌دادند (Matthews & Fazeli Nashli, 2022: 123). مهره‌ها که احتمالاً به معبد و الهه اختصاص داده‌شده است، شامل حلقه‌های مخروطی با نقاط مشابه نمونه‌های حسنلو IVB است (Resse, 1989: 84). می‌توان گفت مدارک تاریخی بیانگر ترویج آیین مذهبی بابلیان توسط پادشاهان کاسی و ساخت و بازسازی پرستشگاه‌هایی برای خدایان بین‌النهرینی و پیشکش کردن هدایا و نذورات از طرف مردم به این معابد است. وجود معبد سرخ‌دم لری در قلمرو دولت الیپی در خاستگاه اولیه کاسی‌ها و کشف حجم بالایی از اشیاء که تعدادی نیز دارای کتیبه‌هایی با مضمون وقف خدایان بوده، ازیک‌طرف و طرز خاص قرارگیری اشیاء بر روی کف، زیر کف و در شکاف دیوارهای ساختمان که نشان از یک نوع آیین مذهبی خاص است که بدون شک که این مجموعه بناهای مذهبی است. بر اساس شواهد و مدارک موجود، آشکار می‌گردد که چنین معبد بزرگ و باشکوهی با این حجم از اشیاء شاخص نمی‌تواند مربوط به یک قوم کوچ رو ساده بدون پشتوانه سیاسی اقتصادی باشد (ملازاده،۱۳۹۷: ۸۸-۸۹). از لایهٔ C2 سرخ‌دم لری حجم بالایی از اشیاء با گونه‌ها و جنس‌های مختلف به دست آمد که برخی از این اشیاء دارای کتیبه نیز هستند (چندین مهره صدفی دارای کتیبه هستند که به خدای نینیل اشاره دارد)، توزیع و پراکندگی اشیاء در شکاف دیوارها، سطح کف و زیر کف، نشان می‌دهد که تابع قواعدی خاصی بوده است. به نظرمی رسد آیین خاص مذهبی تعیین‌کنندهٔ اصلی در اهداء و نیز شیوهٔ غیرمعمول توزیع و پراکندگی اشیاء نذری بوده است. بر اساس این مذهب، نیایشگران نذرهای خود را بدون نظم و سیستم انبارداری خاصی در محوطهٔ مقدس یا فضاهای مقدس معماری قرار می‌دادند. مواد به‌کاررفته در ساخت اشیاء، سبک‌های خاص است و نشان می‌دهد انواع طبقات اجتماعی و اقتصادی هدایای خود را به این معبد تقدیم نموده‌اند. در معماری اسلامی خوانچه به معنی گونه‌ای دیگر از آسمانه دوم (سقف دوم) است که از آسمان اصلی آویخته می‌شود یا سقف آویخته‌ای که برای دهانه‌های بزرگ از طاق می‌آویزند. خوانچه بندی نیز به‌نوعی تزیین در معماری گفته می‌شود، به این معنی که شیء با ارزشی از سقف یا دیواره‌ها آویخته می‌شود. از این اشیا برای تزیین حرم مطهر و احتمالاً تشویق مردم، بعضی از این اشیا مانند جقه‌ها، پنجه‌ها، زیارت‌نامه‌ها، شمشیرها، تبرزین‌ها، گردنبندها و غیره بر دیوارهای حرم آویخته می‌شود. شاید بتوان گفت این موضوع یک ریشه قدیمی و سنتی در بین‌النهرین و ایران دارد؛ مانند معبد تل نوزی و سرخ‌دم که در دیواره این معابد هدایای زیادی از جمله مهرها در دیواره‌های آن وجود داشته است. ازاین‌رو می‌توان گفت علت کم بودن ابزارآلات جنگی در این معبد نیز به همین علت بوده است و این نوع ابزار نیز هدیه و پیشکشی به خدایان بوده است. ازآنجاکه برداشتن و دزدیدن هدیه‌های مذهبی همواره با یک تابوی ذهنی همراه است. شاید به همین علت است صدف‌ها و اشیایی که در دیوارهای معبد سرخ‌دم قرار داشته‌اند سالیان سال در دیوارها باقی‌مانده‌اند.

با توجه به دادهای صدفی در مواردی شباهتی بین اشیا و سبکی که در حسنلو است وجود دارد که در این سبک صدف کانوس یا کومروس که به شکل حلق‌هایی بریده شده است که بر روی آن‌ها با ابزار مته طرحهایی به‌صورت نقطه نقطه کار شده است و این سبک که تنها در حسنلو وجود دارد نشان‌دهنده ارتباطی خاص بین حسنلو و معبد سرخدم لری است (شکل ۱۱). درحالی‌که در حسنلو ۱۱ مهره تزئینی Conus whorl وجود دارد، تنها نمونه‌های واحدی از یک محوطه در ایران و سه محوطه در عراق شناخته شده است. همه این‌ها را احتمالاً می‌توان کالایی از حسنلو دانست (Resse, 1989: 84).

شکل۱۱. مهره ساخته شده از صدف، حسنلو (موزۀ متروپلین https://www.metmuseum.org/art/collection/search/325294

Figure.11. shell discs from Hassanl

شکل۱۲. نمونه مهرۀ ساخته شده از صدف سرخدم لری موزه ملی ایران (نگارنده)

Figure.12.sheel discs from Sorkh Dom Lori. Iran international museum. (Author)

اگر بر اساس دیدگاه مردم‌شناسی امروزی به این پدیده بپردازیم، می‌بینیم که مردم لرستان به صدف سفیدموره، ژیر سر پری و ناف پری، کوژک و چشم‌گربه و غیره می‌گویند. اغلب این مفاهیم بار اساطیری و آئینی دارند. برای مثال در روستای حسن‌آباد لرستان، مهره‌های شیشه‌ای رنگی با سکه‌های سوراخ شده و صدف‌های دریایی نوع cowrie سوراخ‌دار را به‌صورت گردنبند، مستقیماً به لباس متصل شده یا به موها کشیده شده بود (Watson, 1979: 194- 195).

محبوبیت دانه‌های شیشه‌ای رنگی و صدف دریایی نوع coweri در شرق نزدیک و آسیای میانه، از یک‌سو، سهولت سازندگان مهره‌های شیشه‌ای و حفظ سنگ‌های نیمه قیمتی ارزان‌تر را در عین حفظ نمادین رنگ آن‌ها نشان می‌دهد؛ و درعین‌حال اعتقاد وسیعی برای صدف نوع cowrie [۴] به‌عنوان دافع چشم‌زخم در بین اقوام مختلف غرب ایران هنوز هم مطرح است (Simpson, 2000: 6). دیسک‌های بزرگ سوراخ‌دار که از صدف ساخته‌شده و در بین مردم به نام Nafeperi (ناف پری») شناخته می‌شود که چند نمونه از این صدف‌ها نیز در سرخدم لری به‌دست‌آمده است (بنگرید به شکل ۴). گاهی اوقات این صدف‌های دیسکی به لباس یا اشیاء خانگی چسبیده می‌شده است. بااین‌حال، بر اساس داده‌های قوم‌نگاری این‌ها همیشه قدیمی و ظاهری فرسوده داشتند و گفته می‌شود که ریشه آن‌ها در گورهای قدیمی است (Watson, 1979: 195). درواقع این‌ها همان نوع دیسک‌هایی هستند که در گورستان عصر آهن اولیه در محوطه‌های باستانی لرستان و سایر محوطه‌های باستانی در فلات ایران مانند شوش، سیلک، زاگرس، مارلیک و ...گزارش‌شده است. این دیسک‌ها از نوعی

صدف دریایی موسوم به صدف لامبیس تروکونا ساخته‌شده‌اند و متعلق به گروهی از اشیاء هستند که با گستره وسیع توزیعی از جنوب شام تا غرب ایران یافت می‌شوند گاهی اوقات همراه به میخ فلزی در محل سوراخ مرکزی پیدا می‌شوند که نشان از اتصال آن‌ها به اجسام چوبی است (Weeks, et all, 2008)

۶. نتیجه

با توجه به سؤالات و فرضیات مطرح در این پژوهش و بررسی و مقایسه شواهد و مدارک باستان‌شناسی در خصوص رواج استفاده از صدف‌های دریایی که در کاوش‌های اشمیت در محوطه سرخ لری در سال ۱۹۳۸ به دست آمده است چنین برداشت می‌شود که اساساً یک نوع رابطه معنی‌داری بین بافتارهای نیایشگاهی و گورها با حضور گونه‌های خاصی از هر نوع صدف وجود دارد. پدیده‌ای که از دوره نوسنگی تا دوره آهن متأخر مشاهده می‌شود این قضیه را باید ناشی از نوعی اعتقاد و اندیشه آئینی تلقی کرد که علیرغم تفاوت‌های ناحیه‌ای و فرهنگی تداوم یافته است در عین حال یک رابطه معنی‌داری هم بین استفاده از گونه خاص صدف نوع کجک یا Cowries با قبور زنان و کودکان هم مشهود است که تداوم این مسئله حتی در مطالعات قوم باستان‌شناسی هم تائید شده است ازاین‌رو می‌توان این نوع از صدف‌های دریایی را واجد نیروی باروری در زنان و حمایت از کودکان نابالغ دانست که به تکرار فراوان در بافتارهای مختلف دیده می‌شوند درعین‌حال گونه متنوع و بیشتری از صدف‌ها به خاطر زیبایی و درخشش خاص به‌مثابه شیئی که تداعی‌کننده مفاهیمی همچون آب، زاده شده در آب و پاکی مطلق چنانکه در برخی اساطیر به آن‌ها اشاره‌شده مظهر و سمبلی مقدس شمرده‌شده باشند این پدیده هم کشف تجمعی این صدف‌ها در داخل بافت معبد مرکزی طبقه 2A حاوی ارتباط رمزی این‌گونه اشیاء با مفهوم قدسی مکان است خصوصاً وقتی‌که به موقعیت قرار دادن آن‌ها در بافت درونی دیوارها توجه شود که این پدیده نشان از روند همیشگی این کنش توسط زائران تا پایان دوره رواج نیایشگاه است مسئله‌ای که در بافتارهای مذهبی امروزی هم به‌کرات دیده می‌شود. از سوی دیگر صدف‌ها به دلیل ماهیت آلی و زیستی خود نسبت به دیگر مواد و کالاهای منزلتی که خصوصاً از دوران آغاز شهرنشینی در مسافت فرامنطقه‌ای تجارت شده‌اند؛ لذا دارای این خصوصیت ذاتی هستند که منشأ آن‌ها به‌راحتی قابل‌تشخیص است و بر این مبنا روشن می‌گردد که این یافته‌های باستان‌شناسی در مسافتی طولانی به‌عنوان یک کالای ارزشمند تجارت شده‌اند. تداوم زمان طولانی حضور این یافته‌ها می‌تواند تبیین‌کننده وجود یک نظام تجاری دائمی برای انتقال این داده‌ها باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. محوطه سرخ‌دم لکی علاوه بر حصار از تختگاه، شاه‌نشین و منازل مسکونی تشکیل گردیده که شاه‌نشین آن مسلط بر همه قسمت‌های حصار است. در این محوطه سنگ‌های حجاری‌شده با نقش شیر بالدار و درخت زندگی و همچنین قطعات سفالی از نوع سفال لعاب‌دار با نقش کنده زیر لعاب متعلق به قرون ۷ و ۸ هـ ق و سفالینه‌های هزارهٔ اول به‌دست‌آمده است. کاوش‌های باستان‌شناسی در این محوطه از سال ۱۳۷۷ برای چند فصل توسط شیشه‌گر انجام‌شده است.

۲. تعدادی از صدف‌های موزه ملی کانتکس و لایه آنها مشخص نبود

۳. خدای سومری، در اکدی: الیل Elil.

۴. نوعی صدف است که در خاورمیانه، افریقا و اروپا از دوران نوسنگی تا دهه‌های اخیر به‌عنوان نمادی از چشم‌زخم و باروری زنان مورداستفاده قرار می‌گرفته است. در مقاطعی نیز به‌عنوان یک ارز بین‌المللی مورد استفاده قرارگرفته است (naseri.p; &Kovács: 2008 motarjem, A;, 2022)

منابع

بیگلری، فریدون؛ نوکنده، جبریبل؛ نادری بنی، عبدالمجید؛ هژبری، علی. (۱۳۹۹)، مجموعه مقالات و کاتالوگ انسان و دریا، مروری بر هزاران سال ارتباط انسان و دریا در ایران. تهران، موزه ملی ایران و سازمان بنادر و دریانوردی.

خانمحمدی، بهروز. (۱۳۸۹)، «مقبره‌ای از عصر آهن در بایزید آباد نقده، آذربایجان غربی»، باستان‌پژوهی دور جدید شمارهٔ ۸ و ۹ و ۹ بهار و تابستان

دلیران‌نیا، مریم. (۱۳۸۷)، معرفی، مطالعه و بررسی اشیای فلزی سرخدم لری، پایان‌نامهٔ مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران (منتشرنشده).

دولتی، مریم؛ ملازاده، کاظم. (۱۳۹۷)، «طبقه‌بندی و تحلیل باستان‌شناسانه اشیاء سرخدم لری»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شمارهٔ ۱۸.

دولتی، ملازاده. (۱۳۹۷)، «هویت تاریخی معبد سرخدُم لری و ماهیت پدیدآورندگان آن»، مطالعات تاریخ فرهنگی فصلنامه علمی-پژوهشی انجمن ایرانی تاریخ، صص ۷۱-۹۲.

دهقان، ناهید. (۱۳۸۲)، بررسی مهرهای به‌دست‌آمده از کاوش‌های سرخدم لری موجود در موزهٔ ملی ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

شیشه‌گر، آرمان. (۱۳۸۴)، گزارش کاوش محوطه باستانی سرخدم لکی کوهدشت - لرستان، فصل های دوم، سوم، تهران، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

طلایی، حسن؛ ساعدموچشی، امیر. (۱۳۸۹)، «مهرهای سبک آشوری راه ابریشم و ارتباط آن با روابط ایران و بین‌النهرین»، نشریهٔ پیام باستان‌شناس، (۷).

عبدی، کامیار. (۱۳۸۸)، گزارش توصیفی دومین فصل از کاوش‌های باستان سرخدم لری-کوهدشت، پژوهشکدهٔ باستان‌شناس (منتشرنشده).

ـــــــــ (۱۳۷۳)، «وارسی دورهٔ ماد». مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال هشتم، شمارهٔ دوم، بهار و تابستان، ۱۹-۳۵.

ناصری، پریسا؛ مترجم، عباس. (۱۴۰۱)، «شواهدی از کارکرد آئینی-روحانی صدف دریایی نوع کجک (Cowrie) در بافت‌های باستانی ایران از هزارهٔ سوم تا پایان هزارهٔ اول پیش از میلاد بر پایهٔ رهیافت قوم باستان‌شناسی»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، ۱۲(۳۳)، صص ۱۱۵-۱۴۲.

Abdi, K.1388. The Report Of 2nd Season Of Archaeological Excavatin In Sorkh Dom Lori, ICHO Archive Unpublished.[In Pesian].

Abdi, K.1373. The Review Of The Median Period. The Journal Of Archaeology And History.Vol 8, No 2 Summer And Autumn.[In Pesian].

Allen, M. J. (Ed.). 2017. Mollusks in Archaeology: methods, approaches, and Applications (Vol. 3). Oxbow Books.

Bar- Yosef Mayer, D. E. 2005, The Exploitation of Shells as Beads in the Palaeolithic and Neolithic of the Levant, Paléorient 31(1): 176-185.

Bar-Yosef Mayer, D. E. 2000, The economic importance of mollusks in the Levant, Archaeozoology of the Near East IV, ARC Publications 32, 218-227.

Bar-Yosef Mayer, D. E. 2011, Nawamis, Shells and Early Bronze Age Pastoralism, In M. S. Chesson, ed., Daily Life, Materiality, and Complexity in Early Urban Communities of the Southern Levant. Eisenbrauns, Winona Lake, IN, 185-195.

Biglari. F , J. Nokandehm, A. Naderi Beni, A. Hozhabri 2020. Human and the Sea A Review of Thousands of Years of Relationship between Humans and the Sea in Iran .first edition .iran national museum press. Tehran. Iran.[in Persian].

Biscione, R., Durante, S. & Tosi, M. 1981, Conchiglie: Il commercio e la lavorazione delle conchiglie marine nel medio Oriente dal IV al II millennio AC. Roma Palazzo Brancaccio, 14 maggio-19 luglio 1981. De Luca Editore, Rome.

Burney, C. 1970. Excavations at Haftavān Tepe 1968: First Preliminary Report. Iran, 8(1), 157-171.

Caldwell, R. J. 1967. Investigations at Tal-i-Iblis (Illinois State Museum Preliminary Reports 9. Springfield: Illinois State Museum Society.
Cattaneo-Vietti, R., Doneddu, M., & Trainito, E. 2016. MAN and SHELLS Molluscs in the History. Bentham Science Publishers.
Claassen, C. 1998. Shells, Cambridge Manuals in Archaeology, Cambridge University Press, Cambridge.
Curvers, H.H. 1989. Iron Age Bone and Shell Objects. In E.F. Schmidt, M.M. van Loon, and H.H. Curvers. The Holmes Expedition to Luristan. OIP 108. Chicago: University of Chicago Press, 363-380.
Daliran Nia .M, 1387 The Study And Introduce Of Metal Work From Surkh Dom-i-Luri. M.A Dissertation Faculty Of Literature And Humanities The University Of Tehran. [In Persian].
Dehghan.N.1382 The Study of Discovered Seals From Surkh Dom-i-Luri. M.A Dissertation Faculty Of Literature And Humanities The University Of Tehran.[In Persian].
Dolati M, Mollazadeh K. 1397 The Historical Identity of Sorkh Dom Lori’s Temple and the Nature of its Creators. 9 (35):71-92.[in Persian].
Dolaty .M &K.Mollazadeh.1379 Classification And Archaeological Analysis Of The Surkh Dom-I-Luri’s Object.Pazhohesh-Ha-Ya Bastanshenasi Iran ,No 18. Hamadan.Iram
Durante, S. 1977." The use of imported sea shells at Shahr-i Sokhta; trading between inland Iran and the Indian Ocean coastal regions." In G. Tucci, ed. The Burnt City in the Salt Desert. Venice: Erizzo Editrice, 214-23 (Italian), 223-38.
Durante, S. 1979 "Marine Shells from Balakot, Shahr-i Sokhta, and Tepe Yahya: Their Significance for Trade and Technology in Ancient Indo-Iran." In M. Taddei, ed. South Asian Archaeology 1977. Naples: Istituto Universitario Orientale, 317-44.
Fukai, S., Horiuchi, K., & Matsutani, T. 1973. The excavation at Tall-i-Mushkin: 1965. The Tokyo University Iraq Iran archaeological expedition report.
Ghirshman, R. 1938. Fouilles de Sialk: près de Kashan, 1933, 1934, 1937.
Haerinck, E., & Overlaet, B. 1996. The Chalcolithic Period. Parchinah and Hakalan. Royal Museums of Art and History.
Haerinck, E., & Overlaet, B. 2006. Bani Surmah: An Early Bronze Age Graveyard in Pusht-i Kuh, Luristan Vol. 6. Peeters Publishers.
Haerinck, E., & Overlaet, B. 2010. Bronze and Iron Age Pottery from the Ilam Graveyard (Pusht-i Kuh, Iran). Iranica Antiqua, 45, 277-304.
Hasanpur, A., Hashemi, Z., & Overlaet, B. 2015, The Baba Jilan graveyard near Nurabad, Pish-i Kuh Luristan—a preliminary report. Iranica Antiqua 50: 171-212.
Hole, F., Flannery, K. V. & Neely, J. A. 1969, Prehistory and human ecology of the Deh Luran Plain, an early village sequence from Khuzistan, Iran1 (Vol 1) University of Michigan Museum Anthropology and Archaeology, Ann Arbor.
In Persian]]
Kenoyer, J. M. 1984. Shell working industries of the Indus Civilization: a summary. Paleorient, 49-63.
Kenoyer, J. M. 2008. Indus and Mesopotamian trade networks: New insights from shell and carnelian artifacts. Intercultural Relations between South and Southwest Asia: Studies in Commemoration of ECL During Caspers (1934–1996), E. Olijdam, RH Spoor, Eds. (Archaeopress, 2008), 19-28.
Kenyon, K. M. 1981, Excavations at Jericho (Vol 3), The architecture and stratigraphy of the Tell Plates Brit, School of Archeology in Jerusalem.
Khan Mohammadi.B.1389 An Iron Age Tomb At Bayazid Abad, Naqade, West Azarbayjan, Bastan Pajohi, No. 8 And 9 Summer And Autumn.[In Persian].
Kovács, L., & Radócz, G. 2008, "Vulvae, Eyes, Snake Heads" archaeological finds of cowrie amulets (Vol. 1846), British Archaeological Reports Limited.

Langsdorff, A., & McCown, D. E. 1942. Tall-i-Bakun A: season of 1932. Oriental Institute publications.

Matthews, R.& Fazeli Nashli, H. 2022, The Archaeology of Iran from the Palaeolithic to the Achaemenid Empire, first published.Routledge Taylor & Francies Group London.

Méry, S., Charpentier, V., Auxiette, G., & Pelle, E. 2009. A dugong bone mound: the Neolithic ritual site on Akab in Umm al-Quwain, United Arab.

Moorey, P.S. 1994, Ancient Mesopotamian materials and industries, Th archaeological evidence. Oxford.

Muscarella, O. 1974. Te Iron age at Dinkha Tepe, Iran. *Metropolitan Museum Journal* 9:35–90.

Muscarella, O. W. 1974, The Iron Age at Dinkha Tepe, Iran, Metropolitan Museum Journal (9): 35-90.

Muscarella, O. W. 1981. "Surkh Dom at the Metropolitan Museum of Art: a mini – report", Journal of Field Archaeology, Vol. 8, No. 3, pp. 327-359.

naseri.p; motarjem, A;. 2022. Evidence of the Ritual-Spiritual Function of Cowrie in the Ancient Tissues of Iran from the Third Millennium to the End of the First Millennium BC based on the Approach of the Ethnoarchaeology. *pajoheshhay bastan shenasi*, 115-142.[In Persian].

Negahban, E. O. 1996, Marlik: The Complete Excavation Report, (Vol. 87), University of Pennsylvania Museum of Archaeology., Philadelphia.

Otte, M., Biglari, F., Flas, D., Shidrang, S., Zwyns, N., Mashkour, M., & Radu, V. (2007). The Aurignacian in the Zagros region: new research at Yafteh Cave, Lorestan, Iran. - Antiquity, vol. 81, p. 82-96.

Overlaet, B. 2003. The Early Iron Age in the Pusht-i Kuh, Luristan. Gent University.

Overlaet, B. 2005. The chronology of the Iron Age in the Pusht-i Kuh, Luristan. Iranica Antiqua, 40, 1-33.

Potts, D. T. 1993. EF Schmidt, MN Van Loon, HH Curvers, The Holmes Expedition to Luristan, 1989. Topoi. Orient-Occident, 3(1), 213-215.

Reese D. S. 2010. Shells from Sarepta (Lebanon) and East Mediterranean Purple-Dye Production. Mediterr Archaeol Archaeom. 2010; 10: 113–141.

Reese, D. S. 1980. Industrial exploitation of murex shells: purple-dye and lime production at Sidi Khrebish, Benghazi (Berenice). Libyan Studies, 11, 79-93.

Reese, D. S. 1989. Treasures from the sea. An expedition, 31(2), 80.

Reese, D. S. 1991. Marine shells in the Levant: Upper Paleolithic, Epipaleolithic, and Neolithic. In Bar-Yosef, O., and Valla, F. R. (eds.), The Natufian Culture in the Levant, Archaeological Series.

Ridout-Sharpe, J. 2019. Shell ornaments, icons, and other artifacts from the eastern Mediterranean and Levant. In M. J. Allen, ed., Molluscs in Archaeology: Methods, Approaches and Applications, Oxbow Books, Oxford, 290-307Reese, D. S. 1989. Treasures from the sea. An expedition, 31(2), 80.

Schmidt, E. F. 1933. "Tepe Hissar Excavations 1931." The Museum Journal XXIII/4, 323-483.

Schmidt, E. F. 1937. Excavations at Tepe Hissar Damghan. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.

Schmidt, E. F., 1938, "The Second Holmes Expedition to Luristan," Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology 6, pp. 205-16.

Schmidt, E. F., M. N. van Loon and H. H. Curvers. 1989. The Holmes Expeditions to Luristan. Chicago, two volumes.

Schmidt, E. F.; Van Loon, M.N., & Curvers, H. H., 1989, The Holmes Expeditions to Luristan, Text. Chicago: Oriental Institute Publication 108.

Shieshegar. A.1384 Excavation At Sorkh Dome-Laki Kohdasht –Luristan,(Report Of 2nd And 3rd Sesons) ICHO, First Edition, Tehran.Iran.[In Pesian].

Simpson, S J. 2000. Observations on Early Iron Age beads from Luristan, Bead Study Trust Newsletter 36 (Winter 2000).

Simpson, St J. 1995. 'Death and Burial in the Late Islamic Near East: Some Insights from Archaeology and Ethnography The archaeology of death in the Ancient Near East (Campbell, S. and A. R. Green, eds.): 240-51. Oxford. Watson, P. I. 1979. Archaeological ethnography in If'estem Iran. Tucson.

Smith, P. E. 1974. Ganj Dareh Tepe. Paléorient, 2(1):207-209.

Starr, R. F. 1939. Nuzi: report on the excavations at Yorgan Tepa near Kirkuk, Iraq conducted by Harvard University in conjunction with the American School of Oriental Research and the University Museum of Philadelphia 1927-1931.

Stein, A. 1994, Old routes of western Iran, Magyar TuDományos Akadémia Könyvtára: Kőrösi Csoma Társaság.

Sukenik, N., Iluz, D., Amar, Z., Varvak, A., Shamir, O., & Ben-Yosef, E. (2021). Early evidence of royal purple dyed textile from Timna Valley (Israel). *Plos one*, *16*(1), e0245897.

Talbot, N. 1981. "Shell Artifacts" In H. T. Wright, ed. An Early Town on the Deh Luran Plain, Excavations at Tepe Farukhabad. Memoirs of the Museum of Anthropology, University of Michigan, no. 13, 162-163.

Tallaei. H, Mucheshi. 1389. The Seals Of Assyrian Style In Silk Road And Relation Whit Iran And Mesopotamia. The Jornal Of Payame Bastan Shenasi. No 7 Abhar.Iran [In Persian]

Trubitt, M. B. D. 2003. The production and exchange of marine shell prestige goods. Journal of Archaeological Research, 11(3), 243-277.

Van Loon, M. N., 1967, (No Title) in: Bibliotheca Orientalis XXIV. P. 23-25.

Vanden Berghe, L. 1968.Het archeologisch onderzoek naar de Bronscultuur van Luristan. Opgravingen in Pusht-i Kuh. I. Kalwali en War Kabud (1965 en 1966 (with French summary), Verhandelingen van de Koninklijke Vlaamse Academie voor Wetenschappen, Letteren en Schone Kunsten van België, Klasse der Letteren 30/4, Brussels.

Voigt, M. M. 1983, Hajji Firuz Tepe, Iran.The Neolithic Settlement (Hasanlu Vol. I), University of Pennsylvania Museum of Archaeology, Philadelphia.

Watson, P. I. 1979. Archaeological ethnography in If'estem Iran. Tucson.

Woolley, C.L. 1955. *Excavations at Ur*. Ernest Benn Ltd, London.

Young, T.C., Jr. 1974. Excavations at Godin Tepe: Second Progress Report. Royal Ontario Museum Art and Archaeology Occasional Paper 17. Toronto.

University of Tehran Press

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Archeology Study of the Identification of Ilkhanid Coins (A Case Study of Abu Zaid An Ilkhani's Golden Coins Discovered from Tabriz Jame Mosque in the National Museum of Iran)

Orinab Nazarean [1], **Mohammad Mortezayi** [2], **Arman Shishegar** [3], **Reza Shabani** [4]

1.Department of Archaeology, Islamic Azad University of Tehran, Tehran, Iran.Corresponding Author Email: asadpurnarges@gmail.com.
2.Department of Archeology of Cultural Heritage and Tourism Research Institute, Iran. Email: m_mortezayi2008@yahoo.com
3.Department of Archeology, Research Institute of Archeology, Cultural Heritage Organization, Iran. Email: arman.shishegar@yahoo.com
4. Department of History, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Iran. Email: r-shabani@srbiau.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Araticle

Article history:

Received:
16, September, 2019

In Revised Form:
31, October, 2019

Accepted:
27, November, 2019

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

Coins are amongst the most recognized and protected data in archaeological research. For this very reason, they are used as a basis for detailed analytical and methodical research to resolve existing uncertainties related to historical periods. In this research, 25 coins out of a collection of 105 gold coins stored in the National Museum from Tabriz Grand (Jame) Mosque belonging to the 7th century AH. were selected and studied that belonged to the reign of Abu Saeed Bahadur Ilkhani. Based on the methodical research of numismatics, in order to obtain the political, cultural, artistic and economic historical data, detailed documentation, weighting and surface examination of the coins were first performed. Afterwards the symbolic and non-symbolic signs and patterns of the coins were identified. In the final stage, in order to obtain the type of metal that was used in the coins (Their elemental basis), three samples of the coins were selected, after which their mints and weights were determined and they were hencewworth subjected to an elemental decomposition (PIXI) test in the Iranian Atomic Energy Laboratory and Endograph. The most accurate laboratory tests were conducted in order to obtain the data from the elemental analysis of the tested samples, after the tests were concluded statistical analysis was used on the metal impurities measured in the coins. Based on the investigations and examinations of the surface of the coins as well as the archaeological studies of the internal structure which includes the elemental analysis of metal of the coins, The coins were subsequently categorized and separated from each other. It is important to note that the historical, economic, geographical, artistic and political factors were considered in all stages.

Keywords: Coin studies, Mint, Ilkhani era, statistical analysis, Pixy testing

Cite this The Author(s): Nazarean,O; Mortezayi, M; Shishegar, A; Shabani, R; 2023: An Archeology Study of the Identification of Ilkhanid Coins (A Case Study of Abu Zaid Ilkhani's Golden Coins Discovered from Tabriz Jame Mosque in the National Museum of Iran): Journal of Archaeological Studies No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter – Spring (243-259)- DOI: 10.22059/JARCS.2019.269224.142761.

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

Coins are amongst the most recognized findings in archeological researches due to the fact that they have patterns and writings on them as well as the fact that they are made from sturdy materials. It is for this reason, that they can be used as documented and scientific subjects for detailed and methodical studies to resolve existing uncertainties associated to historical periods. In this research, a collection of Ilkhanid coins have been subjected to detailed archaeological studies in order to their origins, artistic characteristics and internal structure.

At first, a collection of 105 gold coins from the reign of Sultan Abu Saeed Bahadur, the ruler of the Ilkhanate, recovered from the Tabriz Grand Mosque, which is currently being kept in the National Museum of Iran, was selected and a systematic analysis was prepared for them. Coin surface examination including the identification of the factors on the coin's surface, which entails the pattern, line drawing, time and place of minting, weight and size was perfomed. Methodical studies were perfomed in order to obtain the political, artistic, economic or historical data, using the knowledge of numismatics. This study was done by studying the outer surface of the available coins and emphasizing the qualitative approach of documenting the collection. For this purpose, the studied coins were first photographed, then weighed and accurately measured, afterwards which further studies were carried out to identify the symbolic and non-symbolic signs and motifs on the surface of the coins. After the identification phase was through and the surface of the coins were thouroughly examined and documented, we move on to the next step in which 25 coins were selected as samples for the purpose of analytical study and testing. The symbolic motifs on the coins were identified and the geographical location of the mints, coins and classification were determined. At last, the typology of the coins were perfomed based on the type of motifs and the geographical location of the mints which was executed with detailed technical and theoretical studies. In the studies of the outer surface of the coins, the mints were identified, classified and separated from each other. The geographical distribution of the studied coins in the mints indicates the existence of different gold and silver mines. Based on the examination of the outer surface of the coins, according to the date minted on them, the coins relate to the years (1324-1327A.D- 725-728 AH. Q. of the reign of Sultan Abu Saeed (from 1335-1316 A.D- 716 to 736 A.H.) who is one of the Mongols Iilkhani. Based on the date of minting and the appearance and symbols on the coins in the different years in which they were minted, they were classified into three main groups. By studying the analysis of the external surface motifs and categorizing them according to their differences, design and forms we can determine that these three groups of coins were minted in different time periods.

Twenty-five coins from the collection were selected as samples based on the data obtained from the elemental studies. Afterwards, three coins were selected as samples based on the type of mint and the weight of the coin in order to obtain data elemental make up of the metal of the coins. This step is performed in order to the identify the constituent elements of the metal of the coin. In order to achieve this, the elemental analysis of the coin was performed using laboratory methods. In the elemental analysis test (PIXI), we have tried to obtain the data obtained from the elemental analysis of the tested samples with the most accurate laboratory methods. From the total of 25 coins, three of the Tabriz mints have been selected and tested for elemental analysis and the purity percentage of the metallic elements of these coins has been analyzed and the results are based on the data as well as on the degree of concentration of impurities caused by the metallic elements present in these coins, changes in the denomination of the coins of the three different mints has also been taken into consideration.

Finally, the metal’s impurities were measured using statistical analysis. At first, the percentage difference of each element in the tested samples was discussed. Using one-way analysis of the variance, the percentage of each element in three types of coins was investigated. Due to the small percentage of data, the non-parametric Kruskal-Wallis test was used, and the one-way analysis of variance method and the Lyons test were used to test the homogeneity of variances, Tukey's test was also used to identify the homogeneous subgroups. According to the results of the laboratory studies, all the elements are in the lower percentage of purity. The highest degree of purity is related to gold metal. Coins of three different mints were studied and tested in the statistical analysis. In the testing of the samples, the purity percentage of the metal elements of the coins was analyzed and the results obtained were based on the degree of concentration of impurities caused by the metal elements present in them, in the statistical analysis however, the changes in the denominations of the coins of three different mints were taken into consideration

In general, in the studies of the outer surface of the discussed coins in relation to their weight, the data obtained from weighing and measuring the dimensions of this collection shows that during the era of Abu Saeed, the coins were minted with a specific weight standard (3.87 grams). The standard of a coin is that it should be the weight of a third of hammered bars, however this has changed in different time periods. The difference and diversity in the forms and symbols are symbolic of the diversity in the absence of an official model in the ruled regions and as a result, their forms and appearances have been affected by political issues, especially in the first three years of Abu Said's rule. Differences in design, role and diversity in the forms and symbols as well as themes of calligraphy in different years are indicative of an absence of an official pattern in the ruled areas and in some cases even indicate political disorder and war. The effect of the form and appearance of coins is influenced by political issues, especially in the early days of Abu Said's rule. This is also evident in the coins minted in the middle years, especially in their symbols and calligraphy. Sentences with themes and holy verses of victory and defeating the enemy can be seen on the coins.

In the elemental analysis experiments, it was determined that the impurities caused by the metal elements present in the coins, which play an important role in determining the value of the Ilkhani gold coins, as well as the difference in the percentage of impurities, all show us that the technology for separating impurities was different in different regions and some regions were not well versed in this practice. Also, the emphasis on using different places to mint coins and the changes in the denominations of the coins of different cities of the studied period, are all indications that most of the different regions under the territory of this Mongol Ilkhani had some sort of political and economic independence.

The range of changes from silver to gold in all three coins is very small. According to historical studies, the ratio of impurity of gold is completely compatible with the economic conditions of the governments at the time. Yet another parameter that is crucial in coin minting technology. Considering the low percentage of impurity in the tested coins, it can be concluded that they had advanced technology in order to be able to separate the elements and that gold was used as a mineral quite frequently. The geographical distribution of coins indicates the existence of different mines for the supply of gold and silver, and it also shows that the technology of separating impurities was different in different regions and some places were not adept at this practice, all this emphasizes the diversity of the places in which the coins were minted.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

مطالعه باستان‌شناختی سکه‌های ایلخانی

(مطالعه موردی سکه‌های زرین دورۀ ابوسعید ایلخانی مکشوفه از مسجد جامع تبریز، موجود در مخزن موزۀ ملی ایران)

ارینب نظریان[1]، محمد مرتضایی[2]، آرمان شیشه‌گر[3]، رضا شعبانی[4]

۱. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی (دوران اسلامی)، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، ایران. رایانامه: yasna_kian@yahoo.com.
۲. گروه باستان‌شناسی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ایران. رایانامه: m_mortezayi2008@yahoo.com.
۳ گروه باستان‌شناسی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، ایران. رایانامه: arman.shishegar@yahoo.com.
۴. گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ایران. رایانامه: r-shabani@srbiau.ac.i.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۸/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش:
۱۳۹۸/۰۸/۰۹

تاریخ بازنگری:
۱۳۹۸/۰۹/۰۶

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

سکه‌ها از مستندترین و پایدارترین داده‌ها در پژوهش‌های باستان‌شناسی هستند. به همین دلیل می‌توانند به‌عنوان داده‌های مستند و علمی دستمایه پژوهش‌های دقیق تحلیلی و روشمند برای رفع ابهامات موجود در رابطه با دوره‌های تاریخی قرار گیرند. در این پژوهش تعداد ۲۵ سکه از مجموعۀ ۱۰۵ سکه طلای موجود در مخزن موزۀ ملی مکشوفه از مسجد جامع تبریز متعلق به قرن هفتم هـ از دورۀ حکومت ابوسعید بهادر حاکم ایلخانی انتخاب و مورد پژوهش قرار گرفته است. بر اساس تحقیق روشمند سکه‌شناسی به منظور دستیابی به داده‌های تاریخی سیاسی، فرهنگی، هنری و اقتصادی ابتدا مستندنگاری دقیق و توزین و خوانش سطح سکه انجام گردید و در مرحلۀ بعدی شناسایی علائم و نقوش نمادین و غیر نمادین سکه‌ها انجام گرفت. در مرحلۀ نهایی برای دستیابی به داده‌هایی مبنی بر عناصر تشکیل‌دهنده فلز سکه، سه نمونه از سکه‌ها بعد از شناسایی ضرابخانه و بر اساس وزن سکه انتخاب گردیدند و در آزمایشگاه واندوگراف انرژی اتمی ایران مورد آزمایش تجزیه عنصری (پیکسی) قرار گرفت که در این آزمایش سعی بر آن بوده که با دقیق‌ترین روش‌های آزمایشگاهی ابتدا به داده‌های حاصل از تجزیه عنصری نمونه‌های مورد آزمایش دست‌یافته و در نهایت با استفاده از تحلیل آماری بر روی ناخالصی‌های فلزی اندازه‌گیری شده در سکه‌ها، بر اساس بررسی‌ها و خوانش سطح سکه و مطالعات باستان‌شناختی ساختار درونی شامل آنالیز عناصر تشکیل‌دهندۀ فلز سکه‌ها را طبقه‌بندی و از یکدیگر تفکیک نموده ضمن اینکه رویکرد تاریخی، اقتصادی و جغرافیایی، هنری و سیاسی در تمامی مراحل مورد توجه بوده است.

واژه‌های کلیدی: سکه، سکه‌شناسی، دوران ایلخانی، آزمایش پیکسی، نقوش سکه.

استناد: نظریان، ارینب؛ مرتضایی، محمد؛ شیشه‌گر، آرمان؛ شعبانی، رضا؛ ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲: مطالعه باستان‌شناختی سکه‌های ایلخانی مطالعه موردی سکه‌های زرین دورۀ ابوسعید ایلخانی مکشوفه از مسجد جامع تبریز، موجود در مخزن موزۀ ملی ایران: مطالعات باستان‌شناسی، دورۀ ۱۵، شمارۀ ۱، زمستان و بهار - پیاپی ۳۲ - (۲۵۹-۲۴۳)
DOI: 10.22059/JARCS.2019.269224.142761

CC BY

ناشر: موسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

در این پژوهش با مطالعات میدانی در چند مرحله تعداد ۲۵ سکه از ۱۰۵ سکه مکشوفه توسط گروه مرمت مسجد جامع تبریز در زمان انجام عملیات مرمت مسجد کشف شد که در حال حاضر در مخزن موزۀ ملی نگهداری می‌شود. با پژوهش‌های دقیق میدانی و آزمایشگاهی ابتدا مستندنگاری و در مرحله دوم مورد بررسی روشمند قرار گرفت. از آنجایی که مطالعات سکه‌شناسی شامل دو مرحله اساسی است: مطالعات سطح سکه شامل شناسایی عناصر موجود بر سطح سکه اعم از و اندازه و نقش و خط نگاره (لازم به ذکر وزن برخی از سکه‌ها بر روی سطح سکه حک شده)؛ مرحله دوم مطالعات سکه‌شناسی مربوط به شناسایی عناصر سازنده فلز سکه است که بدین منظور آنالیز عنصری سکه با کاربرد روش‌های آزمایشگاهی انجام می‌شود. پیکسی روش نوین و توانمندی برای آنالیز نمونه‌های باستانی است زیرا روشی غیر تخریبی است؛ که این آزمایش برای آنالیز ساختار درونی سکه‌ها بر روی نمونه‌های انتخابی نگارنده در آزمایشگاه سازمان انرژی هسته‌ای ایران توسط متخصصان و کارشناسان انجام پذیرفت.

برای دستیابی به داده‌های مستند در رابطه با سکه‌های مورد مطالعه شرح منظمی تهیه گردید که در اختیار موزه ملی نهاده شد بعد از طی نمودن مراحل اداری تعداد ۱۰۵ سکه در مخزن موزه تحویل گرفته شد و بعد از مرحله شناسایی سکه‌ها با بررسی‌های سطح سکه و مستندنگاری آنها شامل تعداد ۲۵ سکه به عنوان داده‌های مورد مطالعه با روش نمونه‌گیری به منظور مطالعه تحلیلی و آزمایش تفکیک شد که در مرحله بعد از توزین و اندازه‌گیری ابعاد شناسایی سطح سکه بر ای دستیابی به اطلاعات نقوش نمادین موجود بر روی سکه‌ها و مکان جغرافیایی ضرابخانه‌ها سکه‌ها و طبقه‌بندی انجام گردید که در نهایت گونه‌شناسی سکه‌ها به دلیل نوع نقوش و جایگاه جغرافیایی ضرابخانه با مطالعات فنی و نظری دقیق انجام شد.

در جدول شمارۀ ۱ اطلاعات مربوط به دورۀ ضرب ۲۵ سکه به‌عنوان نمونه مورد مطالعه شامل نام فرمانروای مربوطه و همچنین محل ضرب سکه‌ها، تاریخ ضرب، تصاویر و طرح‌های مربوط به سکه‌ها ارائه شده است.

در مرحله دوم مطالعات سکه‌شناسی در نمونه‌های مورد مطالعه با بهره‌گیری از روش آزمایشی پیکسی آنالیز عنصری تعداد ۳ نمونه با بهره‌مندی از شتاب‌دهنده و اندوگراف پژوهشکده فیزیک و شتابگرها در محل آزمایشگاه انرژی هسته‌ای ایران انجام شده است. نتایج حاصله بر اساس داده‌هایی مبنی بر درجه غلظت ناخالصی‌های ناشی از عناصر فلزی موجود در این سکه‌ها در تحلیل‌های آماری تغییرات عیاری سکه‌های سه ضرابخانه مختلف مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۱. پیشینۀ تحقیق

مهم‌ترین تحقیقات در زمینه سکه‌شناسی ایلخانی در ۱۸۸۱ توسط استانلی لین پل انجام گرفت که نتایج حاصله در کاتالوگ سکه‌های مغول در موزۀ بریتانیا بچاپ رسیده است. شیلا بلر در مطالعه روشمند سکه‌شناسی ایلخانی مطالعات مربوط به غازان تا ابوسعید را بررسی و مطالعه و مستندنگاری نمود و در مقالۀ خود نقوش سکه‌ها را دقیقاً مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد. مایلز در کتاب خود در سال ۱۹۳۹ میلادی دقیقاً نقوش و نمادهای سکه‌های ایلخانی به‌ویژه سکه با نقوش محرابی را مورد تحلیل دقیق قرار داد. لین پول ۱۸۸۱ و تردویل ۲۰۰۵ هر یک در آثار خود به تحلیل نقوش سکه‌های ایلخانی پرداختند. دیلر وجودی کلباس در ۲۰۰۶ کامل‌ترین کاتولوگ سکه‌شناسی

ایلخانی با تأکید بر گونه‌شناسی سکه‌ها را ارائه دادند. در بین محققین ایرانی سید جمال ترابی طباطبایی سکه‌شناس ایرانی اولین پژوهش‌های علمی بر روی سکه‌های ایلخانی را انجام داده است

۱-۲. مواد و روش‌ها

سکه‌های مورد مطالعه مربوط است به دوران حکومت ابوسعید بهادر حاکم ایلخانی تاریخ ضرب‌شده بر روی سکه‌ها مربوط به ۷۲۵-۷۲۸ هـ ق. سلطان ابوسعید (از ۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ ق) از ایلخانان مغول و پسر الجایتو است که در سن دوازده‌سالگی به ایلخانی ایران رسید. با به حکومت رسیدن ابوسعید اختلافات داخلی میان امرا بر روی سکه‌های سه سال اول حکومت وی منعکس می‌شود.

بر روی اولین سکه‌های ابوسعید عبارت «پادشاهی ملک هستی به دست اوست و او بر همه چیز تواناست.» نگاشته شده و پشت سکه با یک زیر نقش شش‌ضلعی شامل عناوین سلطان و ضرب سکه و تاریخ است. (Blair, S.1983:295-317)

اولین زیرمجموعه از این نوع سکه‌ها که نمونه‌هایی از آن در آناتولی مرکزی نیز یافت شده است. در یک کادر مربع نماد مذهبی، در روی سکه دیده می‌شود. تاریخ این سکه‌ها ۷۱۷ و ۷۱۸ هجری را نشان می‌دهد (Blair, S., 1983:295-317) علامت‌گذاری و کارتوگرافی هندسی در روی دیگر سکه مستقیماً از مسائل اواخر پدر ابوسعید الجایتو است در دوران ابوسعید به سرعت و سادگی با تقلید از الگوهای قبلی، احترامات طولانی اولجایتو به عبارت «ایلخان دانا»، تقلیل یافت. نمادهای شیعی اولجایتو که در آن رحمت بر دوازده امام، بیان شده که با یک عبارت قرآنی برای تأیید مشروعیت حکومت سلطان جوان جایگزین شده است.

نوع دیگر سکه‌ها با زیر نقش شش ضلعی با عبارت «برکت خدا و صلح بر اوست» محصور شده، اما عبارت قرآنی حاشیه یکسان است. روی دیگر سکه یک شش ضلعی است، اما روی سکه کمی متفاوت است با عبارت «صاحب گردن‌های مردم ایلخان جهان ابوسعید خداوند پادشاهی او را جاودان گرداند» تغییر یافته است. به‌طور کلی در پشت این نوع سکه‌ها یک شش ضلعی با عبارت قرانی وجود دارد. (1992:Blair, S.),224:

در نمونه‌هایی که از یک یا دو شهر هر استان امپراتوری مشاهده شده است ایلخان به المولی تغییر کرده است. در رابطه با وزن سکه‌ها داده‌های حاصل از توزین و اندازه‌گیری ابعاد این مجموعه نشان می‌دهد که در دوران ابوسعید سکه‌ها با استاندارد وزن معمولاً (۳/۸۷ گرم) ضرب می‌شوند تفاوت‌ها و تنوع در فرم و نمادها بیانگر تنوع در عدم وجود یک، الگوی رسمی در مناطق تحت سلطه است و در نتیجه، فرم و ظاهر آنها تحت تأثیر مسائل سیاسی به‌ویژه در سه سال اول حکومت ابوسعید از جمله جنگ قدرت بین امیر سونچ و امیر چوپان است. ضمن اینکه به‌طور رسمی ابوسعید دوازده ساله تحت حفاظت فرماندار خراسان امیر چوپان بود. (موسوی بجنوردی ۱۳۹۴: ۷۳۷-۷۶۲)

از سال ۱۳۱۹/۷۱۹ که تغییرات عمده در سکه‌ها به وجود آمد طرح‌های جدیدی در استاندارد وزن جدید دیده می‌شود که در این طرح‌ها پشت سکه متشکل از یک هشت‌ضلعی محاط در دایره که عناصری مشابه با سکه‌های پیشین دارند. عبارت النصرمن الله (پیروزی از خدا می‌آید) حلقه‌ها را پر می‌کند. روی سکه نماد مذهبی با نام چهارخلفیه نشان می‌دهد. با این حال، در یک حرکت نوآورانه دور تا دور سکه یک آیه قرآنی است که در قالب محراب نوشته شده است. هر دو انتخاب آیه و شکل آن قابل توجه است. با این محتوا - خدا برای شما در برابر آنها (دشمنان شما) کافی است. او به طور کامل شنوایی دارد و همه چیز آگاه است — و به نوعی برای تقویت سیاسی قدرت ابوسعید و فرمانده وی امیر چوپان است. به همین ترتیب، عبارت النصر من الله را می‌توان در معنای حقیقی

پیروزی در مورد امیر و چهره‌های برجسته تفسیر کرد (Blair, S., 1983:299.) بیشترین آمار طرح محرابی به دوران ابوسعید بهادر حکمران ایلخانی مربوط است که بر اساس منابع مستند در این دوره حدود ۹۰ ضرابخانه اقدام به ضرب سکه‌های طرح محرابی نموده‌اند (Treadwell, L., 2005 : 16) با توجه به وسعت و تعداد ضرابخانه‌ها احتمالاً سرسکه آن در ضرابخانه‌های مرکزی آماده سپس به سایر نقاط فرستاده می‌شد(Diler 2006:444-452) نوع نقش محرابی بر سکه‌های ابوسعید از نوع نقوش محرابی گنبدی است. (Ettinghausen, R., Grabar, O., 1991:40) که به‌وضوح تلفیق محراب و گنبد را با فرمی انتزاعی جلوه‌گر ساخته است در پشت سکه‌ها با طرح محرابی نقش یک هشت‌ضلعی ترسیم گردیده که بیشتر پلان یک بنا را با فضاهایی گنبد دار تداعی می‌سازد.

خط نگاره‌های روی سکه شامل نام و القاب ابوسعید با مضامین «السلطان الاعظم بوسعید بهادرخان خلداله ملکه السلطان الاعظم ابوسعید بهادرخان السلطان الاعظم مالک رقاب الامم ایلخان العالم ابوسعید» و داخل نقوش محرابی شامل نام الله و اسامی پیامبر و خلفای چهارگانه است. در سکه‌های مورد مطالعه در طرف دیگر عبارت لا اله الا الله محمدرسول الله اسامی خلفای چهارگانه ابوبکر عمر عثمان و علی آمده است. روی و پشت سکه‌ها با نقش محرابی آیاتی سیکفیکهم. . . در حاشیه روی؛ قسمتی از آیه ۲۹ سوره فتح در حاشیه پشت سکه دیده می‌شود که کاربرد این آیه‌ها مرسوم نبوده است. این آیات با آیه‌های سکه‌های عبدالملک مروان همخوانی دارد که تئوری الگوبرداری از سکه‌های اموی در دوران ابوسعید ایلخانی را مطرح می‌سازد (lane poole:1881:lv) ضمن اینکه مضامین خط نگاره‌ها بر فتح و پیروزی بر دشمن اشاره دارد که بر اساس منابع تاریخی در آن زمان ابوسعید در حال جنگ با فرمانده ارتش خود امیر چوپان است (lane poole:1881:lv)

۲. نتایج و یافته‌های مربوط به آنالیز عنصری سکه‌ها

از مجموع ۲۵ سکه سه عدد از ضرابخانه‌های تبریز و بازار مورد آزمایش تجزیه عنصری پیکسی قرار گرفته است. با توجه به اینکه عناصر فلزی نقش مهمی در تعیین عیار سکه‌های طلای ایلخانی دارند، میزان درصد خلوص عناصر فلزی این سکه‌ها آنالیز گشته و نتایج حاصله بر اساس داده‌هایی مبنی بر درجه غلظت ناخالصی‌های ناشی از عناصر فلزی موجود در این سکه‌ها در تحلیل‌های آماری (نیکنامی، ۱۳۹۵: ۲۶-۵۷) تغییرات عیاری سکه‌های سه ضرابخانه مختلف مورد توجه قرار گرفته است.

آلومینیوم (Al)، گوگرد (S)، کلر (Cl)، کلسیوم (Ca) تیتانیوم (Ti)، منگنز (Mn)، آهن (Fe)، مس (Cu) روی (Zn)، نقره (Ag)، سرب (Pb) و طلا (Au) در سکه‌ها بنا بر نوع عنصر با دقت ۱۰ - ppm100 اندازه‌گیری گردید.

درصد غلظت عناصر موجود در سکه‌های طلا

The concentration percentage of elements in gold coins

Sample	Al	Si	K	Ca	Ti	Fe	Ni	Cu	Ag	Au
46	0/68	0/98	0/2	0/58	0/02	0/13	0/01	0/16	1/92	95/32
44	0/6	1/3	0/17	0/82	-	0/18	0/01	0/34	8/38	88/2
30	0/67	1/26	0/21	0/41	0/05	0/18	0/01	0/14	4/69	92/38

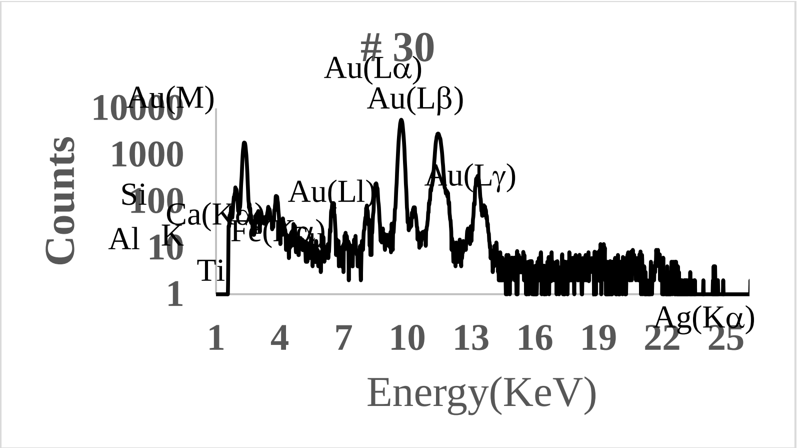

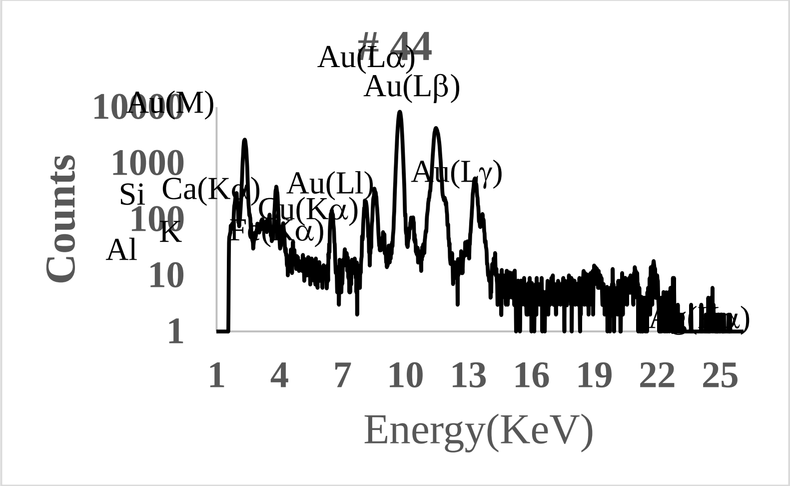

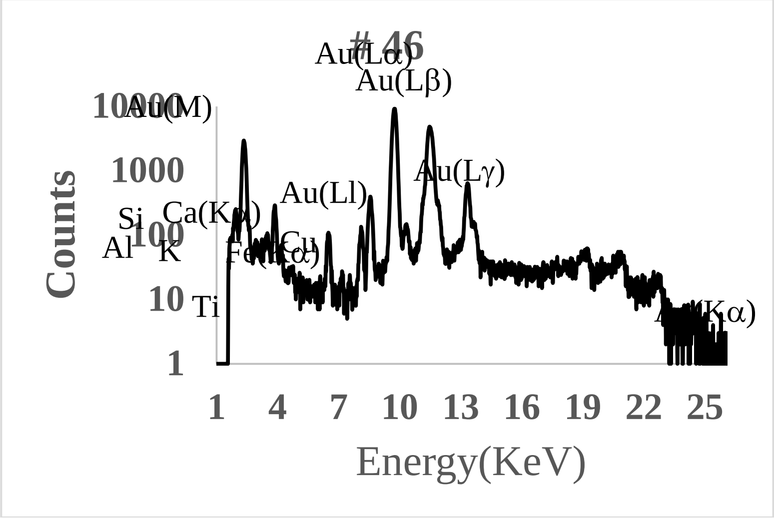

شاخص‌های توصیفی درصد عنصر طلا در سه نوع سکه در جدول ۱ آمده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود سکه ضرب تبریز و ضرب بازار ۱ به ترتیب با میانگین ۹۵/۴۱ و ۸۸/۲۰ دارای بیشترین و کم‌ترین درصد عنصر طلا گزارش می‌شوند. همچنین بیشترین میزان تغییرپذیری در میزان عنصر طلا مربوط به سکه ضرب بازار ۱ با انحراف استاندارد ۱/۵۶ و کمترین میزان تغییرپذیری مربوط به سکه ضرب تبریز با انحراف استاندارد ۰/۵۷ است.

جدول ۱ شاخص‌های توصیفی درصد عنصر طلا در سه نوع سکه

نوع سکه	تعداد تکرار	میانگین	انحراف استاندارد	فاصله اطمینان ۹۵ درصد	
				حد پایین	حد بالا
سکه ضرب تبریز	۳	۹۵/۴۱	۰/۵۷	۹۴/۰۰	۹۶/۸۱
سکه ضرب بازار ۱	۳	۸۸/۲۰	۱/۵۶	۸۴/۳۲	۹۲/۰۷
سکه ضرب بازار ۲	۳	۹۲/۳۱	۱/۵۱	۸۸/۵۶	۹۶/۰۷
کل	۹	۹۱/۹۷	۳/۳۳	۸۹/۴۲	۹۴/۵۳

شاخص‌های توصیفی درصد عنصر نقره در سه نوع سکه در جدول ۲ آمده است. همان‌طور که مشاهده می‌شود سکه ضرب بازار ۱ و ضرب تبریز به ترتیب با میانگین ۸/۳۶ و ۱/۸۹ دارای بیشترین و کمترین درصد عنصر نقره گزارش می‌شوند. همچنین بیشترین میزان تغییرپذیری در میزان عنصر نقره مربوط به سکه ضرب بازار ۱ با انحراف استاندارد ۱/۱۲ و کمترین میزان تغییرپذیری مربوط به سکه ضرب تبریز با انحراف استاندارد ۰/۲۹ است.

جدول ۲ شاخص‌های توصیفی درصد عنصر نقره در سه نوع سکه
Table 1. Descriptive indicators of percentage of gold element in three types of coins

نوع سکه	تعداد تکرار	میانگین	انحراف استاندارد	فاصله اطمینان ۹۵ درصد	
				حد پایین	حد بالا
سکه ضرب تبریز	۳	۱/۸۹	۰/۲۹	۱/۱۶	۲/۶۱
سکه ضرب بازار ۱	۳	۸/۳۶	۱/۱۲	۵/۵۹	۱۱/۱۴
سکه ضرب بازار ۲	۳	۴/۷۶	۱/۰۹	۲/۰۴	۷/۴۸
کل	۹	۵/۰۰	۲/۹۲	۲/۷۶	۷/۲۵

۳.آمار استنباطی

برای بررسی فرضیه «درصد عنصر طلای موجود در سه نوع سکه متفاوت است». از روش تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شد. برای انجام تحلیل واریانس یک طرفه می‌باید پیش‌فرض همگنی واریانس‌های خطا برقرار باشد؛ بنابراین در ابتدا به بررسی آزمون همگنی واریانس‌های خطا می‌پردازیم. برای آزمون همگنی واریانس‌ها از آزمون لیونز استفاده شد که نتایج آن در جدول ۳ آمده است.

جدول ۳ آزمون همگنی واریانس‌های خطا
Table 3 homogeneity test of error variances

متغیر وابسته	آماره لیونز	درجه آزادی	p
درصد عنصر طلا	۰/۷۶	۶ - ۲	۰/۵۰۹

همان‌طور که در جدول ۳ مشاهده می‌شود بر اساس مقدار آمارهٔ لیونز ($p>0.05$) آزمون فرضیه همگنی واریانس‌های خطا برای متغیر درصد عنصر طلا مورد تأیید قرار می‌گیرد و بنا بر این واریانس‌های خطا برای متغیر وابسته در سطوح متغیر مستقل (انواع سکه) مساوی است. اکنون به بررسی فرضیه «درصد عنصر طلای موجود در سه نوع سکه متفاوت است». با استفاده از روش تحلیل واریانس یک طرفه می‌پردازیم. در جدول ۴ اطلاعات مربوط

به آزمون تحلیل واریانس یک طرفه برای بررسی درصد عنصر طلا در سه نوع سکه آمده است. با توجه به مقدار آماره فیشر ۲۳/۳۵ و p-مقدار ۰/۰۰۱ فرضیهٔ صفر یعنی برابری میانگین درصد عنصر طلا در سه نوع سکه در سطح معناداری ۵ درصد رد می‌شود؛ به عبارت دیگر میانگین درصد عنصر طلا در سه نوع سکه تفاوت معنی‌داری داشته است و فرضیه «درصد عنصر طلای موجود در سه نوع سکه متفاوت است»، تأیید می‌گردد. برای اطمینان بیشتر، با توجه به حجم کم داده‌ها از آزمون نا پارامتری کروسکال والیس نیز استفاده شد که با مقدار آمار مجذور کای ۷/۲۰ و p- مقدار ۰/۰۲۷ همین نتیجه حاصل شد.

جدول ۴ تحلیل واریانس یک طرفه برای بررسی درصد عنصر طلا در سه نوع سکه

Table 4 One-way analysis of variance to check the percentage of gold element in three types of coins

منبع	مجموع توان دوم	درجه آزادی	میانگین توان دوم	مقدار F	مقدار p
انواع سکه	۷۸/۴۳	۲	۳۹/۲۲	۲۳/۳۵	۰/۰۰۱
خطا	۱۰/۰۸	۶	۱/۶۸		
کل	۸۸/۵۱	۸			

همچنین با انجام آزمون توکی که برای شناسایی زیرگروه‌های همگن مورد استفاده قرار می‌گیرد (جدول ۵) مشخص شد از نظر درصد عنصر طلا در سطح معناداری ۵ درصد سکه‌های ضرب تبریز و بازار ۲ در یک گروه و سکه ضرب بازار ۱ در گروه دیگر قرار می‌گیرند. نمودار ۱ به خوبی این موضوع را نشان می‌دهد.

جدول ۵ آزمون توکی برای شناسایی زیرسکه‌های همگن از نظر درصد عنصر طلا

Table 5. Tukey's test to identify homogeneous coins in terms of percentage of gold element

نوع سکه	تعداد مشاهدات	زیرگروه‌های همگن در سطح ۵ درصد	
		۱	۲
سکه ضرب تبریز	۳	۹۵/۴۱	
سکه ضرب بازار ۲	۳	۹۲/۳۱	
سکه ضرب بازار ۱	۳		۸۸/۲۰

نمودار ۱ شماتیک آزمون توکی برای شناسایی زیر گروه‌های همگن از نظر درصد عنصر طلا

برای بررسی فرضیه «درصد عنصر نقرهٔ موجود در سه نوع سکه متفاوت است». از روش تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شد. برای انجام تحلیل واریانس یک طرفه می‌باید پیش‌فرض همگنی واریانس‌های خطا برقرار باشد. بنا بر این در ابتدا به بررسی آزمون همگنی واریانس‌های خطا می‌پردازیم. برای آزمون همگنی واریانس‌ها از آزمون لیونز استفاده شد که نتایج آن در جدول ۶ آمده است.

جدول ۶ آزمون همگنی واریانس‌های خطا

Table 6 homogeneity test of error variance

متغیر وابسته	آماره لیونز	درجه آزادی	P
درصد عنصر نقره	۱/۱۶	۶ و ۲	۰/۳۷۶

همان‌طور که در جدول ۶ مشاهده می‌شود بر اساس مقدار آمارهٔ لیونز ($p>0.05$) آزمون فرضیه همگنی واریانس‌های خطا برای متغیر درصد عنصر نقره مورد تأیید قرار می‌گیرد و بنابراین واریانس‌های خطا برای متغیر وابسته در سطوح متغیر مستقل (انواع سکه) مساوی است. اکنون به بررسی فرضیه «درصد عنصر نقرهٔ موجود در سه نوع سکه متفاوت است». با استفاده از روش تحلیل واریانس یک طرفه می‌پردازیم. در جدول ۷ اطلاعات مربوط به آزمون تحلیل واریانس یک طرفه برای بررسی درصد عنصر نقره در سه نوع سکه آمده است. با توجه به مقدار آمار فیشر ۳۷/۴۸ و p-مقدار ۰/۰۰۰ فرضیهٔ صفر یعنی برابری میانگین درصد عنصر نقره در سه نوع سکه در سطح معناداری ۵ درصد رد می‌شود؛ به عبارت دیگر میانگین درصد عنصر نقره در سه نوع سکه تفاوت معنی‌داری داشته است و فرضیه «درصد عنصر نقرهٔ موجود در سه نوع سکه متفاوت است»؛ تأیید می‌گردد. برای اطمینان بیشتر، با توجه به حجم کم داده‌ها از آزمون ناپارامتری کروسکال والیس نیز استفاده شد که با مقدار آماره مجذور کای ۷/۲۰ و p-مقدار ۰/۰۲۷ همین نتیجه حاصل شد.

جدول ۷ جدول تحلیل واریانس یک طرفه برای بررسی درصد عنصر نقره در سه نوع سکه
Table 7 One-way analysis of variance table to check the percentage of silver element in three types of coins

منبع	مجموع توان دوم	درجه آزادی	میانگین توان دوم	مقدار F	مقدار p
انواع سکه	۶۳/۱۷	۲	۳۱/۵۸	۳۷/۴۸	۰/۰۰۰
خطا	۵/۰۶	۶	۰/۸۴		
کل	۶۸/۲۲	۸			

همچنین با انجام آزمون توکی که برای شناسایی زیرگروه‌های همگن مورد استفاده قرار می‌گیرد (جدول ۸) مشخص شد از نظر درصد عنصر نقره در سطح معناداری ۵ درصد سکه‌های ضرب تبریز و بازار ۱ و ۲ در سه گروه متفاوت قرار می‌گیرند. نمودار ۲ به‌خوبی این موضوع را نشان می‌دهد.

جدول ۸ آزمون توکی برای شناسایی زیر سکه‌های همگن از نظر درصد عنصر نقره
Table 8 Tukey's test to identify homogeneous sub-coins in terms of percentage of silver element

نوع سکه	تعداد مشاهدات	زیرگروه‌های همگن در سطح ۵ درصد		
		۱	۲	۳
سکه ضرب تبریز	۳	۱/۸۹		
سکه ضرب بازار ۲	۳		۴/۷۶	
سکه ضرب بازار ۱	۳			۸/۳۶

نمودار ۲ شماتیک آزمون توکی برای شناسایی زیرگروه‌های همگن از نظر درصد عنصر نقره
Diagram 2 of Tukey's test schematic to identify homogeneous subgroups in terms of percentage of silver element

۴.نتیجه

سکه‌های مورد مطالعه مربوط است به دوران حکومت ابوسعید بهادر حاکم ایلخانی تاریخ ضرب‌شده بر روی سکه‌ها مربوط است به ۷۲۵-۷۲۸ هـ ق. سلطان ابوسعید (از ۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ ق) که از ایلخانان مغول و پسر الجایتو بوده است در مطالعات روی سکه‌ها طبقه‌بندی سکه‌ها بر اساس عناصر تجسمی روی سکه در گروه‌های (A,B,C) انجام

گرفت که گروه **A** از این مجموعه عناصر تجسمی تشکیل‌دهنده آنها در دوران ابوسعید به‌سرعت و سادگی با الگوبرداری از عناصر پیشین، القاب طولانی اولجایتو به عبارت «ایلخان دانا»، تقلیل یافته است. نمادهای شیعی اولجایتو که دران رحمت بر دوازده امام، بیان شده بود با یک عبارت قرآنی برای تأیید مشروعیت حکومت ابوسعید جایگزین شده است. در پشت گروه **B** سکه‌ها یک شش ضلعی با عبارت قرآنی وجود دارد. در رابطه با وزن سکه‌ها داده‌های حاصل از توزین و اندازه‌گیری ابعاد این مجموعه نشان می‌دهد که در دوران ابوسعید سکه‌ها با استاندارد وزن۳/۸۷ گرم) ضرب می‌شوند عدم وجود یک الگوی رسمی در مناطق تحت سلطه و فرم و ظاهر انها تحت تأثیر مسائل سیاسی به‌ویژه در سه سال اول حکومت ابوسعید است. گروه **C** از طبقه‌بندی بر اساس آنچه در بالا ذکر گردید مربوط است به سکه‌های ضرب‌شده از سال (م۷۱۹) که تغییرات عمده در انها به وجود آمد در طرح‌های جدید سکه‌ها، با نمادهای جدید در روی سکه، در استاندارد ضرب هم تغییر به وجود آمد. پشت سکه متشکل از یک هشت‌ضلعی محاط در دایره که عناصری مشابه با سکه‌های پیشین دارند. عبارت النصرمن الله (پیروزی از خدا می‌آید) حلقه‌ها را پر می‌کند. روی سکه نماد مذهبی با نام چهارخلفیه نشان می‌دهد. در رابطه با مطالعات عناصر تجسمی سطح سکه مشخص شد پشت سکه متشکل از یک هشت‌ضلعی محاط در دایره است ضمن اینکه عناصری مشابه با سکه‌های پیشین دارند. عبارت النصرمن الله (پیروزی از خدا می‌آید) حلقه‌ها را پر می‌کند و خط نگاره روی سکه عبارت است از نماد مذهبی با نام چهارخلفیه که نماد مذهبی به مسلمانان اهل تسنن است. در یک حرکت نوآورانه دورتادور سکه یک آیه قرآنی است که در قالب محراب نوشته شده است. هر دو انتخاب آیه و شکل آن قابل توجه است که بر تئوری الگوبرداری از سکه‌های اموی در دوران ابوسعید ایلخانی را تأکید دارد ضمن اینکه مضامین خط نگاره‌ها بر فتح و پیروزی بر دشمن و اوضاع سیاسی ان زمان اشاره دارد.

در مطالعات آزمایشگاهی مربوط به عناصر تشکیل‌دهنده درون سکه که با روش پیکسی انجام شد مقادیر میانگین عناصر فلزی سکه‌های سه ضرابخانه مختلف را با یکدیگر مقایسه و نتایج حاصل از آزمایش (جداول و نمودارهای صفحات ۵ -۶) نشان می‌دهد سکه ضرب تبریز و ضرب بازار ۱ به ترتیب با میانگین ۹۵/۴۱ و ۸۸/۲۰ دارای بیشترین و کمترین درصد عنصر طلا می‌باشند. با انجام آزمون توکی که برای شناسایی زیرگروه‌های همگن مورد استفاده قرار می‌گیرد (جدول ۵) مشخص شد از نظر درصد عنصر طلا در سطح معناداری ۵ درصد سکه‌های ضرب تبریز و بازار ۲ در یک گروه و سکه ضرب بازار ۱ در گروه دیگر قرار می‌گیرند وهمان طور در نتایج حاصل از تجزیه عنصری مشخص شد، میانگین عیار طلای سکهٔ ضرب ضرابخانه بازار ۲ با شماره ۴۶ (که احتمالاً اردو بازار سلطان ابوسعید است) با در صد کمی اختلاف ۹۲/۳۱ و سکه ضرب ضرابخانه تبریز با شمارهٔ ۳۰ ۹۵/۴۱ است و سکه ضرب ضرابخانه بازار۱ با شماره ۴۴ درصد عیار طلای آن ۸۸/۲ است که حدود ۵ درصد مقدار طلای آن کمتر از دو سکه ضرابخانه تبریز و بازار ۲ است. همچنین مقدار ناخالصی ان در نقره و دیگر عناصر بیشتر از دو سکه دیگر است. با توجه به این‌که برای کم کردن عیار سکه‌های ضرب‌شده، غالباً از ناخالصی نقره استفاده شده است ارتباط معکوس بین مقدار طلا و نقره در نمودار شکل۳، کاملاً قابل توجیه و ناشی از فنّاوری ضرب سکه‌ها و وضعیت اقتصادی ضرابخانه‌ها است. همچنین وجود ناخالصی‌های دیگر احتمالاً به دلیل عدم دسترسی به فن‌های تصفیه سنگ معدن بوده است. با استفاده از تحلیل آماری بر روی ناخالصی‌های فلزی انداز ه گیری شده در سکه‌ها، می‌توان ضرابخانه‌ها را طبقه‌بندی و از یکدیگر تفکیک نمود. همه عناصر در صد پایینی اختلاف درجه خلوص دارند. و بالاترین درجه خلوص مربوط به فلز طلا است ۹۵/۴۱ در تحلیل آماری سکه‌های سه ضرابخانه مختلف مورد

مطالعه و آزمایش قرار گرفت. تغییرات عیار در سکه‌های شهرهای مختلف دوره مورد مطالعه بسیار تغییرات عیار در که نشانه استقلال سیاسی – اقتصادی بیشتر برخی مناطق مختلف قلمرو ایلخان‌های باشد. ضمن اینکه ناخالصی‌های ناشی از عناصر فلزی موجود در این سکه‌ها که نقش مهمی در تعیین عیار سکه‌های طلای ایلخانی دارند در آزمایش نمونه‌ها میزان درصد خلوص عناصر فلزی سکه‌ها آنالیز گشته و نتایج حاصله بر اساس داده‌هایی مبنی بر درجه غلظت ناخالصی‌های ناشی از عناصر فلزی موجود در آنها ارائه گردید و در تحلیل‌های آماری تغییرات عیاری سکه‌های سه ضرابخانه مختلف مورد توجه قرار گرفته است. بالاترین درصد ناخالصی مربوط به سکه شماره ۴۴ ضرب تبریز است. میانگین عیار طلای سکه‌های ضرب بازار ده درصد بیشتر از سکه ضرب تبریز است بازه تغییرات نقره به طلا در سکه‌های طلا در مقایسه با ناخالصی طلا به نقره در سکه‌های مورد مطالعه ضرب بازار بیشتر از سکهٔ ضرب تبریز است. جدول شمارهٔ ۴، تغییرات نقره به طلا در ضرابخانه بازار اندک است؛ که کاملاً بیانگر شرایط اقتصادی دوران مورد مطالعه است بررسی‌های تاریخی حاکی آزان است که بازار در دوران سلطان ابوسعید بسیار پر رونق و فعال بوده است. بازه تغییرات نقره به طلا در هر سه سکه بسیار ناچیز است بر اساس مطالعات تاریخی نسبت ناخالصی به طلا کاملاً با شرایط اقتصادی حکومت‌ها تطبیق می‌نماید پارامتر دیگر که در فناوری ضرب سکه‌ها قابل اهمیت است، اینکه با توجه به درصد پایین ناخالصی موجود در سکه‌های مورد آزمایش (جدول و نمودار صفحه ۵ - ۶) می‌توان نتیجه گرفت که فنّاوری پیشرفت‌هایی برای جداسازی عناصر تشکیل‌دهنده و طلا از کانی مورد استفاده به کار گرفته شده است پراکندگی جغرافیایی در سکه‌های مورد پژوهش بیانگر وجود معادن مختلف در استحصال طلا و نقره است ونشان می‌دهد فنّاوری جداسازی ناخالصی‌ها در مناطق مختلف متفاوت بوده است و در برخی مکان‌ها به‌خوبی انجام نشده است و تأکید دارد بر محل‌های مختلف ضرب سکه‌ها

جدول ۹ مستندنگاری مربوط به سکه‌های مورد مطالعه خوانش و مستندنگاری مجموعهٔ سکه‌ها توسط نگارنده

Table 9 Documenting related to the studied coins, reading and documenting the collection of coins by the author

ردیف	شماره ثبت	وزن	ابعاد	سال ضرب	طرح	توضیحات
1	12538	8/5	21. 6	724		
2	12493	6/8	26. 0	729	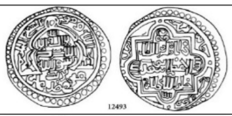	
3	12537	7/2	21. 6	724		
4	12534	7/4	12. 2	؟		
5	12480	6/8	21. 0	؟	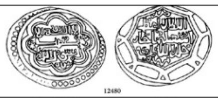	
6	12513	8/7	-	728		
7	12539	1/4	12. 2	؟	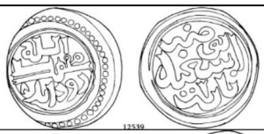	
8	12545	7/4	18. 2	؟		
9	12521	6/5	22. 30	731	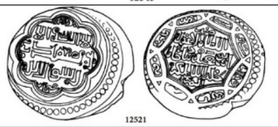	
10	12524	7/0	24. 0	731	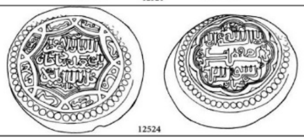	
11	12464	8/9	22. 6	722		

12	12495	11/0	23. 5	727		
13	12477	4/2	17. 5	؟		
14	12489	6/0	24. 0	733		
15	12473	5/5	18. 0	729		
16	12565	8/0	23. 0	720		
17	12500	4/1	19. 0	720		
18	12491	9/7	24. 0	؟	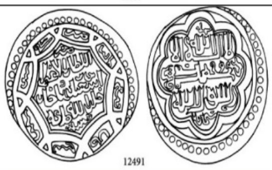	
19	12543	8/4	21. 0	؟		
20	12530	1/4	12. 0	؟		
21	12544	4/0	23. 0	729		

22	12546	9/7	22. 0	724		
23	12498	8/4	23	724	12498	
24	12504	8/7	22/55	724	12504	
25	12557	7/8	21/64	724	12557	

ردیف	شماره ثبت	وزن	اندازه	طرح روی سکه	روی سکه	طرح پشت سکه	پشت سکه
۱	12544	4/00	23/8				
۲	12546	9/7	22/6				
۳	12530	1/4	12/4				

منابع

احمدی فر، فرشید، (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر سکه‌شناسی، مجله رشد آموزش تاریخ، بهار.

اشپولر، برتولد، (۱۳۸۴)، تاریخ مغول در ایران، ترجمهٔ محمود میرآفتاب، تهران، علمی فرهنگی.

بویل.ج.آ، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران کمبریج، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، ج ۵، ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

سرافرازی، عباس، (۱۳۹۴)، گرایش‌های سیاسی مذهبی ایلخانان بر اساس مسکوکات ایلخانی- مجله پژوهش‌های تاریخی، بهار، شمارهٔ ۸۹.

موسوی بجنوردی، کاظم، (۱۳۹۴)، تاریخ جامع ایران، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

نیکنامی، کمال‌الدین، (۱۳۹۰)، روش‌های پیشرفته آماری در تحلیل داده‌های باستان‌شناختی، انتشارات سمت چاپ اول زمستان.

Blair, S., 1983. The Coins of the Later Ilkhanids, a Typological Analysis, *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, vol. 26, No 3, pp. 295-317.

Blair, S., 1992. The Monumental Inscriptions from Early Islamic Iran and Transoxiana, E. J. Brill, Leiden, *Netherlands*, pp. 224.

Chenari, M. 2006. *Comparison of Husserl*, Heidegger and Gadamerwith methodological benchmark. PhilosophicalTheological Research..9(2).

Diler, O., 2006. *Ilkhans: Coinage of the Persian Mongols*, Nur Diler, E., Kurkman, G. and J. C. Hinrichs, J. C. (ed.), Mas Matbaacilik A.S, Istanbul, pp. 270-271.

Ettinghausen, R., Grabar, O., 1991. *The Art and Architecture of Islam 650-1250*, Penguin Books, London, pp. 40.

Grant, J., Gorin, S., Fleming, N., 2005. T*he Archaeology course book, an introduction to study Skill, Topics and method*, London and New York: Rourledge.

Kolbas, J. G., 2006. *The Mongols in Iran: Chingiz Khan to Uljaytu*, 1220-1309, Landan and New York: Routledge.

Lane-Poole, S., 1881. *The coins of the Mongols in British museum*, British Museum, London, Classes XVIII-XXII: LVI.

Lane-Poole, S., 1897. *Catalogue Of The Collection Of Arabic Coins Preserved In The Khedival Library At Cairo*, London: Printed by Gilbert and Rivington.

Miles, G. C., 1939. *Epitaphs from an Isfahan Graveyard*. Ars Islamica, vol. 6, No 2, pp. 151-157.

Miles, G. C., 2007. *Numismatics. In The period from the Arab Invasion to the Saljuqs*, Frye, R. N. (ed.), Cambridge University Press, Cambridge, pp. 364-378.

Smith, J. M., 1969. The Silver Currency of Mongol Iran. *Journal of the Economic and Social History of the Orient*. vol. 12, pp. 16-41.

Treadwell, L., 2005. "Mihrāb and ʿAnaza" or "Sacrum and Spear"? A Reconsideration of an Early Marwanid Silver Drachm. Muqarnas, vol. 22, pp. 1-28.

Ahmadfr. F, moghadamei bar seke shenasi majale roshd amozesh tarikh., 2001. [In Persian].

Spuler, bar tavalod, 1384 tarikh moghol dar iran, tarjome mahmod mir aftab, entesharat almi farhangi Tehran chap 8. [In Persian].

Boyl.J.A., 2000. *tarikh iran Cambridge, az amdan saljoghi ta fropashi dolatelkhani*, jeld 5 tarjome hasan anoshe, entesharat amirkabir, Tehran srafrazi abas- grayeshhay siyasi mazhabi elkhan bar asas mascocat elkhani – mjle pazhoheshhay tarikhi 2010. [In Persian].

Mosavi, bojnordi .K., 2015 . tarikh jame iran markaz dayeratolmaaref bzorg eslami chap dovom [In Persian].

Niknami, K., 2011.ravesh pishraft Amari dr tahlil dade bastan shenasi entesharat smt chap 1 zemestan . [In Persian].

University of Tehran Prees

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

Archaeological Evidence of the Rise of the Dari Persian Language in Khorasan

Ali Hozhabri [1], **Ahmadali Asadi** [2]

1. Iranian Center of Archaeological Research, Expert, Research Institute of Cultural Heritage and Tourism, Tehran, Iran. Corresponding Author Email: ali.hozhabri2011@gmail.com
2. Department of Archaeology, Shiraz University Of Art, Shiraz, Iran. Email: ahasadi444@yahoo.com

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
30, May, 2022

In Revised Form:
20, October, 2022

Accepted:
29, October, 2022

Published online:
20, June, 2023

Abstract

At the time of the invasion of Iran by the Arabs, the Dari Persian language flourished in the Greater Khorasan region. During the first two decades of the Arab invasion, Dari Persian, which was the Sasanian court language, expanded geographically due to the displacement of populations from the Ctesiphon and Fars regions and the flight of the king and large court families to the eastern regions, especially Khorasan. A major unanswered question concerns how the Persian language spread in Khorasan in relation to the process of population movement of Iranians from the west and south to the eastern regions of the collapsed Sasanian polity. In this study, by examining the transition period from the Sasanian to the beginning of the Islamic era, especially regarding fire temples that lasted until the early centuries of the Islamic era, we conclude that with the statistical fluctuation of the number of sites in these periods, it seems that Iranians were under attack. Early hardships in front of the swordsmen with the courtiers from the southern regions of Iran, especially Fars and their imperial center, Ctesiphon, went to the land of Ādur-Burzēn-Mihr, i.e., Khorasan. These immigrants adopted two methods of settlement: first, in the villages, and second, by moving through an area as nomads. This population was able to survive with this system that was formed at the end of the Sasanian period. One of the compromises that supported the endurance of this system was the protection of Persian culture and language in Khorasan, where much progress was made.

Keywords: Persian Language, Khorasan, Archaeological data, Linguistic origin, Dari Persian.

Cite this The Author(s): Hozhabri, A., Asadi, A., 2023. Archaeological Evidence of the Rise of the Dari Persian Language in Khorasan: Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15, Serial No. 32 - (261-292).DOI: 10.22059/JARCS.2022.343747.143121

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

If the reign of Khosrow I marked the pinnacle of the Sasanian power, his reforms in fact triggered major political and social problems that eventually brought about the empire's collapse at the hands of Muslim Arabs (Moftakhari, Zamani, 2008: 7). On the one hand, the Kust of Khorasan, having born out of the division of Persia into four kusts (major administrative divisions) and stretching from the Caspian Gates near Ray to the Oxus river (Christiansen, 1995: 148), was sustained in the ensuing periods. On the other, the foremost aspect of Khosrow I's reforms, concerning the Dehgâns and the taxation system, was fostering changes in the ways in which crop taxes were collected (Dinawari, 1987:111). The "house" represented a pivotal institution for the Sasanian society, and such great families as the House of Mihran held important positions during Khosrow I's reign (Nöldeke 1999: 981), as was the House of Karin, who, as local governors of Khorasan and Gorgan, were even entitled to sit on a golden throne (Dinawari,1987:124). Yet, following the arrival of the Arabs and the collapse of former social structures, it was Dehgâns who assumed the vital role of safeguarding Iran's cultural values. Having retained their lands on account of jizya payment, a group of these nobles gradually gained power, and their aid proved crucial for the victory of the Abbasids, especially in Khorasan (Gardizi, 1984: 266; Dinawari, 1987: 361). Ultimately, the Iranian tradition was the major inspiration for the transformation of the tribally-oriented caliphate system into a hereditary monarchy, a change that was encouraged and backed by the hadith, which say that "the Aimmah (leaders) are from Quraish (Ibn Umar, 1998: 310-311). The Arab sheikhs living in Iran also formed a novel aristocracy, most of them by then having withdrawn from the Umayyad caliphate and engaged in trade (Bayat & Dehghanpour 2011: 23). This new class enjoyed many economic benefits, which was a source of concern and consternation for their indigenous Iranian counterparts based in Transoxiana (Gibb, 1923: 69). In effect, the Arab immigrants' voracity for land appropriation in the newly conquered Iranian territories gave rise to this fresh aristocracy (Mahdi Al-Khatib,1999: 115-116). With the disintegration of the remainders of the Sasanian Iranshahr and the gradual shift from the caliphate to a monarchy during the Umayyad period (Ibn Khaldoun, 1987: 400), the transformation and assimilation of the Sasanian system's remnant elements took on a new form centered on the Umayyad model, and along with the translation of books, other Iranian socio-political institutions such as the diwan (administration) and monetary system (coin minting) were adopted as well. Such a state of affairs categorically strangled any aspiration for an Iranshahri mode of rule, and the practice of the earliest Arab governors, who often indiscriminately levied similar taxes on both non-Arab Muslims and dhimmi communities (Seddiqi, 1993: 54-68), severely undermined Iranian populations economically (See: Salehi 2020). For the period following the political collapse of the empire, the archaeological record evinces a change in Sasanian settlement concentrations, especially in southern and western Iran. Historical and numismatic evidence has shed considerable light on the Sasanian contribution to the altered political and social landscapes of Southwest Asia. Yet, it is essential to also consider archaeological data to grasp these complexities, especially in terms of analyzing regional settlement patterns, demography, modes of agricultural activities, trade and industrial productions (Wenke, 1981: 304). Archeological data speaks of enormous Sasanian investments in agriculture and irrigation networks in the mountain valleys spanning the modern province of Khuzestan to the regions north of the Strait of Hormuz, and possibly also further east as well. Under the Sasanians, agriculture in Khuzestan and Mesopotamia developed immensely with the construction of large dams and canal systems, the ruins of which are visible today in some cases, and the exploitation of farmlands in these plains reached its zenith (Adams 1965; Wenke 1981). This starkly contrasts with the situation in the mountainous southern Zagros and the northern Persian Gulf littoral zone, wherein existed neither the flat and fertile lands nor the large rivers of Mesopotamia and Khuzestan to justify equally substantial investments in landesque capital. The Sasanian policy in such regions apparently involved developing agriculture with smaller investments but on a larger spatial

scale. The attainment of this goal called for the presence and supervision of government institutions, but the arrival of the Arabs put an inevitable end to that well-thought-out scheme. The implications of the change in settlement density were generally deemed insignificant, considering such presumptions as the non-interference of the Arabs in the already operating economic systems of newly conquered regions. Some scholars have even argued for better economic conditions in the earliest Islamic periods (Sumner & Whitcomb, 1999: 314; Whitcomb, 1979: 5). According to Carter, the multitude of Sasanian settlements across the plains of Bushehr represents agricultural centers that provided the regional ports with their food supply (Carter et al., 2006: 98). The Arabs entered Iraq in 633 C.E., but would be defeated by the Persians in the 634 C.E. Battle of Jasr (Daryaee, 2004: 55-56). Yet, the invading forces finally seized control of Ctesiphon in the decisive battle of al-Qadisiyyah fought in 636 C.E. Investigations in the province of Fars have revealed a similar observation: a peak in settlement frequency during the Sasanian period, and an abrupt and concurrent drop at the onset of the Islamic period, contrasting with a substantial rise attested in the frequency of contemporary sites in Khorasan. Thus, on account of the statement that “Dari was a language spoken by royalty” (Shafiei Kadkani, 1963: 20), and given the fact that the homeland of the Sasanians lay in the Fars region, and hence Dari was also used by the local aristocratic houses there, we will try to explain how the status of Fars as the center of Dari language was conferred to Khorasan. The Arab invasion and the resulting migration of prominent houses to the eastern regions of Iranshahr seem to have been the main factor for the spread of Dari Persian in Khorasan in the early Islamic period.

The frequency of sites from the Sasanian-Islamic period transition, shows that in the wake of the Arab invasions, large populations were forced to move from south and western Sasanian kingdom to the safer eastern regions. Interestingly, from an archeological perspective, the frequency of settlements in southern Iran shows a decline compared to the northern region, suggesting that following the initial fierce Muslim attacks the residents of the southern regions moved to places that seemed more secure, and what better place than the one picked by the Iranian king—Khorasan, which was also the home of the Adur Burzen-Mihr fire. The decision was made on the supposition that in addition to staying away from the Arab’s drawn sword, they might find a way to confront and repulse the enemy by rallying around the king. With the demise of the king and the dissolution of the Sasanian aristocratic and religious system, it was no longer possible to select a new king that would be unanimously acceptable for all and approved by the religious system, and the resistance continued by scattered groups, who were destined to fail as large groups of the defeated Mawali joined the Arabs. Therefore, many Dehgâns had to accept peace and were thereby able, albeit with great hardship, to maintain their ancient customs by paying tax and jizya. Henceforward, with the settlement of most of the great houses, in particular the Dehgâns in Khorasan, Iranians were able to spread Dari Persian across eastern Iran. The language, which once flourished in the Sasanian court at Mada’in, was also used by the noble class in Persis as the origin and center of the empire. All these developments were triggered by the replacement of large populations from the southern and western regions. A piece of supporting evidence for the alleged migrations is the various ethnic groups attested in modern Semnan province in Greater Khorasan, which today bears the moniker “the island of languages and dialects.” This socio-political movement had at least two consequences for Iranian culture in the Islamic era: (1) the evolution of the Persian language and literature in the Khorasan region, and (2), the birth of the so-called Khorasani architectural style. However, a group of these migrants adopted a different approach, i.e., the nomadic lifestyle, due to occasional attacks staged by the Arabs. They moved in search of safe places, carrying their belongings on their livestock, along routes that later became the routine annual itinerary for the regional nomads. That group of Iranians who chose to join the caliphate system and travelled to lands in modern Iraq, mostly included Dabirs who became well-versed in Arabic and later contributed to the advancement of Arabic literary culture.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

شواهد باستان‌شناختی از پیدایی زبان فارسی دری در خراسان

علی هژبری[1]✉، احمدعلی اسدی[2]

۱. نویسنده مسئول، پژوهشکده باستان‌شناسی، کارشناس، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران. رایانامه: ali.hozhabri2011@gmail.com

۲. گروه باستان شناسی دانشگاه هنر شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: ahasadi444@yahoo.com.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۳/۰۹

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۸/۰۷

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

به نظر می‌رسد با یورش تازیان به ایران، زبان فارسی دری در نواحی خراسان بزرگ بالیده شد. زبان فارسی دری که زبان درباری ساسانیان بود با جابجایی از تیسفون (بارگاه ساسانیان) و فارس (خاستگاه ساسانیان) و گریز پادشاه و خاندان‌های بزرگ درباری از آنجا به نواحی شرقی به ویژه خراسان در یکی-دو دهه اول یورش تازیان، رشد بسیاری کرد. سؤال این است که روال گسترش زبان فارسی در خراسان در ارتباط با روند جابجایی جمعیتی ایرانیان از غرب و جنوب به نواحی شرقی شاهنشاهی فروپاشیده ساسانی چگونه بوده است؟ ما در این پژوهش با بررسی دوره انتقالی از ساسانی به آغاز دوران اسلامی و برای یافتن آتشکده‌هایی که تا سده‌های اولیه دوام آوردند، نتیجه گرفتیم که با افت‌وخیز آماری تعداد محوطه‌های این دوره‌ها، گویا ایرانیان در یورش‌های سخت اولیه از مقابل شمشیر تازیان همراه درباریان از نواحی جنوبی ایران به‌ویژه فارس و نیز مرکز شاهنشاهی آنها، تیسفون، راهی سرزمین آتش برزین‌مهر، خراسان شدند. این مهاجران دو شیوه استقراری برای خود اختیار کردند: یکم، در روستاها و دوم، حرکت در یک منطقه با روش کوچروی؛ ایشان با این سیستم توانستند به زندگی ادامه داده و از عواید مصالحه دهقانان که در اواخر دوره ساسانی شکل گرفتند با عرب‌ها یکی پاسداری از فرهنگ و زبان فارسی در خراسان بود که در آنجا باعث پیشرفت‌هایی کرده، بالیده شد. سال‌ها تلاش ایرانیان مهاجر در احیاء سبک‌های معماری و شعری در خراسان نشان داد که گرچه ایشان در میدان نبرد باختند اما در رزمگاه فرهنگی سربلند بیرون آمدند.

واژه‌های کلیدی: زبان فارسی، خراسان، داده‌های باستان‌شناسی، خاستگاه زبانی، فارسی دری.

استناد: هژبری، علی؛ اسدی، احمدعلی؛۱۴۰۱-۱۴۰۲. شواهد باستان‌شناختی از پیدایی زبان فارسی دری در خراسان: مجله مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان- بهار - ۱۴۰۱-۱۴۰۲- پیاپی۳۲- (۲۹۲-۲۶۱).
DOI: 10.22059/JARCS.2022.343747.143121

CC BY

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

اگر عصر انوشیروان را نقطه اوج قدرت ساسانیان به شمار آوریم اما اصلاحاتی که در این دورۀ انجام شد، بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی به وجود آورد و زمینه‌های شکست ساسانیان و پیروی اعراب مسلمان را فراهم کرد (مفتخری و زمانی، ۱۳۸۷: ۷). از یکسو با تقسیم ایران به چهار کوست تا حدودی کوست خراسان از دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، تا جیحون (کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۱۴۸) تا ادوار بعد همچنان برجا ماند. از سوی دیگر مهم‌ترین اقدام اصلاحی انوشیروان، توجه به وضع دهقانان و اصلاح قانون مالیات بود که حتی در نحوه گرفتن خراج محصولات کشاورزی تغییراتی شکل گرفت (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۱۱).

خاندان در دورۀ ساسانی از ارکان مهم اجتماعی محسوب می‌شد و خاندان‌هایی همچون مهران در زمان خسرو انوشیروان مناصب مهمی در اختیار داشتند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۹۸۱)، همچون خاندان قارن که والی خراسان و گرگان بودند و اجازه نشستن بر تخت زرین داشتند (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۲۴). اما پس از ورود اعراب به ایران و فروپاشی ارکان اجتماعی، این دهقانان بودند که نقش مهم پاسداری از ارزش‌های فرهنگی ایران را عهده‌دار شدند. گروهی از دهقانان با پرداخت جزیه زمین‌های خود را حفظ کرده، رفته‌رفته قدرت گرفتند و پیروزی عباسیان به‌ویژه در خراسان مرهون یاری‌های همین دهقانان ایرانی بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۶؛ دینوری، ۱۳۶۶: ۳۶۱)؛ بنیان خلافت در صدر اسلام نیز بر تفکر قبیله‌ای استوار گشت و با استناد به حدیث «الائمه من قریش» (ابن عمر، ۱۳۶۷: ۳۱۱-۳۱۰) رفته‌رفته در دورۀ اموی با اقتباس از فرهنگ ایرانی موروثی شد.

شیوخ عرب ساکن در ایران نیز اشرافیت جدیدی را شکل داده بودند که اکثراً از خلافت اموی کناره‌گیری کرده و مشغول تجارت بودند (بیات و دهقانپور، ۱۳۹۰: ۲۳). اشرافیت جدید عرب ساکن در ایران منافع اقتصادی بسیاری داشتند که باعث نگرانی و وحشت اشراف ایرانی ماوراءالنهر بود (Gibb, 1923: 69). در حقیقت حرص مهاجران عرب به تملک و تصاحب زمین، برای آنان در جامعه جدید فتح‌شده، اشرافیت جدیدی را به دنبال داشت (مهدی الخطیب، ۱۳۷۸: ۱۱۶-۱۱۵). با تجزیه بقایای ایرانشهر ساسانی، به‌تدریج با تبدیل مفهوم خلافت به سلطنت در دورۀ اموی (ابن خلدون، ۲/۱۳۶۶: ۴۰۰-۳۹۸) ساختار استحاله و جذب نیروهای باقیمانده از نظام ساسانی با محوریت قومیت اموی قالب جدیدتری به خود گرفت و در کنار ترجمۀ آثار، همه تشکیلات جامعه ایرانی نظیر دیوان و سکه اخذ شد. این روند هرگونه گرایش به نظام حکومتی ایرانشهری را منکوب می‌کرد و با اقدام والیان عرب که در ابتدا غالباً میان مالیات مسلمانان غیر عرب با مالیات غیرمسلمانان اهل ذمه تفاوتی قائل نمی‌شدند (صدیقی، ۱۳۷۵: ۶۸-۵۴)، توان اقتصادی ایرانیان را به‌شدت تضعیف می‌کرد (صالحی، ۱۳۹۹).

با فروپاشی سیاسی ساسانیان، مدارک باستان‌شناسی گویای تغییر استقرارهای ساسانی بخصوص در جنوب و غرب ایران است؛ بنابراین با بررسی شواهد تاریخی و سکه‌شناسی، آگاهی‌های زیادی درباره نقش ساسانیان در تغییر چهره سیاسی و اجتماعی جنوب شرق آسیا، در اختیار قرار داده است، با این حال ضروری است که شواهد باستان‌شناختی نیز در فهم این پیچیدگی‌ها، از جمله در تحلیل الگوهای استقراری منطقه‌ای، جمعیت‌شناسی، شیوه‌های کشاورزی، تجارت و تولیدات صنعتی مورد استفاده قرار گیرد (Wenke, 1981:304). مدارک باستان‌شناختی نشانگر سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه ساسانیان در توسعه کشاورزی و شیوه‌های آب‌رسانی در دره‌های کوهستانی حد فاصل بین استان‌های خوزستان تا نواحی شمال تنگه هرمز و احتمالاً مناطق خاوری‌تر است. در طول دورۀ ساسانی، کشاورزی در خوزستان و میانرودان با ایجاد بندها و کانال‌های بزرگ که برخی از

آنها تا به امروز نیز بر جای مانده، در مقیاسی بزرگ گسترش داده شد و بهره‌وری از زمین‌های جلگه‌ای نواحی مذکور به اوج خود رسید (Adams,1965; Wenke, 1981). در نواحی کوهستانی زاگرس جنوبی و سرزمین-های شمال خلیج‌فارس اما وضعیت دیگری حاکم بوده است، در اینجا نه زمین‌های یکپارچه و حاصلخیز همانند میانرودان و خوزستان، و نه رودهای پرآبی همانند دجله، فرات و کارون وجود داشته که توجیه‌گر سرمایه‌گذاری‌های بزرگ جهت توسعه کشاورزی باشد. به نظر می‌رسد سیاست ساسانیان در این نواحی، توسعه کشاورزی با سرمایه‌گذاری‌های کوچک اما در مقیاس وسیع بوده است. برای رسیدن به این هدف حضور و نظارت نهادهای دولتی در نواحی مذکور ضروری بوده که با از بین رفتن دولت ساسانی و آمدن اعراب فروپاشی آن نظام منظم اجتناب‌ناپذیر بوده است. عموماً بر اساس برخی پیش‌فرض‌ها از قبیل عدم دخالت اعراب در نظام‌های اقتصادی دولت ساسانی تأثیرات استقراری ناچیز قلمداد شده و حتی برخی پژوهشگران به رشد اقتصادی بیشتر ایران در دورهٔ آغاز اسلامی تأکید کرده‌اند (Sumner and Whitcomb, 1999: 314; Whitcomb, 1979: 5)؛ بنا بر نظر کارتر «در ناحیه بوشهر تعداد قابل توجه استقرارگاه‌های دورهٔ ساسانی که در دشت قرار گرفته است، نشانگر وجود محوطه‌هایی با اقتصاد کشاورزی است که در واقع حمایت‌کننده غذایی بندرگاه‌ها به شمار می‌رود» (Carter et al, 2006: 98). در سال ۶۳۳ میلادی اعراب به عراق وارد شدند اما در سال ۶۳۴ میلادی در نبرد جسر از ایرانیان شکست خوردند (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۵) و در سال ۶۳۶ میلادی در نبرد قادسیه، ایرانیان شکست خوردند و تیسفون به دست اعراب افتاد. نتایج بیشتر بررسی‌های انجام‌شده در مناطق جنوبی یا همان ولایت فارس در یک مورد همسان است: به اوج رسیدن تعداد سکونتگاه‌ها در دورهٔ ساسانی و افول ناگهانی و یک‌باره آنها در دورهٔ آغاز اسلامی. اما بالعکس در خراسان تعداد محوطه‌های باستان‌شناسی بسیار زیاد شدند.

با این وصف، با این استدلال که «زبان دری به‌عنوان زبانی که «دربار شاهان بدان سخن می‌گفته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۴۱: ۲۰) و با توجه به اینکه سرزمین اجدادی ساسانیان در فارس بوده پس فارسی دری در آنجا نیز مورد استفاده خاندان‌ها بوده» به بررسی این خواهیم پرداخت که چگونه مرکزیت فارس به‌عنوان خاستگاه زبان دری به خراسان منتقل شد. لاجرم به نظر می‌رسد که یورش اعراب و در نتیجه مهاجرت خاندان‌های بزرگ به نواحی شرقی عامل اصلی برای گسترش زبان فارسی از خراسان در دوران اسلامی بوده است.

۱-۱. پیشینهٔ پژوهشی

در مورد تاریخ ادبیات ایران پژوهش‌های بسیاری توسط دانشمندان ایرانی و خارجی صورت گرفته است که تقریباً تمامی آنها به این مسئله اشاره دارند که خراسان خاستگاه زبان دری است. از مهم‌ترین پژوهش‌ها در این زمینه می‌توان به ادوارد براون (تاریخ ادبیات ایران)، ذبیح‌الله صفا (تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی)، رحیم مسلمانیان قبادی (پارسی دری)، یان ریپکا و همکاران (تاریخ ادبیات ایران)، پرویز ناتل خانلری (زبان-شناسی و زبان فارسی)، احمد تفضلی (تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام)، آذرتاش آذرنوش (چالش‌های میان فارسی و عربی)، صادق رضازاده شفق (تاریخ ادبیات ایران) و بسیاری دیگر اشاره کرد که با توجه به متون تاریخی و شواهد زبان‌شناسی به بررسی موضوع پرداخته‌اند. اما تاکنون مدارک باستان‌شناسی دقیقی برای بررسی جابجایی

جمعیتی بخصوص به نواحی خراسان از اوایل دورۀ اسلامی با یورش تازیان و ارتباط آن با زبان فارسی دری صورت نپذیرفته است.

۱-۲. سؤالات و فرضیات

خراسان خاستگاه زبان فارسی دری دانسته شده است. ادیبان و دانشمندان بزرگی در طی ادوار مختلف اسلامی از این خطه برخاستند و به اعتلای زبان و ادبیات فارسی پرداختند. اما سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه طی چه فرآیندی خراسان به این مرکزیت دست‌یافته و یورش تازیان چه تأثیری بر این روند داشته است؟ این مهم بیشتر از دورۀ عباسیان تا پیش از حمله مغول بخصوص از قرن سوم تا پنجم را در برمی‌گیرد. شواهد باستان‌شناسی گویای این است که با یورش اعراب بسیاری از شخصیت‌های طراز اول و خاندان‌های بزرگ با ضرب شدید اولیه مسلمانان از جنوب ایران مجبور به مهاجرت از ولایت فارس به‌عنوان مرکز شاهنشاهی ساسانی برخی به نواحی دیگر در خارج از ایران به‌خصوص نواحی چین و هند و برخی دیگر جذب دستگاه خلافت شده به نواحی عراق رفتند؛ اما تعدادی دیگر به نواحی مختلف خراسان بزرگ گریختند؛ این گروه اخیر با تقویت دهقانان، پاسداران هویت ملی ایران در طول تاریخ شدند که بسیاری از سخن‌پردازان همچون فردوسی بزرگ از میان ایشان برخاست.

۱-۳. روش پژوهش

مواد فرهنگی میراث ملموس باستان‌شناختی دوران اسلامی شامل مدارک باستان‌شناسی مکشوفه از محوطه-های باستانی و همچنین منابع و متون تاریخی متعددی است که امروز در دسترس هستند. بنا بر این ما با مدارک موجود تاریخی، زبان‌شناسی تاریخی و باستان‌شناسی در این مقاله به این مسئله پرداخته‌ایم که چرا خراسان جایی برای گسترش زبان فارسی دری انتخاب گردید.

۲. بحث

۲-۱.اعراب آمدند

در سال ۶۳۳ میلادی اعراب به عراق وارد شدند؛ با اینکه ایرانیان در سال ۶۳۴ میلادی در نبرد جسر پیروز شدند (دریایی،۱۳۸۳: ۵۶-۵۵) اما در نهایت به سال ۶۳۶ میلادی در نبرد قادسیه از اعراب شکست خورده، تیسفون به دست اعراب افتاد و اعراب درصدد تصرف دیگر مناطق ایران افتادند؛ در این زمان شاه ایران به‌ناچار طریق شمال شرقی کشور را در پیش گرفت. در سال ۲۰ یزدگردی، سپاه عرب که در پارس و خوزستان به سر می‌برد، به‌سوی مشرق که به سرزمین پهلوه که سرزمین پارت‌ها بود علیه یزدگرد به حرکت درآمد. یزدگرد از چنگ آنها گریخت اما نتوانست رهایی یابد، زیرا آنها با یزدگرد در مرز کوشنگ دوباره به نبرد پرداختند و کلیه سپاه او را منهدم ساختند. او فرار کرد و در نهایت به قتل رسید (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۳۷). پس از ورود اعراب به ایران گروهی از دهقانان با پذیرش صلح، زمین‌های خود را حفظ کردند و مالیات خود را شامل خراج و جزیه به فاتحان می‌پرداختند. این قشر عمدتاً به دین آبا و اجدادی خود همچنان باقی‌مانده، جزی از اهل ذمه به شمار آمده و جزیه پرداخت کردند. گروهی دیگر از دهقانان با گرایش به اسلام، دین نیاکان خود را رسماً کنار نهاده و با این تصمیم از پرداخت جزیه نجات یافتند (شعبانی، ۱۳۸۰: ۳۷۰).

با توجه به نیاز شدید فاتحان به نظام ثبت و ضبط امور مالی، بخصوص با قرارگیری دستگاه خلافت در عراق، گروه نسبتاً کثیری از دبیران به سوی حاکمان عرب رفته (فرای، ۱۳۶۳: ۱۴۳)، زبان آنها را برای انجام امور

اداری حاکم بر دستگاه خلافت آموخته و عربی را بهتر از اعراب گسترش دادند. اما این روش مورد توجه برخی ایرانیان نبود، از این‌رو وقتی شاعران به سنت زمانه خود با زبان عربی یعقوب لیث صفاری را ستودند، او که به زبان عربی «عالم نبود، در نیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۶۰). با این وجود برخی همچون نویسنده قابوس‌نامه به استفاده متن سره فارسی دری، به تنهایی اعتقادی نداشت و زیبایی آن را با استفاده از اصطلاحات عربی در نوشتار فارسی می‌دانست (زیدان، ۱۳۸۶: ۴۹۲).

در دو سده نخستین اسلامی هیچ مورخی با تفکر ایرانشهری به تاریخ‌نگاری نپرداخت (شاکد، ۱۳۸۱: ۲۰۹-۲۰۸). سودی که اعراب از این «*تاریخ‌نگاری یادسپار*» بردند تحمیل فراموشی گذشته به ساکنان سرزمین مفتوحه بود. با این وصف گزینش بخش‌هایی از تاریخ جامعه مفتوح که باب میل فاتحان بود مانند آیین ملک-داری و اداره کشور (ایمانپور، ۱۳۹۰: ۱۶) در دو سده اول هجری که دوره گذار بود، به معنی حالتی است که جامعه از حالت تعادل نظامی قبلی جداشده و هنوز به حالت تعادلی بعدی نرسیده است (آزاد ارمکی و عالمی نیسی، ۱۳۹۱: ۱۱).

شانس با عرب‌ها همراه بود؛ از طرفی چهار هزار نفر از جنگجویان دیلمی پس از مرگ رستم از سعد وقاص امان خواستند. آنان بعدتر در جنگ مدائن و جلولا در شمار سپاه مسلمانان درآمدند و بعدها در کوفه مسکن گزیدند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۱). و از طرف دیگر شورش مرزبان مرو با کمک سپاهیان ترک در ناحیه جلیندان (جنابذ) در زمان فرار شاهنشاه ایران به خراسان، موجبات شکست و کشته شدن یزدگرد سوم را فراهم نمودند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۷۵-۷۴)، برای همین کسانی از اهل بیوتات که زوال دولت ساسانی را قطعی می‌شمردند، برای آنکه حیثیت و مقام گذشته خویش را حفظ و تأمین کنند، به پادشاه و دولت خویش خیانت کردند (زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۹۸). از این زمان دین زرتشت دیگر نمودار وحدت معنوی ایرانیان نبود زیرا کثرت رفتارهای مذهبی، مدیریت‌های انحصاری دولتی و جدایی طبقاتی، موجبات بی‌اعتمادی مردم ایران به دین و دولت، و در نتیجه از بین رفتن وحدت ملی بود (محمودآبادی، ۱۳۸۴: ۴). بدین ترتیب همواره در جامعه درجه‌ای از عدم انسجام میان نهادها وجود داشت که با نوسان و کم و زیاد (آزاد ارمکی و عالمی نیسی، ۱۳۹۱: ۱۴) موجبات نارضایتی آحاد جامعه و عدم حمایت از حاکمان را موجب می‌شود.

طبق شواهد تاریخی، اولین مواجهه سرداران عرب با لایه‌های اجتماعی جامعه ساسانی در منطقه سواد (بین‌النهرین) رخ داد که طی آن سعد بن ابی وقاص، اولین طرح جذب را در پیش پای دهقانان نهاد. اندکی بعد، جمیل بن بصبهری دهقان فلالیج و نهرین، بسطام بن نرسی دهقان بابل و خطرنیه، ورفیل دهقان عال، و فیروز دهقان نهر ملک و کوثی و گروهی دیگر از دهقانان اسلام آورده و خلیفه دوم پذیرفت زمین‌های ایشان را نگیرند و جزیه را نیز حذف کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۷). حتی برخی از آنان مانند دهقانان بابل و مهروذ در کسب خبر و دادن اطلاعات، فاتحان را یاری می‌رساندند (طبری، ۸/۱۳۷۵: ۳۵۵۵ و ۳۵۶۲).

با سپری شدن دوران خلفای راشدین که به دلیل تازگی پدیده اختلاط اجتماعی نمی‌توان آن دوره کوتاه را رسم تمام ادوار تاریخ اسلام در رفتار با موالی دانست، دورهٔ بنی‌امیه با تحقیر موالی تداوم یافت (ابن هلال ثقفی، ۱۳۹۵: ۸۲۴). امویان موفق شدند از درون عصبیت قبیله‌ای عرب‌ها، حکومتی سلطنتی را با اقتباس از تمدن‌های همسایه برپا سازند (صالحی،۱۳۹۹: ۶۰-۵۹). با سپری شدن دوران کوتاه خلافت خلفای راشدین (ابن خلدون، ۱۳۴۵،

/۲: ۳۹۷-۳۸۷) بین خلافت اموی و ساکنان ایران‌زمین بر سر مسائلی همچون اوضاع مالی و نژادپرستی تازیان اختلاف افتاد (صالحی،۱۳۹۹: ۵۸)؛ در دورۀ اموی دستوراتی مکرر مبنی بر گرفتن جزیه از موالی که مسلمان شده بودند، وجود دارد (قاضی، ۱۳۹۷: ۴۵-۴۴) و حتی عرب‌ها نیز به سیاست‌های تبعیض‌آمیز اموی اعتراضاتی داشته باشند مانند ابن اشعث (ابن عبدربه، ۱۹۵۳: ۳۲۹). تضاد خلافت و مراکز قدرت اجتماعی در ایران در اواسط دورۀ اموی رو به فزونی گذاشت، تا جایی که ایران پناهگاهی برای معاندان بنی‌امیه گردید (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۴۴، ۴۹، ۶۶ - ۶۷). همچنین ایران در دورۀ اموی پناهگاه نیروهای مهاجر عرب موافق و مخالف خلافت بود (بیات و دهقانپور،۱۳۹۰: ۲۳). گروه‌های عمده مخالفان خلیفه شامل خوارج (یعقوبی، ۲/۱۳۷۱: ۲۲۷-۲۲۶)، علویان (ابوالفرج اصفهانی،۱۳۸۰: ۴۴۷) و قبایل مهاجر در دورۀ اموی به ایران مهاجرت کردند، این به غیر از مهاجرت والیان و امرایی بود که برای اداره بیت‌المال و مناطق و قبایل راهی این سرزمین می‌شدند (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۲۵). خراسان و مخصوصاً ماوراءالنهر (چوکسی، ۱۳۸۷: ۵۹) از جمله مناطقی بودند که به دلیل حضور زرتشتیان و حکومت‌های کوچک محلی و همسایگی با ترکان توانستند خود را حفظ و به دلایل مختلف جغرافیایی و اجتماعی با فاتحان عرب مقابله کنند. مطوعه نیز بخشی از نیروهای مهاجر به مرزهای سند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۱۰۵) و ماوراءالنهر (Kennedy, 2000: 124) را تشکیل می‌دادند که بالقوه نیروی حساسی از نظر گریز از مرکز به حساب می‌آمدند.

اکثر مورخان، فتح خراسان را در سال ۲۲ هجری و در ایام خلافت عمر بن خطاب و ابتدای فتوح خراسان را طبسین و ولایت قهستان دانسته‌اند. راهی که از خبیص، در شرق کرمان فعلی به طبسین، سپس به جنوب قهستان و از آنجا به هرات، نیشابور، مرو و بلاد دیگر ماوراءالنهر منتهی می‌شده است. برخی نیز فتح خراسان را در سال ۲۹ هجری در ایام خلافت عثمان بن عفان عنوان کرده‌اند، زیرا بعد از وفات عمر بن خطاب، مردم خراسان در سال دوم خلافت عثمان شورش نموده و عرصه را بر عبدالرحمن بن سمره که در آن زمان والی خراسان بود، تنگ نمودند. عبدالرحمن در نامه‌ای به عثمان وی را از این امر آگاه ساخت. عثمان، عبدالله بن عامر بن کریز را مأمور کرد که با سپاه بصره به خراسان روانه گردد. عبدالله از طرف یزد و طبسین وارد خراسان شد و پس از اندک زمانی بلاد آنجا را فتح کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۴۹-۳۸).

۲-۲. قیام‌های ایرانی

جاهلیت عرب که مرد حماسه‌آفرین آن را خرد کرده بود، در شکل خلافت اموی باز قوت گرفت و حماسه بزرگ اسلام را به یک فاجعه کشانید (زرین‌کوب، ۱۳۷۹ :۷). گروه‌های مختلف دهقانان در فارس، خراسان خصوصاً طبرستان و به‌طور کلی، در شرق ایران هسته‌های منسجمی را پدید آوردند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۷۶-۲۷۵). خلفای راشدین علاوه بر فتوحات با استقرار نیروهای نظامی در مناطق مختلف باعث دفع شورش‌های محلی و تثبیت حکومت جدید شدند (صالحی، ۱۳۹۹: ۱۵۷). در عصر خلفای راشدین با زردشتیان به خشونت و سختی رفتار نمی‌شد و همین امر باعث جلب آنان می‌گردید، اما در دورۀ امویان کار بر آنها سخت شد، چنانکه هیربدان را می‌کشتند و آتشکده‌ها را ویران می‌کردند (تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۹۲-۹۳؛ جاحظ ، ۴/۱۹۲۶:۴۸۰-۴۸۱). در اواخر این دوره نیز با سیاست‌هایی مانند تخفیف مالی (صفری فروشانی، ۱۳۹۷: ۱۱۹-۵۰) و یا دادن اموری به ایرانیان به جذب موالی می‌پرداختند همچون خالد بن عبدالله قسری که مردی زردشتی را بر مسلمانان سروری داده بود.

مقارن رواج اسلام در میان قبایل عرب ربیعه و مضر در عراق، دین زردشتی و مسیحیت و مزدکی وجود داشت (امین، ۱۹۴۵: ۸۴). قبایل عرب مسیحی که با اُیران هم‌پیمان بودند نیز بر اثر تبلیغ تازیان که آنها را هم‌نژادان خود می‌خواندند، غالباً بدون دشواری به آنها می‌گرویدند؛ مثلاً وقتی خالد بن ولید وارد حیره شد، از جمله کسانی که با او صلح کردند، سران مسیحی عرب چون عبدالمسیح بن عمرو ازدی بودند که پذیرفتند بر ضد ایرانیان جاسوسی کنند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۴۲-۲۴۳). اما مانویان و مزدکیان که در عصر ساسانی سخت مورد هجوم و سرکوب واقع شده بودند و موبدان بدترین آزارها را بر آنها روا می‌داشتند (صدیقی، ۱۳۷۲: ۲۱-۲۳ -۳۱)، در تسلط اسلام خود را آزادتر می‌دیدند و روزگاری آسوده زیستند. لااقل تا اواخر قرن اول هجری از مانویان در عراق و خراسان خبر داریم (ابن ندیم، ۱۳۴۶: ۳۳۴) (سجادی، دانشنامه ایران: ذیل واژه «اسلام»).

با اتکا به گزارش منابع مختلف، ایرانیان در ولایات با اعراب مهاجم به چند صورت واکنش نشان دادند (صالحی، ۱۳۹۹: ۱۵۷): ۱- ایالت‌های عراق، خوزستان، آذربایجان و سیستان که با فاتحان به هم‌زیستی رسیدند؛ ۲- ایالت‌های جبال، فارس، کرمان و خراسان از پناهگاه‌های مهم جامعه زرتشتیان بوده و به‌مراتب کمتر پشتیبان مسلمانان شدند؛ و ۳- نواحی مرزی دریای خزر و ماوراءالنهر که با نیروی حاکم در جنگ بودند (چوکسی، ۱۳۸۷). این فضا به‌هیچ‌وجه مشخص‌کننده شرایط و نوع رفتار حاکمان جدید نمی‌توانست باشد (دنت، ۱۳۵۸: ۴۹).

با افول ساسانیان این دهقانان بودند که با نقل روایات ملی و تاریخی در حفظ فرهنگ ایرانی بسیار کوشیدند (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۷۶-۲۷۷). دهقانان که اداره امور محلی یا همان واستریوشان سالار (مالکان روستایی)، جمع‌آوری مالیات (هوتخشبندان)، اعلام مالیات‌ها را بر عهده داشتند، در پایان دوران ساسانی خود را برای ورود به دوران جدید آماده ساختند (فاضلی‌پور، ۱۳۸۰: ۸۱). گروه‌های مختلف دهقانان در فارس، خراسان خصوصاً طبرستان و به‌طور کلی در شرق ایران با هسته‌های منسجم درون‌گرا سعی داشتند تا در درون طبقه خود زادوولد کرده (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۷۶-۲۷۵) تا خود را برای ایستادگی در برابر تازیان آماده کنند.

برخی چون به‌آفرید در خراسان تلاش نمودند تا میان اسلام و دین زردشتی سازشی پدید آورند، اما جالب است که زردشتیان بر ضدش بپا خاسته و ابومسلم را به دفع او واداشتند (گردیزی،۱۳۶۳: ۲۶۶-۲۶۷). در ایامی که قوم‌گرایی و اندیشۀ استقلال‌طلبی در میان ایرانیان رسوخ کرد، بعضی از امرای ایرانی مسلمان باز به دین سابق بازگشتند، یا کوشیدند آیین گذشته را زنده کنند. خراسان و مخصوصاً ماوراءالنهر (چوکسی، ۱۳۸۷: ۵۹) از جمله مناطقی بودند که به دلیل حضور زرتشتیان و حکومت‌های کوچک محلی و همسایگی با ترکان توانستند خود را حفظ و به دلایل مختلف جغرافیایی و اجتماعی با فاتحان عرب مقابله کنند. مطوعه نیز بخشی از نیروهای مهاجر به مرزهای سند (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۱۰۵) و ماوراءالنهر (Kennedy,2000:124) را تشکیل می‌دادند که بالقوه نیروی حساسی از نظر گریز از مرکز به حساب می‌آمدند. بر پایه فلسفه دینی پیش از اسلامی نحله‌های فکری جدیدی در حال شکل‌گیری بود؛ فردوسی آورده: اگر زندگانی بود دیریاز/ بر این «*دین خرم*» بمانم دراز... شالوده آیین مغان، زندگانی دراز همراه با شادی و خرمیست (پرستیدن مهرگان دین اوست/ تن‌آسانی و خوردن آیین اوست...) و کسانی که پیرو این آیین بودند، «خرم‌دین» خوانده می‌شدند. به نوشته نظام‌الملک: «قاعده مذهب خرمیه آن است که رنج از تن‌های خویش برداشته‌اند آنچه از کارهای دین مسلمانی است؛ چون قیام کردن و نمازگزاردن و گرفتن روزه و کردن حج و اجتهاد کردن با دشمنان خدای عز و جل و سر شستن

جنابت و حرام داشتن خمر و بجای آوردن زهد و پرهیز و هرچه فریضه است از آن دور بودن. و جوینده نیستند هیچ به شریعت دینی و گرفتن راه ملت [کیش] مصطفوی... به هر وقتی که خرمدینان خروج کرده‌اند، باطنیان با ایشان یکی شده‌اند... در ایام مهدی [خلیفه عباسی] باطنیان گرگان که ایشان را سرخ علم خوانند یعنی محمره، قوتی گرفتند عظیم و با خرمدینان دست یکی کردند... و در آن وقت که هارون‌الرشید به خراسان بود، دیگرباره خرمدینان خروج کردند از ناحیت سپاهان از برندین و کاپله و فابک و از دیگر روستاها. و قومی بسیار از ری و همدان و دشت بیه بیامدند و به آنها پیوستند؛ عدد ایشان بیش از سدهزار شد... چون سال ۲۱۸ درآمد، دیگرباره خرمدینان پارس و سپاهان و جملهٔ کوهستان (قهستان) و آذربایگان خروج کردند... از مسلمانان بسیار بکشتند و خانه‌ها غارت کردند و فرزندان مسلمان را به بردگی بردند» (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۴۷). گردیزی نیز چنین به شرح ماجرا پرداخته که: «مردمان سپاهان [اسفهان] و همدان و ماسبذان [ماه سبذان/ نزدیک نهاوند] اندر دین خرمی شدند و مذهب «بابک خرم‌دین» گرفتند و لشگر انبوه بر بابک گرد آمد... و بابک خرم‌دین، اندر ولایت بسیار تباهی کرد و بسیار مردم را از راه ببرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۷۵ و ۱۸۰). پس از گرفتارکردن بابک او را پیش معتصم [خلیفه مسلمین] آوردند به سامره. بفرمود تا دستش ببریدند و شکم بشکافتند. و پس سرش آوردند و تنش را به سامره بر دار کردند و سرش در بلاد اسلام بگردانیدند؛ که آفتی عظیم بود مسلمانی را (*مجمل‌التواریخ*، ۱۳۸۴: ۳۷۵). ری و تمام خراسان به فرمان امیر اسماعیل سامانی در سال ۲۸۷ قمری گردن نهاد (فرای، ۱۳۸۵: ۱۲۱). یوسف ساجی در سال ۳۱۱ هجری ری را که سامانیان در دست ولات عصیانگرش رها کرده بودند متصرف گردید (فرای، ۱۳۸۵: ۷۵). ری در سال ۳۱۳ و ۳۱۴ هجری به تصرف سامانیان درآمد. از سال ۳۱۴ تا ۳۱۶ هجری سپهسالار مستقلی که در گذشته والی سامانیان بود بر آن دست یافت، سپس پادشاه زیدی طبرستان و به دنبال او اسفار بن شیرویه، سرباز حرفه‌ای که ابتدا خود را مطیع سامانیان می‌خواند، ری را فتح کرد که بعد به دست مرداویج نایب خود به هلاکت رسید. مرداویج در سال ۳۱۹ هجری والی خلیفه در جبال را مغلوب کرد و به حکومت بی‌واسطه عباسیان بر ایران مرکزی خاتمه داد. اندکی بعد علی بن بویه که از امرای سپاه مرداویج بود بر وی خروج کرد و به فارس گریخت و در جمادی‌الثانی ۳۲۲ هجری والی نیمه‌مستقل خلیفه را در آنجا بشکست و شیراز را متصرف شد (فرای، ۱۳۸۵: ۷۵). غلبه سامانیان بر ری، سیل خراسانیان را به‌سوی آن سرازیر کرد و در سال ۳۲۱ هجری بویهیان در آن شهر مستقر گردیدند (سیفی، ۱۳۶۹: ۱۳). از دیگر فرق ملی‌گرایانه ایرانی شعوبیه بود؛ استمرار قدرتمند «نهضت شعوبیه» در عهد سامانیان موجب جنبشی در عالم اسلام و بلاخص در قوم عرب گردید که در کلیه شئون اجتماعی و سیاسی و فکری و ادبی اعراب مؤثر بود و با نفوذ در تمام امور و همه شعب علوم و فنون و معارف اسلامی توانستند در تمام شئونات عرب و اسلام به‌ویژه از لحاظ فکری و فرهنگی دگرگونی عمیق ایجاد کند (زارعی، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

۳. بررسی باستان‌شناختی استقرارگاه‌ها از دورهٔ ساسانی به اوایل دورهٔ اسلامی؛ مطالعه موردی: ولایت فارس

فعالیت‌های جدید باستان‌شناسی از اواخر دهه ۱۹۹۰ عمدتاً شامل پژوهش‌هایی در قالب بررسی‌های باستان-شناختی منطقه‌ای بود. از جمله این‌ها می‌توان به بررسی روشمند ناحیه لار، مهر و لامرد (عسگری چاوردی و آذرنوش، ۱۳۸۳)، پس‌کرانه‌های بوشهر (Carter et al: 2006)، ناحیه بستک هرمزگان (اسدی: ۱۳۸۷) و ناحیه

گاوبندی (عسگری چاوردی، ۱۳۸۵)، اشاره کرد. نمودارهای کمی محوطه‌ها در بیشتر نواحی مورد مطالعه، بیانگر سیر نزولی آنها از دورۀ ساسانی به آغاز اسلامی است. در جدول ۱ وضعیت آماری تعداد محوطه‌های گزارش شده در هر دو دوره نشان داده شده است. بیشترین کاهش در محوطه‌ها مربوط به ناحیه بستک با کاهشی ۸۰٪ نسبت به محوطه‌های دورۀ ساسانی است. این کاهش در دشت‌های لامرد و مهر در حدود ۳۵ ٪ (نمودار ۱) و در جلگه بوشهر ۷۰ ٪ است. تنها ناحیه‌ای که افزایش محوطه‌ها را نسبت به دورۀ ساسانی نشان می‌دهد پس‌کرانه‌های سیراف است که در ادامه به علت آن پرداخته خواهد شد. در مورد شیراز با بررسی دشت کربال نیز مشخص شد افول تعداد محوطه‌ها رخ داده چنانکه ویتکامب در بررسی مهرهای قصر ابونصر در حاشیه شیراز کنونی نتیجه گرفته که «قصر ابونصر آن مرکزیت استانی که شیراز در سده‌های پس از اسلامی به دست آورد را به‌هیچ‌وجه دارا نبوده است و تنها یک شهر منطقه‌ای که تأثیر آن بیشتر در جلگه شیراز بوده، به شمار می‌رفته است» (Whitcomb, 1985: 16).

در ناحیه بستک به متروک شدن ناگهانی بسیاری از محوطه‌ها و تمامی قلعه‌های دورۀ ساسانی اشاره شده است. در بسیاری از محوطه‌های بزرگ از قبیل استقرارگاه‌های ۳۴، ۳۶، ۴۰ و ۱۱۳ (هر کدام با بیش از ۱۰ هکتار وسعت)، سفال‌های سطحی مربوط به دورۀ ساسانی است و آثار استقراری دورۀ اسلامی در آنها دیده نمی‌شود. این‌ها نشانگر از بین رفتن ناگهانی محوطه‌های مذکور، احتمالاً هم‌زمان با پایان دورۀ ساسانی است. نگاهی به وضعیت بسیاری از محوطه‌های متروک‌شده نشان می‌دهد که در نزدیکی آنها هیچ‌گونه چشمه و یا منبع آبی وجود ندارد و بدون آب‌رسانی از چشمه‌ها و آبیاری گسترده، امکان ادامه حیات را نداشته‌اند (اسدی، ۱۳۸۷: ۲۸). معدود محوطه‌های دورۀ ساسانی که استقرار در آنها ادامه پیدا می‌کند، در مناطقی است که شرایط زیست‌محیطی در آنها بهتر از دیگر محوطه‌ها بوده است به عبارت دیگر در دورۀ آغاز اسلامی دوباره الگویی همانند دوره‌های پیش از تاریخ و دورۀ هخامنشی بر پراکنش استقرارگاه‌های ناحیه مذکور حاکم می‌شود (نمودار ۲) و دقیقاً همین روال در کاهش تعداد محوطه‌های اسلامی شناسایی‌شده نسبت به تعداد بالای محوطه‌های ساسانی در کازرون و برازجان صادق است (نمودار ۳) که در مدل‌های پراکندگی آثار در دشت‌های کربال مرودشت (شکل ۱) و نیز ساحل پارسیان (شکل ۲) نیز به‌خوبی مشهود است. کاهش محوطه در دورۀ آغاز اسلامی، در دشت‌های لامرد و مهر و علاء مرودشت نیز البته نه با شدتی که در ناحیه بستک گزارش شده، دیده شده است. در این منطقه نیز تداوم استقرارهای دورۀ اسلامی تنها در ۱۹ محوطه از ۳۰ محوطه دورۀ ساسانی گزارش شده است (عسگری چاوردی و آذرنوش، ۱۳۸۳: ۱۳). احتمالاً به خاطر وضعیت زیست‌محیطی بهتر این نواحی است که محوطه‌های دورۀ آغاز اسلامی کاهشی کمتر نسبت به منطقه بستک را نشان می‌دهد.

جدول ۱ـ تعداد محوطه‌های دورۀ ساسانی و آغاز اسلامی در نواحی مورد مطالعه

Table 1- Number of Sasanian and early Islamic sites in region of the study

ناحیه	محوطه‌های دورۀ ساسانی	محوطه‌های - آغاز اسلامی	مرجع
بوشهر	۳۴	۹	(Carter et al: 2006)
مهر ولامرد	۳۰	۱۹	(عسگری چاوردی و آذرنوش: ۱۳۸۳)
بستک	۴۷	۱۰	(اسدی: ۱۳۸۷)
پس‌کرانه‌های سیراف	۸	۱۴	(Whitcomb: 2009)*
*در گزارش ویتکامب، سه محوطه مربوط به، هم دورۀ آغاز اسلامی و هم ساسانی گاهنگاری شده است که در شمارش محوطه‌های هر دو دوره محسوب شده است.			

با توجه به متون می‌توان به رونق تجارت دورهٔ ساسانی و به‌طور سنتی برخی بندرها به‌عنوان مراکز تجاری اشاره کرد (Daryaee, 2003: 8). کاوش‌های سیراف نشانگر آن است که ساختارهای ساسانی سیراف و به‌ویژه قلعه آن در دورهٔ آغاز اسلامی تخریب شده است (Whitehouse, 2009: 12). با این حال به نظر می‌رسد که این محوطه پس از اندک زمانی دوباره مورد استفاده قرار گرفته است. بنا بر گزارش کاوش‌های سیراف، فاصله بین تخریب قلعه ساسانی این محل و ساخت مسجد دورهٔ آغاز اسلامی بر روی آن چندان زیاد نبوده است (Whitehouse, 2009: 12). به‌طور کلی شواهد نشانگر این است که رونق بندر سیراف به دلیل از بین رفتن مراکز مهم و قدیمی سواحل ایرانی خلیج‌فارس به‌ویژه بندر ریشهر، در نتیجهٔ حمله اعراب بوده است. در مقایسه با ریشهر (ریو/ راو اردشیر) ساسانی، سیراف با توجه به موقعیت جغرافیایی و به ویژه صعب‌العبور بودن مسیرهای آن برای ارتباط با نواحی داخلی ناحیه فارس، به هیچ وجه قابلیت تبدیل‌شدن به یک بندر تجاری بزرگ را نداشته و بنا بر ضروریات زمان (و به‌صورت جایگزینی موقت برای بندرها از بین رفته در حمله اعراب و به‌ویژه بندر ریو اردشیر/ بوشهر ساسانی) در سده‌های نخستین اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. بنا به نظر ویتکامب «بندر سیراف همانند بسیاری دیگر از بندرها ایرانی کرانه‌های خلیج‌فارس وابسته به شهرهای داخلی (در مورد سیراف شهر گور و شیراز) بوده است. این بندر زمانی از یک بندر ساده به‌سرعت شروع به رشد و پیچیده شدن کرد. این رشد و پیچیدگی به‌شدت وابسته به شهرهای بزرگ سرزمین‌های داخلی بود. این امر به این خاطر است که سیراف به‌طور طبیعی و منطقه‌ای شرایط تبدیل‌شدن به یک مرکز منطقه‌ای را نداشته و در عوض این بندر به‌صورت یک نهاد شهری ساختگی بود که متعاقباً موجب ایجاد و توسعه یک سیستم سکونتگاهی منطقه‌ای گردید» (Whitcomb, 2009: 96)؛ به همین دلیل است که در دورهٔ آغاز اسلامی که تمامی دیگر نقاط پس‌کرانه‌ای فارس دچار رکود و زوال استقرارگاه‌ها است، مسیر سیراف به شهر گور به‌صورت باریکه‌ای تجاری رونق می‌یابد.

در ناحیه بوشهر کارتر به کاهش محوطه‌های دشت در آغاز دورهٔ اسلامی، پس از به اوج رسیدن آنها در اواخر ساسانی اشاره کرده است (Carter et al, 2006: 97). وی سپس اضافه می‌کند که «مطالعات اخیراً انجام‌شده بر روی مجموعه گردآوری‌شده به‌وسیله ویلیامسون نشانگر آن است که بیش از نیمی از محوطه‌های (ناحیه بوشهر) بین سده‌های ۶ تا ۹ و ۹ تا ۱۱ میلادی متروک شده است هر چند وی، خود نیز با توجه به ثبت تنها ۷ محوطه مربوط به سده‌های ۹ تا ۱۴ میلادی در جزیره بوشهر که روی هم رفته ۱۴ هکتار را تشکیل می‌دهد و مقایسه آن با ۴۵۰ هکتار محوطه‌های دورهٔ ساسانی، کاهش شدید جمعیت بوشهر را درک کرده بود. به نظر می‌رسد که حتی تا دورهٔ میانی خلافت عباسی نیز، بوشهر همچنان متروک و کم‌جمعیت بوده است. تأثیرات نابودی بوشهر دورهٔ ساسانی در جلگه بوشهر نیز دیده شده است. بنا بر مشاهدات بررسی انجام شده، هم‌زمان با سقوط مراکز ساسانی جزیره بوشهر، شهر ساسانی واقع در شمال برازجان کنونی یعنی محوطه‌های ثبت‌شده با شماره‌های BH29-44، نیز متروک شده و در این شهر نیز هیچ سفال لعاب‌دار مربوط به دورهٔ اموی یافت نشده است. اگر استقرارهای ساسانی جزیره بوشهر و شهر ساسانی مذکور را از نظر تأمین نیازهای اقتصادی متقابل در ارتباط بدانیم، این نتیجه حاصل می‌شود که ساختار کلی استقرارگاه‌ها در تمامی ناحیه بوشهر در دورهٔ آغاز اسلامی نزول کرده است (Carter et al, 2006: 97).

با این اوصاف، زوال و نابودی سکونتگاه‌های پس‌کرانه‌ای با توجه به ویژگی‌های حساس و نیازمندی به مدیریت و کمک‌های دولتی، هم‌زمان با حمله اعراب رخ داد که در نتیجه با کاهش شدید استقرارگاه‌ها در دورۀ آغاز اسلامی مواجه می‌شویم. متروک‌شدن تقریباً تمامی قلعه‌های دورۀ ساسانی در آغاز دورۀ اسلامی نشان‌دهنده درجه بالای دگرگونی و از بین رفتن ساختار سیاسی دورۀ ساسانی حاکم بر منطقه است. احتمالاً ساختار حکومتی و نظارت دولتی در تمامی نواحی پس‌کرانه‌ای برای مدتی وجود نداشته است. کاهش استقرارهای دورۀ تاریخی بوشهر از ۴۵۰ هکتار به ۱۴ هکتار (Carter et al, 2006: 97) نشانگر برهم خوردن شدید نظام سکونتگاهی دورۀ ساسانی در این ناحیه شده است. در این میان تنها سیراف که در دورۀ ساسانی بندرگاهی احتمالاً نظامی بوده (Whitehouse, 2009: 10) به‌صورت جایگزینی موقت برای بندر نابود شده راو-اردشیر دورۀ ساسانی، درآمده (Carter et al, 2006: 97-8) و طی سده‌های ۹ تا ۱۱ میلادی شهرتی تجاری پیدا می‌کند و همان‌طور که کارتر به آن اشاره کرده است کاهش محوطه‌های دورۀ آغاز اسلامی در ناحیه بوشهر و دیگر مناطق پس‌کرانه‌ای فارس در تناقض با نتیجه‌گیری ویتکامب و سامنر درباره افزایش سکونتگاه‌های دورۀ مذکور در نواحی داخلی فارس است (Whitcomb and Sumner, 1999: 314)، در این‌باره، اگرچه شاید بتوان گفت که شدت کاهش استقرارگاه‌ها در نواحی میانی و شمالی فارس کمتر از پس‌کرانه‌های آن بوده است، با این حال تصور افزایش استقرارگاه‌ها در مناطق شمالی باید به‌طور جدی مورد بازبینی قرار گیرد. اما در گزارش‌های تاریخی، شرق ایران به‌صورت سرزمینی مملو از دژهایی که محل استقرار دهگانان بوده، معرفی شده که اغلب آنها در زمان بازدید مورخان مسلمان متروک بوده‌اند و در برخی نیز دهگانی زندگی می‌کرده است (لباف خانیکی، ۱۳۹۹: ۱۷۹) با این وصف بسیاری از محوطه‌های ساسانی دشت نیشابور تا رسیدن مغول‌ها به حیات خود ادامه دادند (لباف خانیکی، ۱۳۹۹: ۱۸۲ و تصویر ۲۷ همان مقاله). در بررسی‌های باستان‌شناسی بردسکن نیز ۶۲٪ محوطه‌ها از بین ۵۷ محوطه به دوره‌های اولیه (۳۱٪) و میانی اسلامی (۳۱٪) منسوب شده‌اند (حیدری و دیگران، ۱۳۹۷). مطالعه دشت جنوبی سرایان در دوران اسلامی نیز نشان داده که نحوه پراکندگی تمام استقرارهای اسلامی تک دوره‌ای و وابسته به رود دائمی بوده است (نظری قهفرخی و همکاران، ۱۳۹۷). با توجه به توسعه استقرارگاه‌های خراسان در دوران اسلامی خراسان را وسیع‌ترین ربع مسکون به حساب آوردند (صور الاقالیم، ۱۳۵۳: ۸۷). ابرشهر یا نیشابور از صدر اسلام از مهم‌ترین شهرهای خراسان بوده که از دورۀ اموی و عباسی همچنان دارای ضرابخانه است (فرای، ۱۳۶۳: ۱۳).

هرچند که مدارک باستان‌شناختی گویای تقلیل محوطه‌های ولایت فارس در پایان دورۀ ساسانی است اما تحلیل الگوهای استقراری شهرستان سمیرم در دورۀ انتقال از ساسانیان به قرون اولیه اسلامی نشان داد که از لحاظ کمی و کیفی دچار تغییرات چشمگیری نشده است (کریمیان و دیگران، ۱۳۹۱)، به این صورت که ۳۰٪ محوطه‌ها ساسانی، ۳۰٪ آنها اسلامی و ۴۰٪ از دوره‌های ساسانی و اوایل اسلامی هستند (همان‌جا: ۷۵) و همچنین در نزدیکی آن منطقه در شهرستان خمین نیز ۳۶ محوطه ساسانی شناسایی‌شده (موسوی نیا و باصفا، ۱۳۹۳: ۱۷۹). همچنین در بررسی‌های باستان‌شناسی شهرستان تویسرکان نیمی از محوطه‌های دورۀ اسلامی شامل ۷ محوطه، قرون اولیه اسلامی از صدر اسلام تا قرن پنجم هجری را در برمی‌گیرد (نظری و دیگران، ۱۳۹۸: ۹۷) و این نسبت به محوطه‌های تاریخی ساسانی شناسایی‌شده بسیار کمتر است (همو، گزارش بررسی باستان-شناسی تویسرکان). این موضوع نشان می‌دهد که فارس و نیز تیسفون به‌عنوان خاستگاه و تختگاه پادشاهان

ساسانی با توجه به حضور خاندان‌های شاهی و اشراف طراز اول از آنجا بیشترین مهاجرت و ترک محوطه صورت گرفته است.

۳-۱. خراسان، جایگاه آتش برزین‌مهر: پناهگاه مهاجران

در رساله پهلوی «شهرستان‌های ایران» ایران به چهار کوست خراسان، خوروران، نیمروز و آذربایجان تقسیم شده است (Daryaee, 2002: 22-25). خراسان در عهد ساسانی جزئی از ایرانشهر بشمار می‌رفته که تحت فرمان اسپهبدی ملقب به «پادوسپان» و چهار مرزبان اداره می‌شده است. هر کدام از این مرزبانان در بخشی از خراسان مستقر بوده‌اند: مروشاهجان؛ بلخ و طخارستان؛ هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان (سیستان)؛ ماوراءالنهر (مصاحب، ۳/۱۳۵۶: ۸۸۷). پس از فتوحات بهرام دوم در سال ۲۸۴ میلادی شرق ایران شامل گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان که در آن زمان بسی وسیع‌تر از امروز بود و گویا خوارزم و سغد و سکستان که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکران و توران ضمیمه آن بوده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۴: ۹۸). زرنگ یا زرنج قصبه سگستان که بصره خراسان بشمار می‌آمد (مقدسی، ۱۳۶۱ :۴۴۵-۴۴۴) شهری بزرگ است و آن را شهرستانی است و ربضی و خندقی استوار (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۶۱-۱۶۲). بخش‌های جداشده امروزی از گستره خراسان بزرگ شامل: قندهار، بلخ، بدخشان، بادغیس، تخار، زابل، کابل، هرات، هلمند، بخارا، سمرقند، عشق‌آباد، دوشنبه، خجند، کافرنهان، مرو، خوارزم، تاشکند و غیره است که امروزه این شهرها در افغانستان، جنوب ازبکستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار دارند. در شهرهایی مانند مرو، بخارا، سمرقند و هرات، کتابخانه‌ها و مراکز علمی بزرگی تأسیس شد که مهد پرورش اندیشمندان و دانشمندان ایران پیش از اسلام بوده است (براون، ۱۳۵۱: ۵).

همچنین خراسان اهمیت مذهبی بسزایی داشت؛ آتش کشاورزان یا آتور برزین‌مهر توسط کی‌ویشتاسب حامی زردشت در ریوند خراسان برپا شد (موله، ۱۳۷۷ :۹۲). در دورهٔ ساسانی برزین‌مهر، آتش ناحیه پارت، به علل سیاسی از اهمیت کمتری نسبت به آذرگشنسب در آذربایجان و آذرفرنبغ در فارس برخوردار بوده است. با توجه به اهمیتی که مهر در مهریشت به‌عنوان «دارنده چراگاه‌های فراخ» دارد می‌توان به ارتباط خراسان بزرگ با طبقهٔ کشاورزان پی برد (بهار، ۱۳۸۱: ۱۱۶). هرچند تلاش‌هایی برای مکان‌یابی آتشکده آذر برزین‌مهر در ریوند خراسان صورت گرفته (آذرگشسب، ۱۳۵۳: ۱۸؛ کریستن‌سن، ۱۳۸۶: ۹۷) اما برای جایابی دقیق‌تر آن دو احتمال وجود دارد: -کوه مهر در نزدیکی روستای مهر بین سبزوار و شاهرود؛ -کوه ریوند در نیشابور و در جوار روستای برزینان (Pourshariati, 2008: 264). بررسی بندهشن و متون قرون اولیه اسلامی نیز نشان می‌دهد که آتشکده برزین‌مهر به احتمال قریب به یقین در حوالی روستایی به نام جُنبَد جزو دهستان کِیذِقان بخش ششتمد شهرستان سبزوار امروز قرار داشته است که در گذشته جزو قلمرو ریوند بوده است؛ این آتش را به زمانی پیشتر از دورهٔ ساسانی نسبت داده‌اند که «...آتش بخراسان برند و آتشکده‌ای در طوس ساخت، و آتشکده دیگر در بخارا...». با توجه به مهاجرت گسترده زرتشتیان، مسعودی همچنین پس از فتوحات مسلمانان از «آتشکده‌هایی [فراوان] که مجوسان در عراق و فارس و کرمان و سیستان و خراسان و طبرستان و جبال و آذربایجان و اران و هند و هندوچین ساخته‌اند» نام می‌برد (مسعودی، ۱/۱۳۶۵: ۶۰۹).

۴. گسترش فارسی دری، ره‌آورد ایرانیان گریخته به خراسان در اوایل دورهٔ اسلامی

زبان فارسی امروز، دنباله فارسی دری، دنباله فارسی میانه زردشتی، دنباله غیرمستقیم کتیبه‌های فارسی باستان و آن خود دنباله ایرانی آغازین، هندو ایرانی (آریایی) و در نهایت هندواروپاییِ آغازین است. بنابراین هر یک از واجهای زبان فارسی نیز به گونه‌ای در این سیر تحول جای می‌گیرند؛ از هندواروپایی آغازین تا فارسی امروز (بختیاری، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۰۹) چنانکه در سده‌های اولیه اسلامی آورده‌اند که همه ولایات پارسیان یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی (مسعودی، ۱/۱۳۶۵: ۷۳-۷۴). در اوایل هجرت، زبان معمول همان پهلوی بوده است، اما پیداست که زبان پهلوی در این مدت به‌تدریج تغییراتی پیدا کرد و به‌تدریج به زبان فارسی کنونی منقلب شد تا این‌که نثر و نظم فارسی بعد از اسلام به وجود آمد (رضازاده شفق: ۱۳۵۲: ۱۰۸). با آمدن اعراب با ناتوانی که در فهم زبان ایرانیان داشتند آنها را عجم نامیدند؛ اعجم کسی را گویند که کلام پیدا و سخن فصیح نتواند بگوید (امیری خراسانی و محسنی نیا، ۱۳۸۶) اگرچه عرب باشد، یا کسی را گویند که عرب نباشد، هر چند به زبانی غیر از عربی، فصیح سخن تواند گفت، بسته زبان و گنگ (دهخدا، ذیل اعجم) اما با این وجود، گزارش‌ها از قرن چهارم هجری در نواحی اران، آذربایجان، دربند، قفقاز و ارمنستان و دیگر مناطق غرب و شرق و جنوب ایران، مردم جملگی به زبان پارسی سخن می‌گویند و می‌نویسند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۹۶؛ مسعودی، ۱۳۴۹: ۷۸). چنانکه آورده‌اند « قد علمنا ان اخطب الناس الفرس و اخطب الفرس اهل فارس و اعذبهم کلاما و اسلبهم مخرجا و احسنهم ولاء و اشدهم فیه تحنکا اهل مرو و افصحهم بالفارسیه الدریه و اللغه الفهلویه اهل قصبه اهواز»؛ یعنی همه می‌دانیم که سخنورترین مردم عالم ایرانیان‌اند و سخنورترین آنان مردم فارس‌اند و شیواترین و خوش اسلوب‌ترین سخن از اهل مرو است و فصیح‌ترین ایرانیان در فارسی دری و پهلوی مردم قصبۀ اهوازند (جاحظ، ۱۹۲۶: ۳/ ۶) و در مرحله بعدی، خراسان کهن مهد پیدایش دری یا فارسی که نه، بلکه مهد بالندگی فارسی دری شد. افغانستان و هم ماوراءالنهر (سمرقند، بخارا و تاجیکستان) از زمره سرزمین‌های دومی فارسی بوده و بنا بر آن به دو مهد پرورش و رشد و انکشاف این زبان مبدل گردیده‌اند.

دری از دوران ساسانی در سراسر شاهنشاهی ساسانی معمول بوده (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۵۸) و از زبان‌های ویژه ایرانی بوده که از قدیم در میهن ایرانیان بخصوص در خراسان و ماوراءالنهر ریشه‌های عمیقی تاریخی داشته، در برابر زبان‌های باستانی سغدی، خوارزمی، باختری و غیره عمل می‌کرد (شکوری، ۱۹۹۶: ۱۴۱). بنابراین زبان فارسی در مناطق دو سوی رود جیحون (غبار، ۱/۱۳۴۹: ۹۵) یعنی سرزمین‌های ماوراءالنهر و خراسان قدیم پیش از اسلام هم وجود داشته پس شاید فارسی دری در خراسان از جمله در ماوراءالنهر پیش از اسلام هم رواج داشت و در دورۀ اسلامی با پیشرفت‌هایی بی‌سابقه به درجه زبان شعری رسید (شکوری، ۱۹۶۶: ۱۴۲). در واقع از آغاز دوران اسلامی (وامقی، ۱۳۷۴: ۱۳۴) «وطن اصلیِ فارسیِ دری، شرق ایران، ماوراءالنهر و خراسان است، و این زبان سپس به دیگر موضع‌ها گسترش یافته است» (Sattārī, 2001: 6-7). اما در واقع فارس خاستگاه اصلی این زبان بوده (Lazard, 1975) که با توجه به استقرار پادشاهان ساسانی از اواخر دورۀ ساسانی در تیسفون، شهر مداین نخستین پایگاه زبان دری بوده است (صفا، ۱/۱۳۳۸: ۱۴۱) و ماوراءالنهر و افغانستان جلوگاهِ بعدیِ این زبان بشمار می‌رفته‌اند (Nādirpūr, 2000) به این معنا که در زمان استیلای عرب‌ها، زرتشتیان به این منطقه مهاجرت کرده (ریپکا و دیگران، ۱۳۷۰، ۱۵۴-۱۵۵) و پس از گریز و مهاجرت ایرانیان از فارس به نواحی شرقی بود که «بخارا زادگاه فارسیِ دریِ ادبی، و یکمین نمودگاه ادبیات فارسی نو شد» (شکوری، ۱۹۹۶: ۳۳)؛ و از این زمان، سرزمین اصلی زبان دری، خراسان و ماوراءالنهر بوده (بهار، ۱۳۷۳: ۴۵) و بعداً از اینجا زبان دری در

نواحی دیگر ایران انتشار یافت. با توجه به این جابجایی جمعیتی و در زمانی که اشعار غیر دینی و موسیقی در اواخر ساسانی و اوایل اسلام رو به زوال بود (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۱۲-۳۱۳) و آنگاه که خلفای عباسی در خراسان به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواستند و کتاب‌هایی که به‌زعم ایشان تألیف مغان و مردود بودند را به آب انداخته و هر کجا از «تصانیف و مقال عجم و مغال کتابی باشد جمله را» می‌سوزاندند (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۳۷: ۳۵) شعر فارسی قدیم، مانند موجی، از گوشه شمال شرقی ایران برخاست و همه این سرزمین را فراگرفت (ناتل خانلری، ۱/۱۳۶۷: ۴۳). چنانکه می‌دانیم نخستین دولت‌های مستقل ایران بعد از استیلای عرب در خراسان بر پا شد. پس فارسی دری که یکی از لهجه‌های شمال آن سرزمین بود، در کارهای اداری و کشوری به کار می‌رفت، کم‌کم زبان مشترک همهٔ ایرانیان شد؛ پس شاید اگر نخستین دولت قوی ایرانی در قسمت دیگری از این سرزمین بنیاد شده بود، لهجهٔ آن قسمت رواج می‌یافت و زبان مشترک ایرانیان می‌گردید (ناتل خانلری، ۱۳۴۷: ۱۴۳-۱۴۴). با این وصف، زبان دری مشرق ایران در سه قرن اول هجری به لهجه‌ای ادبی درآمد که تا روزگار ما به‌عنوان زبان رسمی ادبی و سیاسی ایران شناخته شد (صفا، ۱/۱۳۳۸: ۱۳۰). بنابراین زبان پارسی در این منطقه، متعلق به یک گروه نبوده و از یک قوم خاص نیست (پهلوان، ۱۳۸۲: ۷۵) و همه اقوام در توسعه و تکامل آن سهیم هستند.نویسندگان دورهٔ اسلامی به‌طور ضمنی بر خاستگاه زبان دری اشاره کرده‌اند «و الغالب علیها من لغهٔ اهل خراسان و المشرق لغه اهل بلخ»؛ یعنی در زبان دری شهرهای مدائن، زبان مردم بلخ غلبه دارد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۲) و سخن خوارزمی در مفاتیح العلوم نیز بعین عبارت چنین است: «و الدریه لغهٔ اهل مدن المدائن و بها کان یتکلم من بباب الملک فهی منسوبه الی حاضره الباب و الغالب علیها من بین لغات اهل المشرق لغه اهل بلخ» (خوارزمی، ۱۸۹۵: ۱۱۷)؛ یعنی دری زبان اهل شهرهای مدائن و ساکنان دربار ساسانی است و در آن لغت مردم بلخ غلبه دارد. در واقع فارسی دری که در مدائن مورد استفاده بود با مهاجرت ایرانیان از این نواحی به شرق بو که به لهجه بلخی تکلم می‌شد، چراکه «زبان مردم بلخ، شیرین‌ترین زبان-هاست» (مقدسی، ۲/۱۳۶۱: ۴۸۹). بالندگی فارسی دری در ماوراءالنهر ناشی از شورش علیه اسلام و یا عرب نبود بلکه زبان فارسی در خدمت اسلام، برای ترویج آیین گردید (فرای، ۱۳۷۷: ۴۰۵-۴۰۴). از خصوصیات زبان دری آورده‌اند که هر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری می‌گویند (تبریزی، ۲/۱۳۶۲: ۸۴۷) در بیان اینکه چرا این زبان را دری می‌نامند آمده که «و این زبان را از آن «دری» می‌نامند که همه نامه و دفترها و نگارشِ دیوانِ خراسان بدان زبان نوشته می‌شود. و هرکه بخواهد تا به دیوان نامه نویسد، باید که بدین زبان نویسد. و نام این زبان «دری» یا «پارسی دری» از واژه‌ی «در» گرفته شده، یعنی: زبانی که در دربارِ شاه و دیوانِ او بدان سخن می‌گویند.» (زمخشری، ۱۳۴۲: ۲۶؛ مقدسی: ۱۳۶۱: ۴۹۱). ابن ندیم از قول عبدالله بن مقفع آورده که «زبان‌های فارسی عبارت از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی است. پهلوی منسوب است به پهله که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه- نهاوند و آذربایجان. و اما دری زبان شهرنشینان بود، و درباریان با آن سخن می‌گفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان‌های اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مردم فارس با آن سخن می‌گفتند. و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند، و سریانی زبان همگانی، و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی است» (ابن ندیم ۱۳۴۶: ۲۲؛ تبریزی، ۱/۱۳۶۲: ۴۳۲).

۴-۱.شعر و معماری

از پیامدهای جابجایی جمعیتی دورۀ ساسانی از جنوب ایران بخصوص فارس به نواحی دیگر بخصوص خراسان با گسترش زبان دری می‌توان به بالندگی ادبیات که در شعر به «سبک خراسانی» موسوم است و ایجاد سبک «معماری خراسانی» اشاره کرد. جالب اینکه تاریخ عمده‌ای از هر دو در دوره‌های طاهری، صفاری، سامانی و غزنوی تا اوایل سلجوقی و بیشتر بین سده‌های دوم تا پنجم هجری است. تاق ساده آهنگ در شیوه خراسانی باب بود (پیرنیا، ۱۳۸۲: ۱۶۳) و پلان چلیپایی که پیشتر در آتشکده استفاده می‌شد همچنان از دورۀ پیش اسلام با گنبدی بر روی فیلپوش ادامه یافت؛ در مرکز این بناها اتاقی با پلان صلیبی با جناح‌های تاق‌ها بر روی درگاه و گنبد بر فراز آن بود که بر روی سکنج‌ها استوار شده بودند. هرچند برخی معتقدند این نوع معماری سنتی از مشخصه‌های نواحی ایالت خراسان بوده که از آنجا در دیگر نواحی ایران پراکنده شده است (شراتو، ۱۳۸۴: ۵۴-۵۵)، بنابراین ته‌رنگ چلیپایی با چهار بازوی چلیپایی همراه با چارتاق که از اجزای معماری ایرانی در دورۀ ساسانی بود (شراتو، ۲/۱۳۸۳: ۳۷) تا دورۀ اسلامی همچنان ادامه یافت (لباف خانیکی، ۱۳۸۵: ۳۲۹-۳۰۷). با این وصف این پیشرفت‌ها با جابجایی جمعیتی ایرانیان در اوایل دورۀ اسلامی این سنت در فارس ریشه دارد.

نهضت ادبی ایران بعد از اسلام نخست از خراسان آغاز شد و چون این سرزمین از بغداد و از قلمرو خلیفه بسیار دور بود، مرکز فرهنگ اسلامی شد که زبان آن تازی بود (براون، ۱/۱۳۶۷: ۱۳۰-۱۳۱). در اشعار فارسی مربوط به قرن چهارم هجری کمتر اثری از یأس و نومیدی دیده می‌شود. شعر این دوره از نشاط روح و آزادگی و غرور ملی و اندیشه حماسی سرشار است و آیینه‌وار روح و اندیشه واقعی ایرانیان را می‌نمایاند (صفا، ۱۳۳۸، ج ۱: ۳۶۶). باید به برتری عددی شاعران سده چهارم بر دیگر سده‌ها همچون شاعرانی مانند: رودکی، مسعودی مروزی، ابو الحسین شهید بلخی، ابوالموید بلخی (معاصر نوح بن منصور)، ابو شکور بلخی (سراینده مثنوی آفرین نامه در سال ۳۳۶ قمری)، دقیقی (که به فرمان نوح بن منصور شاهنامه‌ای سرود که در آن اخلاص خود را به زرتشت نشان داد)، کسایی مروزی و سرانجام فردوسی (بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایران) (صفا، ۱/۱۳۳۸: ۳۵۹) اشاره کرد. به نظر دورۀ سامانی دوره رونق و تعالی فرهنگی و ادبی بوده (صفا، ۱/۱۳۳۸: ۳۶۳) و سامانیان در عالم پروری و عدالت و ایجاد فضای امن برای دانشمندان سرآمد بودند. این عصر به عصر عطش علم و دانش مشهور است و گواه این ادعا را باید فرهیختگان این دوره دانست (هروی، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۴).سامانیان برای تداوم تلاش‌های فرهنگی خود، به زنده کردن نمادهای باستانی مبادرت ورزیدند. رویکرد سامانیان به ریشه‌های فرهنگی ایرانی نه تنها در پزشکی، ادبیات، موسیقی و صنایع‌دستی نمودار بود؛ بلکه در معماری هم قابل مشاهده است. آرامگاه شاه اسماعیل سامانی با نمای پنج گنبدی در بخارا به سبک آتشکده‌های ساسانی ساخته شده است (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۱۴). از دیگر نمادهای ملی‌گرا در این دوران باید از قصرهای احمد بن اسماعیل (۳۰۱ میلادی) و نصر دوم (۳۳۱ میلادی) که توسط دو شیر رام‌شده پاسداری می‌شد، و همچنین اسب زین‌شده‌ای که برای فرار آماده بود، یاد کرد (هروی، ۱۳۷۱ :۱۴۶). در باور ایرانیان شیر نماد قدرت و روح ملّی بود و هر دوره‌ای که تمایلات ملّی در آن قوت می‌یافت، نشانه‌ها و نمادهای ایران باستان رواج می‌یافت. زمانی که سامانیان دولت مقتدر و ملّی را در ایران بر پا کردند، نام خود را از امیر به پادشاه تغییر دادند (میراحمدی، ۱۳۶۸: ۱۴۹). از طرفی در تبار سازی که آل سامان برای خود تدارک دیدند، با انتساب به بهرام چوبین گرایش‌های ملی‌گرایانه خود را نشان دادند؛ از این رو گردیزی نسب آنها را به کیومرث، پادشاه نخستین

منسوب می‌کند (گردیزی،۱۳۶۳: ۳۲۲). تأکید بر زبان فارسی، گام ارزنده دیگری بود که خاندان ایران‌دوست سامانی در اهداف خود برگزیدند. امیر اسماعیل سامانی فرمان‌های خویش را به زبان فارسی صادر می‌کرد اما فرزندان او به جای فارسی از عربی استفاده می‌کردند (هروی، ۱۳۷۱: ۲۲۹).

۴-۲. کوچ‌نشینی و روستانشینی

از نتایج یورش تازیان و واپس نشستن ایرانیان از جنوب این بود که استقرارگاه‌های مناطق جنوبی بشدت کاهش یافت بنابراین از یکسو تعدادی از بزرگان ایرانی با تغییر مدل استقراری به کوچ‌روی به ادامه حیات پرداختند و از سوی دیگر با توجه به استقرار مسلمانان در شهرها (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۱۲۲) زرتشتیان برای در امان ماندن از فشار فاتحان و حفظ دین و آداب خود، مجبور به اقامت در روستاها شدند (فروزانی و حکیمی‌پور، ۱۳۹۶: ۱۹۲). این سیستم گسترش روستانشینی و نیز کوچ‌روی بخصوص در خراسان بیش از دیگر مناطق قابل پیگیری است. در مدت بیشتر از صدسال در ایران‌زمین آتش جنگ زبانه می‌کشید، گروهی که نه تاب ستیزه خونین و نه یارای پرداختن جزیه سنگین را داشت، برای نگهداری آیین کهن، سر به کوه و بیابان نهاد و در سال‌های دراز کوه‌های خراسان پناهگاه آوارگان بود (پورداوود، ۱۹۳۸: ۲؛ آذرگشنسب، ۱۳۵۸: ۵۹) و رفته‌رفته به‌رغم تغییر اوضاع و شرایطی که پیدا کرده بودند تا قرن چهارم هجری در مناطقی چون شیراز، سیرجان، کرمان، ری و سرخس ساکن شدند (افشار، ۱۳۷۴: ۸۲۳). برای نمونه «در سرخس مردمی به هم‌آمیخته زندگی می‌کنند. مردم هرات اشرافی از عجم و قومی از عرب هستند. اهالی مرو اشرافی از دهقانان عجم هستند و نیز قومی از عرب؛ ساکنان پوشنگ به هم‌آمیخته از عجم و عرب و عرب اندک می‌باشند و مردم شهر بست به هم می‌باشند و بیشتر اهالی طوس عجم هستند و مردم قومس نیز عجم و در نیشابور عرب و عجم سکونت دارند (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۵۲ به بعد). نیز بنا به روایت مؤلف »القصد و الام» بیشتر اهالی ماوراءالنهر به‌ویژه در شهرهای فرغانه، اشروسنه و چاچ آتش‌پرست و مجوسی بوده‌اند (التمری القرطبی، ۱۳۵۰: ۳۶) و خوش‌رفتاری اسد بن عبدالله حاکم خراسان که خاندان‌های بزرگ و مردمان اصیل را نیکو می‌داشت، هم باعث گروش بزرگان ایران به اسلام می‌شد، چنانکه سامان خدات به دست او اسلام آورد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۱).از دلایلی که می‌توان با استناد بر آن به کوچ اقوام مختلف ایرانی به ولایت خراسان ارائه داد البته یکی زبان، گویش و لهجه‌های مختلفی است که بخصوص امروز در استان سمنان امروزی دیده می‌شود (Lecoq, 1989). با ورود اعراب، لهجه‌ها با قوت دیرین خود باقی ماندند (صفا، ۱/۱۳۳۸: ۱۴۱). از آنجا که مردم استان سمنان به گویش‌های مختلفی سخن می‌گویند، این استان به جزیره لهجه‌ها معروف است (Kolbitsch & Kolbitsch, 1391)، لذا هم‌اندیشی‌ای نیز به این موضوع اختصاص داده شد (نظری، ۱۳۸۸). گویش سمنانی و لهجه‌های اطراف به پنج دسته تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از سمنانی، سنگسری، شهمیرزادی، لاسجردی و سرخه‌ای؛ جالب اینکه یک لهجه حتی در تمامی مناطق، یکسان تکلم نمی‌شود. طبرستان نیز از این قاعده مستثنی نبود و تا مدت‌ها مخالفانِ دستگاه خلافت را به خود جذب می‌کرد، از این‌رو بعد از انقراض ساسانیان تا مدت‌ها در طبرستان همچنان به زبان پهلوی سخن می‌گفتند (پیرنیا: ۱۳۸۶: ۲۶۳).

بهتر بدانیم که با مهاجرت ایرانیان به خارج از مرزهای پیشین شاهنشاهی ساسانی نتوانستند زبان فارسی را زبان رایج خود کنند اما نوشته‌های پهلوی را به‌خوبی حفظ کردند. هرچند که برخی جلای وطن مجوس به ارض هند از سوی خراسان را پیشتر از ظهور اسلام و سقوط دولت فارس می‌دانند اما با یورش تازیان و اجبار

جهت پرداخت جزیه‌های سنگین، فشار برای گرویدن به اسلام و دست‌کشیدن از دین خود در کنار تخریب بسیاری از آتشکده‌ها و آرامگاه‌های آنان باعث شد تا تعداد زیادی از زرتشتیان اقدام به مهاجرت به هندوستان نموده تا از این طریق بتوانند آداب و آیین دینی خود را حفظ کنند (کجباف و تشکری، ۱۳۸۷: ۱۸۳-۱۸۵). پارسیان مهاجر به هند ابتدا نوزده سال در جزیره دیب (در دریای عمان در جنوب شبه‌جزیره کاتیوار) مانده و سپس به شبه‌جزیره هندوستان رفتند؛ حاکم گجرات با شرایطی به آنان اجازه اقامت داد و پارسیان به‌تدریج آنجا را آباد نموده، سنجان نامیدند (آذرگشسب، ۱۳۵۸: ۵۹). با مهاجرت ایرانیان به هند زرتشتیان به حکمران وقت هندی تعهد دادند، که دین خود را توضیح بدهند اما برای گرویدن مردم بومی به آن نکوشند؛ سلاح‌های خود را تحویل دهند؛ زبان گجراتی بیاموزند؛ مراسم ازدواج خود را بعد از غروب‌گاهان انجام دهند و سرانجام زنان آنها به جای لباس ایرانی، لباس هندی بپوشند. پارسیان در عین حال که دین خود را در هند حفظ نمودند، به تعهدات خویش نیز وفادار ماندند (خورشیدیان، ۱۳۸۴: ۱۱۱). سنجان که نخستین اقامتگاه پارسیان در هند بود با تلاش و پشتکار زرتشتیان به شهری بزرگ و ثروتمند تبدیل شد. آنان در سنجان زندگی مرفه و راحتی داشتند و جمعیت آنها به‌تدریج رو به فزونی نهاد. بعد از چند سده عده‌ای از آنها به شهرهای دیگر هند مهاجرت کردند (آذرگشسب، ۱۳۵۸: ۶۳؛ پورداوود، ۱۹۳۸: ۲).

۵. نتیجه

با بررسی تعداد محوطه‌های دورهٔ انتقالی از دورهٔ ساسانی به دورهٔ آغاز اسلامی مشخص شد که با حمله اعراب جمعیت کثیری از جنوب و غرب گستره شاهنشاهی ساسانی مجبور به مهاجرت به نواحی امن‌تر در شرق شدند. جالب اینکه از منظر باستان‌شناسی آمار سکونتگاه‌های جنوب ایران نسبت به نواحی شمالی‌تر کمتر شده است بدین معنی که در یورش‌های سهمگین اولیه تازیان، ساکنان مناطق جنوبی‌تر به‌سوی نقاطی حرکت نموده بودند که به نظر می‌رسید امنیت بیشتری ممکن است برایشان تأمین کند و چه جایی بهتر از مکانی که پادشاه ایران طی کرده یعنی خراسان که سرزمین آتش برزین‌مهر هم بود؛ با این تدبیر که علاوه بر دوری از شمشیر آخته اعراب شاید با جمع شدن گرد پادشاه، امیدی برای مقابله و راندن دشمن بیابند. با کشته شدن شاه و از هم‌گسیختگی نظام اشرافیت و ارکان مذهبی ساسانیان، دیگر مجالی برای دادن بیرق شاهی به دست شاه دیگری که مورد پذیرش همگان و مورد تأیید نظام مذهبی باشد نبوده و ایستادگی‌ها با مبارزه جمعیت-های پراکنده‌ای بود که با پیوستن خیل عظیمی از موالیِ شکست‌خورده به اعراب راه به جایی نمی‌برد؛ بنابراین بسیاری از دهقانان تن به صلح داده و با پرداخت خراج و جزیه توانستند با سختی‌هایی رسوم کهن خود را نگهداری کنند. از این زمان با استقرار قسمت اعظم خاندان‌های بزرگ به‌خصوص دهقانان در خراسان، ایرانیان توانستند در شرق ایران به گسترش زبان پارسی دری بپردازند. این زبان پیشتر در دربار ساسانیان یعنی در مدائن رونق داشت و در ولایت فارس نیز به‌عنوان خاستگاه و سرزمین شاهی مورد استفاده خاندان اشرافی بود. این اتفاقات با کوچ عده کثیری از ساکنان نواحی جنوبی و غربی صورت گرفت. از دلایل کوچ قسمت عمده پایتخت‌نشینان و اقوام ساکن در فارس می‌توان به اقوام مختلف ساکن در استان سمنان امروزی اشاره کرد که پذیرای آنها در خراسان بزرگ شد و امروز به جزیره زبان و لهجه‌ها اشتهار دارد. با این حرکت سیاسی-اجتماعی حداقل دو نتیجه عاید فرهنگ ایران در دورهٔ اسلامی شد: یکی بالندگی زبان و ادب فارسی در خطه خراسان و دیگری زایش سبک معماری موسوم به خراسانی. اما برخی با توجه به لشکرکشی‌های گاه و بیگاه

اعراب، راه دیگری برای زندگی گزیدند و آن زندگی به‌صورت کوچ‌نشینی بود که با بستن باروبنه خود بر پشت اِستران، به دنبال نقاط امن در مسیرهایی حرکت کردند که بعدها این مسیرها به روند سالیانه حرکت عشایر ایشان شد. ایرانیان جذب‌شده در دستگاه خلافت در عراق امروز نیز بیشتر شامل دبیرانی بودند که به اقتضای شغل خود زبان عربی را به‌خوبی فراگرفته و بعدها باعث پیشرفت فنون ادبی و نگارشی عربی شدند.

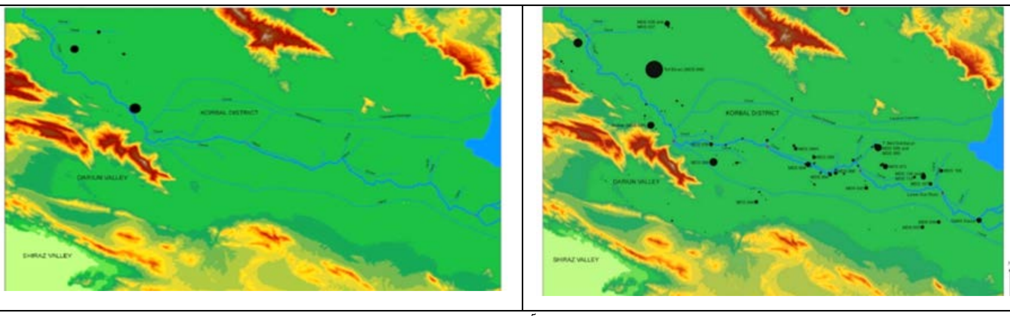

شکل (۱)- پراکنش محوطه‌های دورۀ ساسانی (راست) و دورۀ آغاز اسلامی (چپ) در ناحیه کربال فارس (هارتنل و اسدی، ۱۳۸۶)

Figure 1- Distribution of Sasanian sites (Right) and Early Islamic sites (Left) in the Kerbal region, Fars (Hartnell & Asadi)

شکل (۲)- پراکنش محوطه‌های شناسایی‌شده دورۀ ساسانی (راست) و دورۀ اسلامی اولیه (چپ) در شهرستان گاوبندی (اسدی، ۱۳۹۱، به نقل از: عسگری، ۱۳۸۵)

Figure 2- Distribution of Sasanian sites (Right) and Early Islamic Sites (Left) in Gavbandi region (Asadi, 2012, see: Askari, 2006)

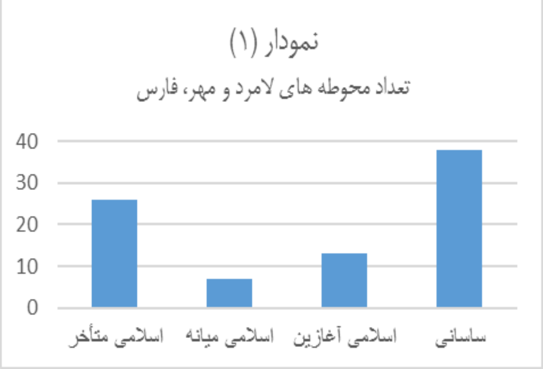

نمودار (۱)- (برگرفته از: عسگری چاوردی و آذرنوش، ۱۳۸۳)

Chart 1- Number of sites in the Lamerd & Mohr, Fars (see: Askari Chaverdi & Azarnoush, 2004)

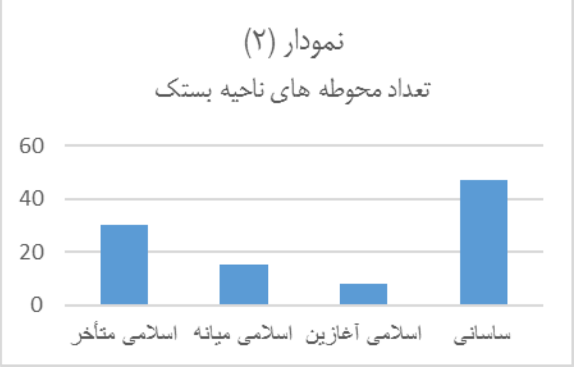

نمودار (۲)- (برگرفته از: اسدی، ۱۳۸۷: ۲۹)

Chart 2- Number of sites in the Bastak region (Asadi, 2008: 29)

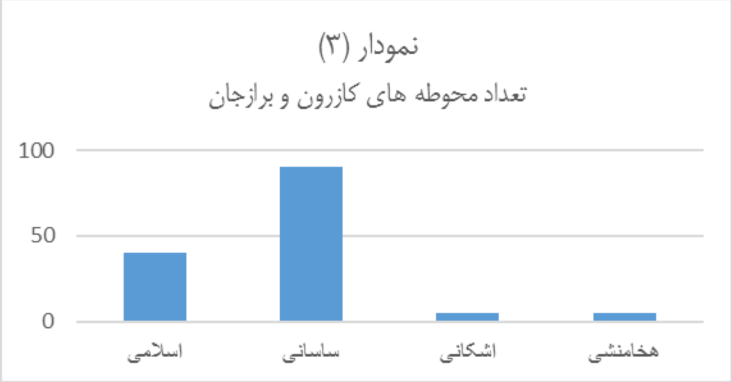

نمودار (۳)- (اسدی، ۱۳۹۱، برگرفته از: قاسمی، ۱۳۸۶: ۲۷۷)

Diagram (3) - (Asadi, 2011, taken from: Ghasemi, 2016: 277)

منابع

ابن حوقل، محمد. (۱۳۴۵)، *صوره الارض*، ترجمهٔ جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۴۵)، *مقدمه*، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ج ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶)، *تاریخ (العبر)*، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن عبدربه، احمد بن محمد. (۱۹۵۳)، *العقد الفرید*، تحقیق محمد سعید عریان، قاهره، المکتبه التجاریه الکبری.

ابن عمر، شرف‌الدین محمد. (۱۳۶۷)، *خلاصه سیره رسول‌الله*، مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی و مهدی قمی‌نژاد، تهران، علمی و فرهنگی.

ابن ندیم، محمد ابن اسحاق. (۱۳۴۶)، *کتاب الفهرست*، ترجمهٔ محمدرضا تجدد، تهران، بانک بازرگانی ایران.

ابن هلال ثقفی، ابراهیم. (۱۳۹۵)، ق، *الغارات*، تحقیق جلال‌الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین بن محمد. (۱۳۸۰)، *مقاتل الطالبین*، ترجمهٔ هاشم رسولی محلاتی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.

احمد العلی، صالح. (۱۳۸۴)، *مهاجرت قبایل عرب در صدر اسلام*، ترجمهٔ هادی انصاری، تهران، سمت.

اسدی، احمدعلی و توبین هارتنل. (۱۳۸۶)، «گزارش بررسی باستان‌شناختی ناحیه کربال و دره داریون مرودشت- استان فارس»، *گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)*، جلد ۱، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

اسدی، احمدعلی. (۱۳۸۷)، «الگوی استقراری و کاربری اراضی در دشت بستک هرمزگان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شمارهٔ پیاپی ۴۵، صص ۳۱-۳.

اشپولر، برتولد. (۱۳۶۹)، *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمهٔ جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.

امیری خراسانی، احمد و ناصر محسنی‌نیا.(۱۳۸۶)، «خاستگاه و معانی واژه اعجم»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*، شمارهٔ ۱۵۹ (زمستان)، صص ۱۳-۳۱.

امین، احمد. (۱۹۴۵)، *فجر الاسلام*، قاهره: موسسه الهنداوی لنشر المعرفه و الثقافه و الغیر هاذفه للربح.

ایمان‌پور، محمدتقی؛ زهیر صیامیان و ساناز رحیم‌بیگی.(۱۳۹۰)، «حکمت سیاسی ایرانشهری در تاریخ‌نگاری اسلامی مبتنی بر آثار مسعودی»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال سوم، شمارهٔ ۱۰ (پاییز)، صص ۱۱-۳۶.

آذرگشسب، اردشیر.(۱۳۵۳)، *آتش در ایران باستان*، تهران، اختر شمال.

آذرگشسب، اردشیر.(۱۳۸۵)، *مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان*، تهران، فروهر.

آذرنوش، آذرتاش.(۱۳۸۵)، *چالش‌های میان فارسی و عربی*، تهران، نشر نی.

آزاد ارمکی، تقی و مسعود عالمی نیسی.(۱۳۹۱)، «اختلال در انسجام کارکردی میان نهادهای جامعه؛ از نظریه تا شاخص سازی بومی»، *راهبرد اجتماعی و فرهنگی*، سال اول، شمارهٔ ۴ (پاییز)، صص ۷-۳۸.

بختیاری، رحمن.(۱۳۸۴)، «بررسی خاستگاه‌های واژگانی زبان فارسی نو»، *یشت فرزانگی*، به کوشش سیروس نصراله‌زاده و عسکر بهرامی، تهران، هرمس.

براون، ادوارد.(۱۳۵۱)، *طب اسلامی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

براون، ادوارد.(۱۳۶۵)، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمهٔ علی پاشا صالح، جلد ۲، تهران، امیرکبیر.

براون، ادوارد.(۱۳۶۷)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ: فتح‌الله مجتبایی و غلامحسین صدری، جلد ۱، تهران، مروارید.

بلاذری، احمد بن یحیی.(۱۳۶۴)، *فتوح البلدان*، ترجمهٔ آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش.

بهار، ملک‌الشعرا.(۱۳۷۳)، در: *تاجیکان در مسیر تاریخ*، گردآورنده میرزا شکور زاده، الهدی.

بهار، مهرداد.(۱۳۸۱)، *از اسطوره تا تاریخ*، تهران، نشر چشمه.

بیات، علی و زهره دهقان‌پور.(۱۳۹۰)،«انگیزه‌های کوچ اعراب مسلمان به ایران در جریان فتوح و پیامدهای آن»، *سخن تاریخ*، شمارهٔ ۱۵ (زمستان)، صص ۲۱-۴۲.

پطروشفسکی، ایلیا پائولوویچ.(۱۳۶۳)، *اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم*، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، پیام.

پورداوود، ابراهیم.(۱۹۳۸)، (۱۲۹۵ یزدگردی)، *ایرانشاه*، بمبئی، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی.

پهلوان، چنگیز.(۱۳۸۲)، *پنج گفتگو*، تهران، عطایی.

پیرنیا، حسن.(۱۳۸۶)، *تاریخ ایران قبل از اسلام*، تهران، نامک.

پیرنیا، محمدکریم.(۱۳۸۲)، *سبک‌شناسی معماری ایرانی*، تدوین غلامحسین معماریان، تهران، پژوهنده.

تبریزی، محمد بن خلف.(۱۳۶۲)، *برهان قاطع*، مصحح: محمد معین، تهران، امیرکبیر.

تفضلی، احمد.(۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن.

جاحظ، عمرو بن بحر.(۱۹۲۶)، *البیان و التبیین*، تصحیح حسن السندوبی، مصر، مطعبه الرحمانیه.

جیهانی، ابوالقاسم بن احمد.(۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمهٔ علی بن عبدالسلام کاتب، مقدمه فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی.

چوکسی، جمشید گرشاسب.(۱۳۸۷)، *ستیز و سازش؛ زرتشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی*، ترجمهٔ نادر میرسعیدی، تهران، ققنوس.

حیدری، رضا، و دیگران.(۱۳۹۷)، «تحلیل باستان‌شناختی چشم‌انداز فرهنگی شهرستان بردسکن در دوران اسلامی (از ابتدا تا قرن ۱۳ ق)»، *پژوهشنامه خراسان بزرگ*، شمارهٔ ۳۰ (بهار)، صص ۹۷-۱۱۵.

خواجه نظام الملک.(۱۳۴۷)، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد.(۱۸۹۵)، *مفاتیح العلوم*، به کوشش فان فلوتن (وان فلوتن)، لیدن.

خورشیدیان، اردشیر.(۱۳۸۴)، *فرهنگ زرتشتی: یادواره سه هزار سال فرهنگ زرتشتی*، تهران، انجمن زرتشتیان تهران.

دریایی، تورج.(۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.

دولتشاه سمرقندی، دولتشاه بن بختیشاه.(۱۳۳۷)، *تذکره الشعرا*، تصحیح محمد عباسی، تهران، کتابفروشی بارانی.

دهخدا، علی‌اکبر.(۱۳۷۷)، *لغتنامه*، مؤسسه لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود.(۱۳۶۶)، *اخبار الطوال*، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.

رضازاده شفق، صادق.(۱۳۵۲)، *تاریخ ادبیات ایران*، شیراز، دانشگاه پهلوی.

ریپکا، یان و دیگران.(۱۳۷۰)، *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، تهران، گوتمبرگ و جاویدان فرد.

زارعی، احمدعلی.(۱۳۸۹)، «چگونگی پیدایش نهضت شعوبیه و تأثیرات فرهنگی و ادبی آن در تمدن اسلامی در عصر عباسیان»، *تاریخ‌پژوهی*، شماره‌های ۴۴-۴۵ (پاییز و زمستان)، صص ۱۹۳-۱۲۲.

زرین‌کوب، روزبه.(۱۳۹۰)، «تدابیر روحانیان زردشتی برای مقابله با تغییر دین به‌دینان، از سقوط شاهنشاهی ساسانی تا پایان سده چهارم هجری»، *جستارهای تاریخی*، سال دوم، شمارهٔ ۱، پیاپی ۳ (بهار و تابستان)، صص ۹۹-۱۲۶.

زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل‌بویه*، تهران، امیرکبیر.

زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۸۰)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر.

زمخشری خوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر.(۱۳۴۲)، *پیشرو ادب یا مقدمهٔ الادب*، گردآورنده سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران.

زیدان، جرجی.(۱۳۸۶)، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمۀ علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.

سجادی صادق، «اسلام در ایران»، در: *دانشنامه ایران*، ج۱: ذیل واژه «اسلام»، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

سیفی فمی تفرشی، مرتضی .(۱۳۶۹)، *تهران در آئینه زمان*، تهران، اقبال.

شاکد، شائول.(۱۳۸۱)، *از ایران زردشتی تا اسلام*، ترجمۀ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس.

شراتو، امبرتو.(۱۳۸۳)، *هنر ساسانی*، در هنر دورۀ پارتی و ساسانی، ترجمۀ یعقوب آژند، تهران، مولی، صص ۳۳ -۱۰۶.

شراتو، امبرتو.(۱۳۸۴)، «هنر سامانی»، در: *تاریخ هنر ایران (هنر سامانی و غزنوی)*، ترجمۀ یعقوب آژند. تهران، مولی، صص ۴۵ - ۷۰.

شعبانی، رضا.()، ۱۳۸۰، *مروری کوتاه بر تاریخ ایران*، تهران، سخن.

شفیعی کدکنی (م. سرشک)، محمدرضا.(۱۳۴۲)، «کهنه‌ترین نمونه شعر فارسی: خسروانی‌های باربد». *آرش*، شمارۀ ۶ (خرداد)، صص ۱۸-۲۸.

شکوری، محمد جان.(۱۹۹۶)، *خراسان است اینجا*. دوشنبه، دفتر نشر نیاکان.

صالحی، کورش.(۱۳۹۹)، «نقش نیروهای واگرا در اضمحلال ساختار حکومت از زوال ساسانیان تا برآمدن نهضت خراسانیان»، *تاریخ ایران*، دورۀ ۱۳، شمارۀ ۱ (بهار و تابستان)، صص ۱۷۰-۱۴۳.

صدیقی، غلامحسین.(۱۳۷۲)، *جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری*، تهران، امیرکبیر.

صفا، ذبیح‌الله.(۱۳۳۸)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد اول، تهران، ابن‌سینا.

صفا، ذبیح‌الله.(۱۳۹۲)، *تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی: از آغاز عهد اسلامی تا دورۀ سلجوقی*، تهران، فردوس.

صفری فروشانی، نعمت‌الله. (۱۳۹۷)، «درآمدی بر صلح‌نامه‌های مسلمانان با ایرانیان در آغاز فتح ایران»، تاریخ اسلام، شمارۀ ۲ (تابستان)، صص ۵۰-۱۱۹.

طبری، محمد بن جریر.(۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمۀ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر.

عسگری چاوردی، علیرضا و آذرنوش، مسعود.(۱۳۸۳)، «بررسی باستان‌شناختی محوطه‌های باستانی پس‌کرانه‌های خلیج‌فارس: لامرد و مهر فارس»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هجدهم، شمارۀ دوم، شمارۀ پیاپی ۳۶، صص ۱۹-۳.

عسگری چاوردی، علیرضا.(۱۳۸۵)، *بررسی باستان‌شناختی شهرستان گاوبندی، هرمزگان*، آرشیو میراث فرهنگی استان هرمزگان.

عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر.(۱۲۸۵ه.)، *قابوس‌نامه*، تصحیح امیرتیمور کورکان، [نسخه خطی] کد کنگره: ق / PIR 4667 201)

غبار، میر غلام محمد. (۱۳۹۳)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، کابل، میوند (بام).

فرای، ریچارد ن. (۱۳۷۷)، میراث باستانی ایران، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی.

فرای، ریچارد ن. (۱۳۸۵)، *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان*، ترجمۀ حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

فرای، ریچارد ن. (۱۳۶۳)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش.

فروزانی، سید ابوالقاسم و اکبر حکیمی‌پور. (۱۳۹۶)، «بررسی علل پراکندگی جغرافیایی زرتشتیانِ ایران در قرون اولیه اسلامی»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، شمارۀ ۲۱ (پاییز و زمستان)، صص ۱۸۵-۲۰۶.

قاضی، ابو یوسف.(۱۳۹۷)، *کتاب الخراج*، چاپ قصی محب الدین خطیب، قاهره، بی‌نا.

کجباف، علی‌اکبر و علی‌اکبر تشکری.(۱۳۸۷)، «درآمدی بر شرایط اجتماعی زرتشتیان یزد از تأسیس سلسله صفوی تا پایان پادشاهی شاه‌عباس اول (۹۰۷-۱۰۳۸ ه.ق)»، *فرهنگ* (ویژه تاریخ)، شمارۀ ۶۸ (زمستان)، صص ۱۵۵-۱۸۱.

کریستن‌سن، آرتور.(۱۳۷۴)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمۀ رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب.

کریمیان و دیگران.(۱۳۹۱)، «تحلیل الگوهای استقراری شهرستان سمیرم در دورۀ انتقال از ساسانیان به قرون اولیه اسلامی»، *نامه‌ی باستان‌شناسی*، شمارۀ ۲ (بهار و تابستان)، صص ۶۳-۸۰.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود. (۱۳۶۳)، *زین‌الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب.

لباف خانیکی، میثم. (۱۳۸۵)، «تأملی در پلان چلیپایی کاخ‌های ایران و سرزمین‌های مجاور»، در: *مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران*، به کوشش باقر آیت‌الله زاده شیرازی، تهران، رسانه پرداز؛ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، صص ۳۰۵-۳۳۲.
لباف خانیکی، میثم. (۱۳۹۹)، «الگوی استقراری دشت نیشابور در دورهٔ ساسانی»، *مجله موزه ملی ایران*، شمارهٔ یکم (پاییز و زمستان)، صص ۱۶۱-۱۸۶ .
مارکوارت، یوزف. (۱۳۷۳)، *ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمهٔ مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات
محمودآبادی، سید اصغر. (۱۳۸۴)، *امپراتوری ساسانیان در گزارش‌های مورخان اسلامی و غربی*، اصفهان، افسر.
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۶۵)، *التنبیه الاشرف*، تحقیق: ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۴۹)، *مروج الذهب*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
مسلمانیان قبادیانی، رحیم. (۱۳۸۳)، *پارسی دری*، تهران، امیرکبیر.
مصاحب، غلامحسین. (۱۳۵۶)، *دائره‌المعارف مصاحب*، تهران، فرانکلین.
مفتخری، حسین و حسین زمانی. (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*، تهران: سمت.
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱)، *احسن‌التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، تحقیق: علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران
موسوی نیا، سیدمهدی و حسن باصفا. (۱۳۹۳)، «شهرستان خمین در دوران اشکانی و ساسانی بر اساس مطالعات باستان‌شناسی»، *فرهنگ پژوهی مرکزی*، شمارهٔ ۲ (پاییز)، صص ۱۷۷-۲۰۰.
موله، ماریژان. (۱۳۷۷)، ، *ایران باستان*، ترجمهٔ ژاله آموزگار، چاپ پنجم، تهران، توس.
مهدی الخطیب، عبدالله. (۱۳۷۸)، *ایران در روزگار اموی*، ترجمهٔ محمود رضا افتخار زاده، تهران، رسالت قلم
میراحمدی، مریم. (۱۳۶۸) ، *نظام حکومت ایران در دوران اسلامی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۷)، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۷)، *هفتاد سخن*، تهران، توس.
نامعلوم. (۱۳۵۳)، *هفت شهر یا صور الاقالیم*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
نامعلوم، *تاریخ سیستان*. (۱۳۸۱)، تصحیح ملک‌الشعرای بهار، تهران، دنیای کتاب.
نامعلوم، *مجمل‌التواریخ و القصص*. (۱۳۸۴)، تصحیح محمدتقی بهار و علی‌اصغر عبداللهی، تهران، جهان کتاب.
النحری القرطبی، شیخ ابی عمر یوسف بن عبدالبد. (۱۳۵۰)، *القصد و الامم (فی التعریف باصول انساب العرب و العجم)*، قاهره، مکتبه القدسی.
نظری ارشد، رضا و دیگران. (۱۳۹۸)، «نگرشی بر منظر باستان‌شناسی و تحولات فرهنگی استقرارهای دوران اسلامی دشت تویسرکان (از صدر اسلام تا پایان دورهٔ قاجار)»، *مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، شمارهٔ ۸ (تابستان)، صص ۸۹-۱۰۸.
نظری قهفرخی و همکاران. (۱۳۹۷)، «تحلیل باستان‌شناسی زیست‌محیطی دشت جنوبی سرایان در دوران اسلامی (بر اساس مدل-های استقراری)»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شمارهٔ ۱۷، صص ۱۸۱-۲۰۰.
نظری، حمیدرضا. (۱۳۸۸)، «جزیره لهجه‌ها، سمنان»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، شماره‌های ۸۷ و ۸۸ (دی و بهمن ۱۳۸۳)، ۱۸۲-۱۸۵.
وامقی، ایرج. (۱۳۷۴)، «نقد کتاب: زبان پهلوی؛ ادبیات و دستور آن»، *نامه فرهنگستان*، دورهٔ اول، شمارهٔ ۱، بهار، صص ۱۲۶-۱۳۵.
هروی، جواد. (۱۳۷۱)، *تاریخ سامانیان (عصر طلایی ایران بعد از اسلام)*، تهران، امیرکبیر.
یعقوبی، ابن واضح. (۱۳۷۱)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی.
یعقوبی، احمد. (۱۳۴۳)، *البلدان*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر و کتاب.
Abul Faraj Isfahani, Ali Ibn Husain bin Muhammad, 2001, *Muqatil al-Talebin*, translated by Hashem Rasuli Mahalati, Tehran: Nashr-e Farhang Islami Publishing [in Persian].
Adams, R. Mc C., 1965, *Land Behind Baghdad*, Chicago: University of Chicago Press
Adams, R. Mc C., 1965, *Land Behind Baghdad*, Chicago: University of Chicago Press.

Ahmad Al-Ali, Saleh, 2005, *Migration of Arab tribes at the early Islamic*, translated by Hadi Ansari, Tehran: Samt [in Persian].

Al-Jahiz, Amr ibn Bahr, 1926, *Al-Bayan wa Al-Tabyin*, corrected by Hassan Al-Sandoubi, Egypt: Al-Rahmanieh Press [in Arabic].

Al-Nahri al-Qurtubi, Sheikh Abu Umar Yusuf ibn Abd al-Bad, 1931, *Al-Quds and al-Num (in defining the origins of the genealogies of Arabs and non-Arabs)*, Cairo: Al-Qudsi Library [in Arabic].

Amin, A., 1945, *Fajer al- Islam*, Cairo: Al-Hindawi Foundation [in Arabic].

Amiri Khorasani, A. & N. Mohseni Nia, 2007, “The origin and meanings of the word Ajam”, *Journal of Mashhad Faculty of Literature and Humanities*, No. 159 (Winter 2007): 13-31 [in Persian].

Anonymous 1974, *Haft Shahr*, edited by Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Bonyad Farhang Iran [in Persian].

Anonymous, 2002, History of Sistan, edited by MalekoShoara Bahar, Tehran: Doniya-ye Ketab [in Persian].

Anonymous, 2005, *Mojmal al-Tawarikh wa Al-Qasas*, edited by Mohammad Taqi Bahar and Ali Asghar Abdullahi, Tehran: Jahan Ketab [in Persian].

Asadi, A.A. and T. Hartnell, 2007, “Report on the archaeological survey of Karbal and Dariun valley, Maroodasht- Fars province”, *Archaeological Reports*, (7), Volume 1, Tehran: Research Institute of Cultural Heritage & Tourism. [in Persian].

Asadi, A.A., 2008, “Settlement pattern and land use in Hormozgan Bastak plain”, *Majale- Ye Bastan Shenasi wa Tarikh*, 45: 3-31. [in Persian].

Askari Chaverdi, A. & M. Azarnoush, 2004, “Archaeological survey of the ancient sites on the back shores of the Persian Gulf: Lamard and Mehr Fars”, *Journal of Archeology and History*, 36, 2nd issue: 3-19. [in Persian].

Askari Chaverdi, Alireza, 2006, *Archaeological survey of Gav Bandi city*, Hormozgan, cultural heritage archive of Hormozgan province.

Azad Aramaki, T. & M. Alami Nisi, 2012, “Disturbance in the functional coherence between the institutions of the society; From Theory to Local Indexing”, *The Social-Cultural Research Jornal of Rahbord*, First Year, Number 4 (Autumn 2012): 7-38. [in Persian].

Azargashsab, A., 1974, Fire in Ancient Iran, Tehran: Akhtar Shomal. [in Persian].

Azargashsab, A.,, 1979, *Religious ceremonies and customs of Zoroastrians*, Tehran: Farvahar. [in Persian].

Azarnoush, A., 2006, *Challenges between Persian and Arabic*, Tehran: Ney Publishing. [in Persian].

Bahar, M. 2002, *From myth to history*, Tehran: Cheshmeh Publishing. [in Persian].

Bahar, Maleko Shoara, 1994, *Tajiks in the path of history*, compiled by Mirza Shakurzadeh, Al-Hoda From myth to history, Tehran: Cheshmeh Publishing [in Persian].

Bakhtiari, R., 2005, “Investigation of the lexical origins of the modern Persian language”, *Yasht Farzangi*, with the efforts of Siros Nasralehzadeh and Askar Bahrami, Tehran: Hermes. [in Persian].

Baladhuri, Ahmad ibn Yahya, 1985, *Futuh al-Buldan*, translated by Azartash Azarnoosh, Tehran: Soroush. [in Persian].

Bayat, A. & Z. Dehghanpour, 1986, *A Literary History of Persia*, translated by Ali Pasha Saleh, vol. 2, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Bayat, A. & Z. Dehghanpour, 1988, *History of Iranian literature*, translated by: Fethullah Mojtabaei and Gholamhossein Sadri, volume 1, Tehran: Morvarid. [in Persian].

Bayat, A. & Z. Dehghanpour, 2011, “Motives of Muslim Arab Migration to Iran during the Conquest and Its Consequences”, Sokhan Tarikh 15 (Winter 2011), pp. 21-42.

Browne, Edward, 1972, *Islamic Medicine*, translated by Masoud Rajabania, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nasher-e Ketab.

Carter, R. A; Challis, K., Priestman, S.M.N. and Tofighian, H, 2006. “The Bushehr hinterland result of the first season of the iranian- british archaeological survey of Bushehr province”, (November-December 2004). *Iran*, 44: 63-104.
Carter, R. A; K. Challis, S. Priestman & H. Tofighian, 2006, “The Bushehr hinterland result of the first season of the iranian- british archaeological survey of Bushehr province”, (November-December 2004). *Iran*, 44: 63-104.
Choksy, Jamsheed Gershasab, 2008, *Struggle and Compromise; Defeated Zoroastrians and dominant Muslims in Iranian society in the first Islamic centuries*, translated by Nader Mirsaeidi, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].
Christiansen, A., 1995, *Iran during the Sasanian period*, translated by Rashid Yasemi, Tehran: Donya-ye Ketab. [in Persian].
Daryaee, T., 2002, *Shahrestaniha-i Eransahr*, Mazda Publishers, Inc., Costa Mesa, California.
Daryaee, T.,, 2003, “The Effect of the Arab Muslim Conquest on the Administrative Division of Sasanian Persis/Fars”, *Iran*, Vol. 41: 193-204.
Daryaee, T.,, 2004, *The Sasanian Empire*, translated by Morteza Saqibfar, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].
Daryaee, Touraj, 2003, “The Effect of the Arab Muslim Conquest on the Administrative Division of Sasanian Persis/Fars”, *Iran*, Vol. 41, pp. 193-204.
Daryaee. Touraj, 2002, *Shahrestaniha-i Eransahr*, Mazda Publishers, Inc., Costa Mesa, California.
Dehkhoda, Ali-Akbar, 1998, *Dictionary*, Dictionary Institute, Tehran: Nashre Aneshgah Tehran [in Persian].
Dinawari, Abu Hanifa Ahmad ibn Dawud, 1987, *Al-Aẖbār al-ṭiwāl, Ansab al-Akrad*, translated by Mahmoud Mahdavi Damghani, Tehran: Ney Publishing. 107
Forouzani, S. A. & A. Hakimipour, 2018, “Investigating the Causes of Geographic Distribution of Zoroastrians in Persia in the Early Centuries after Islam”, *Historical Researches of Iran and Islam*, 21 (Autumn and Winter): 185-206. [in Persian].
Frye, R. N., 1984, *The Golden Age of Iranian Culture*, translated by Massoud RajabNia, Tehran: Soroush. [in Persian].
Frye, R. N., 1998, Iran’s ancient heritage, trans. by Massoud Rajabnia, Tehran: Elmi Farhangi Publishing. [in Persian].
Frye, R. N.,, 2006, *Iran’s history from the collapse of the Sassanid government to the arrival of the Seljuks*, Vol. 4, translated by Hassan Anoushe, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].
Gardizi, Abu Saied Abdulhay Ibn Zahhak ibn Mahmoud, 1984, *Zayn al-Akhbar* (History of Gardizi), corrected by Abdulhay Habibi, Tehran: Donya-ye Ketab. [in Persian].
Ghazi Abu- Yousef, 2018, *Kitab al-Kharaj*, published by Qasi Mohib uddin Khatib, vol. 1, Cairo: Bina. [in Arabic].
Ghobar, M. M. 2014 Afghanistan on the Path of History, Kabul: Miwand (Bam).
Gibb, Hamilton Alexander Rosskeen, 1923, *The Arab conquests in central Asia*, London: Royal Asiatic Society.
Gibb, Hamilton Alexander Rosskeen, 1923, *The Arab conquests in central Asia*, London: Royal Asiatic Society
Heravi, J., 1992, *The history of the Samanids* (Golden Age of Iran after Islam), Tehran: Amir Kabir. [in Persian].
Heydari, R. M. Esmaeili Jelodar & M. Toghraei 2018 “Archaeological analysis of cultural landscape of Bardeskan County in Islamic era (from the beginning to the 13th century A.H.)”, *Research Journal of Great Khorasan*, 30: 97-115 [in Persian].
Ibn Abd Rabbih, Ahmad Ibn Muhammad, 1953, *Al-ʿIqd al-Farīd*, researched by Muhammad Saeed orian, Cairo: Al-Maktabah al-Tijariyyah al-Kubra. [in Persian].
Ibn Hawqal, Muhammad, 1966, *Ṣūrat al-’Arḍ*, translated by Jafar Shoar, Tehran: Bonyad. [in Persian].

Ibn Hilal al Thaqfi, Ibrahim, 1975, *Al-Gharat*, research by Jalaluddin Muhaddith, 2 Vol., Tehran: Anjoman Asare- e Meli. [in Persian].

Ibn Khaldoun, Abdul Rahman, 1966, *Muqaddimah*, translated by Mohammad Parvin Gonabadi, vol. 2, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nasher-e Ketab.

Ibn Khaldoun,-, 1987, *Tarikh (Al-Abr)*, translated by Abdul Mohammad Ayati. Tehran: Moaseseh Motaleat wa Tahghighat Farhangi. [in Persian].

Ibn Nadim, Muhammad Ibn Ishaq, 1967, *Kitab al-Fihrist*, translated by Mohammad Reza tajadod, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Ibn Umar, Sharaf al-Din Muhammad, 1998, *Sirat Rasul Allah*, introduction and correction by Asghar Mahdavi and Mehdi Qominijad, Tehran: Elmi Farhangi Publishing. [in Persian].

Imanpour, M.T., Z. Syamyan & S. Rahim-Beigi, 2011, "Iran Sharis Political Wisdom in Islamic Historiography: Based Upon: Masoudi s Literary Works", *Islamic History Studies*, 3rd year, No. 10: 11-36. [in Persian].

Jihani, Abu al-Qasimah ibn Ahmad, 1989, *Ashkal- al-Alam*, translated by Ali ibn Abdal- Salam Kateb, introduction by Firouz Mansouri, Mashhad: Astan Quds Razavi.

Kajbaf, A.A. & A.A. Tashakori, 2008, "An Introduction to the Zoroastrian Social Status in Yazd from The Beginning of Safavid's to The End of Abbas I Kingdom (907-1038 A.D.)", *Culture (Special History)*, 68: 155-181.

Karimian, H., M. Javeri & M. Montazer Zohor, 2013, "Analysis of the Settlement Pattern of Semirom in its Transition from Sasanian to Early Islamic Era", *Pazhohesh- Ha- Ye Bastanshenasi Iran*, 2 (Spring and Summer): 63-80. [in Persian].

Kennedy, H., 2000, *The Armies of the Caliphs, Military and Society in the Early Islamic State*, London and New York: Routledge.

Kennedy, Hugh, 2000, *The Armies of the Caliphs, Military and Society in the Early Islamic State*, London and New York: Routledge.

Khaje Nizam-ul-Mulk, 1968, *Siyar Al-Muluk (Siyasat-Name)*, by Hubert Darke, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nasher-e Ketab. [in Persian].

Khorshidian, A., 2005, *Zoroastrian Culture: Memorial of Three Thousand Years of Zoroastrian Culture*, Tehran: Zoroastrian Society of Tehran.

Khwarizmi, Abu Abd Allah Muhammad ibn Ahmad, 1895, *Mafatih al-olum*, by Van Vloten, London.

Kolbitsch, A. & M. Kolbitsch, 2012, "The Thousand Accents' Island: Languages and Dialects in the Township of Semnan", *International Conference in Iranian desert dweller dialect*, 2308-2277.

Kolbitsch, Alexander & Mirjam Kolbitsch, 1391, "The Thousand Accents' Island: Languages and Dialects in the Township of Semnan", *مجموعه مقالات اولین همایش بین‌المللی گویش‌های مناطق کویری ایران*، صص ۲۲۷۷-۲۳۰۸، عصمت اسماعیلی و مصطفی جباری، سمنان: دانشگاه سمنان

Labbaf-Khaniki, M., 2006, "Reflection on the cruciform plan of Iran's palaces and neighboring lands", in: *Proceedings of the Third Congress of the History of Architecture and Urban Planning of Iran*, by Bagher Ayatollah Zadeh Shirazi. Tehran: Resane Pardaz, 305-332. [in Persian].

Labbaf-Khaniki, M., 2020, "The Settlement Pattern of the Nishapur in the Sasanian Period", *Iran National Museum*, 1, pp. 161-186. [in Persian].

Lazard, G. 1975, "Parsi et dari Nouvelles remarques, in Aspects of Iranian Culture", In: *Honor of R. N. Frye*, Bulletin of the Asia Institute 4, 239-242.

Lazard, G., 1975, "The Rise of the New Persian Language", in Frye, R. N., *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, Cambridge: Cambridge University Press, 595-632.

Lazard, Gilbert, 1975, "Parsi et dari Nouvelles remarques, in Aspects of Iranian Culture", In: *Honor of R. N. Frye, Bulletin of the Asia Institute*, N.S. 4, 1990b, pp. 239-42.

Lazard, Gilbert, 1975, "The Rise of the New Persian Language" in Frye, R. N., The Cambridge History of Iran, Vol. 4, pp. 595-632, Cambridge: Cambridge University Press.

Lecoq, P. 1989 "Les dialects caspiens et les dialectes du nord-ouest de L'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*; Ed. Rdiger Schmitt, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, 296-314.

Lecoq, Pierre, 1989, "Les dialects caspiens et les dialectes du nord-ouest de L'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*; Ed. Rdiger Schmitt, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, pp. 296-314.

Mahdi Al-Khatib, Abdullah, 1999, *Iran in the Umayyad era*, translated by Mahmoud Reza Eftekharzadeh, Tehran: Resalat Ghalam. [in Persian].

Mahmoudabadi, S. 2005 The Sasanian Empire in the Reports of Islamic and Western Historians, Isfahan: Afsar. [in Persian].

Maqdisi, Abu Abdallah Muhammad ibn Ahmad, 1982, *Ahsan al-Taqasim fi Ma'rifat al-Aqalim*, Research: Alinaghi Manzavi, Tehran: Iranian Writers and Translators Co. [in Persian].

Marquardt, Joseph, 1994, *Iranshahr based on the geography of Musa Khorni's*, translated by Maryam Mirahmadi. Tehran: Ettelaat. [in Persian].

Masoudi, Ali bin Hossein, 1970, *Muruh al-Dhahab*, translated by Abolqasem Payandeh, Tehran: Elmi wa Farhangi. [in Persian].

Mirahmadi, M., 1989, *Iran's system of government in the Islamic era*, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. [in Persian].

Moftakhari, Hossein and Hossein Zamani, 2008, History of Iran from the arrival of Muslims to the end of the Taherians, Tehran: Samt. [in Persian].

Moleh, M., 1998, *Ancient Iran*, translated by Jaleh Amouzgar, fifth edition, Tehran: Toos [in Persian].

Mosaheb, Gh., 1977, *Mosaheb Encyclopedia*, Tehran: Franklin. [in Persian].

Mousavinia, S.M. & H. Basfa, 2014, "Khomeyn City in the Parthian and Sassanin era Based on Archaeological Studies", *Farhang- Pazhohi Markazi*, 2 (Autumn): 177. [in Persian].

Musalmanian Qobadiani, Rahim, 1986, *Al-Tanbih wa Al-Ashraf*, research: Abolqasem Payandeh, Tehran: : Elmi wa Farhangi. [in Persian].

Musalmanian Qobadiani, Rahim, 2004, *Parsi Dari*, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Nādiri N. 2000 "Erāniyān: yakkasovārāni dugānagī", Guli murād 1-6 (9), s. 28 [in Persian].

Nādiri Nādirpūr. Erāniyān: yakkasovārāni dugānagī, 2000, "Guli murād", N1-6 (9), s.28

Natel Khanleri, P., "The Island of Dialects, Semnan", *The Book of the Month of Literature and Philosophy*, 87 and 88, pp. 182-185.

Natel Khanleri, P., 1968, *Linguistics and Persian language*, Tehran:Bonyad Farhang Iran.

Natel Khanleri, P., 1988, Nazari, H., 2009, *Haftad Sokhan*, Tehran: Toos.

Nazari Arshad, R., Kh., Beikmohammadi, N., Beikmohammadi, 2019, "Overview on the Archaeology Aspect and Cultural Developments of the Islamic Settlements of Tuyserkan Plain (Beginning of Islam to The End of the Qajar Period)", *Parseh Journal Of Archaeological Studies*, 8: 89-108. [in Persian].

Nazari, Z., H., Hashemi, S., Farzin, B., Anani, 2018, "An Archaeological Analysis of Environmental in the Southern Plains of Sarayan During the Islamic Periods, With an Emphasis on the Settlement Patterns", *Pazhohesh-Ha-Ye-Bastanshenasi Iran*, 17: 181-200. [in Persian].

Onsor- Al-Ma'ali, Keykavoos bin Eskandar, 1868, *Qaboosnameh*, corrected by Amir Timur Kurkan, Congress code: QPIR 4667/201. [in Persian].

Pahlavan, Changiz 2003, *Five conversations*, Tehran: Ataei. [in Persian].

Petrushevsky, I. P, 1984, *Islam in Iran from the migration to the end of the 9th century*, translated by Karim Keshavarz, Tehran: Payam. [in Persian].

Pirnia, Hassan, 2007, *History of Iran before Islam*, Tehran: Narmak. [in Persian].

Pirnia, M.K., 2003, *Style Architecture of Iran*, edited by Gholamhossein Memarian, Tehran: Pazhuhandeh. [in Persian].

Pourdavoud, Ebrahim, 1938, *Iranshah*, Bombay: Publications of the Iranian Zoroastrians Association.

Pourshariati, P., 2008, *Decline and fall of the Sasanian empire*: The Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran, I.B. Tauris in association with the Iran Heritage Foundation.

Pourshariati, Parvaneh, 2008, *Decline and fall of the Sasanian empire: The Sasanian-Parthian confederacy and the Arab conquest of Iran*, I.B. Tauris in association with the Iran Heritage Foundation.

Qiyāmiddīn Sattārī. Naqshi zabāni fārsī dar tamadduni Āsiyaī Markazī. "Sipehr", 2001, w3, s. 6-7.

Rezazadeh Shafaq, S. 1973 History of Iranian Literature, Shiraz: Pahlavi University.

Ripka, Y. et al., 1991, *History of Iranian Literature*, translated by Key Khosro Keshavarzi, Tehran: Gutenberg and Javaidan Fard. [in Persian].

Safa, Z., 2013, *History of literature in Iran and in the dominion of the Persian language: from the beginning of the Islamic era to the Seljuk period*, Tehran: Ferdos.

Safa, Z.,, 1959, *History of Literature in Iran*, Volume I, Tehran: Ibn Sina. [in Persian].

Safari Forushani, N., 2017, “An introduction to peace letters between Muslims and Iranians at the beginning of the conquest of Iran”, *History of Islam*, No. 2 (Summer): 119-150 [in Persian].

Sajadi, S., 2002, “Islam in Iran”, in: *Encyclopedia Iran*, Volume 1: Under the word “Islam”, Tehran: Center for the Islamic Encyclopaedia. [in Persian].

Salehi, K., 2020, “Structural function and disruption of Cohesion in analyzing the role of Divergent Forces in Iranian society (from the Decline of the Sassanids to the Rise of the Khorasanian movement),” *Journal History of Iran*, 13, No. 1 (Spring and Summer): 143-170. [in Persian].

Samarkandi, Amir Dolatshah Ben Aila edole BakhtishahGhazi, 1958, *Tazkerate A Shora*, Edited by Mohammad Abbasi, Tehran: Barani bookstore. [in Persian].

Sattārī, Q. 2001 “Naqshi zabāni fārsī dar tamadduni Āsiyaī Markazī”, *Sipehr*, w3, s. 6-7. [in Persian].

Seddiqi, Gh., 1993, *Iranian religious movements in the 2nd and 3rd centuries of A.H.*, Tehran: Amirkabir [in Persian].

Seifi Femi Tafrashi, M., 1990, *Tehran in the mirror of time*, Tehran: eghbal. [in Persian].

Serato, Umbert, 2005, “Samanian art”, in: *History of Iranian art (Samanian and Ghaznavid art)*, translated by Yaqhoub Azhand. Tehran: Mola. [in Persian].

Serato, Umberto, 2004, “Sasanian art”, in the *Art of the Parthian and Sasanian Periods*, translated by Yaghoub Azhand, Tehran: Mola. [in Persian].

Shabani, R., 2001, *A Brief Overview of Iran’s History*, Tehran: Sokhan. [in Persian].

Shafiei Kadkani, M.R., 1963, “The oldest example of Persian poetry: Khosravani- Barbad”, *Arash*, No. 6: 18-28. [in Persian].

Shaked, Sh., 2002, *From Zoroastrian Iran to Islam*, translated by Morteza Sagheb Far, Tehran: Qoqnoos. [in Persian].

Shakuri, M., 1996, *Khorasan is here*, Dushanbe: Niyakan publishing office [in Persian].

Spuler, B., 1990, *Iran in the Early Islamic Period*, vol.1, translated by Javad Flatouri, Tehran: Elmi Farhangi Publishing [in Persian].

Sumner, W. M. and Whitcomb, D., 1999, “Islamic Settlement and Chronology in Fars: An Archaeological Perspective”, *Iranica Antiqua*, 34: 309-324.

Sumner, W. M. & D. Whitcomb 1999 “Islamic Settlement and Chronology in Fars: An Archaeological Perspective”, *Iranica Antiqua*, 34: 309-324.

Tabari, Mohammad Ibn Jarir, 1996, *Tarikh Tabari*, translated by Abolqasem Payandeh, vol. 2 and 8, Tehran: Asatir. [in Persian].

Tabrizi, Mohammad ibn Khalaf, 1983, *Burhan-I Qatei*, revised by: Mohammad Moein, vol., Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Tafzzoli, A., 1997, *Pre- Islamic Persian Literature*, edited by: Jaleh Amozegar, Tehran: Sokhan. [in Persian].

Vamaghi, Iraj, 1995, “Book review: Pahlavi language; Literature and its order”. *Nameh- e Farhangestan-e Honar*, First period, number 1: 126-135. [in Persian].

Wenke, R., 1981, “Elamites. Parthians and the Evolution of Empires in Southwestern Iran”, *JAOS*, 101/3: 303-315.

Wenke, R., 1981, “Elymeans. Parthians and the Evolution of Empires in Southwestern Iran”, *JAOS*, 101/ 3, 303-315.

Whitcomb, D.S., 1979, *Trade and Tradition in Medieval Southern Iran*, Ph.D. dissertation, Chicago: University of Chicago.

Whitcomb, D.S., 1979, *Trade and Tradition in Medieval Southern Iran*, Ph.D. dissertation, Chicago: University of Chicago

Whitehouse, D., 2009, *Siraf*, With Contributions by Donald S. Whitcomb and T.j. Wilkinson, Oxford: The British Institiute of Persian Studies.

Whitehouse, D., 2009, *Siraf*, With Contributions by Donald S. Whitcomb and T.j. Wilkinson, Oxford: The British Institute of Persian Studies.

Yaqoubi, Ahmad, 1964, *Al-Boldan*, translated by Mohammad Ibrahim Ayati, Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Nasher-e Ketab. [in Persian].

Yaqoubi, ibn Vazeh, 1992, *Tarikh e Yaqobi*, translated by Mohammad Ibrahim Ayati, Tehran: Elmi wa Farhangi. [in Persian].

Zamakhshari Khwarizmi, Abu al-Qasim Jār Allāh Mahmud ibn Umar, 1963, *The leader of literature or the introduction of literature*, Compiled by Seyyed Mohammad Kazem Imam, Tehran: Tehran University. [in Persian].

Zarei, A.A., 2010, “How the Shuubiyya Movement Emerged and Its Cultural and Literary Effects in the Islamic Civilization in the Abbasid Era”, *Tarikh-Pazhuhi*, 44-45: 122-193. [in Persian].

Zarrinkoob, A., 1989, The history of Iranian people from the end of the Sassanids to the end of Al Boyeh, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Zarrinkoob, A., 2001, *History of Iran after Islam*, Tehran: Amirkabir.. [in Persian].

Zarrinkoob, R., 2011, “Measures of Zoroastrian clerics to deal with religious conversion, from the fall of the Sassanid Empire to the end of the 4th century A.H.”, *Historical Essays*, 1, 2nd Year: 99 -126. [in Persian].

Zidane, J., 2007, *History of Islamic Civilization*, translated by: Ali Javaher Kalam, Tehran: Amir Kabir. [in Persian].

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran Press

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

The Chronological Analysis and Process of Evolution of Settlements from The Uruk Period to the End of Neo- Elamite Period, in The Deh Luran Plain (Patak)

Shaghayegh Hourshid[1]

1. The Center for Archaeological Research (ICAR),(Research Institute of Cultural Heritage & Tourism), Tehran, Iran. Corresponding Author Email: shaghayegh_hourshid@yahoo.com.

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received:
13, September, 2022

In Revised Form:
12, October, 2022

Accepted:
14, December, 2022

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

The beginning of field research in the Deh Luran Plain dates back to the early twentieth century. During this period, researches have been mainly focused on the northwestern part of the plain rather than its southeastern part (Patak Plain). However, the southeastern part of the plain, under the supervision of the author by project of identification and study of the sites in the area of drainage network 23 of the national tropical plan, was intensively surveyed at the end of year of 2015. The primary and general purpose of this program was identifying and documentating the sites, which was achieved. The next goal, namely determining the chronological position and understanding how the settlements were located and recognizing their cultural interactions, compared to their neighboring area, was also achieved by using the discovered cultural materials. In total, out of the 56 identified sites in this archaeological survey, 22 sites had surface evidence of the Uruk Period until the end of the Neo- Elamite Period, at first glance, this number represents a fourfold increase in the number of the settlements by comparing it to the results of previous studies. In the next step, with the registration of the Uruk Sites, it was found that, the population that was living in the plain compared to the previous period, namely the Later Village Period has increased significantly. Then, the population decreased sharply in the Jemdet Nasr Period and we can see an increase in the settlements again in the Dynasty Period, but this increase ended in the Old Elamite Period and decreased in the Middle and Neo- Elamite Periods, this decrease was probably as a result of the effects of trans-regional power centers and climate change.

Keywords: Deh Luran, Patak Plain, Archaeological Survey, Uruk, Elamite.

Cite this The Author(s): Hourshid, S., 2023. The Chronological Analysis and Process of Evolution of Settlements from The Uruk Period to the End of Neo- Elamite Period, in The Deh Luran Plain (Patak): Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter- Spring - (293-324). DOI: 10. 22059 / JARCS. 2022. 348647.143159

CC BY

Publisheder: Unversity of Tehran Press.

1. Introduction

The Deh Luran Plain as a small foothill valley, is located in the connection route between the Zagros folds and the important plains of the Shushan and Mesopotamia. The permanent and seasonal rivers such as the Mehmeh, Dawairij and Chikab have developed the Deh Luran Plain. Based on the course of the Dawairij River, the Deh Luran Plain is divided into two halves, the northwest and southeast, which also separated the study area of drainage networks of the tropical national system, into two networks, network 22 (Supervised by Zeynivand) and network 23 (Supervised by the author). (Figure 1). Thus, the present article focuses on the results of the study of its southeastern part (Patak Plain).

In general, the Deh Luran Plain has been influenced by various cultural centers during the prehistoric period, during the fourth millennium to the end of third millennium BC, it was under the influence of the Mesopotamian Cultures (Uruk, Jemdet Nasr and Old Dynasties) (Matthews & Fazeli Nashli, 2022:230) and from the end of the third millennium BC, which was coinciding with the Old Elamite Period (Šimaški) to the first half of the first millennium BC, it has been under the cultural control of the Elamite Periods. Since the focus of researchers has always been on the study of the northwestern part of the plain, study of the southeastern part of the plain under the salvage project of the sites in the area of "drainage network 23 of the tropical national plan" provided an opportunity to do the archeological exploration at end of the year of 2015.

In this project, in addition to accessing and presenting documented information about each site in order to save and protect them (against the huge water supply and drainage plan of the whole plain), provided the sufficient information for chronological analysis and regional interactions as well as trans-regional too. Thus, in continuation of the publication of the results of this exploration (Hourshid et al. 2017 and 2018), in this article, the information related to the Uruk Periods until the end of the Neo- Elamite Period is analyzed. Among the questions that can be asked in relation to the results of the recent study are: Has the population changed in terms of the number of settlements in the southeast of the Deh Luran Plain (Patak Plain) compared to the Later Village Period during the Uruk Period?

How was the process of increasing and decreasing the number of settlements of the Jemdet Nasr Period, the Old Dynasties I-III and the Elamite Periods?

Has the Patak Plain been able to accept human populations and provide their primary resources geographically and climatically?

How has the process of cultural influence of this small plain, formed the important neighboring plains, namely the Susiana and Mesopotamia?

In order to obtain convincing answers, it is first necessary to make a comparison between the results of the previous studies (Neely & Wright 1994; Wright & Neely 2010 and Motarjem and Mohammadifar 2005 and Noorollahi 2006) and the surveys of 2016, to provide a comprehensive picture of the numbers and locations of the sites in the Patak Plain. Then, by using the mentioned information and study findings, it will be possible to analyze their position in the cultural periods considered in this article.

The Deh Luran Plain in the Uruk Period until the end of Neo- Elamite Period

By the end of the Later Village Period, the Deh Luran Plain has been influenced by the culture of the Uruk Period (Matthews & Fazeli Nashli, 2022:230). From this period until the beginning of effects of the rule of the Shimashki Dynasty, the Deh Luran Plain was under the cultural influence of the Mesopotamia. In the 1960s and 1970s field researches continuously were conducted in the Deh Luran Plain and five sites (Ali kosh, Chagha Sefid, Sabz, Farrokh Abad and Musiyan) were also excavated in the northwestern part of the Deh Luran Plain.

A general and systematic archeological exploration was conducted in the northwestern part and a small part of the southeastern part of the plain, which led to the identification of 5 sites related to the Uruk Period until the end of Neo- Elamite Period in the southeastern part or the Patak Plain. After that, field research in the Deh Luran Plain was interrupted for three decades. We must keep in mind that, in addition to the lack of complete archaeological exploration of the

Deh Luran Plain, from the past until now, the surface of this plain, an area of about 1000 Square Kilometers has been covered by a large volume of sediments. (Kirkby, 1977). Therefore, it is assumed that, the amount and type of field research activities did not match its archaeological capacity, so we have had a poor understanding of the different cultural periods of the Deh Luran Plain, especially in its southeastern part. In this regard, the results of archaeological surveys in the southeastern part of the plain (Patak Plain of Nahr-e Anbar District), in the later part of 2015 has strengthened the above hypothesis, as a result of that, 17 new settlements have been identified and the number of sites of this part compared to the results of the previous surveys has increased.

The number of sites now are 22 sites. Obviously, if systematic and purposeful exploration programs are implemented in the several important sites, a more accurate and realistic knowledge of the situation of this region from the Paleolithic Period to the later periods can be obtained. The results of recent studies (the third part of that) are presented in this article (Uruk until the end of Neo- Elam Period); It is another turning point in the improvement and expansion of studies of these periods in an area, where archaeological research began around 60 years ago and still remains unfinished. The study of the Patak Plain showed that, two sites have surface evidence from four cultural periods, five sites have cultural materials from three periods, 6 sites have surface evidence from two cultural periods and 9 sites have a single Period. (Table 10).

By looking at Table 2, we find that, the cultural materials of the Uruk, Jemdet Nasr, Old Dynasties, Old Elam, Middle Elam, and Neo- Elamite periods, respectively are observed in the 3,11,13,10,3 and 4 sites. It is necessary to explain that, the identifying, studying and recording of the coordinates of all the 22 mentioned sites has been done and significant cultural materials have been collected from their surface for further studies.

Conclusion:

In the recent exploration of the Patak of Musiyan Plain, a larger number of sites were identified compared to the previous explorations, which is one of the important reasons for the lack of focus and complete study on the southeastern part compared to the northwestern part in the Deh Luran Plain. The recent field research has shown that, the Deh Luran Plain as a marginal plain from the late fourth millennium BC until the first half of the millennium BC which is the purpose of this article; It has been selected for settlement purposes more than what was previously thought, as the previous surveys showed that, only five sites belonged to the mentioned periods and have been identified and introduced, but according to the results of the recent survey, this number has increased to the 22 sites. Out of a total of 22 sites, 13 sites have survived on the settlements left over from the Village Period, and two sites for the first time were settlements in the Uruk Period, four sites in the Old Dynasty Period, two sites in the Old Elamite Period and one site was a Neo- Elamite Period settlement.

Thus, we see an increase in the small population centers by comparing the number of settlements in the Patak Plain in the Uruk Period which are 11 sites, compared to the Later Village Period, which only had 4 settlements. Then, these centers are severely reduced in the Jemdet Nasr Period, so that, from this period, surface evidence was identified only in 3 sites. In the next period, the Old Dynasties, the number of settlements (13 sites) significantly increases again, so that, from the Uruk Period to the end of the Neo- Elamite Period, the largest number of identified sites belong to this period. In the Old Elamite Period, due to the identification of 10 sites, the prosperity of the plain has slightly decreased, and this decrease continued in the later periods, in the Middle Elamite Period by 3 sites and with a slight difference in the Neo- Elamite Period that had 4 sites.

As mentioned before, the Deh Luran Plain in general and Patak Plain as its southeastern part, during the Village Period were mainly influenced by local cultures, but with the emergence of an important center called Uruk in the Mesopotamia and the expansion of its influence in the neighboring areas, especially in western Iran, the Deh Luran Plain and consequently the Patak

Plain as a marginal plain in the late 4th millennium BC, it was under the cultural influence of the Uruk Period, and this influence continued for 1500 years in the Jemdet Nasr and Old Dynasties Periods. Then, at the end of third millennium BC with the emergence and expansion of the influence and power of the Elamite Rulers in the southwestern Iran, the Deh Luran Plain came under the cultural and political influence of the Old Elamites (Shimashki - Sukkalmah Dynasties), then the Middle Elamites (Tepti Ahar, Kidinuids- Igihalkids- Shutrukids) and the Neo- Elamite and thus for more than 1600 years later was under the influence and control of the Elaterite Rulers.

مجله مطالعات باستان شناسی
شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶
https://jarcs.ut.ac.ir
انتشارات دانشگاه تهران

تحلیل گاهنگاری و روند تحول استقرارها از دورۀ اوروک تا پایان عیلام نو در دشت (پَتَک) دهلران

شقایق هورشید[۱]

۱. نویسندۀ مسئول، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری ، تهران، ایران. رایانامه: Sh.hoorshid@richt.ir.

اطلاعات مقاله	چکیده

آغاز پژوهش‌های میدانی دشت دهلران به اوایل قرن بیستم میلادی بازمی‌گردد. در این مدت، پژوهش‌ها عمدتاً بر نیمه شمال‌غربی دشت متمرکز بوده است تا نیمه جنوب‌شرقی آن (دشت پَتَک)؛ اما در اواخر سال ۱۳۹۴ نیمه جنوب‌شرقی آن با عنوان (برنامه بررسی و شناسایی شبکه زهکشی ۲۳ از سامانه ملی گرمسیری) [(۱)] به سرپرستی نگارنده مورد پیمایش و بررسی فشرده قرار گرفت. در مرحله نخست، هدف اولیه و کلی این برنامه که شناسایی و مستندنگاری محوطه‌ها بود، محقق شد و نتایج آن هدف بعدی یعنی تعیین جایگاه گاهنگاری و درک چگونگی مکان گزینی استقرارها و شناخت برهمکنش‌های فرهنگی آنها با نواحی همجوار را با استفاده از مواد فرهنگی مکشوفه فراهم نمود. در مجموع از میان ۵۶ محوطه شناسایی‌شده ۲۲ محوطه دارای شواهد سطحی دوره‌های اوروک تا پایان عیلام نو بودند که در گام نخست، این تعداد نمایانگر افزایش چهار برابری تعداد استقرارها، نسبت به نتایج بررسی‌های پیشین بود. همچنین در گام بعدی، با ثبت محوطه‌های اوروکی مشخص گردید که جمعیت ساکن در دشت نسبت به دوره قبل از خود یعنی روستانشینی جدید افزایش چشمگیری یافته است. سپس در دوره جمدت‌نصر جمعیت به‌شدت کاهش‌یافته و مجدداً در دوره سلسله‌ها شاهد افزایش استقرارها هستیم اما این روند افزایشی در دوره عیلام قدیم پایان گرفته و در دوره‌های عیلام میانه و عیلام نو روندی کاهشی یافته است که احتمالاً می‌تواند در نتیجه تأثیرات مراکز قدرت فرامنطقه‌ای و تغییرات اقلیمی باشد.

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۱/۰۶/۲۲

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۱/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۱/۰۹/۲۳

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲ /۰۳/۳۰

واژه‌های کلیدی: دهلران، دشت پَتَک، بررسی باستان‌شناسی، اوروک، عیلام.

استناد: هورشید، شقایق. ۱۴۰۱-۱۴۰۲، تحلیل گاهنگاری و روند تحول استقرارها از دورۀ اوروک تا پایان عیلام نو در دشت (پَتَک) دهلران: مجله مطالعات باستان-شناسی، دوره ۱۵، شماره ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۳۲۴-۲۹۳) DOI: 10.22059/JARCS.2022.348647.143159-

CC BY

ناشر: مؤسسۀ انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

دشت دهلران به عنوان یک دره کوهپایه‌ای کوچک در مسیر ارتباطی بین چین‌خوردگی‌های زاگرس و دشت‌های مهم شوشان و بین‌النهرین قرار گرفته است و رودخانه‌های دائمی و فصلی همچون مِهمِه، دویرَج و چیخاب باعث آبادانی آن شده است. بر اساس مسیر جریان رودخانه دویرج به نوعی دشت دهلران به دو نیمۀ شمال‌غربی- جنوب‌شرقی تقسیم شده است که خود تفکیک‌کننده محدوده بررسی شبکه‌های زهکشی ۲۲ به سرپرستی (زینی‌وند ۱۳۹۵) و ۲۳ به سرپرستی نگارنده (۱۳۹۵) در طرح ملی گرمسیری بود (تصویر ۱). به این ترتیب نوشتار پیش رو متمرکز بر نتایج بررسی نیمه جنوب‌شرقی آن (دشت پتک) است.

به طورکلی دشت دهلران در طول دوره‌های پیش از تاریخ تحت تأثیر مراکز فرهنگی مختلف بوده است به طوری که در طول هزاره چهارم تا اواخر هزارۀ سوم ق.م تحت نفوذ و تأثیر فرهنگ‌های بین‌النهرینی شامل (اوروک، جمدت‌نصر و سلسله‌های قدیم) بوده و از اواخر هزارۀ سوم ق.م. مصادف با دورۀ عیلام قدیم (شیماشکی) تا نیمه نخست هزاره اول ق.م. تحت سیطره فرهنگی عیلامیان بوده است. از آنجاکه همواره تمرکز پژوهشگران بر بررسی نیمه شمال‌غربی دشت بوده با بررسی نیمه جنوب‌شرقی دشت در اواخر سال ۱۳۹۴ تحت عنوان «برنامه نجات‌بخشی بررسی شبکه زهکشی ۲۳ از طرح ملی گرمسیری» فرصتی فراهم شد تا با پیمایش و بررسی فشرده آن بتوان علاوه بر دستیابی و ارائه اطلاعات مستندِ هر محوطه به منظور نجات‌بخشی و حفاظت آنها (در برابر طرح عظیم آب‌رسانی و زهکشی کل دشت)، اطلاعات کافی برای تحلیل گاهنگاری و برهمکنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیز فراهم شود. به این ترتیب در ادامۀ انتشار نتایج این بررسی (هورشید و دیگران ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷)، در این نوشتار به تحلیل اطلاعات مربوط به دوره‌های اوروک تا پایان عیلام نو پرداخته می‌شود.

از جمله پرسش‌هایی که می‌توان در رابطه با نتایج بررسی اخیر مطرح نمود عبارت‌اند از: آیا در دورۀ اوروک جمعیت بر حسب تعداد استقرارها در جنوب‌شرقی دشت دهلران (دشت پتک) نسبت به دورۀ روستانشینی جدید تغییری کرده است، همچنین روند افزایش و کاهش تعداد استقرارهای دوره‌های جمدت‌نصر، سلسله‌های قدیم I-III و دوره‌های عیلامی چگونه بوده است؟ آیا دشت پتک از نظر جغرافیایی و اقلیمی توانِ پذیرش جمعیت‌های انسانی و تأمین منابع اولیه آنها را داشته است؟ روند تأثیر و تأثرات فرهنگی این دشت کوچک از دشت‌های مهم همجوار خود یعنی شوش و بین‌النهرین چگونه بوده است؟

برای دستیابی به پاسخ‌های متقن ابتدا لازم است مقایسه‌ای بین نتایج بررسی‌های پیشین (Neely & Wright 1994; Wright & Neely 2010 و مترجم و محمدی‌فر ۱۳۸۴ و نوراللهی ۱۳۸۵) و بررسی‌های (۱۳۹۵) انجام شود تا تصویر جامعی از تعداد و موقعیت محوطه‌ها در دشت پتک فراهم شود. سپس با استفاده از اطلاعات مذکور و یافته‌های بررسی بتوان به تجزیه‌وتحلیل جایگاه آنها در دوره‌های فرهنگیِ مد نظرِ این نوشتار پرداخت.

۲. پیشینۀ پژوهش

در سال ۱۹۰۳ میلادی برابر با ۱۲۸۲ خورشیدی دمورگان در شوش به کاوش پرداخت. در همین زمان دو نفر از اعضای هیئت کاوشِ مذکور به نام‌های گوتیر و لامپر به منظور شناسایی دشت دهلران و حفر گمانه‌های آزمایشی در تپه‌های موسیان، خزینه و علی‌کش به این دشت آمدند (Gautier, 1905). در سال ۱۹۶۰ میلادی برابر با ۱۳۳۹ خورشیدی رابرت بریدوود، مدیر طرح پیش از تاریخ دانشگاه شیکاگو به همراه ریچارد واتسون

(زمین‌شناس)، از منطقه دهلران و تپه علی‌کش بازدید کردند (Braidwood, 1961 و ملک شهمیرزادی، ۱۳۸۲). متعاقب این بازدید در سال ۱۹۶۱ برابر با ۱۳۴۰ خورشیدی دو تن از شاگردان مکتب بریدوود به نام‌های فرانک هول و کنت فلانری به منطقه دهلران آمدند و به بررسی مختصر و کوتاه مدتی در این منطقه پرداختند. پس از گذشت چند سال در ۶۹-۱۹۶۸ میلادی برابر با ۴۸-۱۳۴۷ خورشیدی، جیمز نیلی و هنری رایت مجدداً به بررسی علمی و سامانمند در دشت دهلران پرداختند که طی آن قسمت زیادی از دشت مورد پیمایش قرار گرفت که در نتیجه آن تعداد دیگری از تپه‌های باستانی از جمله چغاسفید مورد شناسایی قرار گرفت. در سال ۱۹۷۷ برابر با ۱۳۵۶ خورشیدی پیر دومیروشجی از هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران، مناطق مابین دشت‌های شوش و دهلران را به منظور شناسایی محوطه‌های عیلامی (نو)، هخامنشی، سلوکی و اشکانی بررسی نمود (De Miroschedji, 1981 & 1986).

در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و با آغاز جنگ تحمیلی، شهرستان دهلران بارها مورد اشغال و آزادسازی قرار گرفت و پس از آن نیز این شهرستان مورد پاک‌سازی عوارض ناشی از جنگ قرار گرفت. به این ترتیب نزدیک به دو دهه در روند پژوهش‌های میدانی دهلران وقفه ایجاد شد؛ اما با بازدید چند روزه کامیار عبدی در سال ۱۳۷۶ به منظور امکان‌سنجی و ارزیابی وضعیت مناطقی از این شهرستان، پژوهشهای باستان-شناختی در دهلران مجدداً آغاز شد (Abdi, 2001) که به دنبال این بازدید بخش مرکزی شهرستان دهلران در سال‌های ۸۴-۱۳۸۳ به مدت دو فصل توسط عباس مترجم و یعقوب محمدی‌فر مورد بررسی قرار گرفت (مترجم و محمدی‌فر، ۱۳۸۴) و در ادامه بررسی مذکور در سال ۱۳۸۵ روح ا... نور الهی در طول فصول سوم و چهارم به بررسی بخش‌هایی از موسیان و دهستان نهر عنبر نیز پرداخت که در این بررسی مجموعاً ۳۱ تپه و محوطه شناسایی و معرفی گردید (نور الهی، ۱۳۸۵) و آخرین بررسی نیز در قالب طرح سامانه گرمسیری در سال (۱۳۹۵ و ۱۳۹۴) در دشت دهلران توسط زینی‌وند (نیمۀ شمال‌غربی دشت) و نگارنده (نیمۀ جنوب‌شرقی دشت) انجام گردید. سپس در مرحله دوم طرح گرمسیری تپه‌های سیدنعیر (الف ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷) موسیان (مصطفی پور ۱۳۹۷)، عقرب (زینی‌وند ۱۳۹۷) تعیین عرصه شدند و سپس غران نیز مورد کاوش پژوهشی قرار گرفت (زینی‌وند ۱۳۹۸).

۳. اهداف و روش بررسی

در بررسی دشت پتک، پس از مطالعه نقشه‌های توپوگرافی و تصاویر ماهواره‌ای منطقه و دشت مذکور، شیوه بررسی فشرده انتخاب شد زیرا با استفاده از این روش امکان شناسایی، ثبت و مستندسازیِ محوطه‌های باستانی که به دلیل گسترش، تسطیح و زهکشی زمین‌های کشاورزی در معرض شدیدترین ویرانی‌ها قرار گرفته بودند، فراهم می‌شد. در این بررسی، علاوه بر استفاده از دستگاه GPS، از نرم‌افزار تصاویر ماهواره‌ای و سیستم موقعیت‌یاب گوشی همراه نیز بهره گرفته شد. این نرم‌افزار، نمایشِ همزمانِ موقعیت جغرافیایی و مسیر پیمایشِ کاربر را روی تصویر ماهواره‌ای امکان‌پذیر می‌سازد. به علاوه، این نرم‌افزار امکان شناسایی دقیق تغییرات رنگ خاک و سایر عوارض موجود در مسیر پیمایش را فراهم نمود به نحوی که استفاده از آن منجر به شناسایی تعداد قابل توجهی از محوطه‌های باستانی شد که به دلیل ارتفاعِ کم یا تسطیح کامل و یا پنهان در میان مزارع، قابل مشاهده و شناسایی نبودند. در مرحله بعد با شناسایی هر محوطه، کروکی دقیق محوطه-ها با ذکر عوارض پیرامون، ترسیم و مشخصات هر اثر شامل شکل، ابعاد، ارتفاع، مساحت و آسیب‌های وارده به

آن در فرم‌های بررسی ثبت شد. نمونه‌برداری از سفال و دیگر مواد فرهنگی محوطه‌ها به صورت تصادفی انجام پذیرفت. توصیف یافته‌ها و چگونگی تراکم و محدوده پراکنش آن‌ها به طور دقیق مورد توجه قرار گرفت. به طور کلی، گروه در بررسی میدانی تلاش کرد تا داده‌های خام و اطلاعات پایه را با دقت تمام برای کار تحلیلی جمع‌آوری و طبقه‌بندی نماید. از آن‌جا که دهلران از نظر فرهنگی با دشت شوشان، بین‌النهرین و غرب زاگرس مرکزی هم‌پوشانی دارد؛ لذا گاهنگاری‌های این مناطق نیز در مطالعه و تاریخ‌گذاری داده‌های باستان‌شناختیِ حاصل از بررسی، مورد استفاده قرار گرفتند.

۴. جغرافیای محدوده مورد بررسی

دشت پتک که در بخش مرکزی دهستان نهر عَنبر واقع شده است، در ۱۶ کیلومتری جنوب‌شرقی شهر دهلران و ۴ کیلومتری مرز ایران و عراق قرار دارد. محدوده بررسی به‌طور متوسط، ۳۴ کیلومتر درازا، ۱۶ کیلومتر پهنا و حدود ۳۸۲ کیلومترمربع مساحت دارد. از غرب، جنوب و شرق با رودخانه‌های دویرج و چیخاب و از شمال با ارتفاعات دالپَری و کوه مَمِلَح محدود شده است.

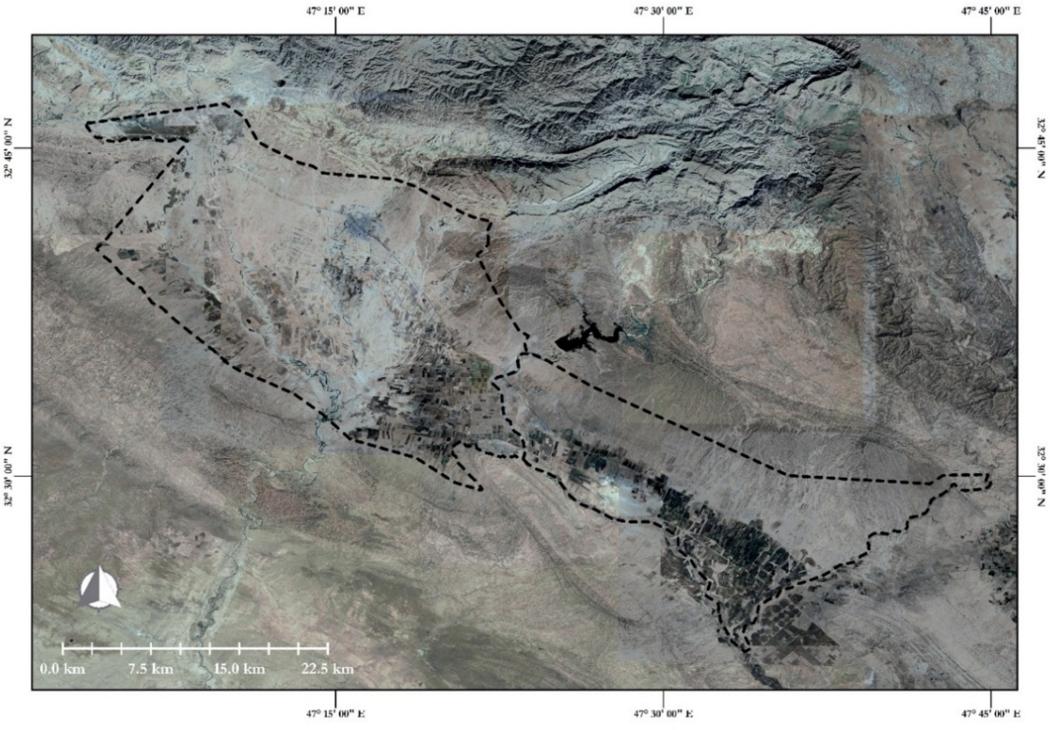

تصویر ۱. موقعیت دشت دهلران و بخش‌های جنوب‌شرقی (محدوده شبکه زهکشی ۲۳ در طرح گرمسیری) و شمال‌غربی آن (محدوده شبکه زهکشی ۲۲) (واحد نقشه باستان‌شناسی پژوهشکده باستان‌شناسی).

Figure 1. The location of the Deh Luran plain and its southeastern parts (drainage network area No. 23 in Garmsiri program) and its northwest (drainage network area No. 22) (Archaeological Map Office, The Research Center for Archaeology)

عوارض طبیعی همچون مسیل‌ها و آبراهه‌های بزرگ و کوچک زیادی در آن مشاهده می‌شود و بخش کوچکی از آن را نیز زمین‌های گسسته تشکیل می‌دهد. دشت پتک از لحاظ ویژگی‌های زمین ریخت‌شناسی به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شود (تصویر ۱). جاده آسفالته دهلران- اندیمشک، تقریباً منطبق با مرز طبیعی،

میان این دو بخش کشیده شده است. نیمه شرقی، پهنه‌ای وسیع پوشیده از نهشته‌های آبرفتیِ دانه درشت نظیر قلوه سنگ‌های رسوبیِ پبل (Pebble) و کوبل (Cobble) است که یکی از بزرگ‌ترین محوطه‌های باز پارینه‌سنگی و مجموعه‌ای از پناهگاه‌های سنگی را در خود جای داده است (هورشید و عباس‌نژاد ۱۳۹۷ و Hourshid 2022) اما بخش غربی آن حاوی رسوبات ریزدانه سیلتی- رُسی است که شیب نسبتاً ملایم‌تری دارد و بخش بزرگی از زمین‌های آن، حاصلخیز و قابل کشاورزی است (هورشید ۱۳۹۵).

۵. گاهنگاری دهلران

با توجه به مطالعات و پژوهش‌های میدانی انجام شده، زمان حضور انسان در دشت دهلران به حداقل اواخر دورهٔ پارینه‌سنگی میانی بازمی‌گردد (هورشید و بیرانوند، ۱۳۹۶، هورشید و عباس‌نژاد، ۱۳۹۷ و Zeynivand,2017). پس از این دوره قدیمی‌ترین تاریخ‌گذاری مربوط به آغاز دوران روستانشینی با قدمت ۷۵۰۰ ق.م (مرحله بزمرده) است که تا ۳۷۰۰ ق.م (مرحله سرگراب) به‌طور پیوسته تداوم داشته است.

جدول ۱: گاهنگاری مقایسه‌ای دشت دهلران و مناطق همجوار (هورشید، ب ۱۳۹۶).

Table 1: Comparative chronology of Deh Iuran plain and neighboring areas (Hourshid, 2016_b).

دوره فرهنگی	ق.م.	حوضه آبریز کرخه (Henrikson,1985)	فاز های دهلران (Hole et al,1969&Wright,1981)	فازهای شوشان (Le Breton,1957)	زاگرس مرکزی (Young,1969)	بین النهرین شمالی (Alizadeh,2003)	بین النهرین جنوبی (Alizadeh,2003)
عیلام نو III	۶۴۵-۵۳۹	آهن III	عیلام نو III/ بابل و آشور نو	عیلام نو III	گودین II	آشور نو	بابل نو
عیلام نو II	۷۴۳-۶۴۶	آهن III	عیلام نو II / بابل و آشور نو	عیلام نو II			بابل میانه
عیلام نو I	۱۰۰۰-۷۴۴		عیلام نو I / بابل میانه/آشورنو	عیلام نو I			
عیلام میانه III شوتروکی‌ها	۱۲۰۰-۱۰۰۰	آهن II	عیلام میانه III (شوتروکها) / آشور و بابل میانه	عیلام میانه III (شوتروکی‌ها)	هکلان و پرچینه	آشور میانه	
عیلام میانه II ایگه - هالکی	۱۴۰۰-۱۲۰۰		عیلام میانه II (ایگه - هالکی)	عیلام میانه II (چغازنبیل)/ ایگه - هالکی	گیان I		
عیلام میانه I تیتی‌آهار- کیدینویی‌ها	۱۵۰۰-۱۴۰۰	آهن I	عیلام میانه I (تیتی آهار-کیدینو)/ کاسی	عیلام میانه I (فاز انتقالی هفت تپه) کیدینویی‌ها	گیان II	کاسی	کاسی
عیلام قدیم III B عیلام قدیم III A سلسله سوکالماخ	۲۰۰۰-۱۵۰۰	مفرغ جدید	عیلام قدیم III B بابل و آشور قدیم عیلام قدیم III A (سوکالماخ)	عیلام قدیم III B عیلام قدیم III A (سلسله سوکالماخ)	گودین III۱ گودین III۲ گیان IIIC-IVC	آشور قدیم	بابل قدیم
عیلام قدیم II سلسله شیماش	۲۲۰۰-۲۰۰۰	مفرغ میانه	عیلام قدیم II (شیماش)/ ایسین - لارسا اور III	عیلام قدیم II (سلسله شیماش) شوش V	گیان IVB گیان IVA گودین III۴	اور III – اکد متأخر	ایسین- لارسا اور III - اکد متأخر
عیلام قدیم I سلسله اوان	۲۷۰۰-۲۲۰۰		اکدی	شوش IVb عیلام قدیم I (سلسله اوان)	گودین III۵ باباجان ۵	اکدی	اکدی
		مفرغ قدیم	سلسله‌های قدیم III	شوش IVa	گودین III۶	سلسله قدیم III	سلسله قدیم III
آغاز عیلامی	۳۱۰۰-۲۷۰۰		سلسله های قدیم I-II	شوش III میانه - جدید	گودین IV	سلسله‌های‌قدیم I-II	سلسله های قدیم I-II
			جمدت نصر	شوش III قدیم/ آغاز عیلامی	گودین V	کاورای جدید	جمدت نصر
اوروک	۳۳۰۰-۳۱۰۰ ۳۵۰۰-۳۳۰۰ ۳۷۰۰-۳۵۰۰	مس و سنگ جدید	اوروک جدید اوروک میانه اوروک قدیم	شوش جدید II شوش II	گودین VI گودین VII / حسین آباد	اوروک جدید اوروک میانه اوروک قدیم	اوروک جدید اوروک میانه اوروک قدیم
روستانشینی جدید	۴۰۰۰-۳۷۰۰ ۴۲۰۰-۴۰۰۰	مس و سنگ میانه	سرگراب شوش A	شوش A متأخر سوزیانا جدید ۲/ شوش A/ شوشان e	گودین VIII/ طاهرآباد گودین IX/ سه گابی	عبید	عبید پایانی عبید ۴ (عبید جدید)
روستانشینی میانه	۴۴۰۰-۴۲۰۰ ۴۶۰۰-۴۴۰۰ ۴۸۰۰-۴۶۰۰	مس و سنگ قدیم	فرخ بیات مهمه	سوزیانا جدید ۱ / شوشان d سوزیانا میانه متأخر/ شوشان c	گودین X/ دالما	عبید حلف جدید	عبید ۳ (عبید قدیم)
روستانشینی قدیم	۵۰۰۰-۴۸۰۰ ۵۲۰۰-۵۰۰۰ ۵۴۰۰-۵۲۰۰	انتقالی‌مس و سنگ	خزینه سبز انتقالی چغامامی (CMT)	سوزیانا میانه متقدم/ شوشان b سوزیانا قدیم/ شوشان a سوزیانا عتیق III	گودین XI / شهن آباد	حلف قدیم	عبید ۲ (حاجی محمد) عبید ۱(اریدو) عبید ۰/سامرا/ CMT
روستا نشینی آغازین	۵۷۰۰-۵۴۰۰ ۶۰۰۰-۵۷۰۰ ۶۳۰۰-۶۰۰۰ ۶۷۰۰-۶۳۰۰ ۷۵۰۰-۶۷۰۰	نوسنگی جدید نوسنگی میانی نوسنگی (قدیم) بدون سفال	سرخ سفید محمد جعفر علی کش بزمرده	سوزیانا عتیق II سوزیانا عتیق I پیش از سفال- شکل گیری سوزیانا	سراب جدید گوران- سراب- گنج‌دره E عبدالحسین- آسیاب	حسونا سامرای قدیم جارمو جدید زاوی شمی- کریم شهیر- جارمو قدیم	
پارینه سنگی	۴۰۰۰۰≤	پارینه سنگی جدید پارینه سنگی میانی					

دوره بعد یعنی اوروک شامل سه مرحله (قدیم، میانی و جدید) است سپس دوره‌های جمدت‌نصر، سلسله‌های قدیم (I-III)، عیلام قدیم (شیماشکی و سوکالماخ) عیلام میانه و عیلام نو است. پس از آن در دشت شاهد آثار و

شواهد استقرارهای دوران تاریخی (هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی) و دوران اسلامی هستیم. نکته‌ای که در وهله نخست نظر هر پژوهشگری را در مورد گاهنگاری دهلران به خود معطوف می‌نماید نام‌گذاری دوره‌ها و مرحله‌هاست. در توضیح این موضوع باید افزود که فرانک هول و همکارانش برای نام‌گذاری دوره‌ها و مرحله‌های آنها در جدول گاهنگاری دشت دهلران، از نام‌های محلی و نتایج پژوهش‌های دشت شوشان، غرب زاگرس مرکزی و بین‌النهرین استفاده کرده‌اند (Le Breton,1957; Hole,1977; Hole et al.,1969; Levine,1975; Young,1969; Hole, 2011)؛ بنابراین در نوشتار پیش‌رو نیز از روش ایشان در ارائه گاهنگاری استقرارهای شناسایی‌شده از دوره اوروک تا عیلام نو تبعیت شده است (جدول ۱).

۶. دشت دهلران در دوره اوروک تا پایان عیلام نو

با پایان دوره روستانشینی جدید، دشت دهلران تحت تأثیر فرهنگ دوره اوروک قرار گرفته است. از این دوره به بعد تا شروع تأثیرات حکمرانی سلسله شیماش، دشت دهلران تحت نفوذ فرهنگی بین‌النهرین قرار دارد (Matthews & Fazeli Nashli,2022:230). در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ م. پژوهش‌های میدانی مستمری در دشت دهلران انجام گرفت و پنج محوطه (علی‌کش، چغاسفید، سبز، فرخ‌آباد و موسیان) نیز در نیمهٔ شمال‌غربی دشت کاوش شدند. یک بررسی عمومی و یک بررسی سامانمند نیز در بخش شمال‌غربی و قسمت کوچکی از بخش جنوب‌شرقی دشت، انجام شد که منجر به شناسایی ۵ محوطه مربوط به دوره‌های اوروک تا پایان عیلام نو در بخش جنوب‌شرقی یا همان دشت پتک شد. پس از آن به مدت سه دهه پژوهش‌های میدانی دشت دهلران دچار وقفه شد. باید در نظر داشته باشیم که علاوه بر عدم بررسی کامل دشت دهلران، از گذشته تاکنون نیز سطح این دشت، با وسعتی در حدود ۱۰۰۰ کیلومترمربع پوشیده از حجم زیادی از رسوبات شده است (ر.ک. به: Kirkby,1977)؛ بنابراین فرض بر این است که میزان و نوع فعالیت‌های پژوهشی میدانی با ظرفیت‌های باستان‌شناسی آن همخوانی نداشته است به همین دلیل تاکنون درک ناقص و ضعیفی از دوره‌های فرهنگی مختلف دهلران به‌ویژه در بخش جنوب‌شرقی آن داشته‌ایم. در این راستا نتایج بررسی باستان‌شناسی اواخر سال ۱۳۹۴ در بخش جنوب‌شرقی دشت (دشت پتک دهستان نهر عنبر)، فرض مذکور را تقویت کرده است به‌طوری‌که در نتیجه آن ۱۷ استقرار جدید شناسایی گردیده و شمار محوطه‌های این بخش را نسبت به نتایج بررسی‌های پیشین به تعداد ۲۲ محوطه، افزایش داده است. بدیهی است چنانکه برنامه‌های بررسیِ سامانمند، هدفمند و کاوش در چند محوطه مهم اجرا شود، می‌توان شناخت دقیق‌تر و واقعی‌تری نسبت به وضعیت این منطقه از دوران پارینه‌سنگی تا دوره‌های متأخر به دست آورد. نتایج بررسی‌های اخیر که در این نوشتار به ارائه بخش سوم [۲] آن (اوروک تا پایان عیلام نو) پرداخته شده است؛ خود به منزله نقطه عطف دیگری در بهبود و گسترش مطالعات دوره‌های مذکور در منطقه‌ای محسوب می‌شود که بررسی‌های باستان‌شناسی در آن از حدود ۶۰ سال پیش آغاز و ناتمام مانده بود. بررسی دشت پتک نشان داد که دو محوطه دارای شواهد سطحی از چهار دوره فرهنگی، پنج محوطه دارای مواد فرهنگی از سه دوره، ۶ محوطه دارای شواهد سطحی از دو دوره فرهنگی و ۹ محوطه نیز تک دوره هستند (جدول ۱۰). با نگاهی به جدول شماره ۱۰ درمی‌یابیم که مواد فرهنگی دوره‌های اوروک، جمدت‌نصر، سلسله‌های قدیم، عیلام قدیم، عیلام میانه و عیلام نو به ترتیب در ۱۱،۳، ۱۳، ۱۰، ۳ و ۴ محوطه مشاهده شده است. لازم به توضیح است که کار شناسایی، بررسی و ثبت

مختصات تمامی ۲۲ محوطه مذکور انجام گرفته و مواد فرهنگی شاخص از سطح آن‌ها برای مطالعات بیشتر گردآوری شده است (نمودار ۱).

۶-۱. ارزیابی دوره اوروک دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

این دوره خود به مرحله‌های قدیم، میانی و جدید تقسیم شده و در بازه زمانی ۳۱۰۰-۳۷۰۰ ق.م قرار می‌گیرد. این دوره نیز بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران، کاوش‌های محوطه‌های چغاسفید، فرخ‌آباد و سیدنعیر (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵ و الف ۱۳۹۶) و مقایسه داده‌های فرهنگی حاصل از آنها با بین‌النهرین شناسایی‌شده است. بر اساس پژوهش‌های انجام‌شده، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره قبل افزایش چشمگیری داشته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی ۱۴ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که از این تعداد ۱۲ محوطه در شمال‌غرب دشت و دو محوطه با نام‌های (DL 43 [۳] و (DL 312 Jelise or Imamzadeh Ali Na'ir) در (دشت پتک) شناسایی‌شده‌اند (Wright & Neely, 2010) با این وجود در بررسی اخیر این تعداد به ۱۱ محوطه در دشت پتک افزایش یافت که عبارت‌اند از: جَلیعات ۲، محوطه جَلیعات، سِرِیم، جَلیزی پایین، دویرج ۲، نخلستان اتکا، سُزه یا DL 54، جَلیعات ۶ (قبرستان جَلیعات) و محوطه سُرخه شرقی بعلاوه تپه تالوَک که احتمالاً همان DL 43 است و تپه سیدنعیر یا DL 312 (جدول ۱۰ و نمودار ۱). از این تعداد ۲ محوطه در ادامه زیستگاه‌های دوره روستانشینی قدیم تشکیل شده است و ۵ محوطه در محل زیستگاه‌های دوره روستانشینی میانه، ۲ محوطه در محل زیستگاه‌های دوره روستانشینی جدید و دو محوطه نیز برای نخستین بار مورد سکونت قرار گرفته‌اند. در سطح محوطه‌های متعلق به این دوره ظروف لبه واریخته، کوزه‌هایی با لوله‌های آویزان و ظروف شلجمی شکل با دسته دماغی پراکنده بودند (هورشید ۱۳۹۵).

تصویر ۲. موقعیت تپه سیدنعیر نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 2. The location of Seyyed Nair Tepe in relation to the surroundings (Google Earth)

از محوطه‌های شاخص این دوره می‌توان به تپه سیدنعیر (TG 145) با ۴/۷۵ هکتار وسعت اشاره نمود که علاوه بر بررسی اخیر (ر.ک.۱۳۹۵) در جریان مرحله دوم اجرای برنامه‌های نجات‌بخشی سامانه گرمسیری نیز، به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم مورد گمانه‌زنی قرار گرفت (هورشید، الف ۱۳۹۶) که در نتیجه آن علاوه بر پراکنش سفال‌ها و دست‌ابزارهای دوره‌های روستانشینی، تکه سفال‌های لبه واریخته مربوط به دوره اوروک در سطح تپه و در گمانه‌های ۳، ۶ و ۷ به دست آمد. در همین ارتباط به‌ویژه از گمانه ۶ در منتهی‌الیه جنوب‌غربی تپه یک سازه ذخیره و تکه‌هایی از سفال لبه واریخته یافت شدند (تصاویر ۸-۲ و جداول ۲ و ۳).

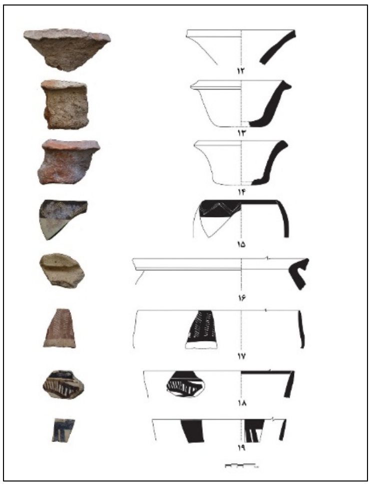

Figures 3 and 4. Surface findings of Seyyed Nair Tepe

تصاویر ۳ و ۴. یافته‌های سطحی تپه سیدنعیر

تصاویر ۵ و ۶. یافته‌های سطحی تپه سیدنعیر

Figures 5 and 6. Surface findings of Seyyed Nair Tepe

جدول ۲. مشخصات فنی سفال‌های تپه سیدنعیر

Table2. Potteries technical specifications of Seyyed Nair Tepe

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.60-a&b
۲	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.60: c-f
۳	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	اوروک قدیم	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 56: b,c
۴	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.54-h
۵	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 57: a
۶	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.61: i
۷	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 30: f
۸	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ قرمز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 57: a
۹	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 57: a
۱۰	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- نقش کنده	اوروک متأخر	Neely and Wright, 1994, Figure. III.8: a
۱۱	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی مایل به سبز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.59: a,b
۱۲	لبه واریخته- قرمز- آمیزه آلی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	اوروک میانی	Neely and Wright, 1994, Figure. III. 7: i
۱۳	لبه واریخته- قرمز- آمیزه آلی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	اوروک متأخر	Neely and Wright, 1994, Figure. III. 8: g
۱۴	لبه واریخته- قرمز- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	اوروک متأخر	Neely and Wright, 1994, Figure. III. 8: g
۱۵	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	محمدجعفر	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.44-f Hole, 1974, figure 14: c
۱۶	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	اوروک میانی و متأخر	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 41: e
۱۷	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش رقیق قرمز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	سبز	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.50: a,g
۱۸	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.61-e Neely and Wright, 1994, Figure. III. 21: i
۱۹	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 39: f
۲۰	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.53:e,f-63-j
۲۱	بدنه و دسته دماغی- خاکستری- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- نقش کنده	اوروک میانی و متأخر	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 41: g
۲۲	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 53: f
۲۳	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	بیات	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 27: n
۲۴	بدنه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Hole, Flannery & Neely, 1969, fig.56-g
۲۵	بدنه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	انتقالی چغامامی	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 53: a
۲۶	بدنه- قهوه ای- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Neely and Wright, 1994, Figure. III.2: d
۲۷	بدنه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی مایل به سبز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 39: j
۲۸	بدنه- قهوه ای- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- منقوش	شوش I	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 14: o,p
۲۹	لوله- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	سلسله های قدیم	Wright & Neely, 2010, Figure. 4.5:l
۳۰	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	مهمه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 7: i
۳۱	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- منقوش	فرخ	Neely and Wright, 1994, Figure. IV. 7: i
۳۲	بدنه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی مایل به سبز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	خزینه	Neely and Wright, 1994, Figure. IV.53: g

تصویر ۷. نمای دیواره شرقی گمانه ۶ و لایه فرهنگی دوره اوروک تپه سیدنعیر

Figure 7. View of the eastern wall of test trench 6 and the cultural layer of the Uruk period of Seyyed Nair Tepe

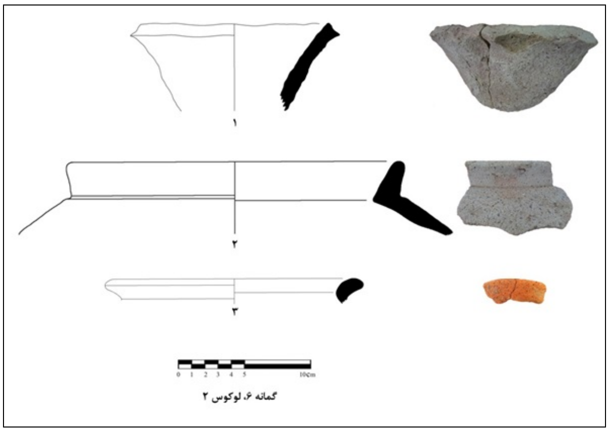

تصویر ۸. یافته‌های گمانه ۶ تپه سیدنعیر

Figure 8. Finding of test trench 6 of Seyyed Nair Tepe

جدول ۳. مشخصات فنی سفال‌های گمانه ۶ تپه سیدنعیر

Table3. Potteries technical specifications of test trench 6 of Seyyed Nair Tepe

ردیف	لوکوس	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	۲	لبه (واریخته)- نخودی- آمیزه آلی- پوشش رقیق نخودی- دست‌ساز- حرارت کافی- ساده	اوروک	Neely & Wright, 1994, Figure III.8: g
۲	۲	لبه- نارنجی روشن- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	اوروک	Alizadeh, 2008, Figure 27: D Neely & Wright, 1994, Figure III.8: f
۳	۲	لبه- نارنجی- آمیزه کانی- بدون پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	اوروک؟	

۶-۲. ارزیابی دوره جمدت‌نصر دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

این دوره در بازه زمانی ۲۹۰۰ -۳۱۰۰ ق.م قرار می‌گیرد و بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران و مقایسه مواد فرهنگی آن با بین‌النهرین و دشت شوشان توسط رایت و نیلی شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵). بر اساس پژوهش‌های انجام شده، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره قبل تفاوت محسوسی داشته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی تنها ۴ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که همه آنها در شمال‌غرب دشت واقع هستند و در بخش جنوب‌شرقی، محوطه‌ای شناسایی نکرده‌اند (Wright & Neely, 2010) اما در بررسی اخیر تعداد ۳ محوطه از این دوره در دشت پتک مورد شناسایی قرار گرفت که عبارت‌اند از: تپه‌های جَلیعات ۳، جَلیزی پایین و سُزه یا DL 54 (جدول ۱۰ و نمودار ۱).

به این ترتیب در نتیجه بررسیِ اخیر نسبت به نتایج بررسی‌های پیشین، هر ۳ محوطه به تازگی شناسایی‌شده‌اند. در مجموع از این تعداد یک محوطه روی بقایای زیستگاهی از دوره روستانشینیِ‌قدیم، یک محوطه روی زیستگاه دوره روستانشینی میانه و یک محوطه روی زیستگاهی از دوره اوروک مورد سکونت قرار گرفته‌اند. شواهد سطحی در این محوطه‌ها عبارت‌اند از: سبوهای شلجمی شکل با دستهٔ دماغیِ منقوش به

صورت دو رنگ و چند رنگ، جام‌های مخروطی با پایه‌های تو پُر، ظروفی با پایهٔ حلقوی نیشگونی و کاسه با لبه پَخ.

از این دوره می‌توان به محوطه شاخص تپه جَلیعات ۳ (TG 128) با وسعت تقریبی ۰/۲۶ هکتار اشاره نمود که بر اساس یافته‌های سطحی نخستین استقرار در این تپه در دوره روستانشینی قدیم شکل گرفته است. پس از آن در دوره‌های جمدت‌نصر، سلسله‌های قدیم و عیلام قدیم (سوکالماخ) تداوم داشته است. (تصاویر ۹ و ۱۰ و جدول ۴).

تصویر ۹. موقعیت تپه جلیعات ۳ نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 9. The location of Jaliāt 3 Tepe in relation to the surroundings (Google Earth)

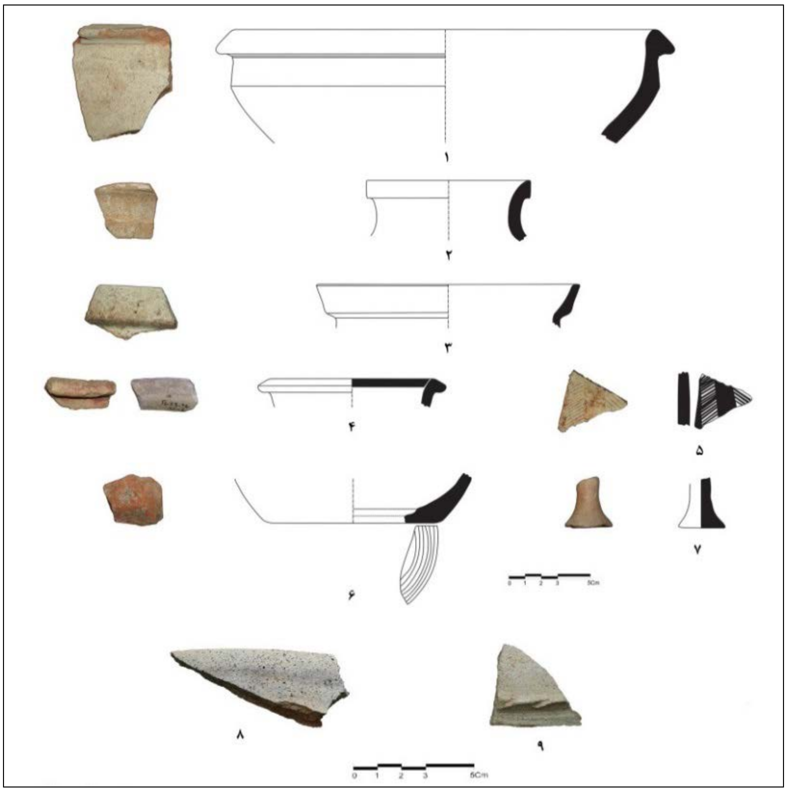

تصویر ۱۰. یافته‌های سطحی تپه جلیعات ۳

Figure 10. Surface findings of Jaliāt 3 Tepe

جدول ۴. مشخصات فنی سفال‌های تپه جلیعات ۳

Table4. Potteries technical specifications of Jaliāt 3 Tepe

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم III	Wrigth & Neely 2010, figure.3.1:d
۲	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/سوکال ماخ	Wrigth & Neely 2010, figure.4.22:d
۳	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/سوکال ماخ	Wrigth & Neely 2010, figure.4.26:m
۴	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	جمدت نصر/ سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, Figure. IV.42: o
۵	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی مایل به سبز- دستساز- حرارت کافی- منقوش	سبز	Hole, 1969, Fig. 50: a/ Fig. 61: d
۶	کف- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	جمدت نصر/ سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, Figure. IV.9: g
۷	پایه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	جمدت نصر/ سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, Figure. III.9:b
۸	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	جمدت نصر/ سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, Figure. IV.9: a
۹	بدنه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی مایل به سبز- چرخساز- حرارت کافی- نقش افزوده	سلسله‌های قدیم III	Neely and Wright, 1994, Figure. IV.9: q

۶-۳. ارزیابی دورهٔ سلسله‌های قدیم III-I دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

این دوره در بازه زمانی تقریبی ۲۲۰۰ -۲۹۰۰ ق.م قرار می‌گیرد. این دوره نیز بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران و مقایسه مواد فرهنگی آن با بین‌النهرین و دشت شوشان توسط رایت و نیلی شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵). بر اساس پژوهش‌های انجام شده، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره قبل افزایش چشمگیری داشته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی، ۱۵ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که از این تعداد ۱۲ محوطه در شمال‌غرب دشت و سه محوطه در دشت پتک شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010) با این وجود در بررسی اخیر در دشت پتک تعداد ۱۳ محوطه از این دوره مورد شناسایی قرار گرفتند که عبارت‌اند از: تپه‌های قبرستان سید شایع بُخات، دیناروَند ۲ (شرقی)، صالحی، جَلیعات ۳، جَلیعات ۴، جَلیعات ۵، تپه جَلیزی پایین، جَلیعات ۶ (قبرستان جَلیعات) و دویرج ۲، بعلاوه (تپه و محوطهٔ سِرِیم یا DL 41، تپه سُزه یا DL 54 و تپه سیدنعیر یا DL 312) (جدول ۱۰ و نمودار ۱).

به این ترتیب در نتیجه بررسی اخیر نسبت به نتیجه بررسی‌های پیشین، ۸ محوطه جدیداً مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. در مجموع از این تعداد یک استقرار روی بقایای زیستگاهی از دوره‌های اوروک و جمدت‌نصر شکل گرفته است. یک استقرار روی بقایایی از دوره‌های روستانشینی میانه و اوروک، یک استقرار روی بقایای استقراری بجای مانده از دوره‌های روستانشینی قدیم و جمدت‌نصر سکونت یافته‌اند. سه سکونتگاه در روی بقایای استقراری دوره روستانشینی میانه تشکیل شده است. یک استقرار در ادامه سکونتگاه دوره اوروک شکل گرفته، یک استقرار روی بقایای سکونتگاه‌هایی از دوره‌های روستانشینی قدیم، میانه، جدید و اوروک به حیات خود ادامه داده است. یک استقرار روی بقایایی از دوره‌های روستانشینی میانه، اوروک و جمدت‌نصر شکل گرفته است و چهار محوطه نیز برای نخستین بار در این دوره مورد سکونت قرار گرفته‌اند. شواهد سطحی در

این محوطه‌ها را می‌توان چنین سبوهایی با لبه برآمده و لبه‌های گرد، ظروفی با پایه‌های مخروطی شکل تو پُر، ساغرهایی با کف نخبُر، ساغرهای مخروطی شکل با دهانه باز و ظروفی با پایه‌های حلقوی کوچک ظریف- برشمرد. از این دوره می‌توان به محوطه شاخص تپه و محوطه سِرِیم (Sereyem) TG112 با وسعت تقریبی ~ ۲۵/۵ هکتار اشاره نمود. این تپه در بررسی‌های میروشجی با شماره (۴) DK.25 و نیلی و رایت با شماره DL.41 نام‌گذاری شده است. بر اساس یافته‌های سطحی، نخستین استقرار در این تپه مربوط به دوره روستانشینی بوده که در دوره‌های سلسله‌های قدیم و عیلام قدیم تداوم یافته است (تصاویر ۱۳-۱۱ و جدول ۵).

تصویر ۱۱. موقعیت تپه و محوطه سِرِیم نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 11. The location of Sereyem site in relation to the surroundings (Google Earth)

تصاویر ۱۲ و ۱۳. یافته‌های سطحی تپه و محوطه سِرِیم

Figures 12&13. Surface findings of Sereyem site

جدول ۵. جدول مشخصات فنی سفال‌های تپه و محوطه سِرِیم

Table 5. Potteries technical specifications of Sereyem site

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	اوروک قدیم	Neely& wright,1994, fig.IV.44:m
۲	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم	Neely& wright,1994, fig.IV.33:p
۳	لبه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.5:j
٤	لبه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- نقش افزوده	عیلام قدیم/ سوکالماخ	Wright and Neely, 2010, fig.4.9:g
٥	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/ سوکالماخ	Wright and Neely, 2010, fig.3.3:g
٦	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش رقیق قرمز- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم I-II	Wright and Neely, 2010, fig.4.6:f
۷	لبه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.5:k
۸	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- منقوش	سلسه‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.5:k
۹	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ قرمز- چرخساز- حرارت کافی- منقوش	سلسله‌های قدیم	Miroschedji, 1977, planche 5:5
۱۰	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- منقوش	فرخ	علیزاده، ۱۳۹۵، شکل ۶۸: N
۱۱	کف- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- فشاری اثر انگشت	سلسله‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.3.1:n
۱۲	کف- قرمز- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.6:n
۱۳	کف- قهوه ای- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.3:i
۱۵	بدنه- قهوه ای- خاکستری- آمیزه آلی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت ناکافی- ساده	محمد جعفر؟	Hole,Flannery & Neely, 1969, Fig. 43: k-m

۶-۴. ارزیابی دوره عیلام قدیم دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

دوره عیلام قدیم دشت دهلران در بازه زمانی ۱۵۰۰ -۲۲۰۰ ق.م قرار می‌گیرد که همزمان با حکومت شیماشکی‌ها و سپس سوکالماخ‌ها در جنوب غرب و غرب فلات ایران است. این دوره نیز بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵) و مقایسه داده‌های فرهنگی حاصل از آنها با دشت شوشان شناسایی‌شده است. بر اساس پژوهش‌های انجام شده پیشین توسط رایت و نیلی، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره قبل کاهش داشته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی ۷ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که از این تعداد ۶ محوطه در شمال‌غرب دشت و یک محوطه در دشت پتک شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010) با این وجود در بررسی اخیر تعداد ۱۰ محوطه از این دوره در دشت پتک مورد شناسایی قرار گرفت که عبارت‌اند از: تپه‌های سُزه، سرِیم، بَرَه‌بیجه، پَتَک اعراب، صالحی، جَلیعات ۳، جَلیعات ۴، جَلیعات ۵، جَلیزی ۱ (قبرساتان جَلیزی) و چَم‌سرِیم که از این محوطه‌ها به جزء تپه پَتَک اعراب، دیگر محوطه‌ها برای نخستین بار از این دوره شناسایی‌شده‌اند (جدول ۱۰ و نمودار ۱). در مجموع از این تعداد یک استقرار روی بقایای زیستگاهی از دوره‌های اوروک، جمدت‌نصر و سلسله‌های قدیم شکل گرفته است. یک استقرار روی بقایایی از دوره‌های روستانشینی میانه، اوروک و سلسله‌های قدیم تشکیل شده است. دو استقرار روی بقایای استقراری بجای مانده از دوره سلسله‌های قدیم سکونت یافته‌اند. یک سکونتگاه روی بقایای استقراری دوره‌های روستانشینی قدیم، جمدت‌نصر و سلسله‌های قدیم تشکیل شده است. یک استقرار در ادامه سکونتگاه‌های دوره‌های روستانشینی میانه و اوروک شکل گرفته و یک استقرار روی بقایای سکونتگاهی از دورهٔ روستانشینی میانه به حیات خود ادامه داده است همچنین یک استقرار روی بقایایی از دوره‌های روستانشینی قدیم، میانه و جدید شکل گرفته است و دو محوطه نیز برای نخستین بار در این دوره مورد سکونت قرار گرفته‌اند.

شواهد سفالی پراکنده این دوره روی محوطه‌های مذکور عبارت‌اند از: سبوهای منقوش با لبه بیرون زده با نوار برآمده در بدنه و شانه ظرف، سبوهای دهانه گشاد با لبه گرد، فنجان‌های مخروطی عریض با پایه تخت، سبو با لبه باندی تورفته، سبوهایی با لبه باندی حجیم، لبه باندی شیاردار، گلدان‌های دهانه گشاد با پایه

دکمه‌ای و سبوهایی با لبه مربعی، لبه اریب، لبه برآمده، لبه باندی تو رفته، تشتک‌هایی با لبه باندی شیاردار شده با خطوط مواج حکاکی شده و لبه‌های مربعی و تخت.

تصویر ۱۴. موقعیت تپه سُزه نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 14. The location of Sowzah Tepe in relation to surrounding (Google Earth)

از سکونتگاه‌های شاخص این دوره می‌توان به تپه سُزَه ((TG104 (Sowzah) با وسعت تقریبی ~ ۳/۳۸ هکتار اشاره نمود که در بررسی‌های میروشجی با شمارۀ DK.5 و نیلی و رایت با شمارۀ DL.54 نام‌گذاری شده است. بر اساس یافته‌های سطحی؛ نخستین استقرار در تپه سُزه در دورۀ اوروک شکل گرفته سپس در دوره‌های جمدت‌نصر، سلسله‌های قدیم و عیلام قدیم تداوم داشته است (تصاویر ۱۶-۱۴ و جدول ۶).

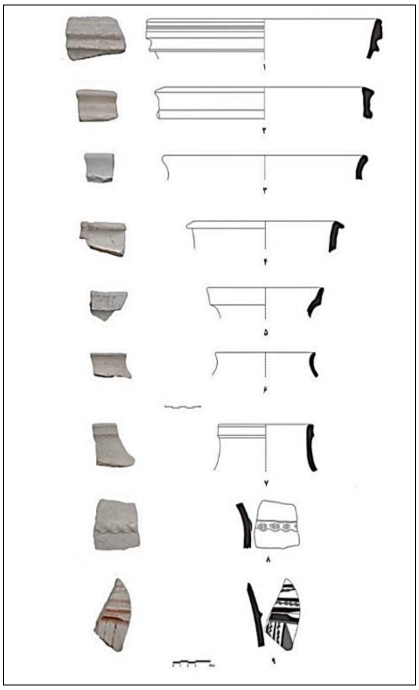

تصاویر ۱۵ و ۱۶. یافته‌های سطحی تپه سُزَه

Figures15&16. Surface findings of Sowzah Tepe

جدول ۶. مشخصات فنی سفال‌های تپه سُزه

Table 6. Potteries technical specifications of Sowzah Tepe

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- نخودی- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام قدیم سوکالماخ	Miroschedji, 1981, fig.62: 6 Wright & Neely, 2010, Figure 4.17:b
۲	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- نقش طنابی	عیلام میانه	Wright & Neely, 2010, Figure 4.18:e
۳	لبه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم سوکالماخ	Wright & Neely, 2010, Figure 4.18:b
٤	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله های قدیم	Wright & Neely, 2010, Figure 4.9:e
٥	لبه- قرمز- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم سوکالماخ	Wright & Neely, 2010, Figure 4.17:j
٦	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	اوروک/ سلسله های قدیم	Hole, 1981, fig.40: c Neely and Wright, 1994, fig.IV: j
۷	لبه- نخودی- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم سوکالماخ	Wright, 1981,fig. 86: 0 and Miroscheji, 1981, fig. 15: 18, 20
۸	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- طنابی و کنده	عیلام قدیم	Gasche, 1973, pl.44: 3
۹	بدنه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- منقوش دو رنگ	جمدت‌نصر/ سلسه‌های قدیم III	Wright and Neely, 2010, fig.3.1:o
۱۰	کف- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- منقوش	اوروک	Hole, 1981, fig.56: d
۱۱	کف- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, fig.IV: a
۱۲	کف- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, fig.IV: a
۱۳	پایه- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	سلسله های قدیم	Neely and Wright, 1994, fig.IV: b
۱٤	لبه- قرمز- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم سوکالماخ	Wright, 1981,fig. 86: 0 and Miroscheji, 1981, fig. 15: 18, 20
۱۵	بدنه- قرمز- آمیزه کانی – پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- نقش طنابی	سلسله های قدیم	Wright and Neely, 2010, fig.4.6:c

۶-۵. ارزیابی دوره عیلام میانه دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

دوره عیلام میانه دشت دهلران در بازه زمانی ۱۰۰۰ -۱۵۰۰ ق.م قرار می‌گیرد. این دوره نیز بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵) و مقایسه داده‌های فرهنگی حاصل از آنها با دشت شوشان شناسایی‌شده است. بر اساس پژوهش‌های انجام شده، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره قبل مجدداً کاهش یافته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی تنها ۵ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که از این تعداد ۴ محوطه در شمال‌غرب دشت و تنها یک محوطه در دشت پتک شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010) با این وجود در بررسی اخیر تعداد ۳ محوطه از این دوره در دشت پتک مورد شناسایی قرار گرفتند که عبارت‌اند از: تپه‌های پَتَک اعراب، جَلیعات ۵ و چَم‌سِرِیم که از این تعداد به جزء تپه پتک اعراب دو تپه دیگر از این دوره برای نخستین بار معرفی می‌شوند. از این سکونتگاه‌ها یک تپه در ادامه استقرارهای دوره‌های سلسله‌های قدیم و عیلام قدیم به حیات خود ادامه داده است. یک تپه روی بقایایی از دوره روستانشینی میانه، سلسله‌های قدیم و عیلام قدیم شکل گرفته است و یک استقرار نیز در ادامه استقرار دوره قبل به حیات خود ادامه داده است (جدول ۱۰ و نمودار ۱). از شواهد سطحی این محوطه‌ها می‌توان به سبوهایی با لبه مربعی، لبه اریب، لبه برآمده، لبه باندی تو رفته، تشتک‌هایی با لبه باندی شیاردار شده با خطوط مواج حکاکی شده و لبه‌های مربعی و تخت اشاره کرد. از این دوره می‌توان به محوطهٔ شاخص تپه پَتَک اعراب (Patak A'rāb) TG124 با وسعت تقریبی ~ ۵/۴۲ هکتار اشاره نمود. این تپه توسط میروشجی با شمارهٔ DK.25 و توسط نیلی و رایت با شمارهٔ DL.35 نام‌گذاری شده است. در این تپه بر اساس یافته‌های سطحی، نخستین استقرار در دورهٔ سلسله‌های قدیم شکل گرفته است (تصاویر ۲۰-۱۷ و جداول ۷ و ۸).

تصویر ۱۷. موقعیت تپه پَتَک اعراب نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 17. The location of Patak A'rāb Tepe in relation to surrounding (Google Earth)

تصویر ۱۸. یافته‌های سطحی تپه پتک اعراب

Figure 18. Surface findings of Patak A'rāb Tepe

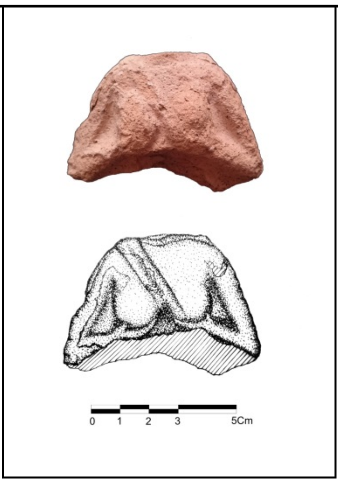

تصویر ۱۹. پیکرک شکسته و فرسوده الهه ایشتر از یافته‌های سطحی تپه پتک اعراب

Figure 19. The broken & eroded figure of the goddess Ishtar from surface findings of Patak A'rāb Tepe

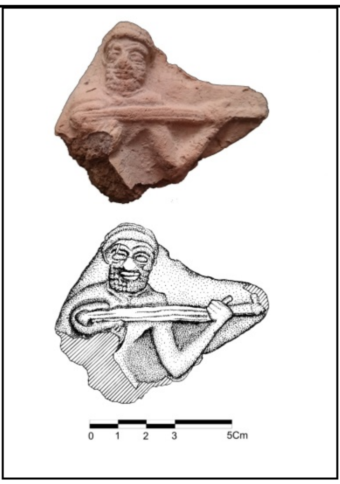

تصویر ۲۰. پیکرک شکسته مرد نوازنده از یافته‌های سطحی تپه پتک اعراب

Figure 19. The broken figure of the male musician from surface findings of Patak A'rāb Tepe

جدول ۷. جدول مشخصات فنی سفال‌های تپه پتک اعراب

Table 7. Potteries technical characteristic of Patak A'rāb

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی مایل به سبز- دستساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام قدیم/شیماشکی	Wright and Neely, 2010, Figure 4. 18: g
۲	لبه- نخودی- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/شیماشکی	Miroschedji, 1977, Planche 6:4
۳	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- نقش کنده	عیلام قدیم/شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure. IV.42: i-k
٤	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام قدیم/شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure. 4.27:f
۵	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- نقش کنده و برجسته	عیلام قدیم/شیماشکی	Miroschedji, 1977, Planche 6:5
٦	لبه- نخودی- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام قدیم/شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure. 4.22:f
۷	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی مایل به سبز- چرخساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام نو	Miroschedji, 1977, Planche 2:4
۸	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure. 4.17:e
۹	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی و آلی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام نو	Miroschedji, 1977, Planche 2:6
۱۰	لبه- خاکستری- آمیزه کانی- پوشش رقیق خاکستری- چرخساز- حرارت کافی- کنده	عیلام قدیم/شیماشکی	Miroschedji, 1977, Planche 6:3
۱۱	کف- قرمز- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/شیماشکی	Gasche, 1973.P l. 29: 12, gr.III
۱۲	کف- قرمز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/سوکالماخ	Wright & Neely, 2010, Figure. 3.3:e Miroschedji, 1977, Planche 3:1-3
۱۳	کف- نخودی- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام میانه	Gasche, 1973.P l. 22:5 Miroschedji, 1977, Planche 3:1-3
١٤	بدنه- صورتی- آمیزه آلی- پوشش غلیظ صورتی- دستساز- حرارت کافی- افزوده طنابی	عیلام قدیم	Gasche, 1973.P l. 44:3

جدول ۸. جدول مشخصات فنی اشیاء تپه پتک اعراب

Table 8. Technical specifications of objects of Patak A'rāb Tepe

ردیف	مشخصات اشیاء	دوره	مرجع
۱	پیکرک الهه- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- قالبی- حرارت کافی	عیلام میانه	مجیدزاده ۱۳۸۶، تصویر ۵۱
۲	پیکرک مرد نوازنده- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- قالبی- حرارت کافی	عیلام قدیم/ سوکالماخ	مجیدزاده ۱۳۸۶، تصویر ۳۷

۶-۶. ارزیابی دوره عیلام نو دشت دهلران و وضعیت دشت پتک

دوره عیلام نو دشت دهلران در بازه زمانی ۵۳۹ -۱۰۰۰ ق.م قرار می‌گیرد. این دوره نیز بر اساس بررسی‌های سطحی دهلران (Wright & Neely, 2010 و هورشید ۱۳۹۵) و مقایسه داده‌های فرهنگی حاصل از آنها با دشت شوشان شناسایی‌شده است. بر اساس پژوهش‌های انجام شده، به نظر می‌رسد در این دوره تعداد زیستگاه‌ها نسبت به دوره‌های قبل کاهش چشمگیری داشته است. چنانکه بر اساس بررسی‌های پیشین توسط رایت و نیلی تنها ۲ محوطه از این دوره شناسایی‌شده که از این تعداد یک محوطه در شمال‌غرب دشت و یک محوطه در دشت پتک شناسایی‌شده است (Wright & Neely, 2010) با این وجود در بررسی اخیر در دشت پتک تعداد ۴ محوطه از این دوره مورد شناسایی قرار گرفتند که عبارت‌اند از: محوطه پَتَک، تپه پَتَک اعراب، تپه نخلستان اِتکا و تپه چَمِ‌سِرِیم. به این ترتیب سه محوطه جدید از این دوره در بررسی اخیر شناسایی‌شده‌اند (جدول ۱۰ و نمودار ۱).

از ۴ محوطه شناسایی‌شده یک محوطه بر روی زیستگاه بجای مانده از دوره‌های روستانشینی جدید و اوروک، یک محوطه در ادامه استقرارگاه‌های عیلام قدیم و میانه، یک محوطه روی بقایای استقراری دوره‌های سلسله‌های قدیم، عیلام قدیم و میانه شکل گرفته و یک محوطه نیز در این دوره برای نخستین بار مورد سکونت قرار گرفته است. از شواهد سطحی این محوطه‌ها می‌توان به پراکنش قطعات سفالی مربوط به فنجان-های مخروطی شکل، گلدان عریض با گردن برآمده و پایه تخت، سبو با لبه برگشته و گردن برآمده اشاره نمود.

تصویر ۲۱. موقعیت تپه چَمِ سِرِیم نسبت به عوارض پیرامون (گوگل ارث)

Figure 21. The location of Čam-e- Sereyem Tepe in relation to surrounding (Google Earth)

از این دوره می‌توان به محوطه شاخص تپه چَم‌سِرِیم (Čam-e- Sereyem) TG 147 با وسعت تقریبی ۱/۸۸ هکتار اشاره نمود که بر اساس یافته‌های سطحی نخستین استقرار در تپه چَم‌سِرِیم، در دوره سلسله‌های قدیم شکل گرفته است. پس از آن شواهدی از استقرار دوره‌های عیلام قدیم تا نو در سطح تپه قابل مشاهده است (تصاویر ۲۱ و ۲۲ و جدول ۹).

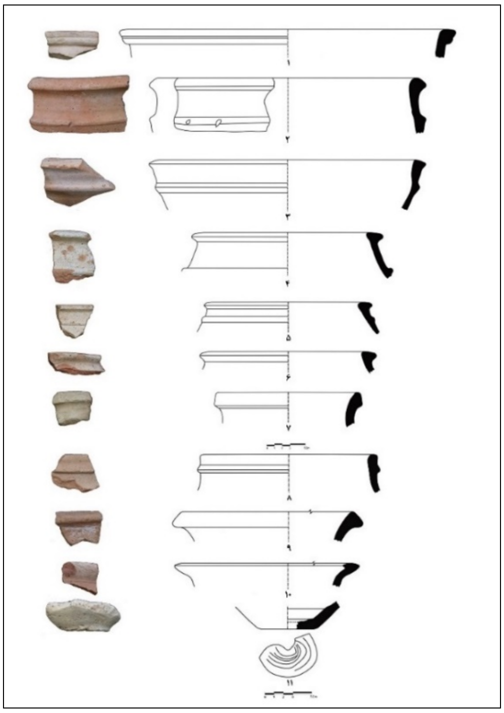

تصویر ۲۲. یافته‌های سطحی تپه چَمِ سِرِیم

Figure 22. Surface findings of Čam-e- Sereyem Tepe

جدول ۹. مشخصات فنی سفال‌های تپه چَمِ سِرِیم

Table 9. Potteries technical specifications of Čam-e- Sereyem Tepe

ردیف	شرح ویژگیهای تکنیکی	دوره	مرجع
۱	لبه- نخودی- آمیزه کانی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/ شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure 4. 18: a
۲	لبه- قرمز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام میانه	علیزاده، ۱۳۹۵، شکل ۳۲: D
۳	لبه- قرمز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- نقش برجسته	سلسله‌های قدیم	Neely and wright, 1994, figure.4.42:j
۴	لبه- قرمز-آمیزه کانی و آلی- پوشش غلیظ نخودی- دستساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام قدیم/ شیماشکی	Miroschedji,1977, planche 3:7 Wright & Neely, 2010, Figure 4. 22: f
۵	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی و آلی- پوشش غلیظ نخودی- چرخساز- حرارت کافی- نقش برجسته	عیلام نو	Miroschedji,1977, planche 3:7
۶	لبه- قرمز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام نو	Miroschedji,1977, planche 3:7
۷	لبه- نخودی مایل به سبز- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/ سوکالماخ	Wright & Neely, 2010, Figure 4. 17: d
۸	لبه- قرمز- آمیزه کانی و آلی- پوشش رقیق نخودی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	عیلام نو	Miroschedji,1977, planche 2:6
۹	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی و آلی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام نو	Miroschedji,1977, planche 3:4
۱۰	لبه- قهوه ای- آمیزه کانی- پوشش رقیق صورتی- چرخساز- حرارت کافی- ساده	سلسله‌های قدیم؟	Neely and wright, 1994, figure.4.33:e
۱۱	کف- نخودی- آمیزه کانی- فاقد پوشش- دستساز- حرارت کافی- ساده	عیلام قدیم/ شیماشکی	Wright & Neely, 2010, Figure 4. 3: l

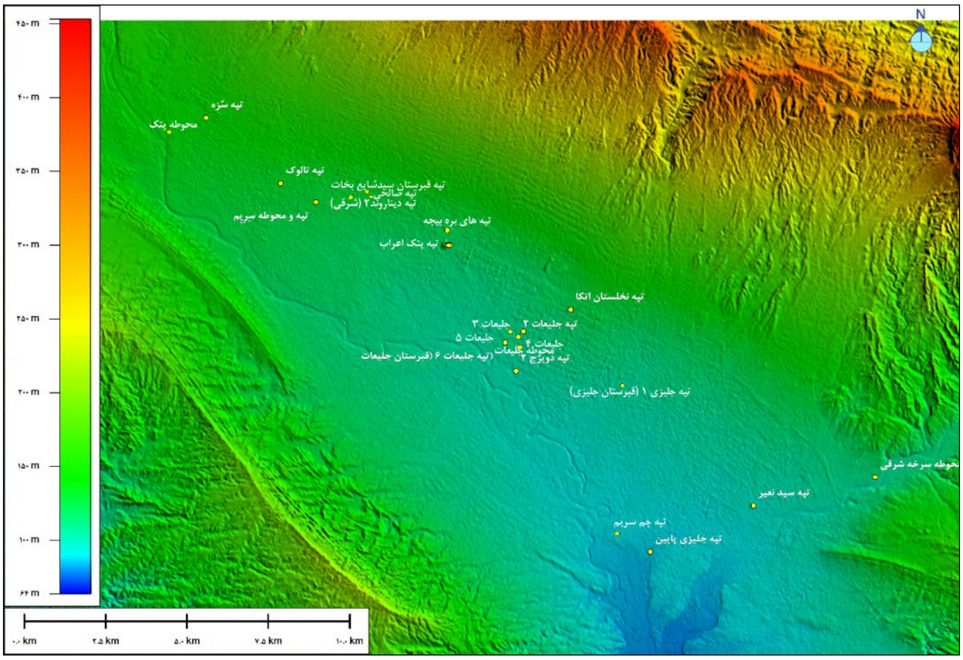

تصویر ۲۳: پراکندگی تپه‌ها و محوطه‌های دوره‌های اوروک تا عیلام نو در دشت پتک

Figure 23: Distribution of sites from the Uruk to New Elam periods in Patek Plain

جدول ۱۰: تپه‌ها و محوطه‌های دشت پتک بر اساس دوره بندی‌ها

Table 10: Patek Plain sites based on chronology

ردیف	نام تپه/محوطه	کد محوطه	UTM N	UTM E	ابعاد کنونی (هکتار)	ارتفاع از سطح زمین های اطراف به متر	اوروک (قدیم، میانی و جدید)	جمدت نصر	سلسله های قدیم III-I	عیلام قدیم	عیلام میانه	عیلام نو
۱	محوطه پتک	TG 102	۳۶۰۱۷۴۱،۰۸	۷۲۵۰۶۲،۱۳	۰/۴۶	۱						•
۲	تپه سزه	TG 104	۳۶۰۲۲۴۱،۵۴	۷۲۶۲۰۷،۴۲	۳/۳۸	۶/۵	•	•	•	•		
۳	تپه تالوک	TG 109	۳۶۰۰۱۴۲،۳۹	۷۲۸۴۹۸،۰۱	۰/۴۳	۰/۷	•					
۴	تپه و محوطه سریم	TG 112	۳۵۹۹۵۳۷،۴۸	۷۲۹۵۷۲،۷۱	۲۵/۵	۶	•		•	•		
۵	تپه قبرستان سید شایع بخات	TG 115	۳۶۰۰۱۰۱،۶۴	۷۳۰۴۲۷،۶۱	۰/۲۹	۱/۵			•			
۶	تپه دیناروند ۲ (شرقی)	TG 117	۳۶۰۰۰۱۵،۵	۷۳۱۱۵۹،۳۳	۰/۱۳	۱/۳			•			
۷	تپه های بره بیجه	TG 123	۳۵۹۸۷۵۸،۵۷	۷۳۳۵۷۲،۹۴	۲/۶۴	۱/۸				•		
۸	تپه پتک اعراب	TG 124	۳۵۹۸۱۹۴،۰۶	۷۳۳۵۵۲،۱۵	۵/۴۲	۳۰			•	•	•	•
۹	تپه صالحی	TG 125	۳۶۰۰۰۸۱،۹۹	۷۳۰۵۶۷،۶۱	۰/۱۲	۸			•	•		
۱۰	تپه جلیمات ۲	TG 127	۳۵۹۵۲۳۲،۲۱	۷۳۵۷۹۲،۷	۰/۴۱	۳/۵	•					
۱۱	تپه جلیمات ۳	TG 128	۳۵۹۵۱۸۶،۷۷	۷۳۵۳۰۱،۷۷	۰/۲۶	۳/۵		•	•	•		
۱۲	تپه جلیمات ۴	TG 130	۳۵۹۵۵۲۰،۷۲	۷۳۵۷۴۱،۲۳	۱/۳۱	۲/۸			•	•		
۱۳	محوطه جلیمات	TG 131	۳۵۹۵۴۰۵،۶۳	۷۳۵۹۵۸،۱۹	۰/۱	۰	•					
۱۴	تپه جلیمات ۵	TG 132	۳۵۹۵۲۶۹،۵۱	۷۳۵۴۱۲،۷	۰/۳۲	۲			•	•	•	
۱۵	تپه جلیمات ۶ (قبرستان جلیمات)	TG 133	۳۵۹۵۰۵۸،۴۶	۷۳۵۳۹۴،۴۸	۱/۱۹	۳/۵	•		•			
۱۶	تپه دویرج ۲	TG 135	۳۵۹۴۱۴۲،۶۶	۷۳۵۷۲۶،۶	۰/۱۳	۰/۸	•		•			
۱۷	تپه جلیزی ۱ (قبرستان جلیزی)	TG 137	۳۵۹۳۵۴۲،۴۵	۷۳۸۸۸۷،۱۳	۰/۵۰	۹				•		
۱۸	تپه نخلستان اتکا	TG 140	۳۵۹۶۱۰۵،۵۴	۷۳۷۴۰۴،۷۸	۱/۱۲	۱/۵	•					•
۱۹	تپه سیدنعیر	TG 145	۳۵۸۹۸۴۵،۱۳	۷۴۳۰۱۹،۴۲	۴/۷۵	۱۲	•		•			
۲۰	تپه جلیزی پایین	TG 146	۳۵۸۸۳۶۵،۸۲	۷۳۹۸۵۴،۸۹	۰/۱۹	۳/۲	•	•	•			
۲۱	تپه چم سریم	TG 147	۳۵۸۹۰۲۲	۷۳۸۸۲۴	۱/۸۸	۲				•	•	•
۲۲	محوطه سرخه شرقی	TG 154	۳۵۹۰۷۵۲،۴۱	۷۴۶۷۶۲،۱۱	۰/۵۸	۰	•					
	جمع تعداد محوطه‌های هر دوره						۱۱	۳	۱۲	۱۰	۳	۴

۷. نگاهی به وضعیت دیرین اقلیمِ دشت دهلران به‌ویژه دشتِ پَتَک در دوره‌های اوروک تا پایان عیلام نو

حال که نتایج بررسی‌های اخیر و اطلاعاتی در رابطه با محوطه‌های شاخص هر دوره ارائه شد لازم است مختصری در رابطه با آب‌وهوای دیرینه در دوره‌هایِ مد نظر این نوشتار نیز ارائه شود تا تصویر جامع‌تری از وضعیت استقرارگاه‌ها به دست آید. بر اساس آخرین نتایج رسوب‌شناسی دریاچۀ نِئور (Sharifi et al,2018) و مقایسه آن با مطالعات دیرین اقلیم‌شناسی مرتبط با فلات ایران و عراق (Sharifi et al,2015) این‌گونه به نظر می‌رسد که در دوره اوروک خشک‌سالی شدیدی در خاورمیانه حکم‌فرما بوده است و تنها منابع آب در دسترس ساکنین دشت‌های بزرگی مانند بین‌النهرین، شوش و دشت‌های حاشیه‌ای مانند دهلران، رودخانه‌های دائمی و احتمالاً تعداد اندکی چشمه بوده است. از این‌رو ساکنین روستاها که تا پیش از این وابسته به بارش‌های فصلی، کشاورزی دیم و دامداری بوده‌اند به‌ناچار و در پی دسترسی به منابع آب دائمی به محل‌هایی که می‌توانستند با کمک شبکه‌های آب‌رسانی و قنات، آب مورد نیاز خود را تأمین کنند؛ مهاجرت نموده و به این ترتیب احتمال دارد هسته اولیه شهرهایی مانند شوش و وارکا یا اوروک نیز به همین شکل تشکیل شده باشد. چنانکه به دنبال این تغییرات مکانی دشت‌های شمالی خوزستان کنونی نیز متروک‌شده و اجتماعات انسانی در شهر شوش گرد هم می‌آیند. در دشت دهلران این اجتماعات به سمت رودخانه‌های مهمه و دویرج و چشمه‌هایی مانند سرگراب کشیده شده‌اند اما این منابع آب جوابگوی نیاز مردم دشت دهلران نبوده بنابراین سکونتگاه‌های دوره اوروک یکی پس از دیگری متروک‌شده به طوری که در آغاز دوره جمدت‌نصر به کمترین تعداد می‌رسند.

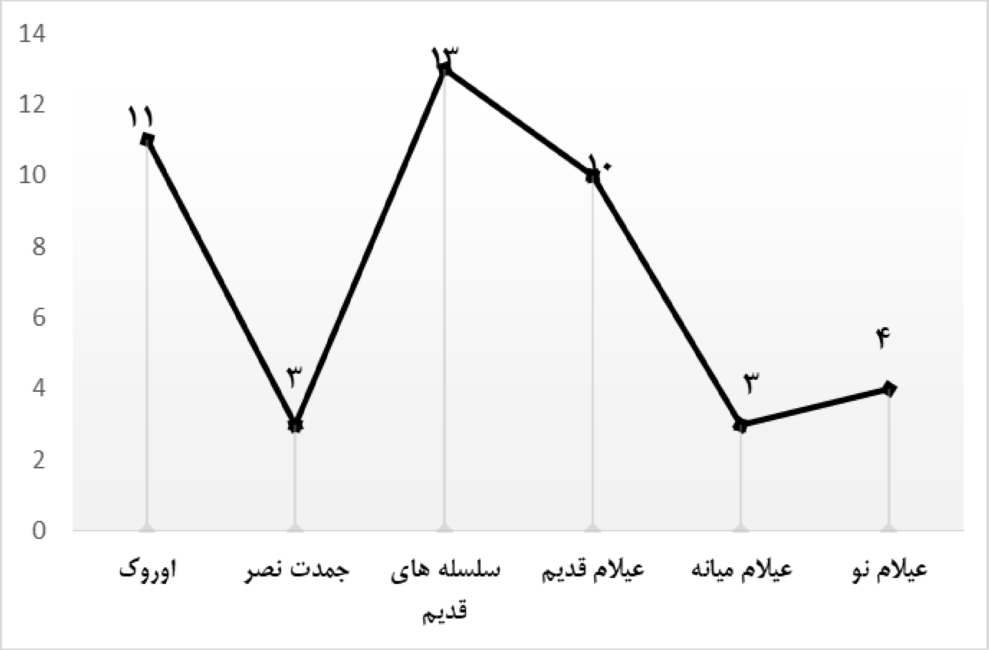

نمودار ۱: فراوانی تعداد تپه‌ها و محوطه‌های دشت پتک بر اساس دوره بندی‌ها

Chart 1: Frequency of the number of Dasht Patek sites based on chronology

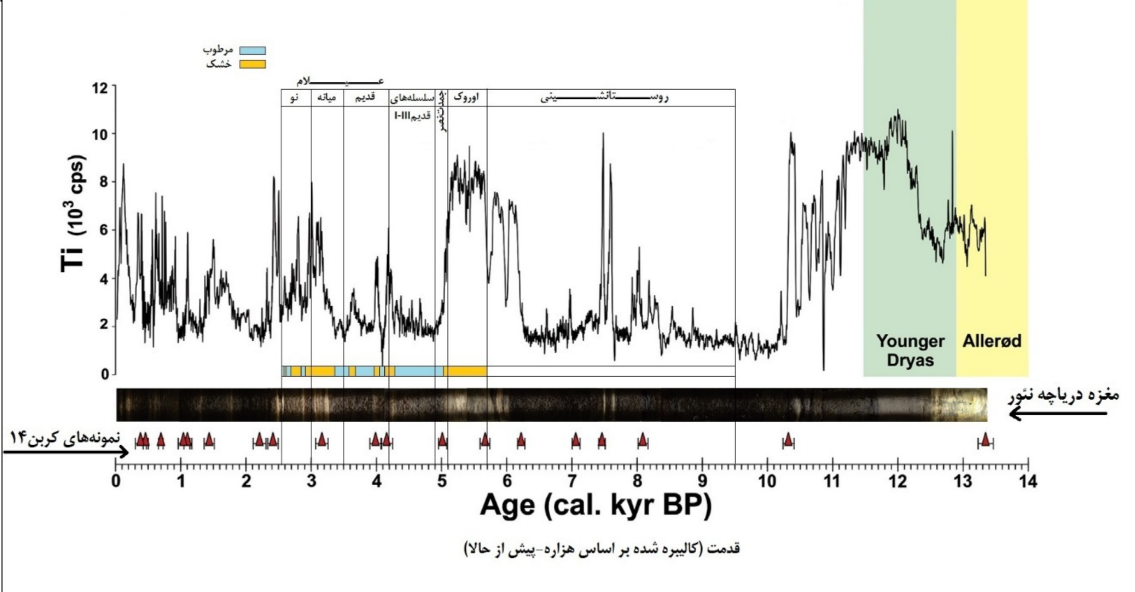

نمودار ۲: تغییرات اقلیمی از ۱۴ هزار سال قبل تاکنون بر اساس آزمایش مغزه رسوبات دریاچه نئور و مقایسه آن با نتایج رسوب‌شناسی انجام شده در فلات ایران و عراق (شریفی و دیگران ۱۳۹۷ و هورشید ۱۳۹۶).

Chart 2: Climatic changes from 14 thousand years ago until now based on the test of the sediment core of Neor Lake and its comparison with the results of sedimentology conducted in the plateau of Iran and Iraq (Sharifi et al, 2018 and Hourshid 2016).

سپس با افزایش مجدد میزان رطوبت در میانه دوره نصر و به‌ویژه دوره سلسله‌های قدیم مجدداً بر تعداد استقرارگاه‌ها افزوده‌شده به نحوی که بیشترین تعداد سکونتگاه‌های شناسایی‌شده در دشت پتک با تعداد ۱۳ محوطه مربوط به این دوره است. در ادامه و مصادف با اواخر دوره سلسله‌های قدیم و همزمان با آغاز دوره عیلام قدیم خشک‌سالی بر دشت حاکم شده که کم‌کم منجر به کاهش تعداد استقرارگاه‌ها شده است. در دوره عیلام قدیم شاهد نوسانات شدید آب و هوایی میان خشک‌سالی و ترسالی هستیم که این روند تأثیر مستقیم بر میزان استقرار در دشت دهلران به‌ویژه دشت پتک گذاشته است. در دوره عیلام میانه دوره بسیار کوتاه ترسالی که از اواخر دوره قبل آغاز شده بود پایان گرفته و خشک‌سالی نسبتاً شدیدی بر دشت حاکم می‌شود که به موجب آن به شدت از تعداد سکونتگاه‌ها کاسته شده و این خشک‌سالی که در دوره عیلام نو نیز همچنان به صورت آب و هوای غالب تداوم داشته، موجب تداوم روند کاهشی تعداد سکونتگاه‌های دشت دهلران شده است (نمودارهای ۱ و ۲).

۸. نتیجه

در بررسی اخیر دشت پتک موسیان تعداد محوطه‌های بیشتری نسبت به بررسی‌های پیشین شناسایی شدند که از دلایل مهم آن عدم بررسی کامل بخش جنوب‌شرقی دشت دهلران نسبت به بخش شمال‌غربی آن بوده است. پژوهش میدانی اخیر نشان داده است که دهلران به عنوان یک دشت حاشیه‌ای از اواخر هزاره چهارم ق.م. تا نیمه هزاره اول ق.م؛ که بررسی آن هدف این نوشتار است؛ بیش از آنچه تاکنون تصور می‌شده به عنوان سکونتگاه انتخاب شده است چنانکه در نتیجه بررسی‌های پیشین در طول دوران مذکور تنها پنج محوطه شناسایی و معرفی شده‌اند و حال این تعداد با توجه به نتایج بررسی اخیر به ۲۲ محوطه افزایش یافته است. از مجموع ۲۲ محوطه ۱۳ محوطه روی استقرارگاه‌های بجا مانده از دوران روستانشینی به حیات خود

ادامه داده‌اند و دو محوطه برای نخستین بار در دوره اوروک، چهار محوطه در دوره سلسله‌های قدیم، دو محوطه در دوره عیلام قدیم و یک محوطه نیز در دوره عیلام نو مورد سکونت قرار گرفته‌اند.

بر اساس اطلاعات ارائه‌شده در جدول ۱۰ و نمودار ۱؛ تعداد محوطه‌های دوره اوروک نسبت به نتایج بررسی‌های پیشین در حدود ۷۸ درصد افزایش را نشان می‌دهد. از دوره جمدت‌نصر سه محوطه شناسایی شد که با توجه به عدم شناسایی شواهد این دوره در بررسی‌های پیشین این تعداد قابل تأمل است. همچنین از دوره سلسله‌های قدیم I-III تعداد ۱۳ محوطه شناسایی شد که این تعداد بیانگر افزایش ۷۷ درصدی نسبت به نتایج بررسی‌های پیشین است. از دوره‌های عیلام قدیم، میانه و نو تنها تپه پتک اعراب یا DL35 در بررسی‌های پیشین شناسایی و معرفی شده بود، حال آنکه با توجه به نتایج بررسی اخیر این تعداد در دوره عیلام قدیم به ۹۰ درصد، عیلام میانه ۶۷ درصد و عیلام نو ۷۵ درصد افزایش یافته است.

به این ترتیب با مقایسه تعداد استقرارگاه‌های دشت پتک در دوره اوروک (۱۱ محوطه) نسبت به دوره روستانشینی جدید که دارای تنها ۴ محوطه استقراری بوده، شاهد افزایش مراکز جمعیتی کوچک هستیم. سپس در دوره جمدت‌نصر تعداد سکونتگاه‌ها به شدت کاهش می‌یابند به طوری که از این دوره تنها در ۳ محوطه شواهد سطحی شناسایی شد. در دوره بعد یعنی سلسله‌های قدیم مجدداً تعداد سکونتگاه‌ها (۱۳ محوطه) افزایش چشمگیری می‌یابد به نحویکه از دوره اوروک تا پایان عیلام نو بیشترین تعداد محوطه‌های شناسایی‌شده متعلق به این دوره است. در دوره عیلام قدیم با توجه به شناسایی ۱۰ محوطه، اندکی از رونق دشت کاسته شده است و این کاهش در دوره‌های بعدی یعنی عیلام میانه با تعداد ۳ محوطه و با اندک تفاوتی در دوره عیلام نو با تعداد ۴ محوطهٔ شناسایی‌شده، ادامه یافته است.

همان‌طور که پیش از این اشاره شد دشت دهلران به طور کلی و دشت پتک به عنوان بخش جنوب‌شرقی آن در دوران روستانشینی عمدتاً تحت تأثیر فرهنگ‌های محلی بوده‌اند اما با ظهور مرکز مهمی به نام اوروک در بین‌النهرین و گسترش دامنه نفوذ آن در نواحی همجوار به‌خصوص غرب ایران، دشت دهلران و به‌تبع آن دشت پتک به عنوان یک دشت حاشیه‌ای در اواخر هزاره ۴ ق.م. تحت نفوذ فرهنگی اوروک قرار می‌گیرد و این تأثیر و تأثر در دوره‌های جمدت‌نصر و سلسله‌های قدیم به مدت ۱۵۰۰ سال ادامه می‌یابد. سپس در اواخر هزاره سوم ق.م. با ظهور و گسترش نفوذ و قدرت حاکمان عیلامی در جنوب‌غرب ایران، دشت دهلران تحت نفوذ فرهنگی و سیاسی عیلام قدیم (سلسله‌های شیماشکی - سوکالماخ)، سپس عیلام میانه (تپتی آهار- کیدینوییی‌ها- ایگه‌هالکی- شوتروکی‌ها) و عیلام نو قرار می‌گیرد به نحوی که با توجه به شواهد سطحی تپه پتک اعراب به نظر می‌رسد این محل یک پرستشگاه و مرکز مهم در طول دوره‌های عیلام قدیم تا نو در دشت پتک بوده است. علاوه بر این تأثیرات که پاسخی برای علت تنوع شواهد سطحی محوطه‌های دشت پتک در ارتباط با مراکز فرهنگی بین‌النهرین و شوشان است فراز و فرود تعداد استقرارگاه‌ها و به تبع آن میزان جمعیت ساکن در دشت در طول بیش از ۳ هزار سال می‌تواند متأثر از نوسانات اقلیمی نیز باشد. چنانکه بر اساس نتایج آزمایش‌ها دیرین اقلیم‌شناسی انجام شده روی رسوبات دریاچه نئور و مقایسه اطلاعات حاصل از آزمایش‌ها دیرین اقلیم‌شناسی در فلات ایران و حاشیه فرات و شهر بغداد در کشور کنونی عراق، به نظر می‌رسد در دورهٔ اوروک با توجه به تشدید خشک‌سالی، سکونتگاه‌ها در جوار رودخانه‌های دائمی به حیات خود ادامه داده و بر وسعت و پیچیدگی آنها به دلیل اقبال و مهاجرت مردمان آن دوره افزوده شده سپس با تداوم این خشک‌سالی

رودخانه‌های بزرگ تنها منابع آب در دسترس بوده و کم آب شدن رودخانه‌های دائمی کوچک مانند مهمه و خشکی رودخانه‌های دویرج و چیخاب منجر به ترک دشت دهلران و متروک شدن اغلب سکونتگاه‌های دوره اوروک شده به نحوی که در دوره جمدت‌نصر در کل دشت تنها چند استقرار پراکنده به حیات خود ادامه داده‌اند. سپس در دوره سلسله‌های قدیم با افزایش بارش‌ها مجدداً بر تعداد سکونتگاه‌ها افزوده‌شده به طوری که بیشترین تعداد استقرار در دوران مد نظر این پژوهش از این دوره شناسایی‌شده است. سپس با کاهش رطوبت و افزایش خشک‌سالی شاهد ترک استقرارگاه‌ها هستیم به نحوی که در دوره عیلام میانه و عیلام نو تنها چند استقرار پراکنده در دشت باقی می‌مانند. به این ترتیب بارونق گرفتن مراکز جمعیتی حول رودخانه‌های دائمی و قدرت‌نمایی این مراکز و ظهور حاکمان و فرمانروایان به نظر می‌رسد دشت دهلران به مدت ۱۵۰۰ سال تحت نفوذ و سیطره حاکمان بین‌النهرین بوده است سپس با افول قدرت و نفوذ حکومت‌های بین‌النهرینی به مدت بیش از ۱۶۰۰ سالِ بعد تحت نفوذ و سیطره حاکمان عیلامی قرار داشته است.

سپاسگزاری

از استاد ارجمند جناب آقای دکتر عباس علیزاده برای راهنمایی‌های ارزشمند و بی‌دریغشان بی‌نهایت سپاسگزارم همچنین از استاد گرامی جناب آقای دکتر حسن فاضلی نشلی نیز کمال تشکر و قدردانی را دارم.

پی‌نوشت‌ها

۱. این برنامه با مجوز پژوهشکده باستان‌شناسی با شماره ۹۴۳۱۴۱/۰۰/۶۴۹۵ مورخ ۹۴/۸/۲۴ انجام شده است.
۲. پیش از این اطلاعات مربوط به دوران پارینه‌سنگی و دوران روستانشینی در قالب دو مقاله جداگانه منتشرشده است (ر.ک. کتابنامه).
۳. حروف اختصاری کلمه دهلران است که در بررسی‌های انجام شده توسط نیلی و رایت برای نام‌گذاری محوطه‌ها استفاده شده است.
۴. حروف اختصاری نام‌های دهلران و خوزستان است که میروشجی در بررسی خود برای نام‌گذاری محوطه‌ها استفاده کرده است.

منابع

زینی‌وند، محسن (۱۳۹۵)، «مطالعه تاریخی- فرهنگی و بررسی باستان‌شناسی طرح موسوم به گرمسیری؛ دشت دهلران (فصل نخست)». *گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران*، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، صص: ۲۷۹-۲۷۳.

زینی‌وند، محسن و فرشته شریفی (۱۳۹۷)، «تپهٔ عقرب: مرحله دوم مطالعات باستان‌شناسی «پروژه گرمسیری» در دشت دهلران»، *شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۶)*، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۲۳۹-۲۴۳.

زینی‌وند، محسن، کامیار عبدی و جعفر جوتری (۱۳۹۸)، «گزارش پروژه باستان‌شناختی دشت دهلران، فصل نخست کاوش تپه گاران اِغِران»، *هفدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۷)*، به کوشش، روح اله شیرازی و شقایق هورشید، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۵۸۸-۵۹۵.

علیزاده، عباس، لقمان احمدزاده شوهانی و مهدی امیدفر (۱۳۹۵)، *نظام‌های استقراری و فرهنگ‌های باستانی دشت رامهرمز جنوب‌غربی ایران (نتایج کاوش در تل گِسِر و بررسی منطقه‌ای رامهرمز)*، ترجمهٔ ماندانا کرمی و رامین یشمی (زیر نظر عباس علیزاده)، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ اول.

مترجم، عباس و یعقوب محمدی‌فر (۱۳۸۴)، *گزارش فصل دوم بررسی و شناسایی شهرستان دهلران*، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان ایلام.

مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۶)، *تاریخ و تمدن ایلام*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم.

مصطفی‌پور، ایمان، حامد ذیفر و بهنام قنبری (۱۳۹۷)، «گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه موسیان»، *شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۶)*، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۴۴۹-۴۵۲.

ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۲)، *ایران در پیش از تاریخ (باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی)*، تهران، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ دوم.

نوراللهی، روح‌الله (۱۳۸۵)، گزارش فصل سوم و چهارم (جلد اول) بررسی و شناسایی شهرستان دهلران، بخش موسیان، ایلام، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان ایلام.

نوراللهی، روح‌الله (۱۳۸۵)، گزارش فصل سوم و چهارم (جلد دوم) بررسی و شناسایی شهرستان دهلران، بخش موسیان، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان ایلام.

هورشید، شقایق (۱۳۹۵)، گزارش فصل اول بررسی و شناسایی شبکه زهکشی ۲۳ طرح گرمسیری، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

ـــــــــــ (الف ۱۳۹۶)، گزارش برنامه گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه سیدنعیر، مرحله دوم طرح گرمسیری، تهران، کتابخانه و مرکز اسناد پژوهشکده باستان‌شناسی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری.

ـــــــــــ(ب ۱۳۹۶)، رساله دکتری: ارزیابی گاهنگاری و الگوی استقرار دشت پَتَک موسیان از دوره نوسنگی تا پایان عیلام نو، گروه باستان‌شناسی دانشگاه هنر و معماری دانشگاه مازندران.

ـــــــــــ (۱۳۹۷)، «گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم تپه سیدنعیر»، *شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان-شناسی ایران (مجموعه مقالات کوتاه ۱۳۹۶)*، تهران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، صص: ۵۵۸-۵۶۰.

هورشید، شقایق و مسعود بیرانوند (۱۳۹۶)، «بررسی و شناسایی شبکه زهکشی ۲۳ شهرستان (طرح گرمسیری)، شهرستان دهلران استان ایلام»، *گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران*، به کوشش: روح‌الله شیرازی، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ۷۷۰-۷۷۴.

هورشید، شقایق و رحمت عباس‌نژاد سرستی (۱۳۹۷)، «پهنه پارینه‌سنگی دالپریِ دهلران، ایلام»، *فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات باستان‌شناسی پارسه*، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، شمارۀ ۳، سال دوم، بهار، صص: ۷-۱۸.

هورشید، شقایق، رحمت عباس‌نژاد سرستی، حسن فاضلی‌نشلی و حمیدرضا ولی‌پور (۱۳۹۶)، «تحلیل گاهنگاری و روند تحول دوران روستانشینی در دشت پَتَک موسیان، دهلران»، *فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۱۶، دوره هشتم، بهار، صص: ۴۳-۶۲.

Abdi, Kamyar., 2001, *News & Notes "A Visit to Deh Luran Plain"*, ANTIQUITY Volume 75, Issue 288.

Alizadeh, A, 2003, *Excavation at the Prehistoric Mound of Chogha Bonut, Khuzestan, Iran*, Seasons 1976/77, 1977/78 and 1996, The Oriental Institute of the University of Chicago, Illinois, In Association with the Iranian Cultural Heritage Organization.

Alizadeh, Abbas, 2008, *The development of a prehistoric regional center in lowland Susiana, southwestern Iran*, Final report on the last six seasons of excavations, 1972-1978.

Alizadeh, A, L. Anmadzadeh shohani et al., 2014, *Ancient Settlement Systems and Cultures in the Ram Hormuz Plain, Southwestern Iran: Excavations at Tall-e Geser and Regional Survey in the Ram Hormuz Area,* Oriental Institute Publications of University of Chicago.

De Miroschedji, P. 1977, *Prospections archaeologies au Khuzistan,* Rapport.

De Miroschedji P. 1981, *Prospections archéologiques au Khuzistan en 1977*, Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran 12.

De Miroschedji P. 1986, *La localisation de Madaktu et l'organisation politique de l'Elam à l'époque Neo-Elamite*, in Meyer L. De, Gasche H., Vallat F. (ed.), Fragmenta Historiae Eiamicae: Mélanges offerts à M. Steve: 209–25. Paris: Editions Recherches sur les Civilisations

Gautier, J. E. and Lampre, G., 1905, "*Fouilles de Moudian*", Memoires de la Mission Archeologique de Perse., Vol. 8, Paris.

Henrikson, E. F., 1985, *An Updated Chronology of the Central zagros Chalcolithic.* Iran XXIII: 97.

Hole, Frank., 1974, Tepe Tula'i, an Early Campsite in Khuzistan, Iran. *Paleorient*, vol 2, n 2, pp 219-242.

Hole, Frank, 1977, Studies in the Archeological History of the Deh Luran Plain- The Excavation of Chagha Sefid, The university of Michigan The Museum of Anthropology.

Hole, Frank, 2011, Interactions Between Western Iran and Mesopotamia from the 9th -4th Millennia B. C., Iranian Journal of Archaeological Studies 1: 1, pp. 1-14.

Hole, Frank, Kent Flannery & James A. Neely., 1969, "*Prehistory and Human ecology of the Dehluran plain*" An Early village Sequence from Khuzistan, Iran, memoirs of Museum of Anthropology University Michigan, Number 1.

Hourshisd, Shaghayegh, 2016, Report of the first Chapter of the Survey and identification of drainage network 23, Garmsiry plan, Deh Luran County", Library and documentation Center of the Archaeological Research Institute, *the Cultural Heritage and Tourism Research Institute.* [in Persian].

————, 2017a, Report of the speculation in order to determine the area and suggest the boundaries of Seyyed Naeir tepe, Library and documentation Center of the Archaeological Research Institute, *the Cultural Heritage and Tourism Research Institute.* [in Persian].

————, 2017b, Thesis for the PhD in Archaeology – Prehistoric Subject: A reassessment of the chronology and settlement pattern of Patak plain in Musiyan from Neolithic to the end of New Elamite period, Faculty of Arts and Architecture, *University of Mazandaran*, [in Persian].

————, 2018, Speculation in order to determine the area and suggest the boundaries of Seyyed Naeir tepe, *Proceedings of 16th annual symposium on the Iranian archaeology*, P.P. 558-560. [in Persian].

Hourshid, Sh. & M. Bayrunvand, 2017, The Survey and identification of drainage network 23, Garmsiry plan, Deh luran County", *Proceedings of 15th annual symposium on the Iranian archaeology*, P.P. 770-774. [in Persian].

Hourshid, Sh. & R. Abbasnejad, 2018, The Paleolithic vast area of Dallpary Deh luran, *Parseh Journal of Archaeological Studies, Issue 3, Second Year, Spring, P.P.7-18,* [in Persian].

Hourshid, Sh, R. Abbasnejad, H. Fazeli Neshali & H. Valipor, 2017, Chronology and Village Periods Process Analysis in Patak Plain, Mousian, Deh Luran, Iran, *Pazhohesh-ha-ye Bastanshenasi Iran, Bu-Ali Sina University, Issue 16, volume 8, Spring, p.p. 43-62.* [in Persian].

Hourshid, Shaghayegh, 2022, Evidences of the Presence of Hunters and Gatherers in the Middle Paleolithic Period in the Dalpari Highlands of Deh Luran Cunty, Ilam, *Science PG, Volume 2, Issue 2, June 2022, Pages: 54-61.*

Kirkby, Michael J., 1977, *Land and water resources of the Deh Luran and Khuzistan plains,* Appendix I, Archeological history of the Deh Luran plain.

Le Breton, L., 1957, The Early periods at Susa, Mesopotamian Relations. *Iraq*, Vol. 19, Pt. 2, pp. 79-124. London.

Levine, Louis, 1975, *The Excavation at She Gabi, Proceeding of the Third Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, Tehran 1974., F. Bagherzadeh (ed).

Majidzadeh, Y., 2007, *History and Cinilization of Ilam*, University Publishing Center, Tehran, Second Edition. [in Persian].

Malek Shahmirzadi, S., 2003. *Prehistoric Iran (Iran from the Earliest Times to the Dawn of Urbanism),* Tehran: Press of cultural heritage, handicrafts and tourism organization of Iran. [in Persian].

Matthews, R. Fazeli Nashli, H. 2022, *The Archaeology of Iran from the Paleolithic to the Achaemenid Empire, Routledge World Archaeology*. Taylor and Francis Group, London and New York.

Mostafapour, Iman, Hamed Zifar & Behnam Ghanbari. & Fereshteh Sharifi, 2018, Speculation in order to determine the area and suggest the boundaries of Mosiyan tepe, *16th annual symposium on the Iranian archaeology*, P.P. 449-452. [in Persian].

Motarjem, A. & Mohamadifar, Y., 2004. "*The Report of Chapter Two of Survey Deh Luran County", Archive administration of cultural heritage in Ilam Province* (unpublished). [in Persian].

Neely, James A. and Henry T. Wright, 1994, *Early Settlement & Irrigation on the Del Luran Plain: Village & Early State Societies in Southwestern Iran*, Published by University of Michigan Museum, PP4, 29-33, 88, 130-138.

Noorallahi, R., 2006a, "*The Report of Chapter Three & Fourth (Vol. I) Survey Dehloran County, Musiyan section*", Archive administration of cultural heritage in Ilam Province (unpublished). [in Persian].

Noorallahi, R., 2006b, "*The Report of Chapter Three & Fourth (Vol. II) Survey Dehloran County, Musian section*", Archive administration of cultural heritage in Ilam Province (unpublished). [in Persian].

Sharifi, Arash, et al., 2015, Abrupt climate variability since the last deglaciation based on a high- resolution, multi-proxy peat record from NW Iran: The hand that rocked the Cradle of Civilization? *Quaternary Science Reviews* 123: 215-230.

Sharifi, Arash, et al., 2018, Early- Holocene greening of the Afro-Asian dust belt changed sources of mineral dust in west Asia, *Earth and Planetary Science Letters* 481:30-40.

Wright, Henry T., 1981, *An Early Town on the Deh Luran Plain: Excavations at Tepe Farukhabad*. Memoirs of the Museum of Anthropology 13, Ann Arbor: University of Michigan, Museum of Anthropology.

Wright, Henry T. and James A. Neely, 2010, *Elamite and Achaemenid Settlement on the Deh Luran Plain, Towns and Villages of the Early Empires in Southwestern Iran*, Ann Arbor, Michigan.

Young, T. Cuyler Jr., 1969, Excavations at Godin Tepe: First Progress Report, Occasional Paper 17 Art and Archaeology, Royal Ontario Museum (ROM), 1-4.

Zeynivand, M., 2016, "The Study of Historical-Cultural and Archaeological Survey the Tropical Scheme, Deh Luran Plain (First Season)", *Proceedings of 15th annual symposium on the Iranian archaeology*, 273-279. [in Persian].

Zeynivand, Mohsen, 2017, An Acheulean biface from the Deh Luran Plain, Iran, *Antiquity*. 91 (353).

Zeynivand, M. and F. Sharifi, 2018, "Aqrab Tepe: The second phase of archeological studies of the "Garmsiri Project" in Deh Luran Plain, *Proceedings of 16th annual symposium on the Iranian archaeology*, 239-243. [in Persian].

Zeynivand, M., K. Abdi & J. Jotheri, 2019, "Archaeological project report of Deh Luran plain: first season of excavation in Garan/Qeran", *Proceedings of 17th Annual Symposium on the Iranian Archaeology*, Edited by: Rouhollah Shirazi & Shaghayegh Hourshid, Vol:1, 588-595. [in Persian].

Journal of Archaeological Studies

Online ISSN: 2676-4288

https://jarcs.ut.ac.ir/

University of Tehran Press

Subsistence Economy of the Late Neolithic Society of Tepe Khaleseh

Hamidreza Valipour[1], **Hekmatollah Mollasalehi**[2], **Artism Bakhtiyarvand Bakhtiary**[3], **Seyedeh Masoumeh Fazeli**[4], **Jade Whitlam**[5], **Anna Gręzak**[6]

1. Department of Archaeology, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Corresponding Author, Email: h_valipour@sbu.ac.ir

2.Department of Archaeology, Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran, Iran. Email: msalehi@ut.ac.ir

3. Department of Archaeology, Faculty of Literature and Human Sciences,University of Tehran, Iran. Email: artism711@yahoo.com

4.Department of archeology Faculty of Literature and Human Sciences, Mohaghegh Ardabili University, Iran. Email: fazeli.pegah@yahoo.com

5.Postdoctoral member of the British Academy of Oxford University .jade.whitlam@arch.ox.ac.uk

6. Department of Bioarchaeology, Institute of Archaeology, University of Warsaw. abgrezak@uw.edu.pl

Article Info

Article type:
Research Araticle

Article history:

Received:
30, October, 2020

In Revised Form:
5, July, 2021

Accepted:
13, March, 2022

Published onlin:
20, June, 2023

Abstract

One of the most important subjects regarding the Neolithic period is the change of the subsistence economy in the societies of this period compared to the previous periods. The most direct evidence of subsistence economy within the archaeological contexts are plant and animal remains. Regarding this specific subject, other cultural materials such as pottery, architecture, and tokens are considered indirect evidence. In this article, we studied and analyzed the food consumption of the people living in the Neolithic site of Tepe Khaleseh in the Zanjan Province of northwest Iran (Valipour et al., 2012, 2013) based on direct and indirect evidence obtained from archaeological excavations. Analysis of the archaeobotanical assemblage has also permitted a reconstruction of the subsistence economy at the site and the results presented here, have significantly broadened our understanding of plant and animal management in northern Iran during the Late Neolithic. Tokens, lithic, bone tools, and architectural spaces also have been used in addition to animal bones and plant remains. It seems due to the rich environmental food resources in this region and based on a self-sufficient economy during the three phases of settlement in the late Neolithic period they have evolved from a society with an equal structure in the first stage, to a society with individual ranks in the third stage, therefore, the production organization has evolved from household production to household industries.

Keywords: subsistence economy, Late Neolithic, Tepe Khaleseh, Khorram Darreh, plant and animal remains.

Cite this The Author(s): Valipour, H; Mollasalehi, H; Bakhtiyarvand Bakhtiary, A; Fazeli, S. M.; Whitlam, J., Gręzak, A., 2023. Subsistence Economy of the Late Neolithic Society of Tepe Khaleseh: Journal of Archaeological Studies / No. 4, Vol.14, Serial No. 32 – (325-353). DOI:10.22059/jarcs.2022.309355.142921

CC BY

Publisher: University of Tehran Press.

1. Introduction

We know that cultural changes are formed in a long-term evolutionary process and it may not be possible to simply determine the origin of some innovations and changes between archaeological layers and periods. However, some of these changes are so important in the process of human cultural evolution that the time section of their appearance in archeological evidence becomes a basis and a standard for before and after.

The Neolithic period is one of these time sections in which the cultural changes attributed to it, had a decisive role in the formation of the path that led human societies to what we see today with a surprising speed compared to the last two and a half million years and perhaps this period can be considered as the beginning of many cultural changes, such as food production through agriculture and animal husbandry, permanent settlement and rural settlement, pottery production and the emergence and development of social ranks and the like.

One of the important goals of archaeological research based on cultural materials is to investigate and recognize the cultural, material, and behavioral aspects of human society in the past. Based on this, subsistence economy is one of the main topics that archaeologists research about, using direct evidence such as plant and animal remains and indirect evidence such as pottery, architecture, decorative objects, and the like.

Recognizing the subsistence economy of a society also specifies the lifestyle of the people of that society and their interaction with the environmental conditions, possibilities, and limitations.

Anthropologists such as Leslie White and Julian Steward proposed new aspects about the nature and importance of the socioeconomic structure of societies. They studied the relationship between human populations and their natural and cultural resources, the reasons behind the way changes happened in the subsistence economy, the origin of agriculture and permanent settlement, the nature of relationships, and determining time limits between crops, village life, animal domestication and technological innovations such as clay storage pots and so on (Steward, 1955; White, 1959).

Anthropological data in general and information obtained from research on human skeletons, animal bones, and plant seed remains, as well as other archaeological data, in particular, can help archaeologists to reconstruct the livelihood and bio-economy of ancient societies. In addition to the usual archeology studies that are traditionally focused on cultural data such as pottery, stone artifacts, architecture, and the like, bio-anthropology along with archaeobotany and other related sciences can complete the puzzle of reconstructing human life (Zeder, 1994).

The location of Tepe Khaleseh, one of the first rural settlements in the Abharroud basin, indicates the attention to the ecosystem and the connection between site selection and environmental resources and phenomena (Valipour et al, 2013). Access to permanent water sources, suitable agricultural lands with the ability to do dryland farming, seasonal wetlands that are formed due to heavy rains, and freshwater springs are some of the significant potentials of this region. According to the subsistence economy of the society, the presence of permanent pasturelands has been very important for herding.

Based on the evidence, Tepe Khaleseh was a single-period settlement related to the farming and herding communities of the late Neolithic period dating to the second half of the sixth millennium B.C.; Cultural data such as architectural structures, pottery kilns, burials, and pits related to household waste, etc. all indicate a permanent settlement. With the obtained results, this village can be considered as a community with a self-sufficient economy, and its households were probably self-sufficient. They provided their basic daily needs locally, from the production process to the consumption of food and clothing, and they probably lived in similar and simple houses.

مجله مطالعات باستان شناسی

شاپای الکترونیکی:۴۲۸۸-۲۶۷۶

https://jarcs.ut.ac.ir

انتشارات دانشگاه تهران

اقتصاد معیشتی جامعه نوسنگی تپه خالصه

حمیدرضا ولی‌پور[1]✉، حکمت‌اله ملاصالحی[2]، آرتیسم بختیاروند بختیاری[3]، سیده معصومه فاضلی[4]، جید ویتلم[5]، آنا گرزاک[6]

۱. نویسنده مسئول، گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: h_valipour@sbu.ac.ir

۲. گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: msalehi@ut.ac.ir

۳ . گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: artism711@yahoo.com

۴. گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: fazeli.pegah@yahoo.com

۵. عضو پسادکتری آکادمی بریتانیا دانشگاه آکسفورد، بریتانیا. رایانامه: jade.whitlam@arch.ox.ac.uk

۶.گروه زیست باستان‌شناسی، موسسه باستان‌شناسی، دانشگاه ورشو، ورشو. رایانامه: abgrezak@uw.edu.pl

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
علمی – پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۳۹۹/۰۸/۰۹

تاریخ بازنگری:
۱۴۰۰/۰۴/۱۴

تاریخ پذیرش:
۱۴۰۰/۱۲/۲۲

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۳/۳۰

چکیده

یکی از موضوعات مهم دوره نوسنگی، تغییر در اقتصاد معیشتی جوامع این دوره نسبت به ادوار پیش از خود است. بقایای گیاهی و جانوری در داخل بافت‌های باستان‌شناختی، از جمله مدارک مستقیم مرتبط با معیشت محسوب می‌شوند. در این زمینه سایر مواد فرهنگی همچون سفال، معماری، توکن‌ها و نظایر آنها مدارک غیرمستقیم به شمار می‌روند. در این مقاله بر مبنای مدارک حاصل از کاوش باستان‌شناختی در محوطه نوسنگی تپه خالصه، تلاش شده است تا حدودی وضعیت غذایی و معیشتی جوامع ساکن در این محوطه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بر این اساس علاوه بر مطالعه استخوان‌های جانوری و بقایای گیاهی، ظروف سفالی، توکن ها، ابزارهای استخوانی و سنگی و فضاهای معماری نیز در راستای درک اقتصاد معیشتی جامعه نوسنگی تپه خالصه به کار گرفته شده است. نتایج حاصله حاکی از این است که مردمان دوره نوسنگی تپه خالصه هم به کشاورزی به‌ویژه کشت غلات و در مقادیر اندک حبوبات مبادرت نموده‌اند و هم با نگهداری حیوانات اهلی به‌ویژه بز و گوسفند به دامداری مشغول بوده و از رژیم غذایی مطلوبی برخوردار بوده‌اند. با توجه به منابع غذایی غنی زیست‌محیطی در این منطقه، متکی بر اقتصادی خودبسنده بوده‌اند و به نظر می‌رسد طی سه مرحله استقراری در دوره نوسنگی جدید از جامعه‌ای با ساختار برابر در مرحله اول به جامعه‌ای با رتبه‌های فردی در مرحله سوم تطور یافته‌اند، به طوری که شاهد تطور سازمان تولید از تولید خانگی به صنایع خانگی هستیم.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد معیشتی، نوسنگی جدید، تپه خالصه، خرم دره، بقایای گیاهی و جانوری.

استناد: ولی پور، حمیدرضا؛ ملاصالحی، حکمت اله؛ بختیاروند بختیاری، آرتیسم؛ فاضلی، سیده معصومه؛ ویتلم، جید و گرزاک، آنا،۱۴۰۱-۱۴۰۲- اقتصاد معیشتی جامعه نوسنگی تپه خالصه: مطالعات باستان‌شناسی، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۱، زمستان و بهار - پیاپی۳۲- (۳۵۳-۳۲۵).

DOI: 10.22059/jarcs.2022.309355.142921

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

CC BY

۱. مقدمه

با وجود اینکه می‌دانیم تغییرات فرهنگی در یک روند تطوری طولانی مدت شکل می‌گیرند و ممکن است نتوان در بین لایه‌ها و دوره‌های باستان‌شناختی به سادگی منشأ برخی نوآوری‌ها و تغییرات را تعیین نمود، اما برخی از آنها به قدری در سیر تحول فرهنگی بشر با اهمیت و سرنوشت ساز هستند که مقطع زمانی بروز آنها در مدارک باستان‌شناسی، مبنا و معیاری برای پیش و پس از خود می‌شوند. دوره نوسنگی یکی از این مقاطع زمانی است که تحولات فرهنگی منتسب به آن، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری مسیری داشته است که جوامع انسانی را با سرعتی اعجاب‌آور در مقایسه با دو و نیم میلیون سال گذشته آن به آنچه امروز می‌بینیم رهنمون ساخته است و شاید بتوان این دوره را سرآغاز بسیاری از تحولات فرهنگی، نظیر تولید غذا از طریق کشاورزی و دامداری، یکجانشینی و روستانشینی، تولید سفال و ظهور و بروز رتبه‌های اجتماعی و نظایر آن دانست.

بررسی و بازشناسی جنبه‌های فرهنگی، مادی و رفتاری جامعه بشری در گذشته بر مبنای مواد فرهنگی از اهداف مهم پژوهش‌های باستان‌شناسی به شمار می‌رود، بر این اساس اقتصاد معیشتی و شیوهٔ زندگی انسان از اصلی‌ترین موضوعاتی است که باستان‌شناسان با توجه به مدارک مستقیم همچون بقایای گیاهی و جانوری و مدارک غیرمستقیم نظیر سفال، معماری، اشیاء تزیینی و مانند آنها به پژوهش درباره آن می‌پردازند. بازشناسی معیشت یک جامعه ضمناً مشخص‌کننده سبک زندگی افراد آن جامعه و شیوه برخورد آنها با شرایط زیست‌محیطی، امکانات و محدودیت‌های پیرامون است.

از اواسط قرن بیستم میلادی انسان‌شناسانی همچون لسلی وایت، جولین استیوارد و ماروین هریس دیدگاه های تازه‌ای در باره ماهیت و اهمیت ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع مطرح کردند و به مطالعه رابطه میان جمعیت‌های انسانی و منابع طبیعی و فرهنگی آنها، چرایی چگونگی تغییر اقتصاد معیشتی، منشأ کشاورزی و زندگی یکجانشینی، ماهیت روابط و تعیین حدود زمانی بین گیاهان زراعی، زندگی روستانشینی، اهلی سازی حیوانات و نوآوری‌های فنّاورانه مانند خمره‌های سفالی ذخیره‌سازی و غیره پرداختند (در این زمینه بنگرید: steward, 1955; white, 1959). داده‌های انسان‌شناسی به طور عام و اطلاعات حاصل از مطالعه بر روی بقایای اسکلت‌های انسانی، استخوان‌های جانوری، دانه‌های گیاهی باقی‌مانده و دیگر یافته‌های باستان‌شناختی، به طور خاص می‌تواند باستان‌شناسان را در بازسازی زندگی مردمان پیشین یاری نمایند. در کنار مطالعات معمول باستان‌شناسی که به طور سنتی بر داده‌های فرهنگی همچون سفالینه‌ها، دست‌ساخته‌های سنگی، معماری و غیره متمرکز هستند، پژوهش‌های انسان‌شناسی‌زیستی، باستان‌گیاه‌شناسی و دیگر علوم مرتبط می‌توانند کامل‌کننده معمای بازسازی زندگی انسان باشند (Zeder, 1994).

موقعیت مکانی تپه خالصه که تنها استقرار روستانشینی اولیه شناسایی‌شده در حوضه آبریز ابهر رود است، حکایت از توجه به زیست‌بوم و ارتباط بین انتخاب محل سکونت و منابع و پدیده‌های زیست‌محیطی دارد. با توجه به ویژگی‌های این منطقه که از دلایل مهم گزینش مکان برای سکونت بوده، به نظر می‌رسد مردمان این روستا به‌خوبی از امکانات زیست‌محیطی بهره برده‌اند. نزدیکی به منابع آبی دائمی، زمین‌های مناسب کشاورزی که یا به‌صورت فصلی زیر آب می‌روند و یا سطح آب‌های زیرزمینی آنها بالاست، زمین‌های کشاورزی با قابلیت کشت دیم، تالاب‌های موقتی که در اثر بارندگی‌های زیاد به وجود می‌آید و چشمه‌های آب شیرین از

پتانسیل‌ها و ویژگی‌های قابل توجه این منطقه به شمار می‌رود (افشین، ۱۳۷۳). وجود مراتع و چراگاه‌های دائمی مناسب برای گله‌داری که با توجه به ساختار معیشتی روستا باید از اهمیت بالایی برخوردار بوده باشد. از دیگر نکات مهم و شایان توجه این منطقه وجود گونه‌های گیاهی و حیوانی متنوع، از جمله حیوانات و گیاهانی است که مناسب اهلی شدن نیز هستند، مانند بز و گوسفند وحشی در میان حیوانات و گندم و جو وحشی در بین گیاهان (صدری، ۱۳۸۰: ۵۸-۵۵؛ یعقوبی و نجفلو، ۱۳۹۵).

۲. تپه خالصه خرمدره

تپه خالصه، تپه‌ای کم ارتفاع و کوچک است که در حاشیه یکی از شاخابه‌های قبلی ابهر رود به نام خشکه رود (نام فعلی) در طول جغرافیایی ″۴۵′۱۰°۴۹ شمالی و عرض جغرافیایی ″۳۷′۱۱°۳۶ شرقی و در ارتفاع ۱۶۰۰ متری از سطح آب‌های آزاد در میان باغ‌های حد فاصل خیابان‌های شریعتی و مطهری شهر خرمدره در استان زنجان واقع شده است (شکل ۲). این تپه در فاصله ۳۰۰ متری از منازل شهری در میان باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی که غالب محصولات آنها لوبیا، سیب، انگور و گردو است، قرار گرفته است. ارتفاع بلندترین نقطه تپه نسبت به سطح زمین‌های اطراف حدود ۲ متر و ابعاد شمال به جنوب و شرق به غرب آن هر کدام ۴۶ متر و مساحت آن ۲۱۱۶ متر مربع است (شکل **۳**). ابعاد امروزی تپه در نتیجه فعالیت عوامل فرسایشی طبیعی و انسانی مانند شرایط جوی، کشاورزی، خاک‌برداری، شکل اولیه خود را از دست داده و به صورت تپه بسیار کوچکی درآمده است. این تپه در حال حاضر وسعتی کمتر از نیم هکتار دارد، اما با توجه به شواهد موجود و مطالعه بر روی بریدگی‌های پیرامون محوطه به نظر می‌رسد، وسعت آن در گذشته بیش از این بوده است.

بلندترین قسمت تپه در بخش مرکزی تپه قرار دارد و شیب آن نسبت به زمین‌های اطراف ملایم است. آسیب‌های فراوان و جبران‌ناپذیری در اثر کاوش‌های غیرمجاز و برداشت خاک آن برای مصارف کشاورزی و عملیات ساختمان‌سازی بر تپه وارد شده است.

با پیشنهاد کاوش تپه خالصه به پژوهشکده باستان‌شناسی و با موافقت ریاست محترم وقت پژوهشکده و ریاست محترم دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر، فصل نخست کاوش‌های باستان‌شناختی این محوطه در قالب کاوش‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر [(۱)] و با شرکت دانشجویان دوره کارشناسی باستان‌شناسی این واحد از اول مرداد ماه تا پایان آبان ماه سال ۱۳۸۸ به انجام رسید (ولی‌پور، ۱۳۸۸).

گروه کاوش بر مبنای ضرورت‌های پژوهشی و آموزشی چندین ترانشه در جهات مختلف ایجاد نمود (Valipour et al, 2013). ترانشه‌های I، II و IV به ابعاد ۲×۲ متر برای آگاهی از وسعت و گستره روستا و بررسی فرهنگ مادی در جهات شمالی، شرقی و غربی تپه در نظر گرفته شد؛ کاوش در این ترانشه‌ها نزدیک به سه متر از نهشته‌های باستان‌شناختی را آشکار ساخت. ترانشه III در شرق تپه و در جنوب‌غربی ترانشه II و نزدیک به ترانشه مرکزی (V) به ابعاد ۵×۵ متر ایجاد گردید. هدف از ایجاد این ترانشه آشکار کردن بافت معماری روستا و آگاهی از ساختار اجتماعی جامعه نوسنگی تپه خالصه بود. این ترانشه از نیمه دوم فصل کاوش ایجاد گردید. ترانشه V نیز در مرکز تپه و در بلندترین قسمت آن با ابعاد ۳×۵ متر با هدف لایه‌نگاری و کاوش افقی تپه در نظر گرفته شد. ترانشه VI نیز به فاصله ۸۵ سانتی‌متری شمال ترانشه V ایجاد گردید (شکل ۴ و جدول ۱).

شکل ۱. نقشه محوطه‌های دوره نوسنگی با سفال مرکز فلات ایران و مناطق همجوار (گوگل مپ)

Fig 1: map of the Late Neolithic sites of central plateau of Iran and neighbors (Google Map)

۳.شرح کاوش در ترانشه‌ها و مراحل معماری

بر مبنای یافته‌ها و آثار معماری به‌دست‌آمده و همچنین ارتباط لایه‌نگاشتی لایه‌ها و نهشته‌های مختلف با یکدیگر(۲)، سه مرحله معماری در تپه خالصه شناسایی شده است. این سه مرحله به ترتیب از قدیم به جدید با اعداد رومی I (اول)، II (دوم) و III (سوم) شماره‌گذاری شده‌اند. در ترانشه‌های مختلف این مراحل بدین‌گونه به دست آمده‌اند: در ترانشه I مراحل I و II؛ در ترانشه II مراحل I و II؛ در ترانشه III مرحله III؛ در ترانشه IV مراحل I و II؛ در ترانشه V هر سه مرحله I، II و III؛ و در ترانشه VI مراحل معماری II و III شناسایی شده است:

شکل ۲. (راست): تصویر نمای کلی از تپه خالصه- دید از شمال‌غرب؛ شکل ۳. (چپ): نقشه توپوگرافی محوطه و محل ایجاد ترانشه‌ها (ولی پور ۱۳۸۸)

Fig 2: (right): the general view of Tepe Khaleseh; from the northwest;

Fig 3: (Left): Topographical map of the site and the location of trenches (Valipour 2009)

۳-۱- ترانشه I

از مجموع کانتکست‌های شناسایی‌شده در این ترانشه، ۱۳ کانتکست مربوط به ساختارهای معماری و فقط ۸ کانتکست از آنها که حجم بیشتری نسبت به فضاهای معماری داشتند، لایه خاک و آوار بودند. این‌گونه می‌توان نتیجه گرفت که این ترانشه در قسمتی از بافت استقراری (مسکونی) محوطه قرارگرفته و در درک میزان گسترش محوطه دارای اهمیت است. از این ترانشه علاوه بر بقایای مرتبط با معماری، یافته‌هایی همچون سفال، استخوان، اشیاء استخوانی مانند قاشق استخوانی (شکل ۹)، مهره سنگی و توکن به دست آمد.

به دلیل کوچک بودن ابعاد این ترانشه، فضای معماری کاملی در آن شناسایی نشد؛ اما مراحل معماری I (اول) و II (دوم) در محوطه را بر اساس لایه‌ها و آثار معماری به‌دست‌آمده می‌توان معرفی نمود. شایان ذکر است که اولین مرحله استقراری محوطه در ترانشه I فاقد آثار معماری است که می‌تواند حاکی از این موضوع باشد که در این مرحله گستره روستا کوچک‌تر بوده و هنوز بخش شمالی محوطه مسکون نبوده است.

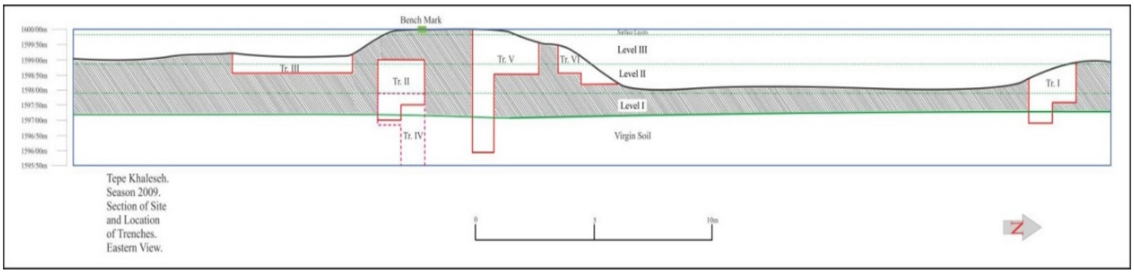

شکل ۴. برش شمالی ـ جنوبی از تپه خالصه که در آن موقعیت ترانشه‌ها و عمق کاوش در آنها مشخص‌شده است- دید از شرق (ولی پور ۱۳۸۸)

.Fig 4: The north-south section of Tepe Khaleseh; from the east (Valipour 2009)

۳-۲- ترانشه II

در نتیجه کاوش در ترانشه II، ۲۸ کانتکست فرهنگی شناسایی شدند. وجود لایه‌های خاکستر و خاک بر روی خاک بکر (بستر طبیعی) و حجم زیاد مواد فرهنگی مانند سفال، بقایای استخوان جانوری، کلوخه‌های حرارت دیده، توکن و غیره می‌تواند نشانگر این باشد که محل ترانشه II در مراحل اولیه، خارج از بافت مسکونی قرار داشته و شاید دورریز مصارف روزانه در این محل انباشته می‌شده و سپس در مراحل جدیدتر و احتمالاً با گسترش استقرار به سمت شرق این بخش نیز به بافت مسکونی و استقراری پیوسته است. از جمله مواد فرهنگی به دست آمده از این ترانشه عبارت‌اند از: سفال، تدفین نوزاد انسانی، بقایای استخوانی حیوانات، مصنوعات سنگی، مهره سنگی، توکن سنگی، ظرف سنگی، سفال‌های پخته نشده، جوش کوره، چانه گل سفال‌گری، پیکرک‌های گلی (شکل ۱۳) و ابزارهای استخوانی. از ترانشه II آثار معماری کاملی به دست نیامد اما بر اساس آثار موجود می‌توان دو مرحله معماری را شناسایی نمود. این دو مرحله شناسایی‌شده همان مراحل معماری I (اول) و II (دوم) در محوطه هستند.

۳-۳- ترانشه III

این ترانشه در ابعاد ۵×۵ متر در محدوده جنوب‌شرقی تپه با هدف به دست آوردن بافت و فضاهای معماری ایجاد گردید. طی کاوش در ترانشه III به‌صورت افقی، ۳۹ کانتکست فرهنگی شناسایی شد. مواد فرهنگی

بەدست‌آمده از این ترانشه عبارت‌اند از سفال، استخوان، سنگ ساب، بخش‌هایی از ظروف سنگی، توکن، مهره سنگی، فلاخن گلی (شکل ۱۲) و ابزار استخوانی. در مجموع بیشترین بقایا و شواهد مرتبط با فضاهای معماری که نمایانگر بافت مسکونی جامعه روستایی تپه خالصه است، از این ترانشه بەدست‌آمده‌اند. کاوش در این ترانشه فقط بر روی بقایای معماری یک مرحله از سکونت (سومین مرحله معماری) انجام شده است و ادامه کاوش در لایه‌های زیرین در این مرحله متوقف شد.

۳-۴- ترانشه IV

ترانشه IV با ابعاد ۲×۲ متر در محدوده غربی تپه که بخشی از حجم آن برای مصارف مختلف (کشاورزی، ایجاد راه و غیره) برداشته‌شده، ایجاد گردید. طی کاوش در ترانشه IV، ۲۶ کانتکست شناسایی شدند. از ترانشه IV آثار معماری قابل‌توجهی به دست آمد که بر اساس آنها مراحل سکونت و معماری اول و دوم قابل شناسایی است.

۳-۵- ترانشه V

ترانشه V با هدف لایه‌نگاری و شناسایی توالی فرهنگی بخش مرکزی تپه، تقریباً در رأس و متمایل به شیب شمالی تپه ایجاد گردید (نقشه ۲). ترانشه مذکور در ابعاد ۵ متر در جهت شرقی ـ غربی و ۳ متر در جهت شمالی ـ جنوبی ایجاد شد. نقطه ثابت اندازه‌گیریِ تپه و هم‌سطح با نقطه جنوب‌شرقی ترانشه، ۱۶۰۰ متر بالاتر از سطح آب‌های آزاد قرار دارد. ترانشه V در بلندترین بخش تپه واقع‌شده و پیش از کاوش این انتظار وجود داشت که بیشترین لایه‌ها در این بخش از تپه قابل‌شناسایی و مطالعه باشد. پس از اتمام کاوش در ترانشه V، ۴۵ کانتکست (شامل ۲۳ لایه فرهنگی و ۲۲ ساختار معماری) و ۸ لایه رسوبی مشخص گردید (شکل ۵).

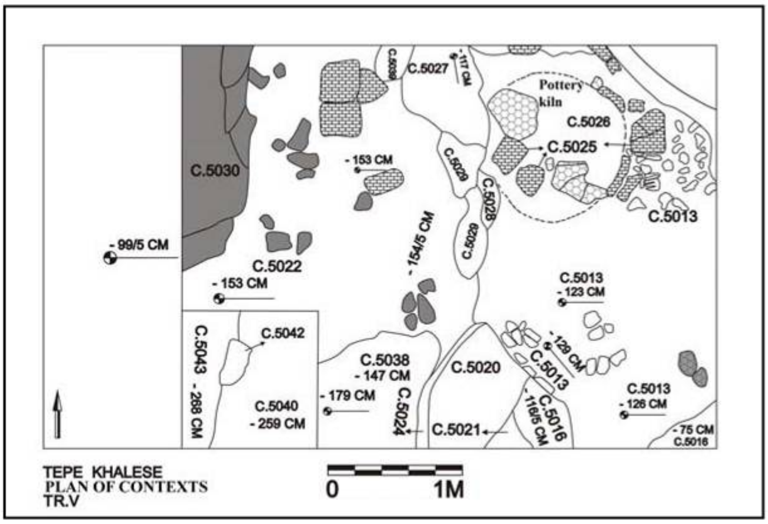

شکل ۵. بقایای معماری و کوره سفال‌پزی در ترانشه V -مرحلۀ سوم معماری (ولی پور ۱۳۸۸)

Fig 5: Architectural remains and pottery kiln in Trench V -third architectural phase- (Valipour 2009)

در این ترانشه بقایای یک کوره سفالگری نیمه دائم به دست آمد که در نوع خود از اولین شواهد بەدست‌آمده در باره ساختار اولیه کوره‌های سفالگری در فلات ایران محسوب می‌شود (Valipour et al. 2013؛ ولی‌پور، ۱۳۸۸). یافته‌های به دست آمده از ترانشه V شامل سفال، استخوان جانوری، مصنوعات سنگی، هاون، دسته

هاون، مهره سنگی (شکل ۱۰)، اشیاء نامشخص سنگی، مهره گلی، توکن، ابزار استخوانی، اشیاء استخوانی، پوسته صدف و میزان قابل توجهی جوش کوره است (شکل ۵).

در ترانشه V، ۳ مرحله معماری شناسایی شده است که از پایین‌ترین مرحله به بالا شماره گذاری شده‌اند. مراحل شناسایی‌شده در ترانشه V هر سه مرحله معماری در محوطه را در برمی‌گیرند؛ به بیان دیگر تنها در ترانشه V هر سه مرحله معماری (I، II و III) به‌دست‌آمده است.

۳-۶- گمانه پیشرو در ترانشه V

به علت وسعت ترانشه V (۳×۵ متر) و کشف سازه‌های معماری و حرارتی در بخش شمال شرقی این ترانشه، برای رسیدن به خاک بکر و بازسازی توالی لایه‌های فرهنگی، به فاصله ۱۰۰ سانتی‌متری از دیواره غربی، چسبیده به دیواره جنوبی ترانشه V، گمانه‌ای در ابعاد ۱۰۰×۱۰۰ سانتی‌متر ایجاد شد. ضخامتی نزدیک به ۲۶۰ سانتی‌متر از بافت محوطه در گمانه پیشرو مورد کاوش قرار گرفت و طی آن ۲۰ کانتکست شناسایی شد که ۱۲ کانتکست مربوط به نهشته‌های فرهنگی و ۸ کانتکست مربوط به لایه‌های رسوبی (بکر) است.

۳-۷- ترانشه VI

این ترانشه به فاصله ۸۵ سانتی‌متری شمال گمانه V با هدف لایه‌نگاری و شناخت عناصر مرتبط با ساختارهای معماری، در ابعاد ۳×۵ متر ایجاد گردید. طی کاوش در این ترانشه، ۲۸ کانتکست شناسایی شد که بیشتر آنها مربوط به بقایای معماری هستند. با توجه به کانتکست‌های به‌دست‌آمده، ترانشه VI، درون بافت استقراری محوطه قرار داشته و بیشتر لایه‌ها (به مانند لایه‌های خاکستر) نیز در ارتباط با بقایای معماری و یا حاصل از دورریزهای مربوط به فعالیت‌های روزمره هستند. یافته‌های فرهنگی به دست آمده از ترانشه VI شامل توکن، ابزار استخوانی، مهره استخوانی و چند شی استخوانی نامشخص می‌شوند.

در ترانشه VI آثار دیوار و ساختارهای مرتبط با معماری به دست آمده است که دو مرحله معماری را بر اساس آنها می‌توان تشخیص داد که دربرگیرنده مرحله II (دوم) و مرحله III (سوم) سکونت در محوطه می‌شود.

۴.اقتصاد معیشتی

از جمله مدارک مستقیم برای درک اقتصاد معیشتی این محوطه بقایای گیاهی و جانوری است، همچنین مدارک غیرمستقیمی نیز وجود دارند که حاوی اطلاعاتی در خصوص برخی فعالیت‌های مربوط به اقتصاد معیشتی، فعالیت‌های تولیدی و مصرفی هستند. از آنجایی که نظام اقتصادی و معیشتی جوامع پیش از تاریخ وابسته به منابع طبیعی بوده است، بنابراین اطلاع از محیط طبیعی و منابع موجود در محدوده و شیوه ارتباط مردمان با این منابع نیز می‌تواند دربردارنده اطلاعات مفیدی از وضعیت اقتصادی محوطه در آن دوران باشد.

موقعیت مکانی تپه خالصه، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، منطقه‌ای غنی از منابع وحشی و مناسب برای کشت و دامداری است و امکان استفاده از طیف گسترده‌ای از انواع الگوهای معیشتی شامل جمع‌آوری و بهره‌برداری از منابع گیاهی نظیر ریشه‌های وحشی، سبزیجات، ماهیگیری و صید منابع دریایی مانند صدف‌ها و شکار حیواناتی چون پستانداران شامل غزال‌ها، گاوسانان و غیره را فراهم ساخته است. به دلیل توانایی و کشش زیست‌محیطی منطقه مورد مطالعه، برای تأمین مواد غذایی مردمان ساکن در آنجا و همچنین دام‌هایشان، این چنین به نظر می‌رسد که در محدوده‌ای نه چندان وسیع بدون نیاز به تردد مداوم به مناطق دیگر، نیازهای اساسی خود را تأمین می‌کردند.

۴-۱- بقایای گیاهی

نمونه‌های گیاهی به‌دست‌آمده از محوطه تپه خالصه توسط جید وایتلم [۱] در موسسه باستان‌شناسی دانشگاه آکسفورد[۲] شناسایی و مورد مطالعه قرار گرفت (Whitlam, 2015). بقایای گیاهی به روش شناورسازی نمونه های خاک در دستگاه شناور ساز نیمه خودکار در زمان کاوش به دست آمدند (جدول ۱) [۳]. به‌منظور کسب نتایج دقیق‌تر، برای گردآوری نمونه‌ها از هر سه مرحله استقراری در محوطه،[۴] همچنین لایه‌ها، بافت‌ها و سازه‌های مختلف در هر شش گمانه مورد کاوش، نمونه‌برداری انجام شد (جدول ۳). بیشترین نمونه‌های جمع‌آوری‌شده متعلق به مرحله سوم و از بافت‌های خاکستر و آوار سطوح سوخته است که مواد گیاهی به صورت متراکم در این نقاط یافت شدند (شکل ۶ و شکل ۷). وضعیت ماندگاری بقایای گیاهی ذغال شده در محوطه عموماً مطلوب است و این خود عامل مهمی در شناسایی و تعیین انواع گونه‌های یافت شده است. نتایج حاصل از این مطالعات، الگوهای استفاده و بهره‌برداری از منابع گیاهی همچون تولید مواد غذایی و مصرف سوخت را در این محوطه در دوره نوسنگی بازگو می‌کند. طیف متنوعی از محصولات کشاورزی در این محوطه به دست آمد؛ در مجموع تعداد ۲۰۲۷۵ نمونه بقایای گیاهی بررسی و مطالعه شد. این بقایا مربوط به ۹۲ رده و گونهٔ مختلف از گیاهان می‌شوند. فراوانی و کثرت نسبی این رده‌ها در مرحله‌های مختلف متفاوت است (شکل ۸). مشخصهٔ مرحله اول و مرحله دوم دانه‌های غلات و حبوبات دانه درشت، به ویژه گندم و جو است، در حالی که مشخصه مرحله سوم گونه‌ای گیاه وحشی از تیره شب‌بوها به نام خردل وحشی است (Whitlam,et al, 2019).

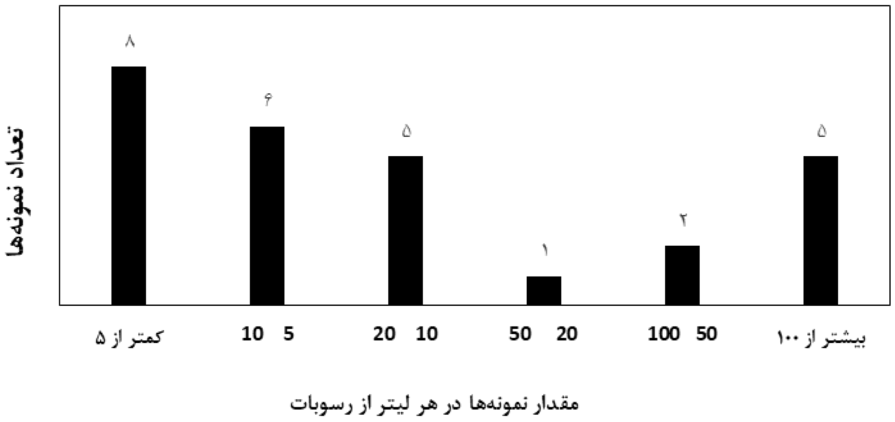

شکل ۶. فراوانی نمونه‌های گیاهی در هر لیتر از رسوبات
Fig 6: The frequency of plant samples per liter (Whitlam 2015)

۴-۱-۱- غلات

اصلی‌ترین غلات شناخته‌شده در تپه خالصه جو و گندم است. با توجه به فراوانی این محصولات در مقایسه با دیگر گونه‌های گیاهی شناسایی‌شده، این‌گونه به نظر می‌رسد که این غلات نقش بسزایی در معیشت ساکنان

1. Jade Tamsin Whitlam
2. Institute of Archaeology in Oxford

این محوطه داشته‌اند. در بین انواع جو یافت شده هر دو نمونه دانه و ساقه جو شش ردیفه و در بین گندم‌ها، گندم نان بیشترین فراوانی را دارد (Whitlam, 2015). از دیگر نمونه گندم‌های به‌دست‌آمده می‌توان به گندم اینکورن (دانه‌ریز) تک دانه[1]، گندم امر[2](گندم دانه درشت) و گندم نوع جدید[3] اشاره کرد (Whitlam et al, 2019: 7). قابل ذکر است که تعداد بسیار زیادی از نمونه‌های موجود در گروه‌های جو و گندم، یعنی تقریباً نیمی از کل دانه‌های غلات ثبت‌شده، قابل‌شناسایی نبودند و نمی‌توانند به گونه یا رده‌ای خاص منسوب شوند (Whitlam, 2015). با توجه به نمونه‌های به‌دست‌آمده می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مجموع حداقل ۵ و احتمالاً تا ۷ محصول از غلات در این محوطه کشت شده است. دامنه غلات شناسایی‌شده در این محوطه، مطابق با یافته‌های محوطه‌های سنگ چخماق (Fuller, 2014: 33-36)، چهاربنه (Fazeli et al., 2009) و جیتون (Charles and Bogaard, 2010) است و به زنجیره‌ای از کشت محصولات زراعی غلات در طول کریدور شمال ایران در نوسنگی متأخر اشاره می‌کند. مطالعات باستان‌گیاه‌شناسی در محوطه‌های نوسنگی در دشت قزوین از قبیل تپه چهاربنه و ابراهیم‌آباد، شواهد حضور غلاتی مانند گندم نان، گندم امر، جو دو ردیفه و جو پوست‌کنده، عدس و نخود فرنگی را در کنار برخی از گونه‌های گیاهان وحشی آشکار کرده است (فاضلی و دیگران، ۱۳۸۶الف و ب).

شکل ۷. فراوانی نمونه‌های گیاهی به تفکیک بافت‌های مختلف
Fig 7: Frequency of plant samples from different contexts (Whitlam 2015)

۴-۱-۲- حبوبات

یکی از مهم‌ترین یافته‌های گیاهی به‌دست‌آمده از این محوطه حبوبات است. اگرچه بقایای این‌گونه از نظر تعداد محدود و بر خلاف غلات، در محوطه تپه خالصه نسبتاً کمیاب است، اما وجود حبوبات در این محوطه با

1. Einkorn (Triticum monococcum L)
2 .Emmer (Triticum cf. dicoccum Schrank ex. Schubl)
3 .Triticum “new-type”

توجه به عدم حضور آنها در محوطه‌های هم زمان منطقه، بسیار حائز اهمیت است و شواهد حضورشان در تپه خالصه برای نخستین بار، دامنه کشت حبوبات را در اواخر دوره نوسنگی به شمال ایران گسترش می‌دهد (Whitlam et al, 2019: 13).

نکته قابل توجه این است که، در حالی که حبوبات در دوره نوسنگی از محوطه‌هایی همچون مهرگره[1] تاکنون به دست نیامده است (Costantini, L., and B. Allchin, 1983)، انواع عدس و ماشک در محوطه‌های نوسنگی در قفقاز به ثبت رسیده است. به‌عنوان مثال می‌توان به محوطه‌های نوسنگی متأخر آراتاشن[2] و آکناشن[3] در ارمنستان اشاره نمود که هر دو محوطه مربوط به هزارهٔ ششم پیش از میلاد است (Hovsepyan, R., and G. Willcox, 2008).

شواهد کشت حبوبات در تپه خالصه، می‌تواند بر این مساله اشاره داشته باشد که در شمال‌غربی ایران مسیری وجود داشته است که طی دوره نوسنگی این محصولات از طریق آن به شمال اوراسیا گسترش یافته‌اند. این در حالی است که از عصر مفرغ و احتمالاً در مراحل و دوره‌های بعدی پراکندگی محصولات زراعی، شواهد گستردهٔ کشت حبوبات در ایران شمالی و آسیای میانه از جمله، در تپه حصار دامغان (Costantini and Dyson, 1990)، جارکوتان[4] در ازبکستان، گنور[5] و آنو در ترکمنستان (Miller, 1993,1999, 2003) به‌دست‌آمده است. این یافته‌ها نیازمند ارزیابی‌های بیشتر در چهارچوب مدل‌های فعلی برای پی بردن به مبادلات فرامرزی محصولات زراعی است که نشان می‌دهد این اتفاق در چندین مسیر مختلف و در چندین منطقه مختلف در پیش از تاریخ رخ داده است، زیرا محصولات زراعی که در جنوب‌غربی آسیا تکامل یافته بودند با محیط و کانتکست‌های اجتماعی- فرهنگی جدید سازگار شدند (Whitlam et al, 2019: 13). مجموعه داده‌های به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که گسترش کشاورزی خارج از هلال حاصلخیز شرقی و به سمت شمال‌غربی ایران بر پایه مجموعه محصولات غلات و حبوبات بوده است (Whitlam et al, 2019: 15).

حبوبات به‌دست‌آمده از این محوطه اندک است و در این بین به جز عدس که مکرراً شناسایی شده است گونه‌های دیگر حبوبات بسیار کم یافت است. کمبود نسبی حبوبات در مقایسه با غلات، ممکن است نشانگر میزان وابستگی بیشتر رژیم غذایی ساکنان این محوطه به غلات باشد، چراکه در دیگر محوطه‌های نوسنگی این مناطق نیز به همین صورت بوده است، اما این احتمال هم وجود دارد که این تفاوت در نتیجه روش‌های مختلف پرورش و آماده‌سازی برای مصرف باشد. با این حال، فراوانی خرده‌هایی از ساقه و بقایای احتمالی پوسته و غلاف حبوبات که در تمام مراحل یافت شده است، قابل ملاحظه است (Whitlam, 2015). ممکن است این کثرت، شواهد احتمالی از پردازش حبوبات در محوطه خالصه باشد که نشان می‌دهد این محصولات احتمالاً پیش از آنکه برای پخت و پز و مصرف آماده شده باشند و پوست آنها جدا شده باشد، به محوطه آورده شده و در غلاف‌هایشان ذخیره شده‌اند.

وجود ساقه غلات و حبوبات در نمونه‌ها، شواهدی در خصوص احتمال انجام مراحل اولیه پردازش محصولات در مجاورت سکونتگاه و یا در خصوص ذخیره‌سازی محصولات در محوطه در اختیار ما قرار می‌دهد.

1. Mehrgarh
2. Aratashen
3. Aknashen
4. Djarktun
5. Gonur

قابل ذکر است که حضور تعداد زیاد دانه‌های جویده شده در کنار حضور پر رنگ سبوس و ساقه گیاهان تأییدی بر ادعای ذخیره‌سازی محصولات کشاورزی در محوطه است. این بقایا همچنین می‌تواند منابعی در دسترس و سهل‌الوصول برای مصالح ساختمانی و نیز مواد سوختی برای پخت‌وپز و ساخت سفال تأمین کنند (Whitlam et al, 2019: 10-14).

۴-۱-۳- گیاهان وحشی

چندین گونه از گیاهان وحشی در این محوطه شناسایی‌شده است. مهم‌ترین آنها در این مجموعه مربوط به‌گونه‌ای از تیره شب‌بوها به نام خردل وحشی است که در مرحله سوم معماری و سکونت در خالصه به طور فراوانی افزایش یافتند. ۸۷٫۶ درصد از کل گیاهان تپه خالصه مربوط به این‌گونه می‌باشند و ۹۹/۷ درصد از آن به مرحله سوم تعلق دارد (Whitlam, 2015). در مورد کاربرد و خاستگاه این‌گونه از گیاهان فرضیه‌های مختلفی را می‌توان بیان نمود. فرضیه نخست این است که هنگام برداشت محصول به‌عنوان علف‌های هرز به همراه محصولات برداشت‌شده وارد محوطه شده باشند که با توجه به فراوانی قابل توجه آنها نسبت به بقایای محصولات گیاهی این احتمال را حذف می‌کنیم. همچنین با توجه به اندازه نسبتاً بزرگ و احتمال کم سالم ماندن در فرآیند هاضمه حیوانات، بعید است بقایای این گیاه از طریق حیوانات به محوطه رسیده باشند و از فضولات حیوانی استخراج شده باشند. برای تأیید این استنباط می‌توان گفت که بسیاری از نمونه‌های سالم به‌دست‌آمده از این گیاه، غالباً با ساقه‌چوبی متصل به خود کشف شده‌اند، بنابراین بعید است که از فرایند هضم نشخوارکنندگان عبور کرده باشند. از سوی دیگر می‌دانیم که آنها به‌عنوان ماده غذایی یا منبع روغن مورد استفاده نبوده‌اند؛ همان‌طور که برای گونه‌های خردل وحشی در دیگر محوطه‌های عصر نوسنگی نیز این‌گونه گفته شده است، به‌عنوان مثال در چاتال هیوک در آناتولی مرکزی (Bogaard et al., 2013) و محوطه‌های نوسنگی متأخر مانند آراتاشن[1] و آکناشن[2] در ارمنستان (Whitlam et al, 2019: 12; Hovsepyan and Willcox, 2008).

محتمل‌ترین توضیح درباره وجود خردل‌های وحشی که به‌وفور در تپه خالصه یافت شده‌اند، این است که آنها به‌عنوان سوخت مورد استفاده قرار می‌گرفتند. این فرضیه به‌واسطه تراکم بالای خردل‌های وحشی در سازه‌های حرارتی محوطه که اکثر آنها از نهشته‌های درون و اطراف کوره سفال در ترانشه V به‌دست‌آمده‌اند، تأیید می‌شود. همان‌طور که گفته شد، بسیاری از خردل‌های وحشی به همراه ساقه متصل به آنها به‌دست‌آمده اند که نشان می‌دهد گیاه به همراه ساقه جمع‌آوری شده است. جمع‌آوری این دسته از گیاهان که کوچک - در حدود ۱۰ تا ۴۰ سانتی‌متر- هستند و شاخه‌های زیادی دارند، آسان بوده و نیز منبع مناسبی برای سوخت محسوب می‌شوند (Whitlam et al, 2019: 12). سبوس و ساقه گیاهان در کنار نقش مهمی که برای تغذیه دام ایفا می‌کردند در تهیه سوخت نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. از دیگر موادی که احتمالاً به‌عنوان منابع سوختی در تپه خالصه مورد استفاده قرار گرفتند چوب و بعضی از گونه‌های دیگر بذرهای وحشی مانند مرکبان / دِرمَنه[3] است (Whitlam, 2015). گیاهان وحشی خوراکی در محوطه خالصه کمتر دیده شده است؛ تنها گونهٔ یافت شده در این محوطه که می‌توان برای آن نقشی در رژیم غذایی در نظر گرفت بادام است.

1. Aratashen
2. Aknashen
3. Compositae / Artemisia

احتمال اینکه سایر گونه‌های وحشی نیز به‌عنوان مواد خوراکی مصرف شده باشند وجود دارد، اگرچه این امکان که به همراه محصولات و مواد دیگر به محوطه وارد شده باشند منطقی‌تر به نظر می‌رسد. علیرغم کمبود قابل توجه گیاهان وحشی خوراکی در بقایای گیاهی شناسایی شده در این محوطه، نباید با اطمینان، مصرف گیاهان وحشی خوراکی را در رژیم غذایی ساکنان محوطه خالصه کم اهمیت برشمرد و به طور قطع با توجه به شواهدی که در حال حاضر موجود است، می‌توان این چنین نتیجه گرفت که رژیم غذایی آنها گسترده‌تر از آنچه ما استنباط می‌کنیم بوده است (Whitlam et al, 2019: 14). دیگر گونه‌های گیاهان وحشی نیز در تپه خالصه شناسایی شده‌اند که فهرست کامل این گیاهان در جدول ۲ آمده است (Whitlam, 2015).

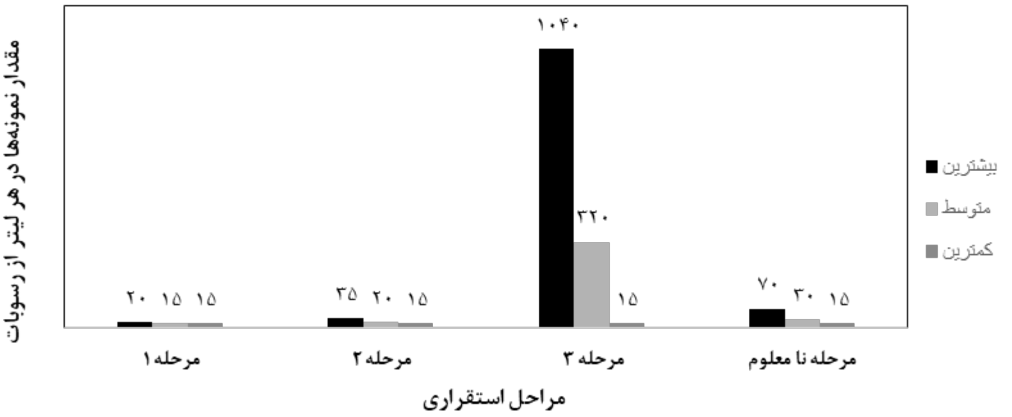

شکل ۸. فراوانی نمونه‌های گیاهی به تفکیک مراحل استقراری

Fig 8: Frequency of plant samples according to the settlement phases (Whitlam 2015)

۴-۲- بقایای جانوری

بقایای استخوانی مربوط به جانوران در تمامی ترانشه‌های کاوش شده به دست آمده است. گزارش حاضر صرفاً بر مبنای مطالعه بر روی نمونه‌های به دست آمده از ترانشه V ارائه می‌شود. این نمونه‌ها توسط آنا گرزاک مطالعه شده است (Grezak *et al.* 2010). طی مطالعات مقدماتی انجام‌شده بر روی بقایای استخوانی به‌دست‌آمده از ترانشه V، نکات فراوانی در مورد الگوی معیشت جامعه خالصه آشکار شده است. ترانشه V به دلیل اینکه دارای توالی لایه‌نگاری از روی خاک بکر تا بالاترین سطح است، دارای اهمیت زیادی در مطالعه آثار و بقایای جانوری است. بقایای استخوانی که به‌صورت مقدماتی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند در حدود ۱۳۶۰۰ قطعه است. در حدود ۹۷۰۰ قطعه از استخوان‌ها از لحاظ اندامی و گونه‌شناسی، شناسایی شدند که نزدیک به ۷۱ درصد از کل مجموعه را به خود اختصاص می‌دهد (جدول ۴). متأسفانه قطعات بسیار ریز و شکسته شده بوده‌اند و به همین دلیل تشخیص اینکه آیا این‌گونه خرد شدن حاصل فرایند قصابی کردن و یا حاصل فرایندهای تافانومیکی بوده است، دشوار می‌نمود. بر روی کمتر از ۵ درصد از استخوان‌ها آثار و نشانه‌های عملیات قصابی و خرد کردن گوشت به چشم می‌خورد. برخی از نشانه‌ها حاصل شکستن و بقیه حاصل بریدن و قطعه‌قطعه کردن بودند. بر روی برخی قطعات استخوانی نیز شواهدی از در معرض حرارت قرار گرفتن مشاهده می‌شود.

حجم زیادی از استخوان‌ها مربوط به پستانداران بودند. البته این مجموعه با یک استخوان پرنده (۱ دهم درصد) و ۲۰ استخوان لاک‌پشت (۲۱ دهم درصد) همراه است. بقایای پستانداران مربوط به این گونه‌ها می‌شوند: گاوسانان (گاو اهلی)، گوسفند سانان (بز و گوسفند اهلی و وحشی)، خوک سانان (احتمالاً خوک اهلی)، اسب سانان (گورخر کوچک)، آهو سانان، گوشت‌خواران، خرگوش کوچک، گوشت‌خواران کوچک و جوندگان. معمول‌ترین بقایا مربوط به گوسفند و بز می‌شود (۹۰ درصد از کل بقایای قابل‌شناسایی). به نظر می‌رسد که اکثریت دو گونه ذکر شده متعلق به حیوانات اهلی هستند که احتمالاً با اندازه‌گیری‌های استخوان‌ها این مسئله تأیید می‌گردد. نتیجه مشابهی نیز در مورد استخوان‌های گاو و خوک نیز حاصل می‌گردد. متأسفانه درجه شکستگی بقایای استخوانی به‌قدری زیاد است که تنها قسمت تحتانی تعداد اندکی از استخوان‌ها قابل‌اندازه‌گیری هستند (Grezak *et al*. 2010: 59-60; Valipour *et al*. 2012b).

۴-۳- سایر مواد فرهنگی

بیشترین حجم مواد فرهنگی این محوطه، قطعات سفالی هستند؛ سفال‌های این محوطه علاوه بر شاخصه‌های محلی و بومی شاخصه‌های فرامنطقه‌ای نیز دارند (داودی، ۱۳۹۰). اکثر سفال‌های این محوطه ساده و بدون نقش هستند. سفال‌های خام و پخته نشده، چانه‌های گل، جوش کوره و نیز دیواره کوره و در کنار آن مقدار قابل توجهی سوخت به‌دست‌آمده حکایت از این دارد که ساکنین این محوطه سفال‌های مورد نیاز خود را در محل می‌ساخته‌اند (Valipour et al. 2013). یافته‌های سفالی به‌دست‌آمده از تپه خالصه، از لحاظ تطبیقی-مقایسه‌ای، مشابه یافته‌های سفالی به‌دست‌آمده از محوطه‌های مربوط به فاز نوسنگی جدید (فاز نوسنگی با سفال) در مناطق همجوار است. یافته‌های سفالی تپه خالصه با محوطه‌هایی همچون تپه چهاربنه در دشت قزوین (Fazeli *et al*. 2009: 10, tab. 7) و تپه حاجی فیروز در منطقه آذربایجان (Voigt, 1976: Tab. 28 & 30) قابل قیاس است که بر اساس تاریخ‌گذاری‌های مطلق ارائه‌شده برای محوطه‌های فوق‌الذکر، تاریخ نسبی تپه خالصه به نیمه اول هزاره ششم قبل از میلاد (بازه زمانی ۶۰۰۰ تا ۵۶۰۰ قبل از میلاد) بازمی‌گردد.

ظروف سفالی به‌دست‌آمده از تپه خالصه بیشتر کاربری نگهداری و پخت‌وپز داشته‌اند. محل تهیه غذا و پخت‌وپز را می‌توان در ارتباط با سازه‌های حرارتی دانست؛ با توجه به موقعیت سازه‌های به‌دست‌آمده احتمال می‌رود برای پخت‌وپز علاوه بر درون فضای مسقف از فضای بیرونی نیز استفاده شده باشد؛ احتمالاً در فصول گرم که امکان استفاده از فضای بیرونی وجود دارد، در خارج از فضای مسقف و در فصول سرد درون ساختمان‌ها طبخ داشته‌اند. توزیع فضایی مربوط به محل نگهداری ظروف ذخیره‌سازی مانند سبوهای بزرگ و خمره‌ها به دست نیامده است؛ از تعداد نسبی این ظروف در هر خانه نیز بی‌اطلاعیم. بنابراین فهم سهم گیاهان در رژیم غذایی هر خانوار دشوار است. علی‌رغم وجود شواهد مستقیم کشت گندم و جو، کمبود برخی از ابزار-های سنگی مانند تیغه‌های سنگی، دست‌آس و سنگ آسیاب در میان یافته‌ها که از مشخصات جوامع کشاورز و دامدار است، از موارد پرسش برانگیز است. البته ابزار مخصوص آسیاب کردن همچون مشته‌های سنگی که عملیات آماده‌سازی و بهره‌وری از غلات را نشان می‌دهند، نیز به‌دست‌آمده است. کمبود این ابزارها ممکن است به دلیل استفادهٔ آنها از کوبه‌های چوبی به‌جای همتای سنگی آنها بوده باشد، ابزاری که هنوز هم استفادهٔ از آنها در بسیاری از روستاها مرسوم است.علی‌رغم اینکه بسیاری از ابزارهای به کار رفته ممکن است از جنس مواد آلی بوده و باقی نمانده باشند؛ اما برخی از اشیاء مکشوفه از تپه خالصه (ولی‌پور، ۱۳۸۸) را می‌توان به

استفاده و بهره‌وری از حیوانات منسوب کرد؛ شاید بتوان ریز تیغه‌ها و تراشه‌های سنگی به‌دست‌آمده را در این زمینه ارزیابی نمود. برخی از ابزارهای استخوانی به دست آمده می‌تواند به فعالیت‌هایی در فرآوری پوست حیوانات برای اهداف کاربردی در زمینه دوخت و دوز یا شبیه آن منسوب شود. سردوک‌های گلی مکشوفه از مطمئن‌ترین ابزارهایی هستند که حاکی از بهره‌برداری از مو و پشم دو گونه بز و گوسفند اهلی و تولید منسوجات و آشنایی آنها با ریسندگی و بافت پوشاک و نظایر آن خبر می‌دهد.

تعداد قابل توجه توکن‌های گلی به دست آمده -بیش از ۲۰۰ نمونه- که اکثراً برای محاسبات غلات، حبوبات و پس از آن برای احشام به کار می‌رفته‌اند (ولی پور، ۱۳۸۸)؛ اهمیت غلات و حبوبات و احشام را تأیید می‌کنند. حجم عظیم و تنوع آنها حاکی از این است که موضوع مبادله و الگوهای شمارش و ثبت و ضبط‌های اولیه، همگی در این جامعه اهمیت پیدا کرده‌اند (فاضلی، ۱۳۹۹). توکن‌ها مشخص می‌کنند آنها از لحاظ رشد محصولات دامی و یا گیاهی در شرایطی بوده‌اند که می‌توانستند منابع غذایی و اقتصادی خود را ثبت نمایند، در نتیجه جامعه‌ای را نشان می‌دهد که آرام آرام به سمت رتبه‌بندی‌های اجتماعی پیش می‌رود، اگرچه هنوز جامعه‌ای برابر به نظر می‌رسد. مبادلات در این روستا بیشتر مربوط به محصولات و مواد خام بومی و درون منطقه‌ای است. توکن‌های مکشوفه (شکل ۱۱) به همراه فضاهای معماری، مهرها (شکل ۱۴) و سفال‌ها همچنین نماینده وجود مالکیت‌های فردی و اجتماعی و بیانگر آغاز و رشد پیچیدگی‌های اجتماعی در جامعه تپه خالصه نیز است.

شکل ۹. (راست): قاشق استخوانی به دست آمده از ترانشه I؛ شکل ۱۰. (مرکز): پاشنه در یا مهره سنگی به دست آمده از ترانشه IV؛ شکل ۱۱. (چپ): توکن‌های مخروطی و کروی به دست آمده از ترانشه II (ولی پور ۱۳۸۸)

Fig 9: (Right): Bone spoon from Trench I; Fig 10: (Center): stone bead from Trench IV; Fig 11: (Left): Tokens from Trench II (Valipour 2009)

آن چنانکه پیشتر گفته شد، طی کاوش در این محوطه سه مرحله معماری و سکونت آشکار گردید. به دلیل کوچک بودن ترانشه‌های کاوش شده در تپه خالصه فضاهای معماری به صورت کامل به دست نیامده است. بنابراین هرچند که با توجه به ضخامت تقریباً برابر دیوارهای مکشوفه و نیز ابعاد به نظر یکسان خشت و چینه‌ها و نیز نوع مصالح به کار رفته می‌توان احتمال داد که مردمان این روستا در فضاهای معماری تقریباً همسان و مشابه سکونت داشته‌اند، اما اطلاعات ما از ابعاد و اندازۀ واحدهای مختلف ناکافی است و در مورد برابری یا متفاوت بودن واحدهای معماری و فضاهای مسقف مردمان روستا نمی‌توان با اطمینان نظر داد. علاوه بر این مساله همچنین اطلاع ناکافی در مورد توزیع و پراکندگی انواع مختلف یافته‌ها و ارتباط آنها با سازه و یا فضایی که در آن کشف‌شده به ما امکان بازسازی کاربری فضاها را نمی‌دهد و از محل انجام بسیاری از فعالیت‌های مردمان روستا نمی‌توان سخن گفت. همان‌طور که گفته شد با توجه به یافته‌های به‌دست‌آمده

می‌توان به طور محتاطانه‌ای احتمال داد آنها در خانه‌های شبیه به هم که با ساده‌ترین مصالح ساختمانی در دسترسشان ساخته شده، زندگی می‌کردند.

شکل ۱۲. (راست): فلاخن‌های گلی به دست آمده از ترانشه III؛ شکل ۱۳. (مرکز): پیکرک گلی به دست آمده از ترانشه II؛ شکل ۱۴. (چپ): مهر استامپی (؟) به صورت گل پخته، به دست آمده از ترانشه II (ولی پور ۱۳۸۸)

Fig 12: (right): clay balls from Trench III; Fig 13: (Center): A clay figurine from Trench II; Fig 14: (Left): A stamp seal (?) from Trench II (Valipour 2009)

به نظر می‌رسد هر خانوار از قسمتی از خانه به‌عنوان انبار استفاده کرده است و در خمره‌ها و سبوها با اطمینان بالا و یا شاید ظروف کوچک‌تر دیگر، مواد غذایی خود را نگهداری می‌کردند. با توجه به کشف سازه‌های حرارتی در هر دو فضای مسقف و باز، احتمالاً طبخ غذا هم در داخل و هم در خارج از ساختمان انجام می‌گرفته است. همچنین سازه‌های حرارتی که در فضای مسقف خانه تعبیه شده بودند برای گرم کردن فضای داخل ساختمان در فصول سرد نیز استفاده می‌شده‌اند. آن قسمت از خانه که در آن سازه حرارتی نیز پیداشده احتمالاً مهم‌ترین بخش خانه یعنی اتاق نشیمن است. از کاربری مکانی محل دفن سه کودک و ارتباط آنها با یکدیگر اطلاعات کافی در اختیار نداریم.

۳.نتیجه

عموماً محوطه‌های دوره نوسنگی دارای شاخصه‌های بومی و محلی بوده و معیشت آنها مبتنی بر خودبسندگی اقتصادی است؛ با وجود این بنا به ویژگی فرهنگ و انتشار آن و عوامل مؤثر بر آن یا با توجه به همسانی‌های فرهنگی بر مبنای مشابهت‌های زیست‌محیطی، می‌توان برخی تشابهات فرهنگی را بین محوطه‌های نوسنگی آشکار و مشخص ساخت. ممکن است برخی از عناصر فرهنگی بر مبنای الگوهای مختلف انتشار طی سده‌ها و یا یکی دو هزاره از مناطقی به مناطق دیگر منتشر شده باشد. اما صراحتاً نمی‌توان در اینجا از آنها به‌عنوان برهمکنش‌های فرهنگی مستقیم یاد کرد. بر این اساس می‌توان برخی مشابهت‌های فرهنگی یا وجود عناصر فرهنگی مشترک را در فرهنگ مادی تپه خالصه و محوطه‌هایی چون چهاربنه و ابراهیم‌آباد (فاضلی، ۱۳۸۵الف: ۳۴؛ فاضلی، ۱۳۸۵ب: ۲۴۱، تصویر ۴۵) در دشت قزوین و حاجی فیروز در آذربایجان (Voigt, 1976: Tab. 28 & 30; Voigt, 1983: 349-350) مشاهده نمود. به‌عنوان نمونه سنت‌های سفالی تپه خالصه اگرچه دارای شاخصه‌های محلی و بومی هستند اما برخی از عناصر سبکی آن قابل مقایسه با محوطه‌های یاد شده است. در این خصوص می‌توان سنت تدفین نوزادان در داخل ظرف و در زیر کف خانه‌های مسکونی را با محوطه حاجی فیروز مقایسه نمود (Voigt, 1976: 272, fig. 67 a, b & c)؛ و همین‌طور برخی مشابهت‌های فرهنگی دیگر در سایر ارکان فرهنگی اجتماعی و اقتصادی تپه خالصه را با جوامع هم‌زمان در پیرامون خود مورد ارزیابی قرار داد.

صرف نظر از برخی تشابهات بین مواد فرهنگی، الگوی استقرار این زیست‌بوم متفاوت از دشت قزوین است. به‌طوری‌که فرهنگ‌های اولیه نوسنگیِ دشت قزوین دارای استقرارهای موقت و نیمه دائم با الگوی معیشت فاقد کشاورزی روشمند بوده‌اند (Fazeli *et al.* 2009: 16)، در صورتی که حوضه آبریز ابهر رود با الگوی استقرار دائم- در تپه خالصه- احتمالاً فرایندی متفاوت از منطقه یاد شده، در شکل‌گیری جوامع روستانشین اولیه طی نموده است.

در رابطه با سازمان تولید و سطح پیچیدگی جامعه تپه خالصه این گونه به نظر می‌رسد که تولید سفال در مراحل اولیه سکونت در این محوطه در سطح تولید خانگی بوده است. احتمالاً سفال‌ها در مراحل اولیه توسط زنان و با فنّاوری ساده و فقط برای مصرف خانواده تولید می‌شده‌اند. شواهد و مدارک حاکی از این است که سفال‌های مرحله اول و دوم در فضای باز و در سازه‌های حرارتی داخل یا خارج از ساختمان پخته می‌شده‌اند. اما به مرور در مرحله سوم سکونت در کنار تولید خانگی به مرحله‌ای از تولید و ساخت سفال رسیده‌اند که نشان می‌دهد تنها به‌منظور مصرف تولید نمی‌شده، بلکه ارزش مبادله‌ای نیز پیدا کرده است؛ یعنی علاوه بر تولید به‌منظور مصرف، احتمالاً مازاد آن را به‌صورت کالا به کالا مبادله می‌کردند. این سطح از تولید می‌توانسته است در کنار سایر فرایندهای تولیدی چون کشاورزی و دامداری به اقتصاد معیشتی ساکنان کمک نماید. در این مرحله از تولید نیز معمولاً ساخت سفال‌ها توسط زنان انجام می‌گرفته است، عموماً این سطح از تولید را به‌عنوان صنایع خانگی محسوب می‌کنند (Rice, 2010). کوره نیمه دائمی [۵] مکشوفه از تپه خالصه (Valipour et al, 2013) و میزان شایان توجه سوخت گیاهی به‌دست‌آمده، حاکی از آغاز سازمان‌دهی‌های اولیه برای تولید سفال مبتنی بر پخت در فضای بسته است (ولی‌پور، ۱۳۸۸) که از ویژگی‌ها و پیش‌زمینه‌های تخصص‌گرایی در دوره‌های بعدی محسوب می‌شود.

نتایج به‌دست‌آمده از مطالعه بر روی بقایای گیاهی این محوطه منعکس‌کنندهٔ کاهش وابستگی به الگوهای پیشین یعنی بهره‌گیری از گیاهان وحشی و تأکید و تمایل آنها به بهره‌برداری از گیاهان تولیدی است. با توجه به نتایج حاصل از مطالعات گیاه باستان‌شناسی محوطه، می‌توان نتیجه گرفت که یکی از پایه‌های اقتصاد معیشتی تپه خالصه مبتنی بر کشت غلات به‌خصوص کشت جو و گندم و نیز حبوبات بوده است. به سبب کمبود نسبی حبوبات در مقایسه با غلات، اگر این کمبود ناشی از تفاوت در شیوه‌های نگهداری و بهره‌برداری از آنها نباشد، می‌توان به میزان اهمیت بیشتر غلات به نسبت حبوبات در نزد ساکنین تپه خالصه اشاره کرد. گندم و جو از گونه‌های اصلی در اقتصاد معیشتی مبتنی بر تولید خوراک و نیز از بنیادی‌ترین مواد غذایی مورد استفاده هستند که تقریباً در تمام محوطه‌های باستانی دوره نوسنگی یافت شده‌اند.

همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد، جو و گندم در بین اقلام تولیدی بیشترین فراوانی را دارند، این محصولات نیاز آبی پایین و عملکرد بالایی دارند. در این منطقه با توجه به موقعیت جغرافیایی مساعد، وجود اراضی مناسب کشت، منابع غنی آبی همچون رودخانه دائمی و همچنین بالا بودن سطح آب‌های زیرزمینی منطقه و بارندگی مکفی این امکان را به وجود می‌آورد که جامعه تپه خالصه از منابع گیاهی و جانوری متنوعی در این زیست محیط برخوردار باشند. برای کشت دیم بارش سالانه حداقل ۲۵۰ تا ۵۰۰ میلی‌لیتر مورد نیاز است و شهرستان خرمدره بارش سالانه حدوداً ۲۶۸/۶ میلی‌لیتر در سال را دارد. امروزه نیز حدود ۷۰ درصد از محصول جو استان از طریق کاشت دیم به دست می‌آید (افشین، ۱۳۷۳: ۳۲۱).

در مرحله سوم معماری که آخرین مرحله سکونت در محوطه است، با تراکم بسیار بالای خردل وحشی و دیگر گونه‌های گیاهان وحشی -البته به میزانی کمتر نسبت به خردل وحشی- که در مراحل قبلی بسیار انگشت شمارند مواجه هستیم. گیاه خردل وحشی از گیاهان خودرو آن منطقه است و از فزون‌ترین علف‌های هرز مزارع گندم و جو نیز به حساب می‌آید. با توجه به وجود کوره و به دست آمدن حجم کثیری از این گیاهان در سازهٔ مربوط به کوره و سایر سازه‌های حرارتی، احتمالاً این دسته از گیاهان به‌عنوان سوخت مورد مصرف قرار می‌گرفتند. در سازهٔ مربوط به کوره کود حیوانی یا فضولات حیوانی نیز به دست آمده است که از لحاظ ریخت‌شناسی شبیه فضله گوسفند یا بز امروزی است و این احتمال وجود دارد که در کنار گیاهان وحشی، سبوس‌ها و ساقه گیاهان - اگرچه به احتمال زیاد آنها برای تغذیه دام نیز استفاده می‌شده‌اند- به‌عنوان سوخت نگهداری و استفاده شده‌اند. از دیگر موادی که به‌عنوان منابع سوختی در تپه خالصه مورد استعمال قرار گرفته‌اند چوب بوده است. در مجموع اکثر گیاهان یافت شده در این تپه برای مقاصد صنعتی (سوخت) کاربرد داشتند و مابقی گیاهان خوراکی بودند.

حضور تعداد زیادی دانه‌های جویده شده و همچنین حضور پر رنگ سبوس و ساقه گیاهان، مقدار قابل توجهی از گیاهان تولیدی، ظروف بزرگ ذخیره‌سازی و نیز ابزارهای کشاورزی- اگرچه تعداد این ابزار بسیار نادر است- علاوه بر اینکه نشان می‌دهد ذخیره‌سازی محصولات کشاورزی در محوطه انجام می‌شده است، ضمناً حاکی از فعالیت‌های معیشتی و اقتصاد ترکیبی در این روستا است.

با توجه با اینکه پیرامون تپه خالصه روستایی که معیشت مبتنی بر کشاورزی داشته باشد و تولید در آنجا به حدی بوده باشد که امکان صادر کردن مازاد محصول میسر باشد، تاکنون در بررسی‌ها و مطالعات میدانی باستان‌شناسی یافت نشده است، و البته با توجه به شواهد به‌دست‌آمده از تپه خالصه می‌توان با اطمینان از فعالیت‌های کشاورزی ساکنان تپه خالصه سخن به میان آورد. از سوی دیگر با توجه به در دسترس بودن زمین‌های مناسب کشت، آب کافی، فراوانی نسبی ظروف ذخیره‌سازی که احتمالاً برای ذخیره و نگهداری مواد غذایی خوراکی مورد استفاده قرار می‌گرفتند و نسبت وفور این ظروف به ظروف منسوب به حمل و نقل، و نیز توجه به این نکته که کشت غلات عملی ساده‌تر و کم زحمت‌تر از واردات این محصولات است، بنابراین می‌توان احتمال واردات محصولات کشاورزی را رد کرد.

بقایای جانوری در این محوطه بیانگر پرورش حیواناتی از جمله گوسفند، بز، گاو و خوک و نیز شکار حیوانات متفاوت و احتمالاً صید ماهی و منابع آبی بوده است. نمی‌توان به سادگی حجم داده‌های حیوانی به‌دست‌آمده را با بقایای گیاهی، مقایسه نمود و مشخص کرد سهم مواد گوشتی به نسبت مواد گیاهی چه میزان بوده است. در ارتباط با بقایای جانوری به‌دست‌آمده از شکار، می‌توان این فرضیه را مطرح ساخت که حیوانات بزرگ ممکن است در محل شکار پس از کشتن حیوان به‌منظور تسهیل در حمل و نقل آن حیوانات در همان محل سلاخی می‌شدند و فقط گوشت آنها را جدا کرده و با خود به روستا آورده‌اند، و این موضوع باعث کاهش استخوان حیوانات با جثه بزرگ می‌شود. همچنین الگوهای دورریزی استخوان‌ها نیز می‌تواند دلیلی بر کم شدن داده‌های جانوری باشد. اگر استخوان‌ها در فضاهای باز دور ریخته شوند پس از گذشت زمانی نه چندان طولانی از بین می‌روند. اگر استخوان حیوان به همراه گوشت متصل به آن برای مصرف حرارت دیده باشد نیز ماندگاری آنها به شدت کم می‌شود.

با رعایت احتیاط حتی اگر گروه گاوسانان و خوک‌ها را نیز اهلی در نظر نگیریم، گروه بزسانان ۹۰ درصد از حجم یافته‌های جانوری مکشوفه از تپه خالصه را تشکیل می‌دهند. این دو گونه در اکثر محوطه‌های نوسنگی سراسر خاورمیانه بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. اهالی این روستا به دامداری اشتغال داشته‌اند و بخش اعظم گوشت مصرفی این محوطه از حیوانات اهلی تأمین شده است و به نظر می‌رسد مردمان روستا گاهی از طریق شکار که نقش کم اهمیت‌تری نسبت به دامداری در نزد آنان داشته است، گوشت مصرفی خود را تأمین می‌کرده‌اند. داده‌های مربوط به حیوانات وحشی یافت شده احتمال توجه بیشتر ساکنین تپه خالصه را به شکار حیوانات با جثه بزرگ می‌دهد. گمان می‌رود گوشت حیوانات اهلی و همچنین شیر و فراورده‌های لبنی حیواناتی مثل بز و گوسفند، نقش پر رنگ و بسزایی در تأمین مواد غذایی آن منطقه داشته است.

از آنجایی که دامداری و رام کردن حیوانات در قبال تأمین غذای دام در تمام فصول انجام پذیر بوده و دام نقش بسزایی در تأمین مواد غذایی مردم تپه خالصه داشته است، بنابراین وجود مراتع مناسب و علوفه مورد نیازشان بسیار پر اهمیت بوده است. در حال حاضر نیز در حوالی تپه خالصه مراتع غنی و مناسب دام به وفور وجود دارد. معمولاً گوسفند و بز را به صورت جداگانه و به چراگاه‌های مجزا می‌برند. از نظر اقتصادی بز به صرفه‌تر است و علاوه بر اینکه غذای کمتری نسبت به گوسفند نیاز دارد، از طیف وسیع‌تری از گیاهان نیز تغذیه می‌کند. چراگاه‌های مطلوب گوسفند پهن برگ‌هایی هستند که در قسمت‌های بدون شیب یا کم شیب مراتع یافت می‌شوند؛ اما بز به بوته‌های بلند و خشک به شدت علاقمند است و به مراتع در قسمت شیب‌دار و مرتفع تمایل بیشتری دارند. تپه خالصه از سمت جنوب به منطقه کوهستانی بسیار نزدیک است. علاوه بر مراتع که در نزدیکی این تپه به وفور یافت می‌شود (شکل ۱) ساقه و سبوس گیاهان تولیدی منطقه نیز می‌توانستند غذای احشام این روستا باشند، که احتمالاً از آنها برای فصل زمستان که امکان استفاده از مراتع نبوده است استفاده می‌کردند. تاکنون نشانه‌ای از آغل طی کاوش این محوطه به دست نیامده است و وضعیت و چگونگی نگهداری حیوانات در فصول سرد و بارندگی زیاد بر ما مشخص نیست. ذکر این نکته ضروری است که عدم وجود مدارک مربوط به نگهداری احشام، ممکن است ناشی از وسعت کم فضای کاوش و فضای معماری روستا باشد. ضمناً ممکن است برای نگهداری آنها از آغل‌های موقت استفاده شده باشد و آثار آنها باقی نمانده باشد.

برای درک وضعیت سلامت انسان، رژیم غذایی، سن مرگ و بیماری‌های خاص و همه‌گیر و یا دلایل مرگ اغلب از استخوان‌های انسانی متعلق به بزرگ‌سالان کمک گرفته می‌شود که متأسفانه در این محوطه تاکنون هیچ استخوان انسانی متعلق به بزرگ‌سالان یافت نشده است (Grezak *et al.* 2010). درک دلایل دفن کودکان و به‌ویژه نوزادان در داخل فضای استقراری و عدم وجود تدفین بزرگ‌سالان خود نیازمند پژوهشی جداگانه‌ای است.

بنابراین بر اساس مدارک و شواهد به‌دست‌آمده، تپه خالصه محوطه‌ای تک دوره متعلق به دوره نوسنگی جدید است که در حدود هزاره ششم پ.م. محل زندگی مردمان کشاورز و دامداری بوده است که با توجه به یافته‌های فرهنگی مانند سازه‌های معماری، کوره سفال‌گری، تدفین، چاله‌های مربوط به دورریزهای خانگی و غیره تماماً حاکی از یک استقرار دائم است. با داده‌ها و نتایجی که تاکنون در دست داریم، این روستا را می‌توان جامعه‌ای با اقتصاد خودبسنده دانست که احتمالاً خانوارهای آن نیز تا حدود زیادی خود کفا بوده‌اند و

فرایند تولید تا مصرف غذا، پوشاک و نیازهای بنیادین روزمرهٔ خود را به صورت محلی فراهم می‌کردند. همان‌طور که پیشتر ذکر آن رفت احتمالاً آنها در خانه‌های مشابه و ساده زندگی می‌کردند.

در نهایت بر اساس مباحث مربوط به سازمان تولید سفال، معماری، شیوه‌های تدفین، الگوی معیشت، اشیاء (به‌ویژه توکن‌های گلی) و غیره می‌توان چنین استنتاج نمود که ساکنان خالصه، جامعه‌ای با ساختار برابر در فاز نوسنگی با سفال بوده‌اند که از مراحل ابتدایی فرایند یکجانشینی و پیشرفت‌های فناورانه تولید سفال و اهلی کردن نباتات و حیوانات گذر کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱.اعضای ثابت هیأت کاوش عبارت بودند از: حمیدرضا ولی‌پور (سرپرست هیأت)؛ امیر صادق نقشینه (معاون هیأت و سرپرست ترانشه I)، ایمان مصطفی‌پور، حسین داودی و اسماعیل حیدری(سرپرستان ترانشه های III، IV، Vو VI)، سیده معصومه فاضلی (مسئول شناورسازی خاک و جداسازی مواد گیاهی)، زهره زهبری(طراح سفال و یافته‌های ویژه)، پوریا سعیدی (نقشه‌بردار) و داود آبیان (نماینده و ناظر سازمان میراث فرهنگی استان زنجان).

۲.لازم به ذکر است که در جداول مربوط به مراحل استقراری، کانتکست‌هایی که غیر مرتبط با مراحل بوده‌اند- نظیر لایه‌های سطحی و یا گودال‌های کاوش غیرمجاز- ذکر نشده‌اند.

۳.شناورسازی خاک و استحصال دانه‌های گیاهی توسط سیده معصومه فاضلی انجام شد.

۴. برای آگاهی از سه مرحله استقراری دوره نوسنگی جدید تپه خالصه بنگرید: valipour et al, 2013

۵. در کاوش ترانشه مرکزی بقایای گرد یک دیوارهٔ کوتاه حدوداً سی سانتی‌متری کشف شد که داخل و پیرامون آن پر از قطعات دفرمه و شکسته سفال، مقادیر زیادی خاکستر، سطوح کاملاً حرارت دیده، جوش کوره و به‌ویژه قطعات فراوان گل‌هایی است که اثر شاخه درخت در جهات مختلف این گل‌ها دیده می‌شود. پیش از شکل گرفتن کوره‌های بستهٔ ثابت مرحله‌ای وجود دارد که پخت نه به صورت کاملاً روباز است، نه به صورت کوره‌های دائمی؛ بلکه سفالگر به طور موقت سطوح بیرونی سفال‌های چیده شده بر روی هم که لابه لا و پیرامون آن پر از چوب و شاخه درختان برای اشتعال و حرارت دهی است را با اندودی از گل می‌پوشاند؛ سپس از طریق سوراخی که در پایین آن تعبیه‌شده است مرحله اشتعال و حرارت دهی انجام می‌شود و پس از خاموش شدن شعله و سرد شدن آن، گل‌اندود رویی را خراب کرده و سفال‌ها را بیرون می‌آورند. این مرحله‌ای ابتدایی از پخت در فضای بسته است. سازه تپه خالصه از نوع نیمه دائمی است، به طوری که دیوارک بخش تحتانی محل پخت ثابت شده است و بخش فوقانی آن را به طریق گفته‌شده با اندود گل می‌پوشاندند و پس از اتمام فرایند پخت بخش فوقانی را تخریب و سفال‌ها را بیرون می‌کشیدند. گل‌های به‌دست‌آمده با رد و نشان شاخهٔ درخت و دیوارک اندود شده ثابت تحتانی و مجموعه فراوانی از سایر داده‌ها چون دورریزهای سفالی، خاکستر، سطوح حرارت دیده، کاملاً و بدون هیچ تردیدی نشان می‌دهد که اولاً این سازه حرارتی برای پخت سفال بوده است؛ کورهٔ دائمی نیست و کوره‌ای نیمه دائم برای پخت سفال در فضای بسته بوده است. شواهد مردم‌شناسی این نوع پخت سفال همچنان در مناطق شمالی کشور رایج است.

منابع

افشین، یدالله، (۱۳۷۳)، رودخانه‌های ایران، شرکت مهندسین مشاورجاماب، *وزارت نیرو*، تهران.

داودی، حسین،(۱۳۹۰) ، گونه‌شناسی ظروف سفالی تپه خالصه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران.

صدری، فرشید، (۱۳۸۰)، نگرشی بر روند توسعه روستایی در شهرستان ابهر و خرمدره، پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشته جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی گروه جغرافیا، دانشگاه تهران.

فاضلی نشلی، حسن، هنگامه ایلخانی، آرمینه مارقوسیان و امیر بشکنی، (۱۳۸۶ الف)، گزارش مقدماتی گمانه زنی و لایه نگاری تپه چهاربنه دشت قزوین ۱۳۸۵، *گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)*، ویژه‌نامه نهمین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی، جلد اول، صص ۳۷۵-۳۵۳.

فاضلی نشلی، حسن، هنگامه ایلخانی، آرمینه مارقوسیان و امیر بشکنی، (۱۳۸۶ ب)، گزارش مقدماتی گمانه زنی و لایه‌نگاری تپه ابراهیم‌آباد دشت قزوین ۱۳۸۵، *گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)*، ویژه‌نامه نهمین گردهمایی باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی، جلد اول، صص ۳۷۵-۴۰۶.

فاضلی، سیده معصومه، (۱۳۹۹)، *گونه‌شناسی، طبقه‌بندی و مطالعه توکن های گلی(احتمالاً شمارشی) تپه خالصه خرم دره*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی اردشیر جوانمردزاده، دانشگاه محقق اردبیلی.

ولی‌پور، حمیدرضا، (۱۳۸۸)، *گزارش فصل اول کاوش در تپه خالصه خرم دره*، آرشیو مرکز اسناد و مدارک سازمان میراث فرهنگی (منتشرنشده).

ولی‌پور، حمیدرضا ، حسین داودی و ایمان مصطفی‌پور(در دست چاپ)، گزارش مقدماتی فصل نخست کاوش در تپه خالصهٔ خرمدره، استان زنجان.

یعقوبی، جعفر و نجفلو، پریسا، (۱۳۹۵)، واکاوی موانع رعایت رفتارهای محیط زیستی مناسب از سوی شهروندان (مطالعه مورد: استان زنجان)، *محیط زیست طبیعی، منابع طبیعی ایران دوره* ۶۹، صص ۵۶۵-۵۷۹.

Afshin, Yadullah. 1994. *Iran's Rivers*, Jamab Consulting Engineers Company, Ministry of Energy, Tehran. [In Persian].

Bogaard, A., M. Charles, A. Livarda, M. Ergun, D. Filipovic, and G. Jones. 2013, The Archaeobotany of Mid-Later Neolithic Occupation Levels at Çatalhöyük. In *Humans and Landscapes of Çatalhöyük: Reports from the 2000-2008 Seasons*, edited by I. Hodder. Los Angeles: Monographs of the Cotsen Institute of Archaeology, University of California.

Charles, M., and A. Bogaard. 2010, Charred Plant Macro-Remains from Jeitun: Implications for Early Cultivation and Herding Practices in Western Central Asia. In *Origins of Agriculture in Western Central Asia,* edited by D.R. Harris, 150–65. Philadelphia: University of Pennsylvania Museum.

Costantini, L., and B. Allchin. 1983, The Beginning of Agriculture in the Kachi Plain: The Evidence of Mehrgarh. In *South Asian Archaeology* 1981, 29–33. Cambridge: Cambrdige University Press.

Costantini, L., and R. H. Dyson. 1990, The Ancient Agriculture of the Damghan Plain: The Archaeobotanical Evidence from Tepe Hissar. In *Economy and Settlement in the Near East. Analyses of Ancient Sites and Materials*, edited by Naomi F. Miller, Vol. Supplement to volume 7. MASCA Research Papers in Science and Archaeology. Philadelphia, PA: MASCA, University Museum.

Davoudi, Hossein. 2011. *Typology of Tepe Khalseh pottery*, master's thesis, Faculty of Literature and Humanities, Department of Archeology, University of Tehran. [In Persian].

Fazli Nashli. Hassan. Hengameh Ilkhani, Armine Markousian and Amir Beshkani, 2007 A, preliminary report on the excavation and stratification of Chahar Boneh in the Qazvin plain, 2006, *Archaeological Reports* (7), The 9th Annual Symposium on Iranian Archaeology, Tehran: Research Center for ICHHTO Iranian Center for Archaeological Research, volume 1, pp. 353-375. [In Persian].

Fazli Nashli, Hassan. Hengameh Ilkhani, Armine Markousian and Amir Beshkani, 2007 B. preliminary report on the excavation and stratification of Ibrahim Abad, Qazvin Plain, 2006, *Archaeological Reports* (7), The 9th Annual Symposium on Iranian Archaeology, Tehran: Research Center for ICHHTO Iranian Center for Archaeological Research, volume 1: 375-406. [In Persian].

Fazeli Nashli, H., H., Beshkani, A., Markusian, A., Ilkhani, H., Abbasnegad Seresti, R., 2009, the Neolithic to Chalcolithic Transition in the Qazvin Plain: Iran. *AMIT*, Vol. 14, pp. 1-21.

Fazeli, Seyedah Masoumeh, 2020. Typology, *Classification and The Study of Clay Tokens (Probably numerical) from Tepeh Khaleseh(Khoram Darreh)*, master's thesis, Mohaghegh Ardabili University. [In Persian].

Fuller, D. Q. 2014, Charred Remains from Tappeh Sang-e Chakhmaq, and a Consideration of Early Wheat Diversity on the Eastern Margins of the Fertile Crescent. In *The First Farming Village in Northeast Iran and Turan: Tappeh Sang-e Chakhmaq and Beyond*, edited by A. Tsuneki, 33–36. Tsukuba: Research Center for West Asian Civilization, University of Tsukuba.

Gręzak, A., Sołtysiak, A., Valipour, H. R., Davoudi, H., 2010, Tepe Khaleseh, Season 2009: Short Field work report. *Bioarchaeology of the Near East*, Vol. 4, pp. 58–63.

Hovsepyan, R., and G. Willcox.2008, The Earliest Finds of Cultivated Plants in Armenia: Evidence from Charred Remains and Crop Processing Residues in Pise from the Neolithic Settlements of Aratashen and Aknashen." *Vegetation History and Archaeobotany* 17 (December 2008): S63–71.

Miller, N. F. 1993, Preliminary Archaeobotanical Results from the 1989 Excavation at the Central Asian Site of Gonur Depe, Turkmenistan. *International Association for the Study of the Cultures of Central Asia*. Information Bulletin 19 (1993): 149–63.

Miller, N. F. 1999, Agricultural Development in Western Central Asia in the Chalcolithic and Bronze Ages. *Vegetation History and Archaeobotany* 8 (1999): 13–19.

Miller, N. F. 2003, The Use of Plants at Anau North. In *A Central Asian Village at the Dawn of Civilization, Excavations at Anau, Turkmenistan*, Fredrik T. Hiebert, 127–38. University Museum Monograph 116. Philadelphia: University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology.

Rice, P. M., 1987, *Pottery Analysis: A Sourcebook.* Chicago and London, the University of Chicago press.

Steward, Julian H. *1955, Theory of Culture Change. The Methodology of Multilinear evolution.* University of Illinois Press, Urbana.

Sadri, Farshid. 2001. *a perspective on the process of rural development in Abhar and Khorramdareh*, master's thesis in the field of geography and rural planning, faculty of literature and humanities, department of geography, University of Tehran. [In Persian].

Valipour, Hamid Reza, 2009. *Preliminary report of the first season of the excavation at Tapeh Khalseh (Khorram Dareh)*, Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization, Iranian Center for Archaeological Research (unpublished). [In Persian].

Valipour, H. R., Davoudi, H., Hoseinzadeh Sadati, J., Fazeli Nashli, H., 2012, Tepe Khaleseh: Archaeological evaluation of a late Neolithic site in north-western Iran. *Antiquity,* Vol. 086, Issue 331.

Valipour, H. R., Davoudi, H., Mostafapour, I., Grezak, A., 2013, Tepe Khaleseh, A Late Neolithic Site in Zanjan Province. In book: *The Neolithisation of Iran*, R. Matthews and H. Fazeli Nashli (eds.), The book will be published by Oxbow Books.

Valipour, Hamidreza, Hossein Davoudi and Iman Mustafapour (in press). *preliminary report of the first season of the excavation at Tapeh Khalseh Khorramdareh, Zanjan province*. [In Persian].

Voigt, M. M., 1976, *Haji Firuz Tepe: An Economic Reconstruction of a Sixth Millennium Community in Western Iran.* Ph.D. dissertation in Anthropology, University of Pennsylvania, Pennsylvania.

White, Leslie A., 1959, *The Evolution of Culture: The Development of Civilization to the Fall of Rome*. McGraw-Hill.

Whitlam, J., 2015, "Plant Use and Neolithic Societies of the Eastern Fertile Crescent, c.10,000-5500 BC." PhD, thesis University of Reading, UK,

Whitlam, J., Valipour, H. R., Charles, M., 2019, Cutting the Mustard: New Insights into the Plant Economy of Late Neolithic Tepe Khaleseh (*Iran*), Vol. 58, No. pp. 149-166.

Zeder, Melinda A. 1994. After the Revolution: Post-Neolithic Subsistence in Northern Mesopotamia. *American Anthropologist*, New Series, Vol. 96, No. 1 (Mar., 1994): 97-126

فهرست نمونه‌های مراحل سکونتی/معماری در تپه خالصه مطابق با ترانشه‌ها

Table 1. List of samples from the architectural phases in Tepe Khaleseh according to the trenches (Whitlam 2015)

مرحله	ترانشه	تعداد نمونه	حجم (لیتر)
مرحله ۳	ترانشه III	۷	۷۱/۷۵
	ترانشه V	۶	۶۱/۵
	ترانشه VI	۱	۶
جمع	۳	۱۴	۱۳۹/۲۵
مرحله ۲	ترانشه II	۲	۸/۵
	ترانشه V	۱	۵/۷۵
	ترانشه VI	۲	۷
جمع	۳	۵	۲۱/۲۵
مرحله ۱	ترانشه II	۲	۲۱/۵
	ترانشه V	۲	۱۴
جمع	۲	۴	۳۵/۵
	ترانشه I	۱	۱۴/۵
خارج از مراحل	ترانشه III	۲	۱۱
	ترانشه V	۱	۱/۵
جمع	۳	۴	۲۷

جدول ۱. لیست کدها و گونه‌های جمع‌آوری‌شده که در آنالیز مرتبط مورد استفاده قرار گرفته‌اند (Whitlam 2015).

(گروه‌بندی نسبت داده‌شده، به‌طور نسبی اطلاق شده است)

Table 2: List of collected codes and species (Whitlam 2015).

کد گیاه‌شناسی	رده بندی گیاهی/گونه‌ها	معادل انگلیسی رده بندی گیاهی/گونه‌ها
	جو زراعی لخت (بدون غلاف)	**Hordeum vulgare, naked**
	جو زراعی لخت	**Hordeum vulgare, cf. naked**
	جو زراعی	**Hordeum vulgare**

Hordeum vulgare, hulled	جو زراعی پوشش دار	**BAR_GR**
cf. Hordeum vulgare	جو زراعی	
***Cereal indet. Proportionally assigned**	نوعی غلاف نامشخص، به‌طور نسبی اطلاق شده	
Small-seeded legumes	بقولات ریزدانه	**SSLEG**
Hordeum vulgare rachis, naked 6-row	ساقه جو زراعی، شش ردیفه بدو غلاف	**BAR_CF**
Hordeum vulgare rachis, naked/basal 6-row	بن ساقه جو زراعی، بدون غلاف شش ردیفه	
Hordeum vulgare rachis, naked/basal 2-row	بن ساقه جو زراعی، بدون غلاف دو ردیفه	
Hordeum vulgare rachis, indet.	ساقه جو زراعی، نامشخص	
Triticum monococcum cf., 1-grained	دانه گندم تک‌دانه	**GLW_GR**
Triticum monoccocum/dicoccum/new-type	گونه جدید از گندم تک‌دانه/گندم دو دانه	
Triticum monoccocum/dicoccum/new-type, 2-grained	دانه گندم از گونه جدید/تک‌دانه/گندم دودانه	
Triticum cf. dicoccum	گندم دو دانه	
***Triticum sp. indet. Proportionally assigned**	گندم با گونه نامشخص به‌طور نسبی اطلاق شده است.	
***Cereal indet. Proportionally assigned**	غلاف نامشخص. به طور نسبی اطلاق شده است	
Triticum dicoccum/new-type glume base	پایه غلاف گندم دو دانه/گونه جدید	**GLW_CF**
Triticum monoccocum/dicoccum/new-type glume base	پایه غلاف گندم دودانه/گندم تک‌دانه/گونه جدید	
Triticum aestivum/durum	گندم معمولی(مکسی پک) / گندم دوروم	**FTW_GR**
Triticum cf. aestivum/durum	گندم معمولی(مکسی پک) / گندم دوروم	
***Triticum sp. indet. Proportionally assigned**	گونه گندم نامشخص. طور نسبی اطلاق شده	
***Cereal indet. Proportionally assigned**	غلاف نامشخص. به‌طور نسبی اتاق شده	
Lens sp.	نوعی عدس	**LENS**
cf. Lens sp.	نوعی عدس	
Vicia/Lathyrus type 1	ماش/ خلر تیپ ۱	**LEG_SPP**
Large-seeded legume (cultivated-type)	بقولات دانه درشت(گونه زراعی)	
Large-seeded legume indet	بقولات دانه درشت نامشخص	
cf. Legume stalk	ساقه بقولات	**LEG_CF**
cf. Legume pod	غلاف بقولات	
Aegilops type 1 grain	دانه گندم نیا یا چمن بز تیپ ۱	**AEG_GR**
Aegilops type 1 spikelet	سنبلچه یا خوشه چه گیاه گندم نیا یا چمن بز تیپ ۱	**AEG_CF**
Taeniatherum caput-medusae **cf. Taeniatherum caput-medusae**	گیسو چمن (گیاهی از خانواده گندمیان	**TAEN_GR**
Taeniatherum caput-medusae rachis	ساقه گیسو چمن	**TAEN_CF**
Lolium type 2	چچم(گیاهی از خانواده گندمیان) تیپ۲	**LOL_2**
cf. Eremopyrum sp.	نوعی بیابان گندمی	**EREMOP**
Bromus type 3	علف پشمکی یا جارو علفی تیپ ۳	**BROM_SPP**
Bromus sp. indet.	گونه نامشخص از علف پشمکی	
Hordeum spontaneum/ hulled	جو خودروی غلاف دار	**LSGR_SPP**
Hordeum spontaneum	جو خودروی	
Large-seeded grass indet.	گراس یا علف دانه درشت نامشخص	
Euclidium syriacum	خردل سوری(سوریه‌ای)	**EUCL_SP**
Cruciferae type 1	تیپ ۱ تیره چلیپاییان (تیره شب بو یا شلغم)	**CRUC_1**
Goldbachia laevigata	ناخنک (گیاهی از تیره شب بو)	**GOLD_SP**

Cruciferae type 2	تیپ ۲ تیره چلیپاییان (تیره شب بو یا شلغم)	CRUC_SPP
Cruciferae type 3	تیپ ۳ تیره چلیپاییان (تیره شب بو یا شلغم)	
Cruciferae indet	تیپ نامشخص تیره چلیپاییان (تیره شب بو یا شلغم)	
Prunus amygdalus	بادام	NUT
Nutshell indet.	غلاف هسته از گونه نامشخص	
Fleshy fruit/nut type	نوعی میوه یا هسته گوشتدار(هسته گوشتی)	
Adonis sp.	گونه چشم خروس (گیاهی از تیره آلاله)	ADONIS
Silene sp.	سیلن (گیاهی از خانواده میخک)	SILENE
Vaccaria pyramidata	جغجغک (گیاهی از تیره میخک)	VAC_SP
Androsace maxima	یاسمن صخره‌ای (گیاهی از تیره پامچال)	ANDRO
Artemisia sp.	نوعی درمنه	COMP_SPP
Compositae type 3	تیپ ۳ تیره میانائیان (تیره کاسنی)	
Compositae type 4	تیپ ۴ تیره میانائیان (تیره کاسنی)	
Papaver sp.	نوعی شقایق	PAP_SP
Fumaria sp	نوعی شاه‌تره	FUM_SP
Ziziphora sp.	نوعی کاکوتی	LAB_SPP
Labiatae type 6	تیپ ۶ نعناعیان	
Labiatae type 7	تیپ ۷ نعناعیان	
Bellevalia sp.	نوعی تمشکین	BELL_SP
Galium sp. Medium	نوعی شیر پنیر یا زبرینه متوسط	GAL_SPP
Galium sp. Small	نوعی شیر پنیر کوچک	
PI type 1 (textured flat pod)	PI تیپ یک (غلاف با بافت صاف)	PI_1
PI type 6	PI تیپ ۶	PI_6
PI type 11	PI تیپ ۱۱	PI_10
Culm, Poaceae internode	میان‌گره ساقه گندمیان	CULM_GR
Culm, Poaceae node	گره ساقه گندمیان	
Culm, cf. Poaceae node	گره ساقه گندمیان	
Culm, Poaceae basal	پایه ساقه گندمیان	
Culm indet. (node)	گره ساقه نامشخص	
Culm indet. Basal	پایه ساقه نامشخص	
Culm, reed internode	میان‌گره ساقه گیاه نی	CULM_RD
Culm, reed node	گره ساقه گیاه نی	
Culm, reed basal	پایه ساقه گیاه نی	
Rodent pellets	دانه‌های جویده شده	ROD_PELL

جدول ۲- مرور کلی از ترکیب نمونه برحسب دسته‌بندی اصلی گونه‌های حاضر در تمام سه مرحله و چهار نمونه‌ای که در مراحل دسته‌بندی نشده‌اند.

Table 3- An overview of the composition of samples according to the main categories of species (Whitlam 2015).

مرحله	اول	دوم	سوم	نامعلوم
ترانشه	II-V	II-V-VI	III-V-VI	I-III-V
تعداد نمونه‌ها	۴	۵	۱۵	۴
(لیتر) حجم خاک بررسی‌شده	۳۵/۳	۲۱/۲۵	۱۳۹/۵	۲۷
میانگین تراکم (مورد/لیتر)	۵/۴	۹/۳۶	۲۹۵/۹	۲۰/۶۲۵
جمع کل موارد	۱۸۵	۱۷۵	۱۹۷۴۱	۱۷۴
(میلی‌لیتر) حجم زغال‌های بیشتر از ۲ میلی‌متر	۱۵/۵	۵/۱	۱۱۱	۰/۸
Glume wheat	۱۱	۶	۵۷	۱۰
Free-threshing wheat	۱۱	۵	۱۱	۱۲
Barley	۷۱	۶۷	۲۹۲	۷۴
Large-seeded legumes (pulses)	۸	۶	۲۲	۸
Leguminosae	۰	۴	۳۲	۱۳
Poaceae	۳۳	۲۶	۱۲۳	۱۹
Hordeum spontaneum/hulled type grain	۱۲	۲۳	۸۷	۱۰
Ranunculaceae	۱	۵	۱۴	۱
Polygonaceae	۰	۰	۱	۰
Aramantheaceae	۰	۱	۰	۰
Caryophyllaceae	۰	۰	۱۸	۰
Cruciferae	۲۲	۱۵	۱۳۲۲۹	۱۲
Rosaceae	۰	۳	۲	۰
Primulaceae	۰	۰	۴۶	۱
Compositae	۰	۰	۲۳۵	۰
Papaveraceae	۰	۰	۱۷۲	۰
Hypericaceae	۰	۰	۱۸	۰
Labiatae	۰	۰	۲۷	۰
Rubiaceae	۰	۲	۲۳۷	۰
Liliaceae	۲	۰	۱۲	۱
Culm	۴	۲	۷۴	۲
Potentially Identifiable types	۲	۱	۱۹۰	۲
لیتر)کود گیاهی (میلی	۰/۵	۰/۲	۸/۴۵	۳/۲
Rodent Pellet	۰	۳	۵۶	۰
Charred amorphous material (ml)	۰/۵	۰/۵	۱۲/۸	۰/۵

جدول ۳. آمار مقدماتی گونه‌های جانوری شناخته‌شده در توالی لایه‌نگاری ترانشهٔ V بر اساس بقایای استخوانی و قطعات دندان

Table 4. Known animal species in the stratification sequence of trench V based on bone remains and tooth fragments (Grezak et al. 2010)

نوع جانور/کانتکست	۵۰۰۱	۵۰۰۲	۵۰۰۵	۵۰۰۶	۵۰۰۷	۵۰۰۸	۵۰۱۰	۵۰۱۱	۵۰۱۲
گاوسانان	۵۹	۶۷	۴۹	۸	۱۲۱	۲۶	۲۰	۲۸	۹۲
بزسانان	۱۱۹۸	۱۲۰۵	۴۳۱	۱۰۹	۱۲۴۵	۳۴۹	۴۲۳	۴۹۲	۱۴۶۷
خوک سان	۲۰	–	–	–	۱۰	–	–	–	–
اسب سانان	۲۷	۱	۸	–	۳۸	۳	۲۱	–	۱۶
غزال	–	۶؟	–	–	–	–	–	–	–
گوشت‌خواران	۱۴	۷	۳	۲	۷	–	–	–	۳
خرگوش	–	–	–	–	–	–	–	–	۱۳
راسوها	–	–	–	–	–	–	–	–	–
جوندگان	–	–	–	–	–	۱	۱	–	–
پستانداران	۱۳۱۸	۱۲۸۶	۴۹۱	۱۱۹	۱۴۲۳	۳۷۹	۴۶۵	۵۲۰	۱۵۹۱
پرنده	–	–	–	–	–	–	–	–	–
خزندگان	۱	–	–	–	۷	–	–	–	۶
ناشناخته	۶۳۰	۵۴۰	۲۰۰	۶۴	۸۰۴	۱۳۲	۱۵۵	۲۲۰	۱۰۷
جمع کانتکست‌ها	۱۹۴۹	۱۸۲۰	۶۹۱	۱۸۳	۲۲۳۴	۵۱۱	۶۲۰	۷۴۰	۱۷۰۴

نوع جانور/کانتکست	۵۰۱۵	۵۰۱۷	۵۰۱۸	۵۰۲۰	۵۰۲۲	۵۰۲۳	۵۰۲۴	جمع گونه‌ها
گاوسانان	۲	۷۱	۴۱	۴	۱۱۹	–	۲	۷۰۹
بزسانان	۵۵	۱۷	۴۴۵	۶۰	۱۱۶۶	۳۹	۹	۸۷۱۶
خوک سان	–	–	–	–	–	–	–	۳۰
اسب سانان	–	۱	–	–	۱۶	–	۲۱	۱۵۲
غزال	–	–	–	–	–	–	–	۶
گوشت‌خواران	–	–	۶	–	–	–	–	۴۲
خرگوش	–	–	–	–	۶	–	–	۲۱
راسوها	–	–	–	–	۱	–	–	۱
جوندگان	–	–	–	–	۵	–	–	۷
پستانداران	۵۷	۸۹	۴۹۲	۶۴	۱۳۱۳	۳۹	۳۲	۹۶۷۸
پرنده	۱	–	–	–	–	–	–	۱
خزندگان	–	–	–	–	۶	–	–	۲۰
ناشناخته	۴۵	۶	۲۲۵	۵۰	۷۰۰	۳۰	۱۳	۳۹۳۶
جمع کانتکست‌ها	۱۰۳	۹۵	۷۱۷	۱۱۴	۲۰۱۹	۶۹	۴۵	۱۳۶۱۴

Table of Contents

Typology and Chronology of Pottery Findings in the Bagh-Bamid site of Sirjan from the Early Islamic Centuries to the Thirteenth Century AD Zeinab Afzali and Sattar Khaledian **1**

Southern Lake Urmia in the Iron Age III Period: New Evidence from Mahabad / Vahed Joolaee, Reza Rezaloo, Karim Hajizadeh Bastani and Behrouz Afkhami **29**

A Study on the Reasons of Inshushinak's Absence in the Religious Texts of Persepolis Fortification / Sorur Khorashadi and Alireza Enteshari Najafabadi **55**

Coptic Textiles in Tension of the Political, Economic and Cultural Developments of Egypt, Rome and Iran / Roya Deyjou, Mostafa Dehpahlavan and Kamal-aldin Niknami **89**

Classification, Typology and Chronology of Iron Age Pottery at The Site of Meydane in Hamedan / Mohammad Shabani, Mohammad Ebrahim Zarei and Kazem Mollazadeh **107**

Esfanjerd, A Buried Ancient City in the Majumerd Dunes, Yazd Province Mohammad Hossein Azizi Kharanaghi,Samira Abedi and Seyyed Jalal Hashemi Majomerd **133**

Reflection of Zaydi Shia Beliefs on Alid Coins of Tabaristan Fatemeh Gholizadeh, Hasan Karimian and Javad Neyestani **161**

Research and Analysis of the Parthian Settlement Pattern in the West Plain of Urmia Lake, Based on Geographic Information System (GIS) / Farangis Mirzaie Damirchi, Alireza Hejebri Nobari, Seyed Mehdi Mosavi Kohpar and Javad Neyestani **183**

The Role and Function of Shells and Shell Beads in the Temple Surkh Dom Lori / Parisa Naseri, Abbas Motarjem and David Reese **213**

An Archeology Study of the Identification of Ilkhanid Coins (A Case Study of Abu Zaid Ilkhani's Golden Coins Discovered from Tabriz Jame Mosque in the National Museum of Iran) / Orinab Nazarean, Mohammad Mortezayi, Arman Shishegar and Reza Shabani **243**

Archaeological Evidence of the Rise of the Dari Persian Language in Khorasan / Ali Hozhabri and Ahmadali Asadi **261**

The Chronological Analysis and Process of Evolution of Settlements from The Uruk Period to the End of Neo- Elamite Period, in The Deh Luran Plain (Patak) / Shaghayegh Hourshid **293**

Subsistence Economy of the Late Neolithic Society of Tepe Khaleseh Hamid Reza Valipour, Hekmatollah Mollasalehi, Artism Bakhtiyarvand Bakhtiary, Seyedeh Masoumeh Fazeli, Jade Whitlam and Anna Gręzak **325**

ISSN: 2251-9297

Journal of Archaeological Studies

University of Tehran

Journal of Archaeological Studies / No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter – Spring

Publisher: University of Tehran

License Holder: Faculty of Literature & Human Sciences, University of Tehran

Managing Director: Abdoreza Seyf (Professor at University of Tehran)

Editor-in-chief: Hassan Fazeli Nashli (Professor at University of Tehran)

Editorial Board

Yaghoob Mohammadifar
Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Hassan Karimiyan
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Kazem Molazadeh
Associate Professor University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Mehdi Mortazavi
Associate Professor, University of Sistan and Baluchistan, Iran

Mohammad Ebrahim Zarei
Professor, University of Bu-Ali Sina, Hamedan, Iran

Mohammad Esmaeil Esmaeili Jelodar
Associate Professor, Archaeology, University Tehran

Reinhard W. Bernbeck
Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

Rémy Boucharlat
Professor, CNRS, France

Elizabeth Carter
Professor, University of Los Angles, USA

Barbara Helwing
Professor, University of Sydney, Australia

Barbara Kaim
Professor, University of Warsaw, Poland

Roger Matthews
Professor, University of Reading, England

Yoshihiro Nishiaki
Professor, University of Tokyo, Japan

Holly Pittman
Professor, University of Pennsylvania, USA

Susan Pollock
Professor, Berlin Institute of Archaeology, Germany

Massimo Vidale
Professor, University of Padova, Italy

Donald Whitcomb
Professor, Chicago Oriental Institute, USA

Manager: Mohammad Javad Azimi

Executive Expert:N.alimohammady

Address: Journal of Archeology Studies, Faculty of Literature and Human Sciences, 2nd Floor, Faculty of Literature and Human Sciences, Tehran University, Tehran, Iran.

E-mail: Jarcs@ut.ac.ir **Phone & Fax:** 021-66978883 **Price:** ……………

According to Notice No 90/3/11/18073 dated 02/05/2011 issued by Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to Ministry of Science, Researches & Technology**, the Scientific** was granted to **Journal of Archeological Studies.**

Indexed at: www.sid.ir Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at:www.Ulrich's international periodicals directory. (Journal, magazine)

All Rights Reserved for the Faculty of Literature and Human Sciences, University of Tehran

Journal of Archaeological Studies

ISSN: 2251-9297

32

No. 1, Vol.15 , Serial No. 32 / Winter – Spring 2023

Table of Contents

- **Typology and Chronology of Pottery Findings in the Bagh-Bamid site of Sirjan from the Early Islamic Centuries to the Thirteenth Century AD** / Zeinab Afzali and Sattar Khaledian 1
- **Southern Lake Urmia in the Iron Age III Period: New Evidence from Mahabad** 29
  Vahed Joolaee, Reza Rezaloo, Karim Hajizadeh Bastani and Behrouz Afkhami
- **A Study on the Reasons of Inshushinak's Absence in the Religious Texts of Persepolis Fortification** 55
  Sorur Khorashadi and Alireza Enteshari Najafabadi
- **Coptic Textiles in Tension of the Political, Economic and Cultural Developments of Egypt, Rome and Iran** / Roya Deyjou,Mostafa Dehpahlavan and Kamal-aldin Niknami 89
- **Classification, Typology and Chronology of Iron Age Pottery at The Site of Meydane in Hamedan** 107
  Mohammad Shabani, Mohammad Ebrahim Zarei and Kazem Mollazadeh
- **Esfanjerd, A Buried Ancient City in the Majumerd Dunes, Yazd Province** 133
  Mohammad Hossein Azizi Kharanaghi,Samira Abedi and Seyyed Jalal Hashemi Majomerd
- **Reflection of Zaydi Shia Beliefs on Alid Coins of Tabaristan** 161
  Fatemeh Gholizadeh, Hasan Karimian and Javad Neyestani
- **Research and Analysis of the Parthian Settlement Pattern in the West Plain of Urmia Lake, Based)** 183
  Farangis Mirzaie Damirchi, Alireza Hejebri Nobari and Seyed Mehdi Mosavi Kohpar
- **The Role and Function of Shells and Shell Beads in the Temple Surkh Dom Lori** 213
  Parisa Naseri, Abbas Motarjem and David Reese
- **An Archeology Study of the Identification of Ilkhanid Coins (A Case Study of Abu Zaid Ilkhani's Golden Coins Discovered from Tabriz Jame Mosque in the National Museum of Iran)** / Orinab Nazarean, Mohammad Mortezayi, Arman Shishegar and Reza Shabani 243
- **Archaeological Evidence of the Rise of the Dari Persian Language in Khorasan** 261
  Ali Hozhabri and Ahmadali Asadi
- **The Chronological Analysis and Process of Evolution of Settlements from The Uruk Period to the End of Neo-Elamite Period, in The Deh Luran Plain (Patak)** / Shaghayegh Hourshid 293
- **Subsistence Economy of the Late Neolithic Society of Tepe Khaleseh** 325
  Hamid Reza Valipour, Hekmatollah Mollasalehi, Artism Bakhtiyarvand Bakhtiary, Seyedeh Masoumeh Fazeli, Jade Whitlam and Anna Gręzak